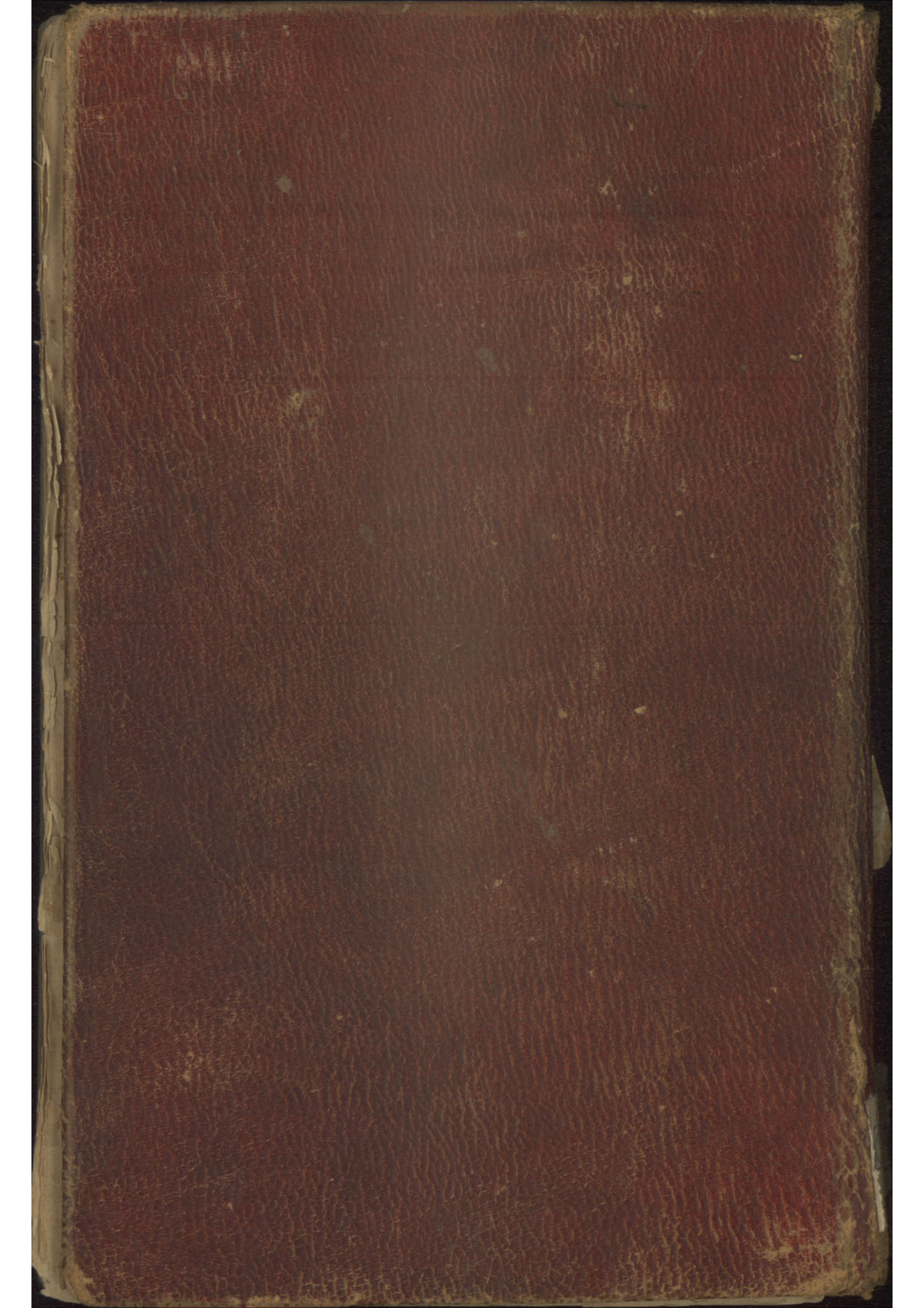
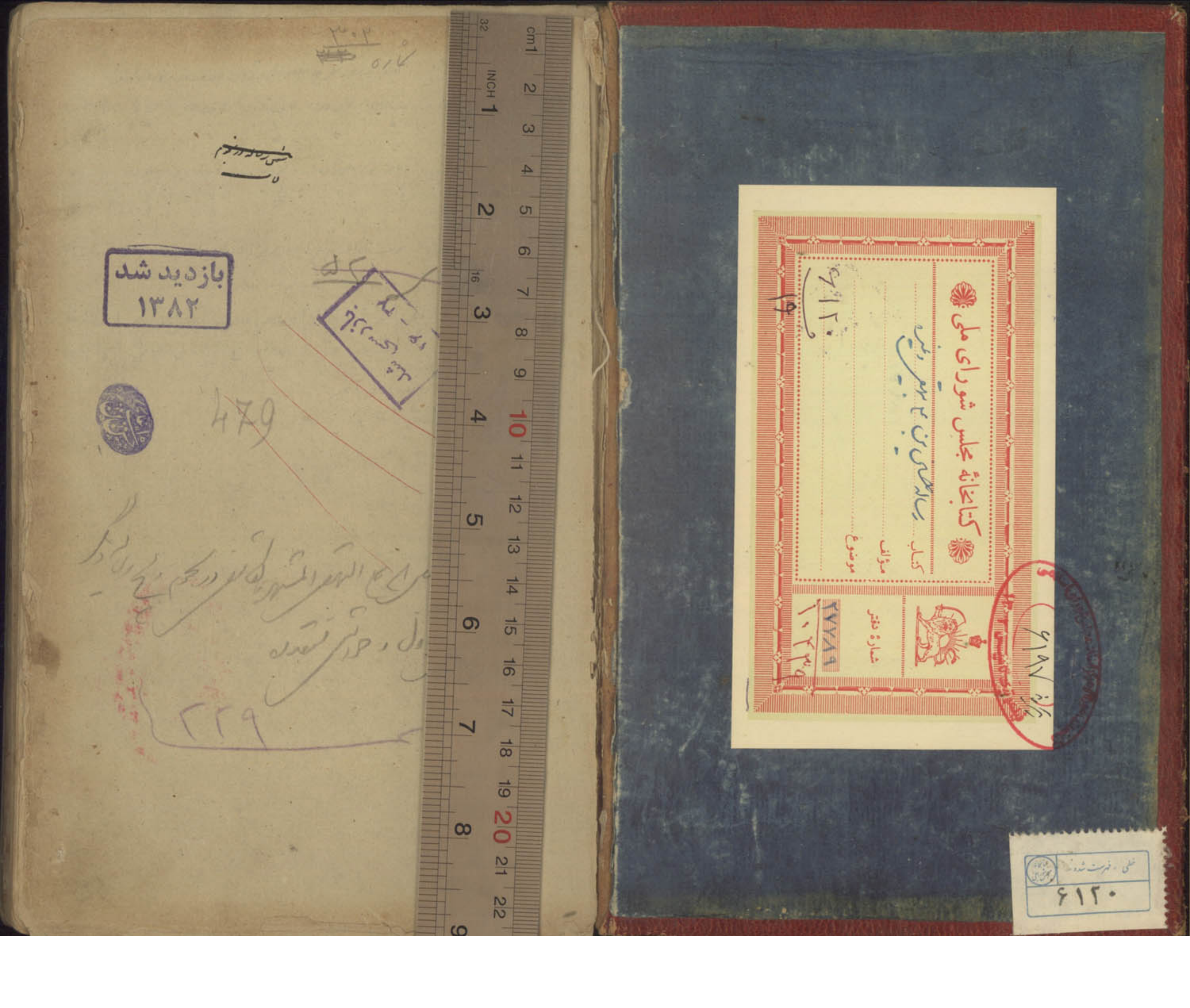
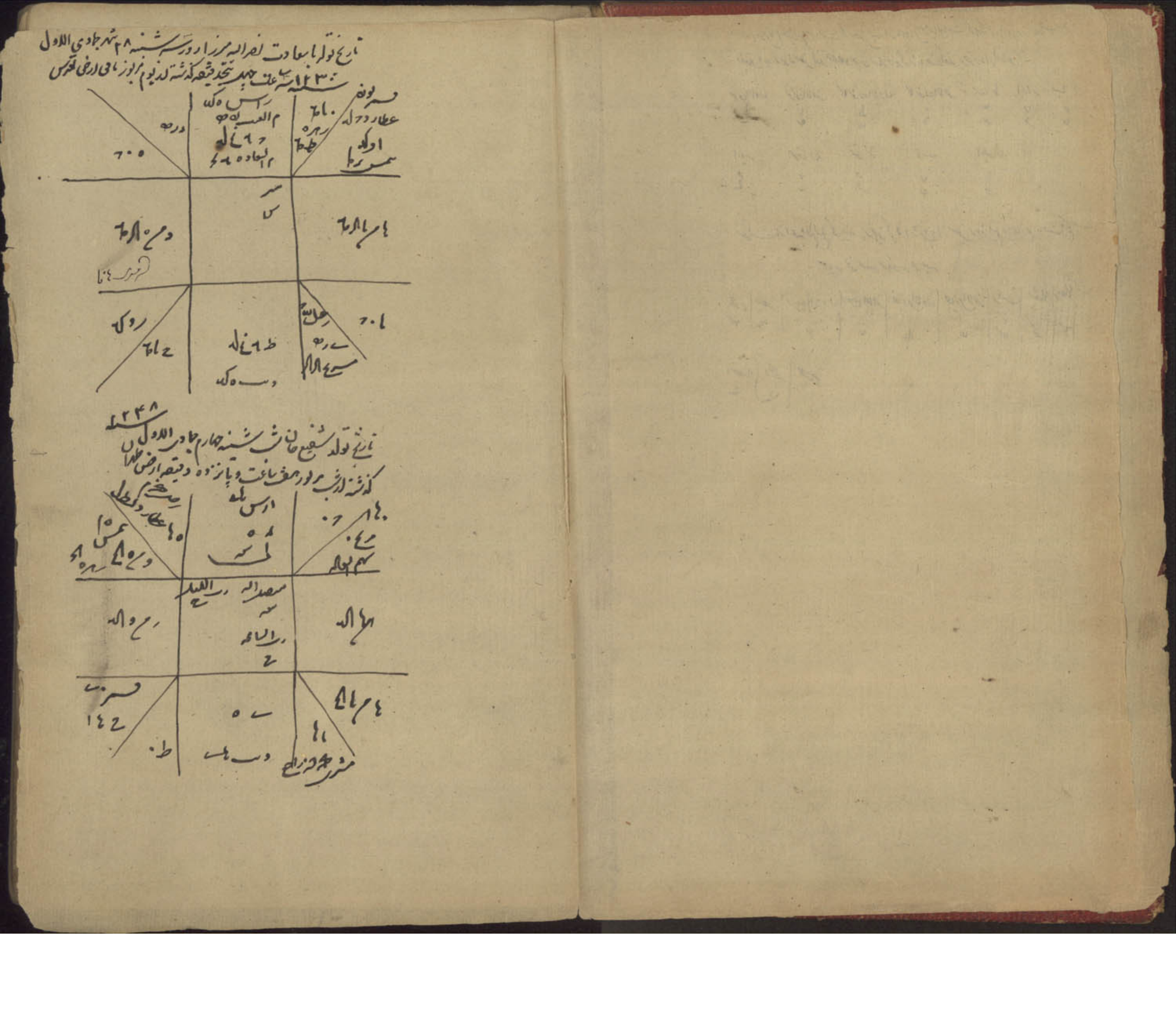
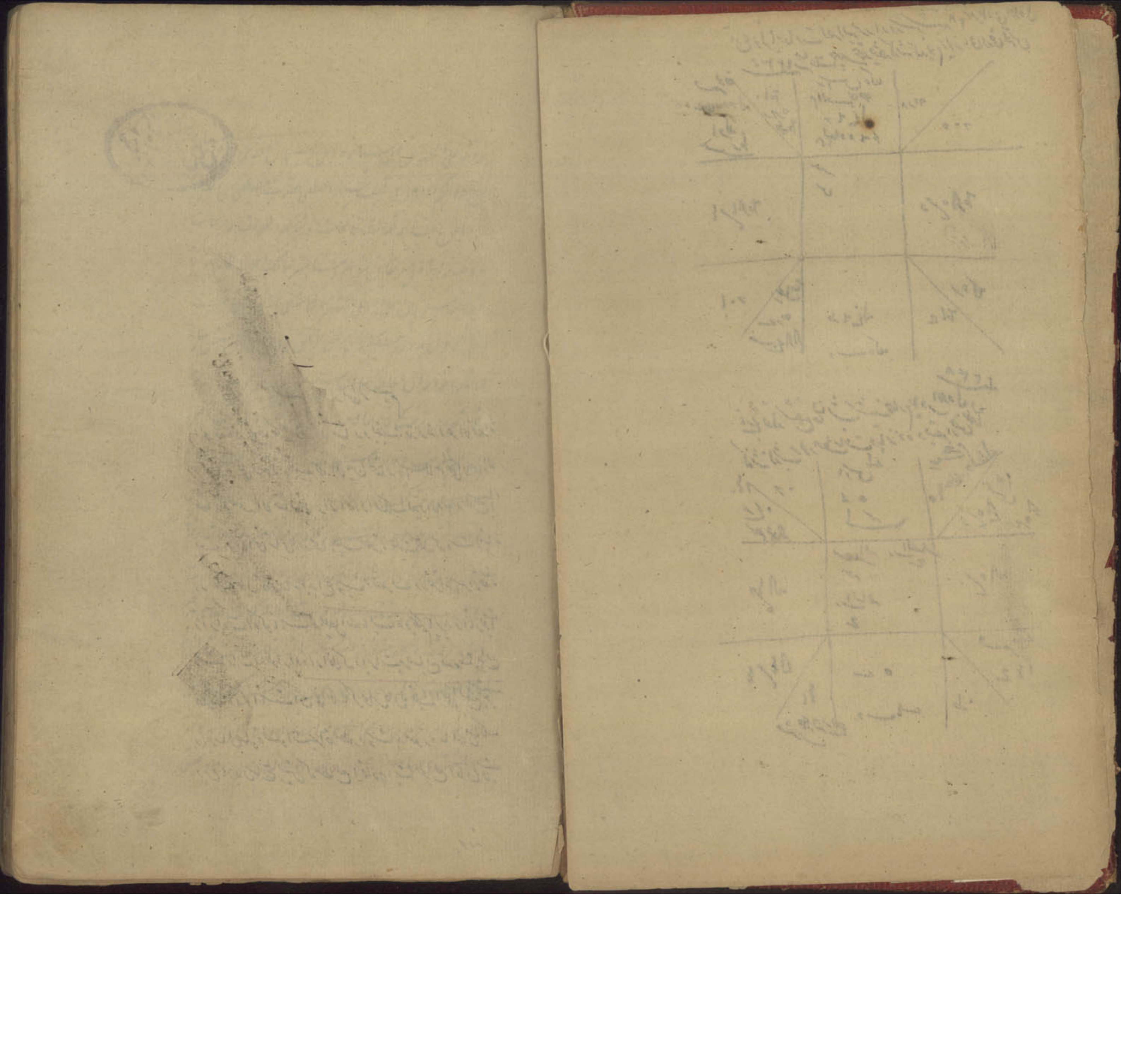



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۷۸۹
۶۱۲۰


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۷۸۹
۶۱۲۰


تاریخ تولد با سعادت نصرالله میرزا روز سه شنبه ۲۸ شهر جمادی الاول
سنه ۱۲۳۰
تاریخ تولد شفیع خان شب شنبه چهارم جمادی الاول سنه ۱۲۴۸
گذشته از شب ... ساعت و پانزده دقیقه ارض طهران





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بید حکمته ازمة الاختیار و بقبضة قدرته اعز الاقتدار
والصلوة علی رسوله وحبیبه محمد الامین المختار والسلام علی آله الامجاد الا
طهار وصحبه الاخیار الابرار اما دوار افلاک الدوار وسیار الانجم
بعد از ادای ثنای قادر مختار جلت عظمته وعلت کلمته که دست اختیار
از تقلد اعمال کارخانه ابداع و مشیت و تصرف در خزانه اسرار قدرت
و ارادت او کوتاهست که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و انار ثوابت
و سیارات و اطوار ادوار افلاک دایرات بر صنایع قدرت و بدایع
فطرت او گواهست ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید
و ارسال صلوة صلوات بمراقد مطهره و مشاهد منوره سالکان مسالک
دین و ناهجان مناهج یقین که مطالع انوار هدایت و طوالع آفاق و لایت

بوند

بودند علی الخصوص آن ستاره اوج سبحان الذی اسری و سیاره
برج والنجم اذا هوی قطب سپهر اصطفی حضرت مصطفی صلی الله علیه و
آله و ابلاغ نسایم تحیات فایحات و شمایم دعوات رایحات
بروضه زاهره امیر حقایق علوم و شاهیر ممالک اصحابی کالنجوم چنین گوید
فقیر حقیر حسین بن علی البیهقی المشتهر بالکاشفی ایده الله بالطف
الخفی که چون بمدد و دستیاری رفیق توفیق و پایمردی تحقیق شش ساله
که آثار انوار آن احاطه جهات ستّه نموده در علم نجوم ساخته و پر
داخته شد بدین ترتیب که از رساله مواهب زحل افتتاح ابواب اخل
این علم شریف بر وجوه مستفتحات با بهاء و ما بها اعمال و احکام
با سهل وجوه میسر گشت و از کتاب مباهج مشتری اثر حسن جمال
ارقام تقویمی بعمل و جدول تسهیلا و تخفیفا بر مناظر ظهور و عرفات بروز
بروز بجلوه جلا نمود ارشد و ببرکت نسخه سواطع المریخ جواهر صحایف
اعمال موالید در رشته انتظام بدست نظام فکرت نظامی هر چه
تمامتر پذیرفت و صحیفه منیفه لوامع الشمس باشعه شعار لطایف آثار انوار
احکام سنین عالم را بر عالمیان چون روز روشن گردانید و چون
دفتر مباهج الزهره مباسم احکام موالید حالا و مآلا مبتهج هر چه کاملتر
متسم گشت و دیباچه مناهج عطارد خفایای زوایای ضمایر را از تحقیق

مسایل طالع مسئله تدقیق غوامض او انکشاف تمام و وضوح مالاکلام
نبخشید وقت آن آمد که بامداد رساله لوایح القمر اغنه حقایق اختیارات
و ازمه دقایق آن بایدی فارسان مضامیر دانش اندوزی و
شهسواران میادین حکمت پروری رسد و بدین لامعه جهان
افروز سبعه کاشفه که لمعات سبعه سیاره پرتوی از شعاع شموع
لموع اسرار آن تواند بود رقم اتمام و سمت اکمال پذیرد و بی
غایله شبهت و مظنه ریبت این بضاعت مزجاة و تحفه بدولت
قبول خواهد رسید و این زباله حقیر گاهی پرتو نور علی نور خواهد
یافت که بشرف مطالعه خدام آستان سعادت فرجام آصف
ایام و دستور الانام ملجأ الامرا اشرقا و غربا معاذ الوزرا
آرنا و نسبا نقطه دایرة الایالة منطقه ذروة الجلاله مدبر آفاق من
لعدل الاضافات الفلکیه مقرر قوانین الفضل بالاشراقات الملکیه میراث الممالک
الخاقانیه امین حضرت السلطانیه شعر عمدة السلاطین عزیز مطاع ٭ لدی الخواقین
مکین امین نظم شهسوار عرصه رفعت که در مضمار قدرش ٭ ابلق ایام برام رایض احکام
اوست ٭ آصف جمجاه شمس الدین محمد کاخداب ٭ در مقام جهرام از زمره خدام
اوست ٭ لازال مبانی دولته مؤسسة الدعایم و ارکان حشمته مؤکدة الدعائم
شرف کرده و بنظر ارتضا و عین الرضا ملحوظ و محظوظ شود و اگر چه عقل دور

پس

پس نفس میداند و خرد دوربین تحقیق می شناسد که اهدای این تحفه که
حکم نقل التمر الی هجر دارد غایت مباسطت و نهایت جرأت و
فی الحقیقه این نسخه شبر استحقاق نظر خداوندی که محک علوم و نقاد ارباب
فهوم است ندارد فاما رجا واثق و یقین صادق است که بعوارف مسکین نوازی
و عواطف درویش پروری انظار میامن آثار متوجه این مختصر ساحت
بمحل رضا و موقع قبول رسانیده شاید که مقصدی تألیف این مجموعه
بافاضات مراضی خاطر فیاض و اشراقات عاطفت ضمیر مقدس از حضیض
خمول و ادبار باوج عزت و اشتهار مترقی گردد و از محض الطاف
و فحه الاثار و عین اعطاف لایحة الانوار بقطعی اتم اجزل و حظی اعم
اشمل محظی شود شعر منی امال الذی املت من امل ٭ ان لم ان منک ما املت
من امل مت کرم بکوشه چشمی شکسته وار ببینی ٭ فلک شوم ببزرگی و مشتری
بسعادت ٭ و من الله نیل المطالب و المقاصد و هو مراد کل طالب و قاصد
و وضع اساس این رساله بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه لایق افتاد چنانچه
در فهرست موضح میشود مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن
و فوایدی که بر استعمال او مترتب میشود مشتمل بر سه فصل فصل اول در
تعریف اختیار فصل دوم در تعریف موضوع و مبادی این علم فصل سیم
در فایده اختیار مقاله اولی در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه

احتراز از آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله
بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول در شرایطی که اختیار بی آن
نشاید فصل دویم در آنچه احتراز از آن در اختیار لازم بود فصل سیوم
در شرایطی که سبب کمال اختیار بود مقاله ثانی در اختیارات جزئیه
آن صد و پنجاه و سه اختیار است که بر ترتیبی لایق اختیار کرده میشود
و در مبدا مقال در جدول مفصل خواهد شد تا اختیار که مطلوب باشد زود
بنظر اطلاع درآید خاتمه در بیان اختیارات متفرقه مشتمل بر بیست
فصل فصل اول در اختیارات در اتصال قمر بکواکب فصل دویم در اختیار
نزول قمر در بروج خالی السیر و اختیارات بر حالات او فصل
سیوم در اختیارات قمر بحلول او در منازل فصل چهارم در اختیارات
این منازل بجدول ابوریحان فصل پنجم در اختیارات درجات بمذهب
حکما فصل ششم در اختیارات منازل بجهت فتح قلاع فصل هفتم در
اختیارات درجات مخصوصه فصل هشتم در اختیارات بمذهب
مصرانی فصل نهم در اختیارات بنزول کواکب در حد و دیگر فصل
دهم در اختیار بحلول کواکب در وجوه یکدیگر فصل یازدهم در اختیارات
ایام فرس و نوع فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته
فصل سیزدهم در اختیارات سکرنیدوز و تحقیق مواضع آن فصل

چهاردهم

چهاردهم در اختیارات ساعات بنسبت کواکب غیر اصحاب فصل پانزدهم در
اختیارات ساعات بقول ابومعشر فصل شانزدهم در بیان اختیارات
ناموفی فصل هفدهم در اختیارات شمسی بمذهب حکمای هند فصل هجدهم در
اختیارات کلکی بمذهب جوکیان فصل نوزدهم در اختیارات رجال الغیب
که آنرا جکرجوکنی گویند فصل بیستم در نکات غریبه و نوادر اختیارات
و بعد از توضیح فهرست شروع میرود در مقدمه کتاب بعون الله الملک
الوهاب مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی و فواید آن مشتمل بر
سه فصل فصل اول در تعریف اختیار صاحب روضة المنجمین آورده است که اختیار
پیدا کردن وقتی مسعود است جهت مهمی که مناسب او باشد و نزدیک بدین
سخنست آنکه حکیم فاضل کیا کوشیار گوید اختیار سعادت وقتی مختار بود
که آن وقت موافق مطلوب و مقصود شود و ممازجت صاحب غرض با خداوند
طالع ممازجتی پسندیده و امام علامه فخر الدین الرازی فرموده که اختیار
عبارتست از برگزیدن وقتی که آن بهترین وقتها باشد که یافت شود از
آن اوقات که موافق مقصود وی بود در آن مدت که آن وقت در
وی طلب کند و محصل این تعریفات همانست که اختیار طلب وقت مسعود
مناسب مطلوب و موافق مقصود و صاحب کفایة التعلیم آورده است که
اختیار گزیدن مزاج آسمانیست برای آغاز کارهای زمینی تا حکم آن کار

بر وفق آن مزاج حاصل آید اگر آن کار در وقت آن مزاج کرده شود و بدین
سبب واجبست که نخست در اسباب کلیه آن کار تأمل نمایند و از مبادی
باز جویند که آن مهم از جمله ممکنات است یا مستحیلات اگر ممکن باشد آنگاه
اختیار کنند تا فایده برای آن مترتب شود و در اختیارات باخرزی آورده
که چون برای کسی اختیار مهمی کنند اگر طالع آن کس معلوم باشد باید که اول
در طالع اصل و انتها و تحویل او نظر کنند که بر آن مهم دلیلی هست یا نه مثلا
شخصی را اختیار تزویج می باید اولا بباید دید که در طالع او بر تزویج دلیل
هست یا نه اگر آن دلیل قائم باشد آنگاه در اختیار آن شروع باید نمود
و الا در آن خوض نباید کرد تا محال طلب نکرده باشد و تضییع اوقات ننموده
و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را قائم مقام اصل و از بدیسرا
که در رساله مناهج عطارد مذکور شده و هم حکیم اسمعیل باخرزی فرموده که
سلطان معز الدین سنجر ماضی انار الله برهانه منجمان را امر کرد که اختیار سفری
کنند و در آن اختیار میان اهل صناعت منازعتها رفت تا بر یک اختیار
اتفاق نمودند و بعد از اختیار سلطان را از آن سفر پشیمانی افتاد و فسخ
عزیمت نمود و همه رنج ایشان ضایع شد پس شرط آن بودی که از روی
طالع اصل و انتها و تحویل پادشاه بدیدندی تا این سفر وقوع خواهد یافت
یا نه تا این همه رنج نکشیدندی و در بعضی از کتب اختیار مسطور است که چون

حکما

حکما در طالع ذو القرنین هیچ دلالت ندیدند بر سفر و دلیل نحوستی نیز
در طالع بود قریب سه سال اجازت ندادند که سفر کند و اختیار را موقوف
داشتند و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما عدول ننمود

فصل دویم در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن چیزی
باشد که در آن علم از عوارض ذاتی او بحث کنند چنانچه در علم طب از احوال
بدن انسان از حیثیت صحت و مرض و موضوع این علم افلاک و کواکبست
از آن روی که از قوت فعل ازند آن چیز را که اختیار برای او کرده باشند
و مبادی هر علمی آن باشد که موقوف علیه شروع باشد در مسایل آن
علم و مبادی این علم بر آنجمله که امام آورده است قضایای تجربی بود و قضایای
معقوله بود نه همین مجربات و بس چنانچه مذهب جمعی است چه مقررست که هر
گاه قمر یا صاحب طالع متصل نباشد بکوکب غرض از سیارات هر آینه
باید که ایشانرا متصل گردانند بکوکبی که از ثوابت بر مزاج کوکب الغرض
باشد تا مقصود حاصل گردد و معلومست که تجربه بمعرفت طبایع ستارگان
ثوابت نرسد زیرا که کمترین شرایطی در صحت تجربه آنست که یک فعل از
یک کوکب در یک درجه بارها ببینند و این وقتی ممکن باشد که عمر بدان وفا
کند که ثوابت دو دور یا بیشتر تمام کنند و مقررست که یک دوره ایشان
بقول اصح در بیست و چهار هزار سال تقریبا تمام شود پس عمر بتجربه احوال

ایشان وفا نکند و انچه از طبایع ستارکان ثابته معلومست خبر بوحی و الهام
بحیطه فهم در نیامده و این از قبیل مقبولاتست پس محقق شد که در مبادی
این علم بقضایای مقبول حاجتست چنانچه بقضایای تجربه **فصل سیوم**
در فایده و اختیار و ناچارست قبل از مقصود تمهید مقدمه کردن که در ظهور
او فایده معتد به باشد بدانکه حکیم بطلمیوس در ثمره اورده است که انما
ینتفع بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زایدة علی فصل ما بین القوابل فاما
اذا کانت مقصرة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار و القوابل و ان کان ما یستعمل
فیه مؤدیا الی الصلاح و خواجه نصیر الدین قدس سره در شرح این
کلمه میفرماید هر طالع که همه دلایل او مسعود باشد و قوی صاحب ان طالع
را نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او
منحوس و ضعیف باشد خداوند ان طالع را مانندی نبود در شر و شقاوت
و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اگر طوالع را دلایل
از هر دو صفت بود بعد از تکافو دلایل خیر و شر هر حال که بران
قرار گیرد انرا قوام ان دلایل خوانند و چون از جهت شخصی اختیار
کنند انکس را طالع اصلی باشد و طالع تحویل با دلایل حاضر در هنگامیکه
اختیار در ان ایام کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر قوامین
اعنی قوام طالع اصل و تحویل در طرف سعادت متساوی باشند و

سعادت

سعادت اختیار موافق با ان منضم شود و انتفاع انکس با اختیار در غایت
قوت باشد و اگر قوامین در همین طرف متفاوت باشند و سعادت
اختیار از قدر تفاوت زیاده باشد همچنان باشد که اول اما اگر سعادت
اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از ان اختیار اثر سعادت محسوس نشود
و اگر کمتر از ان باشد همچنان و اگر چه در هر دو صورت استعمال اختیار
مودی بصلاح خالی باشد چه وجوه ان اختیار از فایده فی نفس الامر
خالی نبوده و برین قیاس باید کرد انجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر
قوام در دیگر طرف و یا هر دو در طرف نحوست باشند و حکیم احمد
مهندس در شرح این کلمه ایراد کرده که چون دلایل طالع شخص و قوت
اختیار متفق باشند در صلاح حال صاحب اختیار بیفزاید و اگر مختلف
باشند بریکدیگر غلبه کنند و انچه قوی تر بود قوت او ظاهر گردد زیرا
که صاحب اختیار بتن ماند و اختیار بدان چیز بود مانند که تن را اید
و تن را صحیح باید صحت بروی نگاه دارد و اگر صحیح نباشد بدن را بحد آن
باز اورد و اگر تن بروی غلبه کند اثر وی در تن هیچ پدید نیاید و اگر
اندک از بیماری شکند همچنین طالع وقت اختیار با طالع اصل مولود
یا برج انتها یا طالع تحویل از سه قسم برون نبود یا هر دو سعد باشند
هر اینه سعادتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند منحوستی تمام

[illegible]

پدید اید و اگر یکی سعد و دیگری نحس باشد این نیز بر سه قسم است یا سعد
غالب بود یا نحس یا هر دو مساوی باشند اگر سعد غالب باشد انچه از
وی در برابر اسباب نحوست بود دفع ان نحوست بکند و انچه فاضل
اید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب بود انچه از وی با اسباب
سعادت مساوی باشد منع ان سعادت بکند و انچه زیاده بود سبب حصول
نحوست گردد و اگر هر دو متساوی باشند ان شخص را نه سعادت حاصل اید
و نه نحوست و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار نیک سودمند است
زیرا که اگر طالع اصل یا برج انتها یا طالع تحویل نیک باشد و طالع اختیار
که در غایت سعادت بود بدان پیوندد هر اینه سعادت زیادت
گردد و اگر ان طالعها بد باشد طالع اختیار که بغایت مسعود بود ان
نحوستها را زایل گرداند و باشد که سبب مزید سعادت گردد پس اختیار
کردن نزدیک عقلا اهم مهمات بود والله اعلم بالصواب **مقاله الاولی**
در بیان شرایط کلیه اختیارات و انچه احتراز ازان لازم باشد و انچه سبب
کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد **فصل اول** در شرایط
کلیه که بی ان اختیار نشاید بدانکه شرایط کلیه اختیار هفت چنانچه سلطان
الحکما استاد البشر خواجه نصیر الحق والدین محمد الطوسی روح الله روحه
انرا بدین نسق نظم فرموده اند **شعر** اختیار هرچه خواهی هفت چیز اور بجای

تا بود

تا بود کار تو نیکو وین همه امد فرض حال مه مسعود باید حال برج و صاحبش
حال طالع صاحبش پس الغرض صاحب غرض این هفت شرطست که چون
وقت مساعدت کند رعایت مجموع لازم باشد **شرط اول** صلاح
حال قمر و این بر شرایط دیگر مقدمست در جمیع اختیارات از برای
انکه او نزدیکترین ستارگانست بزمین و تاثیر او درین عالم زودتر
و بسیارتر است از دیگر کواکب اما انکه گفتیم که تاثیر او زودتر است
درین شبهه نیست که حرکت قمر اسرع از حرکات دیگر ستارگانست
و حوادث عالم پیوسته متجدد میگردد پس اضافه این حوادث بحرکات
سریعه قمر کردن انسب بود و دیگر انکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار
ستارگان بیکدیگر امیخته گرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث
گردد بزودی اما انکه گفتیم که تاثیر قمر درین عالم زیادتست ان نیز
از غایت وضوح احتیاج بشرح ندارد **مثله** رنگ گرفتن میوه از شعاع
او و تاثیرش در کتان و سبب زکام و نزله شدن چون پرتو او بدماغ
رسد بسیار ظاهرست و دیگر از اثار او انست که چون از اجتماع روی باستقبال
نهد او را درین محل بعضی زاید النور گویند تا رسیدن باستقبال نباتی یا
غله که بدروند یا ببرند چون بنهند در وی جانوری پدید اید باندک مدتی
و انرا از یکدیگر بریزاند و چون ماه از استقبال باز گردد تا باجتماع درین

اوقات هر کشتی و غله که بدروند و ببرند در وی جانور پدید نیاید و گجندهای
هم برین حال بماند و این مجربست دیگر بوقت آنکه ماه را با آفتاب اجتماع
یا استقبال باشد مصروع را صرع افتد زیادت از اوقات دیگر و چون
این دو وقت در گذرد بهتر گردد دیگر روز اجتماع و استقبال آب دریاها و آب
رودها در اضطراب افتد تا آنکه ماه از آفتاب برگردد ساکن شوند جزر
و مد دریای محیط از طلوع و غروب قمر ظاهرست و کرة بعد اخری مشاهده
کرده اند که چون ماه از افق مشرق ظاهر گردد آب دریای محیط ساحل
برآمدن گیرد تا آنکه قمر بوسط السماء رسد باز چون از میان آسمان درگذرد
آب باز پس شدن گیرد و بتدریج میرود تا چون قمر بافق مغرب محقق
شود باز برآمدن گیرد و چون قمر از وتد الارض درگذرد آب دیگر بار گرد
و باز پس شود تا چون قمر بافق مشرق رسد باز آن آب بازآمدن گیرد
و دیگر چون قمر از ستاره برگردد و بستاره دیگر پیوندد که طبعش بر ضد آن
ستاره اولین باشد در هوا تغیر پدید آید و بخارها رطب و یابس بجنبش
درآید و از و باد و باران و آنچه مقتضای وقت باشد ظاهر گردد پس
بچندین دلیل روشن شد که تاثیر قمر درین عالم اکثر و اسرع از تاثیر دیگر کواکب
است لاجرم صلاح حال او در اختیارات اولی باشد و در روضة
المنجمین آورده است که صلاح حال قمر مفرد در هر اختیاری که بود خود بسست

چه دلالت بر احوال جزئیه از همه پیداتر و سریعتر است و مراد از لفظ
صلاح حال قمر علی الاطلاق یا حصول سعادتست یا عدم نحوست اما سعادت
قمر از هشت وجه است ا آنکه شمالی صاعد باشد و آن بعد از مجاوزت
اوست از نقطه راس تا وصول او بنقطه ذنب ب آنکه در برج مستقیم
الطلوع باشد و آن از سرطانست تا جدی ج آنکه در وتدی از اوتاد
اربعه باشد الا در طالع و در مایل الاوتاد نیز نیکو باشد و حکیم اسمعیل باخرزی
گوید که ماه و خداوند خانه او نشاید که در اوتاد افتد که کار بفساد انجامد
و در اکثر اختیارات در نفس طالع نیز نشاید و این سخن از غرابتی خالی نیست
و اعتماد را نشاید چه اقوال اکثر اکابر بر خلاف اینست د آنکه خداوند
خانه وی بوی ناظر بود اگر میان ایشان نظر نباشد دلیل دشواری و رنج
بود و در آن عمل و با تمام نرسد مگر که سعدی او را مدد کند و نظر خداوند
خانه بوی از وتد باید تا آسان تر و تمامتر باشد ه آنکه از سعدی برگشته بود
و بسعدی دیگر متصل بود و آنکه در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض
و این را حیز گویند ز آنکه اثنی عشریه موضع او سعدی بود که آن سعد موافق
آن عمل باشد یا اثنی عشریه آن سعد با وی بود ح آنکه منتقل باشد از سفلی
بعلوی یعنی از ستاره برگردد و بستاره پیوندد که فلک ستاره متصل الیه
بالای فلک ستاره منصرف عنه در حروب و شرب مسهل که این حال

برعکس باید ط انکه در خانه سعدی بود یا حد سعدی ی انکه شمس او را ناظر
بود بنظر سعد یا انکه در درجات مضیه و نیره باشد یب انکه سریع السیر بود
یعنی سیرش از سیر وسط که ان سیزده درجه و یازده دقیقه است زیادت
باشد یج انکه زاید النور باشد و زیادتی نور قمر وقتیست که از تربیع اول
شمس درگذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده و نقصان نور وقتیست که
از تربیع دوم شمس درگذشته باشد و به تربیع اول نرسیده و بعضی
گفته اند قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و از استقبال تا
اجتماع ناقص النور ید انکه زاید الحساب بود و ان وقتیست که در نطاق
سیم و چهارم باشد از خارج و در نطاق اول و دوم بود از تدویر
و نقصان حساب وقتی که از نطاق سیم و چهارم باشد از تدویر
و در نطاق اول و دوم باشد از خارج یه انکه زاید بود در عدد و ان
وقتی باشد که در نطاق اول و دوم بود هم از خارج و هم از تدویر و نقصان
عدد وقتی بود که در نطاق سیم و چهارم باشد هم از خارج و هم از
تدویر یو بهتر انکه در خانه یا شرف یا مثلثه یا فرح خود باشد یز انکه مقارن
سعود یا کوکبی مسعود بود یح انکه در شرف شمس باشد یط انکه از نحوست
پاک بود ک انکه متصل باشد بکواکب مونثه چه در اتصال بر اقوی عظیم باشد
چنانچه اتصال افتاب بکواکب مذکر موجب قوتست مرد را اما نحوست

قمراز

قمر از بیست و دو وجه است ا انکه تحت الشعاع بود یعنی میان وی و
افتاب کمتر از ده درجه باشد از درجات سوا ب انکه منخسف بود
ج انکه بر مقابله افتاب بود د انکه به تربیع افتاب بود ه انکه در
مقابله و تربیع و مقارنه نحوس باشد و انکه محصور بین النحسین بود ز
انکه در میان او و ذنب دوازده درجه باشد یا کمتر و بعضی مطلق
عقدتین گفته اند و ان معمول نیست ح انکه در طریقه محترقه باشد ط
انکه در هبوط و حدود نحوس بود ی انکه با اثنی عشریه نحوس بود
یا در مقابله ان یا انکه در زایل الوتد باشد بگر در سیوم که ان فرح
اوست و از همه بدتر انکه در نهم بود یب انکه بطی السیر باشد یعنی
سیرش از سیر وسط کمتر بود یج انکه وحشی السیر باشد یعنی برجی در
اید و بیرون رود که با هیچ کوکب اتصال نکند و بدتر انکه در برج خویش
وحشی باشد بجهت انکه قمر از برجهای غریب در خویش زیاده ضعیفی دارد
چه از هبوط بیرون امده بود و بوبال میرود اگر در جوزا وحشی بود ضررش
کمتر بود چه از خانهای غریب جوزا امر قمر را مناسب تر است که از
شرف بیرون امده و بخانه متوجه شده ید انکه جنوبی هابط باشد
یعنی از نقطه ذنب تجاوز کرده باشد و بنقطه راس نرسیده یه
انکه در جدی باشد که وبال وست یو انکه در ششم یا هشتم یا دوازدهم

باشد از سهم السعاده د انکه ناقص النور بود ح انکه ناقص العدد بود ط
انکه ناقص الحساب بود ک انکه در درجات مظلمه و قتمه و درجات ابار
بود کا خالی السیر بود یعنی در اوایل برجی بکوکبی پیوندد و در ان برج
دیگر هیچ کوکب اتصال نکند کب انکه بعید الاتصال بود یعنی در
برجی در اید و با وایل برج هیچ کوکب را نبیند و در اواخر ببیند و ان
دلیل تعویق کارها باشد شرط دوم صلاح حال ان بیت که قمر در
وی بیت و ان از سه وجه باشد ا انکه باید که سعدی در ان موضع
بود و ناظر ب باید که خداوند ان خانه ناظر بود بماه و اگر نحس بود
باید که از اوتاد ناظر بود ج باید که از نحوس و نظر نحوس سلیم
باشد شرط سیم صلاح حال صاحب ان خانه که قمر در وی بیت
و ان نیز از سه وجه باشد ا باید که در موضعی نیک حال بود و سعود
بوی ناظر و نحوس از وی ساقط که گفته اند چون قمر محمود باشد
و صاحب ان خانه مذموم اول ان کار پسندیده بود و اخرش
نکوهیده ب باید که بقوتهای ذاتی چون بودن در خانه یا شرف
یا مثلثه یا حد یا وجه یا هر ربعی که سایر باشد یا وج یا صعود در شمال
یا استقامت و سرعت سیر و زیادتی ان اراسته باشد
بقوتهای عرضی چون بودن در اوتاد و مایل و فرح و حیز و مانند

ان

ان مزین باشد ج باید که قمر بوی ناظر باشد و این اصل تمامست از همه
محلها شرط چهارم صلاح حال طالع و ان از هشت وجه است
ا شایستگی او مر غرض را چنانچه کارهای ثابت را بروج ثابته و کارهای
منقلب را بروج منقلب و انچه میان دو تن باشد و کارهای را که بنوبت
کنند بروج ذو جسدین ب باید که بطبع موافق عمل مقصود باشد چنانچه
کارهای را که باتش تعلق دارد بروج اتشی و اعمال ابی را بروج
ابی و قس علی هذا ج انکه مراعات زمانی نیز کرده شود چنانچه کارهای
که در روز خواهند کرد بروج نهاری اختیار کنند و کارهای لیلی را
بروج لیلی و از برجهای دوازده گانه اول نهاریست و دوم لیلی
و گفته اند برجهای نهاری کارهای روز را نیکست و برجهای ابی
کارهای شب را د مراعات طبقات خلایق کنند چنانچه کارهای ملوک
را برجهای ملوک و علی هذا القیاس نسبت سایر مردمان و دیگر کارها را
که تعلق بمردان دارد برج مذکر اختیار کنند و اناث را برج مؤنث
و صفات بروج از تذکیر و تانیث و نهاری و لیلی و طبایع و جهات
هر یک بشرح مستوفی در رساله مواهب زحل مسطور شده و از انجا
تحقیق توان نمود ه طالع از بروج مستقیمة الطلوع بود تا ان کار
بر مراد با تمام رسد و انکه سعود را در طالع حظی تمام بود چنانچه

طالع چه با شرف با حد ایشان بود د اگه سعود بوی ناظر باشد
و نحوس ازوی ساقط که نظر نحوس بطالع دلیل دشواری
بود و نظر سعود دلیل بر کمال آن کار باشد و اگر هم سعود ناظر باشد
و هم نحوس دلیل توسط بود ج اگه اوتاد وی بسعود آراسته باشد
و نحوس ازو ساقط و رعایت این معنی بعد از طالع اول عاشر
باشد پس سابع پس رابع که در امور سلطانی که اول عاشر
گیرند پس طالع و سابع و رابع شرط پنجم صلاح حال صاحب
طالع و آن از پنج وجه است ا اگه ناظر بود بطالع و بهیچ وجه
ساقط نشاید چه اهل این صنعت متفق اند بر اگه طالع اختیار بمنزله
بدنست و خداوند بمثابه روح پس باید که روح بدن
متصل باشد تا اسم حیوة اطلاق توان کرد و از اینست که طالع
را رب الحیوة خوانند و بطلمیوس گفته هر آن ستاره که ناظر
نباشد بخانه خود همچنان باشد که کسی از منزل خود دور مانده
باشد او را بمحافظت خانه قیام کردن متعسر باشد بلکه متعذر باشد
که صاحب طالع ناظر باشد بطالع بهر نظری که باشد و اگر نحس بود
باید که بنظر مودت بطالع نگرد چه نظر نحس از تثلیث و تسدیس
و نظر سعد از تربیع و مقابله بد نباشد ب اگه سعود بوی ناظر باشد

ج اگه

ج اگه سهم السعاده مقارن وی باشد د اگه بقمر ناظر باشد اما اگر نحس
باشد باید که نظر او بقمر از اوتاد طالع نباشد ه اگه قوی حال باشد
بقوی ذاتی یا عرضی شرط ششم صلاح حال کوکب غرض است
یعنی ستاره که تعلق بمطلوب داشته باشد مثلا کارهای سلطانی
را آفتاب و شغل دهقنت را زحل و تجارت را عطارد و باقی بر این
قیاس و آن از شش وجه است ا اگه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود
باید که از مقابله و تربیع ناظر نبود ب اگه ناظر باشد بخانه حاجت
چنانچه آفتاب بعاشر و عطارد بسابع ج اگه ناظر باشد بصاحب
طالع که در روضه آورده است که نظر خداوند حاجت که آن کوکب
الغرض گویند بخداوند طالع بهتر باشد از نظر او بطالع و حکیم ما شاء الله
مصری نیز برین رفته است د اگه قوی حال بود و در حظوظ خویش باشد
ه باید که از نحوست و ضعف سلیم بود و باید که ممازجتی محمود بود میان
خداوند خانه و خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع
اختیار که دلیل حسن عاقبت باشد شرط هفتم صلاح حال بیت
الغرض یعنی خانه که تعلق بمهم مطلوب داشته باشد چنانچه چهارم
و هقنت را و نهم سفر را و دهم اعمال و اشغال را و آن از ج وجه است
ا اگه در خانه حاجت سعدی قوی حال بود یا ناظر باشد ب باید که خانه

حاجت در اصل طالع مولود مسعود بوده باشد و قوی حال ح باید که خانه
حاجت از طالع اصل صاحب اختیار ساقط نباشد و در صلاح حال
کوکب الغرض و بیت الغرض و خداوند او استقصا باید نمود که حکما
گفته اند چون خانه غرض و خانه خداوند او تباه باشد صلاحیت دیگر
دلیلها هیچ سود ندارد و فایده ندهد فصل دوم در انچه احتراز از ان
لازم باشد بدانکه چیزهایی که در اختیارات از ان اجتناب باید نمود و انرا
محذورات کلیه گویند چنانچه شرایط فصل سابق را مشروطات
کلیه ان اسامی و ان هشت چیز است ا حذر باید کرد از انکه ماه در طالع باشد
خاصه در شب الا در بیع و شری که چون ماه مسعود بود در طالع باشد
انمعنی روا داشته اند و حکیم فاضل یعقوب بن اسحق کندی هیچوجه
جایز ندارد بودن قمر در طالع و گوید قمر تضادی دارد با طالع
و بعضی از حکما گفته اند چون ماه در غایت تری است و قابلیت قبول
اثر دارد و بسرعت لاجرم اثر سعادت و نحوست زود در وی
پدید اید پس وقتی که در طالع باشد تغیرهای عظیم در مزاج انکس ظاهر
گردد و بعضی گویند بودن قمر در طالع جایز است چه او در طالع
طبیعت زهره دارد و زهره در طالع مذموم نیست و ابومعشر در
اختیار سفر خاصه قمر در طالع جایز ندارد و در بودن شمس در طالع

نیز

نیز خلاف است اکثر منجمان روا داشته اند بودن شمس را در طالع و
بعضی جایز ندارند و حق انست که بودن هیچ نیر در طالع اختیار مناسب
نیست و این رباعی که نتیجه خاطر یکی از فضلاست بدین حال ایمایی میکند
شعر از قول حکیمان جهان در سمر است ٭ نیر که بود بطالع اندر ضرر است
این کار جهان ازان چنین با خطر است ٭ کاندر درج طالع هر روزه خور است
ب حذر باید کرد از انکه ماه در طالع ساقط باشد ج حذر باید کرد از صحبت
ماه با مریخ در اول ماه و اول روز د حذر باید کرد از انکه قمر ممازج زحل بود
در اخر ماه یا اخر روز ه حذر باید کرد از انکه ماه را با خداوند خانه او
نظر عداوت باشد چه ان دلیل مضادت و خصومت بود و در ان کار
و در کارهای زنان سهلتر باشد و حذر باید کرد از انکه ذنب در طالع
باشد یا در خانه حاجت یا با نفاق یا با ماه یا با کوکب الغرض ز حذر باید
کرد از انکه خداوند طالع یا ستاره حاجت راجع باشد یا محترق
یا محصور بین النحسین یا مجاسد کید یا مغرب ح حذر باید کرد از انکه نحوس
در اوتاد باشد خاصه در طالع اگرچه ستاره حاجت باشد که نحوست
وتد صاحب اختیار را از مطلوب باز دارد ط حذر باید کرد از انکه خداوند
هشتم در وتد باشد که صاحب ان اختیار را افت رسد ی حذر
باید کرد از انکه خداوند قمر از وی ساقط باشد و منحوس بود که دلالت

بر فساد اختیار کند و صلاح حال قمر درین باب سود مند نباید
ا حذر باید کرد از نحوست قمر بهر وجه که باشد ب حذر باید کرد
از انکه صاحب بیت الغرض در او تاد باشد اگر نحس بود اما باید
که بطالع ناظر باشد از حادی عشر یا تاسع یا ثالث یا خامس نکرد
وقتی که طلب شروع کند ج حذر باید کرد از انکه اگر خداوند طالع
نحس بود بطالع نگرد که ان دلیل فساد اختیار بود و صاحب اسرار
النجوم اورده است که نظر صاحب طالع که نحس بود بطالع
از غیر وتد باید و سقوطش از طالع هیچ وجه نشاید د حذر باید کرد
از انکه طالع یکی از درجات ابار باشد یا صاحب طالع نیز در یکی
ازین درجات بود ه حذر باید کرد از روزها شوریده و ان بوقت
راجع شدن ستارکان باشد یا هبوط یا احتراق ایشان یا روزها
که در و تغیر کلی باشد چون بلای عظیم یا حربی یا بیماری عام و مانند
ان و حذر باید کرد از انکه طالع برجی باشد از بروج معوجة الطلوع
خصوصا در مهمات ملکی که ان کار بر سنن استقامت نرود ز حذر
باید کرد از انکه قمر در برج معوج باشد مگر که از نظر سعود حظی تمام داشته
باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر نحوس باشد رنج مضاعف
شود و کار دور از کرد دو خبر کلفت و شقت روی نماید ح حذر باید

از ایام نحس و ان هفت روز است قبل از کسوف و هفت روز بعد از
او و سه روز پیش از خسوف و سه روز بعد از او ط حذر باید
کرد از ساعات بست افتاب که منسوبست باهل بابل و حکیم اسمعیل
باخرزی در اختیارات خود ساعات بست را ساعات محترقه
گوید و اورده است که استادان این صناعت اختیار اتفاق
کرده اند که اغاز هیچ کاری نتوان نهاد و از مهمات ملکی احتراز
کند درین ساعات محترقه و حکیم ابو معشر را درین باب مبالغتی تمامست
و میگوید هر کاری که اغاز کند از کارهای بزرگ درین ساعات چون
بر تخت نشستن و روی بحرب اوردن و علم بر بستن و در دستگاه
وزارت نشستن و غیر ان جز پشیمانی بار نیارد و خرمندا است
روی نماید و اهم ترچیزی اختیار کننده را انست که حال این ساعات
را بتحقیق بداند تا شناخته کاری اغاز نهد که عاقبت بوخامت
انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال ان در رسایل
المشتری مبسوط کامل ثبت یافته ی حذر باید کرد از انکه ماه از کوکبی
علوی منصرف باشد و بکوکبی سفلی متصل که ان دلیل نزیان امدن مطلوب
باشد و انصراف او از کوکبی صاعد و اتصال او بکوکبی هابط همین حکم
دارد و اگر از کوکبی بر گردد که در وتد باشد و بکوکبی پیوندد که از

طالع ساقط باشد همین معنی دست دهد و اگر این صورت در اختیار
حرب بود روا باشد چه دلیل قوت شاخص و ضعف خصم او باشد
کا حذر باید کرد از آنکه طالع اختیار ششم و هشتم و دوازدهم طالع
اصل صاحب اختیار باشد که آن سبب بیماری و خوف غلبه اعدا
باشد و در طالع تحویل و انتها نیز همین حکم است و اگر طالع اصل
معلوم نباشد طالع مسئله بدل آن بکار دارند کب حذر باید
کرد از نحوست طالع اجتماع مقدم که حکما گفته اند چون طالع اجتماع
مقدم تباه باشد و نحوس بر آن مستولی باشند پرهیز باید کرد
از کارهائی که دوام آن مطلوب باشد کج حذر باید کرد از تأسیسات
که در ان ساعت که قمر بدان درجات میرسد بغایت نحس و مذموم
و ناشایسته است و تأسیسات مراکز بحران باشد و عرب تأسیسات
گویند و آن هشت تأسیس باشد تأسیس اول از اجتماع در بعد
دوازدهم درجه است و تأسیس ثانی در چهل و پنجم و ثالث نودم
و رابع صد و سی و پنجم و خامس صد و هشتادم و آن نقطه
استقبالست و تأسیس اول از استقبال در قرب چهل و پنجم
درجه است و دوم نودم و سیم صد و سی و پنجم و چهارم صد و
شصت و هشتم و پنجم صد و هشتادم که نقطه اجتماع باز رسد

وبعضی

و تفصیل تأسیسات و کیفیت استنباط آن از رساله مبارک مشتری
موضح گردد کد حذر باید کرد از ایام ناقصه و آن از اول روز بیست و هفتم
ماه عرب بود تا نیمه روز چهارم از ماهی دیگر و بعد از آن تمام تا یازده
روز ایام زیادت بود پس از ابتداء روز دوازدهم تا نیمه روز
نوزدهم ایام نقصان بود و بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام
زیادت بود که حذر باید کرد از ایام مکروهه و آن اتساع ماه عربی
بود که نهم و هیجدهم و بیست و هفتم است کو حذر باید از ایام مذموم و آن
اسباع ماه عربی و آن روزهای بحران ماه بود چون هفتم و چهاردهم
بیست و یکم و بیست و هشتم و بالجمله درین چهار روز اختیار روا ندارند کز
حذر باید کرد از ایام منحوسه در ماههای فارسیان و آن هفت روز است
که از برای همه کارها بد است و چهار روز دیگر است که در هر روزی کاری
معین ممنوع است و خواجه نصیر الحق والدین الطوسی آنرا در سلک نظم
کشیده اند نظم بقول جعفر صادق خلاصه سادات ٭ ز ماه پارسیان
هفت روز مذموم است ٭ نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن
چو روز سیزدهم روز شانزده شوم است ٭ دگر ز عشر سیم بیست و یک
چو بیست و چهار ٭ چو بیست و پنج که آن هم نحس مر شوم است ٭ بجز
عبادت کاری مکن درین ایام ٭ اگرچه نیک و بد است همچو رزق مقسوم است

بماندست و سه روز فرخنده مختار که در عموم نتایج بخیر محیست
ولیکن چهارم و هشتم سفر مکن زنهار که خوف و هلاک درین هر دو نص
نحوست بروز پانزدهم پیش پادشاه مرو اگرچه سنگ دلش بر تو
نرم چون موم است گریز نیز درین روز ناپسند آمد که راه مخوف
و هوای خلاص مسموم است مکن دوازدهم با کسی مناظره که در خصومت
این روز صلح معدوم است ز روزهای ستوده همین حساب آنکه
درین حوایج در سلک نحس منظوم است کح حذر باید کرد در وقت
انصراف ماه از محاق از شهادت مریخ و اتصال بد و خاصه از
مقارنه یا تربیع کط حذر باید کرد در وقت استقبال از شهادت
زحل و اتصال او بقمر که آن دلالت کند بر غایت تباهی ل حذر
باید کرد از نحوست قران یعنی چون اجتماع در جزو قران علوین
واقع شود تا اجتماع دیگر و گفته اند تا وقت استقبال از جملگی ابتدا
آت حذر باید کرد و اگر ضرورت باشد قوت اختیارات از نحوس
باید جست اما اگر قران سعدین در آن جزو بوده باشد و نحوس مستولی ناشد
آن نحوست زایل شود و آن ماه کارهای شایسته باشد لا حذر باید کرد
از آنکه خداوند طالع یا کوکب الغرض یا صاحب بیت الحاجه یا خداوند
خانه قمر غربی باشند و عاقبت آن کار وخیم بود لب حذر باید کرد از
اگه

اگه قمر در مقابله زحل بود یا در تربیع مریخ یا در تثلیث مشتری بدحال یا
در تسدیس زهره بدحال از برای آنکه در وضع بروج آن کواکب را
با قمر همین نظر است پس وقت اختیار شاید که چون آن کواکب منحوس
بود قمر را با او همان نظر باشد که نحوست مضاعف گردد و بعضی نظر
سعدین را درین محل جایز داشته اند و حکیم سنجری این قول را پسندیده
و حق آنست که چون در اصل وضع قمر را با سعدین همین نظرات
و در اختیار نیز همین نظر بود و سعدین چون قوی حال باشند در سعادت
بیفزاید و اگر بدحال باشند هنوز از سعادت چیزی باقی باند لج حذر
باید کرد از انصراف ماه از نحوس مگر در وقت فرار که آن بهتر باشد
لد حذر باید کرد از اتصال ماه بنحوس مگر که آن منحوس قوی حال باشد و او
را شهادتی باشد نزدیک ماه چنانچه خداوند خانه وی بود که آنگاه
دلیل حصول مراد بود تا پس از خصومت وی رضای خداوند حاجت
له حذر باید کرد از نحوست اجتماع در طریقه محترقه یعنی چون جزو اجتماع
از نوزدهم درجه میزان باشد تا سه درجه عقرب در آن ماه از ابتدا
کار اجتناب باید کرد که آن بلای بزرگ آرد لو حذر باید کرد از ابتدا امور
چون اجتماع در اول روز یا اول سال بود و باشد با شهادت مریخ لز
حذر باید کرد از افتتاح اعمال چون استقبال در آخر روز یا آخر سال

بود با شهادت زحل یح حذر باید کرد از شهادت سهم زحل و سهم مریخ
و نظر خداوندان ایشان بسهم حاجت و خداوند او اینست انچه در
باب اختیارات ازو حذر کردن لازم است والله اعلم **فصل چهارم**
در انچه سبب کمال اختیارات شود وان هفده نوعست **نوع اول**
انچه تعلق با بتدااة و انتهااة امور دارد و درین باب اصل تمام ملاحظه
حال اجتماع و استقبال مقدمست با احوال قمر و انچنان بود که
جزو مقدم در طالع اختیار از سه حال بیرون نباشد یا در اوتاد
باشد یا در مایل یا در زایل اما چون مقدم در یکی از اوتاد باشد
خالی از ان نیست که قمر در انی اجتماع یا استقبال یا سعدی
بوده است یا نحسی یا فارغ بوده از اتصال سعد و نحس اگر
با سعدی بوده باشد و بعد از انصراف بسعدی دیگر پیوسته
دلیل خوبی ان کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر بنحسی پیوسته
باشد دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها بود و اگر با نحسی بوده باشد
و چون ازو برگشته بود و بسعدی متصل شده دلیل تباهی ابتدا
و خوبی انتها بود و اگر هم بنحسی پیوسته بود دلیل تباهی ان کار باشد
هم در ابتدا و هم در انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از بیوت مایل
الاوتاد بود اقسام چهارگانه مذکور میانه باشد و اگر در زایل الوتد باشد

اقسام اربعه

اقسام اربعه ضعیف باشد الا در جانب شر که ادلاء سعادت هر
چند بحال تر باشد نحوست ایشان بیشتر باشد و اگر قمر بعد از
اتصال فارغ بوده باشد و جزو مقدم در وتد بود دلیل توسط ان
کار باشد مایل به نیکوی و اگر در مایل الوتد بود ان کار بر درجه
توسط باشد و اگر جزو در زایل بود اندکی بضعف مایل بود و گفته اند
که طالع و صاحبش و سهم سعادت و خداوند ساعت و ان ستاره
که قمر بدو می پیوندد دلیل ابتداء کارها شود و برج چهارم و صاحبش
و اثنی عشریه ماه و خداوند خانه قمر و خانه چهارم از درجه قمر و صاحب
سهم السعاده دلیل انتها کارها بود پس اگر خوبی ابتدا و انتها خواهم
ملاحظه دلایل کنند و ایشان را مسعود سازند و در مواضع نیکو نهند و در
کتاب سر النجوم اورده است که در اختیارات از اصلاح ارباب
عواقب غافل نباید بود از برای انکه اعمال تمام نگردد الا بعواقب
و صاحب سر السرایر اورده است که صلاح حال دلایل بی صلاح
دلایل عاقبت سبب تلف صاحب اختیار بوده در جامع مذکورست
که حکما متفق اند بر انکه ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه او دلیل
عاقبت پس در ابتداء کارها حال ماه و صاحب بیت او یکی از
چهار قسم تواند بود اول انکه قمر در وتدی بود از اوتاد و طالع

وخداوند خانهٔ وی بوی ناظر باشد و این دلیل خوبی ابتدا و انتها
باشد دوم آنکه قمر در وتدی باشد اما صاحب بیت از وی ساقط
باشد و این دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها بود سیم آنکه قمر در وتد
نبود اما خداوند خانه بوی ناظر باشد و این دلیل تباهی ابتدا
و خوبی انتها بود چهارم آنکه نه قمر در وتد بود و نه خداوند خانه
وی بوی ناظر و این دلیل تباهی ابتدا و انتها باشد **نوع دوم**
آنچه تعلق باحوال دلایل طالع اختیار دارد باید دانست که دلیل
طالع کوکبی باشد که مستولی بود بر طالع و شهادت او بیشتر باشد
و در برهان الکفایه آورده است که دلایل طالع نُه اند بر ترتیب
اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب حد پس
صاحب مثلثهٔ اولی پس صاحب وجه پس صاحب نهبهر پس
صاحب اثنی عشریهٔ طالع پس کوکبی که درجهٔ طالع بوی متصل باشد
پس کوکبی که در طالع بود ازین جمله هر کدام را که شهادت بیشتر باشد
وی دلیل بود و اوتاد عاشر و سابع و رابع و سایر بیوت بدین
دستور پیدا توان کرد و این دلائل را بر هر وجهی که مقتضای مقام
باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود **نوع سیم** آنچه تعلق
بملاحظهٔ طالع اصل دارد با طالع اختیار حکما گفته اند اگر ممکن بود طالع
اختیار

اختیار باید که طالع اصل باشد یا عاشر اصل بشرطی که از نحوس
پاک بود و بسعود مزین و اگر میسر نشود حادی عشر اصل را طالع اختیار
باید کرد و طالع تحویل بدل طالع اصل بکار توان داشت و برج انتها نیز
توان اگر ششم و هشتم و دوازدهم اصل نباشد و پاک باشد از
نحوس و بعضی خامس و تاسع و ثالث طوالع ثمره را روا داشته اند که
طالع اختیار بود و گفته اند باید نگریست تا کوکبی که والی یکی از طوالع
ثمره است سعد است یا نحس اگر ستاره سعد بود باید که در یکی از اوتاد
طالع اختیار باشد یا در مایل و بهتر آن بود که فوق الارض باشد مسعود
و قوی حال و سالم از نحوس و اگر ستاره نحس بود در مایل باید کرد چه اگر
در وتد افتد حاجت معوق بماند و در زایل خود نشاید و گفته اند باید
که میان طالع اختیار و طالع صاحب اختیار امتزاجی محمود و مشاکلتی مسعود
باشد و اگر در طالع تحویل همین معنی دست دهد موجب زیادتی سعادت
گردد **نوع چهارم** آنچه تعلق بدلایل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت کوکبی
بود که در خانهٔ حاجت باشد یا او را در آن خانه حظی باشد و گفته اند
دلیل حاجت قمر است و سهم الحاجه و صاحب ساعت اختیار و آن
کوکبی که دلالت بر آن کار کند چون شمس بر امور سلطانی
و زحل بر کارهای دهقانی و اصح اقوال آنست که بزرگترین دلیل

خداوند بیت حاجت بود پس صاحب شرف او پس صاحب
خداوند پس صاحب سهم الحاجت پس قمر پس سهم الحاجة
پس کوکبی که در بیت الحاجه بود پس کوکبی که به بیت الحاجة
ناظر بود پس صاحب ساقه پس کوکبی که بالطبع دلیل
ان کار است و چون این اولا سعود باشند و در مواضع نیکو
افتد ان حاجت بر وفق مطلوب مهیا گردد و گفته اند خداوند
بیت صاحب حاجت از طوالع ثمنه و از طالع اختیار باید گرد
و برجی که طالع اصل بوده باشد نکنند که حاجت تمام نشود
بی رنجی و گفته اند که اگر در برجی باشند که طالع تحویل بود حاجت
تمام گردد اما کم نفع باشد او در برج انتها میانه باشد در نفع
و در جامع شاهی اورده است که اگر در طالع اصل دلیل
حاجت باشد باید که غایت جهد اصلاح خانه حاجت از اختیار
مصروف داری و خداوند انرا اقوی حال گردانی و گفته
اند که در طالع اختیار مراعات اصلاح کوکبی باید کرد
که در طالع اصل دلالت کند بر حصول ان حاجت که اختیار
بجهت اوست و این از جمله ارکان اختیارات است مثلا
یکی را طالع سنبله است و صاحب طالع و صاحب شرف

عطارد در خانه هفتم حوت است و صاحبش مشتری و خداوند شرفش
زهره و مشتری در طالع و عطارد از قوس که چهارم طالعست
ناظر بطالع این طالع دلالت میکند بر وقوع تزویجی پس در
اختیارات تزویجی بعد از صاحب طالع اصلاح مشتری
باید کرد که صاحب سابعت و ممازجت محمود میان مشتری
و عطارد نگاه باید داشت که مقبول بود از مشتری و اصلاح زهره
نیز درین باب از مهمات است که کار تزویج منسوب بدوست و باقی
برین قیاس نوع پنجم انچه تعلق بمقصود دارد و اختیار کنند و را لحاظ
کند تا اختیار نیکو اید مثلا در اختیار عقد نکاح چند صورت
متصور است شاید که این عقد بران عزیمت می بندد که هرگز
زفافی دست ندهد و شاید که خواهد که زفاف بزودی فراهم
نیاید و روا است که میخواهد که زفاف زود باشد و حکمت که غرض
ازین نکاح فرزند باشد و شاید که خواهد فرزند در میان نبود و مانند
این پس باید که تفحص غرض او کند تا اختیار ملایم مقصود وی بود
و دیگر چنانچه جماعتی مختلف الاغراض روی بسفر دارند و هر یکی
را دران مقصدی و مقصودی دیگر است پس اگر همه را یک
وقت اختیار کنند ان اختیار مناسب اغراض ایشان نیفتد

نوع ششم انچه تعلق بسهام دارد و بدانکه اعتبار احوال سهام از ارکان
کمال اختیارات است و حکما گفته اند بهترین اختیاری انست
که سهم السعاده بماه ناظر باشد و خداوند سهم السعاده قوی حال
بود و انکه منسوب بدان حاجت که مطلوب اختیار کننده است
مسعود باشد و رعایت حال سهم الغیب خداوند او
نیز باید کرد و از ملاحظه سهم المشتری و سهم الزهره و خداوندان
ایشان غافل نباید بود و گفته اند اگر خداوند سهم السعاده
ساقط باشد از طالع هیچ مضرتی حاصل نشود و چون سهم
السعاده بماه ناظر باشد و اگر صاحب سهم السعاده را که
طالع اصل یا تحویل یا در طالع اختیار یا در یکی از اوتاد نهند نهایت
ستوده باشد اما بشرطی که ان کوکب سعد یا مسعود بود اما
اگر نحس یا منحوس باشد در مایل نهادن اولی باشد نوع هفتم
انچه تعلق بقرانات و ادوار و انتهاات و تحویلات دارد
باید که یاری خواهد بخداوندان دورها و انتهاآت که شهادت
ایشان نیز در اختیارات اثر تمامست و باید که هر کوکبی را که
بوقت قران صغری قوتی بوده باشد در اختیار نیز قوی حال
باشد در موضعی محمود و کوکبی که در تحویل سال قوی حال بوده باشد

اینجا نیز

اینجا نیز همچنان باید علام زحل کو به صاحب تحویل را در طالع اختیار و
اگر طالع سال را خانه حاجت سازی زودتر مقصود حاصل
گردد نوع هشتم انچه تعلق باجتماع و استقبال دارد بدانکه اجتماعات
و استقبالات را در اختیارات اثری بسیار است تا حدی که
گفته اند ان برج که اجتماع یا استقبال در وی اتفاق افتد بمثابه
طالع باشد و خانه دوم بجای بیت المال و هم برین قیاس
بیوت دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از اجتماع یا
استقبال کاری کنی جهد کن تا جای قمر یا طالع وقت برجی باشد
لایق ان کار چنانچه اگر برای بنا اختیار کرده شود باید که موضع قمر یا
طالع وقت خانه چهارم باشد از برج اجتماع یا استقبال مقدم
و باقی برین قیاس و گفته اند باید که اولا فلک در وقت اختیار موافق
باشند یا اولا فلک در وقت اجتماع یا استقبال چه ان دلالت
کند بر کمال ان کار و باید که سعدی را که در اختیارات رعایت
میکند سعدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم مستولی
بوده باشد و اگر چنانچه ان سعد خداوند حدی باشد که اجتماع
یا استقبال مقدم در وی واقع بوده باشد بهتر بود و در جامع
شاهی اورده است که بهترین اجتماعها ان باشد که با شهادت مسعود

باشد خصوصا زهره و خوبترین استقبالها آن بود که با شهادت
سعدها بود و تخصیص مشتری چه این وضع دلالت کند بر صلاح
حال کارها در آن ماه و گفته اند بهتر آنست که اجتماع یا استقبال
در برجی بوده باشد که طالع صاحب اختیار بود و در آن اختیار آنرا
باید که خداوند حد اجتماع یا استقبال در موضع نیکو باشند از
طالع و بطالع ناظر و باید که خداوند جزو مقدم در وتدهای طالع
اختیار باشد یا در خانه و شرف خود یا در حد و د سعود که آن
دلالت بر خوبی آن کار کند احمد بن عبد الجلیل گوید هر گاه که نیرین
مجتمع باشند در درجه شرف شمس یا دیگر اجتماع در تمامی اختیارات
سعادات عظیم روی نماید الا بشرطی که چون آفتاب از قمر منصرف
شود و به درجه ثور رسد ابتدا کند نوع نهم آنچه تعلق باسابیع
دارد در جامع شاهی آمده است که هفته اول از ماه موافقت
هر کارهایی را که براستی و عدالت کنند و هفته دوم مناسبت
خصومت و محاسبه و محاربه را و هفته سیم شاید بیع و شری
و بکارهای دشوار قیام نمودن و هفته چهارم لایق بود مر کارهای
پوشیده و پنهان را پس در هفته اختیاری که لایق باشد باید
کرد و بعضی این معنی را از ضعفی خالی ندیده اند نوع دهم آنچه تعلق

باوقات

قوی باشد که از آن دلالت بر اتمام افکار
و انعقاد و دوام کند و باید که از ایشان
اجتماع و استقبال

باوقات دارد از فصول از زمان باید که در اختیار هر کاری ملاحظه
اوقات بکنند چنانچه مثلا اختیار فصد و مسهل بوقت غلبه حرارت
و برودت نشاید و در ایام باحورا خون نباید گرفتن و بیست روز
قبل از طلوع شعری یمانی و بیست روز بعد از آن مسهل نباید
خوردن و برین قیاس در رعایت این نوع دقیقه نامرعی نباید
گذاشت مگر یکی ازین مهمات ضرورت باشد و بی آن صحت متصور
نبود که اختیار درین اوقات جهت دفع ضرر جایز باشد نوع یازدهم
آنچه تعلق بساعات دارد بدانکه ساعات را در اختیار اثری تمام است پس
باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارهای خیر را ساعات مشتری اختیار
کنند و اعمال سلطانی ساعات آفتاب و علی هذا القیاس و رعایت
ساعاتی که بعد از ساعات بست آفتاب بود باید نمود و آن چنانست
که بعد از ساعات بست دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است و آن
شایسته بود عملهای زهروی را و بعد از آن دوازده ساعت
دیگر نصیب عطارد است و آن پسندیده است کارهای عطاردی
را و همچنین حال باقی کواکب و اختیار ساعات علیحده در خاتمه ثبت
اصدار خواهد یافت نوع دوازدهم آنچه تعلق ببروج دارد ملاحظه
کیفیات بروج را مدخلی تمامست هم اختیار از برای آنکه کاری که میکنند اگر

ازان قلیلت که بزودی سپری خواهد شد چون بیع و شری
و سفر و مانند ان بروج منقلبه باید اختیار کردن جهت موضع
قمر طالع وقت و از برجهای منقلب قوی تر جدی است پس
سرطان و میزان باعتدال نزدیکتر است و ثابت تر حمل است
و اگر کارها بود که باید اری را شاید چون بنا نهادن و انچه دران ثبات
مطلوبست قمر در بروج ثابته باید و اسد از همه ثابت تر باشد
و دلو تیره تر و ثور خوشحال تر و شایسته تر و عقرب سبکتر و اگر
کاریست که میان الاثنین باشد چون شرکت و مانند ان شهر
در بروج مجسده باید و حکما گفته اند چون بوقت اختیار قمر در
بروج منقلبه بود بزودی فساد دران کار که مطلوبست پدید اید
خصوصا چون نحسی نظر افکند و چون بضرورت قمر در یکی ازین
بروج منقلبه بود یا انکه بزودی فساد نکند امید خیر در وی بیشتر
بود و چون قمر در بروج مجسده باشد در میان کار نوعی از تلون
پدید اید و اخر الامر بهمان باز رود که بوده باشد و گفته اند کارهای
عظیم را برجهای کواکب علوی باید و کارهای حقیر را برجهای سفلی
و در کارهای سلاطین بروج ملوک بکار باید داشت و برجهای ملوک
مثلثه ناریست و ضد ان مثلثه ابی و گفته اند مهم بزرگ را بروج

امره

امره یعنی مستقیمه و کارهای خورد را بروج مطلعه شاید یعنی معوجه
نوع سیزدهم انچه تعلق بحدود دارد و حدود را درباب اختیار اعتباری
عظیم است پس باید که درجه طالع و مواضع نیرین و کواکب الغرض
حدود سعود باشند و ارباب حدود موافق ان کار باشند و خدا
وندان حدود یکدیگر و به نیرین ناظر نظر سعد تا ان مهم بموجب دلخواه
باتمام رسد نوع چهاردهم انچه تعلق به نیرین دارد و چون مدار
عمله اختیارات قمر است و بعد از ان شمس پس موضع ایشان
را از طالع نیکو باید کرد و باید که در حدود سعود باشند و یکدیگر
ناظر بمودت و باقی حالات ایشان گفته شده است نوع پانزدهم انچه
تعلق بثوابت دارد باید که در اختیارات مدد خواستن از کواکب
ثابته فرو نگذارد از برای انکه چون کوکب الغرض مسعود نباشد و بصلاح
اوردن وی متعذر بودی شاید که درجه یکی از کواکب ثابته که بر مزاج
ان کوکب بود و بر مزاج سعدی بر درجه طالع یا عاشر یا انجا که
خواهند نهند تا ان غرض زودتر باتمام رسد و مراد درجه طلوع
اوست اگر طالع بود و درجه ممر او و اگر در عاشر افتد و درجه غروب
او اگر در سابع باشد نه درجه تقویمی او و این درجات را در هر تاریخی
بقانونی که در زیجات مسطور است استخراج باید کرد و در اتصال

قمر و سهام حاجات یکی از ثوابت که در قدر اول و ثانیه باشند
و بودن ایشان نیز در وتد عاشر یا سایر اوتاد خاصیتی عجیب و فایده
عظیم است احمد بن عبد الجلیل گوید که چون اجتماع واقع شود در جزوی
و یکی از کواکب ثابته که در عظم اول باشند تا دیگر اجتماع هر اختیاری
که مناسب طبیعت آن کوکب باشد در غایت قوت و کمال بود
نوع شانزدهم آنچه تعلق بنحوس دارد باید که نحسها را نیز خوار هم
در وقت احتیاج خواجه نصیر الحق والدین در شرح ثمره بطلمیوس
می آورد درین کلمه دوازدهم که استخدم النحوس فی الاختیارات
واستعملها فی المواضع الذی یلیق بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من
المسمومات فی الدواء المقدار الکافی میگوید که اطبا در ادویه مولمه
مخدرات بکار دارند دفع الام را بر وجهی که با مقارن چیزی که
دفع مخدرات کند و اگرچه همه مخدرات از سموم شمرند همچنین منجم
باید که در اختیارات نحوس را بکار دارد و در مواضعی که بان لایق
بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و ششم در دفع خصوم و انرا
از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و از اوتاد ساقط کردانند
تا در حصول مقصود خلل نیفتد نوع هفدهم آنچه تعلق باصلاح دلایل دارد
و آن از ارکان معظم اختیار است چه شاید که تاخیر میسر نشود تا وقتی

که دلایل

که دلایل بصلاح آید پس حکما این را چاره کرده اند و گفته اند که چون یکی از
سعدین در طالع یا وسط السما باشد دفع فساد دلایل بکند و این سخن
نزدیک حکیم عمر بن فرخان طبری پسندیده نیست و وی گوید این نوع اختیار
در کارهای درست باشد که در وی طلب ثبات و دوام نکنند چه در
چند روز معدود اثر این اختیار باطل گردد اما آن کارها که دوام وی
مطلوب باشد تمام نگردد الا وقتی که قمر از نحوستها پاک گردد و درو
سیوس میگوید که چون تاخیر اختیار ممکن نبود تا وقت صلاح ماه
را از طالع ساقط کنند و سعدی را در طالع نهند و ازین نکته غافل
نباید بود که چون قمر را نیکو حال نتوان کرد و او را از طالع و سایر
اوتاد و از صاحب طالع و خانه حاجت و خداوند ش ساقط باید
کرد و اگر حیلتی میسر نشود باید که از دهم و یازدهم ساقط باشد عاصمی که
یکی از قدمای علمای این فن است میگوید که چون در طالع اختیار بعضی
از دلایل بصلاح نتوان آورد باید که هر دو نیر را چنانکه ممکن نظری
باشد که آن دلیلست بر کمال قوت آن اختیار خصوصا قمر را ابن
ابو علی خیاط گوید که چون اصلاح قمر متعذر بود و نحوست او
دفع پذیر نبود نحسی نیکو حال خداوند طالع باید کرد و در طالع باید
نهاد و حق آنست که اگر قمر نیک حال باشد بطالع و صاحبش ناظر

باید و اگر به حالت ساقط و نظر نیز نیست بکند و بصاحب طالع
بود مصلحی قوتیست و بودن سهم السعاده در موضع مطلوب
بغایت نیکوست و بودن سعدی در طالع با بنا لحاجه اصلاح
همه فسادها بکند و این فقیر در اختیارات جهات کلی ملاحظه کرده
که چون سعدی در طالع بوده با وجود بسیاری از دلایل مفسده
نتایج نکو داده و مضرتی ظاهر بران مترتب نبوده این بود آنچه
سبب کمال اختیارات و این جمله که در فصول ثلثه ازین مقاله
ذکر کرده شد هر کس را قوتی و طبع راست باشد استنباط اختیارات
جزوی تواند نمود چه هرچه در اختیارات جزئیه گفته میشود فرع این اصول است
صاحب کفایة التعلیم گوید که مرجع اختیارات جزئیه دلایل کلیه است
و بدین سبب است که هر کس که دلایل کلیه را بشرط نگاه دارد از دلایل
جزئیه مستغنی گردد اما چون اوقات بعضی باستخراج این دلایل
و استنباط این مسایل وفا نمیکند لاجرم در مقاله ثانیه اختیارات
بعضی از جزئیات که احتیاج بدان بیشتر است آورده میشود بر ترتیب
بیوت طالع ملتقط از کتب افاضل چون کتاب المعانی و رساله
الاتصالات و اختیارات المتعلمین و جامع شاهی و مجمل الاصول
و کفایة التعلیم و روضة المنجمین و اختیارات علائیه و کتاب الملک و

شرح

شرح ثمره نصیری و شرح کاتب و اختیارات امام محی الدین مغربی و اختیارات باخرزی و تحفة
الملوک و اختیارات طبری و غیر آن از رسایل متفرقه والله ولی التوفیق و هو بتحقیق رجا لا لمنتن حقیق

مقاله ثانیه در اختیارات جزئیه

ترتیبی لایق ایراد کرده میشود در جدول نهاده آمده تا یافتن بر طالبان آسان باشد بعون الله

ا	افتتاح و ابتداء کارها	کز	خریدن باغ و بوستان	نج	ولی عهد ساختن
ب	صنعت اکسیر	کح	کندن کاریز و چاه و جوی و حوض	ند	رفتن بعمل
ج	کشتی ساختن و خریدن	کط	باجارت دادن زمینها	نه	سفر کردن در خشکی
د	کشتی در آب افکندن	ل	آب راندن در جویها	نو	عرض کردن نامه و دفتر بر سلطان
ه	روی کشتی بر جهت مقصد کردن	لا	ابتدای اعمال و اشغال دیوانی	نز	سفر کردن در آب
و	کشتی در آب روان کردن	لب	ناودان و راه آب ساختن	نح	در شهر شدن
ز	شرکت کردن	لج	تماشا کردن بر خشکی	نط	دیدن ملوک و اکابر
ح	وام خواستن	لد	تماشا کردن بر آب	س	حاجت خواستن از ملوک
ط	وام دادن بکسی	له	تماشا کردن بر آب	سا	بحکومت و امارت نشستن
ی	نگاه داشتن مال و باز گرفتن از دیگری	لو	نظر کردن در کار رعایا	سب	بگرمابه رفتن
یا	فروختن غلها	لز	محاسبه وکلا	سج	سر تراشیدن و موی باز کردن
یب	نگاه داشتن آنچه بخرند	لح	طلب عمل کردن	سد	نوره نهادن و پاکیزگی تن
یج	وقت خوردن دواها	لط	شراب ریختن	سه	ناخن چیدن
ید	پوشیده کردن کارها	م	شراب خوردن	سو	شارب گرفتن
یه	پیدا کردن کارها	ما	قصد خصومت سلطان و رفع کردن	سز	آهن بند ان بردن
یو	زیارت احباب	مب	بار دادن و عرض لشکر	سح	صناعت زر و سیم
یز	تعلیم فقه و امور دینی	مج	چوگان زدن	سط	خریدن چیزها
یح	تعلیم ادب و دبیری	مد	طبخ و عطر آمیختن	ع	فروختن چیزها
یط	تعلیم نرد و اغانی	مه	بجنگ رفتن	عا	مال بتجارت فرستادن
ک	تعلیم سباحت	مو	تاخت و شبیخون زدن	عب	عمل محبت و عزیمت دوستی
کا	کبوتر بنامه بری فرستادن	مز	فرستادن لشکرها	عج	عمل عداوت و عزیمت دشمنی
کب	اخراجات موذیات [illegible]	مح	سلاح خریدن	عد	تعویذ نوشتن
کج	بنیاد کردن و بنا نهادن	مط	لوا بستن	عه	عقد الماس
کد	بنای شهرها و حصارها	ن	لوا گشودن	عو	گریختن و پنهان شدن
که	ویران کردن بناها	نا	استفتاح خراج و جنایت	عز	نامه نوشتن
کو	ویران کردن حصارها	نب	بیعت و قبول تخت و تاج	عح	رسول فرستادن

تتمه جدول الاختیارات جزئیه

عط	فرزند بمکتب دادن	قه	علاج بیماریهای قدیم	قلا	بنده آزاد کردن
ف	ابتدای پیشه اموحش	قو	علاج دردهای از وجع المفاصل	قلب	نکاح کردن
فا	نقل و تحویل کردن	قز	داروی مسهل خوردن	قلج	زفاف کردن
فب	خریدن آنچه مسکن شاید	قح	داروی که سودا آورد	قلد	قباله زن نوشتن و جز آن
فج	درخت نشاندن	قط	داروی که صفرا آورد	قله	طلب زن دیده و گریخته و گمشده کردن
فد	تخم افکندن	قی	داروی که بلغم آورد	قلو	مناظره و مباحثه کردن
فه	تخم کرنبه بر رکوبستن	قیا	داروی که اسهال عظیم آورد	قلز	وصیت بیمار و نوشتن وصیت نامه
فو	دفینه نهادن	قیب	داروی که کار میانه کند	قلح	اوقات دعا کردن
فز	دفینه بیرون آوردن	قیج	داروی که اخلاط کم آورد	قلط	دوست گرفتن و عقد مودت بستن
فح	ودیعت نهادن	قید	داروی که علت از سر و چشم برد	قم	پرواز شدن بصید
فط	وقت مباشرت کردن	قیه	حب خوردن	قما	صید مرغان
ص	طلب فرزند کردن	قیو	مطبوخ خوردن	قمب	صید بهایم و سباع
صا	شیر دادن بکودک	قیز	جوارش خوردن	قمج	صید دریا کردن
صب	از شیر باز کردن کودک	قیح	غرغره وی کردن	قمد	مرغان شکاری خریدن و اموختن
صج	کودک بگهواره بستن	قیط	داروی که علت بقی آورد	قمه	سگ و یوز خریدن و تعلیم کردن
صد	اخراج طفل مرده از رحم	قک	دارو در بینی و گوش چکانیدن	قمو	کرو بستن آب و تاختن
صه	فرزند بدایه سپردن	قکا	علاج سپیدی و ورم چشم	قمز	اسب ریاضت دادن
صو	نو پوشیدن و نو بریدن	قکب	دست کاری چشم با آهن	قمح	طرح عداوت و نزاع افکندن
صز	بمهمانی رفتن	قکج	حقنه کردن	قمط	بند بر نهادن و در حبس افکندن
صح	چهارپا خریدن جهة سواری	قکد	داغ نهادن	قن	نرد باختن
صط	چهارپا خریدن جهة حمل و نتاج	قکه	فصد کردن و دندان کندن	قنا	شطرنج باختن
ق	چهارپا خصی کردن	قکو	حجامت کردن	قنب	هدیه فرستادن
قا	خضاب و زینت کردن	قکز	خون بسیار برداشتن	قنج	طلب صلح کردن
قب	ابتدای علاج	قکح	ختنه کردن		بیاض
قج	در علاج اعضا	قکط	بنده خریدن		بیاض
قد	علاج اجناس امراض	قل	بنده فروختن		بیاض

صنعت اکسیر

١ افتتاح و ابتدای کارها مشروطات وی پنج است ا باید که طالع
و جای ماه برج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار آسان برآید ب باید
که قمر شمالی صاعد بود ج باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا آن
شغل زود باتمام رسد د باید که سعدی در طالع یا در خانه حاجت
باشد ه باید که خداوند حاجت در وتد باشد و مسعود بود تا آن کار
زود برآید و نیک بود و محذورات وی چهار است ا نشاید
که نحسی در طالع یا در یکی از اوتاد بود ب نباید که صاحب طالع
راجع باشد و منحوس و محترق ج چون صاحب حاجت ستاره
نحس باشد روا نبود که در وتد افتد که انحلال دلالت بر تاخیر
و تعویق مهم کند د حذر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه
٢ حاجت یا در مجاسده نیز بی که آن نقابت ها پسندیده باشد صنعت
اکسیر که آنرا کیمیاگری گویند مشروطات وی پانزده است ا باید
که اوتاد اربعه از نحوس خالی باشند ب باید که جای ماه برج ذو جسدین
باشد ج باید که طالع نیز یکی از بروج مجسده باشد د باید که صاحب طالع
در عاشر یا حادی عشر بود ه باید که ماه با آفتاب و مشتری ناظر بود
نظر مودت و باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود بوده
باشد ز باید که صاحب طالع جزو مقدم مسعود باشد ح باید که

طالع وجای ماه برج آتشی بود ط باید که طالع وقت وتدی باشد
از طالع جزو مقدم ی باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد
وبسعدی متصل بود یا باید که عطارد مسعود و قوی حال باشد یب باید
که خداوند خانه هیزین مسعود باشد یج باید که قمر در برج مستقیم الطلوع باشد
باید که در اعمال ذهبی صلاح حال شمس رعایت کند و در اعمال فضی
صلاح حال قمر ید باید که در هر عمل قمر با کوکبی که مناسب است در لون
ملاحظه کند چنانچه اگر عمل در چیزهای ابیض اللون میکند چون رصاص
وسفیداب و مانند آن باید که قمر بزهره پیوندد و اگر عمل در چیزهای
زرد و سرخ میکند چون شنجرف و مرو ارسنج باید که قمر با آفتاب
متصل از تثلیث یا تسدیس باشد و اگر عمل در چیزهای سیاه
میکند چون آهن و سرب اتصال قمر بزحل باید تا نیک آید و اگر
عمل در چیزهای ملون کند باید که قمر بعطارد پیوندد تا موافق بود
و اگر عمل در تنزل ابها و تصعیدات میکند قمر را بمریخ متصل کردانند
بنظر مودت بشرطی که مریخ قوی حال بود و محذورات وی هشت است
ا نشاید که عطارد منحوس بود ب بپرهیزد از آنکه طالع برج
معوج الطلوع باشد ج حذر کند از آنکه طالع حد نحوس بود د
روا نبود که صاحب طالع در مقابله و مقارنه نحسین باشد یا ذنب ه

اتصال

مجاسده

مجاسده بوده ه بپرهیزد از آنکه نحسی در طالع باشد و ذنب نیز
نشاید و نشاید که خداوند طالع بنحوس ناظر باشد بنظر دشمنی ز
نشاید که نیرین از طالع وقت ساقط باشند ح نشاید که این عمل
در ساعت بست کند که مهم بزبان آورد و بشتران باشد که با تمام
نرسد کشتی ساختن و خریدن مشروطات وی هفت است ا باید هر دو ٣
سعد در وتد باشند و اگر یکی اقوی عاشر باشد و یکی در رابع بهتر بود
ب باید که سعدین بماه ناظر باشند ج باید که ماه زاید النور و العدد
باشد د باید که ماه در حدود سعود بوده ه باید که صاحب طالع مسعود باشد
و زاید النور و سریع السیر و در وتد و صاحب چهارم نیز باید که قوی
حال و مسعود باشد ز باید که آفتاب در مثلثه یکی از سعدین باشد و
محذورات وی پنج چیز است ا نشاید که مریخ بقمر ناظر بود خصوصا از
وتد که آن دلیل تباهی کار باشد و اگر درین حال ماه در برج آبی بود
دلیل هلاکت کشتی باشد از غرق و اگر در برج خاکی بود دلیل شکستن کشتی
بود ب نباید که ماه در دلو باشد بمقابله آفتاب یا مریخ یا تربیع آن
که دلیل وخامت عاقبت بود ج حذر باید کرد از بودن مریخ
در وسط السما که دلیل صاحب کشتی است و یا حادی عشر که دلیل مال
اوست و از منیعتی هم در وقت عمل کشتی و هم در وقت رکوب

درکشتی و هم در وقت کشتی در اب افگندن محل نباید بود که
وی دلیل تسلط دزدانست بر کشتی بودن مریخ در غیر ان و خانه
کم مضرت رساند د نشاید که کوکب ثابته که بر مزاج مریخ اند چون
قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الاسد مقارن باشند
با طالع و حادی عشر و عاشر که ان دلیل سوختن کشتی با انچه در وست
ه نشاید که مریخ در یکی از اوتاد نیرین باشد که ان دلیل تباه شدن
کشتی بود والله اعلم کشتی در اب افگندن بدانکه ماه و طالع هر دو ۴
دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلالت کند بر راکب کشتی و گفته
اند حمل دلیلست بر روی کشتی و ثور بر جایگاه نشستن در کشتی
و جوزا بر کنارهای او و سرطان بر هر دو پهلوی او و اسد
بر وجه او و سنبله شکم او که در آبست و میزان در جانب او
و عقرب چوبهای او و قوس بادبان او و جدی سینه او و دلو
خانه او و حوت و نباله او پس ازین جمله انچه خواهی مسعود کن تا
و صاحب ان خانه و سعود و چون این معنی مفهوم شد بدانکه شرو
طات خبریه چهار است ا باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع ب
باید که نیرین متصل باشند بسعدین ج باید که ماه با عطارد باشد و عطارد
نیک حال بود د باید که قمر در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در

اخر جوزا

اخر جوزا یا در سرطان یا در وسط سنبله یا در اول میزان یا در
میانه عقرب یا در اخر جدی یا در دلو اگر سعدی بوی ناظر باشد
و محذورات وی نیز چهار است ا نشاید که نحوس در اوتاد طالع
باشند خصوصا در وسط السما که دلیل دیر ماندن یا غرق شدن باشد
و در اوتاد نیرین نیز نشاید ب نشاید که ماه در قوس و حوت باشد
ج حذر کند از بودن مریخ در عاشر و حادی عشر که ان دلیل
انقلاب باشد که در کشتی بود د نشاید که طالع حدود نحوس
باشد که خطر کلی رسد روی کشتی بر جهت مقصد کردن شروطات ۵
وی چهار است ا باید که ماه و طالع بروج ثابته باشند و سعود
ب باید که نیرین پاک باشند از نحوس ج باید که زهره و مشتری
در اوتاد باشند خاصه در طالع و عاشر د ملاحظه ساعت کوکب
سعد کردن اولی باشد که ان دلیل سلامتی سکان کشتی بود و
محذورات وی اضداد اینها باشد دیگر انکه نشاید که مریخ در
وسط السما و بیت الرجا باشد کشتی در اب روان کردن شروطات ۶
وی سیزده است ا باید که طالع یکی از بروج ابی باشد ب باید
که قمر نیز در برج ابی بود و عقرب مستثنی باشد درین اختیار ج باید که
ماه از عیوب پاکیزه باشد و از تحت الشعاع دور د باید که سعدین

کشتی در آب روان کردن

در اوتاد طالع و اوتاد نیرین باشند ه اگر از بهر تجارت در دریا
نشینند باید که ماه با عطارد مسعود باشد تا نفع عظیم یابد و
باید که خداوند طالع صاعد باشد و در طالع بود که آن دلیل
سرعت سیر کشتی باشد ز باید که قمر زاید النور و العدد باشد
که آن نیز دلیل زود رفتن کشتی و سلامتی آن کند ح باید که ماه
بمشتری ناظر بود از سرطان یا حوت و از عقرب نشاید چه مریخ دشمنست
نشینندهٔ دریا را ط باید که آفتاب مسعود باشد از نحوس سالم
ی باید که خداوند طالع یا خداوند خانه و ماه در نهم یا دهم یا یازدهم
بود که آن دلیل زود رفتن کشتی و بمقصود رسیدن باشد یا باید
که سعدین در اوتاد باشند و اگر مشتری در تربیع ماه باشد
غایت کار را باشد یب باید که نیرین از تربیع و مقابله و مقارنه نحس سالم
باشند یج اگر ماه بزهره ناظر بود و زهره تحت الشعاع دلالت
کند بر ایمنی و سلامتی بمقصد رسیدن و محذورات وی دو از
است ا نشاید که ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن بود
ب نشاید که عطارد با زحل بود که مشقت رسد ج بودن عطارد
با مریخ دلیل تفرقه باشد د حذر کند از آنکه یکی از نحسین بماه ناظر
باشد یا با آفتاب که آن دلالت بر بلا و سختی کند و نظر مقابله بتر

باشد

شرکت کردن

باشد ه نشاید که صاحب طالع در چهارم و ششم بود که آن دلیل بطو
سیر بود و نشاید که خداوند خانه قمر در وتد الارض بود که آن
دلالت بر تعویق امور اهل کشتی کند و در ششم نیز مناسب نبود ز
نشاید که خداوند خانه ماه در مقابله ماه باشد که اهل کشتی را بیماری
رسد ح نشاید که مریخ با ثوابتی که مزاج مریخ اند در حادی عشر
یا وسط السما باشند یا مقارن طالع که موجب فساد کشتی باشد ط
نشاید که طالع در حدود نحوس بود که مضرت عظیم رسد و حد نحس
در سفر بیابان کمتر زیان دارد از سفر دریا ی نشاید که ساعت روان
شدن ساعت کوکبی نحس باشد که بیم هلاکت بود یا حذر کند از بودن
ماه تحت الارض متصل بنحسی که بکشتی و اهل آن آفت رسد از جوهران
کواکب یب حذر کند از رجعت سعود که دلالت کند بر باز گشتن
۲ بی مرادی اما مال تلف نشود شرکت کردن شروطات وی هشت است
ا باید که اوتاد اربعه نیکو باشند بجهت آنکه طالع دلیل آنکس باشد
که ابتدا کند بانبازی و آنکس بس مشتر باشد و آنکه مال بیشتر دارد
و هفتم دلیل دیگر انباز بود و دهم دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود
و اندازه سود و چهارم دلیل عاقبت کار پس این چهار خانه سعود
باید کرد و خداوندان ایشان را در جایهای قوی باید نهاد ب باید که

شرکت کردن

طالع وجای ماه برج وجدی باشد چه ان دلیل بود بر امانت
و اعتماد و ثبات شرکت و بعضی از حکما اسد و جدی را روا
داشته اند و حکیم سنجری در جامع شاهی اورده است که در
وقت شرکت کردن اگر قمر در حمل باشد زود جدایی افتد خصوصا
که نحسی ناظر بود و در ثور عاقبت کار بد بود و فایده حاصل نشود
و در جوزا دلیل دوستی و امانت باشد و در سرطان دلیل
دزدی و غدر و خیانت بود و در اسد نیکویی و منفعت باشد
و در سنبله سود بسیار رسد و برضای یکدیگر از هم جدا شوند و در
میزان زود کار هر دو به تباهی انجامد و در عقرب دلیل جنگ
و ناخوشی بود و در قوس دلالت بر منفعت اما با خصومت
و در جدی هر دو از یکدیگر شاد شوند و اگر سعدی ناظر بود بهتر
باشد و در دلو زیان رسد و در حوت هر دو راستی ورزند و
نظر سعود در دلایل خیر بیفزاید و از دلایل شر نقصان کند ج بهترین
نظرها درین باب انست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر
باشند از مثلثه بطالع یا بماه که دلیل نیکویی منفعت و شادی باشد
د اگر خداوند خانه ماه ناظر باشد بماه بنظر مودت دلیل کند که
ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند و دران شرکت

و نحوس [illegible] نقصان کنند

سود کنند

وام خواستن

سود کنند و نظر صاحب طالع بطالع همین حکم دارد ه بهتر انکه صاحب
طالع در طالع باشد تا فایده یابند و عند الضرورة ناظر بطالع
باید و باید که طالع و ثانی و هشتم مسعود باشند خاصه بمشتری د باید که
قمر زاید النور و العدد باشد تا هر دو شریک را فایده رسد ح
سهم السعاده در دوم باید یا در دهم یا سعدی و محذورات ضد
انها باشد یا چهار دیگر ا نباید که نحوس در اوتاد باشند ب حذر
کند از انکه خداوند خانه ماه بماه از مقابله و تربیع نگرد یا ساقط باشد
ازو که ان دلیل خصومت و منازعت باشد در وقت مفارقت ج
بپرهیزد از انکه قمر و صاحب طالع با زحل بود که ان دلیل دروغ و خیانت
بود د روا نبود که خداوند طالع بمریخ پیوندد و خصوصا از نظر عداوت
که ان عداوت دلالت کند بر نزاع و خصومت و نظر نحس بطالع
دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد وام خواستن شروطات
وی ده است ا حکما گفته اند اصل الباب درین اختیار انست که قمر را
بسعود نظری باشد بجهت انکه طالع دلیل وام ستاننده باشد
و سابع وام دهنده و قمر و عطارد دلیل نفس وام پس چون قمر را
بسعود اتصال بود دران وام سهولتی باشد ب حال عطارد چنین
ملاحظه باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط ج باید که ماه در

عقرب یا قوس یا اسد یا دلو یا حوت باشد د باید که طالع یکی از این برجها
باشد ه باید که ماه ناقص النور والحاب بود و باید که ماه متصل بود بعطارد
مسعود و از نحوس بری باشد ز باید که صاحب طالع و صاحب یازدهم
متشاکل یکدیگر باشند و از نحوس پاک بوند ح اگر قمر با عطارد بود
و عطارد دور از مریخ آن وام بزودی گذارده شود ط بهتر آن
بود که عطارد در طالع باشد و سعدی بدو ناظر و نحس ازو ساقط
و خداوند هفتم با او یا با خداوند خانه او قوی حال تا آن کار با نیکی تمام
کرده و در این حال قمر نیز در طالع روا داشته اند ی و اگر خواهد که وام
ستاندن پنهان ماند باید که ماه تحت الشعاع بود منصرف از
آفتاب و متصل بسعدی و محذورات وی هفت است ا نشاید
که ماه بمریخ ناظر باشد خصوصا از تربیع ب نباید که قمر در مقابله
زحل و آفتاب بود ح حذر کند از آنکه ماه مقارن زحل باشد و این
از همه بدتر است د نشاید که عطارد بر زحل بگذرد که در ادای آن وام
تعویق و تاخیر افتد ه روا نبود که عطارد بمریخ پیوندد که آن دلیل
خصومت باشد و نشاید که قمر چون از محاق بیرون آید در
بمریخ پیوندد که آن دلیل آشکارا شدن وام و در زبان مردم
افتادن بود ز بپرهیزد از ساعت زحل و آفتاب که بغایت
ناپسندیده

ناپسندیده باشد وام بکسی دادن مشروطات وی دو چیز است ۹
ا باید که ماه بمشتری ناظر باشد که آن دلیل شادی و زود باز یافتن بود
ب باید که عطارد نیز بیکی از سعدین پیوندد تا آن وام بخوشدلی
باز رسد و محذورات وی هشت است ا نشاید که قمر در طریقه محترقه
باشد که آنرا موضع مظلم گویند ب نشاید که ماه عدیم العرض
باشد ح حذر کند از آنکه قمر جنوبی و هابط بود د روا نبود که ماه در
اول درجهای جوزا و اسد و قوس بود ه نشاید که طالع یکی
ازین درجات مذکوره بود و حذر کند از نحوست قمر و عطارد
و ممازجت ایشان با زحل که آن دلیل معطل باشد ز نباید که ماه یا عطارد
بمریخ پیوندد که آن دلیل خصومت باشد ح بپرهیزد از ساعات
آفتاب و مریخ که در آن هیچ خیر نبود نگاه داشتن مال و باز ستدن ۱۰
از مدیون مشروطات وی چهار چیز است ا باید که خداوند
دوم و صاحبش بصلاح باشد ب باید که مشتری قوی حال بود
که او بالطبع دلیل مالست ح باید که دلیلها در برجهای ثابت
باشد و طالع نیز برج ثابت بود د باید که مشتری و ماه و سهم
السعاده و سهم المال و طالع از نحوست پاک باشند خاصه از
مریخ و محذورات وی اضداد اینها باشد فروختن غلها مشروطات ۱۱

وی شش است ا باید که قمر زاید السیر باشد ب باید که موضع قمر
بروج زاید بود ج باید که طالع نیز برج معوج باشد د باید که صاحب
طالع نیز در یکی ازین بروج بود ه باید که عاشر و خداوندش از
نحوست دور باشد و باید که قمر با عطارد باشد و عطارد مشرقی
و سریع السیر بود سالم از نحوستها و محذورات وی اضداد
اینها باشد نگاه داشتن انچه بخورند مشروطات وی هشت است ۱۲
ا باید که مشتری در یکی از بروج معوج باشد ب باید که قمر مقارن
عطارد بود و هر دو ناقص السیر باشد ج باید که خداوند وسط السما
دور باشد از نحوس د باید که عطارد نیز از نحوس سلیم بوده باشد
که ماه در یکی از دو ربع مونث بود و باید که صاحب طالع ناقص
باشد در سیر د باید که ماه و طالع از نظر زحل پاک باشند ح
باید که طالع از نحوس بری بود و محذورات وی اضداد اینها بود
و دیگر انکه نشاید که قمر در بروج مستقیمه باشد و زاید بود در حساب
که هرچه ذخیره کند ظاهر شود و بران اطلاع یابند وقت خور ۱۳
دنیها مشروطات وی یازده است ا باید که سعدی در طالع
وقت باشد تا غذا موافق اید و هرچه خورند زیان ندارد ب
خداوند نجم در طالع باید خصوصا که کوکب سعد بود ج اگر قمر در نجم

طالع

نفس برج که ارتفاع آفتاب در روز زیاده منجب

طالع مسعود بود موافق تر اید د اگر مشتری در نجم باشد غذا نیکو
هضم شود و تن را باعتدال ارد ه اگر قمر در حمل و جدی باشد متصل
بشمس یا مشتری خصوصا در حمل گوشت گوسفند خوردن نیکو باشد
کسی را که از همه چیزها پرهیز میکند و اگر قمر در سنبله باشد متصل
بکوکبی سعد خصوصا زهره همه نوع میوها و تریها خوردن موافق باشد
و زیان ندارد ر اگر قمر در جوزا و میزان و دلو باشد متصل بعطارد
گوشت مرغ خوردن مناسب باشد ح چون قمر در ثور باشد با تصال
زهره گوشت گاو خوردن زیان ندارد ط چون قمر در میزان
و دلو باشد و از زحل مقبول خوردن شیر و ماهی را موافق بود
ی اگر قمر در حوت باشد متصل بمشتری خوردن ماهی تازه و
شور را مناسب بود یا اگر قمر متصل باشد با قتاب یا بمریخ از
تثلیث خوردن انچه ناگوار بود زیان ندارد و بزودی بگوارد
و محذورات وی نه است ا نشاید که در طالع وقت نحسی باشد
که غذا موافق نیفتد ب حذر کند از انکه خداوند خامس نحس بوده
باشد که غذا موافق نیفتد یا منحوس که موجب ملال گردد ج نباید
که قمر در نجم طالع منحوس بود که البته خورنده را اب گیرد د
چون قمر در سنبله باشد منحوس و بمریخ یا زحل متصل گردد انچه خورد

زیان دارد واز امعا دشوار کذرد ه اگر قمر متصل باشد بزحل بهر اتصال
که بود کوشت نمک سوده وقدید خوردن مضرت رساند و اگر قمر
به تربیع زحل بود یا مقابله او باشد کوشت وحوش و انواع
صیدها خوردن بد بود خصوصا که قمر در اسد بود ز اگر قمر در قوس
بود منحوس و طالع هم قوس بود و مریخ در دهم طالع باشد
خوردن کوشت شکاری بسیار زیان دارد و انواع علتها
از وی پدید اید و شاید که سستی تمام اردح اگر قمر در اسد بود
متصل بمریخ هر طعامی که بطبع کرم باشد زیان دارد و معده
را تباه کند ط اگر قمر در حمل بود متصل بمریخ طعامهای کرم خورد
در سر و مغز حرارت پدید اید و پوست افزاید و اگر متصل
بزحل بود از برودت و از پوست مضرت رسد و اگر قمر در حوت
باشد این در پایها پدید اید و سایر بروج دلیل سایر اعضاست عس
و فی الجمله درین ابواب ملاحظه سعادت و نحوست قمر باید کرد و در
اتصال بسعد و نحس نیکو تامل باید نمود تا ضرری نرسد ان شاء الله
تعالی پوشیده کردن کارها مشروطات وی چهارده است ا ۱۴
باید که ماه تحت الشعاع باشد ب باید که خداوند طالع نیز تحت
الشعاع باشد ح باید که نیرین از طالع ساقط باشد د باید که نیرین

از یکدیگر ساقط باشند ه باید که نیرین تحت الارض باشند و و بهتر
انکه تمامی دلایل بتخصیص کوکب الغرض تحت الارض باشند ز باید که مریخ
از طالع ساقط باشد ح باید که ماه متصل باشد بخداوند خانه یا بصاحب
رابع ط باید که صاحب طالع از وسط السما ساقط باشد یا باید
که ماه متصل باشد بعطارد یا باید که عطارد تحت الشعاع باشد
یب باید که خداوند چهارم ساقط بود از خداوند عاشر و از
صاحب طالع تا نیک پوشیده ماند ی اگر خواهد که هرگز اشکارا
نشود باید که قمر روی باجتماع نهاده بود و در رابع طالع بود ید
اگر خواهد که بعد از مدتی اشکارا شود باید که قمر از اجتماع
منصرف بود و صاحب طالع فوق الارض متصل بعدی تحت
۱۵ الارض مع محذورات وی اضداد اینها بود پیدا کردن کارها
مشروطات وی هفت است ا باید که ماه در یکی از بروج مقبله
باشد ب باید که نیرین بیکدیگر ناظر باشند بمودت ح باید که طالع وقت
مسعود باشد د باید که نیرین بطالع ناظر باشند بمودت چه نظر
دلیل بود بر ظهور و شهرت و سقوط دلالت کند بر خمول و اختفاء ه
بهتر انکه افتاب ناظر بود بصاحب طالع از تثلیث و باید که یکی
از نیرین در وسط السما باشند ز باید که اکثر کواکب فوق الارض باشند

۱۶ خصوصا ستاره غرض و محذورات وی ضد اد اینها باشد زیارت
احباب و اخوان مشروطات وی هفت است ا باید که ماه قوی
حال باشد ب باید که برج سیم مسعود باشد ج باید که خداوند سیم
در وتد باشد یا در زایل د بهتر آنکه برج سیم خانه سعدی باشد ه
باید که خداوند طالع پیوسته باشد بصاحب سیم بنظر مودت و
باید که ماه بزهره متصل باشد که آن دلیل برادری و خرمی کند و دوستی
زیادت شود ز اگر برادران از وی مهتر اند زحل را بصلاح آورد
و اگر کهتر اند عطارد را و اگر بدیدن خواهران میرود زهره را و
همچنین طبقات را ملاحظه باید کرد و کوکب آن طبقه را بصلاح آورد
و محذورات وی آنست که نشاید که خداوند سیم از طالع ساقط باشد
۱۷ یا از خانه خود یا از قمر که آن دلیل بر غایب بودن بود تعلیم
فقه و امور دینی مشروطات وی چهار است ا باید که سیوم و صاحب
مسعود باشد ب باید که طالع یکی از دو خانه مشتری باشد ج باید
که زهره که کوکب ملت است نیکو حال بود در سیوم یا ناظر بسیوم
د باید که مشتری و نیرین قوی حال باشند و در مطلق آموزش باید
که عطارد مسعود نیک حال باشد تا در آموزش سعی کند و در علوم
دقیق النظر بود و محذورات وی آنست که نحسین در اوتاد نباشند

خاصه

۱۸ خاصه در طالع تعلیم ادب و دبیری مشروطات وی یازده است
ا باید که نیکو حالی و مسعودی عطارد ملاحظه کند ب باید که قمر در
بروج انسی باشد و بهترین خانهاء عطارد است خصوصا سنبله
ج باید که قمر بعطارد متصل بود د باید که عطارد مستقیم السیر
بود در بروج مستقیمه ه باید که عطارد بمشتری پیوندد از مقارنه
یا تثلیث یا تسدیس و باید که مشتری در یکی از اوتاد طالع باشد
ز باید که عطارد در طالع باشد که فرح اوست یا در یکی از
اوتاد ح باید که طالع برج انسی باشد و بهتر آنکه سنبله بود که خانه
عطارد و درو مشتری است ط باید که خداوند طالع در برج آتشی باشد
کمال یا ناظر بطالع که آن دلیل حدس باشد ی باید که عطارد نیز در برج آتشی باشد
و اگر در خانه و شرف خود بود بهتر باشد یا اگر قصد نظر دقیق دارد
در علم چنان باید که دلایل علم که مشتری و عطارد است یکدیگر
ناظر باشند و بخانهای یکدیگر نیز بنظر مودت و محذورات
وی دو است ا آنکه نشاید که مریخ در طالع بود که خواننده
دشمن آن علم بود ب آنکه نباید که زحل در طالع بود که هرچه بخواند
فراموش کند و بعضی گفته اند ناچار است از نظر زحل بطالع
نظری پسندیده که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم ابا خوزی آورده است

تعلیم رود و اغانی و تعلیم سباحت

که یکی شیخ الرئیس را کفت تا عطارد در طالع بنیک حال افتاده است
تا منصب تو درین علم بدین درجه رسیده شیخ انکار بر عظیم کرده
که از عطارد چیزی ضعیف تر تواند بودم را مشتری در خانه
علم افتاده و زحل بر تثلیث او تا مشتری دلالت بر رسد او واصحاب
۱۹ وداشت و زحل بر فکرت دقیق تعلیم رود و اغانی مشروطات
وی سه چیز است ا باید که طالع یکی از برجهای هوائی بود ب باید
که ماه متصل باشد بعطارد یا زهره یا بیکی منصرف باشد و بدیگری متصل
یا در خانه یکی بود و بدیگری متصل ح بهتران باشد که سفلیین و قمر در
یک وتد باشند تا انچه خواهد زود بیاموزد و محذورات وی
۲۰ خلاف انها بود تعلیم سباحت مشروطات وی نه است
ا یعقوب قصرانی کوید که جای ماه جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس
یا حوت باشد که این بروج اشناکننده را مانند بر و بالست
چه دلالت بر مواضعی کنند از بدن که مناسبتی با این صنعت دارند
مثلا دو دست که این صنعت بدو راست اید منسوب بجوزا باشد
و سرطان بچند وجه مناسبت یکی انکه برج آبی است دوم انکه منقلبست
سیم بجهت سرعت سیر صاحبش و سنبله بجهت انکه خانه عطارد
است و عطارد دلیل صنعتها و ناف آدمی که وسط تن است

منسوب

کبوتر بنامه فرستادن

منسوب بدوست و قوس تیز دلیل حرکتست هر دو ران که درین
اب رکن اعظم اند منسوب بدوست و حوت هم برجست آبی و
هر دو قدم که دفع اب بدیشان کنند نسبت بدو دارند ب باید که
طالع یکی از بروج مذکوره باشد ح باید که ماه از نحوس و عقدتین دور باشد
د باید که صاحب طالع نیز از نحوس سالم بود ه باید که قمر بعطارد ناظر بود
و عطارد از رجعت و احتراق دور و باید که عطارد در وسط السما
باشد و بعضی بجای عطارد قمر را کفته اند ز باید که سعود در طالع
باشند یا در اوتاد طالع یا در اوتاد قمر ح باید که قمر بسعدین متصل باشد
نمودست ط سنجری کوید وقت تعلیم سباحت از رسیدن شمس
بود بپانزده درجه جوزا تا رسیدن او بپانزده درجه سنبله و اکر
ماه طالع وقت بود باکی نباشد و احتراز از اضداد این شروطات باید
نمود کبوتر بنامه فرستادن مشروطات وی چهار است ا باید ۲۱
که قمر سریع السیر باشد تا ان کبوتر از جوارح بسلامت ماند ب باید
که طالع وقت برج ابی باشد ح باید که قمر در برج ابی بود متصل بزهره
تا اخر جانب اب رسد د باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود تا
کبوتر راه کم نکند و محذورات وی هم چهار است ا نباید که قمر
بکوکبی محترق متصل باشد که کبوتر را خطر بود ب نباید که قمر بعطارد نحوس

که عطارد و کوکب سیار افتست ج حذر کند از اتصال قمر
بمریخ خصوصا که مریخ در برج هوائی بود که کبوتر را از مرغان
شکاری افت رسد د پرهیزد از پیوستن قمر بزحل که کبوتر
راه کم کند و ممکن که از تشنگی هلاک شود اخراج موذیات با فنون ۲۲
یا بدار و شروطات وی پنج است ا باید که قمر در خانهای
زهره و عطارد باشد و در جدی و حمل نیز جایز است ب باید
که طالع یکی ازین بروج باشد ج باید که سعدین هر دو بقمر متصل باشند
د بهتران بود که یکی از سعدین در طالع بود ه باید که خداوند
طالع ناظر باشد بطالع و بسعدین و محذورات وی سه چیز است
ا نشاید که قمر در خانهای نیرین باشد و در عقرب و دلو نیز ممنوعست
ب نباید که طالع یکی ازین بروج بود ج روا نبود که نحسی در
طالع وقت باشد سپاد کردن و بنا نهادن مشروطات وی ۲۳
سی چیز است ا ملاحظه حال زحلست و درین باب صاحب کفایة التعلیم
فصلی مشبع می اورد و حاصلش انست که چون بنای خانه نهی چنان
ساز که خداوند چهارم زحل افتد و وی صاعد باشد در فلک اوج
و مستعلی در هیأت طالع و کثیر العرض در شمال و ناظر با فتاب
و مشتری تا ان خانه بزرگ و بلند و با شکوه اید و اگر قمر درج

دراز

دراز مطالع باشد هم نیز آید اما اگر در برجی کوتاه مطالع باشد پست آید
و بروج دراز مطالع از اول سرطانست تا اخر قوس و زایده
المطالع نیز گویند ب باید که ماه در بروج خاکی بود و قصرانی گفته
است که در بروج مجسده باید بهترین سنبله است و محمد ایوب گوید
باید که در برج ثابت باشد و بهترین اسد است و ثور هم نیکوست و حکیم
غزنوی گوید بهترین برجها برای بنا دلو است و میزان برای ارتفاع
نیکوست اما منقلب است ج باید که ماه زایدة النور باشد یا زایدة الحساب
یا هر دو د باید که قمر صاعد باشد در شمال و اگر با این حال سریع
السیر بود نهایت کار باشد ه باید که قمر متصل بود بکوکبی سعد که ان تشریق
کوکب قریب العهد باشد بتشریف و اگر ان سعد خداوند خانه قمر
باشد و مقبول از وی اولی بود بشرطی که در وتد باشد یا در مایلی و باید
که قمر بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض ز باید که ماه
روی بشرف نهاده باشد از هبوط ح باید که قمر در برجهای آ
مطالع بود که ان دلالت کند بر نکوی بنا و اتمام ان ط باید
که اغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال ازدیاد نور
است ی باید که ماه متصل بود بسعود از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه
ایشان یا باید که سهم السعاده در یکی از اوتاد بود و سعود بسعدی

و مقبول از خداوند خانهٔ خویش نظر مودت و اگر در چهارم باشد
آن بنا مبارک و میمون باشد یب باید که وتد الارض را چندانکه توانند
اصلاح کنند که صلاح خانهٔ چهارم که دلیل مسکن است یکی از شرائط
کلیه گرفته اند پس باید که از نحوس دور باشند و بعد مرتین
یج باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت قمر معاون
یکدیگر باشند بنوعی از انواع قبول ید باید که قمر بمشتری پیوندد
و مشتری در وسط السما باشد یا در یازدهم تا آن بنا بخیر و خوبی
کرده شود یه باید که زحل بخط و خلل باشد در رابع و زهره و قمر با او
بمودت ناظر که در آن خانه آب روان حاصل آید خاصه که استعلا
قمر را باشد چه اگر زحل مستعلی باشد آب ایستاده پدید آید
یو باید که زهره در چهارم باشد بقران عطارد تا آن بنا نزه باشد
و بتماشا وی آراسته گردد یز اگر زحل در چهارم تواند کرد
باید که او را قوی حال کرده اند و متصل سازند بطالع و رابع
و خداوندان ایشان تا آن بنا استوار و پایدار بود
یح باید که خداوند طالع در برج ارضی باشد و شرقی بود و دور
از نحوس یط باید که طالع یکی از بروج ارضی باشد و آتشی
نیز جایز داشته اند ک باید که خداوند رابع همچنین بود که خداوند

طالع را کهیم کا باید که قمر از عقده جوزهر گذشته بود و بیشتر از
سه درجه و بمشتری متصل بود کب باید که خداوند خانهٔ ماه ناظر باشد
بماه از تربیع که آن دلیل بقا بود و در مقابله این خاصیت نیست
کج اگر قمر در ثور باشد و زهره قویحال بنا بر خداوندش مبارک
بود کد گفته اند بهترین شروط آنست که ذنب در دوازدهم طالع
افتد و سر این سخن بتحقیق معلوم نیست مگر آنکه راس در ششم
دلیل صحت و سلامتست که باید که از ثوابت ستارگانی که بر
مزاج مشتری و زحل باشند در یکی از اوتاد باشند یا با ماه یا
با سهم السعاده کو باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم در
وتدی افتد یا در مایل و مشرقی و مسعود بود کز باید که سعدین یا یکی از آن
هر دو در وتد الارض باشند یا یکی در عاشر و دیگری در رابع ایستنده
باشد و دلالت کند بر دوام سروری و بسیاری خیرات کح باید
که خداوند طالع بطالع ناظر بود و بقمر تحت الشعاع نبود و پاک
باشد از نحوس کط پسندیده تر آنست که در بناها باید از
طالع وقت یکی از بروج ثابته کنند و بروج مجسده نشاید که طالع
باشد مگر قوس که چون طالع قوس باشد آن بنا تمام شود و
بعضی گفته اند حوت نیز جایز است که خانهٔ مشتریست و در بروج

منقلب صلاحش باید ل اگر خواهند که بنا بلند بود باید که اتصال
دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود که بسمت
راس نزدیک تر بود و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک
و در عرض و در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود باید و اگر بناء
خواهند اتصال قمر بکوکبی تحت الارض کنند هابط و دلیل هابط
باید در جنوب و محذورات وی شانزده است ا اجتناب
کنند از مریخ چه اکابر گفته اند باید که مریخ را هیچ حصه نباشد
در بنیاد نهادن که او دلالت کند بر تباهی کارها و ویرانی
عمارتها پس نشاید که قمر و خداوند خانه او و سهم السعاده منحوس
باشند بدو و اگر اتفاق افتد که او را نظری باشد بطالع
یا بیکی از دلایل باید که زهره قوی حال باشد و بدو متصل زیرا که میان
زهره و مریخ صداقت است و نظر زهره بدو تدارک نظر او کند
ب نشاید که میان زهره و زحل اتصال باشد ج نشاید که قمر با
زحل یا ذنب باشد که بسیار نکوهیده بود د نشاید که زحل
بد حال و منحوس در رابع بود و یا در طالع که آن دلیل رنج و
مصیبت و خرابی و تیرگی و غم باشد ه نشاید که خداوند خانه
قمر ساقط بود از قمر یا خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام نا

شدن

شدن بنا باشد و نشاید که خداوند طالع یا صاحب بیت قمر تحت الشعاع
بود یا منحوس که دلیل فوت صاحب آن بنا باشد پیش از تمام
ز نشاید که ماه ناقص النور و الحساب بود ح نشاید که مریخ بوتدی ناظر
باشد یا در وتدی بود خصوصا طالع و رابع که آن دلالت کند
بر سوختن بنا و واقع شدن جنگها در آن موضع و در آمدن دزد
و فتنها و خون ریختن ط اگر شمس و خداوند چهارم هر دو تحت
الارض باشند یا یکی از نیرین منکسف بود یا هر دو در درجه مظلمه باشند
یا صاحب رابع محترق بود آن بنا تاریک و دلگیر و بی هوا آید ی
نشاید که صاحب طالع متحیر بود یا در دوم باشد که آن خانه
از بهر اداء دین فروخته شود یا در جامع شاهی آورده است نشاید
که زهره و مشتری با بهم پیوندد بهر اتصال که باشد و این سخن بسیار
نادر افتاده و سر آن مفهوم نیست یب بدترین حالها آن بود که
ماه جنوبی هابط باشد و گفته اند بدتر آنکه مابین المیزان و الجدی
بود یج نشاید که صاحب طالع و خداوند خانه قمر راجع و محترق
باشند که هیچکس در آن بنا آرام نگیرد ید نشاید که صاحب ثامن
بطالع و خداوند ششم ناظر باشد که آن دلیل آفت و محنت بود
یه نشاید که خداوند هشتم بقمر نیز متصل بود و اگر چه سعدی باشد

چه درین حالت بالعرض نحس شود که ان خانه مرگ و خرابیست
بو در خداوند سادس نیز همین رعایت باید کرد که بطالع
٢۴ و صاحب طالع و قمر نیز ناظر نبود **بنای شهرها و حصارها**
شرایطی که در باب بنا نهادن گفته شد انجا ملاحظه باید کرد و
انچه خاصه این بابست هیجده است ا بطلمیوس گوید که چون
خواهند که در موضعی شهری بنا کنند باید نگریست تا ان زمین
از کدام اقلیمست و دلیل ان اقلیم کدام کوکبست و او
سعد است یا نحس و کدام برج حصه اوست هر کوکبی که باشد
باید در اغاز بنا مشتری مقارن وی باشد یا در وتد باشد
و اگر مشتری کوکب دلیل باشد باید که با یکی از ثوابت باشد
که بر مزاج وی باشد ب باید که ماه را اتصال اورد و مشتری
و زهره ناظر سازد و یعقوب قصرانی میگوید که در این اختیار
اصلاح حال قمر از اصلاح صاحب طالع موافق‌تر است
ج باید که ماه بر تثلیث طالع بنا افتد که ان دلالت بر نیکویی
حال کند د باید که طالع یکی از خانهای مشتری باشد ه باید
که خداوند ساعت بنا سعد قوی حال باشد و باید که خداوند طالع
کوکب مسعود قوی بود و اگر خداوند حد خداوند ساعت بود

بهتر باشد ز باید که ستاره که دلیل ان شهر در شرف یا فرح بود
ح باید که افتاب در برج تاقص المطالع باشد ط باید که افتاب
در حد سعد بودی ی باید که سهم السعاده و خداوندش در برجی
سعد باشد یا باید که قمر با سهم السعاده باشد یا بصاحبش ناظر
که ان بنا سبب فراخی نعمت بود در ان شهر و نیکویی کار
ساکنان ان شهر یب باید که سهم الفواید و صاحبش نیکو حال
بود که چون سهم السعاده تباه بود درین باب سهم الفواید
را بجای او بکار توان داشت یج باید که زحل را از زهره و مشتری باتصال
اورند که ان دلالت کند بر دیر ماندن شهر و ابادانی او و بسیاری
مردم و کثرت خیرات و صلاح حال متوطنان ان شهر بر مقدار
قوت مشتری ید باید که اثنا عشریه ماه در موضع مسعود باشد
و قوی بود و نظر مسعود یه باید که اثنا عشریه والی ان شهر نیز مسعود
بود و قوی بود و نظر مسعود یو حکیم بطلمیوس گوید که در بنای شهرها
باید که ثوابتی که بر مزاج زهره و مشتری باشد در اوتاد افتد
که ثبات و بقای ان شهر بسیار سالها بر حال پسندیده و عدم
تغیر از ان حال حاصل شود از جهت سعادت مزاجها و بطوء حرکات
و در بنای سرایها که ان ثبات و بقا ممکن نباشد کواکب متحیره

که بطبع سعد باشد بکار دارند و باید که در بناء حصنها از ثوابت
رجل الجوزا یا ممسک الاعنه یا کوکبی که بر مزاج علوین باشند
بر حاق درجه طالع افتد یا عاشر یا درجه سهم السعاده یا بنکو
وباید ار بود ح بهتر است که در مثل این بناها طالع وقت اسد کنند
که برج ملوکیت و ثبات او زیاده از عقرب و دلو است و دیگر
بروج ثابته نیز شاید اما بنظر مشتری باید که نیکو حال اید و محذورات
وی همان محذورات باب سابق است و انچه خاصه این اختیار
باشد هشت چیز است ا نشاید که طالع برجی باشد که مریخ را
در و حظ بسیار بود ب حذر کنند از انکه خداوند ساعت
بنا راجع و محترق بود ج روا نبود که ماه بمریخ پیوندد که دلالت
بر قلت خیر و تباهی حال مردم ان شهر کند د نشاید که ماه بزحل
بدحال پیوندد که سبب افت و رنج ساکنان ان بلده بود ه نشاید
که مریخ بسهم السعاده و خداوند شتّ متصل بود که ان دلیل خرابی
و فساد و حال متوطنان ان شهر و تنگی نعمت باشد و نشاید
که زحل با سهم السعاده بود که دران شهر خیر اندک باشد و دشمن
همه وقت قصد ان ولایت کند اگر زحل و مریخ هردو با سهم السعاده
باشند یا صاحبش یا صاحب طالع یا با خداوند خانه و وای یعنی کوکبی

که دلیل

که دلیل ان شهر باشد پیوسته دران شهر جنگ و شغب بود ز طرفی
کوید جهد کن تا مریخ را ساقط کنی از زمین و از طالع در ابتدای بنای
شهرها و اگر میسر نشود باید که مشتری را قوی کنی که قوت مشتری
دفع ان خلل کند ویران کردن بناها شروطات وی چهارده است ا ۲۵
باید که قمر هابط بود در جنوب ب باید که ماه از نحوس منصرف
بود بسعود اولی انکه ان سعد که قمر بدو پیوندد مشتری باشد و صاعد
و مستقیم و اگر میسر نشود باید که قمر متصل باشد بخداوند خانه خود بمودت
تا اسان تر ویران توان کرد یا اگر از تربیع یا مقابله نگردد دشوارتر
باشد ج باید که طالع برجها هوایی یا اتشی بود د باید که ماه و خداوند
طالع در یکی از بیوت هوایی یا ناری بود ه بهتر انکه طالع برجهای
زاید المطالع باشد و پسندیده تر انکه خداوند طالع مغربی بود و
ناقص در سیر و متصل باشد بستاره ناقص السیر که هابط بود د باید
که ماه مشرقی بود و ناقص هم در نور و هم در حرکت ح باید که از
ثوابت انها که بر مزاج نحسین اند چون منکب الاسد و مانند ان در
حاق درجه طالع یا عاشر یا اوتاد دیگر باشد یا باه درین باب
از شعری شامی که بر مزاج مریخ و عطارد است خاصیتی عجب دیده اند ط
باید که قمر زایل بود از طالع و متصل بود بکوکبی که زایل بود از

طالع ی باید که اگر ماه فوق الارض باشد دفع تدبیر خود ستاره
کند که فوق الارض باشد و هر کوکب که بکوکبی پیوندد کویند تدبیر
خود بوی داد خصوصا که بخداوند خانه پیوندد که او را در ان خانه
حظی باشد چون شرف و حد و مثلثه و وجه و مانند ان باید
که ابتدای این عمل از بیست و سیوم ماه باشد و اخر که وقت بکمال
انتقاص نور است چه روشنایی او کمتر از نیم جرم او باشد
ما اگر خواهد که بناها ز کرده شود باید که ماه بخداوند خانه خود
و با فتاب ناظر باشد ج که اگر از یشان ساقط بود هرگز
اباد ان نگردد یج طبری اورده است که اگر طالع اسد باشد و قمر
در عقرب بود و از افتاب ساقط ممکن بود که هرگز ان جای اباد ان
نشود الا ما شاء الله ید باید که زحل در اوتاد باشد ساقط از
قمر ضعیف و منحوس بود و محذورات وی سه است ا نشاید
که ماه بستاره راجع پیوندد ب نشاید که خداوند طالع راجع
یا محترق بود ح نشاید که صاحب ثامن در طالع بود که ویران
کننده را بد افتد ویران کردن حصارها انچه در باب ویران ۲۶
کردن بناها ذکر کرده شد انجا مرعی باید و شروطات خاصه وی
سه است ا در روضة المنجمین اورده است که درین اختیار زحل در دلو

یا میران

یا میزان باید و مشتری در وسط السماء ب باید که قمر منحوس باشد
خصوصا بزحل ح باید که زحل در غایت ضعف باشد چه اگر زحل
قویحال باشد ممکن که باز ان حصار اباد ان شود و کفته اند چون
در افراشتن بناها و ساختن حصارها قوت زحل مطلوبست
هر اینه در خرابی ضعف او باید طلبید و اورا قویحال نباید ساخت
۲۷ تا ان محل ویران بماند خراب کردن باغ و بوستان و ضیاع جهت زرع
شروطات وی هفده است ا باید که ماه در برج ارضی باشد ب
باید که اوتاد ثابت باشند مزین بسعود و اگر سعود را در ان حظی
باشد اولی بود و اگر خانه برج و شرف باشد بهتر ح باید که نحوس از طالع
ساقط بود و اگر مریخ در ششم باشد و زحل در دوازدهم موافق تر
و بر عکس نیز باکی نبود د باید که قمر متصل باشد بسعود و بعضی از
خوشحالی زحل احتراز کنند و در ان محق مینشند چه اگر زحل
بمشتری ناظر بود دلیل ابادانی و زیادتی دخل باشد ه باید
که قمر در اول ماه تثلیث زحل با تدبیس او باشد و باید که زحل
در یکی خطوط خود باشد ز باید که قمر و زحل از مریخ ساقط باشند
ح باید که نیرین قویحال باشند در وتد یا مایل و مسعود بنظر سعود
ط باید که رابع و خداوندش مسعود باشند و در اصلاح رابع

[illegible]

بغایت باید کوشید بدو وجه یکی انکه خانه عاقبت است دوم
انکه ضیاع و عقار تعلق بدو دارد و کفته اند درین چهار اصلاح
هر چهار وتد ضرورست زیرا که طالع دلیل زمینست و عاشر
دلیل دخل وی و رابع دلیل برزیکران و سابع دلیل زراعت
و صلاح حال ان پس هر چهار باید که صالح باشند و الیس اسکندرانی
کوید طالع و خداوند او دلیل زمین است و عمارات او و مشتری
و ستاره که ماه ازو بر کشته است دلیل خریدار و وسط السما
دلیل درختان که دراو بود و سابع دلیل نباتی که ازو خیزد و رابع
و صاحبش دلیل عاملان و مزارعان و انکه ماه بدو پیوسته است
دلیل عاقبت پس هر دلیل که قوی تر بود حال مدلول او نیکوتر
بود و ینعکس بالعکس ی باید که ماه در حساب زاید بود و اکر در شرف
خود بود یا در وسط السما و خداوند طالع بدو نکرد بهتر باشد یا
باید که ماه و خداوندش خالی باشد ب باید که طالع برجی خاکی
باشد و اکر ثابت بود اولی بود یح باید که سهم السعادة و خداوندش
سعود باشد تا خیر و برکت یابد ید باید که خداوند اثنا
عشریه قمر را سعود نظری باشد یه باید که صاحب ثانی نیز از
نظر سعود محفوظ باشد یو باید که سهم الضیاع در موضع نیکو

شد

ازنحس

افتد و تو بجا انجا باشد و مجدورات وی چهار است ا نشاید که نحسی در
یازدهم باشد یا چهارم ب نشاید که وتد الارض برج اتشی باشد یا
کوکب اتشی انجا بود که ضیاع از بی ابی خلل پذیرد ح نباید که خانه
چهارم برج ابی بود و زحل در وی یا از وتدی ناظر بوی که ان سبب
تباهی زرع بود د روا نبود که وسط السما برج ابی بود و
مریخ در وی یا از وتدی ناظر بوی که دلیل افت میوها باشد
۲۸ کندن کاریز و چاه و جوی و حوض مبتشره وطالت وی دوازده است
ا باید که ماه تحت الارض باشد در خامس یا در ثالث و اکر فوق الارض
بود باید که در حادی عشر بود ب باید که سعدی بماه ناظر باشد
از برج ثابت و اولی انکه مشتری از وسط السما بدو نکرد و اکر مشتری
میسر نشود بجای ان زهره پسندیده بود با خرزی کوید اکر اتصال قمر
بمشتری میسر نشود بجای زحل ان زهره پسندیده بود باید که مشتری
در عاشر افتد که بودن مشتری در عاشر دلالت کند بر دوام
ابادانی کاریز و جوی و اکر نیز میسر نشود زهره را در عاشر نهادن نیکو
باشد ح باید که زحل مشرقی باشد و مستقیم السیر د باید که ماه از زحل
ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس تا نیک اید ه باید که ماه در برج
ابی باشد و در اسد و در دلو نیز روا داشته اند چه نیمه اول اسد و تمام

دلو از بروج مطارند و باید که زحل در یازدهم باشد از طالع و
سعدی قوی حال با وی بود د سنجری گوید اگر ماه بتربیع آفتاب
بود و ناظر بود بسعود بسیار پسندیده بود ح باید که خداوند
چهارم در موضع نیک مسعود بود و قوی حال ط باید که ماه زاید النور
بود تا زود تر باب رسد ی باید که طالع وقت برج خاکی یا آبی
بود و جدی و حوت شایسته ترند بدین کار یا باید که نحس بر بالای
زمین باشند و بطالع ناظر از تثلیث و تسدیس با کوکب سعد
بدیشان ناظر بود بنظر مودت یب باید که صاحب چهارم و قمر
در برج ثابت باشد بقمر ناظر و در برج ذو جسدین و محذورات
وی چهار است ا نشاید که ماه مقارن مریخ بود یا مقابله او
که دلیل تباهی بود و گفته اند نشاید که قمر را با مریخ اتصال باشد بهیچ
ب نباید که یکی از دو نحس در وسط السما افتد که هم ویران شدن
جوی و انباشتن چاه باشد ج نشاید که خداوند طالع بنظر نحس بود
یا راجع یا هابط یا تحت الشعاع باشد که بسیار خلل افتد و گفته اند
که بودن او در مقارنه نحس هم ویرانی باشد یا آنکه بناحق
از دست او بیرون رود د نشاید که نحس تحت الارض بود ٢٤
خصوصا در وتد رابع که نکوهیده بود و خرابی آورد آب راندن

درجویها شروطات وی همان شروطات کاریز کندنست و آنچه
خاصه این اختیارست آنست که قمر میان طالع و دهم یا میان
چهارم و هفتم باشد که هر یک از آن ربع بدست و اگر قمر تحت
الارض بود باید که متصل باشد بستاره سعدی که فوق الارض بود
و قمر و آن ستاره هر دو در برج ارضی یا آبی باشند که بسیار
پسندیده بود و آن آب پیوسته روان بماند و محذورات
وی همان محذورات آب ساقیست و آنچه خاصه وی بود آنست
که حذر کند از بودن قمر در ربع حذر و آن میان چهارم و طالع
٣ میان دهم و هفتم بود چه این معنی دلالت کند بر آنکه آب از آن جوی
باز ایستد و بی نفع باشد اجارت دادن زمینها شروطات وی
هشت است ا باید که طالع مسعود بود چه او دلیل موجرست و
ماه دلیل مستاجر و وسط السما دلیل بدل اجاره و چهارم دلیل
عاقبت پس اگر طالع قوی باشد اجارت دهنده را نفع تمام
رسد و اگر طالع مسعود نبود پشیمانی بار آورد و سر انجام کار
بد بود و آنکار کشد ب باید که قمر نیک حال بود و در بروج ارضی
بود تا اجارت ستاننده منتفع گردد ج باید که ماه منصرف
بود از سعدی که متصل بسعدی که آن هر دو سعد یکدیگر را ناظر باشند

ونظر مودت اولی بود د باید که ماه بخداوند خانه ناظر بوده
باید که خداوند خانه ماه از مناحس دور باشد و باید که اوتاد
بسعود مزین باشد خصوصا وسط السما تا استجارت با نفع و دلخواه
بود و کار بر مراد او رود و مستاجر عذر نماید و در ادای مال
اجاره عذر نیاورد ه باید که خداوند طالع ممازج یا مقارن
با صاحب سابع باشد و سعدی بدیشان ناظر ح اگر رابع
قوی حال باشد و خداوندش نیکو حال و بطالع ناظر اجارت
٣١ مبارک آید و محذورات وی اضداد اینها بود ابتدای اعمال
و اشغال دیوانی مشروطات وی پنج است ا باید که طالع آن
وقت برج اسد یا قوس باشد ب باید که آفتاب و مشتری
در یازدهم طالع باشند یا در وسط السما متصل بخداوند خانه
خود یا بصاحب شرف خود یا بارباب مثلثات خود ج باید که
قمر بری باشد از نحوس د باید که ماه متصل بود با آفتاب
یا مشتری از اوتاد ه باید که قمر در اسد یا قوس بود و ناظر
بخداوند طالع و احتراز کند از نظر نحس بقمر و گفته اند بودن قمر
٣٢ در عقرب درین عمل بی کراهتی نیست ناودان و راه آب ساختن
مشروطات وی چهار است ا باید که قمر در برج آبی باشد ب

باید که

باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد ج باید که سعدین بطالع ناظر
باشند د باید که روی ناودان و آب راه بجانب مشرق باشد وشمال
و این گفته در باب نجوم چندان مدخل ندارد اما اکابر در کتب
اختیارات برین موجب ذکر کرده اند و گویا بتجربه معلوم فرموده
اند که چون چنین باشد خیر و برکت دران موضع پدید آید و محذورات
وی آنست که روی ناودان و آب راه بجانب مغرب و جنوب بود
که تباه و ناپسندیده باشد تماشا کردن بر خشکی مشروطات وی شش ٣٣
است ا باید که ماه در برج مجسده باشد ب باید که ماه متصل باشد بسعدی
و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق تماشا و طرب است و تا بازمن
آنکس شادان باشد و هیچ غم بوی نرسد ج باید قمر از سعدی منصرف شده
باشد و بهتر آنکه آن سعد در طالع بود تا کار بر مراد او باشد د
اگر ماه در برج دوم باشد و زهره را ببیند درین نزهتگاه کسانی باشند
که بدیدار ایشان شادمان گردد ه اگر ماه در عاشر باشد محصور بین
السعدین دران نزهتگاه شادی بسیار روی دهد و از برای
تماشای بستانها باید که ماه در بروج خاکی باشد ناظر بزهره و طالع
وقت نیز یکی ازین برجها باید ه از برای تماشای آن موضع که بر
لب آب بود یا در محلهای که آب بسیار باشد د باید که قمر در برج آبی

بود و بزهره متصل باشد و محذورات این چهار است ا نشاید
که ماه با مریخ بود خصوصا از مقابله و تربیع که آن دلیل اندوه
و ملالت بود ب نباید که قمر بزحل پیوندد که آن دلالت بر
مشغولی و ضجرت کند تماشا کردن بر اسب مشروطات وی
هشت است ا باید که طالع برجی ارضی باشد ب باید که وتد
رابع وی اربعه قوایم باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی ج
باید که از سعدین یکی در طالع باشد و یکی در عاشر د اگر ماه از
زهره منصرف بود و خالی السیر بود بهترین وقتی بود تماشا را
و آن نزهتگاه بغایت موافق آید ه اگر خواهد که دور رود
باید طالع برج منقلب باشد از بهر آنکه دلیل رفتن و حرکت بروج
منقلبات و اگر خواهد که نزدیک رود باید که طالع برج ثابت
کند و عقرب هر چند که برج ثابت است نشاید و باید که قمر در چهارم
طالع یا در نهم یا هفتم بود و مسعود باشد تا تماشا بر مراد گذرد ز
باید که مشتری نیک حال باشد و در طالع یا عاشر بود یا عطارد
در یکی ازین دو وتد باشد که دلالت بر شادی و کامرانی کند
ح باید که وتد رابع نیز مسعود بود تا در آن مقام که محل تماشاست
فایده بیند و محذورات وی سه چیز است ا نشاید که
ماه در

ماه در اوایل عقرب باشد که هبوط قمر و حد نحس است ب حذر
کند از آنچه در موسم باران طالع یکی از بروج آبی باشد و قمر و
زهره در عاشر که البته از باران ضرر رسد و بملال انجامد ج
حذر کند از نحوست طالع و سقوط صاحب او از وتد که عیش
منغص شود تماشا کردن بر آب محمد ایوب گوید نزهت و تماشا در آب
میسر نشود جز در زورقها و کشتیها پس باید که اختیار کشتی در آب افکندن
و روان کردن را ملاحظه نماید و آنچه خاصه این اختیار است از مشروطات
پنج است ا باید که طالع وقت برج آبی بود ب باید که زهره در طالع
بود یا در دهم یا در یازدهم یا در نهم تا آن کار بنشاط و طرب بود و نیکو
برآید ج اگر ماه متصل بود بزهره و زهره در برج ذو جسدین بود دلالت
کند بر آنکه در میان آب کسانی را بیند که بدیدار ایشان شاد شود و
اگر زهره بمشتری متصل شود یا قمر بمشتری پیوندد همین حکم دارد د
باید که ماه در سیوم و پنجم یا الرجا بود ه اگر خواهد که در آن
تماشا دیر بماند طالع برج ثابت خاکی کند یا آبی و ماه را وسط السما
نهد تا در آن مقام بسلامت بماند و بادهای خوش و موافق آید و
اگر خواهد که از آن تماشا زود باز آید طالع برجی منقلب باید آبی
یا خاکی و سعدی در وی و ماه در فرح خود یا فرح مشتری تا سعادت

بسعادت و خرمی بود و انچه محذورات است افتد اول شروطات باشد
نظر کردن در کارهاء رعایا مشروطات وی دو است ا باید که قمر ۳۶
در خانه سعدین باشد ب باید که قمر در هر خانه که باشد از خانهای
سعدین بصاحبش ناظر باشد و محذورات وی هم دو است ا
نشاید که قمر بزحل و ذنب و مریخ باشد ب حذر کند از انکه قمر در
خانه نحس یا در حدود ایشان بود محاسبه وکلا مشروطات ۳۷
وی دو است ا باید که قمر در خانه عطارد باشد ناظر بزهره یا در
خانه زهره بود ناظر بعطارد ب باید که ماه یکی ازین دو کوکب که
کفتیم متصل باشد و از دیگری منصرف و احتراز باید کرد از بودن
قمر در خانه مریخ که موجب نزاع و فتنه و ملامت باشد طلب عمل ۳۸
کردن مشروطات وی شش است ا باید که وسط السما را اصلاح
کنند ب باید که حادی عشر نیز بصلاح بود تا زودتر بمقصود
رسد و عمل او بزرگتر بود ج باید که خداوند وسط السما در وسط السما
بود و اگر نه باری وسط السما از نحوس خالی بود د باید که خداوند
ان شهر که در وی طلب عمل میکند مسعود باشد و ناظر بوسط السما
صاحبش ه باید که قمر و عاشرش از نظر مریخ بمودت خالی باشند
خصوصا در اخر ماه حکیم باخرزی گوید اگر خداوند وسط السما و

خداوند خانه قمر با مریخ باشند در اول اخر ماه در امثال این چیزها و در
حروب و خراج ستانیدن و مانند آن پسندیده باشد و باید که خداوند
وسط السما و صاحب ثانی را باهم موافقتی باشد و اتصال نیکو و
دیگر طبیع ان بهتر و وجه ان عمل باید دانست این مشروطات با شراب تعلق
که در باب حاجت خواستن ذکر خواهیم کرد تمریج باید کرد بمقتضای
مقام و محذورات وی خلاف مشروطات باشد شراب ریخش ۳۹
مشروطات وی شش است ا باید که قمر در برج ابی باشد الا عقرب
ب باید که قمر بزهره متصل باشد تا ان شراب طرب افزاینده بود
ج اگر قمر بعد از اتصال زهره با آفتاب پیوندد بنظر مودت بسیار کس
از ان محظوظ شوند د اگر اتصال ماه بعطارد مسعود بود ان شراب
بخرمی و طرب خورده شود با حریفان موافق ه اگر شراب برای
معالجت کنند باید که ماه در برج هوایی بود متصل بعطارد تا ازان
فایده باشد و بهتر انست که ماه بمشتری ناظر بود تا ازان شراب
منفعتی عظیم رسد و محذورات وی دو چیز است ا نشاید که قمر
بزحل ناظر باشد بنظر عداوت که ان شراب غم افزاینده بود
و دلگیر و خمار اورنده و اگر نظر مقبول بوده شراب دیر خورده شود
ب روا نبود که قمر بمریخ نگرد بنظر ناپسندیده که او دلیل شکستن خم

۴۰ باشد یا تباه شدن شراب **شراب خوردن** مشروطات وی چیزاست
ا باید که ماه در خانهای زهره بود یا در حوت ب باید که مشتری
در طالع بود یا وتدی دیگر ج اگر ماه در میان دهم و هفتم طالع
بود یا میان چهارم و طالع در انوقت شراب کهن خوردن سود
دارد و دران دو ربع دیگر شراب نو ساز کار و شایسته
بود و زیان ندارد د اگر نبیذ خورد باید که ماه با آفتاب متصل باشد
بمودت ه اگر شراب فانیذی و شکری خورد باید که ماه با مشتری
متصل بود بنظر محمود و اگر شراب انگوری خورد باید که ماه بزهره
بپوندد باتصال پسندیده ز اگر شرابی خورد که از حبوبات
کرده باشند چون گندم و برنج و ارزن و مانندان باید که
قمر در برج خاکی بود و متصل بکوکبی سعد تا موافق اید ح خوردن
همه شرابها را بهتر است که قمر بزهره متصل بود از ثور یا میزان
و درین شرط باید که قمر مشرقی بود و زهره مغربی ط اگر خواهد که
در شراب خوردن بر همه کس سبقت برد باید که دران ربع
نشیند که قمر در ویست اگر میان طالع و عاشر بود در
جانب شرقی شمال و میان چهارم و طالع در طرف شرقی
جنوبی و محذورات وی دو چیز است ا ماه در برج خاکی متصل

برحل

برحل شراب انگوری خوردن را زیان دارد چه طبیعت را از
صواب اعتدال بسوی برودت و یبوست کشد ب ماه در برج
۴۱ آتشی و متصل بمریخ شراب اکبین خوردن مضرت رساند **قصد و
خصومت بسلطان رفع کردن** مشروطات وی نه است ا
باید که طالع اسد باشد ب باید که قمر در ثور بود یا در وسط السما ج
اگر اختیار کند با کسی خصومت میکند باید که قمر زاید باشد در
نور و میان تربیع اول و مقابله باشد د باید که قمر صاعد بود و
متصل بسعود ه باید که صعود در طالع باشد یا عاشر یا ناظر بطالع
و عاشر یا خداوندشان و باید که خداوند طالع در وتدی
باشد یا در موضعی نیکو و قوی حال ز باید که صاحب طالع مستعلی باشد
بر صاحب سابع و متصل بود بدو ح باید که قمر از کوکبی قوی منصرف
شده باشد و بکوکبی ضعیف متصل بود ط باید که سهم السعاده در
طالع باشد یا در وسط السما که ظفر اختیار کننده را بود محذورات
وی انست که ماه ناقص النور باشد و خداوند خانه اش منحوس
اما اگر با کسی اختیار کننده خصومت میکند این حال مرعی باید و خداوند
سابع نیکو و مسعود تا حجت صاحب اختیار قوی تر باشد و بر خصم ظفر
۴۲ یابد **بار دادن و عرض لشکر** مشروطات وی دو است ا باید که قمر در

برج منقلب باشد ب باید که طالع و صاحب طالع قوی حال باشند الهی
و محذورات وی هم دو است ا نشاید که قمر در اسد و عقرب
بود ب نشاید که مقارن نحسی باشد یا متصل ایشان بعداوت
چوگان زدن مشروطات وی یازده است ا باید که ماه در ٤٣
برجی منقلب بود ب باید که ماه متصل بود بسعودی یا بمریخ از نظر
مودت خصوصا بتثلیث ج باید که طالع بیرون رفتن برای
چوگان زدن برجی منقلب باشد و طبری گوید که درجات طالع
باید که از اول آن برج باشد تا ده درجه از بهر آنکه هر برجی
که منقلب است وجه اول برج را انقلاب زیادت باشد
و بهترین برجها این چهار حمل و میزانست از برای آنکه هر
دو برجهای اعتدالند تا چوگان زدن و نشاط کردن و اسب
تاختن برمراد بود و دست برد د باید که خداوند طالع بسعود
متصل بود ه باید که خداوند طالع فوق الارض بود خصوصا
در عاشر و حادی عشر و باید که صاحب طالع از احتراق و نحوس
پاک بود ز اگر خواهد که غالب شود گوی بدانجانب بباید زدن
که ماه در آن جانب بود و روی بدان جهت باید کرد بر قیاس
اربابع چنانکه در چهار نرد با حشو مذکور است باخرزی گوید

کف

کف از آنجانب باید کرد بجهت آنکه در نرد و شطرنج با حشو در ربعی
می نشینند که قمر در آن ربع است و غالب می آید و در نشستن و
روی با خصم کردن پشت با قمر بکنند اینجا نیز همچنان باید کرد ح
باید که مریخ قوی حال باشد و در عقرب بهتر زیرا که او دلیل قوت
اسبانست ط باید که عطارد مسعود باشد تا لعبهای زیبا و نیکو
توان نمود و کارهای سبک توان کرد ی باید که صاحب طالع
در دهم باشد یا یازدهم متصل بمسعودی بری از نحوس یا بهتر آن
بود که قمر با صاحب طالع محصور بین السعدین بود تا آن کار نیکو
برآید و محذورات وی پنج است ا نشاید که ماه در برج ثابت
باشد که آن دلیل کاهلی و گرانی بود و در بروج ذو جسدین نیز روا
داشته اند چه آن دلالت بر افتادن مرد و مرکب کند ب نباید
که ماه بزحل متصل باشد هیچ نوع از انواع اتصال که آن دلیل
بطو حرکت باشد ج روا نبود که ماه با خداوند طالع متصل باشد
بستاره هابط که آن دلیل افتادن از اسب بود د محمد ایوب
گوید کواکب سعد در وتد نشاید که این کار را موافق نبود
و سر این سخن بیقین نگفت ه عمر فرخانی گوید باید که زحل در
وتد نباشد خاصه سابع که تباهی و خلل آرد و الله اعلم

۴۴ طبیب و عطر امیختن شروطات وی شش است ا باید که طالع
حمل یا قوس باشد ب باید که زهره در طالع بود تا ان طیب
نیکو اید ج باید که قمر در مثلثه اتشی باشد و در ثور نیز جایزست
د باید که قمر در عاشر بود متصل بزهره تا بسیار فایده دهد
و بویش لطیف و نافع بود و اگر قمر در طالع بود متصل بزهره
همین خاصیت دهد ه اگر طیب بدست بکار دارند بهتر انکه
قمر در جوزا بود و بعطارد متصل و اگر ان طیب از بهر بخور باشد
و باید که قمر بمقابله مریخ و افتاب بود تا بخور را از اتش
بوی خوش باشد و محذورات وی انست که بپرهیزد از
بودن زحل در طالع که ان طیب بزیان اید و بویش متغیر کردد
۴۵ بجنک رفتن حاجت ملوک بدین باب زیادت از ابواب
دیگرست و هیچ اختیاری از اختیار حرب مهلکتر نیست چه اگر
درین باب خطایی واقع شود سبب استیصال ملت و دولت
و علی الاجمال قبل از شروع درین باب بباید دانست که طالع
دلیل انکس است که بجنک خواهد رفت و دوم خانه یاران و اعوان
اوست و هفتم دلیل دشمنست و هشتم دلیل انصار او و چون
کسی این مسئله را منتظر باشد و درین اختیار تامل کند و انرا که

قوی باید ساخت و سعود خیابان سازد و انرا که ضعیف و بد حال باید
کرد اینند چنان کنند بکار برمراد نرود و پس درین اختیار احتیاط
اتم و اکمل باید کرد و شرایط تمام بجای باید اورد و از محذو
رات بکلی احتراز باید کرد اما شروطات وی همه پنج است
ا باید که طالع یکی از خانهای ستارکان علوی باشد و بهتر خانهای
مریخست بدو وجه یکی انکه نظر این موت ببیوت زهره بود دو چند
انکه مریخ را درین باب قوتست زهره در ان باب ضعیفست
پس در اختیار کردن این خانها قوت خداوند اختیارست و
ضعف خصم او و وجه دوم انست که مریخ کوکب حربست پس در
اختیار حرب هر چه بدو نسبت دارد اولی بود ب باید که اگر
طالع خانهای مریخ باشد مریخ بطالع ناظر بود از تثلیث یا
تسدیس ج باید که خداوند طالع در طالع یا وسط السما یا حادی
عشر باشد و اگر نتواند در رابع یا سابع مقبول و گفته اند در
رابع و سابع نشاید و این قول بصواب اقربست د گفته اند
که ماه در بروج ابی بسیار نیکوست ه کوشیار گوید ماه
در برج منقلب باید و خداوند طالع در برجی ثابت یا ذو جسدین
و محمد ایوب گوید که ماه در سرطان باید بتثلیث مریخ و مشتری

ناظر که بسیار نیکو بود ز باید که خداوند طالع مستولی و مستعلی
باشد بر صاحب سابع ح باید که خداوند مقیم در طالع یا در عاشر
یا ثانی عشر بود تا مقبول باشد و اگر متصل بود بکوکبی ساقط
بهتر باشد ط باید که خداوند طالع در برجهای مستقیم الطلوع
باشد ی باید که صاحب طالع بخداوند عاشر متصل بود یا
باید که خداوند هشتم در ثانی بود یب باید که نیرین بصاحب طالع
ناظر باشند که آن رکنی بزرگست درین اختیار و اگر آن نظر
مودتست دلیل ظفر باشد یج باید که خداوند صاحب طالع
شرقی باشد و بطالع ناظر بنظر مودت پسندیده که آن
دلالت بر نشاط و خوشدلی سپاه کند و دلیل یاران آنکس
باشد که ابتدا ء کارزار کنند ید باید که ستاره که ماه
ازو منصرفست در آن وقت قویحال باشد در وتدی و مستقیم
السیر بود که معین طالعست یه باید که ستاره که ماه بدو متصل
است ضعیف حال بود و در زایل الوتد که آن معین سابعست
یو باید که ماه منصرف باشد از ستاره علوی و متصل باشد
بستاره سفلی یز باید که قمر ناظر باشد بطالع که دلالت او
اقوی بود از دلالت خداوند طالع و دیگر دلایل تبع وی اند

یح باید که مریخ در وتد باشد و اگر در عاشر بود حرب قوی کند و
و غرض حاصل آید یط باید که طالع از سعدین خالی نبود و با صاحب
طالع یا سعود بود ک باید که ثانی که خانه اعوان و انصار
است و خداوندش سعود و قویحال باشند کا چاره نبود
از آنکه بصلاح آرند کواکب حرب را و آن مریخ است و
عطارد و ماه و خداوند خانه وی پس باید که همه قوی و نیک
حال باشند کب باید که سهم السعاده و خداوندش در
طالع باشند یا ثانی کج باید که صاحب طالع فوق الارض باشد
کد باید که خداوند طالع مستعلی باشد بر زهره و ناظر بود بدو که
باید که صاحب ثانی سعود باشد و مریخ از وی مقبول بود که آن
دلالت بر نصرت اعوان کند کو باید که از ثوابت که بر مزاج
مشتری و مریخ اند چون ممسک العنان و شعری یمانی و
قلب الاسد و سماک رامح و نسر طایر آنچه تواند در یکی از
اوتاد کند یا مقارن ماه یا با سهم السعاده که دلیل فتح
و نصرت باشد کز باید سهم الظفر در طالع بود یا در ثانی
یا در عاشر یا در بیت الرجا تا نیکو آید کح باید که مریخ بخداوند
عاشر ناظر باشد به تثلیث یا به تسدیس کط باید که صاحب

وسط السما مسعود باشد و از نحوس سالم بود که ان دلالت
بر ظفر اغاز کننده حرب کند ل اگر خداوند سابع بخداوند
ثانی متصل بود دلیل تباهی حال دشمنان باشد لا باید که
سعدی در طالع باشد و صاحب سر الاسرار گوید بودن
زهره در طالع اولی که او وقایه شر مریخ که کوکب حرب است
بکند لب باید که صاحب طالع در برجی ثابت بود و در
شرف خود قوی حال و شرف لج باید که صاحب سابع تحت
الارض باشد و در برجی منقلب و در هبوط ضعیف حال در
مغرب و راجع و اگر از کواکب سفلیه بود بهتر باشد لد
باید که خداوند سابع محصور پس الشمس باشد و اگر نزدیک
بعقده ذنب بود دلالت بر ضعف خصم کند له باید که از
ملاحظه ارباع غافل نبود چنانچه در باب نرد باختن مذکور
است که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست و از ده
اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و
از ده دلو تا ده ثور شمالی و امام المجاهد غزنوی این معنی
را یکی از رموز هرمس میداند و میگوید که چون مریخ در ربعی
باشد از این ربعها اهل ان ربع در حرب غالب آیند برای

انکه مریخ

انکه مریخ ایشان را معاونت کند چنانکه اگر در قسمی در ربع مقابل
بهری باشد او غالب آید و ابو نصر مظفری که از علمای احکامست
و از جمله شجاعان حرب میگوید من این حکم را در بسیار حرب باز
موده ام همه راست آمد لو باید که طالع آنکس که بحرب میرود اگر
برج منقلب باشد خداوند او در برج ثابت باشد یا ذو جسدین ناظر
بدو تا ظفر در جانب وی باشد لز باید که اثنا عشریه قمر قوی
حال و مسعود بود که ان دلیل عافیت است لح بطلمیوس گفت
اگر قمر در سرطان باشد بر تثلیث مریخ یا مشتری هر که جنگ
اغاز کند ظفر او را باشد و طبری گوید اگر قمر در جوزا و سرطان
و قوس باشد نیکوست بشرطی که منحوس نباشد و اگر سعدی
ناظر باشد نشانه ظفر است لط و اگر خداوند طالع و سابع یکدیگر
ناظر باشند مودت دلیل صلح باشد م اگر خواهند هر دو خصم
بیکدیگر رسند باید که ان ستاره که ماه از وی منصرفست از
طالع ساقط باشد و از ان کوکب که ماه نیز بوی متصلست خداوند
طالع و سابع از یکدیگر ساقط باشند ما اگر عطارد تحت الشعاع
بود هر دو شخص با یکدیگر حیلت سازند مب اگر عطارد در تربیع سعود باشد
هر دو در قوت برابر باشند مج و اگر خواهد که با دشمن عذر کند

جنگ در وقتی کند که قمر در تثلیث مریخ باشد و در وتد بناشد
و مشتری به تربیع ماه بود یا مقارنه او ید اگر عطارد و مریخ
چون هر دو و مریخ بسعدی متصل بود ولایت خصم بد باید یه اگر
خداوند ثامن بخداوند ثانی منحوس بود و دلیل قوت صاحب
اختیار است و ضعف لشکر دشمن و محذورات وی نوزده است
ا نشاید که خداوند طالع در ثامن یا سابع بود ب نشاید که خداوند
سابع متصل بود بستاره که در وتد باشد ج حذر کند از آنکه خداوند
وند طالع ساقط باشد از طالع د بپرهیزد از اتصال صاحب
طالع بکوکبی ساقط ه نشاید که خداوند طالع محترق باشد
و نشاید که صاحب سابع متصل باشد بخداوند رابع که آن
دلیل قوت خصم بود برای آنکه رابع آنکس عاشر خصم اوست
ز نشاید که خداوند طالع متصل باشد بصاحب ثامن یا بکوکبی
که در ثامن بود که مخاطره باشد ح نشاید که خداوند ثانی
در سابع و ثامن باشد که نشان ضعف لشکر بود و برگشتن
و بجانب خصم میل کردن ط حذر کند از آنکه ماه و خداوند خانه
او ضعیف حال باشند که تباهی و خلل آرد ی حذر باید کرد
از اثنا عشریه ماه که او دلیل عاقبت است یا نشاید

که زحل

که زحل در خانه خداوند طالع باشد یا با خداوند طالع که آن دلیل هزیمت
بود یب نشاید که صاحب طالع بخانه صاحب سابع در آید و
صاحب سابع در خانه خویش باشد متصل بخداوند طالع که آن
نیز دلالت بر فرار کند یج نشاید که دلیل مطلوب بالای دلیل
طالب بگذرد که آن دلیل ظفر خصم باشد ید نشاید که ماه در ثور
و سنبله و جدی و حوت باشد خصوصا ناظر بمریخ و زحل بنظر
ناپسندیده که عاقبت بوخامت انجامد و آغاز کننده حرب
مغلوب گردد. یه نشاید که صاحب عاشر را بخداوند سابع
نظر پسندیده باشد که خصم غالب گردد یو نشاید که مریخ ناظر
باشد بعطارد که آن دلیل اسیر شدن سپهسالار بود یز نشاید
که سابع و ثامن و خداوندان ایشان نیکو حال باشند که دلیل قوت
خصم و غلبه اعوان او باشد یح حذر کند از آنکه سهم السعاده در هفتم
و هشتم که دلالت بر غلبه دشمن کند یط نشاید که کواکب حرب
تباه باشد که سبب تباهی تعبیه لشکر باشد و این جمله که ذکر کرده شد
در تمامی حربها باید که ملاحظه کند و در باب جنگ حصارها و قلعها
حکما نکته عجب استخراج کرده اند و منازل قمر را قسمت کرده
و بعضی را داخل و بعضی را خارج نام کرده و بنای اختیار حرب

قلاع بران نهند و بعد ازین بتفصیل مسطور خواهد شد تاختن و شبیخون ۴۶
زدن شرایطی که در باب حرب گفته شد انجا رعایت ان
از لوازم باشد و شروط خاصه این عمل سه چیز است ا باید
که قمر در بروج منقلبه باشد ب باید که ماه سریع السیر باشد
متصل بسعدی که تحت الشعاع باشد ج باید که سعدی بر درجه
هفتم طالع باشد تا مراد حاصل گردد و محذورات وی انست
که نشاید که نحسین بقمر ناظر باشند بهر نظر که باشد و سایر محذورات
که در باب حرب گذشت اینجا نیز ملاحظه باید فرمود فرستادن ۴۷
لشکرها مشروطات وی همان مشروطات حربست و انچه
مخصوص این اختیار است پنج است ا باید که طالع برج
منقلب باشد ب باید که خداوند طالع در مایل الاوتاد باشد
ج باید که خداوند سابع در زایل الوتد باشد د باید که افتاب
منحوس و ضعیف حال باشد و این شرطی عجیب است و سر
این نکته بتحقیق نپیوسته ه باید که قمر مسعود و قوی بود و محذور
وی انست که خداوند طالع در سابع وی نباشد سلاح خریدن ۴۸
و ساختن مشروطات وی دو است ا باید که مریخ در خانه
شرف یا مثلثه یا حد یا وجه خویش بود ب باید که قمر

با مریخ

با مریخ باشد در اواخر یا بهما و اگر در مثلثه مریخ باشد بهتر بود
و حذر باید کرد از نحوست مریخ و ضعف وی لوا بستن مشروطات ۴۹
وی هشت است ا باید که ماه در خانهای عطارد و زهره و مشتری بود
اگر از برای حرب بود در خانهای مریخ بهتر باشد و در عقرب
نیکوتر اید از انکه برج ثابت و مریخ درین باب اصلی و قوتی
تمام دارد ب باید که خداوند طالع در خانهای مشتری و مریخ
باشد ج باید که ماه و خداوند طالع از نظر مریخ یا افتاب خالی نباشد
خاصه بتثلیث یا تسدیس که ان بهتر بود د باید که طالع و خداوند
ماه و صاحب خانه وی مسعود باشند ه باید که خداوند طالع مستقیم
السیر باشد و باید که صاحب بیت قمر مشرقی بود و اگر مستقیم باشد
بهتر ز باید که قمر بسعدین متصل باشد ح اگر ماه در خانه مریخ مقارن
سعدی و مریخ ناظر باشند بران سعد بمودت بغایت ستوده
باشد خصوصا در اواخر ماه و محذورات وی سه است ا حذر
کند از انکه خداوند طالع راجع باشد که ان دلالت بر کراهت
لشکر کند و نفرت ایشان از سر نیک و گفته اند اگر صاحب
بیت قمر نیز راجع بود همین عمل کند ب روا نبود که ماه در سرطان
بود چه ان کار را پایداری چندان نباشد ج نشاید که قمر بزحل

شوند وخصوصا بعد اوست لواکشادن اگر خواهند که لوای پادشاه ه
باز گشایند که دیگر باره باز بندند باید که هفت چیز رعایت کنند ا
باید که ماه در برج مجسد باشد ب باید که طالع نیز یکی ازین
برجها باشد ج باید که ماه در یکی از اوتاد بود د باید که قمر بسعود
متصل بود ه باید که ماه در نور و عدد زاید باشد و باید که ماه
شمالی وصاعد بود ز باید که طالع از نحوس سالم باشد
واگر باز بستن آن مطلوب بود وخواهد که بار دیگر بسته شود
چهار شرط بجای آورد ا ماه را منحوس باید ساخت ب
طالع برجی باید نهاد از بروج نحسین و صاحبش دروی ج باید که
ماه ساقط باشد از طالع و بهتر آنکه در ششم یا دوازدهم بود د
باید که قمر در بروج ثابته باشد در یکی از خانهای نحسین بهتر
آنکه در حد و در نحوس بود تا آنچه مطلوبست درین باب وجه
گیرد استفتاح خراج وجبایت مشروطات وی هشتست ٥١
ا باید که ماه متصل باشد بزحل در اوایل ... از تثلیث و تسدیس
ب باید که قمر در خانه زحل باشد بشرطی که سعود بوی ناظر
باشند که آن دلالت بر دوام عمل و ایصال مال خراج
کند ج باید که وسط السما برجی ثابت باشد و از نحوس پاک

تا عمل

تا عمل باقی ماند د باید که یازدهم را که بیت المال عملست چندانکه تواند
اصلاح کنند ه باید که خداوند یازدهم را اصحاب عاشر نظری
باشد از مودت و هر دو بر خداوند طالع ناظر باشند و باید که
نیرین یکدیگر بنگرند و بطالع و عاشر نیز ناظر باشند که غایت کار
بود ز باید که ثانی وخداوندش نیکو حال باشند ح طبری گوید
بهترین اختیاری درین باب آنست که قمر در جدی باشد یا در
اول دلو و بزحل ناظر تا رعیت ترسنده شود از سیاست
واگر تعدی نکرد و قهر باشد و رعیت خوشدل باشند و حذر
باید کرد از فساد ثانی وخداوندش و صاحب حادی عشر
٥٢ که در آن کار تعویق افتد بیعت وقبول تخت وتاج حکما در اختیارات
معانی بجهت ملوک و سلاطین احتیاط تمام کرده اند و اگر کسی را از
ملوک طالع ولادت معلوم نبود جهت طالع نشستن را بر تخت ملک
اصلی بزرگ ساخته اند و بجای طالع اصل کار داشته پس باید که در
مشروطات و محذورات وی هیچ دقیقه نامرعی نماند اما مشروطات
وی چهل وسه است ا باید که طالع و خداوندش قوی باشد ب باید
که ماه و خداوند خانه اش از نحوس ایمن باشد ج باید که طالع
وقت برج ثابت باشد و اسد از برج ملوکست بهترین بروج

ثابته است و درین باب ابو المحامد غزنوی گفته است که روا باشد
که طالع عقرب کنند تا عاشر اسد افتد د باید که جای ماه برج
ثابت باشد الا عقرب که دلالت بر جنگ و شغب و فتنه کند و
ذو جسدین نیز شاید خصوصا قوس و حوت بشرطی که مشتری
در برج ثابت باشد متصل با فتاب و گفته اند درین اختیار قمر در
حمل باید که شرف افتابست و در سرطان نیز جایزست
که اوج اوست ه باید که خداوند طالع نیز در برج ثابت بود یا
ذو جسدین و باید که صاحب طالع یکی از سعدین ناظر باشد بنظر
قبول خصوصا مشتری د باید که قمر و تیر ناظر باشند
بمشتری یا بر تثلیث مریخ باشند ح باید که دلیل ملوک یعنی افتاب
قویحال باشد ط باید که ماه با فتاب متصل باشد و افتاب بمشتری
اتصال داشته باشد ی اگر خداوند وسط السما مشتری باشد
یا او در وسط السما ~~[illegible]~~ باشد
بغایت نیکو بود یا بهتر انست که افتاب در بروج ناری بود
چه ان بروج تعلق بملوک دارند و افتاب دلیل ایشانست
یب باید که اوتاد چهارگانه از سعدی یا مسعودی خالی نباشند
بتخصیص وتد عاشر یج باید که خداوند عاشر ممازج تو خداوند

طالع ید باید که افتاب در وسط السما بود با زهره و مشتری
و بهتر انکه در شرف باشد یه باید که سعدین هر دو شرقی باشند
از نحوس و احتراق ایمن یو باید که خداوند طالع در وتد
بود و قویحال ترین اوتاد عاشر است یز باید که خداوند عاشر
یکی از دو نیر بود که بسیار نیکو بود یح جهد کنند تا قمر قویحال بود
و در وتدی افتد یط باید که صاحب طالع در شرف خویش
باشد یا متصل بخداوند شرف طالع ک باید که درجه طالع
یا وسط السما از برجهای ناری یا هوایی بود که ان دلالت
بر اراستگی لشکر و زیادتی بها و مهابت پادشاه کند کا باید که ماه زاید
النور باشد کب باید که سهم السعاده قویحال و مسعود باشد
ناظر نیرین و در یکی از اوتاد خصوصا عاشر کج بهتر انکه طالع و تدبیر
از اوتاد طالع قران گذشته بود یا از اوتاد سال یا طالع
اجتماع یا استقبال مقدم که ان پسندیده افتد و اگر طالع
وقت همان طالع قران سابق بود خواه اوسط خواه اصغر بهتر
بود کد اولی انکه طالع وقت عاشر طالع ان شهر بود که
دار السلطنه است که باید که عاشر و صاحبش مسعود باشند
کو باید که قابل تدبیر قسمر قویحال بود کز باید که مشتری که دلیل

صدق بعث است مسعود و نیکو حال باشد و اگر قمر در خانهٔ وی بود
بهتر کح باید که قمر از عطارد یا زهره منصرف بود و بشمس یا مشتری
متصل که بیک پسندیده بود و کار پادشاه و رعایا بر مراد رود
کط از کواکب ثابته آنکه در قدر اول است یا دوم بدقیقه طالع
بود یا دقیقه وسط السما بشرط آنکه بر مزاج سعدی بود ل
باید که قمر از کوکب سفلی منصرف بود بکوکب علوی متصل بشرط
آن کوکب ماه را منحوس نکند لا باید که سهم الملک و السلطان
نیکو حال باشد و خداوندش در عاشر قوی حال و دور از مناحس
لب باید که خداوند عاشر صاعد باشد تا روز بروز مهمات
در ترقی بود لج باید که راس در موضع نیکو باشد از طالع
و بهتر آنکه صاحب طالع با راس باشد لد باید که قمر از
کوکب هابط بر گردد و بکوکبی صاعد پیوندد که متحد باشد لو
باید که خداوند طالع متصل باشد بخداوند آن اقلیم که آن
ملک در آن مملکت لز باید که ستاره آن اقلیم مشرقی
باشد و صاعد قوی حال لح باید که طالع و خانهٔ ماه و خداوند
خانهٔ ماه در بروج مستقیم الطلوع باشند تا کار بر مراد میسر گردد
لط باید که نیرین بخداوند طالع پیوندد بدوستی م باید که نیرین

و نیز صاحب طالع مسعود بود و اگر صاحب [illegible] نحس بود لح

از نحوس

از منحوس ساقط باشند و زحل درین باب از مریخ ضرر زیادت
کند ما اگر میسر شود که قمر در اسد نهند ناظر با فتاب بنظر مودت
و آفتاب در جای نیکو بود نهایت کار باشد صب حکیم باشا
الله و قصرانی و کندی و چندی از استادان معتبر شرط
کرده اند که چون صاحب وتد عاشر مشرقی باشد و از
احتراق دور مدت سلطنت دراز تر گشته و در کامرانی
و شادمانی گذرد مج باید که در اختیارات امور ملکی میان طالع
اختیار و طالع سلطان شرایطی که معتبر است نگاه دارد تا ضرر
باز نگردد نه بملک و نه بمال و محذورات وی چهارده است ا نشاید
که قمر در بروج منقلبه باشد ب روا نبود که خداوند طالع نیز در
برج منقلب باشد که دلالت بر عدم ثبات و بقا کند ج نشاید
که ماه ناقص باشد در نور یا عدد یا حساب خصوصا که متصل باشد
بنحسی که دلالت بر سستی کارها کند د حذر کند از برجی که موافق
ملوک نباشد چون سرطان و عقرب و جدی و دلو و ازین بروج
نه طالع توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد درین اختیار
ه حذر کند از آن برجی که در وی زحل یا مریخ یا ذنب بود و
حذر کند از فساد حال آفتاب که با وجود ضعف آفتاب صلاح

حال هیچ دلیل دیگر سود ندارد وان کارها پاینده بود و
حذر کند از انکه نحوس بطالع ناظر باشند خصوصا از اوتاد
ح بپرهیزد از نحوست جزو اجتماع یا استقبال مقدم یا استیلای
نحسی بران جزو واکرچه در جمله اختیارات این معنی رعایت باید نمود
اما اینجا محافظت ان اولی و انسبست ط حذر کند از اوقات
کسوف و خسوف که بسیار بد بود و درین معنی مبالغها نموده اند
ی نشاید که ماه در زایل الوتد بود یا منحوس باشد یا نشاید
که ماه از افتاب منصرف بود که دلیل نقصان کارها بود
یب حذر کند از بودن ثابته قاطع بر درجه طالع یا عاشر
واز ثوابت منحوسه نیز احتراز واجبست یج حذر کند از
مجاسده زحل و نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط السما
هر نظر که باشد و کفته اند مقابله و تربیع و مقارنه بدتر است
و زیان زیادت رسد ید حذر کند از انکه صاحب طالع
در رتبت زایل مدبر از افتاب افتاده باشد که کار بفساد انجامد
٥٣ والله اعلم ولی عهد ساختن بعد از ملاحظه بعضی از شرایط
بیعت و جلوس بر تخت سلطنت که سابقا مذکور شد و قدری
از شروط باب حکومت و امارت نشستن که بعد ازین بیاید

شروطات

شروطات خاصه وی دو چیز است ا قمر را در برج ثابته باید کرد وقت
ب قمر را مقارن زهره باید ساختن ج حذر باید کرد از نظر قمر
بنحسین و با افتاب از تربیع و مقابله و مقارنه رفتن بعمل شروطات
وی چهار است ا باید که مشتری در طالع باشد یا در سابع تا در
ان رفتن خیر و شادی یابد ب باید که ماه بسعد مقبول باشد ج
باید که زهره از وتدی بماه و مشتری ناظر باشد د باید که ثانی
صالح باشد و صاحبش نیکو حال و محذورات وی هم چهار است
ا نشاید که ماه تحت الشعاع بود که دران کار هیچ خیر نباشد
ب نشاید که ماه بنحسین ناظر بود یا ذنب باشد که بیم مخاطره
باشد ج حذر کند از انکه نحسی در دوم باشد که کارکنان
که در وی مانده اند تباه شود د نشاید که ماه با و خداوند طالع منحوس
باشد که او را در ان راه اندوهی رسد یا خبر موحش شنود.
٥٥ عرض کردن نامه و دفتر بر سلطان شروطات وی چهار است
ا باید که طالع اسد باشد ب باید که ماه در وسط السما پیوسته بود
بسعود و اکر خداوند وسط السما پیوند داولی بود ج باید که قمر
زاید النور و العدد باشد د باید که قمر صاعد بود و نیکو کسی که
پیوسته باشد او نیز صاعد بود و محذورات وی اضداد

۵۶ اینها باشد که ذکر کرده شد **سفر کردن در خشکی** بدانکه سفر
مهم ترین کارهاست در اختیارات ان سعی بلیغ باید کرد و
اهتمام بجای باید اورد بدانکه اولی ان باشد چه اگر طالع
وقت سفر منحوس بود و خداوند طالع منحوس و خداوند
صاحب طالع نیز منحوس باشد دلیل برگشت مسافر را و اگر
قمر در درجات محترقه باشد هم قطع است و بودن یکی از نحس
در طالع خطر قویست و مانند ان و در بعضی از کتب اختیار
مسطور است که روزی محتشمی از شهر بیرون شد و عزیمت
سفری مصمم کرد و اختیار وقت نفرمود و چون وی برفت
یکی از خانه وی بصحبت جمعی از حکما که اختیار کرده بودندی در امد
و پرسید که امروز سفر کردن را چونست حکما نظر کردند
تربیع نحسین بود و مریخ روی باحتراق داشت گفتند امروز
برای سفر نیکو نیست سایل فریاد برکشید که فلانی برفت
حکیمان پرسیدند که چه وقت بود گفت بامداد نگاه کردند
روز سه شنبه بود بامداد که ان شخص رفته بود ساعت
مریخ بود و قمر در طالع وقت بود و خداوندش ثامن
مریخ بود و او نزدیک باحتراق چون نیک نگاه کردند ده

درجه

درجه از طالع وقت گذشته بود که مریخ بعین احتراق رسیده
بود سایل را گفتند اگر فریاد کنی و اگر فغان از امروز تا دهم روز
خبر کشتن او برسد سایل و لنگ از پیش ایشان برخواست و از
بعد انکه شنیده که روزی بدست از کسان خویش کسی را از
عقب ان شخص فرستاد بلکه بیگانه برعقب او بفرستاد تا او را
باز گرداند چون روز دهم بود خبر کشتن ان محتشم و انکه برعقب او رفته
بود رسید و مثل این روایات بسیار است حاصل سخن انکه در
باب اختیار سفر احتیاط نمودن لازم است و قبل از شروع در
بیان شروط باید دانست که طالع دلیل مسافر است و ابتداء
سفر و نهم دلیل سفر و مقیم دلیل مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر
و قمر و عطارد کوکب سفر و مریخ دلیل قطع طریق در سفر خشکی و زحل
دلیل همین حال در سفر دریا پس در حال این دلایل تامل باید فرمود
وانچه قوی حال و سعود باید چنان ساخت تا کار بمراد رود و این
ملاحظه از جمله کلیاتست اما شرایط جزئیه که درین باب بجای باید
اورد چهل است ا باید که قمر در برج ارضی باشد و اولی انکه منقلب باشد
تا سفر دراز نشود و دیر نماند ب باید که طالع وقت سفر و اوتاد
ان طالع از نحوس خالی باشند تا مسافر زود بمقصود رسد و

آغاز سفر وقت حرکت باشد از مسکن که اول مفارقت ج
باید که سعدی در یکی از اوتاد باشد که دلالت بر منفعت و کثرت
خیر کند اگر در طالع بود در ابتداء سفر فایده رسد و اگر در
عاشر بود در میانه سفر و اگر در سابع بود فایده هم در مقام
او بدو رسد و بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت
معاودت که روی بمنزل آورد خیر روی نماید و در اختیارات
محیی الدین مغربی آمده است که اگر در وقت سفر سعدی در
طالع باشد کفایت بود جبر همه نقصانها بکند د باید که صاحب
طالع از نظر نحس ساقط باشد که در نحوست صاحب طالع
مسافر را مخاطره عظیم است چنانچه در اختیارات طبری آورده
است که چون در وقت سفر طالع نحس باشد اگر صاحب
طالع مسعود باشد دلالت بر صحت بدن کند و چون طالع
سعد باشد و صاحب طالع منحوس دلیل مرگ مفاجاة بود ه
باید که سابع که دلیل مقصد است بسعدی آراسته بود و باید
که صاحب سابع قوی حال باشد و از نحوست پاک ز باید که
خداوند نهم که جهت سفر است سعدی بود و بهتر آنکه آن سعد در
طالع باشد و از مناحس سلیم ح بهتر آنست که ماه در نهم طالع
باشد

باشد و بطلمیوس میگوید که چون قمر در نهم باشد رنج مسافر کم
بود و حاجت او روا شود و در راه آسانی از پیش برود و متاع
بسلامت ماند ط باید که نحوس از ماه ساقط باشند و از
طالع هم و سنجری در کتاب معانی آورده است که در اختیار
سفر نظر نحوس بطالع سهلتر است از نظرات آن ۲ ی باید ۲ بقمر است
که ماه بمشتری یا با آفتاب متصل بود بمودت یا باید که قابل
تدبیر ماه قوی حال بود و در طالع یا وسط السماء یا بیت الرجا
باشد که آن دلیلست بر حصول خیرهای بسیار در سفر یب
باید که در اختیار سفر ملوک اهم صلاح خانه دوم و خداوندش بکند
که از جمله ضروریاتست و رعایت عاشر و صاحبش نیز لازم
بود یج باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد ید باید که خداوند
طالع در وتدی باشد بسعود آراسته و از نحوس دور یه باید
که خداوند خانه ماه در وتدی باشد از مناحس سالم یو اگر
آفتاب بتربیع سعود باشد یا در مقابله آن دلالت کند
بر آنکه زود از آن سفر باز آید یز اگر طالع مسافر معلومست
باید که صاحب طالع وی از نحوس پاک و سالخداه نیز
همچنین یح باید که طالع وقت سفر دهم طالع اصل مسافر باشد

یا سابع یا رابع و طالع تحویل و انها بجای طالع اصل بکار توان
داشت یط باید که قمر در یازدهم یا پنجم یا سیوم یا طالع
اصل وی باشد و اگر در دهم و نهم بود باید که قوی حال باشد
و اختیار صاحب روضه انست که در طالع اصل بهتر بود
و اگر طالع معلوم نبود باید که ضمیر می کند از بهر سفر و طالع
مسئله بگیرد و ان طالع را عوض طالع اصل بکار دارد
ک باید که قمر زاید النور بود و متصل بسعدی یا در خانهٔ سعدی
زیادتی عدد ان باشد که کوکب در نطاق اول یا دوم باشد
از فلک خارج یا تدویر و زیادتی نور قمر وقت باشد
که از تربیع اول شمس بعد از اجتماع درگذشته باشد و
به تربیع دوم رسیده باشد و نقصان نور وقت که از تربیع
دوم درگذشته باشد و به تربیع اول رسیده باشد کا اگر
ماه زاید العدد باشد خوبتر بود چه زیادتی عدد دلالت کند
بر زود در رسیدن بمقصود و مقصد و در راحت و شادکامی
گذرانیدن کب باید که عطارد که کوکب سفر است در حد خویش
باشد متصل بسعدی که ان دلیل اسانی سفر بود کج اگر سفر
تجارت است باید که دوم از طالع نیکو حال باشد و صاحب وی

بوی

بوی ناظر از تثلیث خواه فوق الارض و خواه تحت الارض و گفته اند
و خداوند دوم فوق الارض و اگر چه در دوازدهم افتد روا
بود کد باید که اتصال محمود باشد میان صاحب تاسع و خداوند
طالع تا انچه مراد است دران سفر بخوبی براید که در اختیار سفر
سلاطین باید که در اصلاح رب السنه بوجهی بکوشد و کوکبی که در
قران صغری مسعود باشد در طالع اختیار مراعات او نیز کنند کو باید
که عطارد مسعود بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا جهات بر موجب
دلخواه ساخته گردد کز باید که کوکبی که قمر بدو می پیوندد مسعود
باشد یا مقارن مسعود تا بهره تمام یابد کح باید که در اصلاح رب غرض
و کوکب غرض جهد بتقدیم رسانند و اصل در اختیار سفر بلکه در همه
ابواب اختیارات کوشش داشتن در غرض است و چون اصلاح کوکب
غرض و خانهٔ حاجت کرده باشد مقصود فوت نشود کط اگر قمر
منحوس است باید که اورا از طالع ساقط سازد تا زیانی نرسد
ل چون ماه از طالع ساقط افتد باید که خداوند طالع با خداوند
خانهٔ ماه در اوتاد باشند لا باید که عطارد با ماه بود یا مقارن مشتری
یا ناظر بوی از تثلیث که ان دلیل اسانی کارها بود و اگر نظر
تربیع باشد دلیل زودی مراجعت بود لب بهتر انست که طالع و هفتم و نهم و

هشتم و خداوند هر چهار از عداوت مریخ سالم باشند لج باید که مریخ
در فرح باشد و قوی حال و بسعدین ناظر تا ضرر کم کند لد باید
که در اصلاح سهم السعاده و سهم السفر و خداوندان ایشان
بغایت سعی نماید له اگر طالع موضعی که از آنجا سفر میکند معلوم است
باید که سعدی در آن برج نهند تا باز رسیدن بدان موضع در
وقت کامرانی بود لو باید که نیرین بیکدیگر و بطالع ناظر باشند
لز اگر سفر بجهت عملی و منصبی است باید که خداوند عاشر از
طالع ساقط نباشد و درین کمته احتیاط فرمودن از لوازم است
لح باید که خداوند طالع از تحت الشعاع دور بود لط باید که صاحب
بیت قمر مشرقی بود از احتراق دور م رعایت آن کند
که مسافر را روی بکدام طایفه مردم است هر آینه باید که قمر
را بدان کوکب که آن جماعت از منسوبات ویند متصل سازند
و باتصال پسندیده و محذورات وی بیست و چهار است
ا نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد ب نشاید
که ماه در برج آبی بود و خاصه عقرب و باخرزی کوید که نشاید
وقتی دست دهد که جمله کواکب منحوس و بدحال باشند و مریخ
قوی و نیکو حال پس درچنین وقتی چون ضرورت افتد که

که اختیار

اختیار باید کرد قمر در عقرب از بروج دیگر بهتر باشد ج حذر کند از
نحوست ماه که با سفر خصوصیتی عجیب د نشاید که بیوت سواقط
و زوایل از طالع اصل اختیار کند که نقصان کلی روی نماید
ه حذر کند از بودن ماه تحت الشعاع که خلل آرد و نشاید که قمر
در ثانی عشر یا سادس افتد ز نشاید که عطارد محترق یا راجع
بود ح نشاید که عطارد مسعود در ششم یا دوازدهم افتد ط نشاید
که نیرین مقارن نحوس باشند یا در تربیع و مقابله ایشان خصوصا ابتدا
که دلالت کند بر دیر ماندن در آن سفر مسافر را که مرض و حبس
و خصومت روی نماید و امکان موت بود و از آن سفر او را
مراجعت دست ندهد تا سعدی بدان درجه نرسد که آن نحس بوده
باشد ی نشاید که قمر در اوایل ماه متصل بمریخ نحس باشد که آن دلیل
آفت از دزدان یا از اعوان پادشاه یا از آتش یا نشاید
که ماه در اواخر ماه متصل بود بزحل که آن دلالت کند بر موانع
و آفات و نیز دیونانیان ممازجت قمر با زحل جایز است یب حذر
کند از بودن ماه در رابع که دلیل دشواری راه و دوری
مسافت بود یج نشاید که آفتاب در طالع بود که بیم مخاطره
بود و بودن قمر نیز در طالع دلیل بیماری مسافر و در راه رنج سخت

بوی رسد مد نشاید که نیرین از طالع ساقط باشد که دلیل درازی سفر
یا موت مسافر است مه حذر کند از بودن قمر در طریقه محترقه
که آن دلیل بر قطع طریق و عدم معاودت کند نو احتراز کند از
مقابله نیرین با طالع که آن دلیل رنج بود نز نشاید که صاحب
ثانی تحت الارض بود خصوصا در رابع و خامس و سادس
و بعضی بر آنند که اگر طالع صالح الحال باشد تحت الارض
جایز باشد یح نشاید که قمر تحت الارض بود و بسیار در رابع
چه در ثالث و خامس روا داشته اند یط نشاید که خداوند طالع
با خداوند خانه قمر مقیم باشد که عاقبت کار مسافر وخیم بود ک
نشاید که در ابتداء حرکت یکی از نحوس در خانه افتد که پیش از
خانه قمر بود که از آن مشقتها خیزد کا نشاید که یکی از نحوس در وتدی
از اوتاد طالع بود که مسافر بمقصد بمقصود نرسد کب [illegible] گوید
نشاید که قمر در قوس بود که آن موجب تعویق کارها و مهمات
مسافر بود کج حذر کند از ضعف و تباهی حال مریخ تا کار سازنکو
از پیش رود و قطع نبود کد حذر کند از نحوست هشتم و
خداوند هشتم چنانچه در کتاب ثمره آورده است که حذر نحوسة
الثامن و صاحبه الخارج و الثانی و صاحبه الداخل مراد از خارج

مسافرست

مسافرست و از کسی داخل که دخول بلده یا مسکن کند و چون سابع
مسافر را دلیل مقصد است و ثامن و ثانی اوست و دلیل احتیاج
و فواید او باشد در سفر و طالع داخل بلده است و ثانی داخل مال
و غذا و منافع او در مسکن پس بدین ۲ از نحوست این دو خانه
درین دو هنگام حذر باید نمود ~~و سفر کردن از جایی از جواب~~
~~اربعه~~ فایده بعضی از افاضل فرموده اند که ایام هفته در هر
روزی حذر باید نمود و سفر کردن از جایی از جوانب اربعه
عالم و برین منوال نظم کرده اند ایراد خالی از فایده نیست
نظم سوی مشرق دوشنبه و شنبه ° مروی ای برادر من ° اگه
از مغرب آورد کینه ° روز یکشنبه است و آدینه ° روز سه شنبه
و چهار بفال ° مروی زینهار سوی شمال ° پنجشنبه چو خور
بر آرد سر ° رخت خود جانب جنوب مبر سفر کردن در
آب مشروطات وی ده چیز است ا باید که ماه در برجهای آبی
بود یا در برج رطب و در عقرب مکروه است بسبب ضعف ماه
و دیگر بسبب مریخ که صاحب اوست چه دشمنست بر صاحب کشتی
را احمد ایوب گوید در برجهای خاکی روا بود و ذورنیوس از
بودن قمر در هر برجی خبر باز میدهد و میگوید بودن ماه در

٥٨

حمل دلیل صلاح کار و نیکو رفتن کشتی بود و در ثور از
ضرری خالی نبود و در جوزا از پس هشت درجه دلیل سلامتی
باشد و در سرطان نفع چند و از موج ایمن باشد و در اسد
اگر نظر نحسی بود ضرر کمتر رسد و در سنبله دیر اید و درست
و در میزان چون از ده درجه گذشت سفر بر و بحر شاید و در
عقرب احتراز اولی و در قوس از موج تباه کننده کشتی
را ضرری رسد و در جدی پس از سه درجه باکی نبود و با این
همه احتراز بصواب نزدیکتر باشد و در دلو از رنج و تعویقی
خالی نبود و در حوت ضرری نباشد و فی الجمله نظر سعود ضرر
کم کند و نظر نحوس خلل میزاید ب باید که موضع قمر از
نحوس خالی باشد ج باید که طالع و سایر اوتاد مسعود بود
د باید که طالع وقت برج ابی بود و اگر سعدی درین باشد بهتر
بود ه باید که خداوند عاشر در برج ابی بود و مسعود باشد
و اگر خداوند طالع در برجی ابی بود با سعدی غایت کار باشد
ز باید که زحل در فرح بود و قوی حال باشد تا افتی بوی نرسد
ح باید که قمر فوق الارض بود و زهره بدو ناظر تا از
امواج ایمن بود ط باید که زهره و عطارد مسعود و بطالع ناظر
باشند

باشند که آن نیز دلیل سلامتی بود ی باید که سعدی در طالع بود
تا آن سفر بمراد رود و در عاشر نیز نیکو باشد و محذورات
وی یازده است ا نباید که ماه بزحل پیوندد خاصه از وتد اما اگر
قمر در موضعی قوی حال باشد متصل بسعود غایله از حد کم کند ب
نشاید که در طالع ستاره مقیم بود که کشتی دیر رود ج نشاید
که ماه متصل باشد بستاره مقیم که کشتی در آب راست نرود
د نشاید که زحل در برجی ابی بود و تباه حال باشد که بیم غرق
شدن کشتی بود و فساد حال زحل در سفر دریا لایقتر است
چنانچه فساد حال مریخ در بیابان ه نشاید که طالع حدود
نحوس بود و احتراز باید کرد از بودن ماه در بروج ثابته
و در ده درجه اول جوزا و در بیست درجه آخر میزان و در ده
درجه اول جدی نیکو نبود ز نشاید که قمر تحت الارض باشد
خصوصا با نحسی و اگر آن نحس زحل باشد دلیل در آب افکندن
رختها بود ح حذر کند از نظر نحسین بیکدیگر و نظر عطارد
بدیشان که آن دلیل شکستن کشتی کند ط بپرهیزد از بودن زحل
در طالع تربیع و مقابله که بسیار بد باشد ی احتراز کند
از آنکه صاحب طالع بستاره مقیم یا هابط پیوندد که بیم

بگرداب افتادن باشد یا نشاید که نحسی در وسط باشد که هول
و هراس عظیم از دو بیم در ماندن و غرق شدن بود و این
شرایط که در سفر آب گفته شد با مشروطات در کشتی
نشستن و کشتی در آب روان کردن بمریخ باید کرد در شهر ٥٨
شدن درین اختیار شرایط احتیاط رعایت باید نمود
که این باب از انجمله است که اثر او در مزاج و مصالح مرا
اثر تمامست و دخول عبارت از انست که چشم بر جایگاه
مقصد افتد که ان اول وصول است و مشروطات وی
نوزده است ا باید که قمر در بروج ثابته بود و اگر خاکی بود
بهتر باشد ب باید که طالع و خداوندش از نحوس بری
باشند ج باید که دوم و صاحبش که دلیل معاش‌اند در
مسکن قوی حال باشند د باید که صاحب دوم کوکب سعد بود
ه باید که خداوند دوم فوق الارض باشد الا در نهم و گفته‌اند
اگر طالع باشد بهتر بود و اگر صاحب ثانی نحسی بود که بطالع
یا خداوندش بنظر پسندیده ناظر باشد ز باید که قمر مقبول
بود از خداوند طالع و مسعود ح باید که سعدی در وتد باشد
تا در آن شهر دیر ماند و کارش بر مراد رود ط اگر خواهد

که دران شهر بسیار مقام کند باید که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند
طالع و سعدی در وتد بود ی باید که ماه در غایت قوت باشد و بکلی
از مناحس دور بود یا باید که سهم السعاده در طالع یا وسط
السما بود ناظر بصاحب طالع یب باید که ماه فوق الارض باشد تا
دران شهر مشهور گردد و اما اگر دران شهر کاری پوشیده خواهد
کرد باید که ماه تحت الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد یج باید
که صاحب ثانی مستقیم السیر بود ید باید که ماه صاحب ثامن بود
و فوق الارض بهتر یه باید که ساعت دخول ساعت کوکبی سعد باشد
یو اگر کار سلطانی یا عمل بزرگ بکند باید که قمر در دهم یا یازدهم
باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر خداوند دهم کوکبی سعد
بود و در طالع باشد و تثلیث آفتاب دلالت کند برانکه کارش
را انتظامی بود و رعیت وی را مطیع باشند و دوست دارند یز
باید که رابع که دلیل سکنت و صاحبش نیکو حال بود یح صاحب
کفایة التعلیم گوید درین اختیار باید که زحل که کوکب سکنت در
فرح باشد و قوی حال بود یط طبری گوید اگر کسی بطالع ناموافق
در شهری رود باید که بگذارد تا قمر تمامی منازل بیست و هشتگانه
را قطع کند پس بطالع موافق روز سعد بیرون رود و سه روز

و در بیرون توقف کند تا قمر برج تمام برود و ان بیرون
رفتن را کلی خوانند و بیرون ماندن را جزوی پس طالع
نیک و اختیار موافق اندر شهر اید چنانچه خداوند دوم
مسعود باشد و محذورات وی چهار ده است ا نشاید که قمر
در برج منقلبه باشد خصوصا که نحسی متصل بود ب روا نبود
که خداوند ثانی تحت الارض باشد که ان دلیل خوف و
دشواری بود و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بودن او
فوق الارض میسر نشود البته باید که کوکبی فوق الارض
متصل بود تا دفع ان غایله کند ج نشاید که خداوند ثانی
راجع باشد یا تحت الشعاع یا مقیم که ان دلیل کم نفعی و زود
بیرون رفتن باشد د نشاید که ماه بزحل مقارن باشد که ان
دلالت بر مضرت کند ه نشاید که ماه با خداوند ثانی بود که
کار فرو بسته گردد و نشاید که خداوند ثانی با عطارد بود
و مریخ بوی ناظر از سابع که ان دلیل جراحت بود و اگر
بجای مریخ زحل بود دلیل ضایع شدن مال و تعویق مهمات
بود ز اگر مریخ با ماه در قوس بود یا ناظر باشد با ماه از
قوس دلیل مضرت بود از اتش ح نباید که خداوند

دوم

دوم در چهارم باشد که بیم مرگ باشد خصوصا که نحسی بدو پیوندد
ط اگر صاحب ثانی در نهم بود دیر مقام نکند و زود بیرون رود
ی اگر خداوند دوم در ششم باشد مخاطره کار فروبستن بود
یا نشاید که ماه در چهارم بود یا با خداوند چهارم یب نشاید
که صاحب رابع در طالع بود که بسیار بد باشد یج در کارهای
سلطانی احتراز کند از انکه صاحب وسط السما در چهارم باشد
یا خداوند رابع در عاشر چه ان دلالت کند بر انکه شغل وی
با تمام نرسد و رعیت فرمان وی نبرند ید اگر شهر از ان صاحب
اختیار است نشاید که صاحب نهم در طالع باشد و صاحب
ثانی در تاسع مگر که خواهد زود از ان شهر بیرون رود والله
59 اعلم بالصواب دیدن ملوک و اکابر مشروطات وی شش است
ا باید که طالع برج ثابت باشد خصوصا اسد ب باید که قمر
در شرف باشد و بستارهای سعد متصل ج باید که خداوند
طالع بستاره سعد پیوندد و اگر خداوند طالع ستاره سعد
باشد بهتر باشد د باید که قمر زاید النور بود تا کار بر مراد
رود ه باید که خداوند وسط السما و خداوند ثانی را بهم موافقی
باشد و اگر قمر مریخ ناظر باشد بنظر مودت از جایگاهی موافق

بسیار پسندیده بود و مجذورات وی دو است ا حذر باید
کرد از نقصان نور قمر که تباهی ارد ب نشاید که نحوس
بطالع و خداوندش و عاشر و صاحبش و خداوند خانه ماه
ناظر باشند و درین اختیار صلاح حال کواکب انکس که پیش وی
میرود ملاحظه باید کرد و صاحب طالع خداوند اختیار با صاحب
اختیار را بوی متصل باید کردانید و اگر بحاجتی میرود بشرائط
باب حاجت تمزیج باید داد و انچه که ذکر رفت از کلیات تست
اگر رعایت کرده شود فایده بسیار دهد **بحکومت و امارت
نشستن** اگر امیریست از خواص پادشاه و اگر یکیست از خدام
او که بامارت خواهد نشست حکم همه یکیست و درین باب ملاحظه
باید کرد که درجه عاشر دلیلست بر عمل او و وتد مغرب بر حال
خصم و دشمن بر مضرت و نبرد و قتال و طالع بر خلیفه و سلطان
و وتد زمین بر شهری که مقصد اوست و برج پنجم بر رعیت
او و دوم بر دبیر و سیوم بر اصدقای او و حال حادی عشر
بر عاملی که ان شهر را باشد و حال اهل و خراج او و نهم
بر عاملی که بوده است درین شهر پیش ازین و ششم بر عبید
و خدم او و دوازدهم بر ستوران و بندگان او پس تفحص

این حالات

این حالات بر حسب سعود و نحوس و مواضع ایشان و اتصال
بعضی از ایشان ببعضی می باید کرد و فی الجمله درین باب انچه
شرط کرده اند از جزئیات شانزده است ا باید که طالع
برج ثابت باشد ب باید که موضع قمر هم برج ثابت
باشد که اگر منقلب باشد ان کار را ثباتی نباشد و اگر ذو
جسدین باشد دلالت کند بر انکه بار دیگر این عمل بدو دهند یا
کسی را با وی شریک کنند ج باید که خداوند طالع در موضعی نیکو
باشد ناظر بشمس بنظر مودت د باید که خداوند عاشر از
نحوس دور باشد ه باید که صاحب وسط السما بخداوند حادی
عشر ناظر بود بنظر پسندیده و باید که قمر بخداوند خانه خویش نگرد
بدوستی ز باید که قمر در غایت قوت باشد و نیکو حال و اگر
قمر را نیکو حال نتواند کرد از طالع ساقط باید کرد ح باید که
صاحب رابع قوی حال باشد و ناظر بود بسعود ط در اصلاح
یازدهم و خداوند او سعی بلیغ باید نمود تا مرادش بکلی بر اید
و خراج اسان بدست ارد ی بصلاح باید اورد انرا که از
طالع بهره دارد و چون خداوند حد دلیل صلاح و فساد معیشت
او باشد و خداوند وجه دلیل حجاب و ثواب وی بود یا باید که

سهم السعاده و خداوندش نیز نیکوحال باشند که ان دلیل
نفع تمام بود ب باید که خداوند وسط السما شرقی باشد که
ان دلیل قوت زیادتی جاه بود ج اکر خداوند طالع زحل بود
بمودت تا ماه بزحل متصل باشد و زاید بود در نور دلیل ان
بود که مدت دراز دران حکومت بماند د باید که خداوند
طالع بمودت بخداوند یازدهم نکرد تا مال باسانی دست دهد
ه باید که خداوند یازدهم از نظر نحوس دور بود که ان
دلالت بر اصابت رای کند و نظر خداوند ثانی بصاحب
حادی عشر دلیل سهولت خراج و سپاری ان بود و
محذورات وی ده است ا نشاید که صاحب عاشر
ناظر باشد بعداوت ب بپرهیزد از انکه خداوند طالع
بصاحب ششم نکرد ج نشاید که قمر در ثانی عشر یا سادس
باشد یا ناظر بخداوند این دو برج که ان دلیل کرفتاری و
بند و حبس باشد د حذر باید کرد از انکه خداوند دوازدهم
بخداوند طالع پیوندد در وقتی که خداوند طالع در وتدی باشد
که ان نیز دلیل حبس و قید بود ه احتراز کند از اتصال
خداوند طالع و صاحب عشر بخداوند راجع که دلالت بر

رودی عزل کند و نشاید که قمر در درجه استقبال باشد که مخالفت
و منازعت پدید اید ز نشاید که خداوند خانه قمر راجع باشد
و نه خداوند طالع که ان دلیل کراهیت رعیت و نفرت
ایشان باشد از والی ح حذر کند از بودن ماه در عقده
خصوصا ذنب که ان دلیل کر بخش باشد ط بپرهیزد از بودن
صاحب طالع در وبال یا هبوط یا بودن قمر در هبوط که ان
دلیل نکبت و حبس باشد ی نشاید که در جای وسط السما زایل
باشد که بغایت ناپسندیده بود حاجت خواستن از ملوک و ٦١
اکابر شروط وی سی و پنج است ا باید که طالع برج
ثابت باشد خصوصا اکر حاجت از سلطان خواهد و در برج دو
جسدین جایز داشته اند ب باید که قمر ثابت باشد یا ذوجسدین
ج باید که ماه متصل باشد بسعود د باید که صاحب طالع نیز بسعود
پیوندد ه باید که ماه زاید بود در نور و عدد و حساب و باید که
ماه در طالع بود و کفته اند اکر در ثور بود در وسط السما بهتر
بود ز باید که ماه شمالی صاعد بود ح باید که صاحب طالع
مقبول باشد از صاحب عاشر ط باید که صاحب طالع
ناظر بود بمودت ی اکر ماه بخداوند بیت خود پیوندد و حاجت

بهتر اید و زودتر روا گردد یا باید که قمر بسعدی متصل بود که ان
سعد مستقیم بود و زاید در سیر تا کار بمراد اید یب باید که
ماه با صاحب طالع یا متصل بود یج باید که ماه بخانه خود دیگر از
عاشر یا مایل الوتد که ان دلیل روا شدن حاجت باشد
ید باید که ماه با اثنی عشریه خود ناظر باشد یه نظر خداوند خانه
بزرین به بزرین و بطالع دلالت کند بر روا شدن حاجت و
بمراد رسیدن یو باید که سهم الرجا در موضع نیکو افتد
در طالع و در حادی عشر اولی بود یز باید که صاحب طالع
متصل بود بکوکبی که دلیل ان بزرگ باشد که محتاج الیه است
چنانچه سلاطین را بشمس و وزرا را بمشتری و علی هذا
القیاس یح باید سهم السعاده در عاشر بود یط باید که سعدی
در بیت الرجا بود و مشتری اولی بود ک باید که میان
صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول اتصال باشد
بمودت کا باید که صاحب طالع به نیز نوبت ناظر بود از
موضعی نیکو بمودت تا کار بمراد بر اید کب اگر این حاجت
خواستن بقصه نوشتن باشد سعادت عطارد مطلوبست و
اتصال او بصاحب طالع و عاشر بدوستی کج باید که سابع

و خداوندش

و خداوندش که دلیل بقصد اند مسعود باشند کد باید که صاحب
سابع بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا حاجت روا شود بخوشی
که باید که کوکبی که قمر از و منصرف میشود با کوکبی که قمر بدو متصل
میگردد نظر تثلیث داشته باشد تا آن مراد بزودی و خوشی
بر اید و نظر تسدیس کمتر از تثلیث باشد و در نظر تربیع و مقابله
اگرچه حاجت بر اید اما با مشقت و عنا بود کو اگر قمر در طالع یا
ثانی عشر باشد بتربیع سعدی و در بروج مجسده بود حاجت
بزودی روا گردد و در دوم دیرتر روا شود کز اگر طلب
عملی میکند باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد
و نیز وقت استقبال در سابع تا کار بر مراد بود کح باید که صاحب
طالع ممازج صاحب سابع بود کط باید که صاحب حاجت که
کوکب الغرض است مسعود بود ل باید که اولا در بروج مستقیم
الطلوع باشد لا باید که اوتاد مسعود مزین باشند که ان دلیل
یافتن مراد باشد لب باید که اثنی عشریه ماه با سعدی بود
و اثنی عشریه ان سعد با ماه بود تا ان حاجت در ساعت روا
شود لج باید که خواستن حاجت در ساعت کوکب سعد باشد
یا عطارد مسعود لد باید که صاحب ساعت در وسط السماء باشد

که آن دلیل زود روا شدن حاجت باشد له باید از ثوابت
آنها که بر مزاج مریخ و زهره اند در یکی از اوتاد باشند
یا با ماه یا با سهم السعاده یا در حدود والی طالع یا عاشر
یا حدود سعود بشرطی که سعدی بدیشان ناظر باشد
که آن دلالت بر حصول مراد و مقصود کند بر نیکوترین
وجهی و محذورات وی هفت است ا آنست که قمر در مقابله
طالع باشد ب روا نبود که عطارد ضعیف و بدحال بود
و متصل بزحل که اینکس مردود شود ج حذر کند از آنکه قمر
متصل بنحسی که آن دلیل مشقت و عنا بود د بپرهیزد از
سقوط قمر از خداوند خانه خود که آن دلالت بر
دشواری کار و تعویق مهم کند ه حذر کند از رجعت
صاحب طالع که مهم ساخته نگردد و حذر کند از آنکه دلیل
حاجت راجع باشد یا منحوس بود که آن دلیل تاخیر مهمات
باشد ز کلدانیان درین باب سخنی دارند و آن اینست
که چون آفتاب در میزان بود و قمر بوی متصل مقصود از
پادشاهان حاصل شود و زحل در حمل از رؤسا و مشتری در
جدی از قضاة و زهره در سنبله از زنان و عطارد در حوت

از دبیران

از دبیران و مریخ در سرطان از ترکان وقتی که این کواکب درین
خانها باشند که هبوط ایشانست و قمر بدیشان متصل بود دلالت
بر روا ناشدن حاجات و در توقف ماندن مقصود و دشواری
٦٢ مهمات و تعویق امور و خراب ماندن گرمابه رفتن مشروطات
وی ده است ا باید که قمر در برج آبی (یا آتشی) باشد خصوصا در حمل و عقرب
و صاحب سر السرایر در برج بادی نیز روا داشته است و حکیم
مردان الجلیل آورده است که قمر در خانهای مریخ یا مشتری باید
که لذات پسندیده است اما بشرطی که بزحل متصل نبود تهمت
که قمر در سرطان باشد یکی از سعدین نگرد بنظر مودت که آن
دلیل زیادتی آسایش بود ب باید که قمر در سیوم طالع
وقت بود ج باید که اگر قمر در حوت بود بزهره پیوندد تا کمال
مطلوب بحاصل آید د باید که طالع وقت یکی از بروج آبی یا
آتشی باشد ه اگر ماه در عقرب بود باید که متصل باشد بمریخ
بنظر مودت که ~~آن دلیل زیادتی آسایش~~ (زاید) بود و مریخ نیز در
یکی از اوتاد باشد که آن دلیل زیادتی جمال بود و باید که سعدین
در اوتاد باشند ز باید که صاحب طالع و قمر از نحوستها
پاک بوند ح باید که سعدی بطالع ناظر باشد ط در سر السرایر آمده

تمنه گرمابه رفتن و سر تراشیدن و موی سر باز کردن

که باید قمر در دوازدهم آفتاب باشد ی بعضی گفته اند آفتاب
در ثانی و یا ثانی عشر طالع باید و محذورات وی پنج است
ا روا نبود که مقارن عطارد یا زحل بود ب باخرزی گفته است
که اتصال قمر بزحل و زهره روا نبود چه اتصال او بدین دو
کوکب درین اختیار مکروهست و از اتصال دیگر کواکب
باکی نبود و سبب منع اتصال بزهره با آنکه کوکب زینت
و نظافتست معلوم نیست مگر آنکه اتصال موجب غلبه رطوبت
باشد بر بدن و غلبه رطوبت موجب سستی اعصاب و آن
مؤدی بضعف و ملال بود ج نشاید که قمر در بروج خاکی و
بادی باشد و گفته اند در خانهای زهره و زحل نشاید د
اگر ماه در بروج منقلب بود نشاید که عطارد در طالع باشد
که بی مراد زود بیرون آید ه نباید که ماه متصل بود بزحل
و زحل در وتدی باشد که آن دلیل دلتنگی و سامت بود و
حذر باید کرد از آنکه قمر بآفتاب متصل بود خصوصا از قوس
که در گرمابه تشنه شود و حرارت پدید آید و گفته اند اگر
این اتصال بمریخ باشد دلالت بر غلبه حرارت و صفرا کند
سر تراشیدن و موی سر باز کردن مشروطات وی ۶۳

پنج است

پنج است ا باید که قمر در بروج مجسده باشد الا در سنبله و [illegible]
در میزان و دلو روا دارد و حکیم گوشیار گوید در برجهای آبی باید
ب باید که قمر متصل بود بمشتری که آن موی را رشدی برآید
ج باید که قمر و صاحب طالع هر دو مسعود باشند د بهتر آنکه قمر
بزهره پیوندد باتصال محمود تا خرمی افزاید و در هیأت صفا پدید
آید و موی نیکو بماند اما بشرطی که قمر از میزان یا دلو بزهره نگرد
ه باید که ماه یا خداوند طالع از صاحب هشتم یا از برج هشتم
ساقط باشد و محذورات وی چهار است ا نباید که ماه در
برج منقلب باشد خاصه جدی زیرا که موی دیر برآید و در او غم
بروید و برج ثابت نیز نشاید و در میزان و دو قولست ب
اتصال ماه بزحل روا نبود که سبب ملال گردد ج نشاید که قمر
با یکی از نحسین در طالع وقت باشد خصوصا مریخ که آن زیان
رساند د حذر کند از اتصال قمر بمریخ که آن دلالت بر نزاع
۶۴ و خصومت کند در آن حال نوره بکار داشتن و پاکیزگی تن
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه تحت الشعاع بود از
آفتاب منصرف شده و اگر منصرف نشده باشد باید که بسعدی متصل بود تا آن موی
دیر برآید و شادی افزاید ب باید که قمر در برج آبی بود و مجد

ایوب در برجهای ارضی جایز داشته است و صاحب
اسرار النجوم گوید قمر در حوت عطارد و مشتری نباشد
نشاید ح باید که ماه متصل باشد بستارگان هابط یا محترق
یا راجع تا موی دیر بروید و کم براید د باید که خداوند طالع
مستخدر بود از وسط السما بوتد الارض ه بهتر آنکه قمر در عقرب
باشد بمریخ ناظر و از زحل ساقط و باید که قمر بسعدی ناظر باشد
ز باید که سعدین در اوتاد طالع باشند تا زیان نرسد ح اگر
قمر تحت الشعاع نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا نوزه
بزن را نوزد ط باید که قمر ناقص النور باشد تا موی کم براید
و محذورات وی آنست که قمر با آفتاب بنگرد و در برجهای
کثیر الشعر باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی آخن چیدن ٦٥
مشروطات وی پنج است ا باید که قمر در خانهای زهره یا
مریخ یا خانه شمس یا خانه خود بود و از جمله ثور و عقرب و
سرطان بهتر است ب باید که طالع وقت یکی از بروج
ثابته باشد الا دلو و از منقلبه سرطان نیز جایز است ج
باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب د باید که ماه متصل
باشد بستاره مشرقی که آن ستاره در حساب زاید بوده باید

که صاحب

که صاحب طالع مسعود و قوی باشد و بطالع ناظر که آن دلیل
سلامت و عافیت باشد و محذورات وی چهار است
ا حذر کند از آنکه ماه در جوزا بود و بجهت ناخن دست یا در
حوت باشد بجهت ناخن پای و آنکه این بروج جای قمر نشاید
بجهت آنست که دست منسوبست ببرج جوزا و پای بحوت
و بودن قمر در برجی که منسوب بعضوی باشد مانع است مر براندن
آهن را بدان عضو چنانچه بعد ازین بیاید و درین هشیار بودن
قمر در میزان و دلو نیز مکروه است ب نشاید که مریخ مقارن بقمر
باشد یا در طالع بود که خطر بریدن گوشت از ناخن بود ج
حذر کند از مقارنه ماه بزحل خصوصا در برج هوایی که امکان
محاطره بود و زحل در طالع وقت همین حال دارد د روا
نباشد که ماه بستاره راجع پیوندد خاصه که در هبوط بود
٦٦ که دلیلست بر آنکه آفتی در ناخن پدید آید شارب گرفتن
مشروطات وی همین مشروطات ناخن چیدنست و آنچه خاصه
آنست باید که قمر متصل باشد بعطارد یا مشتری یا زهره و در
یکی از خانهای ایشان باشد و محذورات وی نیز همانست الا آنکه
٦٧ درین هشیار قمر در جوزا و حوت شاید و در حمل جایز نبود آهن باندام

بردن مشروطات وی پنج است ا باید که ماه در برجی باشد
که منسوب بدان عضو نبود که آهن بدو برد و علت درین
همانست که خواجه در شرح ثمره آورده است که چون قمر
در برجی باشد رطوبات بدن متوجه بدان عضو گردد که منسوب
بدان برج باشد و غلبه رطوبات اقتضای تعفن مواد کند پس
جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی و استعداد
تعفن مودی بضرر باشد و در رساله مواهب زحل مبین شده
که سر منسوبست بحمل و گردن بثور و همچنین سر منسوبست بطالع و
گردن بثانی تا آخر و کوشیار گوید که اگر سعدی بحال در
آن برج باشد با قمر آهن برو بردن روا باشد ب باید که
ماه ناقص النور باشد و از نحوس سلیم بود ج باید که ماه متصل
باشد بمشتری و مشتری فوق الارض باشد الا در دوازدهم
در اختیارات طبری آمده است که زهره درین معنی بهتر از
مشتری باشد خاصه وقتی که زهره بطی السیر باشد باید که قمر
با آفتاب ناظر باشد و نور از وی قبول کند که آن دلیل
کند بر زودی صحت د باید که یکی از سعدین در طالع وقت
باشد و محذورات وی سه است ا نشاید که ماه مقارن

آفتاب

آفتاب باشد ب نباید که قمر بتربیع و مقابله مریخ بود که گوشت از اندام
ببرد و از آن جراحت ضرر رسد و گفته اند نظر مودت مریخ
ضرر نکند ج حذر کند از آنکه قمر با زحل بود که دلالت کند بر بطء
التیام آن جراحت و سبب صحت صاحبش گردد و نیکو نبود
۶۸ صناعت زر و سیم مشروطات او پنج است ا باید که ماه در
بروج ناری بود ب باید که قمر با آفتاب یا مریخ ناظر باشد بمودت
ج باید که ماه صاحب طالع صاعد باشد د باید که قمر بیکی از سعدین
متصل بود بهر اتصال که باشد ه باید که قمر در بروج مجسده باشد
و بهتر آنکه مستقیم الطلوع باشد و محذورات وی آنست که نشاید
۶۹ قمر در بروج آبی باشد والله اعلم خریدن چیزها درین باب علی
الاجمال بباید دانست که ماه از آن وقت که از اجتماع باز
گردد تا تربیع اول دلالت کند بر عدل و انصاف در معاملات
و از تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع و از
مقابله تا تربیع ثانی دلالت کند بر نیکویی احوال مشتری و از
تربیع ثانی تا مقارنه نیک باشد خریدن چیزها به پنهانی و گفته
اند قمر دلیل مبیع است و کوکبی که قمر از وی منصرف شده
باشد دلیل بایع و کوکبی که قمر بدو متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر

را درین وقت انصراف و اتصال نباشد بطالع و خداوندش
نگرد که هر دو دلیل اند بر فروشنده و غارت و صاحبش بر خرنده
و وسط السما بر ثمن و وتد الارض بر مبیع از هر جنس که باشد
پس در خرید و فروخت مجملا ملاحظه این دلایل باید کرد و اگر چه
خواهد از انجمله بسعود باید قرین ساخت اما در خریدن علی التفصیل
هشت شرط است ا باید که ماه در بروج مستقیم بود که خرنده را
فایده بسیار میرسد ب باید که قمر زاید النور و العدد باشد
ج باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود و متصل بسعود و اگر در
وتد افتد بهتر باشد و خرنده را پیش از فروشنده نفع بود
د باید که ماه بسعود متصل بود تا در انچه میخرد سود کند ه باید که
دوم و صاحبش نیکو حال باشند و باید که مریخ از عطارد ساقط
بود ز باید که ملاحظه کالا و خریدنی بکند اگر برده باشد موضع
قمر و طالع برجی انسی باید کرد و اگر ستور بخرد بهیمی و اگر
ضیاع و عقار بود ارضی و باقی برین قیاس و هر یک علیحده
در باب او گفته خواهد شد ح باید که کوکب ساعت مسعود باشد
و محذورات وی چهار است ا نشاید که ماه در بروج معوجه
باشد که خرنده را زیان افتد ب نباید که قمر مجاسد ذنب باشد

که عاقبت

که عاقبت بوخامت انجامد ج حذر کند از انکه قمر ناقص النور و العدد
بود و متصل بنحوس که خسران عظیم افتد د روا نبود که قمر بمریخ نبود
که مریخ در بیع و شری دلیل خصومت و شغب باشد و عاقبت
بنزاع انجامد فروختن چیزها مشروطات وی ده است ا باید که
ماه از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل در جامع شاهی
گوید که قمر از سعدی منصرف باید و بنحسی ناظر تا فروشنده را
بهتر بود ب باید که قمر در شرف یا در مثلثه خود بود ج باید که جای
قمر و طالع برج معوج باشد تا فروشنده را نفع رسد د باید
که ماه ناقص النور و العدد باشد تا جانب بایع راجح بود ه باید
که آن دو کوکب که قمر از یکی منصرفست و بدیگری متصل بدوستی
بهم پیوندد تا میان بایع و مشتری موافقی افتد رضای
جانبین حاصل اید و باید که ثانی و صاحبش مسعود و قوی حال باشند
ز باید که سهم السعاده ناظر بود بسعود و ساقط بود از نحوس
ح باید که صاحب طالع در وتدی باشد خالی از نحوس و
بکوکبی راجع متصل بود ط باید که عطارد سریع السیر بود و مسعود
باشد ی باید که قمر با عطارد باشد و محذورات وی سه است
ا نشاید که طالع و موضع قمر برج مستقیم بود که فروشنده را

زبان رسد ب نباید که عطارد تحت الشعاع یا بطی السیر بود
ج حذر کنند از انکه قمر از سعدی باز کردد و بنحسی پیوندد و
برقول اصح ال تجارت فرستادن مشروطات وی ٢١
پنج است ا باید که ماه و عطارد هر دو مسعود باشند ب
باید که ماه بعطارد متصل باشد ج باید که بیت المال و بیت الرجا
و خداوند هر دو نیکو حال باشند د باید که قمر در جوزا یا
سنبله یا ثور یا سرطان باشد ه باید که قمر در خانه امید بود
ساقط از مریخ تا مراد تمام براید و محذورات وی اضداد
اینها باشد عمل محبت و عزیمت دوستی مشروطات وی چهار ٢٢
ده است ا باید که طالع برج ذوجسدین باشد ب باید که
این کار در ساعت زهره کنند خاصه در روزش ج باید که
زهره خالی باشد از نحوستها د باید که زهره ناظر بود
بطالع و بقمر ه باید که زهره خداوند طالع باشد و باید
که زهره متصل بود بعطارد ز صلاح حال عطارد در غایت
باید کردن که در همه عملها مدد و معاونت ح اگر عمل برای
ذکور کنند طالع و خداوندش مذکر باید و بجهت اناث
مونث ط چون عزیمت خواهد کرد برای کار نیکو بنگرد تا

ان کار

ان کار از کدام ستاره حاصل شود و بکدام عضو تعلق دارد
پس تو هم ان ستاره را بران عضو مسلط باید کرد تا مقصود
حاصل کردد و هر چند وهم قوی تر بود کار زود تر براید و این
سخن اگرچه در علم نجوم و اختیارات مدخل ندارد اما چون اکابر در
اختیارات خود اورده اند بنا بر تتبع ایشان ذکر کرده میشود
ی دلیل انکس که عزیمت در حق وی خواهد کرد باید شناخت تا
اگر ستاره وی مذکر بود ان کار در ساعت ستاره مونث
کنند و اگر مونثه بود در ساعت ستاره مذکر کنند که زود تر
فایده دهد یا باید که دلیل عزیمت کننده قوی تر باشد از دلیل
انکس که عزیمت برای اوست تا کار بر مراد برود یب باید
که قمر در اخر سرطان باشد یا اول ثور و میانه سنبله و صاحب
سر الاسرار گوید بهتر از همه انست که قمر در منزل نثره باشد یج باید
که قمر در حد زهره بود از بروج منقلبه تا عمل بزودی فایده رساند
و تخلف نکند و در توقف نیفتد ید باید که افتاب مع راس باشد
و ابو معشر گوید که قمر باذنب باید درین نوع از عملها و این سخن
از غرایب خالی نیست و محذورات وی چهار است ا انکه
این عمل در ساعات و ایام زحل و مریخ کنند ب نباید که نحس بزهره

و قمر بگزند ج نشاید که زحل و مریخ در اوتاد باشند د حذر کنند
از آنکه نحسین در مواضع سعدین مستولی باشند عمل عداوت و ۲۳
عزیمت دشمنی مشروطات وی دوازده چیزاست ا باید که
طالع منقلب باشد ب باید که ماه نیز در برج منقلب بود و جدی
از همه مناسب تر بود ج باید که یکی از نحسین بماه ناظر باشد
و نظر زحل اولی بود د این کار در ساعت زحل باید خصوصا در
روز زحل ه باید که زحل وسط السما باشد و قوی حال بود
و باید که نیرین بزحل ناظر باشند ز باید که نیرین از یکدیگر
ساقط باشند و بعضی مقابله جایز داشته اند ح باید که طالع
وقت حد زحل باشد ط رعایت بروج باید کرد قوت کبیر و
تانیث چنانچه در عمل محبت ذکر کرده شد ی صاحب سر الاسرار
گوید در اعمال بغض باید که قمر با راس بود یا اگر عمل تفرقه
و تخریب میکند رعایت احوال مریخ کند چنانچه در زحل
شرح داده شده یب باید کرد ستاره عمل را بر عضوی یا
خلطی که متعلق بدوست بوهم درست چنانچه سابقا گفته شد
مثلا مریخ را بر خون بگمارد و قمر را بر بلغم و قس علی هذا و
این عمل خاصه حکمای هند است و محذورات وی دو چیز است

احذر

احذر باید کرد از ساعات زهره و عطارد و در وقت عمل
نشاید که قمر ناظر بود و یکی از نحسین ناظر مودت تعویذ نوشتن ۲۴
مشروطات وی شش است ا باید که اصلاح حال قمر و عطارد
کنند ب باید که قمر بطالع ناظر باشد ج باید که عطارد صالح
الحال و قوی و مسعود باشد د باید که زهره قویحال بود و قمر
بدو متصل ه باید که طالع یکی از بروج مستقیمه باشد و باید که
صاحب طالع محصور میں السعدین باشد و اگر با راس مجاسد بود
و بمشتری متصل باتصال محمود نیکوتر بود و محذورات وی دو است
نشاید که عطارد منحوس باشد و قمر و زهره قویحال و از یکدیگر
ساقط عقد اللسان مشروطات وی چهار است ا باید که طالع ۲۵
برج مستقیم الطلوع باشد ب باید که سعدین بطالع ناظر باشند
یا بصاحب طالع ج باید که عطارد بمشتری پیوندد بنظر مودت
د باید که کواکب سعد در اوتاد باشند و محذورات وی سه است
ا نشاید که طالع برج معوج الطلوع باشند ب حذر کنند از آنکه
قمر ضعیف حال بود ج بپرهیزد از آنکه سعدین از طالع ساقط باشند والله
اعلم بالصواب گریختن و نهان شدن مشروطات وی چهار است ۲۶
ا باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و هنوز تحت الشعاع باشد

واگر چنین نباید فوق الارض باید متصل بسعدی که تحت الارض
باشد ب باید که خداوند طالع ورب هیبت قمر نیز تحت الشعاع
باشند یا متصل بکوکبی که تحت الارض بود ج بهتر است
که نیرین وخداوند طالع در وتد الارض باشند د باید که قمر
از نحسی منصرف بود وبسعدی متصل که کار بمراد ساخته شود
ومحذورات دو چیز است ا نباید که نیرین بطالع یا صاحب
طالع بنظر عداوت ناظر باشند ب نباید که نیرین یا صاحب
طالع یا خداوند خانه قمر بر وسط السما باشند که آن دلیل
ظاهر شدن باشد نامه نوشتن مشروطات وی بیست ٧٧
چیز است ا کوشیار گوید که طالع برجی باشد که عطارد را
دران نصیبی بود ب باید که قمر نیز در یکی از بروج منقلبه بود
ج باید که عطارد را در طالع یا عاشر حظی بود واگر این
میسر نشود باید که ماه با رب هیبت قمر در حظی از حظوظ عطارد باشد
د باید که عطارد در حظ خویشتن باشد واگر در سنبله بود
بهتر چه دلالت کند بر یافتن مراد ورسیدن بمقصود ه باید که
طالع وصاحبش از نحوس سالم بود و باید که خداوند طالع
در وسط السما باشد یا روی بوسط السما دارد یا متصل بود

بصاحب

[illegible]

بصاحب وسط السما ز باید که عطارد مشرقی بود ومستقیم در اوتاد
باشد ومقبول از خداوند خانه خود ح باید که ماه با عطارد مسعود
بود یا متصل بدو ط محمد ایوب گوید در این اختیار آن بهتر بود که
قمر از آفتاب برگردد وبعطارد پیوندد ویا از عطارد منصرف
شود وبآفتاب متصل گردد که بسیار فایده رسد ی اگر نامه
برای حاجتی مینویسد باید که ماه متصل بود بدان ستاره که بدر
آنکس باشد که مکتوب الیه است ومقبول بود از آن ستاره
چنانچه نامه سلاطین را یا باید که ماه با آفتاب متصل باشد
ونامه قضاة را بمشتری وباقی برین قیاس یب باید که کوکبی
دلیل از رجعت واحتراق وسایر مناحس دور باشد یج اولی
آن بود که ابتدای نامه نوشتن وقتی کند که ماه در حدی از حدود
عطارد باشد ید باید که ماه زاید النور والحساب باشد یه باید
که قمر صاعد بود در شمال تا نامه بخوبی برسد یو باید که اوتاد
از نحوس پاک باشند وسعود بدیشان ناظر خصوصا بطالع یز
باید که قمر در بروج مستقیمه باشد یح باید که قمر سریع السیر باشد تا نامه
زودتر برسد یط بهتر آنکه خداوند طالع سعدی بود ودر عاشر
باشد ناظر بسعدی دیگر ک باید که خداوند سابع بصاحب طالع

ناظر باشد بمودت کا باید که این عمل در ساعت زهره و مشتری کند
بشرطی که اینها را در طالع نهند یا وسط السما کب باید که طالع
حدی از حدود سعود بود و حد عطارد نیکوتر باشد کج باید
که قمر و عطارد هر یک در وتدی باشند یا در مایل اگر این
مشروطات کتابت و تعلیم و محاسبه را بغایت پسندیده است
و محذورات وی پنج است ا نشاید که عطارد راجع باشد
یا تحت الشعاع یا منحوس که این دلیل شامت و ملامت بود
درین کار ب نشاید که در یکی از اوتاد نحسی باشد که این دلیل
توقف و تعویق بود ج حذر کند از ساعت زحل و مریخ
که کار بر مراد نرود د نشاید که قمر تحت الشعاع باشد که
نامه بمکتوب الیه نرسد ه بعضی گفته اند نباید که ماه در خانه
مشتری باشد و سر این نکته ظاهر نیست رسول فرستادن ۷۸
درین اختیار دو حال نیکو نگاه داشتن باید یکی حال رسول
دیگران که بر اختیار سفر است و بجای او ذکر خواهد شد
و دوم حال مرسل و رسول و مرسل الیه اما مرسل دلیل وی
طالع است و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی برگشته بود و
دلیل رسول پنجم طالع است و خداوندش و قمر و عطارد

و دلیل

و دلیل مرسل الیه هفتم است و صاحبش و آن کوکب که قمر بدو میرود
و آن کوکب که مدبر آن شخص است و شرط کلی آنست که دلیل
فرستنده قوی باشد اما مشروطات جزئیه وی یازده است
ا باید که قمر متصل باشد بکوکبی که مرسل الیه با او مناسبت دارد
چون مشتری وزرا و علما را و زحل مشایخ و دهاقین را
و باقی برین قیاس و نظر قمر بآن کوکب بمودت باید از خانه
یا شرف خود ب باید که قمر و آن کوکب که تعلق بمرسل الیه دارد
هر دو ممازج بسعود باشند و از نحوس سالم ج باید که آفتاب
در یکی از حمل و جوزا و سرطان و سنبله باشد که بسیار پسندیده
بود و در ثور و اسد و میزان و قوس و دلو میانه بود و در
بواقی بد باشد د باید که طالع وقت برج آبی باشد ه باید که موضع
قمر برج مستقیم الطلوع باشد و باید که قمر متصل باشد بزهره و باید
که قمر در حساب و نور زاید بود ح باید که اوتاد طالع از نحوس
پاک باشند ط باید که خداوند طالع و ماه و عطارد از مناحس
سالم باشند ی باید که عطارد در وسط السما باشد مسعود و قوی
حال یا باید که صاحب طالع بر صاحب سابع مستعلی باشد یعنی
در دهم یا یازدهم وی باشد و محذورات وی دو چیز است ا

نشاید که قمر در عقرب و جدی باشد خصوصا با اتصال نحسین ب 1
نباید که قمر در وبال و هبوط یا در موضعی ضعیف حال بود
فرزند بمکتب دادن مشروطات وی دوازده است ا باید ٧١
که طالع وقت برج انسی باشد خصوصا خانهای عطارد ب
باید که طالع و صاحبش بری باشند از نحوس ج باید که
خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السما یا حادی
عشر د باید که ماه مقبول بود از عطارد ه باید که خداوند
خانه عطارد بعطارد ناظر باشد و باید که صاحب قمر
بخداوند خانه عطارد پیوندد ز باید که خداوند خانه ماه بماه
ناظر باشد تا کار تعلیم باسانی از پیش رود ح باید که ماه
و عطارد هر دو از نحسین ساقط باشند ط باید که قمر
زاید النور باشد تا زود چیزی اموزد ی باید که عطارد
مستقیم و مشرقی و صاعد بود یا بهتر انست که صاحب
طالع در عاشر باشد و سعودی بوی ناظر یب باید که قمر
مقارن عطارد بود یا متصل بوی و سعدین بدیشان ناظر باشند
بسیار زیبا بود و فرزند در مکتب ارام گیرد و وقت بر اموختن
مصروف دارد و محذورات وی هفت است ا نشاید که ماه

زحل

زحل و مریخ ناظر باشد ب نباید که قمر در مقابله و تربیع افتاب
باشد ج روا نبود که قمر در ششم و دوازدهم طالع افتد د حذر
کند ازانکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط بود
ه نشاید که عطارد در هبوط باشد یا راجع بود که از تعلیم
بگریزد و چیزی نخواند و حذر کند ازانکه عطارد تحت الشعاع
باشد که فرزند از مکتب نفور بود ز پرهیزد ازانکه قمر در وبال
باشد منحوس و ناقص النور که این همه دلالت کند بر انکه فرزند
٨٠ بدشواری چیزی اموزد و دایم از مکتب فرار گیرد ابتداء
پیشه اموختن مشروطات وی سه چیز است ا باید که ماه در خانهای
زهره و عطارد بود و در حمل و حوت نیز جایز است ب باید که
طالع نیز یکی ازین بروج باشد ج باید که صاحب طالع نیکو
حال باشد ناظر بطالع و حذر کند ازانکه قمر در خانهای زحل
و نیرین و عقرب و قوس باشد خصوصا در نیمه اخر قوس که
٨١ چیزی نیاموزد نقل و تحویل کردن بدانکه اکثر منجمان فرق میکنند
در اختیار میان سفر و میان نقل کردن از موضعی بموضعی و
از ملکی بملکی و بعضی این را منکرند و میگویند هرگاه میان سفر و
میان انتقال و نقل از ملکی بملکی فرق باشد پس پادشاه را حرکتی که افتد

اختیار سفر نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل باید کرد چه حرکت او
در ملک او باشد و بر هر تقدیر شروطات وی شانزده است
ا باید که قمر در ثور و اسد و دلو و حوت باشد که بغایت پسندیده
است و در باقی بروج مجسده میانه بود ب باید که قمر خداوند
خانه او بسعود پیوندد ج باید که قمر در سیوم باشد د باید قمر زاید
النور و العدد بود ه باید که صاحب ثانی از نحوس دور
باشد و مقبول از خداوند خانه خود و باید که قمر بخداوند خانه
خود متصل بود بمودت که آن سبب کمال اختیار بود ز باید که
طالع و رابع و صاحبان ایشان از نحوس پاک باشند ح
باید که ثانی و ثامن و خداوندان ایشان نیز مسعود باشند و از نظر
نحوس مبرا ط باید که صاحب ثانی در طالع باشد یا در وسط
السما یا در بیت الحاجه آن معنی درین کار غایت باشد ی
بهتر آنکه سعود در رابع باشند که آن دلیل یافتن مراد ها باشد
یا باید که رابع برج ثابت باشد خصوصا ثور و اسد که دلالت
بر لطافت آن مکان کند یب باید که صاحب طالع در برج
ثابت باشد یج باید که سعدی بطالع یا وتد نظر کند یا بصاحب
طالع ناظر باشند ید باید که یکی از سعدین در رابع بود

واگر

واگر زهره در رابع بود و مشتری در عاشر غایت کار باشد
یه باید که آفتاب از نحوس پاک باشد و در مکانی نیکو افتاده باشد
از طالع یو باید که کوکبی که ماه بدو می پیوندد شمالی باشد و صاعد
و زاید در نور و عدد و محذورات وی پنج چیز است ا نشاید
که قمر در حمل و سرطان و میزان و عقرب و جدی باشد ب
نباید که نحسی بطالع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی نظر عداوت
کند ج روا نبود که نحسی در چهارم باشد یا بچهارم ناظر که
آن دلیل رنج و ملال بود د حذر کند از آنکه در ثانی نحسی باشد
که بیم تلف اموال بود ه بپرهیزد از نحوست طالع و صاحبش
و قمر و رابع و صاحبش و آفتاب که در نحوست این
دلایل خطر عظیم باشد خریدن آنچه مسکن را شاید مشروطات ٨٢
وی هفت است ا باید که وتد الارض که تعلق بمواضع سکون دارد
برج ثابت باشد ب باید که سعود در اوتاد باشند خصوصا
در رابع ج باید که خداوندان اوتاد شرقی باشند و زاید
در سیر و صاعد در شمال که این دلیل انتظام کار و دوام
ثبات باشد و درین مسکن شادمانی روی نماید د باید که ماه
بسعود پیوسته بود و زاید بود در حساب و صاعد در شمال

روی در شمال ه باید که طالع و خداوند او مسعود باشند و
باید که صاحب طالع بقمر ناظر بود ز باید که نیرین بمودت
بیکدیگر نگرند و محذورات وی دو است ا انست که چهارم
بمریخ منحوس بود که بیم آفت عظیم بود چون خرابی و سوختن
و در آمدن دزد و حرب و فتنه و امثال آن ب آنست
که رابع بزحل منحوس بود که سبب تباهی و فساد آن جای بود
بزلزله و خسوف و مانند آن درخت نشاندن مشروطات ٨٣
وی هشت است ا باید که ماه در برج آبی بود یا خاکی ب
کوشیار گوید طالع و خانه ماه برج ذو جسدین باید و بهترین
حوت است اما حکیم سنجری گفته که قمر در برج ثابت باید و
بهترین برجی از ثوابت ثور است انگاه دلو ج صاحب
کفایه گوید که قمر در برج دراز مطالع باید تا آن درخت
ارتفاع تمام یابد و آن برجی ثابت باید تا باقی داشته
باشد و طالع نیز برجی ثابت دراز مطالع باید د باید
که ماه در طالع باشد تا درخت زود بر آید ه باید که ماه
متصل باشد بسعدی که سعد در طالع و یا عاشر یا شرف
بود تا درخت نیکو بالد و ثمر او بهتر بود و باید که خداوند
طالع

طالع مشرقی و صاعد بود که دلیل زود رستن است و زود
بار گرفتن است و این وقتی باشد که بطالع ناظر بود که اگر
ناظر نبود فایده ندهد و اگر شرقی نباشد مثمر نبود ز باید
که زحل قوی حال بود در وتد یا مایل و او را در طالع یا خانه ماه
برجی باشد که آن دلیل شهادت بود و طالع درخت باشد
و در رسایل مواهب زحل در منسوبات بروج سبق ذکر یافته
ح اگر ماه در برجی ثابت بود باید که خداوند خانه او بدو
ناظر بود از برج آبی تا در آن درخت خلل پدید نیاید ط باید
که ماه و طالع بنظرهای سعود آراسته باشند ی باید که ماه ناظر
بود بزحل از تثلیث یا تسدیس یا باید که زحل در خانه یا
در شرف یا فرح خود بود یب باید که قابل تدبیر قمر سعدی
باشد و در بروج هوایی و ناظر بود بطالع یج باید که رابع و
عاشر هر دو مسعود باشند ید باید که قمر زاید النور و الحساب
بود دور از شعاع تا درخت خشک نشود یه باید که خداوند
خانه ماه ناظر بود تا صاحب آن درخت از آن نفع گیرد و
همچنین بود چون صاحب طالع بطالع نگرد یو باید که مشتری
ناظر بود بزحل بنظر مودت از خانه خود یا از شرف یا از موضعی

که او را از ان حظی باشد یز اگر قمر در ثور بود و بعدی ناظر
از تثلیث یا از تسدیس ان میوه ان درخت نفعی تمام برد مردم
یح اگر قمر در بروج بادی باشد و بعدی ناظر درخت زودتر
براید و بهتر بالد و میوه بیشتر دهد یط اگر درختی میکارد که بقای
ان مطلوبست چون خرما و جوز و مانند ان اولی ان باشد که قمر
در بروج ثابت باشد خاصه ثور و دلو و طالع نیز یکی از برج
بود و صاحبش نیکو حال ک اگر درختی می نشاند که بار ندارد
چون سرو و چنار و مانند ان باید که قمر در جای باشد تا نیک
اید و محذورات وی هفت چیز است ا نشاید که زحل متصل باشد
بکوکب ها که هم تباهی درخت بود و فساد حال صاحبش ب
نباید که متصل باشد بمریخ یا افتاب تخصیص از بروج ناری که
ان دلیل خشک شدن درخت بود از بی ابی ج نشاید که خداوند
خانه ماه منحوس بود بنظر یکی از نحوس که صاحب ان درخت
از میوه اش تمتع نکند که او را نفروشد د نباید که صاحب طالع
محترق باشد که ان درخت دیر شاخ زند ه نشاید که
خداوند خانه ماه منحرف باشد که نشانند درخت را خلل
رسد و حذر کند از نحوست و سقوط صاحب طالع از

طالع

طالع که صاحبش از ان درخت برنخورد ز حذر کند از نظر
مریخ بهر وجه که باشد که بسیار ناپسندیده بود تخم افکندن
باید دانست که حبوب ثور راست و تخم افکندن سنبله و
جدی راست و ذوزنبوس گویند کشتن جدی راست و درخت
نشاندن ثور راست پس بصلاح اوردن هر یک ازینها
از شرایط کلیه باشد اما شروط جزئیه ده است ا باید که
طالع ذو جسدین بود و خاکی بهتر ب باید که خداوند طالع
در برج منقلب بود ج باید که صاحب طالع بری بود از نحوس
و ناظر بود بطالع و بخداوند خانه خود د باید که ماه در بروج منقلب
بود خصوصا در سرطان و در جدی نیز نیکو بود ه باید که ماه
زاید بود در عدد و حساب و باید که قمر از تحت الشعاع دور
بود و از مناحس سلیم باشد ز باید که رابع و خداوند وی
مسعود باشند ح باید که صاحب طالع زاید النور بود ناظر
بطالع ط اگر ریاض و بقول کارد باید که قمر در حوت باشد
متصل بزهره تا مراد او براید و در اختیار چیزی که رنگ
و بوی دهد چون زعفران و معصفر همین معنی رعایت
باید کرد ی اگر قمر در برج بادی باشد و بکوکب سعد متصل

رستنها براید وبهتر ببالد ومحذورات وی چهار چیزست
ا نشاید که قمر ناقص النور بود که ان تخم تباه شود بافزونی
کویند درین اگر قمر را بوجهی نقصانی باشد هیچ خیر از ان
تخم بصلاح نیاید ومنفعتی بخداوند کشت نرسد ب نباید که نحوس
را بصاحب طالع نظری باشد که ان زرع را افت رسد
ج نباید که زحل بقمر متصل بود بنظر عداوت که هرچه بکارد در
بروید ونشو ونما اندک پذیرد د نشاید که قمر بمریخ نکرد بهر نظر
که بود که ان کشت از بی ابی تباه شود تخم فرزنه بر زکو بستن ٨٥
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه در برج کثیر التولد بود
وان مثلثهٔ ابی وجدیست وبزعم بعضی میزان نیز بسیار
فرزند است ب باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد
ج باید که صاحب طالع نیکو حال باشد وبطالع ناظر د باید
که سعدی در رابع باشد یا در خامس ه باید که صاحب
خامس را با صاحب طالع اتصال قبول بود واگر بخداوند
چهارم نیز بنظر مودت نکرد غایت کار باشد ومحذورات
وی دو است ا نشاید که نحسی در طالع بود یا وتدی خصوصا
در وتد الارض ب نباید که قمر تحت الشعاع بود ودر طریقهٔ

محترقه

٨٦ محترقه نیز بدست دفینه نهادن مشروطات وی هفت است ا
باید که قمر تحت الشعاع بود تا ان پنهان بماند ب باید که طالع
وخداوندش هردو مسعود باشند ج باید که قمر بخداوند طالع
ناظر بود بمودت د باید که خداوند عاشر وسابع هردو ساقط
باشند از نیرین ه باید که صاحب ثانی قوی حال باشد ومسعود
ومتصل بخداوند طالع باتصال محمود تا ان مال ضایع نشود و
باید که قمر در بروج منقلبه باشد واگر بر تثلیث زحل بود
نیکو بود ز باید که خداوند بیت المال جسمی بود واگر در
وتد الارض بود بهتر ومحذورات وی دو است ا نباید که قمر وخداوند
خانه از خداوند طالع وثانی منحوس باشند ب نشاید که
٨٧ قمر در عقرب وقوس باشد که پسندیده نبود دفینه بیرون
اوردن مشروطات وی سه چیز است ا باید که قمر وصاحب
طالع متصل باشد بدلیل زمین باتصال قبول ب باید که صاحب
ساعت نیز بدلیل وضیق پیوسته بود بمودت ج باید که سعدین
در اوتاد باشند ومحذورات وی دو ان نحسیست در اوتاد که موجب
٨٨ بود یا مانعی پدید اید ودیعت نهادن وامانت سپردن مشروطات
وی دو است ا باید که قمر یکی از سعدین یا بعطارد مسعود و متصل بود

ب و در تحفه آورده که قمر در بروج منقلبه باید بود و در دلو نیز
جایز است و محذورات وی خلاف اینها بود و دیگر احتراز
باید کرد از ضعف مشتری که او دلیل امانت و چون این
حال نبود قصوری واقع شود وقت مباشرت مشروطات ۸۹
وی هفت است ا باید که قمر در حمل و میزان و جدی باشد که آن
دلیل بود بر زیادتی نشاط و بقای قوت ب جهد باید کرد
تا قمر متصل بود بزهره که آن دلیلست بر حرف و زیادتی شهوت
ج باید که ماه ناظر باشد بمریخ بنظر دوستی که آن دلیل بود بر
قوت تام د بهتر آنکه قمر منصرف (از) بود بزهره متصل و برعکس
نیز شاید ه اگر قمر با آفتاب متصل بود دلیل بود بر دیگر باره
رغبت کردن و ازدیاد محبت و کثرت لذت و اگر خواهند
فرزند پدید نیاید باید که قمر در برج عقیم باشد که آن جوزا
و اسد و سنبله است و طالع نیز برجی عقیم باشد و قمر از
سعدین ساقط ز اگر قمر در جوزا بود لذت زیادت بود
خصوصا با نظر مشتری نیکو حال و در برج بادی نیز همین
خاصیت دهد اما در بروج آتشی زنانرا لذت زیادت بود
و خرمی و نشاط بیفزاید و محذورات وی دو چیز است ا آنکه

که قمر

که قمر بزحل متصل باشد که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع
ب نباید که زحل در رابع باشد که آن دلیل تباهی و خلل بود
۹۰ طلب فرزند کردن مشروطات وی شانزده است ا باید که قمر
در برج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب و حوت ب باید
که طالع وقت یکی ازین بروج بود ج باید که قمر بمریخ ناظر بود
بمودت د بهتر آنکه قمر از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل
ه باید که سعدی در طالع یا وسط السما یا بیت الرجا بود و باید
که صاحب خامس بصاحب طالع ناظر بود بمودت ز باید که
صاحب خامس بطالع ناظر بود بمودت ح باید که قمر در یازدهم
بود و صاحب خانه اش بوی ناظر ط صاحب برهان الکفایه گوید
بهتر آنست که آفتاب در جوزا یا سرطان بود ی اگر فرزند
نرینه خواهد باید که قمر در برجی بود در مثلثه شمس و خداوند طالع
و صاحب بیت قمر و خداوند خامس در بروج یا ارباع مذکر
بود یا اگر انثی خواهد این دلایل در بروج یا ارباع مؤنث باید
یب باید که در طلب مذکر عدد ساعات معوجه گذشته از روز یا
شب فرد باشد و در طلب مؤنث عدد آن ساعات زوج بود
یج طلب ذکور را باید که در ربع اول روز بود که شمس زاید است و

شیر دادن کودک و از شیر باز گرفتن کودک

درین وقت نطفه بهر گیرد و طلب اناث باید که در ربع اخر
شب ید و در طلب بنین خداوند ساعت کوکب مذکر باید در
برج مذکر و در طلب بنات بر عکس یه باید که خداوند
خانهٔ خامس مشرقی باشد و نیکو حال یو باید که طالع مستقیم
الطلوع باشد یز باید که قمر از احتراق دور بود و محذورات
وی چهار است ا آنست که در درجات محترقه باشد ب
نباید که خداوند ساعت در طالع و خامس بود ج بپرهیزد
از رجعت و احتراق و نحوست صاحب خامس د حذر
کند از آفات زهره که دلیل تباهی حال فرزند باشد
شیر دادن کودک مشروطات وی چهار است ا باید که ۹۱
ماه از نحوس بری بود ب باید که زهره مستقیم السیر بود
ج باید که قمر بسعود خصوصا بزهره متصل باشد د باید که زهره
در فلک خویش منحدر بود و محذورات وی رجعت و احتراق
زهره است از شیر باز گرفتن کودک مشروطات وی ۹۲
پنج است ا باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب بهفتاد
درجه بعضی بنود درجه گفته اند ب باید که ماه متصل باشد
بخداوند خانهٔ خویش و بخداوند طالع و در کتاب تحفة

الملوک

کودک بگهواره بستن

الملوک آورده است که درین چیزها باید که قمر خداوند خانهٔ خود
را ببیند مگر که خداوند خانهٔ وی آفتاب بود که نظر ایشان پیکر
پسندیده بود ج باید که خداوند خانهٔ ماه یا صاحب طالع در
برج ارضی باشد و نیک حال بود د باید که طالع یکی از دو خانهٔ
مشتری بود ه باید که ماه در برج آبی بود مسعود بسعود و محذورات
وی اضداد اینهاست و دیگر آنکه نشاید که طالع خانهٔ زهره بود
کان دلالت کند که مادران فرزند بجز آن فرزند هیچ فرزند
دیگر از شیر باز نکنند کودک بگهواره بستن مشروطات وی ۹۳
پنج است ا باید که ماه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل
و ثور و سرطان و میزان نیکست و در جوزا و سنبله و دلو
میانه و در باقی بد ب باید که قمر محصور میان السعدین بود ج
باید که طالع و اوتاد از نظر نحوس پاک باشند د باید که قمر
افزون نور یا زاید باشد ه باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین
باشد و اگر هر دو سعد بهم ناظر باشند اولی بود و محذورات
وی دو چیز است ا نشاید که خداوند ثامن یا سادس و ثانی
عشر بطالع ناظر باشند یا در یکی از اوتاد بوند ب نباید که
قمر و خداوند طالع را بصاحب ثامن و سادس و ثانی عشر نظر

اخراج طفل مرده از رحم و فرزند بدایه سپردن

بود که آن موجب رنج طفل گردد و ممکن که بمخاطره کشد اخراج
طفل مرده از رحم مشروطات وی پنج است ا باید که ماه ٩٣
ناقص بود و در نور ب باید که قمر بزهره و مشتری ناظر بود بنظر
مودت و تربیع نیز جایز داشته اند ج بهتر آنکه قمر جنوبی
هابط باشد د باید که خداوند طالع و قمر در بروج مونث
مستوی الطلوع بود ه باید که طالع نیز یکی از این بروج
باشد و سعدی بود ناظر و محذورات وی اضداد
مشروطاتست فرزند بدایه سپردن مشروطات وی ٩٥
شش است ا باید که طالع وقت جوزا باشد یا سنبله یا
اوایل قوس ب باید که طالع و صاحبش مسعود باشند
که آن دلیل حسن تربیت بود ج باید که قمر از مناحس
پاک باشد که آن دلالت بر قبول غذا و نشو و نمای طفل
کند د باید که قمر صاحب خانه خود متصل بود ه باید که نیرین
بیکدیگر ناظر باشند بمودت تا مولود تربیت تمام یابد و
باید که قمر محصور بین السعدین بود تا دایه را بر وی شفقت
بود و محذورات وی پنج است ا نشاید که نیرین منحوس
باشند خصوصا نحسی که صاحب ثامن یا رابع بود که

نو بریدن و پوشیدن و فرش کردن

کودک را خطر بود ب نشاید که نحسی در دوم بود که غذا اثر آن
پذیرد ج حذر کند از آنکه قمر محصور بین النحسین بود که طفل
تربیت نیابد و دایه بر وی مهربان نبود د روا نبود که زهره
و قمر از طالع ساقط باشند که دایه را بیم بود ه نباید که صاحب
رابع و عاشر بدحال باشند و از طالع یا صاحب طالع
ساقط که دایه و کودک هر دو را بد بود نو بریدن و پوشیدن ٩٦
و فرش کردن بدانکه درین چیزها چاره نیست از احتیاط
تمام کردن چه نو بریدن و پوشیدن را درین تاثیری عظیمست
و علی الاطلاق درین باب باید که زهره نیکوحال بود که
کوکب زینت است و خوشحالی او بسیار نیکو باشد و نباید
که ماه در اسد بود که بسیار بد باشد و آنچه عوام منجمان گفته اند
که ثابت ترین برجها اسد است و چون ماه در اسد باشد
جامه نتوان پوشید که بسیار با صاحبش نماند سخن تمام
نیست از برای آنکه بسیار بمشاهده رسیده است که کسی
نا داشته جامه نو پوشیده و ماه در اسد بود و چون بران
حال وقوف یافت فی الحال بیرون کرد و دیگر نپوشید
و اگر برین حال وقوف نیافت لبسی بر نیامد که بوجهی

شنیع آن جامه از وی برکنند پس اسد را خاصیتی دیگر است
در نیمی بریدن از شدت ثبات و خواجه نصیر الحق والدین
در شرح کلمات بطلمیوس در تفسیر این کلمه که الملابس
الجدد یکره عملها واستعمالها والقمر فی الاسد واعظمها اذا کان
منحوسا او علی مقابلة الشمس می آورد که مراد از عمل قطع جامه
نو است و بعضی خیاطت و نسج نیز مکروه داشته اند و اولی
آنست که ابتداء خیاطت نکنند و نه آغاز نسج اما استمرار در
عمل محتاج نباشد باجتناب روی و چون ثبات در جامها مذموم است
و استبدال محمود پس در ابتداء عمل و آغاز استعمال یعنی نو پوشیدن
و بان زینت کردن قمر در بروج ثابته نشاید و ثابت
ترین اسد است چه بسمت الراس نزدیک است و مطالع العش
در بلاد شمال بسیار و صورت اسد دال باشد بر توحش
و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درین باب
مذموم تر چه هبوط قمر است و خانه مریخ و بعد از ان
دلو که خانه زحل است و زحل دلیل ثانی و ثبات و از
همه کم غایله تر ثور باشد که خانه زهره است و شرف قمر و
کتاب الطوالع حکیم احمد بن یوسف المهندس المصری در

شرح

شرح همین کلمه فرموده است که بروج ثابته مکروه است در باب حش
و بریدن و پوشیدن جامه و اسد از همه بدتر است زیرا
که او قهر کند هرچه را مجاور او بود و دراز دستی نماید و در
هرچه نزدیک او باشد پس معلوم شد که منع اسد نه برای
شدت ثبات است و بس و گفته اند که طبع اسد آتشی است گرم
و خشک و طبع جامه [illegible] و سرد و تر و نرم پس طبع
اسد ضد طبع جامه بود و نگذارد تا نپوزد و پس باید بدرد و از
سبب طبع آتشی سوخته شود و از سبب طبع سبعی دریده گردد
و نیز تا آن جامه دارد دلش مقبوض و درمانده بود و از آنکه
اسد دلیل دل و سینه است و حکیم اسمعیل باخرزی آورده است
که در حدود ری دیدم که معروفی یکی از نزدیکان خود را قبائی
بخشید و یکی را کلاهی و یکی را موزه و هرسه روزی پوشیدند
که ماه در اسد بود و در آن روز احتراق زحل در اسد و ماه
در محاق آن هرسه را تحذیر کردند که روز نیک نیست
دو کس که کلاه و موزه داشتند بدیگری بخشیدند و آنکس که قبا
داشت آن روز قبا بیرون کرد و پس از روزی چند بپوشید
پس آنکه کلاه پوشیده بود چهل و پنج روز بیمار شد بیماری مخوف

و عاقبت از ان مرض بصحت رسید و انکس که موزه پوشیده
بود چند روز بیماری کشید و باخر صحت یافت و انکس که قبا
پوشیده بود هفتاد روز بیماری کشید و او را از
ری بهمدان بردند یکروز مانده به همدان حقّ یافت و در انحال
خطایی کرد که سبب نکس شد و سیوم روز هلاک شد و ظن
چنان می افتد که ان مرض را نکس بدان سبب افتاد که او
دیگرباره مراجعت کرد و جامه پوشید و غرض ازین حکایت
انست که مراجعت بان لباس بتر از حال اولست
و نیز منجم بعضی از حکما اعتماد در بریدن و پوشیدن جامه
بهتر منازل قمر است و در بعضی منازل که در بریدن و پوشیدن و نو
جامه منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت کرده اند و در این باب
خطا کمتر می افتد و ما اختیارات منازل را بعد ازین بتفصیل
ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و اهل هند حکم جامه
بریدن و پوشیدن بر ساعتها کنند و بدان ایمایی خواهد
رفت و انچه حکما از جزئیات درین باب شرط کرده اند یازده
جزء است ا باید که قمر در بروج منقلب باشد خصوصا حمل و
سرطان و میزان و در جدی مکروه داشته اند و در

ذوجدین

ذوجدین نیز نشاید تخصیص در حوت که نجاست پسندیده بود
ب باید که خداوند طالع ناقص السیر بود و منحدر در جنوب
ج باید که ماه زائد النور و الحساب بود د باید که قابل
ماه ساقط و ضعیف بود ه باید که قمر متصل بود بزهره و اگر
اتصال مودت بود اولی باشد و باید که بریدن و پوشیدن
در ساعت مسعود اتفاق افتد و اگر ان ساعت مشتری
بود جامه پاک بماند و در ساعت زهره بشادی و خرمی گذارد
و در ساعت عطارد مسعود نیز نیکو بود اما اگر ان ساعت
شمس بود باید که سعدی در طالع بود تا موجب شرف و
بزرگی گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر بسعدی متصل بود
تا بخرمی و شادی داشته اید و اگر بنحسی متصل بود نشاید ز باید
که سعدی در طالع وقت بود و اگر زهره باشد بهتر بود ح
اگر ماه در عاشر بود بهتر باشد و از ان جامه بها و جمال بیفزاید
ط باید که ماه بدان سعد که در طالعست مسعود باشد که ان
اختیار در غایت خوبی بود ی باید که زهره قوی حال و مستقیم بود
یا خواجه در تکمله اورده است که درین اختیار طالع وقت و
یازدهم باید که مسعود باشد یب باید که ماه بخداوند خانه خویش

ناظر بود یح باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از نحوس بری
و بسعود ناظر یط باید که طالع سرطان بود یا اول میزان
و قمر بهترین موضع بهتر بود و در اخر دلو و اول
ثور نیز بر و اوداشته اند چنانکه حکیم باخرزی گوید که انچه نقل
نقل کرده اند که قمر در برج منقلب باید موضعی خند است در
بروج منقلب که چون ماه در وی باشد جامه پوشیدن بغایت
محمود بود و ماه در اول ثور که برج ثابت است جامه پوشیدن
بغایت ستوده است و با خر دلو همچنان و در برج حوت
سراسر هیچ مزیدی نیست یه باید که ماه بکوکبی متصل شود
که صاحب طالع از ان منصرف بود و از ان کوکبی منصرف
شود که صاحب طالع مسعود در موضعی نیکو و ناظر بطالع
و مسعود و انچه احتراز از وی واجب داشته اند هشت چیز است ا
نباید که ماه در برج ثابته باشد و تباه ترین همه اسد است چنانچه
سبق ذکر یافت ب نشاید که قمر مقارن نحوس یا در
مقابله و تربیع ایشان بود که ان دلیل نامرادی باشد
در وقت استعمال ان جامه از مقتضای طبعت ان نحس خصوصا
که قمر در برج ثابت باشد ج حذر کند از مقارنه و مقابله افتاب

که ان

که ان دلالت کند بر انکه ان جامه با رنج و ملال کهنه شود
نامرادی بود از جهت ملوک و سلاطین د پرهیز از
ساعت زحل که جامه زود چرکین شود و تا بودن ان
جامه غمکین و دژم باشد ه حذر کند از ساعت مریخ که جامه
زود دریده کردد و از سباع بدان خلل رسد و روا نبود که
قمر در طریقه محترقه باشد از بهر انکه در وی نحوستی موثر است
ز بطلمیوس کوید حذر کند از پوشیدن جامه وقتی که قمر در برج
اتشی باشد و این سخن غریبست ح حذر کند از انکه ماه با بط باشد
۹.۲ وضعیف حال که قصور تمام پدید اید بهانی رفتن مشروطات
وی هشتست ا باید که ماه متصل باشد بیکی از سعدین خاصه بنظر
مودت ب باید که قمر بعطارد ناظر باشد تا در مجلس سخن از
ادب و حکمت و شعر و لطایف کذرد و خوردنیها از هر نوع
پیش اید ج اگر قمر بزهره متصل باشد با وجود اتصال عطارد
دران مجلس با قومی دانا و هوسناک و سرود کوی و نشاط
انگیز ملاقات کند د اگر قمر با وجود نظر عطارد بمشتری پیوندد
دران محفل با فقها و ادبا و اصحاب دیانت و ارباب ورع
مصاحبت نماید ه باید که عطارد خوشحال بود و متصل بمشتری تا

دراز رودی

کار بر مراد رود و اکر عطارد مسعود بزهره ناظر باشد دران
ضیافت نشاط و خرمی باشد وهیچ غایله پدید نیاید د
باید که قمر در برج ذو جسدین بود تا امتزاج نیکو دست دهد
ح باید که از ثوابت انها که بر مزاج زهره و عطارد در یکی
از اوتاد باشند یا با سهم السعاده وصاحبش یا با ستارکان
هماکین اند ونسر واقع و ردف و مانند ان تا در نشاط
بیفزاید و نام بحاصل اید و محذورات وی چهار چیز است ا باشد
که ماه با عطارد و بمریخ متصل باشد خصوصا بنظر عداوت که دران
مجلس جنکجویان و مخالفان پدید ایند و طعامهای ناساز کار
پیش ارند و بدان وعوث رفتن جایز نبود ب روا نبود که قمر
یا عطارد بزحل اتصال کند که دران مجمع با قومی دون حقیر
ملاقات کند و سخنان دلکیر موحش شنود و موجب ساٰمت
کردد ح نشاید که یکی از دو نحس در وتد بود که مجلس بی مراد
کذرد د حذر کند از انکه طالع وقت عقرب باشد که در مجلس
مخالفت پدید اید وعیش منغص کرده چهارپا خریدن جهت ۹۸
سواری مشروطات وی ده چیز است ا اکر ستور
ریاضت یافته میخرد باید که طالع جای ماه برج منقلب بود اما
دوز

دوزشنوس کوید که جای ماه حمل باید یا ثور یا یکی از بروج مجسده
بقول کوشیار قمر و راسد نیز شاید و اکر این ستور ریاضت
نیافته باشد طالع و موضع قمر نیمه اخرین اسد باید و باخرزی کوید
در این اختیار قمر در برج منقلب باید متصل بسعدی و اکر طالع برج
ذو جسدین کند بهتر باشد و چهارپای زود تر ریاضت پذیرد
و بهایش زیادت شود ب باید که ماه متصل باشد بکوکبی
مستقیم السیر و بهتر انکه ان کوکب سعدی باشد شرقی و صاعد
تا در بها و نیکویی ستور بیفزاید ح باید که اوتاد از نحوس
خالی بود و بعدین قرین د باید که سادس و صاحبش سلیم باشد
از مناحس ه باید که صاحب ششم با صاحب طالع و دوازده
خداوند نیز با او موافق باشند و اکر صاحب طالع در حمل
باشد بسیار نیکو بود د صاحب سر السرایر کوید درین اختیار
قمر در طالع وقت روا بود ح باید که قمر بتثلیث یا بتسدیس
زهره باشد ط باید که قمر متصل بود بمشتری یا مریخ تا تمام
قوت و نیکو اید ی طبری در باب اسب خریدن خصوصا
فصلی اورده است اکرچه حقیقت بعضی از ان نکات ما
را معلوم نیست فاما تبرک ایراد کرده میشود و ان فصل مشتمل است

بر دو نوع نوع اول باعتبار اسنان اسبان و نوع ثانی باعتبار
الوان ایشان اما نوع اول اگر اسب دو ساله خرد باید که قمر
در وسط السما بود و طالع مسعود باشد و اگر چهار ساله خرد
باید که قمر در میان وتد الارض و وتد طالع بود و اگر پنج ساله
خرد باید که زحل در طالع نبود و قمر بزحل متصل نباشد
تا کراهیتی نرسد و اگر اسب سیاه جرده خرد باید که مشتری
در طالع بود و قمر بدو متصل تا بدان اسب شاد و خرم شود
و اگر اسب اشقر یا گلگون باشد باید که مریخ در طالع وقت نبود
و قمر ازو ساقط باشد تا زیانی نرسد و اگر کمیت بود باید که
آفتاب در طالع وقت بود یا قمر متصل بآفتاب بود تا بدان
اسب شاد گردد و اگر اسب خنگ یا جرمه باید که زهره در طالع
وقت باشد یا قمر بدو متصل بود تا آن اسب فربه گردد و نیکو صورت
شود اما بر رنج کشیدن قادر و توانا نبود و اگر اسب ابلق
باشد باید که عطارد در طالع وقت بود و قمر بدو متصل بود
تا نیک آید و بمراد رسد و محذورات وی نه چیز است
ا نباید که ماه بکوکب مستقیم متصل بود که آن حیوان بر دل
خداوند گران و ناخوش آید ب نباید که قمر بزحل متصل
باشد

النوع دوم

باشد که ستور را بیم بود و خداوند او را ملال افزاید ج حذر
کند از مقابله قمر و مریخ که آن دلیل تباهی چهارپای بود د
نشاید که جای ماه و طالع برج سبعی باشد ه بپرهیزد از آنکه
قمر بکوکب راجع پیوندد که آن چهارپای را علتی پدید آید و گفته اند
اگر آن کوکب صاعد بود درین ستور نقصان پدید آید اما
در بهای وی چیزی نیفزاید و نشاید که قمر بکوکبی هابط پیوندد
که نقصانی برسد و گفته اند اگر کوکب هابط مستقیم بود در
تن ستور بیفزاید اما در بهای وی نقصان نهد و بدنش رسد
ز اگر قمر در اسد یا حوت بود و مریخ در وسط السما بود دلالت
کند که آن اسب دندان گیر و لگد زن شود و از وی رنج رسد
ح نشاید که قمر در برج منقلب بود و منحوس باشد از مریخ که
چهارپای سرکش و تند باشد ط روا نبود که در وقت خریدن مریخ
در هفتم طالع باشد که صاحبش را محنتی رسد چهارپای خصی کردن ۹۹
مختار و طالب وی چهار است ا باید که قمر یکی از سعود پیوندد
خصوصا بمشتری ب باید که صاحب خانه قمر بقمر ناظر بود
ج باید که ماه در بروج هوایی باشد و اگر طالع نیز چنین باشد
اولی بود د باید که قمر بزهره متصل بود و محذورات وی دو است

انشاید که ماه در عقرب بود خصوصا با اتصال مریخ ب حذر
کند از قمر نحس بهر چه که باشد چهارپا خریدن جهت حمل ١٠٠
یا نتاج مشروطات وی دو چیز است ا اگر چهارپا پایان بارکش
باشند چون خر و شتر باید که طالع وقت و جای قمر
نیمه آخرین قوس باشد و اگر چهارپا پایان جهت نتاج باشند
چون گاو و گوسفند طالع و جای قمر همین که گفتیم شاید و
در نیمه آخر نیز اسد تجویز کرده اند ب اگر خواهند که آن
چهارپا قیمت زیادت گیرد باید که طالع برج ذوجسدین
کنند و قمر را بستارگان سعد متصل سازند و محذورات
وی آنست که نشاید که قمر منحوس بود و ناظر بزحل که خلل
عظیم آرد و بمریخ نیز نشاید خضاب و زینت کردن مشروطات ١٠١
وی دو است ا باید که قمر در جوزا و حوت باشد ب باید که
ماه بزهره متصل باشد و حذر باید کرد از آنکه ماه در سرطان
و عقرب بود که ناپسندیده باشد و در برج دیگر متوسط بود
ابتداء علاج مشروطات وی هشت است ا باید که سعدی در ١٠٢
طالع باشد تا مقصود حاصل گردد و بر طبیب نیکو ظاهر شود
ب باید که سعدی در عاشر باشد تا بیمار فرمان برد و تخلیط
نکند

نکند ج باید که هفتم و صاحبش مسعود باشند یا بسعود آراسته تا بیمار زود
علاج پذیرد د اگر در رابع نیز صالح الحال باشد یا سعدی
آنجا بود علاج نیک کارگر آید و وقت طبیب و هم بیمار بمراد
رسند ه اگر قمر از سعدی منصرف بود و بسعدی متصل بیمار
و طبیب از یکدیگر راضی باشند و باید که طالع از بروج منقلبه
بود ز باید که خداوند طالع بسعدین متصل باشد ح باید که ماه
در بروج منقلبه باشد تا علت زود زایل گردد و محذورات وی
ده است ا نشاید که نحسی در طالع بود که آن علاج خطا رود
و تباهی آن ظاهر گردد ب نشاید که نحسی در عاشر باشد که
بیمار تخلیط کند و فرمان نبرد و کار بر طبیب دشوار شود ج حذر
کند از بودن نحسی در هفتم که بیمار از آن علت بعلتی دیگر رود
د بپرهیزد از آنکه نحسی در رابع بود که بیمار را خطر هلاک باشد ه
نباید که قمر منحوس بود یا متصل بنحوس که طبیب و بیمار از یکدیگر
ضجر شوند و روا نبود که طالع وقت منحوس بود خصوصا
بصاحب ثامن که بیمار را مخاطره بود ز حذر کند از آنکه صاحب
طالع در هشتم بود یا صاحب هشتم در طالع که بیمار را آفت رسد
ح ماه در طالع وقت دارو دادن نشاید که علت برهم پدید آید

وگفته اند در هیچ وتد نیز نشاید ط بپرهیزد از انکه خداوند
طالع محترق باشد یا نحس بد و ناظر ی احتراز باید کرد
از بودن صاحب طالع در ششم یا صاحب ششم در
طالع که ان دلالت بر زیادتی مرض کند در علاج ۱۰۳
اعضا مشروطات وی شش چیز است ا هر گاه عضوی
را علاج خواهد کرد باید که ان عضو از منسوبات
کدام برج است باید که ماه دران برج باشد
سعود و قوی حال و دور از نحوس و این قول اختیار حکیم
سنجری و حکیم باخرزی است و بعضی گفته اند که ماه در
ان برج نشاید و این قول خالی از صحتی نیست پس
اول انکه دران برج باشد البته مسعود بود ب اگر علاج
نیمه بالا خواهد کرد از تن وان از فرق بود تا ناف باید که
قمر در میان وتد السما و وتد الارض بود که انرا ناحیت
علیا خوانند و اگر علاج نیمه زیرین خواهد کرد ج باید
که قمر در ناحیت سفلی باشد د اگر مقصود از معالجه نقصان
جزویست از بدن استفراغ خلطی باید که ماه ناقص
النور باشد و اگر علاج از بهر زیادتی باشد مانند فربهی باید

که قمر

که قمر زاید النور باشد د شرط اعظم درین باب انست
که در طالع وقت سعدی باشد تا نفعی حاصل اید ه باید که
قمر زاید العدد باشد تا ان کار اسان بر اید و باید که ششم
وصاحبش را مسعود سازد و از صاحب طالع با نظر گرداند
تا معالجه بطریق احسن واجود کرده و محذورات اضداد مشروطات
۱۰۴ بود علاج اجناس امراض مشروطات وی پنج است ا باید
دید که ان علت از منسوبات کدام کوکبست اگر مریخ دلالت
ان بیماری باشد دران وقت علاج باید کرد که مشتری در
وتد باشد و اگر زحل دلیل بود افتاب را در وتد یا مثلثه
و اگر عطارد دلیل بود زهره در وتد باید و اگر قمر دلیل بود
که ماه در مقابله خداوند ان برج که ماه دروی بوده باشد
در وقت استعلاج ب باید که ماه از نحوس خالی باشد
ج باید که قمر بسعود متصل بود یا بعطارد مسعود د باید که سعدی
در طالع بود و سعدی در رابع ه باید که ششم و صاحبش
را بصلاح اورده و محذورات وی نیز پنج است ا نباید که
ماه در هبوط باشد یا در وبال یا طریقه محترقه که کاره بر مراد
نرود ب نباید که قمر در مقابله خداوند ششم یا هشتم باشد

علاج بیماریهای قدیم و علاج دست و پا از وجع المفاصل و غیر آن و داروی مسهل خوردن

ج روا نبود که ماه با آفتاب مقارن بود یا در مقابله و تربیع
وی باشد د حذر کند از آنکه میان قمر و اوج او کمتر
از دوازده درجه باشد ه اگر نحسی دلیل مرض باشد
١٠٥ نشاید که در وقت معالجه در وتد باشد علاج بیماریهای
قدیم شروطات وی سه است ا باید که ماه در ثور و مثلثهای
او باشد ب باید که قمر از نحوس پاک بود ج باید که
سعدین در اوتاد باشند تا مرض معاودت نکند و احتراز
باید کرد از اتصال ماه بزحل که آن سبب درازی
١٠٦ مرضست علاج دست و پای از وجع المفاصل و غیر آن
شروطات وی پنج است ا باید که طالع جدی باشد
یا دلو یا حوت ب باید که قمر در یکی ازین بروج باشد
ج باید که نحوس از قمر ساقط باشند د باید که ماه بسعود
متصل باشد ه اگر این علاج بمسهل خواهد کرد باید که مریخ
بنظر تسدیس یا تثلیث و بقمر نگرد تا بقوت حرارت او دارو
با طراف رسد و فایده دهد و محذورات خلاف شروطات
١٠٧ بود داروی مسهل خوردن خوردن داروی مسهل را
علی الاطلاق شرطی چند است و باز هر مسهلی را نسبت

عملی

داروی مسهل خوردن

عملی که از وی صادر شود مثل دفع صفرا یا سودا و مانند آن
شرطی چند خاصه و هر یک بجای خود مذکور میگردد اما شرایط
مسهل خوردن مطلقا سیزده است ا باید که طالع وقت از برج آبی
باشد ب باید که قمر در بروج آبی باشد خاصه عقرب و حکیم
بطلمیوس و اتباع او برین قول متفق اند و خواجه در شرح
ثمره آورده است که بودن قمر در برج آبی اقتضاء حصول رطوبات
کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات داروی مسهل
را انکاتی زیادت تواند بود و سیلان اخلاط باسانی میسر گردد
و بعضی گفته اند در بروج جنوبی جایز است الا جدی و بعضی در
میزان روا داشته اند که از بروج اسافلست ج باید که ماه
ناقص النور و الحساب باشد د باید که قمر بطی السیر بود ه باید
که ماه منصرف بود از سعدی و متصل بسعدی دیگر و باید که دوری
ماه از ذنب بیش از سیزده درجه باشد ز باید عرض ماه
جنوبی باشد ح باید که ماه هابط بود در جنوب تا اخلاط فرود
آید ط باید که ماه فوق الارض بود و متصل باشد بستاره تحت
الارض که آن ستاره در رابع نبود ی خواجه در ثمره آورده
باید که قمر متصل باشد بکوکبی سفلی چون زهره و عطارد و اگر آن

کوکب تحت الارض باشد بهتر باشد تا دارو متوجه با سافل
بدن شود ما اگر مسهل بجهت علاج اندرونی خورد باید که
سعدی دران برج باشد که ان دلیل است بران عضو یا
بنظر دوستی بدو نگرد و ب بهتر آنست که قمر در حد زهره
بود و ج باید که صاحب طالع بکواکب تحت الارض یا بکواکب
سفلی متصل باشد که بغایت ستوده بود و محذورات
وی ده است ا نشاید که قمر در اسد بود که بغایت تباه
باشد و در سنبله و جدی نیز نکوهیده است ب نشاید که قمر را
با زحل اتصال بود که دارو کارگر نیاید و شاید که علتهای
دیگر تولد کند ج نشاید که قمر بمریخ پیوندد از نظر عداوت
که درد ناف و پیچیدن روده پدید اید و از تثلیث و تسدیس
جایز است تا دارو نیک کارگر اید و هر چند ماه بمریخ
نزدیکتر بود عمل دارو بیشتر باشد و هر چند دورتر بود
کمتر و در زحل بخلاف اینست د نشاید که ماه و مشتری
مقارن باشند که اثر دارو ضعیف بود برای انکه قمر
منبع قوت طبعی باشد و چون با مشتری باشد طبیعت تمام
باید پس از سموم و غوث بسهولت منفصل نگردد و زهره این

فعل

فعل نکند چه طبیع ان ترقیق اخلاط و ترطیب ان باشد
ه نشاید که قمر با افتاب ناظر باشد بنظر عداوت که زیان
دارد و حرارت و یبوست زیادت شود و نشاید که قمر
بکوکبی راجع متصل بود یا بکوکبی که بر وسط السما بود که قصد
اخالی کند و بقی بر اید ز حذر کنند از اتصال قمر با صاحب
طالع بکوکبی که در عاشر بود که دارو کار نکند و بقی تحرک
شود ح نشاید که صاحب طالع منحوس و محترق بود ط
حذر کنند از انکه نحسی در اوتاد قمر افتد و اگر ضرورت شود
نظر قمر بنحسی باید که نظر مودت بود ی ابو معشر گوید که نشاید
که ماه کثیر السعادة باشد و نیز نشاید که کثیر النحوسة بود از انکه قمر
دلیل طبیعت است و اگر طبیعت قوی بود مسهل نیکو کار کند و
108 اگر ضعیف باشد زیان دارد داروی که سودا آرد و شروط آن
وی سه چیز است ا باید که طالع برجی از بروج ابی بود ب باید که
جای ماه نیز برج ابی باشد ج باید که قمر متصل باشد و گفته اند
بعضی
بمشتری بهتر بود و محذورات وی دو چیز است ا نشاید که جای
ماه در طالع وقت برج خاکی بود که خاک بر طبیعت سوداست
109 و قوت دارو باز دارد ب نباید که قمر بزحل متصل بود داروی

داروی که صفرا ارد دارویی که بلغم ارد دارویی که اسهال عظیم
ارد

که صفرا آرد مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع یکی
از بروج هوایی بود ب باید که قمر نیز در بروج بادی باشد
ح باید که قمر بسعدی متصل بود و گفته اند زهره نیکوتر است
و محذورات وی دو است ا باید که طالع و خانه ماه برج
اتشی بود ب حذر کند از انکه قمر بمریخ یا افتاب متصل باشد
دارویی که بلغم ارد مشروطات وی سه چیز است ا ۱۰۱۰
باید که طالع برج اتشی باشد ب باید که جای ماه نیز یکی
از بروج ناری بود ح باید که قمر متصل بود با فتاب باتصال
مودت و محذورات وی چیز است ا نشاید که قمر در طالع
بود یا در یکی از اوتاد که بسیار نکوهیده باشد ب نشاید
که خانه ماه و طالع برج ابی بود ح روا نبود که بزهره پیوند
که زیان مند باشد دارویی که اسهال عظیم ارد مشروطات ۱۰۱۱
وی سه چیز است ا باید که قمر متصل باشد بکوکبی از تحت الشعاع
بیرون خواهد امدن ب باید که ماه بستاره پیوندد که از وقت
مستقیم شده باشد تا عاقبت بعافیت انجامد ح باید که قمر
متصل بزهره باشد خصوصا اتصال محمود و محذورات وی
دو است ا نشاید که ماه متصل بود بزحل ب نباید که قمر بستاره

راجع

دارویی که کار میانه کند دارویی که اخلاط کم ارد دارویی
که علت از سر و چشم برد

۱۰۱۲ راجع باز ونده بتحت الشعاع پیوندد دارویی که کار میانه کند
مشروطات وی سه چیز است ا باید که ماه در برجهای ذوجسدین
باشد ب باید که قمر بتربیع سعدین باشد یا بتربیع عطارد و سعود ح
باید که قمر بمشتری ناظر بود خصوصا بنظر مودت و محذورات
وی دو است ا نشاید که جای ماه در طالع برجی ثابته باشد
ب نشاید که قمر در طالع بود که از خوردن دارو فایده نباشد
۱۰۱۳ دارویی که اخلاط کم آرد مشروطات وی سه چیز است ا باید
که قمر در برجهای ثابت باشد ب باید که طالع وقت نیز از بروج
ثابته باشد ح باید که سعود در اوتاد باشند و اگر طالع بکوکب سعد
نزدیک گردد بهتر باشد و حذر باید کرد از انکه قمر در یکی از اوتاد
۱۰۱۴ باشد که خوردن دارو دشوار بود دارویی که علت از سر و چشم
برد مشروطات وی چهار است ا باید که ماه در حمل و ثور باشد
ب باید که قمر ناقص النور باشد ح باید که ماه بطی السیر باشد
د باید که میان قمر و ذنب کم از سیزده درجه شود و محذورات
وی نیز چهار است ا نشاید که قمر در دلو و حوت باشد ب نشاید
که ماه سریع السیر بود ح روا نبود که ماه از اجتماع منصرف بود
و روی باستقبال نهاده بود د حذر کند از بودن قمر با ذنب

حب خوردن و مطبوخ خوردن و جوارش خوردن و غرغره و قی کردن

1015 حب خوردن مشروطات وی دو چیز است ا باید که قمر در بروج
منقلبه باشد ب باید که طالع وقت نیز یکی از بروج منقلب باشد
1016 و حذر کند از انکه جای ماه و طالع برج ثابت بود مطبوخ خوردن
مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع و خانهٔ ماه برج
ابی بود ب باید که ماه بزهره متصل باشد ج باید که درجهٔ طالع
و جای ماه بروج منقلبه بود و محذورات وی هم سه است ا
نشاید که طالع و جای ماه برج خاکی و اتشی باشد ب حذر کند
از اتصال ماه با فتاب یا یکی از نحسین ج طالع و خانهٔ ماه
1017 برج ثابت کردن بغایت تباه بود جوارش خوردن مشروطات
وی دو چیز است ا باید که قمر در خانهٔ مشتری باشد ب باید
که مشتری با فتاب متصل بود با تصال محمود تا نفع پدید اید و
محذورات وی هم دو است ا نشاید که قمر در خانهٔ عطارد بود
1018 ب حذر کند از انکه قمر بزهره و عطارد متصل باشد غرغره و قی
کردن مشروطات وی هشتست ا باید که ماه در حمل باشد از
دوازده تا بیست درجه و بعضی در تمام حمل و ثور جایز داشته
اند بجهت انکه این دو برج معطی اند و از ناحیه سعود و علیا که
انرا نصف صاعد گویند ب باید که طالع نیز یکی از بروج

صاعده

داروی که علت بقی براورد و دارو در گوش چکانیدن

صاعده باشد ج باید که قمر زاید النور بود د باید که قمر متصل باشد
بعطارد مسعود یکی از سعود ه باید که ماه هابط باشد و متصل
باشد بکوکبی صاعد فوق الارض که مسعود بود و اتصال قمر
بکواکب علوی نیز پسندیده است و باید که سعد در طالع بود
ز صاحب طالع و نیکحال بود ناظر بطالع ح بطلمیوس گوید
که علاج سر و غرغره را قمر در مثلثه اتشی باید اما بشرطی که مسعود
باشد بزهره و محذورات وی سه است ا نشاید که قمر متصل بود
بمریخ یا با فتاب از تربیع خاصه چون در حمل باشد که در معالجت
حرارت از حد اعتدال درگذرد ب نشاید که ماه بستاره
راجع پیوندد یا کوکب سعد باشد ج حذر کند از بودن قمر در
1019 محاق که نیک ناپسندیده بود داروی که علت بقی براورد مشروطات
وی دو است ا باید که ماه در حمل و ثور و جوزا باشد ب باید که
ماه بزهره متصل بود که سبب عافیت و صحت باشد و محذورات
وی هم دو است ا نشاید که قمر در بروج اسافل باشد که افتها
پدید اید و ان از میزان است تا حوت ب حذر کند از انکه قمر
1020 بمریخ متصل باشد که بملال و زحمت کشد دارو در گوش و بینی
چکانیدن مشروطات وی سه است ا باید که قمر در سرطان یا اسد

یا سنبله باشد ب باید که طالع یکی ازین بروج باشد ج باید
که قمر متصل باشد بسعود و احتراز باید کرد از اتصال قمر بکوکب
راجع علاج سفیدی و ورم چشم مشروطات وی شش است ۱۲۱
ا باید که قمر در نور و حساب زاید بود ب باید که جای ماه برج
ثابت بود که اگر بروج مجسده یا منقلب بود دیگر باره بدست
کاری حاجت افتد ج باید قمر بشمس ناظر بود و بمودت د
باید که درجه طالع و نیرین پاک باشد از کواکب سحابی ه باید
که نیرین که دلیل نحس اند بغایت قوی حال باشند و باید که قمر
از نظر مریخ پاک باشد اما نظر زحل چون بمودت باشد
سهل بود بشرطی که ماه بسعدی ناظر باشد و محذورات وی
اضداد اینها باشد دستکاری کردن چشم مشروطات وی ۱۲۲
هشت است ا باید که قمر زاید النور والحساب بود ب باید که نحس
از طالع ساقط باشند ج باید که صاحب طالع مسعود باشد
د باید که قمر متصل باشد بسعدین خصوصا مشتری و اگر یکی
ازین دو سعد که قمر بدو متصل است در عاشر یا حادی عشر
باشد و یکی در طالع غایت کار باشد ه بهتر است که قمر ناظر
باشد بشمس و مقبول بود از وجه آنکه دلیل سلامت و زود بهتر

شدن باشد

شدن باشد و باید که قمر فوق الارض بود ز باید که قمر از
نحوس پاک باشد خصوصا مریخ که آن دلالت بر بسیاری ریخ
کند ح باید که مشتری از نحوس ساقط باشد و فوق الارض
و اگر میسر نشود در موضع قوی باید کرد از طالع و محذورات
وی سه چیز است ا نشاید که قمر بنحس پیوندد یا در اجتماع بود
ب حذر کند از سقوط صاحب طالع از طالع و از نیرین
ج بپرهیزد از آنکه قمر در برجی باشد که چشم بدو منسوب بود و حکما
متفق اند بر آنکه آهن باندام بردن که قمر در آن برج که اندام
بوی منسوبست نشاید از برای آنکه چون قمر در برج عضوی
باشد رطوبات بدنی متوجه بان عضو باشد و افشای تعفن مواد
کند پس جراحت رسانیدن تا حصول رطوبات افزونی و استعداد
۱۲۳ مواد بیشتر باشد حقنه کردن مشروطات وی سه چیز است ا
باید که قمر در میزان یا عقرب باشد ب باید که طالع برجی بود
از بروج اسافل ج بهتر است که ماه زاید النور باشد متصل
بسعود و محذورات وی دو است ا بپرهیزد از اتصال قمر
بمریخ که آن پیچ و پیچ شکم آورد ب حذر کند از پیوستن
ماه بزحل که آن دارو را از عمل وی باز دارد و منفعت نرسد

داغ نهادن مشروطات وی پنج است ا باید که قمر در بروج ١٢٤
آتشی باشد ب باید که طالع نیز یکی ازین بروج بود ج باید
که قمر بمریخ یا آفتاب متصل باشد باتصال محمود د باید که صاحب
طالع بطالع ناظر بود ه باید که خداوند خانه ماه بماه متصل باشد
و محذورات وی دو است ا نشاید که قمر در بروج آبی باشد
ب حذر کند از آنکه ماه دران برج باشد که منسوب بود
بدان عضو که داغ بران خواهد نهاد و گفته اند اگر سعدی
دران موضع با ماه باشد جایز بود فصد کردن و دندان ١٢٥
کندن مشروطات وی شش است ا باید که ماه در بروج
ثابته باشد تا فصاد خطا نکند و گفته اند در ثور هیچ وجه روا
نبود ب باید که ماه زاید النور و الحساب بود مگر خواهد که
خون اندک بردارد که در آنوقت قمر ناقص النور باید و
بطی السیر ج باید که قمر در بروج مذکره باشد د باید که طالع
وقت از بروج هوایی باشد تا خون صافی بیرون آید
ه باید که ماه بسعود متصل باشد خصوصا بزهره تا خون فاسد
از تن بیرون رود و آن کار آسان و سبک بر آید و
باید که سعدی طالع وقت باشد و اولی آن بود که آن سعد

مشتری

مشتری بود و محذورات وی ده چیز است ا نشاید که خانه ماه
بروج منقلبه باشد و ذو جسدین نیز روا نبود خاصه جوزا و
حوت و هر برجی که منسوبست بدان اندام که فصد میکنند آن
نیز نشاید ب نباید که خانه ماه و طالع برجهای ارضی بود که
برودت و یبوست دفع شود و حرارت بماند و اگر برج
آبی بود برودت و رطوبت دفع شود و اگر برج هوایی
بود هم حرارت مندفع گردد و این هر دو مطلوبست ج
از وقت اجتماع دوازده ساعت این کار را نشاید
چه آن ساعت محترقه است که حکما از آن ساعت بت گویند
و دران مبالغهای عظیم کرده اند و از فصد خصوصا منع فرمو
ده اند د حذر باید کرد از زمان استقبال که آن نیز ناپسندیده
بود ه نشاید که یکی از نحسین در طالع وقت که آن دلیل جراحت
باشد و نشاید که ماه با زحل بود که هم پدید آمدن سودا باشد
و گفته اند نظر زحل خصوصا از تثلیث در اول ماه زیان ندارد
اگر ماه قوی حال باشد و حکیم کوشیار گوید نظر زحل هیچ وجه
جایز نیست چه آن فصد بی فایده باشد ز نشاید که قمر با مریخ
باشد که دلیل تباه شدن آن عضو بود و گویند سبب مزید صفرا

کرده و بعضی نظر مریخ از تثلیث و تسدیس جایز دارند پس
چه مقابله و مقارنه و تربیع او با قمر دلیل خطا شدن مبضع و
تعویق التیام جراحت و اگر آن اتصال از بروج دو جسدین
باشد دلیل بود در آنکه دو باره با نشتر مبضع فرو باید بردن
و شاید نیز که خون بر نیاید ح حذر باید کرد از آنکه زحل
با مریخ در ثامن طالع باشد ط روا نبود که زحل یا مریخ در
هشتم و دوم نیز نباشند که آن منحوس‌تر وقتی بود در
خون برداشتن را ی نشاید که قمر خالی السیر باشد که هیچ فایده
نیابد حجامت کردن مشروطات وی پنج است ا باید که خانه ١٢٦
ماه و طالع از بروج هوائی بود تا خون فاسد برود و صافی
بماند و نفع آن ظاهر شود ب باید که ماه بمشتری متصل باشد
ج باید که ماه زاید بود در نور و حساب قصرانی گوید که ناقص
النور و الحساب باید و حکیم باخرزی نیز بر قول قصرانی
رفته و بر هر تقدیری باید که ماه از نحس دور باشد د باید که
خداوند خانهٔ قمر را بقمر نظر مودت باشد ه اگر خواهد خون بیشتر
بردارد باید که قمر در بروج مذکره بود و بنظر مودت مریخ
و گفته‌اند چون قمر در بروج ارضی باشد یا در حوت نشاید که

مرع

مریخ ناظر بود و محذورات وی هم پنج است ا نشاید که ماه در بروج
خاکی بود خصوصا ثور که بود اید یا ید و اسد نیز بقول بعضی
نشاید و در برج آبی نیز جایز نیست که خوف فالج و لقوه باشد
ب نشاید که در ثانی نیرین و یا در ثامن ایشان نحسی باشد که تباهی
آرد ج نشاید که ماه تحت الشعاع باشد د روا نبود که نحسی در
طالع باشد ه حذر کنند از آنکه قمر بعطارد و زحل متصل بود و
١٢٢ خاصه چون خواهد که اندک خون بردارد خون بسیار برداشتن
بعد از محافظت شرایط مقید مشروطات خاصهٔ وی سه
چیز است ا باید که قمر سریع السیر باشد ب باید که ماه بزهره متصل بود
باتصال پسندیده ج باید که قمر ناظر بود بمریخ بنظر پسندیده
و محذورات وی همانست که در باب سابق گفته شد و دیگر
نباید که قمر در دوم طالع بود و زحل یا مریخ در هشتم ناظر بقمر که
١٢٨ بسیار بد باشد ختنه کردن مشروطات وی هفت است ا باید که
ماه متصل مشتعل باشد بزهره ب باید که قمر متصل بود بیکی از
قر سعدین ج باید که خداوند خانهٔ شمالی باشد د باید که قمر در برجهای
شمالی باشد ه باید که ماه زاید بود در نور کوشیار گوید که
ناقص باید و باید که خداوند طالع صاعد باشد ز باید که خانهٔ ماه

و طالع برجهای هوایی بود و محذورات وی سه است
ا حذر باید کرد از بودن ماه در عقرب خاصه چون مریخ بوی
ناظر بود از اوتاد و گفته اند چون نظر مودت باشد و ماه
ناقص النور بود چندان بد نباشد ب پرهیزد از نظر ماه
با زحل بهر وجه که باشد ج حذر کند از بودن قمر و مریخ در
اوتاد طالع بنده خریدن مشروطات وی شانزده است ۱۲۹
ا باید که قمر در برجهای هوایی و ارضی باشد الا جدی و حکیم
عمر فرخان گوید در همه برجها شاید الا در حمل و عقرب و جدی
و بهتر آنست که قمر در برجی بود که بر صورت مردم باشد و
آن جوزا و سنبله و دلو و نصف اول قوس بود و بعضی
در حوت روا داشته اند و درین باب زوریتوس را
قولی مشبع است و آن آنست که اگر جای ماه و طالع بوقت
خریدن بنده برج حمل باشد بنده خاین و دزد بود و اگر ثور
بود نصیحت گر و امین و فرمان بردار و رنج کش بود و موافق
خواجه باشد و جوزا شاید مگر نیمه آخرین و سرطان روا
نبود که بنده گردن کشی کند و اسد شاید و نیکوتر و نشو و نما
یابد اما بسیار خوار باشد و از درد امعا نالان بود و اگر سنبله

بود

بود مهربان و کارکننده بود و چون میزان باشد امین و
راست گوی و دانا بود و در عقرب نشاید که سخن چین و ضعیف
دل و خاین باشد و اگر قوس بود جلد و قوی باشد اما گردنکش
بود و اگر جدی بود دروغ گوی و بدخوی بود و اگر دلو بود
کارکننده و با صلاح باشد و اگر حوت بود بداندیش باشد و
اگر سعدی درین برجها بود خیر و سعادت زیادت گرداند و از نحوست
نقصان کند و اگر نحسی بود در نحوست بیفزاید و از سعادت
کم داند ب باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد و ابو حرزی
گوید بهتر آنست که طالع ثور باشد پس جوزا پس سنبله پس
میزان ج باید که خداوند طالع و طالع سالم بود از نحوس
د اگر قمر و صاحب بیت قمر نیز بدین حال باشند یعنی از نحوس
بسلامت باشند پس منافع برین اختیار مترتب گردد ه باید که
خداوند سادس را با صاحب طالع ممازجتی محمود باشد
تا میان بنده و خداوندگار اتفاق باشد و باید که قمر و خداوند
طالع در اوتاد باشند یا در مایلی ز باید که اوتاد طالع قایم
باشند از آثار نحوس مبرا و با نوار سعود مزین ح باید
که صاحب طالع برج آتشی باشد و قمر بدو پیوسته ط باید که

بنده خریدن

سهم العبد قویحال باشد و صاحبش بخداوند طالع ناظر
بنظر مودت ی اگر این مملوک بجهت آن میخرد تا او را پیشه
اموزد باید که صاحب عاشر را اتصال محمود باشد
بخداوند سادس یا اگر آن بنده که میخرد در دست او
صنعتی بود نگه که طالع و خانه ماه نیمه اخر جوزا باشد یب اگر آن
بنده خاص بجهت خدمت کردن خود میخرد باید که ماه مقبول
بود از عطارد یج اگر خداوند طالع در وسط السما باشد بنده
بود و مولا و بنده از هم راضی باشند ید اگر خداوند سادس
در طالع بود و قمر بصاحب طالع متصل از بنده اطاعت
و فرمان برداری تمام حاصل اید یه اگر خواهد که بنده ثابت
قدم بود باید که قمر در نیمه اول میزان بود و متصل بسعدی که در
وتد بود یو باید که بجمله حالها سادس و صاحبش سالم باشند
از نحوس و محذورات وی چهار است ا نشاید که جای قمر
و طالع خانهای مریخ باشد ب حذر کند از انکه قمر با نحسین
باشد تحت الارض و در بروج منقلب که غلام گریزپای بود
ج نشاید که قمر از نحسین منصرف بود که غلام گریزنده و
بی ثبات و اگر بنحسی متصل باشد بدتر باشد د حذر کند از انکه

ذنب در

بنده فروختن بنده ازاد کردن

ذنب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم العبد که
بنده دون همت و خسیس و ناکس باشد و از او ضرری بمالک
او رسد بنده فروختن درین اختیار هر چه باشد نشاید اما ۱۳۰
باید که قمر خالی السیر باشد تا فایده رسد و اگر سعد در طالع وقت
باشد بسیار مناسب بود و خرنده و فروشنده نفع یابند
بنده ازاد کردن بباید دانست که افتاب و کوکبی که قمر ازو ۱۳۱
منصرف باشد و طالع وقت دلیل خداوند است و هر کوکبی که
قمر بدو متصل بود و سابع دلیل بنده و عاشر دلیل بر سبب
ازادی و رابع دلیل بر عاقبت ازادی پس از جمله انچه
قویحال و باسعود باید خیال سازد چه این از شرایط کلیات
اما شروطات جزئی شش است ا باید که ماه زاید النور و العدد
باشد چه از زیادتی نور تندرستی و از زیادتی عدد مال آید
ب باید که ماه در بروج ثابته باشد ج باید که قمر بسعدی شرقی
متصل بود چه اگر مغربی بود از پس ازادی پیوسته بیمار شود
و ضعف بر وی غلبه کند د باید که طالع و خداوندش از
نحوس پاک باشد ه باید که نیرین بر یکدیگر ناظر باشند از تثلیث
یا تسدیس و هر دو از نحوس سالم که ان دلالت کند بر موافقت

مولی و بنده و دوستی بنده با خداوند و باید که آفتاب
و وسط السماء هر دو پاک باشند از مناحس تا خداوند را نفع
رسد ه باید که ماه در برجی ثابت باشد از نحسی منصرف
و بسعدی متصل که آن دلالت بر خیر و منفعت کند ح
باید که قمر و صاحب طالع دفع تدبیر بسعود کنند یا سعود دفع
تدبیر بصاحب طالع کنند و محذورات وی چهار است
ا حذر کند از مقابله نیرین که آن دلیل خصومت بود میان
بنده و خداوند و نظر تربیع میانه باشد ب نباید که ماه
منحوس بود و در سابع که بازبه بندکی افتد ج حذر کند از
آنکه قمر در محاق باشد د بپرهیزد که ماه از سعود منصرف باشد
و بنحوس متصل که بنده را کار بدان انجامد که او را بندکی
بهتر از آزادی باشد نکاح کردن این باب از جمله مهمات است ۱۳۴
باید که تامل و احتیاط در او بسی و هیچ وجه فرو نکذارد و تهاون
و تغافل روا ندارد چه هر خلل که درین اختیار افتد همه عمر
خداوند اختیار را معذب دارد و اثر آن ابد الدهر با عقاب
و اولاد او رسد پس شرط آنست که درین باب اهتمام
مرعی باشد و بعد از محافظت شرایط کلیه آنچه از جزئیات

ملاحظه

ملاحظه باید فرمود هشت و نه شرطست ا باید که طالع و سایر اوتاد
سالم باشند از نحوس ب باید که قمر بزهره مسعود بود ج باید که
زهره در برج مذکر باشد و مشتری در برج مؤنث مرد را دران
تزویج بهتر از آن باشد و بعکس العکس د باید که زهره ناظر باشد
بطالع و بخداوند طالع ه باید که زهره بخداوند خانه خود متصل
باشد اگر سعد بود و از وی منصرف باشد اگر نحس و باید که ماه
و مشتری و زهره هر سه در یک مثلثه باشند و بهتر آنکه در مثلثه
آبی باشند ز باید که ماه در شرف زهره بود یا در خانهای
وی یا در فرح وی تا آن مهم بخیر براید ح باید که قمر مقارن مشتری
بود یا بر تثلیث و تسدیس وی که آن دلالت بر کثرت خیر کند ط
باید که قمر مقارن عطارد مسعود باشد یا متصل بود که آن دلالت
بر بسیاری فرزندان کند ی باید که آفتاب و خداوند طالع
و آن ستاره که قمر از وی منصرفست سلیم باشد از مناحس که
این همه دلیل کار مرد است یا باید که ماه و زهره و سابع و صاحبش
و آن ستاره که قمر بوی متصلست پاک باشند از نحوس که این
همه دلیل کار زنست یب باید که عاشر و خداوندش نیز
نیکو باشند که آن دلیل معاشش ایشان باشد و باید که هیچ

حال وسط السما از سعدی خالی نباشد تا بنیکوی بعثت کند را نهند
یح باید که رابع و صاحبش را اصلاح آورد و سعدی در وی نهد
که آن دلالت بر عاقبت کار ایشان کند یط باید که از اصلاح
خداوند خانهٔ ماه غافل نشود که آن نیز دلیل انجام کار مناکح
است ك باید که ماه در برج ثابت باشد و بهترین ثور و اسد
است خاصه از ده درجه ثور تا بیست درجه و در اختیارات
طبری آورده است که اگر قمر در اسد باشد همه چیز را نکو باشد
الا آنست که شوهر بمال زن مشفق نبود و زن را بر مال شوهر
شفقت نباشد و هر یکی در اتلاف و هلاک مال دیگری بکوشد
و حکیم کوشیار گوید در اختیار عقد برج منقلب باید و در زفاف
برج ثابت و بعضی از برای عقد نکاح بودن ماه در سرطان
جایز ندارند و گویند در او هیچ خیر نیست اما ابو معشر
فرموده است که اگر بوقت نکاح بستن عزیمت آن دارند
که زفاف بعد از مدتی باشد برج ثابت باید و اگر زفاف
بزودی خواهد بود لامحاله برج منقلب باید و در جامع شاهی
آورده است که در نکاح کردن بودن ماه در حمل تباه است
و میانهٔ ثور بهتر است چه اول و آخر او دلیل خلاف حال زن باشد

و نیمهٔ اول

و نیمهٔ اول از جوزا نیکو نیست و نیمهٔ آخر روا که بود و تمام سرطان
بد است و اسد نیک است اما زن و شوهر در اتلاف مال هم
کوشند و سنبله زن شوی دیده را پسندیده بود اما زن
بکر را بد بود و میزان نکاح را نیک است اما زفاف را شاید
و اول عقرب نیک است و آخر او تباه است چه دلالت بر
مفارقت و عدم ثبات صحبت کند و قوس میانه بود و
گفته اند که عقرب عروسی را نیک است و اول و میانهٔ جدی
بد است و آخر او روا بود و دلو بواسطه تیز شهوتی نیکو بود
و حوت نیک است اما زن سلیطه و فحش گوینده باشد و باید
که از ثوابت آنچه بر مزاج زهره و زحل اند چون شجاع و
حرفه و طرف الاسد در یکی از اوتاد باشند یا با ماه و سهم
السعاده جمع ب باید که میان صاحب طالع و صاحب سابع تمازج
محمود باشد ح اگر سعدین در هفتم باشد بهتر بود و کار برمراد
رود ط باید که دوم و هشتم و خداوند ایشان را چندانکه توانند
اصلاح کند که یکی بیت المال ناکحت و دیگر بیت المال منکوحه
ک اگر غرض ازین مناکحت طلب فرزند است باید که خامس
و خداوند او را اصلاح کند و البته صاحب پنجم را بطالع ناظر

سازد و صاحب طالع را در پنجم نهد و اگر درین حال قمر در سوم
بود غایت کار بود و اگر در کثرت فرزند رغبتی صادقست
عطارد را مقارن صاحب خامس باید ساخت و باید که
هر دو مسعود باشند در برجی از بروج کثیر الولد ناظر بصاحب
طالع کا باید که قمر زاید بود در نور و عدد کب بهتر آنکه طالع
وقت برج آتشی و انسی باشد و ثابت و گفته اند منقلب باید
و این قول صوابست و به هر تقدیر از نحوس پاک باید
و بسعود مقرون تا آنکه کار در غایت نیکوئی بود و میان ایشان
بغض و کینه نبود و آرزومند یکدیگر باشند کج باید که قمر
زاید باشد در حساب که این دلالت بر مزید خیر و برکت
کند کد باید که ساعت سعدی باشد و خداوندش قوی حال
که باید که راس در خانهٔ پنجم باشد که این دلالت بر بسیاری
فرزند کند یا عمر درازی و شادمانی کو باید که سهم التزویج
و سهم الولد و سهم المال و سهم السعاده در اوتاد باشند
یا در قبول یا مالی از خداوند خانهٔ خویش کز باید که قمر از وتد بسعدی
نگرد که این دلالت بر زیادت شدن مال کند کح حکیم
محی الدین مغربی رحمه الله گفته است که اگر در وقت تزویج

عطارد

عطارد بسعود ناظر باشد بهتر بود چه حال دلالت کند بر آنکه
زود فرزندی پدید آید کط باید که مشتری بصاحب طالع و
صاحب سابع ناظر بود که دلیل سعادت و عفت و صیانت
اگر نظر زهره با این حال درست دهد غایت کار باشد و محذور
وی دوازده است ا نشاید که زهره به نحوس ناظر باشد
و فی الجمله از فساد حال زهره که کوکب حاجتست احتراز
باید نمود ب نشاید که ماه از وتد بنحوس نگرد خصوصا بنظر
تربیع که آن دلیل وقت خصومت بود و گفته اند اگر از مقابله
نگرد از تربیع منحوس تر بود و اگر نظر تثلیث و تسدیس بود
هر دو را با هم سازگی باشد اما رنج و بیماری و بی برکتی بدیشان
رسد و گفته اند اگر اتصال قمر بنحوس از مقارنه باشد
دلالت کند بر هلاکت یکی از زوجین خصوصا که قمر در طالع
یا عاشر بود ج نشاید که قمر در نیمهٔ اول جوزا و نیمهٔ آخر
عقرب و میانهٔ جدی و تمام دلو باشد و نه در سنبله زن
دوشیزه را که امکان هلاکت مرد باشد د نشاید که قمر در
ثانی عشر افتد از طالع یا در سادس و ثامن که هم باشد
ه حذر کند از بودن قمر در طالع و عاشر که عاقبت آن کار

بفضیحت انجامد و نشاید که نحسی در طالع بود و اگر ذنب در طالع
بود یا مجاسد صاحب طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی
خیزد د نشاید که افتاب بنحوس متصل بود خصوصا بنظر عداوت
که میان زوجین نزاع قایم باشد ح حذر کند از بودن قمر
با ذنب که کار بر مراد نرود ط نشاید که قمر در حدود نحوس بود
ی نشاید که قمر بدرجه اجتماع یا استقبال نزدیک بود یا نشاید
که ماه مقارن زهره باشد که دلیل تباهی زن بود و در این
سخن محل تاملست یب نشاید که نحسی در پنجم باشد که آن
دلیل کمی فرزند بود و بودن ذنب در پنجم بدتر باشد زفاف
کردن مشروطات وی پنج است ا باید که ماه در بروج
ثابته باشد الا دلو و در عقرب نیز منع کرده اند اما اسد
در نهایت نیکوئیست و میانه ثور از اول و اخر بهتر است
و در جوزا و سنبله نیز روا بود ب باید که زهره [illegible]
و طالع ناظر باشد ج باید که برج دهم بسیار فرزند بود تا از زن
زود ابستن گردد د باید که زهره قوی حال باشد و بمریخ ناظر
بمودت ه باید که عطارد مقارن صاحب خامس باشد
و هر دو مسعود باشند در برجی از بروج بسیار فرزند و خداوند

طالع ناظر باشند تا سبب بسیاری فرزند گردد و محذورات وی
سه چیز است ا نشاید که قمر در بروج منقلبه باشد ب حذر
کند از بودن قمر در ثامن و سادس و ثانی عشر ج بپرهیزد از
انکه قمر بدرجه اجتماع یا استقبال نزدیک باشد قباله زن
نوشتن و جزان مشروطات وی انست که قمر بسعدین پیوندد
از میزان و اگر سعد زهره بود بهتر باشد و سعدی نیز در طالع
باید و نشاید که قمر در ششم و هشتم باشد و با ذنب در حمل
طلب دزدیده و گریخته و کم شده کردن مشروطات وی یازده است
ا باید که قمر در حمل بود متصل بمریخ یا در جدی باشد ناظر بزحل
ب باید که قمر بخداوند طالع ناظر بود بنظر مودت ج باید که قمر
بخداوند سابع نگرد د باید که خداوند سابع منحوس باشد
ه باید که مریخ مقیم باشد و قمر بدو متصل که ان دلیل گرفتاری
گریخته بود و اگر بجای مریخ زحل باشد ممکن که گریخته محبوس
گردد و باید که سهم السعاده ناظر باشد به نیرین که ان
دلالت بر یافتن کند ز باید که نیرین از یکدیگر ساقط نباشند
و از طالع هم تا مطلوب بدست اید ح باید که نحسی در
سابع باشد تا بر گریخته ظفر یابد ط باید که صاحب سابع

طلب دزده و کریخته و کم شده کردن

راجع باشد تا کریخته باز کردد ی اکر ماه را بتربیع یا مقابله
یا مقارنه نحوس نحس کند خاصه بزحل کریخته زود یافته شود یا
اکر طلب دزدیده و کم شده میکند ماه بسعود مسعود باید تا
زود بدست اید ب بهتر انست که خداوند خانه ماه
قابل تدبیر ماه باشد در وسط السما تا انچه میطلبد بیابد
یح باید که یکی از نیرین در طالع باشند و اکر ماه در طالع
بود متصل باقتاب و اقتاب در وسط السما بهتر بود یط
باید که ملاحظه ارباع کند و در روز طلب کردن ماه در آن
ربع که باشد در ان جهت طلب کند و ذکر ارباع معلوم
میشود به اکر قمر از تحت الشعاع بیرون امده باشد
و بنحسی پیوندد از تربیع یا مقابله طلب کردن را نیکو بود
و محذورات وی سه چیز است ا انکه باید که قمر تحت الارض
بود خاصه در وتد الارض که یافتن متعذر بود ب نشاید
که ستاره را که قابل تدبیر ماهست در چهارم بود که ان
دلیل بر بودن پوشیده ماندن حال کریخته و کم شده
ج احتراز باید از سقوط نیرین از طالع و از یکدیکر که ان
دلیل تعویق باشد و فی الجمله باید نکریست که در وقت

کریخش

کریختن کسی یا کم شدن چیزی قمر زاید النور بود یا ناقص النور
در برج منقلب بود یا ثابت اکر ناقص باشد امکان یافتن بود خصوصا
در برج ثابت باشد و اکر زاید بود مشکل توان یافت خصوصا
که در برج منقلب بود و کفته اند بر هر تقدیر اکر برج ذوجسدین
باشد ممکن که کریخته بخود باز اید مناظره و مباحثه کردن شروطات
وی نه است ا باید که قمر در بروج مجسده باشد و کفته اند در قوس
روا نبود ب باید که قمر بیکی از سعدین متصل باشد ج باید که
صاحب طالع بطالع ناظر باشد از وتدی قوی حال بود د
باید که قمر از کوکب علوی منصرف شده باشد که ان کوکب
مستقیم السیر و مشرقی باشد در وتدی مقبول و او را در ان
خانها شهادتی باشد ه باید که قمر بکوکبی متصل باشد که ان کوکب
ضعیف بود در برج منقلب در زایل الوتد باشد و در مباحثه
علمی باید که قمر ناظر باشد بعطارد و مسعود ز ابومعشر میکوید
که در هر علمی که پیش اید چون مجادله و مباحثه و منازعت
و غیر ان باید که خداوند عاشر مایل بجانب خداوند چهار
بود ببرج سابع و خداوندش تا ظفر صاحب چهار را باشد
ح باید که عطارد مسعود باشد و در طالع بود یا موافق تدبیر بود بصاحب

طالع ط باید که صاحب سابع متصل باشد بکوکبی ساقط که او
را قبول نکند یا کوکبی که روی باحتراق دارد و محذورات
وی سه است ا نشاید که صاحب سابع قوی حال باشد و
خداوند طالع بد و متصل ب حذر کند از نحوست و ضعف
عطارد ج نباید که قمر از کوکب ضعیف برگردد و بکوکبی قوی
پیوندد وصیت بیمار و نوشتن وصیت‌نامه مشروطات وی هفت است
ا باید که قمر زاید باشد در نور و ناقص باشد در حساب ب
باید که ماه بسعدی متصل باشد خاصه بمشتری ج باید که قمر شمالی
صاعد باشد د حضرانی گوید در حال وصیت طالع برجی
ثابت باید و قمر و خداوند طالع باید که در برج ثابت باشند
تا آن وصیت تغییر نپذیرد ه باید که قمر بطی السیر باشد و متصل
بود بکوکبی بطی السیر که آن نیز دلالت بر عدم تغییر وصیت
کند و باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و مشتری و زهره
در وتد بوند و قمر با ایشان تا آن وصیت پایدارتر بود و ممکن
که بیمار از بیماری برهد ز باید که صاحب طالع زاید باشد
در سیر و مسعود و متصل بسعود که آن نیز دلیل خیر بود و محذورات
وی شش است ا نشاید که قمر در بروج منقلبه باشد که وصیت تغیر

پذیرد

پذیرد ب نباید که طالع نیز برج منقلب باشد که تبدیل
بوصیت راه یابد ج نشاید که قمر تحت الشعاع بود که بیمار را
خطر باشد د حذر کند از اتصال قمر بکوکبی که تحت الشعاع
بود که آن کوکب زیادت درنگی نکند و زود برج دیگر تحویل کند
ه نشاید که قمر مقارن مریخ باشد یا در تربیع و مقابله او که بیمار
را خطر باشد و حذر کند از آنکه مریخ در طالع باشد یا در وتدی
که بیمار را بیم باشد و وصیت نفاذ نیابد و اگر بجای مریخ
زحل باشد بیمار را بیم بود اما وصیت بجای آورده شود اوقات
دعا کردن این بابیست بزرگ و بسیار فایده و حکما را درین باب
تصانیف بسیار است و فلاسفه این باب را از سفها و جهال قوم
پوشیده داشتندی تا این دعوات در شهوات خویش و محارم
شریعت استعمال نکنند و علی الجمله آنچه مشروط و منهیست وی هشت است
ا چون حکما دانسته‌اند که مسعودترین کواکب مشتری و زهره است
چنین فرموده اند که در وقت دعا کردن باید که یکی از دو سعد در طالع
وقت باشد و دیگر در رابع تا ابتداء کار و عاقبت وی محبوب
بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید و یکی در عاشر تا کار
بمراد بر آید و گفته اند سعدی در رابع باید و دیگری در عاشر

تا جهات دینی و دنیوی ساخته گردد و پس بعضی است که یک
سعد در رابع باید و یکی در تاسع تا سعادت هر دو سرای
۲ حاصل گردد ب و بر هر تقدیری این هر دو سعد باید که مشرقی
باشند و قویحال و از نظر نحوس و ضعفهای دیگر خالی و حقیقت
آنست که سعد اکبر مشرقی باید و سعد اصغر مغربی ج باید
که قمر قویحال باشد و متصل بسعدین د اگر دعا برای امنیت
و طلب جمعیت خاطر و امان وقت باید که قمر در خانهای مشتری
باشد متصل بزهره و این صورت بتجربه پیوسته ه اگر دعا
برای کارهای دنیاست و طلب مال باید که قمر در خانهای
زهره باشد متصل بمشتری و این صورت نیز بتجربه
پیوسته و دعا برای هر مهمی که باشد باید که ماه متصل باشد
بکوکب الغرض و از وی مقبول بود چنانچه بر طلب ریاست
باید که قمر با آفتاب متصل باشد باتصال پسندیده و آفتاب
نیک حال باشد و برای طلب علم حال عطارد ملاحظه باید
کرد و قس علی هذا ز باید که کوکب الغرض مسعود باشد ح باید
که سعود در خانه غرض جمع باشند ط باید که مشتری با راس
بود و اگر در عاشر باشد اولی بود ی باید که ماه منصرف بود

از خداوند

اوقات دعا کردن

از خداوند طالع و متصل باشد بمشتری یا منصرف از مشتری
و متصل بخداوند طالع باتصال محمود یا باید که صاحب وسط
السما ناظر بود بخانه خویش یب باید که خداوند طالع در وسط
السما بود یج باید که او و ماه از نحوس سالم
باشند ید باید که صاحب طالع متصل باشد بمشتری و اگر مجاسد
راس بود بهتر باشد یه اگر قمر در اسد باشد و آفتاب در حمل
یا آفتاب در اسد بود و قمر در حمل بزرگی و رغبت خواستن را نیکست
یو اگر مشتری در خانه یا شرف خویش باشد و قمر بدو پیوندد
از ثور یا میزان وقت اجابت دعا باشد بهتر آنست که دعا
فی الحال مستجاب شود یز اگر قمر در حوت بود و زهره در سرطان
دعا بغایت مقبول بود علی الخصوص در تاهل و تزویج یح برای طلب
مساکن و ضیاع و ابنیه باید که زحل در میزان بود و قمر در دلو
یا قمر در میزان و زحل در دلو یط برای ریاست و استیلا مریخ در
حمل باید و قمر در اسد ک برای طلب علم و کتابت و اشتغال دیوانی
باید که عطارد در پانزدهم درجه سنبله بود و قمر در پانزده درجه
سرطان یا در پانزده ثور یا عطارد در جوزا باید و قمر در درجه
شرف و آفتاب در حمل یا اسد بتسدیس عطارد کا برای قضا

واعمال دینی وطلب وزارت باید که قمر متصل باشد بمشتری
چنانکه قمر در سرطان باشد ومشتری در ثور یا مشتری در
سرطان وقمر در ثور واین مناسب تر است كب برای
طلب ملک وسلطنت باید که قمر متصل باشد بافتاب بشرط
قبول واگر افتاب در وسط السما بود بهتر باشد كج برای
کم شده افتاب در نوزده درجه حمل باید وقمر در سه درجه
ثور كد برای جاه وحرمت افتاب در حوت باید وقمر در
سرطان كه برای مواعف والفت زهره در بیست
وهشت درجه حوت باید وقمر در ثور یا سرطان كو بهتر
انست که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند
تا سه درجه حمل عاشر بود واگر سه درجه اسد طالع کند تا
بیست ویکدرجه حمل بر وسط السما افتد اولی باشد وباید که
از نوزده درجه سرطان اغاز کند دعا کردن وتضرع
وخشوع نمودن نماید تا این وقت بدعا رسد وچون هفت
درجه اسد بر اید باید که قطع دعا کند كز نکته مفید جامع
درین باب انست که ابو معشر میکوید که چون خداوند طالع
وز اصل ولادت یا در طالع تحویل مسعود افتد اما بسعادت

صاحب تاسع

صاحب تاسع یا بوقوع سعدی در طالع اصل یا تحویل یا نظر سعد
بخداوند تاسع یا بمجاسده صاحب طالع وخداوند تاسع با راس
هرگاه چنین وضعی واقع شود وقت اجابت دعاست كح خواجه
ابو الحسن بیهقی در کتاب ذخایر الحکم اورده است که بهترین وقتی
دعا انست که مشتری با راس مجاسد باشد ومشتری راجع
بود تا در سیر با راس موافق باشد واین را اثر زیادت باشد
در اجابت دعا كط اعتقاد یهودی انست در ملت موسی وقت
اجابت دعا ان وقت بود که قمر از استقبال باز کردد بسعدی
پیوندد وبهترین استقبال ان بود بزعم ایشان که قمر در میزان
باشد وافتاب در حمل واین استقبال در بیست ویکدرجه حمل و
میزان افتد ل نصاری چنین میکویند که وقتی که قمر از مشتری
بر کردد وبراس پیوندد وقت اجابت دعا باشد لا اختیار
حکمای یونان در استجابت دعاها انست که طالع چنان اختیار
کند که مشتری وراس بمقارنه در وسط السما باشند وزهره
در نفس طالع یا مشتری وراس در تاسع وزهره در رابع
یا زهره در طالع که دلیل ابتداست ومشتری در رابع که دلیل
انتهاست بعد از انکه موضع هر دو سعد نیکو بود وعکس از مقابله

ومقارنه و تربیع ایشان ساقط باشند و قمر بدیشان متصل و اگر یکی ازین
شرایط باطل باشد حکم ضعیف بود ~~فائده~~ شرط اعظم درین باب ملاحظه
کف الخضیب کوکب ثابت شمالی در قدر سیوم بر مزاج
زهره و زحل و در تاریخ تالیف این کتاب که غره ذی
الحجه الحرام سنه ثمان وسبعین و ثمانمائه هجریه موافق با دوم
شهریور ماه قدیم سنه ثلث واربعین و ثمانمائه یزدجردی بمقتضای
زیج ایلخانی قدس سره جامع این زیج رصدی گورکانی
موضع این کوکب بهمین تاریخ کوکب در حمل است به بیست و هشت
درجه و یک دقیقه و چهل و سه ثانیه استاد ابوریحان رحمه الله
در آثار الباقیه آورده است که حکیم یعقوب بن اسحق کندی
رساله ساخته است مقصور بر اوقات دعا و در آنجا یاد کرده
است که هرگاه قمر و عطارد مقارن کف الخضیب باشند هر
آینه وقت اجابت دعاست و هر دعایی که صلاح تن کند
مستجاب شود و اگر آفتاب بدو پیوندد دعا بجهت توانگری
و شجاعت مستجاب گردد و اگر زحل نیک حال بدو پیوندد
امید اجابت دعا باشد و در نیمه آخر عمر سعادت یابد اما
اگر زحل منحوس بود برعکس باشد و دعاکننده درویش

و دلیر

دلیر و چیره اگرچه بعضی از ادعیه است که منعکس میشود بر داعی
و خلاف آنچه متمنای اوست حاصل میگردد چنانچه اهل طبرستان
در زمان حسین زید العلوی که بیلای قحط مبتلا بودند باستسقا بیرون
رفتند و هنوز از دعا فارغ نشده بودند که حریف در اطراف
شهر پدید آمد و بیشتر سوخته گردیدند و اگر اختیار وقت دعا کردن
بودندی دعای ایشان منعکس نشدی چون مشتری بدو پیوندد
دعا کنند و نصرت خواهد بر ظالمی ظفر یابد و اگر زهره بدو پیوندد
در مال خواستن دعا مستجاب شود اما چندانکه در مال زیادت
شود از عمر نقصان کند و اگر مریخ مقارن گردد دلالت کند
برانکه داعی درینوقت بر مدعو علیه ظالم است اما در دعا خیرها
مستجاب گردد و بدین باب امر طلسمات و عزایم و نحو آنها استعانت
جویند تا اینجا سخن استاد است که ایراد کردیم فائده اگر وقت
اجتماع نیرین باشد برین وجه کف الخضیب عظیم و ... بود
استجابت دعا و هر کوکب که با آفتاب بهم برین درجه بود هم
وقت دعا کردن بود علی الخصوص که زهره و عطارد بود و اکابر
گفته اند زحل نشاید فائده اگر عطارد با راس درین موضع مقارن
گردد وقتی مرجو باشد مر اجابت را و قران عطارد و مشتری با یکدیگر

حکم دارد لج اگر راس با این کوکب ثابت مقارن شود وقت
اجابت دعا بود لو اگر زحل و مشتری با این کوکب قران
کنند وقتی که راس در جدی بود بسیار پسندیده است
لو برای دعای زوال خوف و رنج می شاید که زحل
مقارن کف الخضیب باشد اما بشرطی که شمس در درجه
شرف باشد لح اگر ماه بخداوند خود پیوندد حاجت
رواتر و بهتر اید و محذورات این باب چهار است
ا انست که قمر متصل باشد باجرام و شعاع نحوس از
عداوت ب احتراز باید کرد از رجعت و احتراق
سعدین بکر رجعت مشتری وقتی که مع الراس باشد
ج حذر کند از مقارنه و مقابله زهره و زحل با کف الخضیب
که بس فایده ندهد د نشاید که زحل با مریخ با افتاب باشند
بر درجه کف الخضیب که خلل ارد دوست گرفتن و عقد مودت
بستن درین باب عداوت و مودت میان بروج و کواکب
بباید شناخت و ذکر ان بتفصیل در رساله مواهب زحل
مذکور شده پس در طالع هر دو اگر معلوم بود ملاحظه باید
کرد که این مصادقت میان ایشان وجود گیرد یا نه اگر

طالع هردو

طالع هر دو نه دانند یا در طالع هر دو میان کواکب در بروج معاداتی
باشد حالا وضع کواکب بنوعی سازد که موجب موافقتی باشد
و درین باب احتیاط تمام نماید و انچه قانون اختیارات است
کوشش باز دارد و علی الاجمال شروطی که درین باب گفته اند
نوزده است ا باید که قمر در بروج ثابته باشد و بهتر از همه ثور
بود بجهت ثبات و دیگر انکه خانه زهره است و زهره کوکب
دوستی و دیگر انکه شرف قمر است ب باید که بزهره متصل
باشد بنظر مودت و اگر از خانه مشتری بمشتری پیوندد بااتصال
پسندیده بشرطی که مشتری نیکوحال باشد هم نیکو بود و اگر
میسر نشود قمر را در موضعی نهد که زهره را در ان حظی باشد
ج باید که ماه پاکیزه باشد از نحوستها و قوی حال بود د اگر
طالع هر دو معلوم باشد باید که خداوند هر دو طالع یکدیگر را
بنظر محمود بود ه اگر خداوند طالع هر یکی را بخداوند یازدهم
ان دیگر ناظر سازد بهتر بود در طالع تحویل و انتها نیز همین
معنی رعایت کند و اگر ماه را در برج زهره کنند از
طالع ایشان یا طالع وقت زهره کنند از طالع اصل یا
تحویل بسیار پسندیده افتد ز اگر غرض ازین مصادقت

کسب مال باشد باید که سهم السعاده در طالع بود یا در وسط
السما یا یازدهم ح اگر مقصود ازین دوستی طلب علم بود
باید که قمر در وسط السما باشد از طالع اصل مقبول از
خداوند خانه او که صاحب عاشر صلاحت اگر عاشر
اصل و ست نهد به تحویل و اظهار روا نبود و اگر اینها نیز
میسر نشود در عاشر طالع اختیار نهند ط اگر این دوستی
بجهت تجارت باشد باید که قمر در سابع اصل یا تحویل
اختیار باشد و قمر را از نحوست نگاه باید داشت ی اگر
این محبت بجهت ضیاع و املاک باشد باید که قمر را در طالع
اصل یا تحویل یا اختیار نهند و از نحوس پاک گردانند یا اگر
این مودت بجهت پادشاه یا باشد یا برای وصلت و عطایا
باید که قمر در خانه پنجم بود از اصل یا تحویل یا اختیار هر کدام که
موافق تر باشد ب اگر این مصادقت بجهت طلب علم و
دین بود باید که قمر در نهم بود از ان طوالع ثلثه که یاد کردیم
ج اگر این دوستی بجهت امیدی باشد یا مالی که از عمل بدو
رسد قمر در یازدهم باشد ازین طالعها و متصل بسعود ید
نیک ملاحظه کنند تا مصادقت او بکدام طایفه است قمر در

بروج کوکبی

بروج کوکبی باید که انجا بحت از منسوبات وی باشند و قمر
بصاحب ان برج پیوسته مثلا اگر خواهد که با علما دوستی کند
باید که قمر در یکی از دو خانه مشتری بوده و مشتری در سرطان
یا در خانه یکی از خانها خود قویحال و باقی برین قیاس یه با
که طالع برج مستقیم الطلوع بود تا ان دوستی پاید از بود
یو باید که خداوند ساعت زهره بود و زهره مستقیم السیر باشد
در یکی از حظوظ خویش یز باید که صاحب حادی عشر
بطالع ناظر باشد بصاحبش پیوسته یا در طالع بود یح باید
که سهم السعاده قویحال باشد و بخداوند یازدهم ناظر یا اگر
نیکو در غایت بود یط باید که سهم الالفه و المحبه در موضعی
نیکو باشد و خداوند متصل بصاحب طالع و بسعود مقرون و
محذورات وی دو چیز است ا انست که نحسی در یازدهم
باشد که ماه را یا طالع را نحس کند چه ان دلیلست بر رنج
و سختی کشیدن از جهت دوستان ب انست که قمر در ام مقاد
نحس باشد که ان کار بهم نرسد و اگر رسد فایده ندهد
پیروز شدن بصید مشروطات وی شانزده است ا باید که
طالع برج ذو جسدین باشد و حوت را درین باب منع کرده اند

ب باید که موضع قمر نیز یکی از بروج مجیده باشد ج باید که
که دلیل صید است مغرب باشد و بطی السیر و ناقص النور
و منحدر در بابل تا زود بدست اید د باید که عطارد [illegible]
بطالع نکرد متحیر باشد بهر چه ان دلالت بر ضعیفی صید کند
ه باید که قمر منصرف باشد از مریخ و مریخ صاعد بود در جانبی
یک از طالع و بودن مریخ در وتد سابع بغایت نیکو باشد
ز باید که قمر نیکو حال باشد اگر وقت بیرون رفتن بصید منحوس
بود دلالت کند بر آنکه گزندی بصاحب شکار رسد و اگر فساد
قمر از زحل بود آن رنج صعب تر باشد و اگر نظر مریخ بود
بود باکی نباشد ح باید که قمر بعطارد نظر محمود کند تا زود بمقصود
رسد ط باید که قمر در بابلی الوتد باشد نه در وتد چه بودن او در
وتد دلیل قوت صید باشد در زایل ضعیف دلیل مردن و در ماندن
صید ی باید که قمر زاید النور والعدد باشد یا باید که خداوند
خانه قمر بدو ناظر بود تا گرفتن صید اسان باشد یب اگر شکار
کوه است باید که ماه در حمل و مثلثات او باشد و خداوند طالع
در برجی خاکی تا نیک آید یج اگر صید صحرا خواهد کرد باید که ماه در
ثور و مثلثات او باشد تا نیکو بود ید باید که زهره و ماه صالح

الحال

الحال باشند یعنی قصد مریخ که ان دلالت کند بر آنکه صیاد در آن صید
مسلم شود یه صاحب کفایه گوید در اختیار صید باید که مریخ و صاحب
بیت قمر قوی حال باشند که ان رکن بزرگ است درین باب یو
در اختیارات طبری امده است که بهترین نکته در اختیار صید آنست
که مشتری در طالع باشد و مریخ در سابع و زحل ساقط و از [illegible]
زهره و زهره در یازدهم یا در وتدی از اوتاد و قمر بدو متصل که
آنکه کار برا او آید و در آن صید نشاط افزاید و صیاد آن
حریص و با جلادت باشد و سگ پس از رنجی نرسد و محذورات
وی شش است ا نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد
که صیدی که پیش اید نتوان دریافت ب نشاید که قمر خالی
السیر باشد یا در آخر بروج که هیچ بدست نیاید ج نشاید
که خداوند هشتم ساقط باشد از طالع که دلالت کند بر زیان شدن
صید پس از گرفتن د نباید که قمر در برج منقلب بود و از خداوند
بیت خود ساقط که هیچ در نیابد ه نشاید که در شکار کوه
زحل بد حال بود که از آن خلل زاید و نشاید که کوکبی که قمر
بدو متصل است در وتد باشد که صیاد سبقت گیرد و بیرون رود
و نشاید که ساقط بود که آن نیز دلیل بر گریختن صید کند و آنچه درین

باب گفته شده از شروطات و محذورات باید که در مطلق بیرون
رفتن شکار رعایت کند و باز هر نوعی شکار را علیحده شروطی
چند است که آن نیز مرعی باید داشت چنانچه یاد کرده میشود
صید مرغان شروطات وی پانزده است ا باید که ماه در
بروج هوایی باشد ب باید که متصل بود بعطارد ج باید که
عطارد قوی حال باشد و از قمر مقبول تا بر صید ظفر یابد د اگر
صید مرغان آبی است باید که ماه ناظر بود از برج بادی بکوکبی
که در برج آبی باشد ه باید که صاحب طالع در برج آبی باشد یا
بادی ناظر بخداوند خویش و اگر صید بچرغ و شاهین میکند
باید که طالع و جای ماه برج میزان باشد و قمر بزهره و
عطارد پیوندد ز اگر صید بباز باشد باید که قمر از بروج
هوایی بسفلین پیوندد ح اگر صید بعقاب بود جای قمر دلو یا قوس
بهتر باشد بشرطی که بمریخ متصل بود از تثلیث یا تسدیس ط
باید که ماه در عاشر بود و مسعود و اگر در طالع باشد دلیل
آسانی صید بود ی اگر مشتری در طالع باشد بهتر بود
و فایده تمام یابد یا اگر زحل از طالع ساقط باشد و
بودن مریخ در سابع نیکست یب باید که زهره در وتدی باشد

یا در مایل

یا در مایلی خصوصا در حادی عشر یج اگر خواهد که باز را شاید
باید که قمر در دلو باشد متصل بمریخ و مریخ در عقرب تا نیک آید
ید باید که کوکبی که با او متصل در مایل الوتد بود یه باید که قمر بزهره و
عطارد متصل باشد از برجهای هوایی تا مرغانی که خوردن را شاید
چون کبک و تذرو و دراج و مانند آن بدست آید و محذورات
وی پنج است ا نشاید که ماه از خداوند خانه خود ساقط باشد
یا منحوس بود خاصه زحل ب اگر قمر در برجهای هوایی بزحل
پیوندد دلیل بود بر مکر کردن صید و جستن و در دست افتادن
مرغی که نتوان خوردن چون بوم و زغن و غراب و مانند آن
ج اگر ماه بستاره راجع متصل باشد بر صید ظفر یابد د نباید که
ماه در جدی باشد در وسط السما مریخ منحوس و مریخ در حمل زیرا
که آن دلالت کند بر آنکه باز یا چرغ بازنیاید یا از صید چیزی
بدست افتد که خوردن را نشاید ه حذر کند از بودن مریخ
در وسط السما که آن دلالت بر تفرقه مرغان شکاری کند و
دور افتادن از شکارگاه صید بهایم و سباع کردن شروطات
وی ده است ا باید که ماه در بروج ناری باشد ب باید که قمر
بمریخ متصل باشد از تثلیث یا تسدیس زیرا که آن دلیل قوت آن

جانور بود که بدو صید کند ح باید که در سابع نحسی باشد و مریخ
اولی بود زیرا که وی دلیل قتل و خون ریختن است د باید که ماه
ناظر باشد بسعدی که ان سعد در طالع باشد ه اگر صید
جانورانی میکند که سم دارند چون میش و گوزن باید که ماه
در عاشر بود متصل بزهره و زهره در هشتم ناظر باشد و
اگر صید جانوران پنجه دار میکند چون خرگوش و روباه
و مانند ان باید که ماه از مریخ مقبول بود و یکی ازین
هر دو در عاشر باشد تا مراد بر اید ز شایسته ترین وقتی
از بهر نخچیران وقت باشد که طالع برجی منقلب بود و قمر
در هشتم و زحل ساقط و قمر متصل بزهره و زهره در طالع
یا در وتدی تا کار از پیش رود ح چون یوز را کشایند باید
که قمر در اسد بود متصل بمریخ و مریخ در خانه خود تا بر نخچیر
ظفر یابد و ملالش نگیرد ط چون سگ را خواهند گشود باید
که قمر در حمل باشد متصل بمریخ که ان دلالت کند بر انکه صید را در
یابد ی اگر قصد سباع دارد چون شیر و پلنگ و هرچه صیاد
از ان ترسان باشد باید که اتصال قمر بسعدی باشد و در طالع
نیز سعدی بود و مریخ در طالع نبود و در هیچ وتد نشاید زیرا

که اگر

که اگر چنین بود دران کار ایمن نباشد و محذورات وی چهار
است ا نشاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب بود که ان صید
حذر کند و گرفتار نگردد و باشد که اسب از عقب او خطا کند
یا اشکره را زخم رسد ب نشاید که زحل در سابع باشد از برای
انکه زحل دلیل غدر و حیلت است و چون در سابع باشد اگرچه صید
را جراحت کند اما فرار کند از دست ج بوقت نخچیر گرفتن
نشاید که قمر در ثور بود خاصه که ان نخچیر از جای بلند بیفتد یا در
چاه افتد و اگر قمر در جدی بود در میان خاشاک پنهان شود د
اگر قصد سباع دارد نباید که طالع وقت حمل باشد یا قوس و
منحوس بود بمریخ که بیم باشد که درندگان مسلط گردند و صید
کننده را مجروح سازند صید دریا کردن مشروطات وی
هشت است ا باید که طالع برج ذو جسدین باشد و کوشیار جوزا
را جایز داشته است و بعضی حوت را نیز مکروه داشته اند
ب باید که جای ماه برج ابی باشد ج باید که صاحب طالع در
برجهای ابی باشد د باید که ماه بزهره پیوندد و عطارد با او
باشد که صیدهای بزرگ بدست اید ه باید که والی طالع یا عاشر
یا رب ساعت صید زهره و ماه و عطارد باشد و باید که زهره و

قمر قوی حال باشند تا آن صیدش طاقت افزاید و طرب زیادت کند
و صید بسیار بدست آید د بهتر آن بود که قمر در سرطان
باشد متصل بمشتری و مشتری در خانهای مریخ یا در حوت
و میزان بود و مغربی باشد تا صید بزرگ بدست آید که اگر
شرقی بود صید خورد بود ح اگر قمر بزهره و عطارد مسعود
بود و متصل باشد و مشتری بدیشان ناظر از بروج آبی دلیل
سلامتی صیاد و بسیار گرفتن صید باشد و محذورات وی
پنج است ا آنست که زهره با مریخ مقارن بود که صید قوی بود
و کم بدست افتد ب ثانیه که قمر خالی السیر باشد ج نباید که
قمر بزحل پیوندد که هیچ صید گرفتار نشود د روا نبود که
قمر با عطارد منحوس اتصال کند که چیزی بدام نیفتد که بکار
آید ه حذر کند از اتصال قمر بمریخ خاصه که مریخ در برج آبی
بود که آن دلیل تباه شدن آلتهای صید بود و بی بهره ماند
والله اعلم مرغان شکاری خریدن و اموخش شروطات
وی چهار است ا باید که قمر در جوزا باشد یا دلو یا اسد یا قوس و
یا در جدی که در او صورت نسر طایر است جایز داشته اند
ب باید که قمر از نحوس پاک باشد ج باید که طالع و خداوند

مسعود

مسعود باشند د در اموحش مرغان باید که عطارد نیکو حال باشد
و قمر بسعود متصل و محذورات وی خلاف اینها بود سگ و
یوز خریدن و تعلیم کردن شروطات وی چهار است ا باید که
ماه در اسد یا قوس یا جوزا باشد و یا در سرطان که صورت
کلب الجبار در وست ب باید که ماه زاید باشد در نور و در عدد و
ج باید که خداوند طالع و ماه مسعود باشند یکی از سعدین یا عطارد
مسعود د در اموحش ایشان سعادت عطارد خاصه ملاحظه باید نمود
اما سگ را مخصوصه باید که قمر در سرطان بود و در اسد نیز جایز است
و احتراز باید کرد در همه ابواب از نحوست قمر گرو بستن و اسب
تاختن شروطات وی سه است ا باید که قمر در بروج منقلب باشد
ب ملاحظه صاحب ساعات کردن از لوازم است چه در آن
محل صاحب ساعت در هر موضعی که افتد از طالع حکمی دارد اگر
در طالع باشد در اول مرتبه اسب باید تاخت تا سبقت گیرد
و اگر در وسط السما بود یا در حادی عشر در دوم مرتبه و اگر
در سابع بود در سیوم و اگر در وتد الارض بود در اخر بار
ج باید دانست که رنگ اسبی که بخواهد تاخت از منسوبات
کدام کوکبست باید که آن کوکب در وتد الارض بود در حاق درجه

او و اگر صاحب ساعت او باشد بهتر و محذورات وی
دو است ا آنکه باید که صاحب ساعت در هبوط باشد
که هم افتادن باشد خصوصا که نحسی ناظر بود و اگر آن
نظر مقابله باشد یا مقارنه هم هلاک بود ب نشاید که قمر در
بروج ثابته بود که کار بر مراد نرود و اسب سبقت نگیرد
اسب را ریاضت دادن مشروطات وی دو است
ا باید که قمر در بروج منقلبه باشد ب باید که ماه بسعدین متصل
بود و احتراز باید کرد از نحوست قمر و بودن او در بروج ثابته
طرح عداوت و نزاع افکندن مشروطات وی پنج است
ا باید که طالع برجی خاکی باشد و بهتر آنکه معوج الطلوع باشد
ب باید که صاحب طالع محصور بین النحسین شد ج باید که ماه میان
زحل و ذنب باشد و اگر از طالع ساقط بود بهتر باشد د باید که
نحوس در اوتاد باشند ه باید که قمر از سعدی منصرف باشد
و بنحسی متصل و از اضداد این شرایط احتراز کند بند بر
نهادن و در حبس افکندن اگر خواهد که محبوس در آن بند
بسلامت بماند باید که قمر در بروج مجسده باشد مسعود و نیکوحال
و اگر خواهد که دیر بماند و در رنج و عنا افتد قمر در دلو باید متصل

بزحل

بزحل و اگر خواهد که هلاک شود باید که قمر در اسد یا عقرب
باشد متصل بمقابله و تربیع مریخ تا آنچه مطلوب بود بوقوع انجامد
وفی الجمله آنچه درین باب میخواهد از سعادت و نحوست قمر
و ثبات و انقلاب موضعش و نظر او بسعود و نحوس هم
مرعیست نزد باختن بدانکه عطارد دلیل بازیهاست پس بهمه
حال باید رعایت حال او بکند و طالع و صاحبش دلیل ابتدا کننده
بود و سابع و صاحبش دلیل حریف و ماه دلیل کهتر و مشتری
و آفتاب دلیل مهتر پس هرکدام ازین دلایل که قوی و مسعود باشند
صاحب آن دلیل ببرد و هرکدام ضعیف و منحوس باشد
صاحبش ببازد و در کفایة التعلیم می آورد که یکی از رموز هرمس
آنست که میگوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست و از
ده اسد تا ده درجه عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو
غربی و از ده دلو تا ده ثور شمالی چون مریخ با ایشان باشد
اگر قمر در ربع مقام باشد او غالب آید پس از ملاحظه این
حال که اصلی است درین باب غافل نباید بود اما مشروطات دیگر
هست و دو است ا باید که در طالع باشد تا کار بر مراد رود ب
باید که صاحب طالع در عاشر بود تا آغاز کننده ببرد ج

سعدی

باید که در سابع نحس بود تا آغاز کننده غالب شود د اگر ماه
متصل باشد بسعدی آنکه آغاز کند غالب آید و اگر متصل
باشد بنحسی آنکه اول بازد مغلوب شود ه اگر خواهد که هر دو
حریف برابر بازند خداوند طالع و صاحب هر دو را در وسط
السما نهند و اگر ماه و عطارد هر دو نیکو حال باشند حریفان
هر دو راست بازند و دغایی نکنند ز قصرانی گوید در آنجانب
باید نشستن که قمر در بروج آنجانب بود از شمال و جنوب
و اگر چنان اتفاق افتد که در جانب موضع قمر نشیند
بحسب دلالت آن موضع بر جهات اربعه چنانچه ماه در
برج حمل بود و حمل دلیل شرقیت در جانب مشرق نشیند و
باقی برین قیاس هم نیکو بود ح بباید داشت که مشرق
یاور شمال بود و مغرب معاون جنوب پس در نشستن ملاحظه
این جهات کند تا غالب آید ط باید که مریخ در آن جانب بود
که مصاف بود و بجهت آغاز کننده تا غلبه کند ی اگر صاحب
طالع نحس کند و صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کننده
بود یا اگر صاحب طالع و سابع مقارن باشد و رجحان از
و مشتری در طالع بود با حش ایشان برابر باشد و همراه

برخیزد

برخیزد ب اگر خداوند طالع و سابع در عاشر باشند و زهره
در طالع هر دو حریف بخرمی و نشاط بازند و چون فارغ
شوند خوشدل و خرم باشند ج اگر طالع برج ذو جسدین بود
و خداوند طالع نیز در بروج مجسده باشد هر دو لعبها راست کنند
و دغا نبازند د باید که قمر در برج منقلبه باشد الا جدی و جوزا
نیز موافق است ه باید که قمر متصل باشد بزهره یا عطارد یا
مریخ که بازی نیک آید و باید که طالع برج زاید المطالع باشد
و اگر سنبله کند بشرطی که عطارد بوی ناظر بود بهتر باشد ز
باید که قمر زاید النور و العدد باشد ح اگر خواهد که بازی دیر
گذرد طالع برجی ثابت کند چه اگر منقلب بود بازی زود
گذرد ط اگر قمر متصل باشد بزهره و عطارد مسعود و با وجود
آن مشتری در طالع بود آغاز کننده برد ی اگر ماه از
عطارد منصرف باشد و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر حضور
کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد
بصاحب سابع متصل شود دلالت کند بر حضور کسی که با آغاز
کننده خصومت کند و حریف او را تعلیم دهد یا اگر طالع از
بروج مجسده باشد و قمر خالی السیر آنچه دام بر یکدیگر غالب

نشود ک اعظم شرایط درین باب است که عطارد مسعود
بطالع و صاحبش ناظر و افتاب با مشتری بود متصل باتصال
بسعود و محذورات وی هفت ا نشاید که خداوند طالع
و خداوند سابع یکدیگر ناظر باشند از مقابله که ان دلیل خصومت
بود ب نشاید که صاحب سابع صاعد بود در جنوب بلکه باید
که هابط بود در شمال ج نشاید که چون صاحب طالع و سابع
در وسط السما باشد عطارد در طالع بود که میان ایشان
مباحثه بسیار رود د نشاید که در همین حال یعنی با وجود
بودن خداوند سابع و طالع در عاشر مریخ در طالع بود
که دروغ بسیار گویند و اخر بطلان کشند ه نشاید که در
همین حال مذکور زحل در طالع بود که هیچ یک برند و هیچ نبوند
و نه بمراد برخیزند و روا نبود که قمر در اسد و قوس و جدی
باشد متصل بزحل ز حذر کند از انکه قمر در طالع بود که او
که اغاز کند ازو برند شطرنج باختن شرایطی که در باب نرد
گفته شد در شطرنج مرعی باید داشت و انچه خاصه شطرنج باشد
دو چیز است ا باید که قمر از عطارد منصرف بود و بمریخ
متصل از بهر انکه عطارد دهنده لعبت است و مریخ برنده

لعبت

لعبت ب باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و بطالع و صاحب
طالع ناظر بود و افتاب و مشتری بوی ناظر صاحب
برهان الکفایه گوید شطرنج زحل راست و نرد عطارد را اگر کسی
شطرنج بازد بیک حالی زحل باید طلبید و هر که نرد بازد بیک
حالی عطارد و بر هر تقدیر ماه مسعود باید و چون شرایط بجای
اورده شود انکه اغاز کننده بود ببرد و محذورات وی همان
محذورات باب سابقست هدیه فرستادن مشروطات وی
هفت ا باید که قمر در وقت هدیه فرستادن در هشتم بود مسعود
تا ان هدیه مقبول افتد ب باید که خداوند خامس نیز در
سابع باشد مقبول از صاحب سابع تا ان هدیه منتج تمام بهره
شود و اگر خداوند خانه هشتم در پنجم بود و قمر در هشتم ان
هدیه در محل قبول افتد و فایده تمام دهد ج اگر قمر از چهارم
بخداوند سابع نگرد بنظر مودت و خداوند سابع قمر را قابل
بود موقع ان هدیه نیک باشد و مرادش براید د اگر
خواهد که زیادت از ان منفعتی بوی باز رسد باید که طالع
برج ذو جسدین کند خصوصا جوزا ه حکما گفته اند هدیه نزدیک
پادشاهان فرستادن انکه باید خداوند ساعت یکی از سعدین

باشد یا افتاب مقبول و پسندیده بود و اگر قمر در هفتم طالع
بود و بخداوند نهم نگرد ان هدیه بخوشدلی باز دهد و در میان ان
هیچ ملالی نباشد ه اگر قمران وقت باشد که هدیه
میفرستد و از خداوند طالع منصرف بود و خالی السیر
باشد تا بخداوند دوم پیوندد دلیل کند که بر سر ان هدیه
چیزی دیگر زیادت کنند و بتبرک باز دهند و اگر بپذیرند
پذیرفتن نیکو بود و با فایده باشد و محذورات وی
انست که نباید که خداوند هفتم راجع باشد و قمر ساقط
یا قمر در وسط السما متصل بصاحب طالع که ان هدیه پذیرفته
نشود و ملال و وحشت پدید اید **طلب صلح کردن** شرطهاء
وی شش است ا باید که خداوند خانه دوازدهم در
تثلیث و تسدیس طالع افتد ب باید که خداوند طالع
نیز به تثلیث و تسدیس خداوند ثانی عشر باشد و مقبول
بود از و و مسعود باشد در جای خود ج باید که سعود در اوتاد
باشند و نحوس از ایشان ساقط د باید که قمر در وتد
باشد یا مایلی الوتد و مسعود و مقبول در موضع خود ه
خداوند ثانی قمر قوی حال باید ناظر بقمر بنظر مودت و باید که قمر
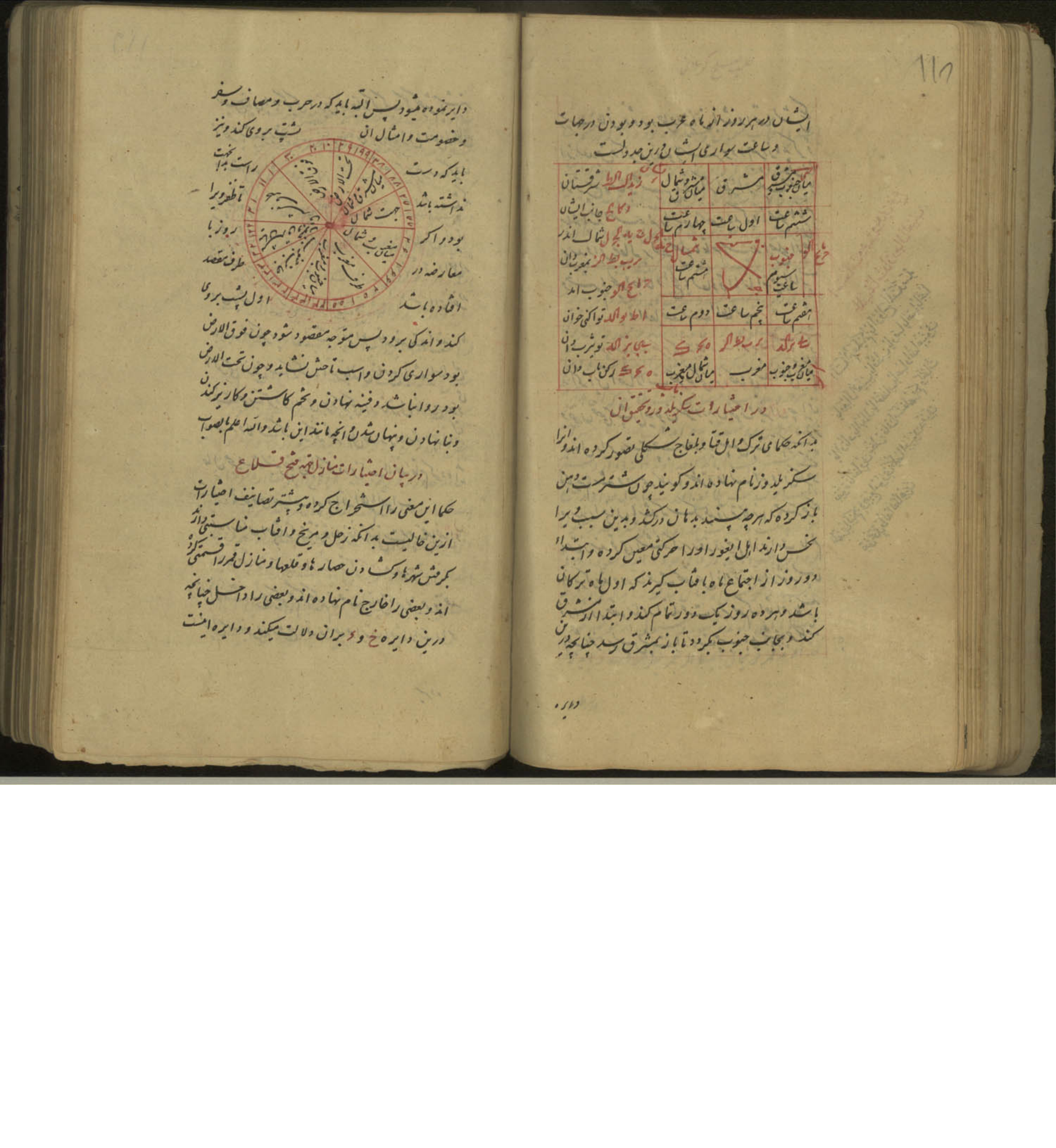
در سرطان

در سرطان و ثور و حمل و میزان باشد و اتصالش بیکی
از سعدین و اگر بهر دو بود بهتر بود و احتراز باید کرد
از تربیع و مقابله نحسین با قمر و اگر نظر از تثلیث و تسدیس بود
میانه باشد و البته قمر را بسعود مسعود باید کرد تا صلح با تمام
رسد و این مقاله بر لفظ صلح با تمام رسید اصلح الله حالنا
و ختم بالخیر اجالنا و الحج بالسعادة امالنا انه میسر المآرب
و المقاصد فی المطالب

در اختیارات جنگجوئی که عبارت از رجال الغیب باشد

بدانکه این اختیارات جنگجوئی نزد حکمای هند اصلی تمام دارد
و چون مهمی پیش اید چون سفر و دیدن ملوک و غیر ان چه این
جدول را بر دست چپ دارد یا پس پشت تا پیوسته عزیز
و مکرم باشد و در همه کارها مظفر و غالب اید و این جنگجو
مر هند را چنان باشد که لشکر بلد و ز ترکان را و جنگجو لشکری
باعتبار هند قومی باشند که هر روز در جهتی از جهات عالم
ظاهر گردند و در ساعت مخصوص ازان روز سوار شوند پس
در ان روز خصوصا در ان ساعت بهر مهم که اقدام نمایند
ایشان را بر پس پشت یا دست چپ باید داشت حرکات

استعانت و همت و مدد بی نوع
طلب نمایند از رجال الغیب
السلام علیکم یا ارواح المقدسه
یا رجال الغیب یا قطب یا وتد یا نقبا یا نجبا
یا اوتاد یا ابدال یا اقطاب یا عباد الله اغیثونی
بغوثة فانظرونی بنظرة فانی استنطقکم و [illegible]
[illegible] امور [illegible] الحیوة [illegible]
بحق محمد و اله الطاهرین



ایشان در هر روز از ماه عرب بود و بودن در جهات
و ساعت سواری ایشان درین جدولست

میان جنوب و مشرق	مشرق	میان مشرق و شمال
ششم ساعت	اول ساعت	چهارم ساعت
جنوب سیوم ساعت	[illegible]	شمال هشتم ساعت
هفتم ساعت	پنجم ساعت	دوم ساعت
[illegible]	[illegible]	
میان مغرب و جنوب	مغرب	میان شمال و مغرب

[illegible] شرقستان
[illegible] جانب ایشان
[illegible] شمال اندر
[illegible] بمغرب دانی
[illegible] جنوب اند
[illegible] تواکنی خوان
[illegible] توشرب دانی
[illegible] رکن باب دانی

در اختیارات سکیلدوز و تحقیق آن

بدانکه حکمای ترک و اهل قتا و بلغاج شکلی تصور کرده اند و آنرا سکز یلدوز نام نهاده اند و گویند چون شتر مست دهن باز کرده که هرچه بیند بدهان درکشد و بدین سبب وی را نحس دارند اهل ایغور او را حرکتی معین کرده و ابتدا دور روز از اجتماع ماه با آفتاب گیرند که اول ماه ترکان باشد و هر ده روز یک دور تمام کند و ابتدا از مشرق کند و بجانب جنوب بگردد تا باز بمشرق رسد چنانچه درین

دایره

دایر نموده میشود پس البته باید که در حرب و مصاف و سفر وخصومت و امثال آن پشت بروی کند و نیز باید که دست راست بجانب جهت نداشته باشد تا ظفر وبرا بود و اگر روز با معارضه در طرف مقصد افتاده باشد اول پشت بروی

کند و اندکی برود پس متوجه مقصود شود چون فوق الارض بود سواری کردن و اسب تاختن نشاید و چون تحت الارض بود روا باشد و دفینه نهادن و تخم کاشتن و کاریز کندن و بنا نهادن و پنهان شدن و آنچه مانند این باشد والله اعلم بالصواب

در بیان اختیارات منازل جهت فتح قلاع

حکما این معنی را استخراج کرده و بیشتر تصانیف اختیارات ازین خالیست بدانکه زحل و مریخ و آفتاب مناسبتی دارند بگرفتن شهرها و کشادن حصارها و قلعها و منازل قمر را قسمتی کرده اند و بعضی را خارج نام نهاده اند و بعضی را داخل چنانچه درین دایره خ و د بران دلالت میکند و دایره اینست

پس خیال باید که یکی ازین سه خانه کوکب که کفتیم یا بیشتر
ناظر باشند برین منازل داخل یا طالع
وقت حرب کردن
برجی باشد که
یکی ازین
منازل داخل در
وی باشد که البته ظفر در
جانب لشکر بیرون باشد و بر اهل قلعه نصرت یابند اما
اگر یکی ازین سه کوکب ناظر بمنازل خارج باشد یا طالع
وقت حرب کردن برجی بود که یکی از منازل خارج در وی
باشد دلالت کند بر آنکه ظفر اهل حصار را باشد و چون این
حال مجربست پس خیال باید که درین باب ملاحظه تمام کرده اید
تا مودی بصواب آید والله اعلم بالصواب

خاتمه در بیان اختیارات متفرقه و این خاتمه مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول**
در اختیارات بر اتصالات قمر بکواکب و بروج

و قبل از شروع میگویم که حکیم فاضل فایق احمد بن محمد بن عبد
الجلیل سنجری روح الله روحه مراتب اختیارات را بر

سیزده وجه مرتب کردانیده است شش وجه در طرف سعادت و
شش وجه در طرف نحوست و یکی وسط اما آن شش وجه که
در طرف سعادتست **اول سعد** و آن عام بود برای جمیع امور
و شایسته باشد جمله اختیارات **دوم مختار** و آن شایسته بود از
برای بعضی کارها دون بعضی **سیوم محمود** و آن فروتر از مختار
باشد **چهارم جید** و آن در سعادت نازلتر از محمود بود **پنجم**
صالح و آن فروتر از جید باشد **ششم فراغ** که در آن وقت
فراغت بهتر و این مرتبه ادنی مراتب سعادتست و اما آن
شش وجه که در طرف نحوستست **اول نحس** و آن عام بود در
جمیع کارها **دوم محذور** و آن خاص بود ببعضی از امور دون
بعضی و آن وقتی بود که در او امید خیر ندارد **سیوم مذموم** و
آن از محذور فروتر بود **چهارم مکروه** و آن در نحوست از مذموم نازلتر
باشد **پنجم فاسد** و او در نحوست از مکروه نازلتر باشد **ششم لاباس** و آن
وقتی بود که در او از مکروهی نترسد اما آنچه وسط است در او نه بیم مکروهی
باشد و نه امید خیری و صورت مراتب اینست و چون حکیم مذکور اختیارات
اتصال قمر را برین مراتب وضع کرده در جدول نهاده بر آن اقتفاء آثار
او درین طریق اولی و انسب مینماید و جدول اینست

جدول الاختیارات علی اتصالات القمر بالکواکب السیارة فی البروج الاثنی عشر

البروج	تسدیس و تثلیث زحل	البروج	تسدیس و تثلیث مشتری	البروج	تسدیس و تثلیث مریخ
٤	صالح است برای حاجت خواستن	٤	مختار است برای ابتدائات و حاجت خواستن	٤	مختار است برای صید و سیاحت و سواری
ا	مختار است برای بنا نهادن و درخت نشاندن	ا	مختار است برای بنای شهر و مواضع عبادت	ا	نیک است برای تعبیه لشکرها و ساختن اسلحه
ب	مختار است برای حاجت خواستن از ضیاع و مشایخ	ب	مختار است برای نقل و تحویل و تجارت و شرکت	ب	جید است برای حرب و مکر و اصلاح تیر و کمان
ج	صالح است برای عمارت و زراعت	ج	سعد است برای ابتدائات و سفر	ج	جید است برای شکار دریا و سواری
د	مختار است برای بنا نهادن و حاجت از اشراف	د	مختار است برای جوهر خریدن و حاجت از وزرا	د	صالح است برای اعمال آتشی و صید و شکاری و حاجت از امرا
ه	نیک است برای خریدن ستور و عمارت زمینها	ه	صالح است از برای نو پوشیدن و حاجت از کتاب و تعلیم	ه	صالح است برای سیاست لشکر و اصلاح حالات حرب
و	مختار است برای حاجت خواستن از اکابر	و	مختار است از برای معاجین و تریاقات	و	جید است برای تعبیه لشکر و صید و ساختن اسلحه
ز	جید است برای دارو خوردن و کاریز کندن	ز	صالح است برای خریدن جواهر آبی و زمین	ز	مختار است برای صید دریا و سیاحت و صحبت
ح	جید است برای چهارپا خریدن و حاجت از مشایخ	ح	مختار است برای خریدن دواب و شرکت کردن	ح	صالح است برای اصلاح آلات حرب و خریدن اسپان
ط	صالح است برای چهارپا خریدن و عمارت زمینها	ط	صالح است از برای خریدن سرا و عمارت مساجد	ط	صالح است برای سواری و حرب و شکار
ی	نیک است برای حاجت خواستن از مشایخ و اعمال زراعت	ی	صالح است برای حاجت خواستن از قضاة و مشایخ	ی	صالح است برای شکار و بنای قلاع و عمارت شهرها
یا	صالح است برای کاریز کندن و دارو خوردن	یا	مختار است برای سفر و تجارت و کشتی نشستن	یا	صالح است برای ساختن آلات حرب و خریدن ستور

تتمه جدول الاختیارات علی کون القمر بالکواکب السیارة فی البروج

البروج	تسدیس و تثلیث آفتاب	البروج	تسدیس و تثلیث زهره	البروج	تسدیس و تثلیث عطارد
٤	مختار است برای ابتدای اعمال و حاجت از ملوک و قضاة	٤	مختار است تزویج و سفر و ابتدائات	٤	صالح است شرکت و حرکت و خریدن جواهر
ا	جید است برای صناعت و دیدن اکابر	ا	مختار است تزویج و تعلیم موسیقی	ا	مختار است مناظره و تعلیم شکار
ب	جید است برای معالجه و نکاح و حاجت خواستن از ملوک	ب	مختار است نقل و حرکت و شرکت و نکاح	ب	صالح است برای تزویج و آشتی و تعلیم موسیقی
ج	جید است برای سواری و مال و طلب حاجت از وزرا	ج	مختار است سفر و تزویج و دارو خوردن	ج	مختار است تعلیم و ابتدای امور عطاردی
د	مختار است برای بیعت و عقد الویه و ابتدائات	د	مختار است آشتی و صناعت و حاجت از زنان	د	مختار است تجارت و حرکت و صید و تعلیم
ه	مختار است برای صید و طلب حاجت از وزرا	ه	مختار است حلیه پاشیدن و تزویج و شرکت	ه	جید است تعلیم و خریدن جواهر و حاجت از کتاب
و	مختار است برای حجامت و فصد و خریدن غلامان	و	مختار است تزویج و خریدن غلامان و اعمال زهره‌وی	و	جید است تعلیم و شرکت و تزویج و نو پوشیدن
ز	صالح است برای معالجه و نکاح و آهن بکار بردن	ز	مختار است برای داد و مهمانی و شادی	ز	صالح است تعلیم صناعات و مناظره و شکار
ح	مختار است برای خریدن ستوران و حاجت از ملوک	ح	مختار است پاشیدن پیرایه و شرکت	ح	مختار است معالجه و دارو خوردن و مناظره و صید
ط	صالح است برای عمارت زمینها و خریدن ستوران	ط	صالح است عمارت زمین و تعلیم موسیقی	ط	مختار است خریدن ضیاع و بنده و شرکت تجارت
ی	مختار است برای بنا نهادن و حاجت از مشایخ	ی	مختار است برای خریدن جواهر و چهارپایان	ی	صالح است برای تعلیم فقه و حاجت از علما
یا	جید است برای جوهر خریدن و شرکت و سواری	یا	صالح است برای عمارت بناها و شراب خوردن	یا	صالح است خریدن عقار و چهارپا و تعلیم

البروج	تربیع زحل	البروج	تربیع مشتری	البروج	تربیع مریخ
٤	نحس است تزویج و سفر و ابتداءات	٤	صالح است طلب مال و معاش و حاجت از اشراف	٤	مذموم است حرب و خصومت و امثال آن
ا	باکی نیست عمارت زمینها و حذر کنند از حرکت	ا	مختار است بنا نهادن و عمارت مساجد و خریدن دواب	ا	حذر کنند از سفر و تزویج و ابتدای کارها
ب	از همه کارها حذر بهتر است	ب	جید است شرکت و حاجت از وزرا	ب	باکی نیست برای مجادله و مناظره
ج	حذر کنند از نقل و میانه است کاریز کندن	ج	مختار است سفر و نقل و فرستادن رسول	ج	باکی نیست برای چوگان زدن
د	میانه است بنا نهادن و جوی کندن	د	جید است خریدن جواهر و چهارپایان	د	حذر کنند از خواستن حاجت از ملوک

ه	مذموم است حرکت و شرکت و حوائج	ه	جید است شرکت و تجارت و نو پوشیدن	ه	مکروه است لقای اشراف و شرکت
و	هیچ خیریت در او الا به تدبیر و وفا	و	صالح است برای امور دینی و حاجت از علما	و	سکوت و خلوت بهتر است
ز	حذر کند از سفر و حرکت و ابتداآت	ز	باکی نیست خریدن دواب و حاجت از سپاهیان	ز	حذر کند از سفر و تزویج
ح	فراغ بهتر است	ح	صالح است خریدن ستور و جواهر و ابتداآت	ح	صالح است اصلاح آلات حرب و شکاری
ط	میانه است عمارت زمینها و زراعت	ط	صالح است عمارت زمینها و خریدن ستوران	ط	حکم او مانند حکم قوس است
ی	مکروه است برای ابتدا و میانه است برای انتها	ی	جید است بنای شهرها و خریدن غلامان	ی	سکون بهتر است
یا	حذر کند از سفر دریا و شرکت	یا	مختار است شرکت و تجارت و خریدن حیوانات	یا	حذر کند از سفر و کشتی نشستن

تمه جدول الاختیارات

البروج	تربیع آفتاب	البروج	تربیع زهره	البروج	تربیع عطارد
٤	حذر کند از خصومت و حاجت خواستن از اکابر	٤	جید است کار تعبیه لشکر و شراب خوردن	٤	صالح است مناظره و مجادله و خصومت
ا	جید است برای پوشیدن تاج و کمر	ا	صالح است تزویج و ابتداآت و حوائج	ا	میانه است برای حاجت و تعلیم موسیقی
ب	هیچ کار نشاید الا سیاست و تمکین حرب	ب	صالح است معالجه و تزویج و نقاشی	ب	جید است ابتدای تعلیم و در باقی کارها میانه است
ج	مختار است برای کندن کاریز و جوی	ج	نیک است نقل و سفر و کاریز کندن و خریدن ستور	ج	صالح است برای تعلیم و سواری و آشنا کردن
د	میانه است وداع کردن و شکست کندن کاریز	د	شاید برای اعمال صناعت و خریدن حیوان	د	جید است محاسبه و کلا و صحبت کتاب
ه	هیچ کار نشاید	ه	صالح است تزویج و سفر و نو پوشیدن	ه	مختار است تعلیم و مناظره و مجادله
و	مذموم است برای سفر و حوائج و ابتداآت	و	شاید شراب و عطر پاشیدن و کنیزک خریدن	و	صالح است خریدن کنیزان و ستوران
ز	باکی نیست خریدن غلامان ترک و جواهر	ز	مختار است دارو خوردن و معالجه و ترک ادویه	ز	صالح است معالجه بیماران و خوردن دارو

مختار است کندن

ح	مختار است کندن چاه و کاریز و جوی	ح	صالح است خریدن جواهر و ستور و میانه نو پوشیدن است	ح	صالح است برای مناظره و خوردن آب
ط	صالح است برای کندن کاریز و بریدن جوی	ط	صالح است دارو خوردن و خریدن بنده	ط	میانه است ابتداآت و شاید دارو خوردن
ی	میانه است برای بنا نهادن	ی	صالح است بنا نهادن و برده خریدن	ی	هیچ کاری نشاید
یا	غیر محمود است هیچ کار نشاید کرد سکون بهتر است	یا	صالح است برای شرکت و سفر و حرکت	یا	باکی نیست خریدن بندگان

البروج	مقابله زحل	البروج	مقابله مشتری	البروج	مقابله مریخ
٤	حذر کند از حرکت و ابتداآت	٤	صالح است سفر و نقل و سواری	٤	شاید اصلاح آلات حرب و شکار
ا	حذر کند از سفر و تزویج و حلوا و در [illegible]	ا	جید است بنا نهادن و نقل و تحویل	ا	باکی نیست آرایش لشکر و مکر و حیل
ب	حذر کند از تجارت و سواری و حوائج	ب	صالح است برای خریدن ستور و سفر و حوائج	ب	صالح است صید و مناظره و جدل
ج	حذر کند از ابتداآت و سفر	ج	مختار است سفر و نقل و ابتدای کارها	ج	صالح است سیاست نشاید سواری
د	فراغت بهتر است	د	صالح است بنا نهادن و ابتدا و حوائج	د	ناستوده است سفر و سواری و ابتداآت
ه	حذر کند از نو پوشیدن و فصد و حجامت	ه	صالح است شرکت و تجارت و سفر و ابتداها	ه	غیر مختار است برای ابتداآت
و	حذر کند از سفر و نقاشی و پاشیدن عطر	و	صالح است برای خریدن چهارپایان و پاشیدن عطر	و	صالح است برای شکار و مجادله
ز	حذر کند از سفر و میانه است دارو خوردن	ز	صالح است خریدن کنیزک و میانه است دارو خوردن	ز	حذر کند از سفر
ح	حذر کند از تزویج و خریدن برده و ابتداآت	ح	صالح است شرکت و تجارت و سفر و خریدن ستور	ح	باکی نیست شکاری و تیراندازی
ط	حذر کند از سفر و تزویج و عمارت و ابتداآت	ط	صالح است تجارت و طلب حاجت از مشایخ	ط	صالح است برای خراب کردن بناها
ی	حذر کند از سفر و تجارت و بنا نهادن	ی	صالح است برای بنا نهادن و حاجت از قضاة	ی	صالح است شکار باز و شاهین
یا	حذر کند از سفر و میانه است برای ابتداها	یا	مختار است سفر و در کشتی نشستن و طلب حاجت از بزرگان	یا	باکی نیست صید دریا و پاشیدن اسلحه

تتمه جدول الاختیارات

برج	مقابلهٔ آفتاب	برج	مقابلهٔ زهره	برج	مقابلهٔ عطارد
٤	حذر کند از دیدن سلاطین و حاجت از ایشان	٤	مصالح است خریدن کنیزک و چهارپای	٤	مصالح است مناظره و محاسبه و شکار
ا	حذر کند از سفر و خلوت با زنان	ا	مخالف است برای تزویج و نقل و تحویل	ا	میانه است برای تزویج شاید مجادله و محا
ب	حذر کند از مناظره و سواری و خصومت	ب	مخالف است تزویج و سفر و شرکت	ب	مصالح است ابتدای تعلیم و نقل و کوچ کردن
ج	فاسد است برای ابتدات و سفر و نقل	ج	مخالف است سفر و خریدن کنیزک	ج	مصالح است صید دریا و شاید سواری
د	مذموم است برای نقل حاجات از ملوک	د	مصالح است ختان و مهمان و حاجت از زنان	د	هیچ فایده ندارد
ه	محذور است برای تزویج و شرکت و تجارت	ه	مصالح است تزویج و خریدن کنیزکان و نو پوشیدن و سفر	ه	باکی نیست برای تعلیم و رفتن بحمام
و	مکروه است برای ابتدای امور	و	مصالح است ضیافت و نقل و خریدن بنده	و	مصالح است مناظره و شکار و عملهای لطیف
ز	حذر کند از سفر و دارو خوردن	ز	مخالف است شراب و دارو خوردن و بازرگانی	ز	مصالح است معالجه و دارو خوردن
ح	باکی نیست چهارپای خریدن	ح	مصالح است شرکت و ستور خریدن	ح	میانه است تجارت و حجامت و شاید تعلیم
ط	شاید خراب [کردن] بناها	ط	مصالح است عمارت بناها و حرکت	ط	پسندیده نیست
ی	شاید ویران کردن	ی	مصالح است عمارت بناها و خریدن غلام	ی	باکی نیست برای تعلیم
یا	حذر کند از نشستن کشتی و عرض کردن	یا	مصالح است بحمام رفتن و سفر و شرکت	یا	باکی نیست برای سفر و حرکت
برج	مقارنهٔ زحل	برج	مقارنهٔ مشتری	برج	مقارنهٔ مریخ
٤	مذموم است سفر و حاجت و ابتدارات	٤	مخالف است فصد و حجامت و اسراف	٤	مصالح است برای سیاست و امور مریخی
ا	جید است بنا نهادن و مشارکت مشتری	ا	سعد است برای تجارت و ابتدارات	ا	حذر کند از سفر و ابتدای کارها

ستوده نیست

برج	مقارنهٔ زحل	برج	مقارنهٔ مشتری	برج	مقارنهٔ مریخ
ب	ستوده نیست	ب	جید است تجارت و شرکت و حوایج و ابتدارات	ب	صالح است برای ساختن اسلحه
ج	حذر کند از سفر و نشستن در کشتی	ج	مخالف است سفر و امور خطیره و ابتدا	ج	حذر کند از سفر و نقل و تحویل
د	میانه است برای امور ملکی	د	مخالف است عقد مواخات و بنای شهرها و حاجات از ملوک	د	حذر کند از سفر و باکی نیست با آتش کاری
ه	باکی نیست در عمارت و زراعت	ه	جید است سفر و تجارت و حاجت از دیوانیان	ه	حذر کند از شرکت و تزویج
و	باکی نیست بنای مساجد و غیر آن	و	جید است بنای شهرها و حاجت از اشراف	و	هیچ کار نشاید
ز	صالح است دارو خوردن و شرکت زرع	ز	مخالف است بنای عمارت و خانها و کارهای بزرگ	ز	ستوده نیست سفر و شرب دوا
ح	پسندیده نیست اعمال و حاجات	ح	مخالف است برای ابتداها و حوایج	ح	صالح است برای خریدن سلاح و عمل اسلحه
ط	میانه است عمارت زمینها و هدم بنیان	ط	مخالف است بنا نهادن و زمین خریدن	ط	صالح است مخاصمت و مناظره و کارهای مریخ
ی	باکی نیست بنا نهادن و شرکت مشتری	ی	مخالف است خریدن ضیاع و عبید و حاجات از قضات	ی	حذر کند از ابتدارات
یا	جید است بنای صوامع و مساجد	یا	مخالف است برای ابتدارات و حوایج و حرکت	یا	باکی نیست حاجت خواستن از ملوک

تتمه جدول الاختیارات

برج	مقارنهٔ آفتاب	برج	مقارنهٔ زهره	برج	مقارنهٔ عطارد
٤	صالح است کمین کردن و مکر و حیله و کار نهانی	٤	مخالف است برده خریدن و حاجت از زنان	٤	مخالف است تعلیم و مناظره و ابتدای امور
ا	حذر کند از تزویج و ابتدای امور	ا	مخالف است تزویج و نقش و تعلیم موسیقی و عطر	ا	صالح است صناعت و تعلیم نقاشی
ب	شاید مکر و حیلهای نهانی	ب	مخالف است شرکت و تزویج و ابتدای کارها	ب	مخالف است ابتدای تعلیم و صید و تزویج
ج	شاید کمین کردن و مکر بخش	ج	مخالف است سفر و صید و نقل و ابتدا	ج	مخالف است سفر و شرکت و ابتداها
د	شاید سیاست و تدبیرات مشتری	د	مخالف است پوشیدن تاج و کمر و حاجت از خواتین	د	مخالف است برای طلب حاجت از ملوک

ه	شاید الا پنهان کردن کارها و مطالعه کتب	ه	صالح است برای شرکت و نو پوشیدن و جنگ	ه	صالح است شرکت و تزویج و دارو خوردن
و	شاید عطر آمیختن و نکاح نهانی و کیمیاگری	و	صالح است تزویج و نقل و حاجت خواستن	و	صالح است معالجه و تعلیم موسیقی و نقاشی
ز	شاید معالجه کردن اعضای نهانی و دفینه نهادن	ز	محارست دارو خوردن گرمی باجش	ز	صالحست دارو خوردن و شکار
ح	شاید دفن کردن مال و معالجه	ح	محارست شرکت با خصم برای طلب حاجات	ح	صالح است خریدن مرغان شکاری و شرکت
ط	شاید مشایخ به نهانی و معالجه بیماریهای سبک	ط	محارست عمارت و نهادن درخت نشاندن	ط	صالح است تعلیم و طلب حاجت از مشایخ و علما
ی	شاید دفن اموال و نهادن کنوز	ی	صالح است بنا نهادن و عمارت جدید	ی	صالح است تعلیم و شکار کردن باز
یا	شاید پنهان کردن اسرار	یا	محارست و جدید و طلب حوائج و امثال	یا	صالح است شرکت و حرکت و سفر و شیخ و

جدول الاختیارات علی کون القمر فی البروج خالیا عن السیر در بیان اختیارات نزول قمر در برج اثنا عشر وقتی که خالی السیر باشد و اختیارات بر حالات قمر در بروج و چون اختیارات بر اتصال قمر بکواکب دانسته شد شاید که وقتی قمر را در برجی هیچ کواکب اتصال نباشد در ان حالت اختیاری ضرورت شود پس باید که ان نیز دانسته شود تا در وقت اختیار مضطر نگردد و دیگر قمر را چهارده حالت و در هر حالی کاری را شاید ان نیز دانستنی است اما بودن قمر در بروج خالی السیر هم حکیم سنجری درین باب جدولی اورده و مراتب ثلثه عشر بقیه بهم جدول ایراد کرده شد و هو هذا

ع	میانه است برای خون برداشتن و حمام رفتن و طلب بازرگانی	و	صالح است برای طلب فراغت و عشرت و بازی و شرب
ا	صالحست برای خلوت و فراغت و سکون و طرب و شرب	د	میانه است دارو خوردن دیگر همه کارها نحس است
ب	باکی نیست بجهت امور دیوانی و کتابت و اشتغال شرب	ح	صالحست ریاضت چهارپایان و فراغت و بجهت سواری و فصد و حجامت
ح	میانه است برای ابتدا و طلب حاجات و مهمات رسولان	ط	مذموم است برای ابتدا و طلب کارها و در رو و فراغت بهتر
ک	صالح است برای حمام رفتن و خون برداشتن و نظافت و پاکیزگی	ی	جید است برای فراغ و سکون و خلوت و شراب خوردن
ه	صالح است برای جامه بریدن و پوشیدن و شراب خوردن و تعلیم	یا	باکی نیست در سواری و حرکت و طلب راحت و اسایش

وانچه خواجه

انچه خواجه نصیر الحق والدین در باب اختیارات نزول قمر در بروج اثنی عشر وقتی که خالی السیر باشد بصورت نظم فرموده اند اینجا ایراد کردن بطریق صواب اقرب بود چه اکثر طبایع را بسخن نظم میل می باشد و دیگر جهت حفظ اسان تر است و دیگر انفاس شریفه اکابر بسیار است پس این باب را از ان برکت خالی گذاشتن مناسب نبود و انه هو الموصل الی المقصود است

الحمل

هر کجا باید بیابد جدای لم یزل	جرم مه در خانه مریخ یعنی در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر	جامه پوشیدن حریر و صید افکندن بتیر
گر چه نیکست ابتدای کار و خون برداشتن	بد بود بنیاد کردن خاصه چیزی کاشتن

الثور

ماه چون در ثور باشد عقد کردن را نکوست	تخم افکندن باغ و نامه بنوشتن بدوست
خوبتر دیدار خاتونان و عطر امیختن	از جدل یکسو بخش در جنگ می اویختن
گر چه شاید شرکت و بیع پریرویان چین	فصد کردن بد بود گرمابه رفتن همچنین

الجوزا

چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب	بیع ترکان خطایی وه که چون باشد صواب
هم توان خواندن کتاب هم توان دیدن امیر	هم توان نامه نوشتن هم توان انداخت تیر
جامه پوشیدن سزا باشد سفر کردن رواست	پاک ناخن چیدن و فصد حجامت را خطاست

السرطان

ماه چون در برج خویش آید نکو باشد نکو
داروی مسهل در و خوردن عجب درخور بود
می نزد گرمابه رفتن موی بستردن نیک

جامه پوشیدن سفر کردن در و باشد روا
نامه بنوشتن چگویم گر همه بهتر بود
فصد و تزویج و بنای نو نهادن نیک

الاسد

ماه اگر چون جرم افکند در برج شیر
فصد و کار آتش و حاجت ز شاهان خواستن
هم ترکان خطایی اندر و عیش رضاست

نیک باشد عقد بستن شغل بگرفتن دلیر
ور برای تاجداران روی بخت آراستن
لیک نو پوشیدن و دوای سفر کردن خطاست

السنبله

مه چو از برج اسد آید بسوی سنبله
نو بریدن شاید و شاید ازین بهتر دو کار
خوب باشد جمع ترکان سمن سیما بنقد

بر ره هامون همین باید شدن با قافله
خاص را تعلیم علم و جامها نزا کشت کار
به بود به زرگری و آنکه علاج فصد و عقد

المیزان

مه چو در میزان بود نیکو بود دیگر وزیم
حلها پوشیدن و نوشیدن آنکه جام می
نیک چون مه بگذرد از هیجده با هجده درج

هم سفر هم عقد و هم جوهرخری بی ترس و بیم
خاصه بر بانگ سماع جانفزای چنگ و نی
هر که کاری کرد بی شک رنج بیند نه فرج

العقرب

ماه چون در عقرب آید نیک باشد یکسره

خوردن دارو و رد کرد طعام و غرغره

هم جراحت بت شاید هم معاجین ساختن
اسب رشاید ریاضت دادن و ناخن بکند

هم شدن گرمابه هم بر خصم تیر انداختن
لیک دیگر کارها در وی بنا شد سودمند

القوس

ماه چون در قوس آید نیک باشد چار کار
هر که بیع جوهر و حیوان کند با یحجل
قرض دادن موی ستردن تخم کشتن به بود

اولش تزویج و تعلیم آخرش فصد و شکار
جامه نو پوشد بر قاضی رود آرد سجل
گر کسی مسهل خورد بیک عدوی خود بود

الجدی

ماه چون در جدی شد کاریز کندن در خور است
جادوی یا سحری را با خبر دن پیش شاه
نیک باشد مکر و غدر و فصد را

جامه پوشیدن نشاید و صید کردن خوشتر است
می نزد خامه عطارد را نظر باشد بماه
حصنها و قلعها شاید در و کردن بنا

الدلو

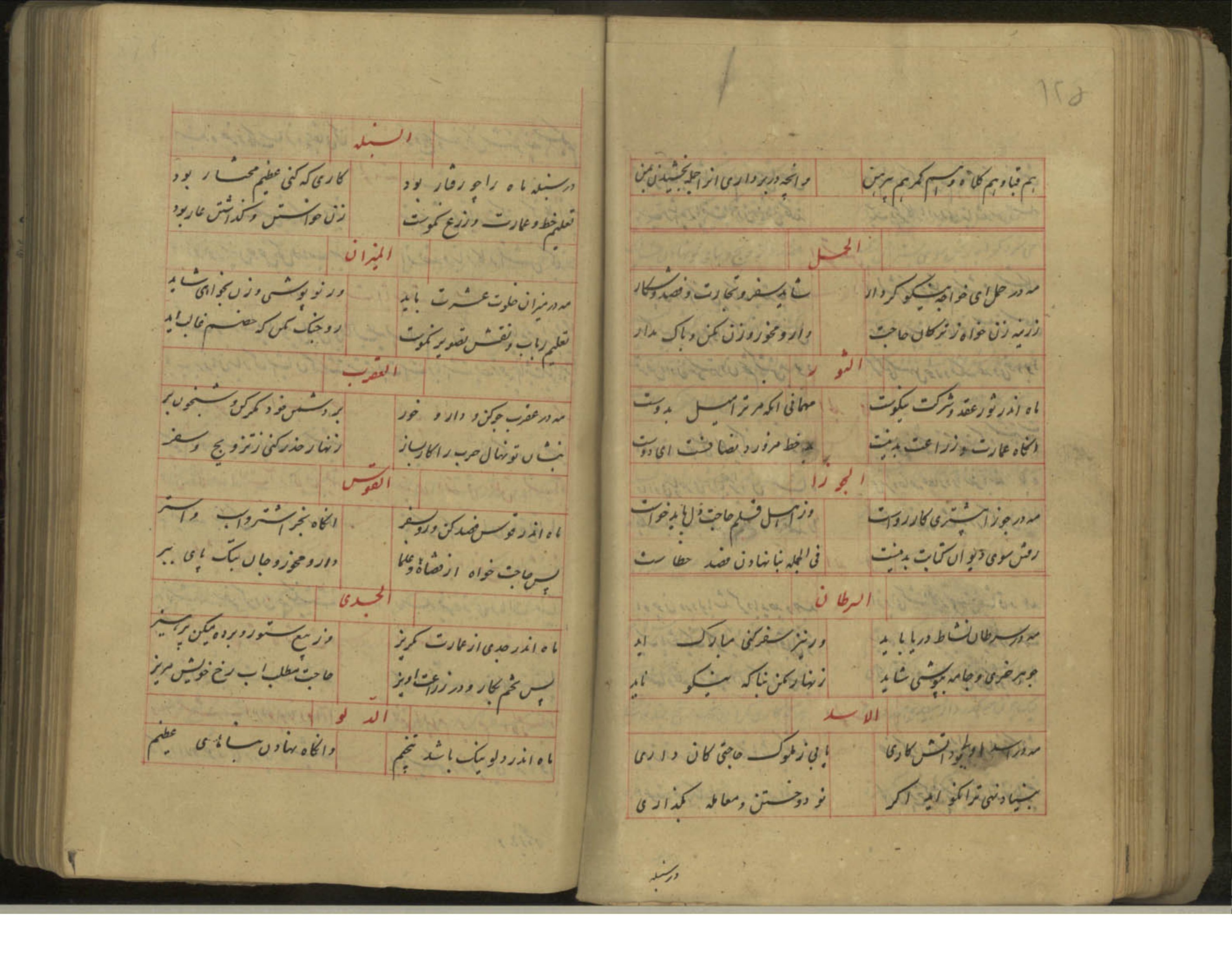
ماه چون در دلو باشد کرد باید جد و جهد
نیک باشد نیک اگر یاری دهد اقبال و بخت
حصنها و قلعها شاید در و کردن ب

از برای کشت و کار و بستن میثاق و عهد
بنده هندو خریدن با نشاید نکو درخت
لیک قتل و فصد و تزویج زن دوشیزه نا

الحوت

چون قمر در حوت باشد نیک باشد بی‌گمت
دعوت خود نیک باشد دیدن اشراف نیز

فصد کردن دست و پای را ناخن گرفت
کوری چرخ کهن پوشیدن از نو چار چیز



هم قبا و هم کلاه و هم کمر هم پیرهن — وانچه در بر داری از جمله بخشیدن بمن

الحمل

مه در حمل ای خواجه نیکو کردار — شاید سفر و تجارت و فصد و شکار
زرینه زن خواه ز ترکان حاجت — دارو مخور و زن مکن و باک مدار

الثور

ماه اندر ثور عقد و شرکت نیکوست — مهمانی اگر مر ترا میل بدوست
انگاه عمارت و زراعت بدنیست — بد خط مرو ور د نضافت ای دوست

الجوزا

مه در جوزا اشتری کار رواست — وز اهل قلم حاجت دل باید خواست
روش سوی دیوان کتابت بدنیست — فی الجمله بنا نهادن فصد خطاست

السرطان

مه در سرطان نشاط دریا باید — ور نیز سفر کنی مبارک اید
جوهر خری و جامه بپوشی شاید — زنهار مکن بنا که نیکو ناید

الاسد

مه در اسد اوبود اتش کاری — با بی زملوک حاجتی کان داری
بنیاد نهی ترا نکو اید اگر — نو دوختن و معامله بگذاری

در سنبله

السنبله

در سنبله ماه را چو رفتار بود — کاری که کنی عظیم مختار بود
تعلیم خط و عمارت و زرع نکوست — زن خواستن و گذاشتن عار بود

المیزان

مه در میزان خلوت عشرت باید — ور نو پوشی و زن بخواهی شاید
تعلیم رباب و نقش تصویر نکوست — رو جنگ مکن که خصم غالب اید

العقرب

مه در عقرب جو کن و دارو خور — بر دشمن خود مکر کن و شبخون بر
بنشان تو نهال حرب را کار بساز — زنهار حذر کنی ز تزویج و سفر

القوس

ماه اندر قوس فصد کن و رو بسفر — انگاه بخر اشتر و اب و استر
پس حاجت خواه از شاه و علما — دارو مخور و جامه بتک پای ببر

الجدی

ماه اندر جدی از عمارت بگریز — وز بیع ستور و برده میکن پرهیز
پس تخم بکار و در زراعت اویز — حاجت مطلب اب رخ خویش مریز

الدلو

ماه اندر دلو نیک باشد تخم — وانگاه نهادن بناهای عظیم



بنده خر و ملک ساز و دهقانی کن — تزویج و سفر مکن شنو پند حکیم

الحوت

ماه اندر حوت جنس نقره و شش و بخر — نو بپوش و تجارت کن و کن علم از بر
دارو خور پس حوض کن و آب ببر — از فصد و بنا و کار آتش بگذر

در اختیارات ایام هفته

نقلست از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اختیارات ایام هفته آنچه در این باب بر زبان مبارک ایشان گذشته هشت بیت است و با هشت بیت ترجمه نجابت بگرداند

لنعم اليوم يوم السبت حقا — لصيد ان اردت بلا امتراء
نکو روزیست بی شک روز شنبه — ز بهر صید اندر کوه و صحرا
وفي الاحد البناء لان فيه — تبدى الله في خلق السماء
به یکشنبه بنا کن زانکه در وی — بنا کرد آسمان را حق تعالی
وفي الاثنين ان سافرت فيه — ستظفر بالنجاح وبالثراء
بدوشنبه سفر کردن چه نیکست — رسد فیروزی و مال مهیا
وان ترد الحجامة فالثلثاء — ففي ساعاته هرق الدماء
و گر خواهی حجامت در سه شنبه — که ساعاتش درین کار است زیبا
وان شرب امرء يوما دواء — فنعم اليوم يوم الاربعاء
و گر دارو خوری در چارشنبه — بود نیکو و زو یابی مداوا

وفي يوم الخميس

وفي يوم الخميس قضاء حاج — ففيه الله ياذن بالدعاء
طلب حاجت بروز پنجشنبه — که در وی مستجاب آید دعاها
وفي الجمعات تزويج وعرس — ولذات الرجال مع النساء
بروز جمعه تزویج و عروسی — مناسب باشد و ذوق و تماشا
وهذا العلم لا يعلمه الا — نبي او وصي الانبياء
جز این دانش نباشد راه الا — نبی را یا وصی انبیا را

از قول حکما در ایام هفته

روز شنبه

ای بخت تو بر سمند اقبال سوار — گاهی که کند مرغ دولت عزم شکار
باید که شود بروز شنبه این کار — تا چرخ فلک نهد مرادت به کنار

روز یکشنبه

ای از تو بسی مسکن و منزل آباد — هر گه که کنی عمارت نو بنیاد
تدبیر بنا بروز یکشنبه کن — تا عیش کنی بدین بنا خرم و شاد

روز دوشنبه

ای یافته از مردم درویش نظر — باید که روی روز دوشنبه بسفر
آغاز سفر اگر درین روز کنی — یابی ز خدا سعادت و فتح و ظفر

روز سه شنبه

ای آنکه ز اسرار حکیم آگاهی شرطست که در روز سه‌شنبه باشد	هر گه که تو فصد یا حجامت خواهی تا چهره گلرنگ تکمرد کاهی

روز چهارشنبه

گر فکر تو با قضا مشابه باشد از بهر علاج گر خوری دارویی	هر روز کنی آنچه ترا به باشد باید که بروز چهارشنبه باشد

روز پنجشنبه

در روز خمیس با خدا باید بود از اهل کرم مهم خود باید ساخت	وز حیله و تلبیس جدا باید بود پیوسته باخلاص و دعا باید بود

روز جمعه

ای آنکه ترا نام نکو مطلوبست آدینه برای کد خدایی نیکست	پیش تو خلاف شرع دین معیوبست جمعیت مرد و زن در وی خوبست

در اختیارات مامونی

این جدولیست که ابومعشر جهت مامون خلیفه نهاده است تا چون خواهد که در امری خطیر شروع نماید و نخواهد که منجم و غیر آن براں اطلاع یابد بر طریق کلی درین جدول تامل کند اگر نیک یا میانه باید دران کار شروع کند و الا ترک گیرد و اگر چه این نوع نزدیکست بتفال اما چون اکابر در کتب اختیار ذکر کرده اند متبع اولی انسب است و طریق معرفت این جدول چنانست که به بینند که تا از روزی که نوروز سلطانی

بود

بود تا بروزی که اندیشه آن کار میکنند چند روز گذشت از انجمله سی و شش طرح کنند ببینند که باقی چند میماند تا سی و شش یا کمتر بماند آن اعداد را درین جدول باز طلبند و اگر در جدول ایام وسط بود میانه بود و اگر در جدول ایام نحس بود بد باشد و کردن آن کار ران شاید و جدول مامونی اینست

اعداد ایام سعد		اعداد ایام وسط		اعداد ایام نحس
١		٢		٣
٤		٥		٦
٧		٨		٩
١٠		١١		١٢
١٣		١٤		١٥
١٦		١٧		١٨
١٩		٢٠		٢١
٢٢		٢٣		٢٤
٢٥		٢٦		٢٧
٢٨		٢٩		٣٠
٣١		٣٢		٣٣
٣٤		٣٥		٣٦

در اختیارات درجات مخصوصه

که یعقوب عصرانی برشمرده است و گفته که چون سعود بدین بروج رسند قوت آن درجات در آن اختیارات زیادت شود و چون نحوس بدان رسد فساد زیادت کند و چون این درجات منحوس باشند و از سعود دور از اعمال حکم بکار داشته آن درجات و اختیار اینست

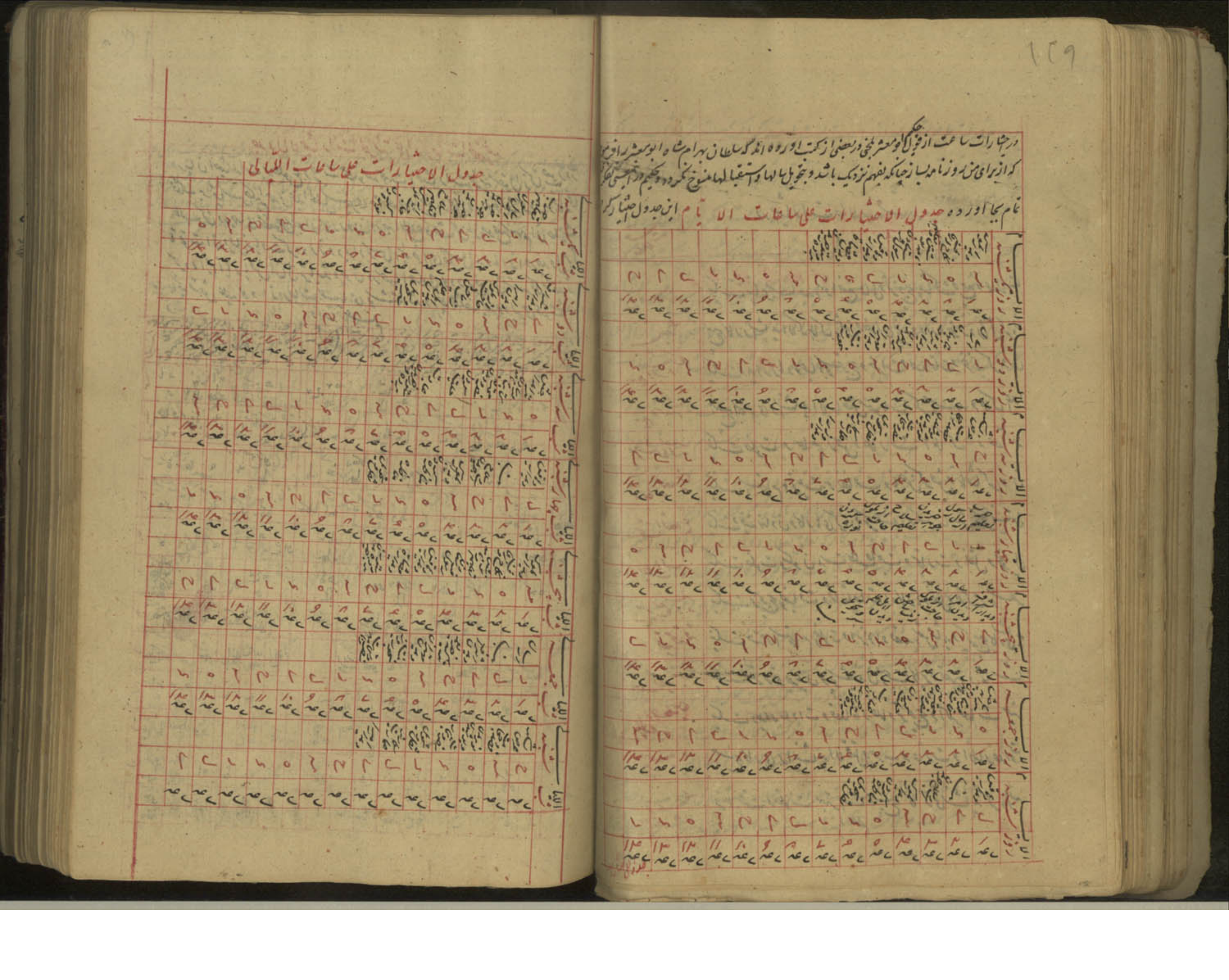
البروج		اعمال
ع	ا	ابتداء کارها
ا	ب	زراعت
ب	ج	کتابت و خدمت سلطان
ج	د	شاید کندن جوی و کاریز
د	ه	امر و نهی
ه	و	معالجه بیماران
و	ز	تجارت و دوستی
ز	ح	خلاف و عصیان و حبس
ح	ط	سفر
ط	ی	کار برداشتن اکابر و سلطان
ی	یا	امان دادن و امید داشتن
یا	یب	ظفر جستن بر خصمان

در اختیارات ساعات که بعد از ساعات ببت باشد بکواکب سبعه غیر افتاب بدانکه
از زمان اجتماع تا دوازده ساعت زمانی تعلق با فتاب دارد و بعد از ان دوازده
ساعت دیگر تعلق بزهره دارد و بعد از ان دوازده ساعت دیگر تعلق بعطارد دارد و
همچنین تا بعد از هفتاد و دو ساعت باز نوبت با فتاب رسد و پیش از ین گفته شد که ساعات
ببت افتاب بغایت نحس است و انجا نیز همه گفته میشود و او هیچ کاری را نشاید.
اما ان ساعت که تعلق بکواکب سبعه باقیه دارد شایسته بود و بعضی کارها را که ان
کواکب دلیلست بران چنانچه درین جدول نموده میشود ان شاء الله تعالی

[illegible]	این ساعت سخت تباه بود زیرا که چهار ساعت اول دلیل هلاکت جان و تن باشد و چهار ساعت دوم دلیل تباهی حال بود و چهار ساعت سوم دلیل تباهی مال
[illegible]	شایسته بود همه کارها را خاصه انچه تعلق بزهره دارد چون نو پوشیدن و نکاح و شادی و عشرت و مهمانی و کارهای زنان و خوش عطر و پیرایه
[illegible]	درین ساعت نیکو بود هر کار که تعلق بعطارد دارد چون عمل دیوان و تعلیم علوم و کتابت و محاسبه و شرکت و تجارت و خوض در کارهای جلیله و مانند ان
[illegible]	این ساعت نیکو بود برای سفر و نزدیک سلطان شدن و خرید و فروخت خاصه چون ماه مسعود بود و اغاز کارهای قمری
[illegible]	این ساعتها شایسته باشد زراعت را و جوی کندن و درخت نشاندن و تخم افکندن و انچه تعلق بزحل دارد و در چهار ساعت اول نیکست عمارت و بنا چون زاید النور بود
[illegible]	این ساعت نیکست کارهای سلطانی را و شرکت و تجارت و طلب حاجت ان روز را و اهل عمایم و انچه تعلق بمشتری دارد از اعمال خیر
[illegible]	چهار ساعت اول شایسته است سواری و سلاح پوشیدن و حرب را و چهار ساعت دوم فصد و حجامت را نیکست و چهار ساعت هیچ کار را نشاید چه پیوسته با ساعات ببت ا

در اختیارات حالات قمر

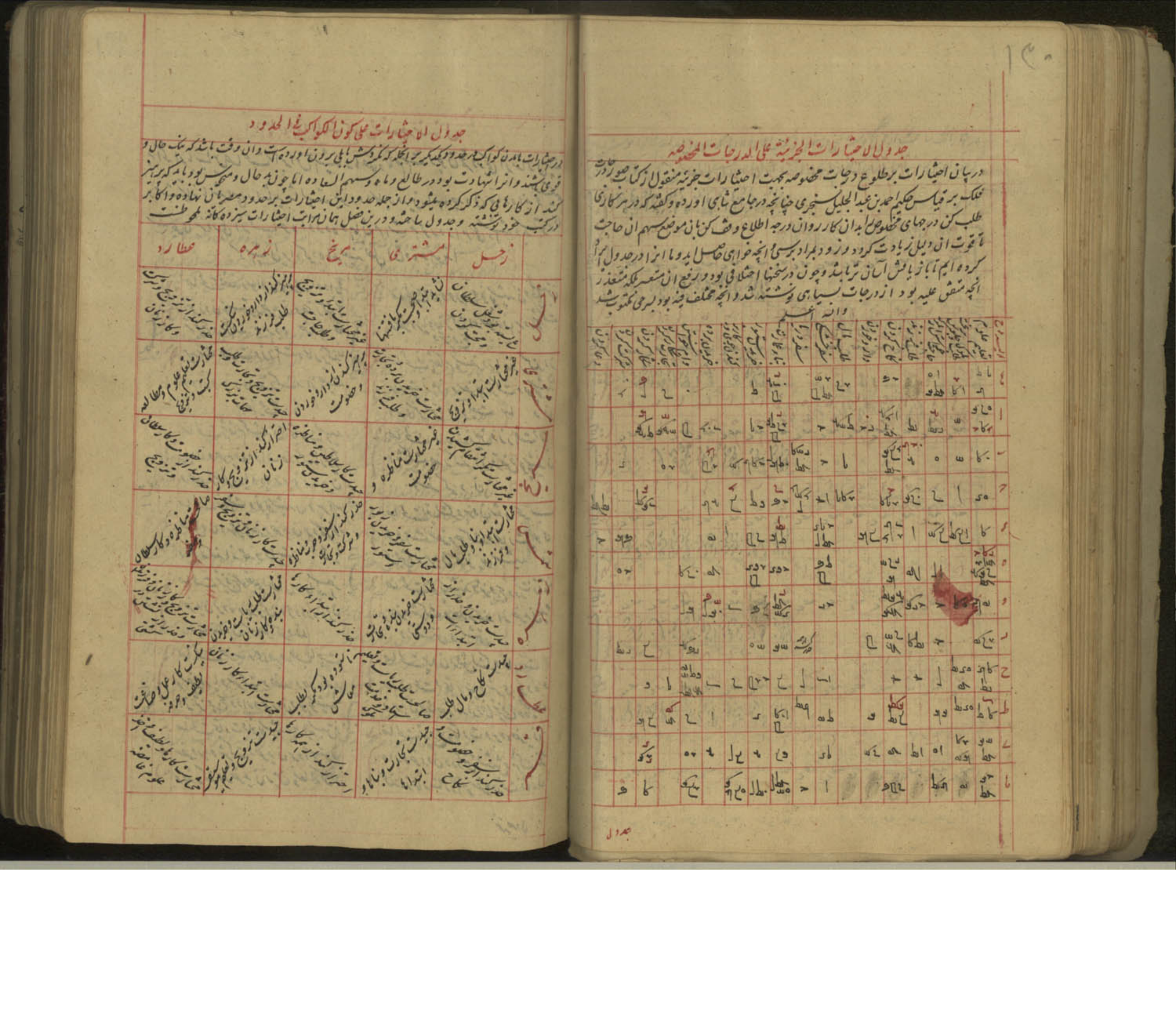
حالات قمر	
شرف	نیکست بنای مساجد و مواضع عالی و تزویج و مناکحت و بیع و عمارت
هبوط	هیچ کار را نشاید الا که هلاک دشمن و خرابی ابنیه و دارو خوردن و قی کردن
مع الراس	نیکست زیادت از زهاد و عباد و سفر حج و خیرات و صدقات و غزا کردن
مع الذنب	هیچ کاری را نشاید الا ساختن مسمومات و مکر و صید و هلاک اعدا
وحشی السیر	نیکست خلوت و حمام رفتن و عمارت املاک و عقار
مقابله سعدین	نیکست استحمام و زینت و نظافت و ناخن گرفتن و تماشا کردن
تحت الشعاع	نیکست دفینه نهادن و کارهای کردن که مکر و غدر و کمین ساختن و گریختن
بطیء السیر	نیکست خلوت و سکون بدست طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل
سریع السیر	نیکست تزویج و ضیافت و تماشا و ابتدای کارها و نقل و حرکت و سفر
طریقه محترقه	نیکست ختنه و استحمام و خلوت و انزوا و قصد دشمن نشاید و دیگر هیچ کاری را
طریقه غیر محترقه	نیکست سفر و نو بریدن و پوشیدن و صحبت اکابر و تفرج و تماشا
[illegible]	نیکست دیدار سادات و قضاة و علما و تزویج و اکثر مهمات خیر
بین النحسین	هیچ کاری را نشاید الا قتل و حرب و غارت و اظهار عداوت
[illegible]	فراغت و خلوت بهتر است هیچ کاری نشاید که والله اعلم



در اختیارات ساعت از قول ابومعشر بلخی در بعضی از کتب آورده اند که سلطان بهرام شاه ابومعشر را فرمود که از برای من روزنامه بساز چنانکه بفهم نزدیک باشد و تحویل سالها و استقبالها منسوخ نکرده و حکیم در این جا نام بجا آورده این جدول اختیار کرد

جدول الاختیارات علی ساعات الایام

جدول الاختیارات علی ساعات اللیالی



جدول الاختيارات على كون الكواكب فى الحدود

در اختيارات بابودن كواكب در حدود يكديگر بر انجمله كه تمروشن آبلى برون اورده است وان وقت باشد كه نيك حال و قوى باشند وانرا شهادت بود در طالع و ماه و سهم السعاده اما چون بد حال و منحوس بود بايد كه پرهيز كند از كارهايى كه ذكر كرده ميشود و از جمله حدود اين اختيارات بر حدود مصريان نهاده و اكابر در كتب خود نوشته و جدول ساخته و درين فصل همان ابواب اختيارات سيزده گانه ملحوظ است

	زحل	مشترى	مريخ	زهره	عطارد
حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ميزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول الاختيارات الجزئية على الدرجات المخصوصة

در بيان اختيارات بر طلوع درجات مخصوصه بجهت اختيارات جزئيه منقول از كتاب صور درجات فلك بر قياس حكيم احمد بن عبد الجليل سنجرى چنانچه در جامع شاهى اورده و گفته كه در هر كارى طلب كن درجهاى مخصوص ابدان كار روان درجه اطلاع وقف كن بان موضع سهم ان حاجت تا قوت ان دليل زيادت گردد و رزو دمراد برسى انچه خواهى حاصل ايد وما انرا در جدول برام كرده ايم تا بازيافتن آسان تر باشد و چون در نسخها اختلافى بود و رفع ان متعسر بلكه متعذر انچه متفق عليه بود از درجات بسياهى نوشته شد و انچه مختلف فيه بود بسرخى مكتوب شد والله اعلم

درجات																		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در بیان اختیارات بحلول قمر در منازل

بدانکه ارباب این صناعت را برایں اختیار اعتماد تمام است وچون قمر دریکی از منازل بیست و هشتگانه باشد مهمی را شاید شایسته بود واکابر درین باب جدول نهاده اند وحکیم سنجری نیز دریکی از کتب خود آورده وبیان مرات مذکوره را مرعی داشته وبدستوری که ایشان ایراد کرده اند بعینه نقل افتاده وهو هذا

حمل	شرطین	صالحست فصد وسواری وسفر دریا ودارو خوردن وستور خریدن وحذر کند از تزویج وشرکت وبرده خریدن	سرطان	نثره	صالحست دارو خوردن ونو پوشیدن وحلی بستن وسفر دریا وحذر کند از خریدن برده وشرکت وتزویج
	بطین	صالحست عمارت وزراعت وکاریز کندن ودارو خوردن وحذر کند از وصیت وتزویج		طرف	صالحست انتقام وسفر دریا وحذر کند از عمارت زمین وسفر وشرکت ونو پوشیدن وموی گرفتن وودیعت نهادن
ثور	ثریا	صالحست انتقام کشیدن وتجارت وصید بیابان وخریدن دواب وحذر کند از تزویج وفصد وسفر دریا ودارو خوردن		جبهه	صالحست عمارت زمین وزراعت وبنا وشرکت وحذر کند از قرض ونو پوشیدن وسفر کردن
	دبران	صالحست زراعت ونو پوشیدن وپیرایه بستن وبناء شهرها وسفر وخریدن برده وستور وحذر کند از محذورات ثریا	اسد	زبره	صالحست تعبیه لشکر وبیرون شدن بحرب مکروهست سفر وحرکت وتجارت وموی گرفتن ونو بریدن ونو پوشیدن
	هقعه	صالحست تزویج وتعلیم اطفال ومعالجه وسفر وخریدن برده وحذر کند از دارو خوردن وبنا نهادن وسفر کردن		صرفه	صالحست نو پوشیدن وتزویج ودرخت نشاندن وسفر وشرکت وحذر کند از خریدن بنده ونشستن در کشتی
جوزا	هنعه	صالحست حرب ومحاصره وطلب حاجت وسفر دریا وشرکت وفصد وحذر کند از تزویج ودارو خوردن ونو پوشیدن		عوا	صالحست بیرون رفتن لشکر وعمارت وزراعت وتجارت وشری برده ونو بریدن وبنا وحذر کند از قرض وتزویج ووصیت
	ذراع	صالحست تجارت ونو پوشیدن وپیرایه بستن وسفر دریا وشرکت وخریدن برده وستور وحذر کند از خریدن زمین ومعالجه کردن	سنبله	سماک	صالحست تزویج وتجارت وبرده خریدن ودارو خوردن ودر کشتی نشستن وشرکت وحذر کند از عمارت وزراعت وسفر ودرخت نشاندن

تتمه جدول اختیارات بحلول قمر در منازل

المیزان	غفر	صالحست برده خریدن وتجارت وحذر کند از جوی وکاریز کندن واز سفر وتزویج وشرکت وچهارپای خریدن وموی گرفتن	الجدی	سعد ذابح	صالحست دارو خوردن وفصد وسفر وشرکت ونو پوشیدن وحذر کند از تزویج وخریدن برده ونشستن در کشتی
	زبانا	صالحست ساختن بنه ونو پوشیدن وبنده خریدن وحذر کند از سفر ودارو خوردن وتجارت ودرخت نشاندن وزراعت وعمارت		سعد بلع	صالحست شرب دوا وبیرون رفتن لشکر ومیانه است سفر ودخول سفینه وحذر کند از نو پوشیدن وزراعت وتزویج وشرکت
	اکلیل	صالحست نو پوشیدن وبنا وخریدن ستور ودر کشتی نشستن وحذر کند از شرکت وخریدن غلام وبیرون رفتن لشکر وموی گرفتن	الدلو	سعد سعود	صالحست انتقام ورسول فرستادن وبرده خریدن وبنا نهادن ودخول کشتی وحذر کند از تزویج وشرکت
العقرب	قلب	صالحست سفر بطرف مشرق ودر کشتی نشستن ودرخت نشاندن وحذر کند از بنا نهادن وبنده خریدن ودارو خوردن وشرکت وموی گرفتن		سعد اخبیه	صالحست دارو خوردن وودیعت نهادن وسفر وحرکت وشرکت ودخول کشتی وحذر کند از تزویج
	شوله	صالحست درخت نشاندن وحذر کند از تزویج وخریدن غلمان ومملوک وشرکت ودر کشتی نشستن ووصیت	الحوت	فرغ مقدم	صالحست ابتداءات وطلب کارها کردن نشاید تزویج ومواصلت وشرکت ودارو خوردن
القوس	نعایم	صالحست خریدن ستور وسواری کردن ومیانه است سفر کردن وحرکت نمودن وحذر کند از شرکت		فرغ مؤخر	صالحست تجارت ودارو خوردن ومیانه است سفر وحرکت وحذر کند از خریدن برده وکشتی در آب افکندن ونشستن روی
	بلده	صالحست عمارت زمین وخریدن ضیاع ودواب وشرکت ومیانه است سفر وحرکت وبرده خریدن		رشا	صالحست تزویج کردن ودارو خوردن ومیانه است سفر وخریدن ممالیک ودخول سفینه وشرکت کردن

در بیان اختیارات منازل بجدول ابوریحان بیرونی

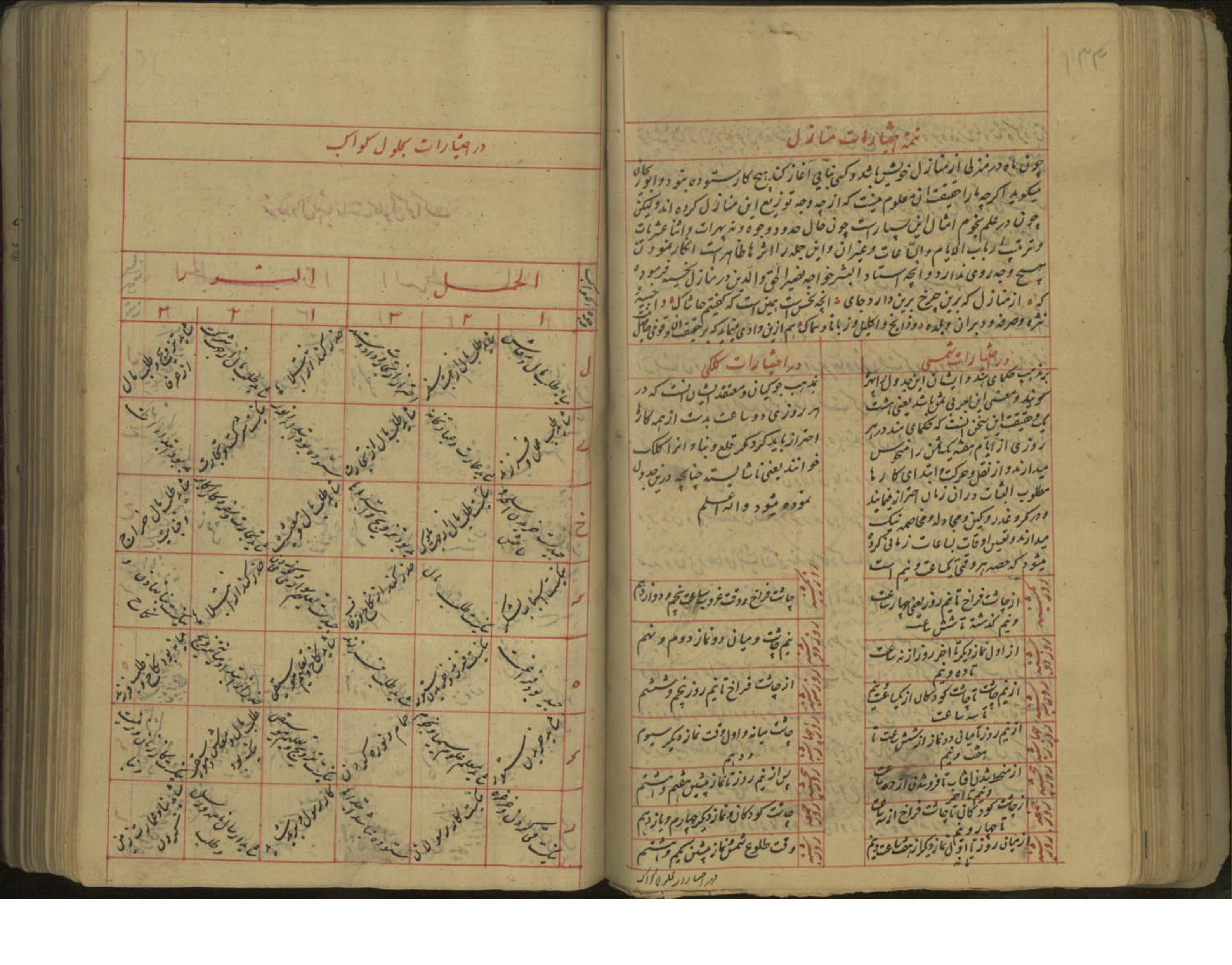
بدانکه منازل بر مذهب حکمای روم و هندست و حساب نیز بران روند و انچه ملوک را
شاید و لابد باشد بلکه کافه خلق بدان محتاج باشند بر منازل بنا کرده اند و حکیم اسمعیل
باخرزی اورده است که در مدت عمر خویش انچه ازین باب امتحان کرده شد اکثری
موافق قول ایشان آمد و درین باب استاد ابوریحان جدولی نهاده و او را از جهانی [illegible] روایت
میکند از حکمای هند در بیان منازل و نسبتی بهر منزلی بکواکبی از کواکب سبعه سیاره
و حکم بر هر یکی و استاد در تحقیق
درین باب مبالغه بسیار کرده
است و هرچه صنعت استاد
ابوریحان کوشیده است با وی
مجال منازعت و مخالفت نباشد
و جدول اینست منازل زحل
چون ماه بیکی ازین چهار منزل

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بطین	[illegible]	[illegible]
ذرع	[illegible]	سهیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذراع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غفر	[illegible]

که منسوبست بزحل فرود آید روا بود بخدمت ملوک رفتن و جامه نو پوشیدن و خانه
جد و پدر عمارت کردن و از مباشرت حذر کند که فرزند نافرمان بردار حاصل اید و
دشمن والدین بود و چیزی بعاریت بکسی نباید داد که بدست نیاید و ترک شکار باید کرد
و اما اگر چیزی گم کرده باشد طلب کند چون بدین منازل رسد بزودی باز یابد منازل مشتری
چون ماه بمنزلی از منازل مشتری رسد مختارست خدمت ملوک و طلب حوایج از ایشان و
ستوده است بر سریر ملک نشستن و درخت نشاندن و کشت کردن و ریاضت
دادن ستوران و روا بود حرب کردن و زینت دادن و تهیه طعام در خانه

خویش

خویش منازل مریخ چون ماه بمنزلی از منازل مریخ رسد مکروه بود خدمت پادشاه کردن و
طلب حاجت از ایشان اما هرچه تعلق بسلاح و ارباب ان دارد از خریدن و فروختن
و ساختن روا باشد و ستوده بود بحرب رفتن و قصد قلاع کردن و کارهای سخت پیش
گرفتن و بشکار رفتن و ریاضت ستوران فرمودن و فصد و حجامت و نشاندن نهال
و کشت کردن و جامه بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن منازل شمس چون
قمر در یکی از منازل افتاب بود پسندیده بود خدمت ملوک و سلاطین و حاجت خواستن
از ایشان و روان کردن اب در جویها و زراعت کردن و درخت نشاندن و ناخن
چیدن و روا نبود بصید رفتن و منازعت کردن منازل زهره مذهب حکمای هند انست
که هرگاه قمر در منزلی از منازل زهره باشد چون پادشاهی بر تخت ملک نشیند ان پادشاهی
را دوامی و ثباتی باشد و مدتی دران بماند و بر رعیت خویش مبارک بود و تزویج
و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند را بمعلم سپردن نیک باشد و حذر باید کرد از
صید و قتال و علمای ایشان گویند هرگاه که سال نو شود و ماه در یکی ازین منازل باشد
اگر دران سال جنگی افتد ظفر مشرکان را باشد و این حکمی عجیب است منازل عطارد چون ماه
در یکی از منازل عطارد باشد روا بود خریدن و فروختن سلاح و مرتب گردانیدن ان
و بکارزار و صید کردن و فرزند بمکتب فرستادن و اگر کسی در حق کسی افترا خواهد
یا دزدی در خاطر دارد درین وقت بمقصود خود رسد حذر باید کرد از نو بریدن و پوشیدن
جامه و بنا نهادن که گفته اند چون ماه در یکی از منازل [illegible] باشد و کسی بنای آغاز کند هرگز دران
بنا نشیند و اگر کسی حاجت دارد جز دروغ او را بمطلوب نرساند اگر کسی در نو
عمارت نشیند مدتی دراز بماند و کسی [illegible] او را مکروه نتواند رسانید منازل قمر



تتمه اختیارات منازل

چون ماه در منزلی از منازل خویش باشد و کسی بنای آغاز کند هیچ کار رستوده نبود و ابو ریحان میگوید اگرچه ما را حقیقت آن معلوم نیست که از چه وجه توزیع این منازل کرده اند ولیکن چون در علم نجوم امثال این بسیار است چون حال حدود و وجوه و نه بهرات و اثنا عشریات و ترتیب ارباب الایام و الساعات و غیر آن و این جمله را اثرها ظاهر است انکار نمودن به هیچ وجه روی ندارد و آنچه استاد البشر خواجه نصیر الحق والدین در منازل نحسه فرموده که ه از منازل که برین چرخ برین دارد جای ه آنچه نحس است همین است که گفتیم جا شاک ه دا حسیه نثره و صرفه و دبران و بلده ه و ذراع و اکلیل و زبانا و سماک ه هم ازین وادی میباید که بر تحقیق الله و قوفی حاصل

در اختیارات سکلکی		در اختیارات شمسی	
بمذهب جوکیان و معتقد ایشان است که در هر روزی دو ساعت بدست از همه کارها احتراز باید کرد دگر قلع و بنا و انرا کلکا خوانند یعنی ناشایسته چنانچه درین جدول نموده میشود والله اعلم		بمذهب حکمای هند و ایشان این جدول را اهر گویند و معنی این بعربی نحس باشد یعنی هشت یک و حقیقت این سخن آنست که حکمای هند در هر روزی از ایام هفته یک ثمن را منحوس میدارند و از نقل و حرکت و ابتدای کارها مطلوب الثبات دران زمان احتراز مینمایند و در کر و غدر و کین و مجادله و مخاصمه نیک میدارند و تعیین اوقات بساعات زمانی کرده میشود که حصه هر وقتی یک ساعت و نیم است	
چاشت فراخ و وقت غروب ساعت پنجم و دوازدهم	روز [illegible]	از چاشت فراخ تا نیم روز یعنی چهار ساعت و نیم گذشته تا شش ساعت	روز [illegible]
نیم چاشت و میان دو نماز دوم و نهم	روز [illegible]	از اول نماز دیگر تا آخر روز از نه ساعت تا ده و نیم	روز [illegible]
از چاشت فراخ تا نیم روز پنجم و ششم	روز [illegible]	از نیم چاشت تا چاشت کودکان از یک ساعت و نیم تا سه ساعت	روز [illegible]
چاشت میانه و اول وقت نماز دیگر سیوم و دهم	روز [illegible]	از نیم روز تا میان دو نماز از شش ساعت تا هفت و نیم	روز [illegible]
پس از نیم روز تا نماز پیشین هفتم و هشتم	روز [illegible]	از منجلا شدن آفتاب تا فرو شدن از ده ساعت و نیم تا آخر	روز [illegible]
چاشت کودکان و نماز دیگر چهارم و یازدهم	روز [illegible]	از چاشت کودکان تا چاشت فراخ از سه ساعت تا چهار و نیم	روز [illegible]
وقت طلوع شمس و نماز پیشین یکم و هشتم	روز [illegible]	از میان روز تا اول نماز دیگر از هفت ساعت و نیم تا نه	روز [illegible]

در اختیار در حلول کواکب

در اختیارات بحلول کواکب

	الثور			الحمل			[illegible]
	۳	۲	۱	۳	۲	۱	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خ
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر



تتمه جدول اختیارات بحلول کواکب

	الجوزا			السرطان		
	١	٢	٣	١	٢	٣
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تعلیم علوم [illegible]	طلب مال و تجارت
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کار قضا و قضاة	طلب علم [illegible]
خ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] زمین
س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلب مال [illegible]

تتمه جدول اختیارات بحلول کواکب

	الاسد			السنبله		
	١	٢	٣	١	٢	٣
ل	[illegible]	بنا و خریدن زمین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلب مال و فرزند	[illegible]
خ	[illegible]	طلب مال و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
س	کار سلطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خریدن بنده و [illegible]

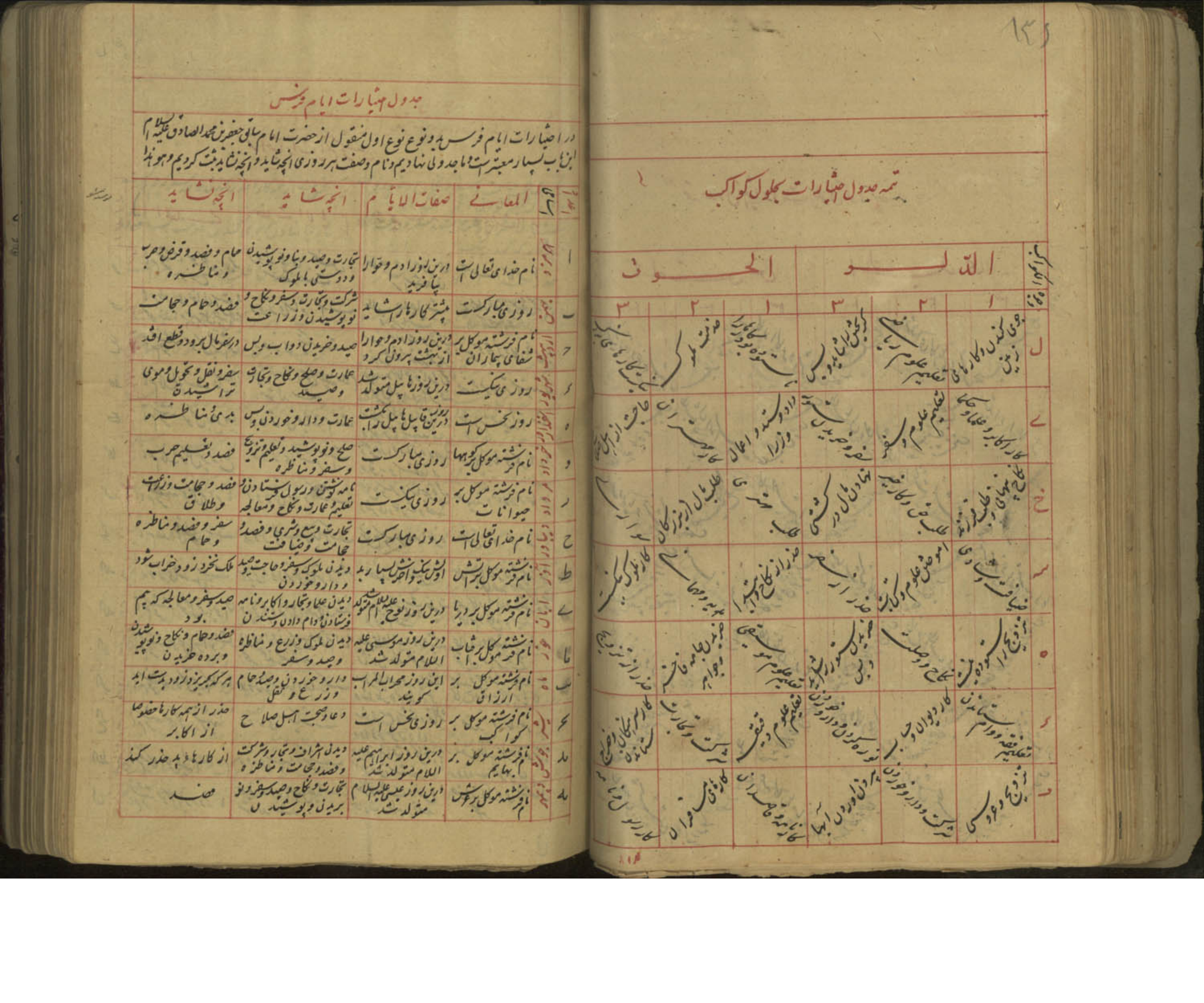


تتمه جدول اختیارات بحلول کواکب

	المیزان ١	المیزان ٢	المیزان ٣	العقرب ١	العقرب ٢	العقرب ٣
ل	ابتدای معالجه و تعلیم طب	تجارت [illegible] و سفر [illegible]	طلب [illegible] و ضرب زمین	بنا و تجدید بنا و کارها [illegible]	کار باو [illegible] دهقان	طلب مال از زنان
ی	ابتدای کارهای [illegible]	کشتی در آب افکندن	[illegible]	کار [illegible] بیان	کار [illegible]	کار [illegible]
خ	کارهای سلطان و تعلیم	شغل سلطان و [illegible]	ابتدای کارهای [illegible]	تعلیم سواری و [illegible]	کار اکابر و [illegible]	[illegible]
س	طلب معاش و تعلیم علوم	[illegible] بازی کردن [illegible]	[illegible] کارها ساخته بود	ابتدای اعمال جلیل	کار [illegible]	کار [illegible]
ه	نکاح و کار زنان	تزویج [illegible]	[illegible] بود نکاح	[illegible]	[illegible] از نکاح	[illegible]
د	طلب [illegible] و سواری	سواری و [illegible]	[illegible]	[illegible]	سواری [illegible]	[illegible]
ر	[illegible]	ارسال رسول [illegible]	کار [illegible] و [illegible]	[illegible] در آب [illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول اختیارات بحلول کواکب

	القوس ١	القوس ٢	القوس ٣	الجدی ١	الجدی ٢	الجدی ٣
ل	طلب [illegible]	[illegible]	کار اکابر و [illegible]	[illegible]	ابتدای کارهای [illegible]	طلب مال و [illegible]
ی	معالجه [illegible]	طلب مال از [illegible]	طلب مال و [illegible]	طلب مال و [illegible]	[illegible]	ابتداء اعمال
خ	[illegible]	[illegible]	کار [illegible]	کار [illegible]	[illegible]	معالجه و [illegible]
س	[illegible]	[illegible]	کارهای [illegible]	[illegible] کارها	معالجه [illegible]	[illegible]
ه	کار زنان و [illegible]	طلب [illegible]	کارهای زنان	تزویج و کارهای زنان	نکاح و طلب زنان	معالجه کار زنان
د	طلب [illegible]	[illegible] و کار علما	[illegible]	تعلیم و کار [illegible]	[illegible]	معالجه [illegible]
ر	[illegible]	[illegible]	همه کارها [illegible] بود	معالجه [illegible]	[illegible]	[illegible]



تتمه جدول اختیارات بحلول کواکب

سیر القمر / درجات	الدلو ۱	الدلو ۲	الدلو ۳	الحوت ۱	الحوت ۲	الحوت ۳
ل	جوی کندن و کارهای زمین	تعلیم علوم [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ے	کار اکابر و علما و حکما	تعلیم علوم و سفر	[illegible]	دادوستد و اعمال وزرا	[illegible]	حاجت از اهل [illegible]
خ	نکاح و مهمانی و طلب فرزند	طلب [illegible] و کار خیر	نهادن مال در کشتی	طلب [illegible]	طلب مال از بزرگان	[illegible]
سه	ضیافت و [illegible]	آموختن علوم و کتابت	حذر از [illegible]	حذر از نکاح و [illegible]	[illegible]	کار ملوک [illegible]
ه	[illegible]	نکاح و وصلت	[illegible]	تعلیم علوم [illegible]	[illegible] جامه [illegible]	حذر از [illegible]
ک	تعلیم فقه و [illegible]	کار دیوان و [illegible]	[illegible]	تعلیم علوم دقیق	[illegible] تجارت	کارهای [illegible]
د	[illegible] و عروسی	[illegible] و دارو خوردن	[illegible] آوردن [illegible]	[illegible]	کارهای [illegible]	[illegible]

جدول اختیارات ایام فرس

در اختیارات ایام فرس به دو نوع نوع اول منقول از حضرت امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و این باب بسیار معتبر است و ما جدولی نهادیم و نام و صفت هر روزی آنچه شاید و آنچه نشاید ثبت کردیم و هو هذا

ایام	اسامی	المعانی	صفات الایام	آنچه شاید	آنچه نشاید
ا	هرمز	نام خدای تعالی است	درین روز آدم و حوا را بیافرید	تجارت و صید و بنا و نو پوشیدن و دوستی با ملوک	حمام و فصد و قرض و حرب و مناظره
ب	بهمن	روزی مبارکست	بیشتر کارها را شاید	شرکت و تجارت و سفر و نکاح و نو پوشیدن و زراعت	فصد و حمام و حجامت
ج	اردیبهشت	نام فرشته موکل بر شفای بیماران	درین روز آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد	صید و خریدن دواب و بس	در سفر مال برود و قطع افتد
د	شهریور	روزی نیکست	درین روز هابیل متولد شد	عمارت و صلح و نکاح و تجارت و صید	سفر و نقل و تحویل و موی تراشیدن
ه	اسفندارمذ	روز نحس است	درین روز قابیل هابیل را بکشت	عمارت و دارو خوردن و بس	بدی و مناظره
و	خرداد	نام فرشته موکل بر کوهها	روزی مبارکست	صلح و نو پوشیدن و تعلیم و تزویج و سفر و مناظره	فصد و تعلیم حرب
ز	مرداد	نام فرشته موکل بر حیوانات	روزی نیکست	نامه نوشتن و رسول فرستادن و تعلیم و عمارت و نکاح و معالجه	فصد و حجامت و زراعت و طلاق
ح	دیبادر	نام خدای تعالی است	روزی مبارکست	تجارت و بیع و شری و فصد و حجامت و ضیافت	سفر و فصد و مناظره و حمام
ط	آذر	نام فرشته موکل بر آتش	اولش نیک و آخرش بسیار بد	دیدن ملوک و سفر و حاجت و صید و دارو خوردن	ملک بخرد زود خراب شود
ی	آبان	نام فرشته موکل بر دریا	درین روز نوح علیه السلام متولد شد	دیدن علما و تجار و اکابر و نامه فرستادن و وام دادن و ستدن	صید و سفر و معالجه که بیم بود
یا	خور	نام فرشته موکل بر آفتاب	درین روز موسی علیه السلام متولد شد	دیدن ملوک و زرع و مناظره و صید و سفر	فصد و حمام و نکاح و نو پوشیدن و برده خریدن
یب	ماه	نام فرشته موکل بر ارزاق	این روز محراب المراب گویند	دارو خوردن و صید و حمام و زرع و نقل	هر که بگریزد زود بدست آید
یج	تیر	نام فرشته موکل بر کواکب	روزی نحس است	دعا و صحبت اهل صلاح	حذر از همه کارها خصوصا از اکابر
ید	گوش	نام فرشته موکل بر بهایم	درین روز ابراهیم علیه السلام متولد شد	دیدن اشراف و تجار و شرکت و فصد و حجامت و مناظره	از کارها بد حذر کند
یه	دیبمهر	نام فرشته موکل بر [illegible]	درین روز عیسی علیه السلام متولد شد	تجارت و نکاح و صید و سفر و نو بریدن و پوشیدن	فصد

تمه اختیارات ایام فرس

		المعانی	صفات الایام	انچه شاید	انچه نشاید
و	[illegible]	نام فرشته موکل بر دوزخ	روزهای نحس مستمر است	حمام و موی تراشیدن	همه کارها
ز	[illegible]	نام خدای تعالی است و گویند نام جبرئیل علیه السلام	روزی میانه است	طلب حاجات و خیرات	همه کارها خاصه سفر که بیم هلاکت بود
ح	[illegible]	نام فرشته موکل بر آتش	روزی نیک است	سفر و تجارت و شرکت و زراعت و فصد و نو بریدن	فسق و فجور و کارهای بد
ط	[illegible]	نام ملک الموت علیه السلام	درین روز اسحق علیه السلام متولد شد	صید و حمام و نامه نوشتن و تحویل و دیدن اشراف	فصد و موی تراشیدن
ک	[illegible]	نام فرشته موکل بر چوبها	روزی میانه است	سفر و نکاح و فصد و معالجه و موی تراشیدن	خصومت و صید و لقا و حنا عرفا
کا	[illegible]	نام ملک موکل بر روح	روزی نحس است	ذکر خدا و روزه و صدقه و توبه و استغفار	همه کارها دیگرها را
کب	[illegible]	نام فرشته موکل بر ابرها	روزی مبارک است	نکاح و سفر و مناظره و بیع و شری و عمارت و فصد	صید و معالجه و حمام
کج	[illegible]	نام خدای تعالی است	روزی بسیار مبارک است	نکاح و سفر و مناظره	فسق و فجور
کد	[illegible]	روزی نحس است	درین روز فرعون متولد شد	فصد و لبس	طعام یا باز کار و همه کارها خاصه سفر
که	[illegible]	نام فرشته موکل بر دیوان	درین روز اهل مصر هلاک شدند	روزی نحس است خلوت و فراغت	همه کارها خاصه سفر و تجارت و حمام و نکاح و صید
کو	[illegible]	نام فرشته موکل بر آدمی	درین روز موسی و قوم او از بحر گذشتند	طلب حاجات و درخت نشاندن و ملک خریدن	عمارت و فصد و سفر و تحویل و تزویج
کز	[illegible]	نام فرشته موکل بر آسمانها	روزی بسیار مبارک است	سفر خاصه در حاجات و مناظره و حمام	فصد و حجامت و صید و نکاح و خرید چارپای
کح	[illegible]	نام فرشته موکل بر زمینها	روزی نیک است	سفر و بیع و شری و مناظره و دارو خوردن	فصد و حمام
کط	[illegible]	نام میکائیل علیه السلام	روزی بسیار نیک است	دیدن اشراف و نکاح و سوار گشتن شهر	سفر و طلب علوم و نو بریدن و دواب خریدن
ل	[illegible]	نام فرشته موکل بر روزها	درین روز اسمعیل علیه السلام متولد شد	سفر و شرکت و زرع و تجارت و حمام و فصد	احتراز از بدی و اشتغال بخیر

نوع ثانی از اختیارات ایام فرس منقول از حکمای فارس و این نیز در جدول آورده شده

ا	نیک است طلب حاجت و سفر و نکاح و خرید و فروخت و سوادکی تعلیم کردن و تخم افکندن	یو	نحس است از همه کارها حذر کنند خاصه سفر که بیم هلاکت
ب	نیک است دیدن مهتران و طلب حاجت و سفر و درخت نشاندن و هر کار که کنند نیک آید	یز	نشاید بنا نهادن و جوی کندن و درخت نشاندن
ج	حذر کنند از نکاح و سفر	یح	نیک است سفر کردن و طلب حاجات از اشراف
د	نیک است تزویج و مصاهرت و حاجت نشاید سفر	یط	بد است از گرمابه حذر کنند
ه	نحس است از همه کارها حذر باید کرد	ک	نحس است حذر کنند از جنگ و دعوی و خصومت و سفر و مباشرت
و	نیک است سفر و نکاح و بیع و شری و حجامت و دیدن سلاطین و حاجت	کا	نحس است از همه کارها حذر کنند خاصه از نکاح و سفر
ز	نیک است سفر و تزویج و شری اما قرض ندهد که دیگر بدست نیاید	کب	نحس است بپرهیزد از حرب و سفر
ح	نیک است سفر و درخت نشاندن و حاجت خواستن و ختنه کردن	کج	نحس است درین روز هر کار که کنند بلا بیند
ط	درین روز خود را از بدیها نگاه دارد	کد	حذر کنند از نکاح که زود جدایی افتد
ی	نیک است عمل پادشاه قبول کردن و تخم افکندن و درخت نشاندن و تعلیم و تعلم	که	درین روز خلوت و فراغت بهتر بود
یا	روزی نیک است اما خود را از خصومت و دعوی نگاه دارد	کو	روزی نیک است شاید بکارهای دینی اشتغال کردن
یب	نیک است حاجت خواستن و خرید و فروخت و طلب گم شده و دزدیده	کز	نیک است سفر و طلب حاجت و مناظره و گرمابه اما نشاید فصد و صید و نکاح
یج	روزی نحس است حذر باید کرد از پادشاه و دشمنان	کح	نیک است سفر و خرید و فروخت و مناظره و معالجه و نشاید فصد و گرمابه
ید	نیک است کشت و زراعت و آنچه تعلق بعمل دارد و ضیاع و عقار	کط	همه کارها نیک است الا سفر و نکاح
یه	نیک است گرمابه رفتن اما نشاید موی ستردن و بیع و شری	ل	نیک است سفر و نکاح و شرکت و زراعت و فصد و از خیرات هرچه کنند نیکو آید والله اعلم

در بیان اختیارات منازل

بر اقوال حکما از براهمه و غیرهم امام علام فخر الدین محمد الرازی
قدس سره در کتاب سر مکتوم آورده که این اختیارات
منازل از کتاب استوطاس که از جمله مؤلفات حکیم هرمس است
آورده شد و کتاب دیگر درین باب دیدم که آنرا مصحف قمر
خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی احکام منازل اختلاف
است و امام کتاب استوطاس را بر ترتیب بیارد و بموضع خلاف
اشارتی و حکیم سنجری در جامع شاهی اختیارات منازل را
بر دو قول ذکر کند یکی را بجز امه هند و دیگری قول دوروتیوس حکیم
و امام اسمعیل باخرزی قول رومیان را بیارد و بعضی ازین اقوال
که یاد کردیم ذکر کند و ما این سخنان را بر ترتیب بیاریم شرطین
و آن از اول حمل تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و
هشت و پنج ثانیه و این منزلیست ناری مرکب از سعد و نحس
حکیم هرمس گوید که چون قمر در دوم درجه باشد اندرین منزل
شاید عمل محبت کردن و در مصحف قمر آورده که طلسم دوستی
شاید ساختن و در سیوم درجه جامه نو نباید پوشید که بیم هلاک باشد
و در چهارم درجه حذر کند از دیدن ملوک و سلاطین که مخاطره

باشد

باشد و باید که تقبل انجامد و در پنجم درجه شاید تزویج کردن که زن
و مرد از یکدیگر برخوردار شوند و در ششم درجه نیکست چارپای
خریدن و برده خریدن و در هفتم درجه شاید درخت نشاندن و بسیار
نیکو بود بنا نهادن و عاقبت محمود باشد و در هشتم درجه شاید
عقد محبت بستن و در نهم درجه حذر کند از تجارت و عمل طلسمات و اعمال
کیمیاگری و برای حکمای هند چون ماه درین منزل باشد نیکست دارو
خوردن و ستور بچرا کردن و سفر را مکروهست در سه یکی باقی
مانده از روزی رفوریتوس گوید خیره باشد و در زنا شوهری
و برده و ستور خریدن و سفر کشتی و سلاح ساختن و درخت نشاندن
و موی ستردن و ناخن چیدن و جامه نو پوشیدن چون ماه
از نحسها پاک باشد و نشاید شرکت کردن رومیان گویند حذر
کند از خدمت ملوک و طلب حاجات از ایشان و درین وقت
نفرتی در طبع پادشاه پدید آید و نشاید تزویج کردن اما جامه
نو نباید پوشید که البته در آن لباس جراحتی رسد و با کسی
دوستی نباید کرد که عاقبت هر دو نامحمود بود بطین از آخر
شرطین است تا بیست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه
از حمل و این منزلیست سعد هرمس گوید شاید درین منزل عمل محبت

کردن و بخدمت ملوک پیوستن و از ایشان طلب حاجت کردن
و حذر کنند از تزویج و چیزی خریدن برات تجارت
و نو پوشیدن حکمای هند گویند نیک کشت کردن و جوی
و کاریز کندن و شهرها ساختن و دور شوس گویند شاید
زن خواستن و برده خریدن رومیان گویند نیکو بود خدمت
ملوک کردن و از ایشان حاجت خواستن و با ابنای جنس خود
دوستی کردن و مکروه است برده و ستور خریدن و هر که
درین روز جامه نو پوشد اگر ماه منحوس بود بیم بیماری
بود ثریا از بطین است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه
و هفده ثانیه از ثور و این منزلیست میانه و ممتزج هرمس گوید
در دوم درجه شاید عمل تزویج و محبت و در سیوم درجه
شاید عمل صنعت و دعا کردن و در چهارم درجه نیکو باشد
دیدن اشراف و زیارت دوستان و در پنجم درجه نیکست
تزویج و خریدن چیزی و بنا نهادن و وزن و کیل کردن غله و
نو پوشیدن و حکمای هند گویند نیکست بازرگانی کردن
و سفر را میانه بود و دور شوس گوید حذر باید کرد از
تزویج و خریدن دواب و برده و ریاضت ستور و سفر

اب که بیم موج باشد و شرکت و شاید اعمال آتشی و صید کردن
و نشاید درخت نشاندن و کشت کردن و نو پوشیدن رومیان
گویند این منزل نزدیک کلدانیان سعد است چون ماه در وی باشد
همه کارهای خیر را پسندیده است از دوستی کردن و نزدیک اکابر
رفتن و حوائج خویش عرض کردن و بر درگاه حق عز و علا دعا
گفتن و تضرع کردن و زن خواستن و برده و ستور خریدن
و بنا نهادن و کشت کردن و نو پوشیدن و بریدن دبران
از ثریاست تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و
دو ثانیه و این منزلیست نحس هرمس گوید که در او عمل تفریق
و دشمنی شاید کردن و حذر باید کرد از دیدن اشراف و اکابر
و اعمال صنعوی و دعا و زراعت و بنا و درخت نشاندن و معالجت
و کیل غلات و تزویج و سفر و حکمای هند گویند نیکست کشت
کردن و زرینه ساختن و نو پوشیدن و شهرها بنا کردن مگر در شب
اول روز که سفر در آن مکروهست دور شوس گوید نشاید
زن خواستن که بد فعل بود و سفر دریا که بیم غرق بود و شاید
بنده خریدن که ناصح و امین باشد و ستور ریاضت کرده
خریدن و حذر کند از جوی و چاه و کاریز کندن و بر تخت نشستن و

او اسبش رومیان گویند هیچ کار را نشاید **بقعه** از آخر دبرانت
تا چهارده درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از جوزا و این منزلت
مرکب از سعد و نحس و هرمس گوید در او همه طلسمات شاید کردن
و در مصحف قمر گوید که طلسم شر و تخریب و عقد الرجال را
شاید و نیکو بود دیدار ملوک و اشراف و خریدن برده و ستور
و سفر و حکمای هند گویند شاید زن کردن که فرزند بیلات
ماند و بمکش که عالم بود و نیکو بود و بد پرستان فرستادن
و اگر ماه از نحسها سالم بود سفر کردن نیکو بود و دورثیوس گوید
نیکو بود بنده خریدن که امین و صالح باشد بشرطی که خداوند
خانه قمر در برج آتشی باشد و شاید بنا و سفر و سر شستن و موی
ستردن و غزا کردن امانت بشرکت کسی که مهتر باشد
و رومیان گویند شاید درین روز بجهت خصوم زهرها
آمیختن و طلسمها کردن و نیکو باشد زراعت و عمارت و تزویج
و سفر **هنعه** از آخر هقعه است تا هفده درجه و هشت دقیقه
و سی و چهار ثانیه و این منزلیست سعد هرمس گوید محل
محبت را نیکوست و شاید خدمت ملوک و اشراف و تزویج
و بنا و سفر و زرع و نشاندن درخت و برده خریدن و

کید

بکیل غلات حکمای هند گویند نیکست لشکرها فرستادن و حصار
گرفتن و کارهای بد طلب کردن و نشاید سفر و زراعت و امانت
نهادن و دورثیوس گوید نیکست کشتی در آب افکندن که بمقصود رسد
اگرچه دیر در کشد و شاید شرکت کردن چه انبار داره ناصح را امین
بود و صید کردن نیکو نباشد و حذر باید کرد از دارو خوردن
و ریشها را علاج کردن و نو پوشیدن که بیم باشد که هم دران جامه
بمیرد و رومیان گویند نیکست خدمت ملوک و طلب حوایج و دوستی
با اکابر و ساختن طلسمات و سفر و تزویج و بنا و خریدن بنده و ستور
و زرع و نهال نشاندن و اگر کسی قصد دشمن دارد آغاز قصد این
روز باید نهاد **ذراع** از آخر هنعه است تا اول سرطان و
منزلیست سعد هرمس گوید شاید در او عمل طلسمات و کیمیاگری
و در درجه دوم پیوستن بخدمت ملوک و اشراف مناسب بود
و در درجه سیوم زراعت کردن و غلا درودن و درخت نشاندن
و تزویج و بیع و شری و نو پوشیدن و سفر و در درجه چهارم دعا
کردن و تسخیر روحانیات نیکو باشد حکمای هند گویند نیک باشد
شرکت و در کشتی نشستن و دورثیوس گوید شاید بگرمابه رفتن و موی
ستردن و ستور و برده خریدن و صلح کردن و سفر اما مکروه باشد

معالجت و دارو خوردن و زمین خریدن اهل روم جمله اعمال را نیکو
دارند خصوصا طلب حاجت از اکابر و دوستی کردن و دعای
خیر کردن نثره از اول سرطان تا دوازده درجه و سی و پنجاه
و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزلیست مرکب از سعد و
نحس و در مصحف قمر آورده است که سعد مطلق است شاید در عمل
طلسمات آب کردن و شاید تدبیر امور صنعت و نو بریدن و پوشیدن
که هم سوختن جامه و تن باشد هرمس گوید که درین منزل شاید اعمال
عداوت و طلسمات و دعا کردن و سفر و اتصال با اشراف
و رمی در حوائج و زرع و چهار و نشاید کیل کردن غله و تزویج و برده
و دستور خریدن برای تجارت حکمای هند گویند شاید دارو خوردن
و زر به ساختن و سفر کردن مگر در ثلث دوم شب که نیکو باشد
و ذورثیوس گوید شاید تزویج که میان مرد و زن بفساد انجامد
رومیان گویند برین منزل نحوست غالبست اعمال عداوت
و قطیعت را نیکو باشد و مکروهست تجارت و تزویج و نو پوشیدن
و معالجه بیمار و هر بنایی که نهند مدتی بماند و هر مملوک که خرند بیهوده
گرد و گریزپای باشد و گفته اند چون قمر درین منزل باشد در سفر
تزویج هیچ خیر نبود طرفه از آخر نثره است تا بیست و پنج

درجه

درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزل نحس است و در
مصحف قمر آورده است که سعد است شاید در او طلسم کردن
و نشاید معالجه و دعا و نو پوشیدن که خطر حرب باشد هرمس
گوید این منزل ثابتست طلسمات عداوت و قطیعت
را امان شاید خدمت سلاطین و تزویج و خریدن برده که
موافق نباشد و زراعت که نفع نیابد و نه کیل غله که هم
غارت بود و نه سفر و حکمای هند گویند شاید سفر و زرع
و امانت دادن و طلب حاجت و ذورثیوس گوید نشاید
شرکت انبازان بر یکدیگر بکالند و نباید نو پوشیدن که
هم غرق شدن باشد با آن جامه و حذر کند از موی برداشتن
و نباید جمع کردن طعام باخرزنی گوید در ترکیب نزدیکست
به نثره و اهل روم گویند نحس است و هند و عرب در نحوست
این منزل اتفاق دارند و رومیان هیچ کار آغاز ننهند
و هیچ مرهم نسازند و نفرمایند الا حرکت و حرب با دشمن که
ظفر یابند و سفر آب روا بود و نکاح بکر نشاید و مفارقت
افتد و نشاید خریدن مملوک که بی باک و گزنده باشد جبهه از
آخر طرفه است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه

از اسد و این منزل سعد است اسیحه بحیری از نحوست و در مصحف
قمر گوید شایسته است طلسم حیات و عقارب را و نیک
باشد خدمت اکابر و زرع و درودن و نشاید کیل کردن
غله که آفت بدو رسد هرمس گوید نیکست تزویج و خریدن
بنده و ستور و آغاز سفر و حرب کردن حکمای هند
گویند نشاید سفر کردن و زرینه پوشیدن زبره و هرمس
گوید اگر بنا کنند استوار ماند و اگر انبازی کنند زیان
رسد و نشاید جامه پوشیدن و موی ستردن رومیان
گویند نشاید دیدن ملوک و اشراف و حاجت خواستن
و حرب کردن که ظفر ابتدا کننده را باشد زبره از آخر
جبهه است تا بیست و یکدرجه و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه
و این منزل سعد است و در مصحف قمر گوید نحس است در او
عمل تفرقه و عداوت توان کرد هرمس گوید شایسته است
بر اعمال محبت و نیکست پوشش بخدمت ملوک و اشراف
و زراعت و نوپوشیدن و سفر اما تجارت میانه باشد
ذوره هرمس گوید نیکست بنا و شرکت و تجارت مکروه است
نوپوشیدن و موی ستردن رومیان گویند نیکست دیدن

بادشاه

پادشاهان و طلب حاجات و ساختن آلات حرب صرفه از آخر
زبره است تا چهارده درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه سنبله
و این منزل نحس است و در مصحف قمر گوید سعد است هرمس
گوید نشاید اعمال صنعت و ابتداء کارها و خدمت اکابر
و تزویج و نوپوشیدن و اما نیکست بنا کردن و زمینها خاک
کردن و زراعت و تجارت و نکاح و نهال نشاندن اما نشاید
زیور بستن و نوپوشیدن و سفر کردن و در سه یک اول روز
ذوره هرمس گوید نشاید وام دادن که بزحمت باز یابد و حذر
کند از نشستن در کشتی که بسختی رسد و شاید زیور ساختن و
بنده خریدن چون ماه در اسد نبود که اگر در اسد بود بنده بسیار
خوار بود و کس را گردن ننهد رومیان گویند درین منزل
نشاید جز عداوت کردن و کناره کردن از صحبت مردمان
خصوصا اکابر و حذر باید کردن از نوپوشیدن که بیم باشد
که از سلطان بسختی رسد و بد باشد ستور خریدن و سفر دریا
کردن که گزندی عظیم رسد اما شرکت سود بود عوا از آخر صرفه
است تا هفده درجه و هشت دقیقه و چهل و چهار ثانیه و این
منزلیست ممزوج از سعد و نحس و شاید در او همه اعمال محبت

و در مصحف قمر گوید سعد است و نیکو بود برای مصالحه هرمس گوید
شاید زراعت کردن و درودن و نشاید کیل غله که بیم تلف
بود از حکام و حذر باید کرد از حرب و اختلاط با اعدا اما
نشاید دیدار دوستان و مخالطه با اکابر و نکاح و نو پوشیدن
جامه نو و سفر و خریدن بنده و ستور و حکمای هند گویند
نیکست تجارت و سفر بکر در سه یک دوم از روز پسندیده
بود زن خواستن و لشکر فرستادن و ذورثیوس گوید مکروه
است زن خواستن بکر که بیم مفارقت بود و نیک بود
بنده خریدن که ناصح و امین باشد و نشاید دارو خوردن
و نو بریدن و بنا کردن و نزدیک اکابر و سلاطین شدن
و موی ستردن و طلب شادی کردن رومیان گویند درین
منزل سعد و نحس غلبه دارد و بیشتر کارها را شایسته بود و چون
پیوستن بدوستان و حاجت خواستن از ملوک و ستور
خریدن و نو پوشیدن و سفر کردن **سماک** از اخر عواست
تا اخر برج سنبله و این منزل نحس است در او اعمال تفرقه
و عداوت روا باشد و در مصحف قمر گوید سعد است و در او
اعمال محبت شاید هرمس گوید حذر کن از ابتدای اعمال

صنعت

صنعت و کشتن و درودن و بنا نهادن و بخدمت سلاطین
رفتن و حرب و تزویج و سفر و اگر از جمله اعمال بود حذر کند بهتر
باشد حکمای هند گویند شاید زنان ثیبه را نکاح کردن و
تجارت کردن و دارو خوردن و حذر کند از امانت بکسی
سپردن و ذورثیوس گوید نیکست بنده خریدن که مهربانی
بود و در کشتی نشستن که سلامت ماند و شرکت کردن که نفع
باید رومیان این منزل را منحوس دارند در جزو اعمال قطیعت
و وحشت نشاید **غفر** از اول درجه میزانست تا دوازده درجه
و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزل سعد است
بیشتر اعمال را شاید و در مصحف قمر گوید نحس است و در عملها که
روا باشد هرمس گوید نیکست سفر کردن و بسلاطین و اشراف
توسل جستن و نکاح و زفاف کردن و برده و ستور خریدن
و نو پوشیدن و زرع و حصاد و ابتدای اعمال و حکمای هند
گویند نیکو باشد جوی و کاریز کندن و نقل و تحویل کردن چون دوم
و خداوندش نیک حال بود و نشاید زن کردن و وام دادن
و سفر خشکی و دریا و شرکت کردن و موی ستردن و ذورثیوس
گوید مکروهست تجارت و سفر که بیم حبس و غارت بود و اگر باز آید

بی مقصود باز آید نزدیک اهل روم این منزل مبارکست و در بیشتر
از نهایت ستوده است چون عقد مودت بستن و بیعت
کردن و حاجت خواستن و مانند آن زبانا از آخر عقرب
تا هشت و پنج درجه و پنجاه و یک دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل
سعد است امیخته بنحس شایسته است برای اعمال تفرقی و
عقد الرجال هرمس گوید نیکست زراعت و نشاید سفر و
حذر کند از نو پوشیدن که هم صرع باشد یا افتادن از
جای بلند و روا بود ساختن الات حرب و تدبیر او و تزویج
و خریدن دواب و دیدار اشراف حکماء هند گویند روا بود
رزینه ساختن و پوشیدن و نشاید تجارت و سفر و کشت
کردن و نهال نشاندن دوروثیوس گوید حذر کند از زن
خواستن که خطر مردن زن باشد و نشاید سفر بر و بحر
و شرکت ساختن که یکدیگر را متهم دارند باخرزی گوید بحوت
برین منزل غالبست رومیان گویند خدمت ملوک نیکو باشد
و تزویج پسندیده بود و زن پارسا بود و بکرده دارند برده
و ستور خریدن الاکلیل از آخر زبانا است تا هشت درجه و سی و
و چهار دقیقه و هفده ثانیه از عقرب و این منزل نحس است هرمس

گوید

گوید نشاید در او ابتدا کارها کردن چه از اعمال هیچکدام را
نیکو نیست مگر شر و تخریب و عداوت و حکمای هند گویند
نیکست چهارپای خریدن و زیور بر خویشتن بستن و در شهر
شدن و دوروثیوس گوید نشاید بنا کردن و بدوستی گرفتن و
مصاحب ساختن و دارو خوردن اما نشاید نشستن که اهل او را
ملالتی رسد و نشاید شرکت کردن و موی ستردن رومیان
گویند این منزل بغایت نحس است از جمله اعمال حذر اولی
باشد قلب از آخر اکلیل است تا بیست و یک دقیقه و بیست و
پنج درجه و چهل و دو ثانیه و این منزل نیکست و در او همه
کارها خیر توان و عقد اللسان و نیز نجات محبت را شایسته
است و در مصحف قمر می آورد که این منزل برای عقد شهوت
نیکست هرمس گوید شاید سفر و کارها و زراعت و ابتدای
اعمال و طلب حاجت و خریدن برده و دواب و حکمای هند
گویند نیکو بود بنا نهادن و عمارت زمین و بستن لواها و
سفر کردن بجانب مشرق دوروثیوس گوید اگر ماه با مریخ
بود و زن خواهد آن زن را بکر نیابد و نشاید بنده خریدن
اما نیکست در کشتی نشستن و دارو خوردن و درخت نشاندن

ونشاید شرکت وموی ستردن ورومیان گویند نیکست
دیدار ملوک واشراف ونو پوشیدن ودوستی کردن
با اکابر وحاجت خواستن **شوله** از اخر قلبست تا چهار
درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه از قوس واین منزل سعد است
امتحه نحوست ودر مصحف قمر گوید شایسته است بر طلسمات
محبت وعمل تهیج واعمال کیمیاگری را هرمس گوید شاید کار
دهقانی ونشاید سفر وتزویج وخریدن بنده حذر کند
از نو پوشیدن که بیم تب مهلک باشد حکمای هند گویند
شاید شهور را حصاره کردن وبا اعدا محاربه کردن سفر
نیز شاید اما امانت نهادن نشاید ذورثوس گوید
حذر کند از سفر دریا که خطر کشتی شکستن باشد واز خریدن
دواب نفع نیابد رومیان علی الاطلاق تحذیر کنند از
جمله کارها واولی انست که درین روز مباشرت هیچ مهم
نکنند واز ابتداء اعمال بر حذر باشند **نعایم** از اخر
شوله است تا هفده درجه وهشت دقیقه وسی وچهار ثانیه
واین منزل سعد است هرمس گوید شایسته بود بدوستی
گرفتن وعمل نیرنجات محبت وابتدا عمارات ودعا کردن و

زراعت

زراعت وتزویج وبنا وزینت کردن نیکو باشد محاربه
با اعدا واغاز کننده ظفر یابد حکمای هند گویند ستور
خریدن نیکو باشد وسفر میانه بود وذورثوس گوید نشاید
شرکت کردن وشاید ستور توسن خریدن رومیان گویند
هر کاری که پیش گیرند عاقبت ان محمود باشد **بلده** از اخر
نعایم است تا درجه اول جدی واین منزل نحس است هرمس
گوید شایسته است کارهایی را که موذی باشد بفساد ومضرت
ونشاید سفر وتزویج وزراعت ودعا ومخالطت با اکابر
وحذر کند از نو پوشیدن که موجب هلاک ونکدلی باشد
حکمای هند گویند نیکست بنا ساختن وضیاع ودواب خریدن
ومیانه بود صناعت ونو بریدن وسفر وذورثوس گوید میانه
بود برده خریدن واگر زنی را طلاق دهد شوهر او بمیرد وپس
از ان شوهر نکند وشرکت نشاید اما در اخر میان شرکا
مفارقتی پدید اید واگر کسی بطریق تجارت سفری کند
باز نگردد واگر بعمل سلطان بیرون رود هیچ ضرری بدو نرسد
وشقاوت قرین او شود رومیان در او هیچ کار را روا
ندارند الا عملی که از او ضرر رسد **سعد الذابح** از اول جدی است

تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و
این امر مرکب از سعد و نحس و در مصحف قمر گوید نحس
مطلق است هرمس گوید شاید اختلاط کردن با دوستان
و زراعت و نشاید سفر و نو پوشیدن که هم جراحت
باشد و حکمای هند گویند نیکست زرینه و زیور ساختن و
دارو خوردن مگر در ثلث اخر روز ذوروتیوس گوید
نشاید تزویج که پیش از اجتماع مفارقت افتد و اگر
بهم ایند مرد پیش از یکسال بمیرد تا بر بدترین حال جدا شوند
و زن بفسق و فجور میل کند و حذر کند از بنده خریدن
که بر خداوند بیرون اید و گر نیز پای بود و شاید شرکت کردن
و در کشتی نشستن و کشتی بسلامت ماند اما اهل کشتی را از
عقبات رنج تمام رسد رومیان گویند هیچ کار را نشاید
و تحذیر کنند از جامه نو پوشیدن که البته در ان جامه
او را جراحتی رسد باخرزی گوید بکرات تجربه افتاده است
و چنان واقع است سعد بلع از اخر سعد ذابح است تا بیست
و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این ممتزجست
از سعادت و نحوست اعمال قطیعت و عداوت را

شاید

شاید و در مصحف قمر گوید همه اعمال خیر را نیکو بود هرمس گوید
مختار است سفر کردن و بخدمت سلاطین پیوستن و زراعت
و نو پوشیدن اما نشاید تزویج و بیع و شری و حکمای هند
گویند نیکست مناظره کردن و قصد سلطان بر داشتن و محاکمه
کردن و زیور بستن اما نشاید امانت سپردن و سفر کردن
مگر در ثلث دوم روز ذوروتیوس گوید بد است تزویج کردن
که زن با شوهر ستم کند و زود میان ایشان جدایی افتد
و نشاید بنده خریدن اما در کشتی نشستن و شرکت کردن
ستوده است رومیان گویند هیچ کار را نشاید الا
سفر کردن و ملوک و اشراف را دیدن سعد السعود از
بلع است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه
از دلو و این منزل سعد است بیشتر کارها را پسندیده
باشد هرمس گوید نیکست سفر و تزویج و نو پوشیدن
و زراعت و حکمای هند گویند نیکست لشکر و طلایه فرستادن
و دارو خوردن و میانه بود سفر کردن و بد است تجارت
و صناعت و تزویج و جامه نو بریدن و پوشیدن ذوروتیوس
گوید نشاید تزویج و شرکت اما نیکست بنده خریدن

رومیان گویند همه کارها را گزیده است چون خدمت
ملوک و اکابر و بد است آوردن دلها و بدوستی گرویش
و سفر بر و بحر و زراعت و تزویج سعد اخبیه از آخر
سعود است تا پنج درجه و پنج دقیقه و چهل و
دو ثانیه و این منزل نحس است هرمس گوید هیچ کار را
نشاید الا عمل تخریب و تفرقه و در مصحف قمر گوید شاید
مصالحه کردن و اعمال محبت را نیز نیکست حکمای
هند گویند نیکست جنگ کردن و شهر را حصار ساختن و رسولان
فرستادن و سفر بجانب قبله کردن و نشاید تزویج
کردن و زرع و تجارت ذورثموس گوید نیکست
بنده خریدن و بنا نهادن که بسیار استوار بود و در
کشتی نشستن و نشاید تزویج که مفارقت افتد و حذر
کند از شرکت که زیان رسد رومیان گویند این منزل
بغایت نحس است و همه اوقات مذموم است هیچ کار را نشاید
فرغ مقدم از آخر اخبیه است تا چهارده درجه و هفده دقیقه
و هشت ثانیه از حوت و این منزل سعد است و در مصحف
قمر گوید نحس است عمل عداوت را شاید و بس هرمس گوید

نیکست

نیکست ابتداءات و تدبیر صنعت و معالجات کلیه و زرع و
سفر و تدبیر حرب و نو پوشیدن حکمای هند گویند نشاید
کارهای خیر کردن و سفر رفتن مگر در ثلث اول روز و نشاید
دارو خوردن ذورثموس گوید نیکست بنا نهادن و برده
خریدن و سفر دریا و بد است تزویج و شرکت و رومیان
گویند منزل سعد است و مبارک جمله اعمال را و پسندیده
بود باخرزی گوید حکمایی که عهد ملک عضد الدوله بودن
جز درین سه منزل آخرین اجازت ندادندی که جامه
بریدی و پوشیدی فرغ موخر از آخر مقدم تا هفده
درجه و هشت دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل سعد است
ممتزج بنحس و در مصحف قمر گوید سعد مطلق است هرمس گوید شاید
حرب و دیدار ملوک و سفر و زراعت و نو پوشیدن و نشاید
تزویج و بیع و شری و کیل غلات که بهم تلف بود و حکمای
هند گویند شاید تجارت و دارو خوردن و دهقانی
و میانه است سفر مگر در ثلث دوم روز و حذر باید کرد
از ودیعت نهادن و وام دادن و سفر دریا ذورثموس
گوید هیچ کار نشاید درین منزل و رومیان اعمال قطیعت

و عداوت را روا دارند و در سفر و نو بریدن و نو پوشیدن
مبالغه نمایند رش ان از اخر موخر است تا اخر برج
و این منزل سعد است بر سس گویند همه اعمال را شایسته است
چون سفر و زراعت و تزویج و نو پوشیدن و ابتدا
و دیدار اشراف حکماء هند گویند نیکست باز رکانی
کردن و تزویج و دارو خوردن و کار دهقانی ساختن
و میانه است سفر مگر در ثلث دوم از روز و شاید
امانت نهادن ذور شوسس گویند شاید بنده خریدن
که در از زبان و خشمگین و بزرگ منش بود و شرکت کردن
در اول نیک باشد و در اخر تباه بود ر و میان گویند
منز سعد است و مبارک همه کارها را نیکو بود از خدمت
ملوک و اشراف و طلب حاجات از ایشان و برده
و ستور خریدن و شکار کردن و چوگان زدن و حصارها
کشادن والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

فصل بیستم در نکات عربیه و اسرار عجیبه در باب اختیارات
و این فصل محتوی است بر فواید لاتحصی و مشتمل بر چهارده

نکته

نکته نکته اول روایت از موسی کلیم علیه السلام که روزی
چند است از ماههای رومیان که هر که در ان روز بمصاف
رود بقتل اید و هر که سفر کند بمقصود نرسد و هر که زن
کند بر خوردار نشود و ان بیست و چهار روز است در هر
ماهی دو روز بدین طریق تشرین الاول ے ک تشرین
الاخر ا ه کانون الاول ط ب کانون الاخر د یه شباط
ح ی اذار د ک نیسان ر ک ایار و ح حزیران و ک تموز
و ح اب ک یه ایلول ا ی نکته دوم روایت از امام
زکی حسن بن العسکری علیه السلام که هر که از ماههای عرب
در هر ماهی یک روز نحس است که در تمام دوازده ماه دوازده
روز باشد و دران روز هیچ کار نشاید کرد مگر
طاعت و عبادت و خلوت و روزه را مناسبتی باشد
و اگر چه سر این نوع صورتها معلوم نیست اما چون
اکابر زمان گذشته بران رفته اند تقلید او از لوازم است
و ان ایام اینست محرم ک صفر ے ربیع الاول د ربیع
الاخر ی جمادی الاول یو جمادی الاخر ب رجب یو
شعبان یو رمضان ید شوال ب ذی القعده ه ے ذی الحجه

نکته سیوم چون حکیم محقق ماشاءالله مصری فوت شد
در کتب خانهٔ او صندوقی بود چون بکشادند درو جای
قدری حریر سفید بود و این فصل بر وی نوشته بعبارتی
که محصل اینست هرکه عمل کند و ماه در عقرب و سنبله باشد
از ان عمل پشیمان شود و هرکه جامه بپوشد و قمر در اسد
بود مصفوط من النحس در ان جامه بمیرد و هرکه سفر
کند و قمر در طریقه محترقه باشد باز نگردد الا برنج و سختی
و مشقت ان باشد که بوطن نیاید و هرکه تزویج کند و قمر
در منزل سعد ذابح باشد در محاق قبل از اجتماع متفرق
شوند و اگر مرد با زن مجتمع شود دران سال بمیرد یا مفارقت
بر صورت اقبح دست دهد و هرکه نکاح کند و قمر در منزل
زبانا باشد در محاق زن بمیرد و کلمهٔ دوسه دیگر است
در احکام موالید که ایراد ان درین موضع نستحسنیم از
نکته چهارم صاحب اسرار النجوم اورده که چون ابتدا
خصومت کنی و قمر منحوس باشد غلبه ترا بود و هم او گوید که
سفر در حالتی که یکی از نیرین طالع باشد باز نگردی یا بیمار
شوی و هرگاه که طالع نحس باشد در وقت سفر و صاحب

طالع

طالع مسعود دلالت کند بر صحت بدن و هرگاه که طالع سعد بود
و صاحب طالع منحوس دلیل بود بر مرگ مفاجات و چون
قمر در قوس بود سفر مکن که موجب تعویق امور بود و بتزویج
مشغول مشو در وقتی که قمر در سرطان باشد که دران هیچ
خیر نبود و موی لب باز مکن و ناخن مگیر وقتی که متصل بود بعطارد
و یا مشتری در خانهای ایشان باشد و هرگاه که قمر هابط
باشد در جنوب نیامنه که زرو منقلع و چیزی منویس و فتح
که قمر در طالع باشد که پسندیده نبود و چون قمر خالی السیر
باشد نیکست صید و سواری و فراغت و خلوت و شراب
خوردن و ضیافت و چون قمر با راس بود نیکست بخدمت
سلاطین و حکام رفتن و از ایشان حاجت خواستن نکته
پنجم چون قمر در حد کوکبی افتد از سعد و نحس حکم قمر دران
حد چون حکم اتصال باشد بدان کوکب و هیچ کوکب دیگر
را این خاصیت نیست و عطارد چون در حد کوکبی افتد طبع ان
کوکب شود همچنانکه در اتصال بکواکب چه عطارد با هر کوکبی که
پیوندد طبع او گیرد نکته ششم چون محتاج شوی در اختیارات
بانکه قمر در شرف باشد و ان صورت اتفاق نیفتد قمر را در

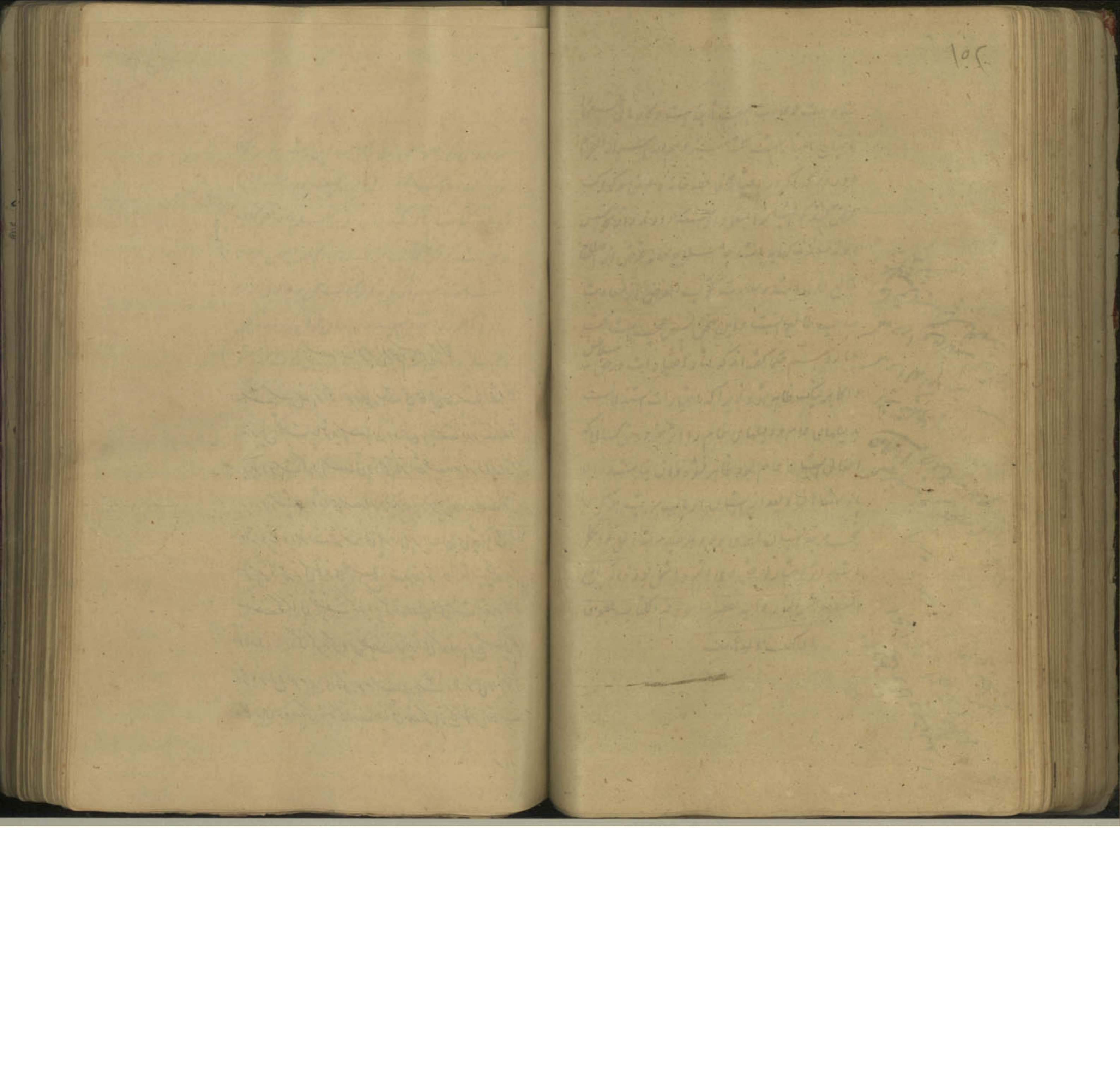
جدو و زهره کن که آن حال مثل آن باشد که قمر در شرف آن
بود لکن قوی تر باشد نکته هفتم صاحب کفایة التعلیم گوید اگر نحسی
بتسویه در وتد افتد چون برجیس در تثلیث یا تسدیس
طالع افتد باکی نیست بلکه مختار است چون آن نحس قوی
حال بود نکته هشتم صاحب سر السرایر آورده است که
هرگاه نحوس مشرقی باشند و در حادی عشر و ایشان را
در طالع نصیبی باشد حکم سعود دارند و از ایشان نفع رسد
و هرگاه که سعود راجع باشند و از طالع ساقط و در سیر
ناقص حکم نحوس دارند و از ایشان ضرر رسد نکته
نهم یکی از اکابر گوید آنچه منجمان در اختیارات برمیشمرند
از روزهای محمود و نامحمود فصد کردن و مسهل خوردن مثلا
در قلب تموز و اول اجور و میان زمستان با این فن هیچ
نسبت ندارد و در آن فضول نوعی از فضولات منجم را
سخن گفتن چه در ایامی که از فصد تحذیر کرده اند اگر کسی
را خناقی گیرد و دی تا سر سالی دموی روا نبود که در فصد تاخیر
کند تا ماهی و هفته دیگر و این نظر نظر نجومی نیست نکته دهم در
بعضی از کتب حکمت آورده اند که از اول اردیبهشت ماه

قدیم

قدیم سیزده روز را اصحاب فرس کرد و خوانند و
گویند دهاقین باید که درین ایام هیچ کار عمارت و زراعت نکنند
و در روزهای جفت کنند چون دوم و چهارم تا آخر و این
صورت عجب است نکته یازدهم یکی از حکما آورده است
طالع بیت الحیوة است و او بمنزله بدنست خداوند طالع
را او و تاد اربعه از بهر آنکه چون طالع منحوس بود المی بتن
رسد و چون صاحب طالع منحوس بود خلل بجان راه
یابد و اگر نحسی در وتد افتد خلل در آن رکن افتد که بدان
وتد منسوبست نکته دوازدهم حکیم کوشیار گوید هر کاری
که او را نوبتی بود که هر روزی یا هر هفته یا هر ماهی آن را احتیاج
باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند معنی این
سخن نیکو نیست زیرا که بگرمابه رفتن هر هفته اتفاق افتد غالبا
و حال آنکه هم حکیم در اختیارات مجمل مقدم همه اختیارات
گرمابه رفتن را شرح داده است و حق اینست که هر کاری را
دیرتر کنند و کمتر مکرر گردد اثر اختیار در وی ظاهرتر بود
و قول صاحب کفایه مؤید اینست که میگوید که هر کاری که آن
هفته کرده شود او را اختیار نباشد که بدان سبب که عادت

اگر کار عمارت [illegible]

شده است و عادت طبیعت ثانیه است و کارهای طبیعی را
احتیاج باختیار نیست نکتهٔ سیزدهم در اسرار النجوم
آورده که اگر در اختیارها ملاحظهٔ خانه و غرض و کواکب
غرض کنند که ایشان را بسعود آراسته دارند و از نحوس
دور سازند کفایه باشد چه اصلاح خانهٔ غرض از اصلاح
طالع اولی باشد و سعادت کوکب الغرض از سعادت
صاحب طالع است و این سخن بس محبوب است نکتهٔ
چهاردهم حکما گفته اند که آثار اختیارات در حق سلاطین
و اکابر نیک ظاهر شود زیرا که اختیارات استدلالست
بدلیلهای عام و دلیلهای عام را اثر جز در حق کسانی که
افعال ایشان عام بود ظاهر نشود و آن نباشد الا
پادشاهان و بعد از ایشان ارباب مراتب هر یکی را
بحسب مرتبهٔ ایشان اثری بود و هر چند مرتبه اعلی و اکمل
باشد اثر اختیار در حق وی اتم و اشمل بود واللّه جامع
الشمل و متمم النور و الیه تقصیر المأمور تم الکتاب بعون
الملک الوهّاب



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه توكلنا

سپاس خدایرا که آفریدگار است بی مخایل حاجت آفریدگار
بدلایل حجت بیافرید آسمان و زمین را بدست قدرت از روی
جود و هست کرد آسمانی و زمینی را از نقطه عدم در دایره وجود
و درود بیشمار و ثنای بسیار بر صدر بدر دین و دولت و بهتر
مهتر دنیا و آخرت محمد مقتدای پیغمبران و بر یاران وی پیشوایان جهان
المصنف
محمد بن مسعود بن محمد زکی غزنوی اصلح الله برضاته آغاز کتاب میگوید
مصنف که کتابی تصنیف کند باید که در اول وی هشت مقدمه نگاه
دارد اول آنکه بگوید که این تصنیف را برای کدام نوع علم میکنم
از انواع علوم برای آنکه علوم بسیار است و هر نوعی را غرضی است
و کاری دوم آنکه نام کتاب چنان نهد که از کل غرض کتاب

خبر دهد برای آنکه معظم غرض از نام کتاب این است سیم آنکه نام
خود یاد کند تا بدانند که او اهل این تصنیف بوده است یا نه چهارم
آنکه غرض کتاب بیان کند برای آنکه هر متعلمی را در تعلم کتاب
غرضی است پنجم آنکه منفعت کتاب باز نماید برای آنکه طلب غرض برای
منفعت است ششم آنکه بگوید که بر کتاب سخن بر چه طریق خواهد
راند تا متعلم زود بغرض رسد چون بر آن طریق رود و نیز سخن
هر علمی بر طریقی است هفتم آنکه وقت خواندن کتاب کند تا متعلم
بیشتر یا کمتر نخواند که از غرض باز ماند هشتم آنکه بتمامی علم کتاب پیش
خواطر آرد و انواع قسمت کند تا اقسام وی متقابل افتد و متداخل
نگردد جنس دوم در علم احکام علم احکام شناختن احوال اجسام زمینی است
از آن روی که حرکت میکنند بتحریک اجرام آسمانی آنست خدای
برای کون و فساد عالم سفلی و مدار شناختن این احوال بر
دلایل تاثیرات اجرام است و تاثیر این اجسام برای آنکه قادر بر کمال
و خالق ذو الجلال آسمان را بمنزلت مذکر آفریده است و زمین را
بمنزلت مؤنث چنانکه نیز در کتاب تنزیل عزیز اشارت میکند کانتا رتقا
ففتقناهما و کارهایی که میان آسمان و زمین حادث میگردد بمنزلت
مولود است که میان مذکر و مؤنث زاید پس چنانکه هیچ مولود

میان مذکر و مؤنث نزاید بفعل مذکر با نفعال مؤنث یا انفعال
مؤنث با فعل مذکر همچنانکه هیچ کاری میان آسمان و زمین
حادث نگردد بی تأثیر آسمان بی تأثر زمین و بی تأثر زمین بی تأثیر
آسمان چنانکه فتوای اصحاب صناعت و ارباب ریاضت
بطلیموس میاره و در هشت کلمه برای مبالغت از جمله صد و یک
کلمه شمرده و یکی از جوان هشت کلمه اینست السفلیه طبیعه الشیخ
و عمره و فعله و انفعاله قبل تقدیم الفصل علیه و شناختن احوال
اجسام زمینی را پنج مرتبه است اول شناختن قانون احکام دوم
شناختن دلایل عالم سیم شناختن دلایل موالید چهارم شناختن
دلایل میل پنجم شناختن دلایل اختیارات و بدین سبب این
جنس را پنج نوع کردیم و پیش از آنکه در بیان نوع اول شروع
کنیم واجب است بیان چهار اصل در چهار فصل فصل اول در
آنکه علم احکام حق است یا باطل فصل دوم در آنکه علم احکام اگر
حق است در او فایده هست یا نه فصل سیم آنکه اگر در او فایده هست
دلایل آن فایده را بحقیقت میتوان دانستن یا نه فصل چهارم در آنکه
اگر میتوان دانست برای دانستن شرایطی هست یا نیست فصل
اول در آنکه علم احکام حق است یا باطل علم احکام در نزد کل اهل

دول اهل حق است لیکن نزد طایفه از مسلمانان باطل است و حجت ایشان
در بطلان احکام دو نوع است شرعی و عقلی اما حجت شرعی پس این آیت
معظم ترجمه این آیت است ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث
و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض
تموت پارسی این آیت اینست که علم قیامت نزد خدا است عز و جل
و باران او فرستد و آنچه در رحمهاست بداند و نداند هیچکس
که فردا چه کسب کند و نداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد جواب این آیت
قول خدا است عز و جل و راست است آنچه گفت و درست است و در آنچه
گفت هیچ دلیل نیست بر بطلان احکام از آن جهت که در این آیت
سه معنی است یکی اختصاص علم قیامت بخدای عز و جل و آن از جمله
احکام نیست و دیگر نفی علم از بندگان بکسب و مرگ و این نفی احکام نیست
بدان سبب که بنای احکام بر غلبه ظن است و غلبه ظن را در این کارها
نفی نکرده است علم را نفی کرده است و سیم خبر باران که خدای
فرستد و او داند که در رحمها چیست و این خبر نفی غلبه ظن نیست
از بندگان درین کارها خاصه از روی استدلال پس در این
آیت هیچ دلیل نیست بر بطلان احکام و اما حجت دیگر این آیت
است ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم تفسیر این

است هیث که حاضر کردم من که خدایم عزوجل ایشان را برای
آفرینش آسمانها و زمین و نه نیز برای آفرینش نفسهای ایشان
جواب این آیت نفی احضار است نه نفی احکام بدان دلیل که اگر
نفی احکام بودی نفی طب نیز بودی از انجهت که خلق انفسهم
عطف است بر خلق السموات و طب منفی نیست باجماع پس احکام
نیز منفی نباشد و اما حجت دیگر این خبر است قوله صلی الله علیه
و اله من صدق کاهنا فقد کفر بما انزل الله علی محمد صلعم پارسی خبر اینست
که هر کسی راست گوی دارد فال گوی را پس بر انچه نگرویده است
بر انچه منزل شده است بر محمد صلعم جواب اینست که فال گویان عرب
در وقت رسول صلعم میگفتند که محمد صلعم پیغمبر نیست صاحب دولت است
پس هر کسی که ایشانرا درین قول راستگوی دارد و نگرویده باشد
پس این خبر برای نفی تصدیق این قولست علی الخصوص نه برای قول
که فال گوی یا منجمی گوید بدین دلیل که ایشان گویند که خدای تعالی
حق است و محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر است تصدیق این قول ایشان
واجب آید و همچنین اگر بحقی اقرار کنند یا از صدقی خبر دهند
تصدیق لازم آید و نیز فال گوی احکام نداند بدان سبب
که منجم نباشد و اگر این خبر بدینوجه روایت کنند من صدق کاهنا

او منجما

او منجما روایت درست نیست و اگر درست گرداند جواب همانست که
گفته آمد اما حجت عقلی آنست که استدلال کردن از حرکات
اجرام آسمانی بر احوال اجسام زمینی به سه حجت که دلایل احکام
ثابت است اول رکاکت اصول دوم کثرت فروع سیم
ظهور تناقض و اگر تمامت این هر سه حجت که عیبهای دلایل نجومی
است برشمریم مجلدها جمع شود لیکن از هر یک یکی مثال بنماییم تا فایده افتد و
سخن دراز نشود و اما رکاکت اصول تا ان حد است که طالع وقت
قران علویین را که مدار احکام عالم بروست طالع سال یا ابد الاثر
شمرند و اما کثرت فروع تا ان حد است که اگر خواهی که حکم کرد در زه
مولودی بشرطی که زیادت از هزار دلیل مختلف استخراج باید کرد و هر یک
را با دیگری امتزاج باید داد و انگاه او را با مزاجات زمینی برابر باید
کرد و پس از ان حکم ان را بیرون آورد و به تجربت بسیار
و قیاس درست ببینیک بیندیش که این استخراج ممکن است یا نه و قیاس
کن بر آنکه اگر مثلا ان هزار دلیل مختلف که در آسمانست از چشم
دوست غایب هزار دارو ی مختلف باشد درین پیش چشم دوست
و ترا با این هزار دارو ی حاضر آن عمل باید کرد که با ان هزار دلیل
غایب که گفتیم تا روشنت گردد که محال است و اما ظهور تناقض تا ان

حد است که طایفه گویند که بودن زحل در بیت مال دلیل فقر است
و طایفه دیگر گویند که دلیل گنج یافتن است **جواب** استعمال بدل
دقت فقد بدل چون موجب رکاکت اصول نیست در هیچ
علمی در علم نجوم هم نباشد نبینی که در طب داروی بدل داروی
دیگری بکار میدارند و در ادب لفظی بدل دیگری بکار میدارند
و در شرع حکمی بدل دیگری بکار میدارند و همه را دلیل غزارت
بحر علم میشمرند نه دلیل رکاکت اصل علم اما کثرت فروع در همه
علمهاست و در هیچ علم عیب نیست در نجوم چرا عیب کنند
نه بینی که در فقه یک اصل می‌نهند و هزار مسئله برو تفریع میکنند و آنرا
هنر و فضیلت فقه میدارند نه عیب و نقصت وی و اگر ازین روی
عیب دارند که عالم آن فروع را ضبط نتواند کرد بسبب قصور و عجز خود
آن عیب در عالم باشد نه در علم و اما ظهور تناقض در هیچ خبر
لازم نیاید مگر بده شرط چنانچه موضوع و محمول و اضافت
و شرط و جزو و کل و فعل و قوت و زمان و مکان همه یکی باشد
در دو خبر از چیزی الکا و یک خبر منفی و دیگری مثبت و این جنس
اخبار در احکام هرگز صورت نه بندد و لیکن در احکام خلاف
بسیار است چنانکه در فقه و طب و ادب و هر علم که مدار او بر

قیاس است

قیاس است و علمای شریعت و حکمای طبیعت ازین مخالفت
و معارضت عذر نیکو خواسته‌اند و مثالی صواب نموده‌اند و آن
مثال آنست که مثل علما چون بکنه علمی نرسند مثل نابینایانست
که بنظارت پیل روند به آن سبب که کنه هر علمی کسی نداند بتحقیق
مگر حق تعالی و چون نابینایان بنظارت پیل روند [2] دست کشیدند
که چون دست یکی بخرطوم پیل رسد گوید پیل چون مشکی است
پر باد چون دست دیگری بدندان وی رسد گوید چون ستون سنگی است
و چون دست سیم بگوش وی رسد گوید چون بادبیزنست چون
دست چهارم به پشت وی رسد گوید چون کوهیست و چون دست
پنجم بدم وی رسد گوید چون ماریست هر کس آن گوید که دریابد
و چون گفته هر یک خلاف دیگری باشد مخالفت لازم آید و
چون نزد هر یک گفته وی بحق باشد خود را محق شناسد
و مخالف را مبطل اگرچه همه برحق باشند **فصل دوم** در آنکه در علم
احکام فایده هست یا نه اگر گویند هیچ فایده نیست مگر غم
حال چون حکم بنحوست کند و خیبت آمال چون حکم بسعادت کنند
اگر حکم راست نیاید میسر است که راست نیاید خاصه که منجم عالم
و صاحب تجربه و ممارست نباشد برای آن سه سبب که یاد کردیم و

اگر راست آید هم هیچ فایده نیست برای آنکه آنچه بودنیست هر آینه باشد
وآنچه نابودنیست هر آینه نباشد وحکم منجم را در بودن و نابودن
آن هیچ اثر و فایده نیست جواب اگر کارهای عالم دو نوع
بودی چنانکه گفته شد یکی هر آینه بودنیست چون بودن روز هر آینه
که آفتاب برآید و دیگری هر آینه نابودنی چون نابودن روز
که آفتاب فرو شود آنگاه حکم منجم را هیچ اثر و فایده نبودی و در آن هم
لیکن چون کارها سه نوع است یکی هر آینه بودنی چون بودن روز هر آینه ۲
که آفتاب برآید و دیگری نابودنی چون نابودن روز که هر آینه
آفتاب فرو شود سیم آنکه ممکن است که باشد و ممکن است که نباشد
چون باریدن باران و روییدن نبات و سعادت عمرو و نحوست
زید و مانند آن پس حکم منجم را در این نوع ممکن اثری ظاهر است و فایده
بزرگ از آن روی که چون بحکم منجم دانسته شود که فلان کار خواهد
بودن و فلان نخواهد بودن تدبیر بودنی و نابودنی کرده شود
تا منفعت دنیا حاصل شود چنانکه اگر بقول طبیب دانسته آید
که فلان علت بخواهد بود و فلان علت نخواهد بود و تدبیر هر یک کرده
شود تا صحت و حیات حاصل آید و همچنین اگر بقول فقیه دانسته
شود که فلان کار عبادت است و فلان کار معصیت تدبیر

هر یک

هر یک کرده شود تا سلامت دین حاصل آید و اگر این نوع ممکن نبودی
این همه تدبیر برای معاش و معاد و این همه علمهای دنیایی و دینی
را اثر و فایده نبودی سؤال در حقیقت کارهای عالم دو نوع است بودنی
و نابودنی سبب که این نوع ممکن نیز نزد خدای تعالی هر آینه بودنیست
یا هر آینه نابودنیست از آن جهت که خدای تعالی داناتر است که فردا
هر آینه باران بارد یا نه و نبات روید یا نه و عمرو را سعادت و زید را
نحوستی باشد یا نه چنانکه داناست که چون آفتاب برآید هر آینه روز باشد
و چون آفتاب فرو شود هر آینه روز نباشد برای آنکه خدای تعالی عالم
بحق است اگرچه این نوع نزد بندگان ممکن است که باشد و ممکن است
که نباشد بدان سبب که بندگان ندانند که فردا چه خواهد بود از آن
جهت که جاهلند باحوال فردا و جهل حجت نگردد خاصه در کارهای
دنیایی جواب جهل حجتی قویست بدان سبب که اگر جهل بندگان نبودی
کارها ممکن نبودی و اگر کارها ممکن نبودی همه تدبیرهای عالم بیهوده
بودی از آن جهت که چون بندگان بدانستندی که فلان مضرت
بودنیست یا هر آینه نابودنیست هر آینه هرگز برای دفع آن
نکوشیدندی و همچنان اگر بدانستندی که فلان منفعت بودنی است
هر آینه یا نابودنی است هر آینه هرگز برای کسب آن نکوشیدندی

چنانکه برای دفع ظلمت شب وکسب نور روز نمیکوشند بدان
سبب که بودنی ونابودنی هر یک هر اینه میدانند در وقت خود
وچون کوشش بندگان نبودی جهان ویران شدی وچون جهان
ویران شدی بندگان هلاک شدندی وچنانچه همه تدبیرهای عالم
بیهوده بودی بعثت همه انبیا علیهم السلم بیفایده بودی برای انکه
بکطرف بعثت کارهای عالم است ازان جهت که چون نبی بدانستی
که فلان کس هر اینه بگرود وفلان کس هر اینه نگرود هیچکس را دعوت
نکردی ازان جهت که دعوت بیهوده بودی وچون دعوت نکردی
بعثت بیفایده بودی وچون بعثت انبیا علیهم السلم فایده عظیم است
ودر تدبیر کارهای عالم منفعت بزرگ پس در علم احکام فایده بزرگ
باشد ازان جهت که علم احکام رکنی بزرگ است از تدبیر کارهای
عالم ومدار همه ممکنات است سؤال چون منجم حکمی کرد که بزید
شری خواهد رسید وزید را گفت که بپرهیز اگر بپرهیزد بدان شر
بوی نرسد پس حکم منجم خطا بود واگر برسد پرهیز سود ندارد پس
هیچ فایده ندارد وجز تعجیل غم جواب روشن کرده ایم
که هیچ کار میان زمین واسمان حادث نگردد مگر بتاثیر اسمانی
وتاثیر زمینی وحکم منجم خبر دادن است از تاثیر اسمانی وپرهیز

زید دفع کردن است تاثیر زمینی را پس حکم منجم ازان روی که خبر
داد از تاثیر اسمانی بدلایل قاطعه صواب است ودرست است ودفع
کردن او زید را تا دفع کند تاثیر زمینی را فایده عظیم است واین معنی
از قول بطلمیوس است ودر دو کلمه از کلمات ثمره یکی انکه میگوید قد
یقدر المنجم الی اخرها ودیگر انکه هم میگوید النفس الحکیم الی اخرها چنانکه
بیان هر یک در کتاب نافع الثمره اورده ایم فصل ششم در انکه دلایل
احکام را بحقیقت علم نتوان دانست بغلبه ظن ودلایل احکام را جز
بغلبه ظن نتوان دانست چنانکه بطلمیوس میگوید در ثمره چندجای خاصه
در این دو کلمه واول ان دو انی است لیس للعالم ان یفتی بالصور الا فعال
الشخصیه ای نیست منجم را که خبر دهد از کارهای جزوی بیقینی وآخر
این کلمه میگوید فیکون اقصد صور الحکم فی هذه الصناعه ما یجری مجراها
بین الیقین والحدس ای حکم کردن در صناعت نجوم وانچه بران
رود میان یقین است وگمان ومیان یقین وگمان غلبه ظن است
وکلمه دوم اینست لا تقض علی غایب ان سئلت عنه بموته حتی تستشی
بان لا یکون سکران ولا بانه مجروح حتی تستشی بان لا یکون مقصدا او
بان ما لا صار الیه حتی تستشی بان لا یکون عنده ودیعه فان القضاء علی
جمیعها واحد معنی کلمه انست که حکم مرده وست یکی است وحکم مجروح و

رک زوه یکی است وحکم خداوند مال و امانت دار یکی است بدان سبب که
انچه منجم در باب بغلبه ظن گوید یا بتغلبه ظن فرق نتوان کرد میان مرده و میان
مست طالع و مانند ان که اگر فرق بتوانستی کردن حقیقت علم بودی
نه غلبه ظن و بدانکه هرکس که دعوی ان کند که بعلم نجوم حقیقت کارها
بتواند دانست ان کس از حقیقت علم نجوم هیچ خبر ندارد بحکم قول
بطلمیوس حبر او از اکابر اوایل و اگر بحقیقت بتوانستی دانست هرگز
خلاف نیفتادی میان دو کس ازان چنانکه نمی افتد در چیزها
که بحقیقت میتوان دانست چون علم هندسه وحساب و مانند ان

فصل چهارم در شرایط استخراج احکام شرایط استخراج احکام سه است
اول شناختن امزجه اجرام اسمانی دوم شناختن طبایع
اجسام زمینی سیم صلاحیت منجم حکم کردن را اما امزجه اجرام
اسمانی جز امزجه این چهار عنصر است و انچه ازین چهار عنصر منزه است
و بدین سبب ان امزجه را طبیعت خامسه خوانند و طبیعت خامسه را
بهیچ وجه در نتوان یافت مگر بوجه تاثیر ایشان درین عناصر
و تحریکات ایشان مر این مرکبات را و ان تاثیر و تحریکات دو نوع است
یکی ظاهر است و معقول بادراک حس و تجربه چون تحریک افتاب کره
اتش را و تاثیر ان درین مرکبات بگرمی و خشکی و بدین سبب

گویند

گویند که افتاب اتشیست و مزاج او گرم و خشک و چون تحریک ماه کره
اب را و تاثیر ان درین مرکبات بسردی و تری و بدین سبب گویند
که ماه ابیست و مزاج او سرد و تر است هرچند که مزاج افتاب و ماه
از اتش و اب و گرمی و خشکی و سردی منزه است و دیگر کواکب و
بروج را نیز بدین قیاس کن هرگاه گویند که فلان کوکب یا فلان
برج خاکی است یا بادی و شبی است یا روزی و مذکر است یا مؤنث و
مانند ان و نوع دیگر باطنی است و منقول از اقاویل اوایل و رموز اشارت
ایشان چنانچه بیان کرده ایم در صفت صور کواکب یکی از ان
صفت صورت زحل است چنانکه میگویند که صورت پیریست بدست
راست او سر ادمی است و بدست چپ او کف دست ادمی و بر کرسی
نشسته است و بعصای مردگان را می جنباند و نوع اول
مستعمل است و مشهور تر در استخراج احکام و نوع دوم متروک و مهجور
و اما طبایع اجسام زمینی مرکب است از هر جنسی از انوار اجرام اسمانی
چون طبیعت یاقوت مثلا که ان نور یاقوت است در جسم وی
و تفاوت میان طبیعت یاقوت و طبیعت دیگر مرکبات انست
که طبیعت یاقوت را میتوان دید بسبب اجتماع ذات وی و لطافت
جسم وی و طبیعت دیگر مرکبات را نتوان دید بسبب تفرق ذوات

[illegible]

ایشان وکثافت اجسام ایشان و چون طبایع اجسام سفلی مرکبست
در ایشان از انوار اجرام علوی پس تاثیر اجرام علوی در اجسام
سفلی بوساطت طبایع است و تاثیر اجسام سفلی از اجرام علوی
بوساطت مزاجهای این اجسام است که از ترکیب این عناصر
حاصل امده است بدان سبب که این مزاجها قابل طبایع است
در وی و ازین جهت چنانکه در احکام مراعات احوال اجرام آسمانی
واجب است از روی طبایع برای تاثیر همچنان مراعات
اجسام زمینی واجب است از روی امزجه برای تاثیر و هر کس که خواهد
تا این باب را بهتر بداند باید که از کلام اصطلاح طبی این سخنان باز
طلبد انجا که بیان طبیعت کنیم و اما صلاحیت منجم برای حکم کردن
سه چیز است اول کمال علم دوم کثرت تجربت سیم قوت تاله
و قوت تاله بالاتر همه است بدان سبب که بقوت تاله ان در توان
یافت از روی فراست که بکمال علم در نتوان یافت از روی تنجیم
چنانکه بطلمیوس میگوید در این کلمه اما الذین یجدون تقدمة المعرفة من
الجزء الافضل فانهم یقربون من صورة الیقین بما فیهم من القوة
الالهیة وان لم یکن معهم من العلم الموضوع کثیر شیء و چون از
بیان این چهار اصل و در این چهار فصل فارغ امدیم روی به بیان

انواع

انواع احکام نهادیم و انواع احکام هفت نوع اول در شناخت
قانون احکام شناختن قانون احکام شناختن صفات اجرام علویات
از روی دلالت ایشان بر احوال اجسام سفلی و اجرام علوی دو نوعست
افلاک و کواکب افلاک بمنزلت اجساد است و کواکب بمنزلت ارواح
بدان سبب که چنانچه بقای اجساد بارواحست و قوام ارواح باجساد و
همچنان بقای افلاک بکواکب است و قوام کواکب بافلاک و نیز چنانکه افعال اجساد
بقوای ارواح است همچنان تاثیرات افلاک بانوار کواکب است و ازین جهت بیشتر
صفات اجرام مشترکست میان افلاک و کواکب چنانکه بیشتری صفات ابدان
مشترکست میان اجساد و ارواح و چون بیشتر صفات مشترکست واجب
کردید که این نوع را سه صنف کردانیم صنف اول در صفاتی که مفردات
افلاک را و صنف دوم در صفاتی که مفردات کواکب را و صنف سیم
در صفاتی که مشترکست میان هر دو و اگر این تحقیق در تقسیم نگاه داشتمی
تطویل حاصل امدی پس بدین سبب این نوع را دو صنف کردیم صنف
اول در صفات افلاک مفرد و مشترک و صنف دوم در صفات کواکب
مفرد و مشترک و این است صنف اول در صفات افلاک مفرد و مشترک
معظم افلاک فلک بروج است و صفات فلک بروج دو نوعست یک
نوع مقبول است بحجتهای اقناعی و نوع دیگر مقبولست باجماع اوایل

چه فلک اطلس یکی از صنوف جو ندارد

۲ و دیگر نوع یعنی اقسام چون سبب این صنف را دو فن کردیم **فن اول** در صفات معقول بجهتهای اتفاقی چنانچه
اتفاقی و دو نوعست یکی قسمتهای بروج بجهت نظرات کواکب بر شکلها که گذشته
شده است از حالات حرکات کواکب در مقالت دوم و دیگر قسمت
بروج بسبب حرکت طلوع و غروب و از ین جهت این فن را دو ضرب
کردیم **ضرب اول** در آن قسمتها بر آن شکلها آن قسمتها بر آن شکلها چهار نوعست
تنصیف و تثلیث و تربیع و تسدیس و قسمت تنصیف دلیل وجود کار هاست
و قسمت تثلیث دلیل مزاج موجود و قسمت تربیع دلیل بقای مزاج و قسمت
تسدیس دلیل مخالفت و موافقت در حال بقا و چون این قسمتها چهار
گونه است این ضرب را چهار مقالت کردیم **مقالت اول** در تنصیف
مدار تنصیف بر نقطهای اعتدال و انقلابست و چون اعتدال و انقلاب
دو چیز است پس تنصیف دو نوعست **نوع اول** آنست که خط قطر دایره
فلک بروج چون از یک نقطه اعتدال بدیگری بپیوست بروج را دو قسم
کرد شمالی و جنوبی شمالی شش برجست حمل و ثور و جوزا و سرطان
و اسد و سنبله و جنوبی هم شش برجست میزان و عقرب و قوس
و جدی و دلو و حوت و بروج شمالی را بر جنوبی آن قوتست و فضیلت است
که دست راست را بر دست چپ برای آنکه نیمه شمالی بهین فلکست و آن
سبب که روی حرکت فلک اعظم از مشرق است بسوی مغرب نیز چنانست

عالم در نیمه شمالیست و نصف جنوبی بی رویست و بروج شمالی را عالیه
خوانند و بروج جنوبی را منخفضه و نوع دیگر از تنصیف آنست که چون خط
قطر از هر یک نقطه انقلاب بدیگری بپیوست و بروج را دو نیمه کند نیمی
صاعده و نیمی هابطه صاعده شش برجست جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و جوزا
و هابطه هم شش برجست سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس
و این شش برج را صاعده بدان خوانند که چون آفتاب بدان برجها باشد
بر آینده باشد از جانب جنوب سوی جانب شمال و این شش برج را هابطه بدان
خوانند که چون آفتاب درین برجها باشد فرو شونده بود از جانب شمال
سوی جانب جنوب و بروج صاعده را بر هابطه آن قوتست که بر آینده
را بر فرو شونده و بروج صاعده را معوج خوانند و بروج هابطه را مستقیم
بدان سبب که بر جهای صاعده کژ بر آینده است و برجهای هابطه راست بر آینده
و بسبب کژ بر آمدن برجهای معوج مطالع هر یک در جانب شمال کم از سی
درجه است و بسبب راست بر آمدن برجهای مستقیم مطالع هر یک از این جانب
زیادت از سی درجه است و از ین جهت مستقیم را بر معوج آن فضیلت
است که راست را بر کژ و زاید را بر ناقص و بسبب این فضیلت برجهای مستقیم
را آمره خوانند و برجهای معوج را مطیعه و هر دو برج که بعد ایشان
از یک نقطه اعتدال یا انقلاب یکسان باشد میان ایشان موافقت بود چنانکه

میان جدی و جوزا است و میان حمل و سنبله **فصل** اول قطر دایره بروج را (و میان دلو و ثور)
چون چهار قسمت کرد چهار فصل حاصل آمد بسبب آفتاب بران برجها
و چون هر قسمی سه برج بود هر سه برج را بفصلی نسبت کنند و گویند برجهای ربیعی
حمل و ثور و جوزا است و برجهای صیفی سرطان و اسد و سنبله است و برجهای خریفی
میزان و عقرب و قوس و برجهای شتائی جدی و دلو و حوت و چون
هر فصلی مزاجی دارد هر سه برج فصلی را بمزاج آن فصل نسبت کنند
و چنانکه سالی چهار فصل است روز و عمر آدمی را چهار قسم است و برجهای
آن چهار فصل منسوب است بدان چهار قسمت **مقالت دوم** در تثلیث مدار
تثلیث بر مثلثهای متساوی الاضلاع است که در جوف دایره فلک بروج افتد و چون
تثلیث دلیل مزاج موجودات عناصر است و عناصر چهار است آب و آتش
و هوا و خاک پس آن مثلثها هم چهار است و بر سه زاویه هر مثلثی سه برج است
موافق مزاج و آن سه برج را مثلثه خوانند و بمزاج عنصری منسوب دارند
چنانکه گویند مثلثه آتشی گرم و خشک است و آن حمل و اسد و قوس است
و مثلثه خاکی سرد و خشک است و آن ثور و سنبله و جدی است و مثلثه
بادی گرم و تر است و آن جوزا و میزان و دلو است و مثلثه آبی سرد و تر است
و آن سرطان و عقرب و حوت است و موافقت میان هر یک ازین سه
برج چون موافقت میان سه برادر است **مقالت سیم** در تربیع مدار تربیع بر

مربعها

مربعهای مطلق است که در جوف دایره فلک بروج افتد و چون تربیع دلیل بقای اثر است
و بقا سه نوع است سریع الزوال و او را منقلب خوانند و بطی الزوال و او را
ثابت خوانند و متوسط الزوال و او را ذوجسدین خوانند پس آن
مربعها هم سه است بر چهار زاویه هر مربعی چهار برج است موافق در انقلاب یا
در ثبات یا در تجاسد و اول همه برجهای منقلب است و آن حمل و سرطان
و میزان و جدی است و آن دلیل انقلاب کارها است و دوم برجهای
ثابت است و آن ثور و اسد و عقرب و دلو است و این دلیل ثبات است
و سیم بروج ذوجسدین است و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت است
و آن دلیل توسط کارها است و ممازجت میان دو چیز و موافقت میان
هر یک ازین چهار برج با یکدیگر چون موافقت چهار شریک مخالف مزاج است
و اثر برج ثابت قویست خاصه که وتد باشد و اثر برج منقلب ضعیف است
خاصه که زایل وتد باشد و اثر برج ذوجسدین متوسط است خاصه که مایل
وتد باشد **مقالت چهارم** در تسدیس مدار تسدیس بر مسدسها است که در جوف
دایره فلک بروج افتد و چون تسدیس دلیل موافقت و مخالفت است میان
دو چیز پس آن مسدسها هم دو است ~~هم مخالفند~~ و بر شش زاویه هر مسدسی
شش برج است موافق در کیفیت فاعله و مخالف در کیفیت منفعله چون حمل
و جوزا که موافقند در کیفیت فاعله و آن گرمیست و مخالفند در کیفیت منفعله و

ان نحسی و تریست و همچنان ثور و سرطان که موافقند در کیفیت فاعله
وان سردیست و مخالفند در کیفیت منفعله در خشکی و تری و بدین سبب
نظر تسدیس را نیم دوستی خوانند که در نیمی از مزاج عنصر موافق است ٢٢ دو دو برین مخالف
و نظر تثلیث را تمام دوستی که در تمام مزاج عنصر موافق است و نظر
مقابله را تمام دشمنی خوانند برای انکه منافقت میان دو درجه مقابله
در حرکت تمام است و تربیع را نیم دشمنی خوانند برای انکه تربیع نیمه مقابله
است و هر برج که مزاج او گرمست او را مذکر خوانند و روزی و
هر برج که مزاج او سرد است او را مونث خوانند و شبی و شهادت
دو برج موافق در کاری دلیل موافقت است و شهادت دو برج مخالف
دلیل مخالفت و چنین دانند برجهاء گرم را نحس دانند و برجهای سرد را سعد
بدان سبب که رنج ایشان از گرمی است و راحت از سردی و دیگر
و تانیث و روزی و شبی برجها خلافیست بسیار لکن معتمد انست که یاد کردیم
و بعضی گفته که اول جدی و عقرب خنثی است فصل برجهای مسدسه و مثلثه
یکدیگر را دوست دارند برای انکه تسدیس و تثلیث نظر دوستی است
و برجهای مربعه و مضعفه یکدیگر را دشمن دارند برای انکه تربیع و مقابله نظر
دشمنی است و میان دو برج که از یکدیگر ساقط باشند نه دوستی است
و نه دشمنی دوم در صفت هیات بروج هیات بروج مقسوم است بدو

قسمت

قسمت یکی قسمت تربیع و دیگری قسمت تصنیف والقسمت تربیع دایره
هیات که انرا مطالع بروج است . در هر شهری چهار ربع است
هر ربع موصوفست بصفتی و دلیل بر کارهای اما ربع اول که از درجه
طالع است تا درجه عاشر مذکر است و زاید و شرقی و مقبل و ذات
او روحیست بجسم و مزاج او گرم و خشک و رنگ او سفید است و حرکت
او گران و جانب او دست راست است و او دلیل است بر قوت و اقبال
کارها و ربع دوم که او از درجه عاشر است تا درجه غارب مونث است
و ناقص و جنوبی و مدبر و ذات او نه روحست و نه جسم و رنگ او
سبز است و مزاج او گرم و تر است و حرکت او میانه است و جانب
او دست چپ است و او دلیلست بر ضعف و زوال کارها و ربع سیم
از درجه غاربست تا درجه رابع مذکر است و زاید و غربی و مقبل و ذات
او جسمی است بر روح و مزاج او سرد و تر است و رنگ او سیاه است
و جانب او دست راست است و حرکت او میانه است و او دلیل است
بر توسط کارها در اقبال و ربع چهارم که از درجه رابع است تا درجه طالع
مونث است و ناقص و شمالی و مدبر و ذات او جسمی است با روح و مزاج
او سرد و خشک است و رنگ او سرخست و حرکت او میانه است و جانب
او دست چپ است و او دلیل است بر توسط کارها در ادبار فصل

ربعی ازین چهار ربع سه قسم میشود قسم اول را اوتد خوانند و قسم دوم
را مایل الوتد و قسم سیم را زایل الوتد و اول وتدها وتد طالع است و حد
او از درجهٔ طالع است تا درجه دوم و از درجهٔ دوم مایل آن وتد است
تا درجه سیم و از درجهٔ سیم زایل آن وتد است تا درجه چهارم وتد دوم
چهارم است و حد او از درجهٔ چهارم است تا درجهٔ پنجم و از درجهٔ پنجم
مایل آن وتد است تا درجهٔ ششم و از درجهٔ ششم زایل آن وتد است تا درجهٔ
هفتم وتد سیم هفتم است و حد او از درجه غارب است تا درجهٔ هشتم
و از درجهٔ هشتم مایل آن وتد است تا درجه نهم و از درجه نهم زایل آن
وتد است تا درجه دهم و وتد چهارم دهم است و حد او از درجه وسط السما
تا درجهٔ یازدهم و از درجهٔ یازدهم مایل آن وتد است تا درجه دوازدهم
و از درجهٔ دوازدهم
زایل آن وتد است تا درجه طالع و مشتری از اصحاب احکام پنج درجه
را که پیش از درجه هر میتی است از جملهٔ آن میت شمرده‌اند بدان دلیل که اگر
کوکبی در آن پنج درجه باشد گویند در آن میت است مثلا چنانکه طالع
یکی پانزده درجه سنبله است حکم طالع از ده درجه سنبله کند تا اگر
کوکبی در یازده درجه سنبله افتد گویند آن کوکب در طالع است
و آن پنج درجه را درجه مردار خوانند و به آنکه بسبب تفاوت
مطالع بروج در هر شهری چنانکه در هیات یاد کرده‌ایم درجه وتد

عاشر

عاشر تفاوت کند گاه در برج دهم و گاه در برج نهم و گاه در
برج یازدهم از طالع اگر در برج دهم افتد گویند اوتاد و طالع قایمه است
و آن دلیل است بر استقامت کارها و اگر در برج نهم افتد گویند اوتاد
زایله است و آن دلیل است بر زوال کارها و اگر در برج یازدهم افتد
گویند اوتاد مایله است و آن دلیل است بر توسط کارها و چون درجهٔ عاشر
تفاوت کند درجه رابع نیز تفاوت کند و باشد که مشتری از درجه‌ها هم
تفاوت کند بدان سبب که درجه هفتم هر میتی چند درجه آن میت باشد
که در مقابل آن میت افتد و او را میت نظیر خوانند فصل دوم وتد دلیل
قوت و ثبات است و زایل دلیل ضعف و زوال و مایل دلیل توسط
و قوی تر میتها در تاثیر وجود طالع است و در تاثیر ظهور عاشر و پس از
هر دو یازدهم است پس پنجم پس هفتم پس چهارم پس نهم پس دوم پس
سیم پس ششم است پس هشتم پس دوازدهم و مشتری هفتم را بر پنجم
فضیلت نهاده اند فصل و بقسمت نصف دایره میات از دو وجه
دو نیمه شود یا از یک وجه نیمی زبر زمین باشد و نیمی زیر زمین بسبب خط قطری
که از درجه طالع به درجهٔ غارب میرود و نیمه زبر را ایمن فلک خوانند و نیمه
زیر را ایسر فلک و نیمهٔ ایمن را بر نیمهٔ ایسر از آن فضیلت و قوت است
که دست راست را بر دست چپ و نیمهٔ ایمن دلیل عمق و قوت و ظهور کارها

ونیمهٔ سپهر دلیل شد و ضعف و خفای کارهاست و از وجهی دیگر نیمی
سوی مشرق شرقی و نیمی سوی مغرب بسبب قطری که از درجهٔ عاشر تا درجهٔ
رابع پیوند دو نیمهٔ شرقی را صاعد خوانند و نیمهٔ غربی را هابط و نیمهٔ صاعد
را بر نیمهٔ هابط ان فضل و قوت است که بر اینده بر فرو شونده و نیمهٔ
شرقی دلیل رفعت کارهاست و نیمهٔ غربی دلیل سقوط کارهاست و بسبب
انکه دایرهٔ هیأت چهار ربع شده است مجموع این دو قطر است و هر یک
را سه رکن است بدایت و واسطت و نهایت پس این جمله دوازده قسمت
باشد که انرا دوازده برج منجم خوانند و چنانکه هر ربعی به تذکیر و تانیث
موصوف است هر یکی از ربعی نیز موصوف است چنانچه صفت کرده اند
و گفته اند که طالع مذکر است و دوم مونث و سیم مذکر و چهارم مونث
هم برین ترتیب هرچه فرد است مذکر است و هرچه زوج است
مونث **فصل** وتد طالع دلیل وجود و بقای چیزهاست و دلیل مبداء وجود بسبب
وجود طالع برافق و بقای وی در طلوع و مبداء وی از مشرق و
مایل او دلیل است بر حالت دوم موجود بدان سبب که او دوم طالعست
وان حال کیفیت اسباب و بقاست و اقرب ان اسباب
غذاست و ابعد ان معین و اوسط ان مال و زایل ان وتد دلیل است
بر حالت سیم موجود بدان سبب که ان سیم طالع است وان حالت

کیفیت

کیفیت توابع ان اسباب است چون حرکت ریاضت که سبب استمراء
غذاست و مصاحبت برادر و خواهر که شریک حلال شخص معیش اند و وتد
عاشر دلیل ظهور و رفعت موجود است و دلیل انچه از وی حاصل اید و
ان صناعت و عمل است بسبب ظهور و رفعت عاشر میان اسمان
وحصول نور کواکب دران تمامی روی زمین مایل وی دلیل است بر
حالت دوم موجودی که ظاهر و مرتفع باشد بدان سبب که او دوم
عاشر است وان حالت کیفیت اسباب و بقای ظهور و رفعت وی است
و اقرب ان اسباب سعادت اسمانیست و ابعد ان امید سعادت
است و اوسط ان دوستان و معینان اند و زایل ان دلیل است بر حال
ظ ۲ دلیلی — سیم ان ظاهر و مرتفع بدان سبب که ان سیم عاشر است وان حالت
کیفیت توابع اسباب وی است چون تحمل شداید و نگاه داشتن ان از دشمنان
و حاسدان ظهور و رفعت وی و وتد سابع از ان روی که ان فرو شونده است
و وتد طالع بر اینده او نقیض طالع است پس دلیل کند بر نقیض وجود
و بقای موجود وان هلاک و فنای وی است و از ان روی که ان بر طرف
افق است چنانکه طالع بر طرف دیگر است او نظیر طالعست پس دلیل کند
بر نظیر موجود وان زوج است و شریک و خصم و از ان روی که بر طرف
مغرب است و مغرب مقصد طالع است پس دلیل کند بر مقصد نفس های موجود

و حرکتهای وی و مایل وی دلیل است بر حالت دوم این اوصاف
موجود چون کیفیت مرگ و کیفیت میراث نظر او مال شرکا و معین و
خصم و عاقبت مقصد که این همه حالت دوم این اوصاف است
و زایل وی دلیل است بر حالت سیم این اوصاف چون کیفیت این
و سفر و علم و رؤیا که این همه حالت سیم این اوصاف است و وتد
رابع از آن روی که در غایت خفاست و وتد عاشر در غایت ظهور
نقیض عاشر است پس دلیل کند بر نقیض آنچه عاشر بران دلیل کند و ان
خمول و خسات است و ان چیز است که مولود از وی حاصل اید چون
مادر و پدر و اسلاف و مانند آن و از آن روی که آن بر یک قطب افق
است چنانکه عاشر بر قطب دیگر است پس او نظیر عاشر است پس دلیل کند
بر نظیر آنچه عاشر برو دلیل کند و آن کیفیت مسکن است که سبب ثبات
ظهور است و کیفیت صنعت است که ولایت ظهور است و از آن روی
که عاقبت عاشر همان خواهد بود و دلیل عاقبت کارهاست و مایل و
دلیل است بر حالت دوم این اوصاف بدان سبب که آن دوم
رابع است و آن حالت حالت فرزند است و حالت غله ضیعت است
و مانند آن و زایل آن دلیل است بر حالت سیم این اوصاف بدان
سبب که آن سیم رابع است و آن حالت بنده و دستور است که خدمتکار

مسکن

مسکن و ضیعت است و حال بیماری است که از اسباب خمول و خسات
است و این است دلیل کلی هر یکی و جهت دلالت وی اما دلایل جزوی
هر یک در موضع وی بیان کنیم ان شاء الله تعالی **فن دوم** در صفتهای منقول
با جامع مشتری از اوایل و این صفتها بر دو گونه است یکی صفت تمامی
برجها و دیگری صفت درجهای برجها و بدین سبب این فن را دو ضرب
کردیم **ضرب اول** در صفت تمامی برجها چون برجها دوازده است
این ضرب را دوازده مقالت نهادیم **مقالت اول** در صفت
حمل حمل برجیست بهیمی و ملکی میانه او از بریده اندام ایستاده برآینده
و اندک فرزند نکاح دوست در حق مردان بسیار بیمار و ملول وی
از جهات عالم میانه مشرق است و از بادها باد صبا و از اندامها
سر و روی و از خویها خوی ملوک و خنده و خشم و سخن گفتن و از بیماریها
ورم سر و روی و تغیر لون و کم شدن موی و از صورتها آدمی صورت
شخصی نر از میانه بالا سبز چشمی که بسیاهی زند بلند بینی بزرگ گوش
زشت دهان سرخ موی شکسته موی و از طبقات مردمان ملوک و وزرا
و قضاة و شبانان و صناع زر و سیم و آهن و مس و از جایها جای
آن طبقه که یاد کردیم و خانهای چوب پوش و صحراها و از شهرها بابل
و فارس و فلسطین و آذربایجان و از گوهرها مس و آهن و سرب و از

کارکردها تاج و کمر و از جانوران چهارپای شکل دار سم شکافته و از
آتشها آنچه مشتعل است و از حال هوا رعد و باران و اندکی سرما و از
بویها بوی گل جنبانی مقالت دوم در صفت ثور ثور برجیست بهیمی میانه او
از برهٔ اندام ستان برآید و اندک فرزند بسیاری نکاح دوست
در حق مردان و مدلول او از جهات عالم میانه جنوب و از بادها
باد جنوب و از اندامها گردن و از خویها دوراندیشی و مکر و حمق و کاهلی
و دروغ و از بیماریها بیماری گردن و گلو و بینی و از نشانها آنچه بر پشت
و بر سینه افتد و از صورتها آدمی صورت شخصی بلند بالا بزرگ پیشانی
اندک ابرو سیاه چشم پست نظر پهن بینی برجسته سر بینی فراخ دهان
ستبر لب ستبر گردن سیاه موی بزرگ شکم و از طبقات مردمان
کسانیکه کار کشت و غله کنند و درزی و از جایها جای کشت و غله و
نبات بسیار و جای گاوان و پیلان و از شهرها سواد و ماهین و
همدان و قهستان و قبرس و اسکندریه و قسطنطنیه و ری و مداین و فرغانه
با شرکت هری و دهستان و از نباتها هر چه تخم ندارد و میوهٔ شیرین
و تخم کتان و معصفر و از جامها کرباس و صوف و از کارکردها
کردن بندها و از جانوران گاو و پیل و آهو و جانوران اهلی و
از حال هوا اندکی گرما مقالت سیم در صفت جوزا جوزا برجیست آدمی ناطق

خوشبوی میانه بسیاری بلند او از تیز زبان بر پهلو برآید و بسیار فرزند
و مدلول او از جهات عالم میانه مغرب است و از بادها دبور و از اندامها
دستها و دوش و بازو و کتفها و از خویها کرم و نظافت و سخاوت
و حکمت و غلبه و از بیماریها نقرس و نزله و کلفه و از صورتها صورتی
نیکو منظر نیکو بالا کتف او تیز اوهخ کتف او ربعی کتف کوتاه سر
کوسه و کرند و از طبقات مردمان ملوک و اصحاب علم و حساب و صید
و لهو و نقش و درزی و از جایها کوهها و خانهای آن طبقه که یاد کردم
و از شهرها مصر و برقه و ارمینیه و گیلان و گرگان و موقان و آذربایگان
با شرکت ورا اسپاهان و کرمان و از کارکردها درم و دینار و پاره و بربط
و نای و از جانوران مرغان اهلی و خوم مار سر و دار و از نباتات درختان
بلند و خوش بوی و از حال هوا و زمین وجستن بادها و زلزله مقالت
چهارم در صفت سرطان سرطان برجیست گنگ ستان برآید و
بسیار فرزند و نکاح دوست در حق زنان و بسیار بیماری مدلول
او از جهات عالم میانه شمال و از بادها باد شمال و از اندامها سینه
و پهلو و پستان و شش و معده و از خویها کاهلی و تلون اخلاق و از بیماریها
نقرس و نزله و سرطان و قرع و صلع و کری و درد بینی و سستی
و کلفه و ناسور و سستی پای چپ و انگشتان و از صورتها آدمی صورتی

تمام بالای استخوان او کندم گون باریک میان گرمی پرشان
دندان بزرگ نیمهٔ زیرو از طبقات مردمان کشتی بانان و کاریزکنان
واز جایها آب گیرها و کشت زارها و عبادت خانها واز شهرها ارمنیه
صغری و بعضی از افریقیه و هجر و بحرین و دبیل و مرو رود و شرقی
خراسان با شرکت بلخ و اوزبایجان واز نبات ها برنج و نی شکر و ماوراء موقان و چین م
و درختان میانه بالا و از جانوران خزندگان و جانوران آبی
واز آبها آب باران و آبهای خوش و از حال هوا و زمین
بارانهای قوی و تاریکی و زلزله مقالت پنجم در صفت اسد اسد
برجی سبعی است میانه او از بریده اندام بسیار بمار پای استاده
بر آمینده نکاح دوست در حق مردان مدلول او از جهات
عالم دست چپ مشرق است واز بادها باد ان جنب واز اندامها دل قوی دل
واز خوها سلطنت و تهور و لجاج و مکر و اندیشه و شجاعت و عجب ۲ بسیار
واز بیماریها علت معده و درد چشم و صلع و کند دهان واز
صورتها صورتی دراز بالا پهن سینه پهن روی نیکو دیدار پیش چشم
بر خواسته منی زرد موی فراخ دهان بزرگ شکم با شکوه نیمه زبر
بزرگتر از نیمه زیرو از طبقات مردمان پادشاهان و دژم زنان
و شکار کنان ایسک دیوز واز جایها کوهها و بناهای بلند و شکارگاه پادشاهان

و بیابانها

و بیابانهای مخوف از شیر و خران و از شهرها ترک و یاجوج و سغد و ترمذ
و بیت المقدس و نصیبین و مداین و ملطیه و سیستان و کرمان و دیلم و طوس واز
گوهرها زر و سیم و یاقوت و زبرجد واز کارکردها زر و اوانی قیمتی
واز جانوران ددان و مرغان شکاری و اسبان با زور واز نبات درختان
بلند واز آتشها آنچه در سنگ و کان است واز آبها رودهای قوی حرکت
واز حال هوا تاریکی مقالت ششم در صفت سنبله سنبله برجی است انسی ناطق
بلند او از میانه بیماری بر سر استاده برآمینده و مدلول او از
جهات عالم دست چپ جنوب است سوی مشرق واز بادها باد ان
جانب واز اندامها شکم و آنچه در وی است واز خوها خوش خوی و راست
گفتن و کتابت و سخاوت و حکمت و بسیاری اندیشه بسیار ادب و طرب
و حفظ واز بیماریها صلع از صورتها صورتی نیکو روی میانه ترکیب
هموار موی میانه بالای که به درازی گراید و بر سینه و شکم خالها دارد و بر
گردن علامتی دارد واز طبقات مردمان وزیران و دبیران و ایشان امینان
و مغنیان و اوساط مردمان واز جایها جای کشت و غله و دیوانها
و جایهای مطربان و از شهرها اندلس و شام و افریقیه و فرات و جزیره و
حبشه و صنعا و کوفه و بعضی از پارس و سیستان باشند واز معادن سیماب
واز نبات حبوب و ترها واز جانوران بلبل و تونک و غله و زاغ و

ماران بزرگ و گنجشک و از ابها اب روان و از حال هوا جستن بادها
مقالت هفتم در صفت میزان میزان برجیست انسی بلند آواز استاده
براینده اندک فرزند اندک حرص در نکاح تن درست و مدلول او
از جهات عالم دست چپ مغرب سوی جنوب و از بادها باد ان
جانب و از اندامها میانه پشت بر تهیگاه و از خوها فکرت و ادب
و سخاوت و خیر و عدل و شعر و سرود و حفظ و خوی علامه و از صورتها
صورتی معتدل ترکیب نیکو روی سپید فام که بزردی زند سیاه
چشم نیکو منی با علامتی بر کردن سبب آن از طبقات مردمان اهل حرمت
و زهد و حکمت و نشاط و تجارت و فلسفه و از جایها موضع عبادت
و شکار و قصرها و باغها و دیدبانها و کشت زارهای کوه و حرم بستانها
و بارخانها و صحراها و از شهرها روم و مصر و حبشه و انطاکیه و طرطوس
و مکه و طالقان و بلخ و طبرستان و هری و سیستان و کابل و کشمیر و
چین و از سازها بربط و طنبور و از جامها ابریشمین و از جانوران
مرغان و پلنگ و از نبات درخت خرما و از حال هوا بادهای که درخت
ابستن کنند و میوه بپزند و ظلمت هوا مقالت هشتم در صفت عقرب
عقرب برجیست کنک بسیار فرزند بر استاده براینده عفیف
در حق زنان بسیار بیماری و مدلول او و از جهات عالم دست چپ

شمال سوی مغرب و از بادها باد ان جهت و از حال هوا تاریکی و از
اندامها عورت زن و مرد و از خوها بدخوی و اندیشه و فریفتن و
سخاوت و شجاعت و وقاحت و ترش روئی و خشم و حمق و کاهلی
و کشی و حفظ و کشش و از بیماریها کری و گنگی و تاریکی چشم و اندک
موی و درد و اکله و پیسی و عنی و سنگ مثانه و گردش کمیز و علتهای که
و فرج و از صورتها صورتی نیکو روی گرد روی و کله بر خزیده و خرد چشم
تنک میانی کش موی درشت موی سرخ موی دراز دستها و پای با رگ
۱۲ او بر بزرگ کرد — ران بزرگ پای بزرگ کتف و سینه بزرگ شکم و باریک میانی علامت
بر پشت و از طبقات مردمان کشتیبانان و جادوان و سعالجان و
از جایها جایهای بوی و گذرهای اب تباه و زندانها و ماتم خانها
و خانهای کژدم و ویرانها و از شهرها حجاز و بادیه و یمن و مدینه و طنجه
و قتا و خزر و ری و قومس و آمل و ساریه و نهاوند و نهروان و قباد
و نواحی طایف با شرکت سعد و از گوهرها جواهر آبی و از نبات
رز و توت و از معادن نوشادر و از لاجورد و از حیوانات خزندگان
و جانوران آبی و ددان و زنبور و از ابها اب روان و خلیج و از
حال هوا رعد و برق مقالت نهم در صفت قوس قوس را نیمه اول
انسانیست و نیمه آخر بهیمی و او بسیار بیمار است ایستاده براینده

اندک فرزند اندک حرص بر نکاح و مدلول او از جهات عالم دست راست
مشرق سوی جنوب است و از بادها باد ان طرف و از اندامها نهان را
و از خویها خوی ملوک و سرنگاه داشتن و مال تلف کردن و تکبر و تعصب
و اشنا و هندسه و فکرت در کار دین و حرص بر سواری و پاکیزگی خورش
و پوشش و فراموشی و عجب و از بیماریها نقرس و نزله و کوری و صلع
و افتادن از بالاها و آفت رسیدن از دزدان و از علامتهای زیادتی
اعضا و تیزی نشستنها و از صورتها صورتی نیکو روی که گونش سرخی
زند پس نیمه نیکوتر از پس تمام بالا سبک ترکیب جادو چشم کشیده موی
سبز مینی شکم بزرگ چشم بزرگ ساق دراز ران از طبقات مردمان دست
کاران و پای کاران و کسانی که کار آب دستور کنند و مردمان میانه و از
جایها آتشکدها و خراب خانها و چراگاه گاوان و دیهها جایهای کم آب و بگاه
کورها و از شهرها قهستان و دینور و جده و اصفهان و بغداد و ری و دنبا
وند و باب الابواب و جند و نیشابور باشرکت بخارا و گرگان و بحر ارمنیه
تا مغرب و از معدنیات زر و ارزیز و از مصنوعات صلاح و نقالیه و آبگینه
و گچ و از حیوانات هرچه سم دارد خاصه خر و اسب و استر و بعضی از
مرغان و از آتشها حرارت غریزی و از حال هوا جنبش بادها مقالت
دهم در صفت جدی نیمه اول جدی بهیمی و نیمه آخر طیری و بسیار زنا تی است

و بسیار زنا

و بسیار اندیشه و پست آواز و دستان بر اینده و بسیار فرزند و نکاح
دوست در حق مردان و مدلول و از جهات عالم دست راست جنوب
است سوی مغرب و از بادها باد جنوب و از اندامها زانوها و از خویها
دروغ و تیز خشمی و کبر و بد اندیشی و فتور و لجاج و دوستی حکمت و
ریاضت و فلسفه و حیله گری و فراموشی و دلیری و لهو و دوستی
و از بیماریها گنگی و کری و کوری و خون رفتن و خارش و تخمه و آکله و
سرطان و داء الثعلب و نزله و نقرس و کرسنگی و از صورتها نیکو بالای بزرگ
روی تنبر چشم گربه گوش بسیار موی کشیده ریش فراخ چشم باریک
ران و پای سبک رو و از طبقات مردمان صیادان و بندگان و
از جایها کوشکها و درها و گچ کورها کهن و جایهای کشت و آتش خانها
و سنگ خانها و ناتمها و منزل غریبان و راهها و سنگلاخها و تیستانها
و از شهرها مکران و سند و بحر عمان تا هند و چین و شرقی روم و اصطخر و
اهواز و از جانوران گوسفند و کبک و بعضی از حشرات و از
نبات کشت و هر گیاهی که او را تخم و ثمر نباشد و از حال هوا
تاریکی مقالت یازدهم در صفت دلو دلو برجی انسی است او را
بر سر بر اینده اندک فرزند عفیف در حق زنان بسیار بیماری از اخر
و مدلول از جهات عالم دست راست مغرب است سوی شمال و از بادها

ابد کبیر
ده ما مکده

باد انجاب و از اندامها ساقها و از خوبها خوی خوش و عفت و تحمل
و مروت و لطافت خورش و بخل و جبن وقت حرب و تصلف وقت
سلم و صلح و اندیشه بسیار در حق مردگان و وقار و از بیمارها یرقان
زرد و نزله و نقرس و سودا و آفت چشم و سر و درد و بوی ضیق و افتادن
از بالاها و آفت چشم رسیدن و از صورتها میانه بالا و خرد پیشانی و
سیاه چشم و تنگ لب و پهن سینه و تنگ و کمپای دراز تر از دیگری و
از طبقات مردمان بندگان و سکه فروشان و کفش کشان و پشته گران دیلیکی
و مانند ایشان و از جایها گرمابه‌ها و خرابات‌ها و کلوانجانها و کلاب
خانها و کارخانها و جایهای آب و جایهای مرغان و از شهرها سواد
تا ناحیت کیل و نواحی کوفه و حجاز و قفط و غربی سند با شرکت پارس
و از مصنوعات آلت رزازی و کاریز کنی و از جانوران گربه و کبوتر
و عقاب و موش و سنجاب و سمور و پنک آبی و مرغان خاصه سیاه
و از نبات‌ها ساج و آبنوس و بلیله و از حال هوا بادهای سخت
که درخت بکنند و سردی هوا مقالت دوازدهم در صفت حوت
حوت برجی گنگ است و بست آواز و بریده اندام و بر پهلو برآینده
و فرزند بسیار و بیماری و نکاح دوست در حق مردان و مدلول
او از جهات عالم دست راست مشرق وی است و از بادها باد و شمال سوی شرق است م

انجاب و از اندامها پایها و از خوها خوی خوش و سخاوت و لطف و تلون
رای و حیلت و فریفتن و خطا و فراموشی و حمق و دلیری و کثرت
شهوت و از بیمارها نقرس و حشو اندام و صفرا و گرمیها و درد و تخمه
و مپیچ نزله و کم مویی و از صورتها صورت نیکو روی فراخ تر بزرگ اندام
خرد سر تنگ پیشانی پست کرنده سیاه چشم تنکس میانه بالا کشیده میان و از
طبقات مردمان زهاد و اشراف و کشتی بانان و اخترشناس و دلیل کنند
۱۲ معیدم بر کوران و از جایها جای فرشتگان مسجد و ماتم و خزانه و کرانه
دریا و شورستان و از شهرها طبرستان و شمال و گرگان و بخارا و سمرقند
و قالیقلا و شام و مصر و اسکندریه و دریای یمن و شرقی هند و از گوهرها
مروارید و صدف و مرجان و از جانوران ماهی و مرغ وحشی آبی
و مار و کژدم و از نبات پنبه و شکر و سیب و شفتالو و زردالو و میوه‌های
خوشبوی و درختان خوشبوی چون چندل یعنی صندل و کافور و بان و از حال
صفت در هوا ابر انگیختن باد ضرب دوم در جهای برجها در صفت درجها خلاف
بسیار است خاصه میان اهل هند و بابل که اعتقاد ایشان در آن صفات
قوی تر است خاصه اعتقاد اهل بابل که هر درجه از آن سیصد و شصت درجه
فلک بروج در وقت طلوع برمز و اشارت صفتی کرده اند که آن صفت
را عقل مقبول نمیکند مانند صفت کواکب سیاره چنانکه یاد کرده ایم

وهمچنان اهل هند هر ده درجه را از هر برجی که انرا دریجه خوانند
هم بران جمله صفت کرده اند وهرچند که بطلمیوس بران هردو
صفت اشارت میکند در ثمره چنانکه میگوید نگاه دار بکوکبی که طالع
مع کل درجة منها کلما وقع علیه اختیار المولود وکذلک ما یطلع فی
کل درجة منها کالصناعة چون این صفات امروز مستعمل اهل روزگار
نیست بدان سبب که برحقیقت آن رموز اطلاع نمی باشد فرو گذاشتیم
واین ضرب را سه مقالت کردیم برای سه نوع از صفات درجات که
مستعمل ومفهوم اهل روزگار است مقالت اول در صفات درجات
بتذکیر وتانیث مقالت دوم در صفت ایشان بنور وظلمت مقالت
سیم در صفات ایشان بسعادت ونحوست واینست مقالت
اول در صفات درجات بتذکیر وتانیث درجات خلاف بسیار است
بعضی از برج مذکر درجه اولی را مذکر داشته اند ودوم را مؤنث
وسیم را مذکر وچهارم را مؤنث وهم برین ترتیب تا آخر برج
واز برج مؤنث درجه اول را مؤنث ودوم را مذکر هم برین
قیاس وبعضی از برج مذکر دو درجه ونیم اول را مذکر داشته ودو
ونیم دیگر را مؤنث ودو ونیم سیم را مذکر هم برین ترتیب تا آخر
برج واز برج مؤنث برعکس وبعضی از برج مذکر دوازده درجه ونیم

ان فی البروج الاثنی عشر درجات ذکورا واناثا فاذا کان المیلاد والمسئلة فی الذکور
ووقعت الکواکب فی درج الطالع فی برج ذکور کان اقوی لهما واذا کان المیلاد
او المسئلة علی اناث ووقعت الجرم فی درج اناث کان اقوی لهما من ص کرابه بجز

اول را مذکر داشته ودوازده ونیم دیگر را مؤنث وباقی را ده
ونیم مذکر ودو ونیم مؤنث واز برج مؤنث برعکس وبعضی هیچ
نظام وترتیب نگاه نداشته وبرطریق تجربت رفته اند چنانکه
درین جدول نگاشته اند واست درجات مذکر را بسیاهی ودرجات
مؤنث را بسرخی ودلالت درجات در تذکیر وتانیث چون دلالت
بروج است لکن چون دلالت بروج کاملتر قوی تر است ودلالت درجات چون
جزویست ضعیف تر است واین شکل وی مقالت دوم در صفت
درجات منور وظلمت وقتمت
خلاف درین صفت هم بسیار است
بدان سبب که جزویت وارآن
جهت شمار وکلا بجدول تهیه است
واستعمال این درجات برای
چهار غرض است اول تعرف الوان
دوم حسن وقبح چیزها وسیم قوت
وضعف کارها وچهارم شادی
وغم واسانی و دشوار شغلها وچون
کوکبی در درجه نیرو افتد نور وقوت

در بعضی از این درجات
اختلاف واقع است

برج	درجات نروما ده					
ه	ل	ب	د	ر	ح	
ا	ر	ح	ه			
·	د	ا	د	ح		ب
ح	ط	ه	ح		ه	
ب	ه	ح	د	ب	ب	
ه	ح	ه	ح	ـ		
د	ه	ه	ا	ر	·	
ر	ح	ح	ط	ه	ح	ب
ح	·	ح	ه	ر	د	
ط	ا		ح	ا		
ب	ه	ح	د	ر	ه	
ا	ب	ب	ح	ه	ـ	

او زیاده شود و چون در درجه مظلمه افتد کم شود و چون در درجه
خالیه افتد بر قرار خود بماند و چون در درجه قتمه افتد نزدیک باشد
بدرجه مظلمه و درجهای نیره را منیره و مضیئه نیز خوانند و در
جهای مظلمه را مدخنه خوانند و ذوات الظل نیز خوانند و درجه
قتمه را قتم نیز خوانند و هر درجه که جز این درجهات خالیه خوانند
و جدول بر صفحه دیگر نگاشته امد والله احکم مقالت سیم در صفت
درجات سعادت و نحوست درجه سعادت است که چون درجه طالع باشد
یا درجه سهم سعادت هر اینه در سعادت زیادت کند و درجه نحوست است
که هر کوکب که در ان درجه افتد ضعیف گردد و از فعل خود فرو ماند اگرچه
سعد باشد ان کوکب یا نحس و بدان منزلت گردد که کسی در چاهی افتد و
بسبب این درجات را ابار خوانند و درجهای سعادت از حمل است لط
و از ثور این ح و از جوزا این ما و از سرطان این اه ح
و از اسد این اه د و از سنبله این ه د و از میزان این
د ه و از عقرب این سد و از قوس این ح و از جدی
این ... و از دلو این ... و از حوت این ... و درجهای
ابار از حمل است د ما ... و از ثور این ... و از جوزا
این ... و از سرطان این ... و از اسد این ...

و ذوات الظلم

موضع منسوب ... عاشر

جدول درجات نیره و مظلمه و قتمه و خالیه							
♈	قتمه ٣	مظلمه	قتمه ٥	نیره ٨	مظلمه ٣	نیره ٥	مظلمه ١
♉	قتمه ٣	نیره ٧	خالیه ٢	نیره ٨	خالیه ٥	نیره ٣	قتمه ٢
♊	خالیه ٧	نیره ٤	قتمه ٥	نیره ٢	خالیه ٥	نیره ٧	قتمه
♋	قتمه ٧	نیره ٥	قتمه ٢	نیره ٢	مظلمه ٢	نیره ٨	مظلمه
♌	نیره ٧	قتمه ٣	مظلمه	خالیه ٥	مظلمه ٩		
♍	قتمه ٥	نیره ٢	خالیه ٢	نیره	مظلمه ٤	نیره ٧	خالیه ٢
♎	نیره ٥	قتمه ٥	نیره ٨	قتمه ٣	نیره ٧	خالیه ٢	
♏	قتمه ٣	نیره ٥	خالیه ٤	نیره ٤	مظلمه ١	مظلمه ٥	قتمه ٣
♐	نیره ٩	قتمه ٣	نیره ١	مظلمه ٤	قتمه ٧		
♑	قتمه ٧	نیره ٣	مظلمه ٥	نیره ٤	قتمه ١	خالیه ٤	نیره ٥
♒	مظلمه ٣	نیره ٥	قتمه ٤	نیره ٨	خالیه ٤	نیره ٥	
♓	قتمه ٤	نیره ٤	خالیه ٤	نیره ٤	قتمه ٤	مظلمه ٢	

ال احاح
این دیح
و از میزان
ل و از
این طـ ی
و از قوس این
احواله
این معا
این الله
و از حوت
دوم در
کواکب

و از سنبله
یو کا که
این ان مح
عقرب
الطا مح
د سه
و از جدی
و از دلو
اجا اطا
این ساط
ا صف
صفت
مفرد و مشترک

القمة من القمام وهو الغبار

کواکب را بپارسی ستارگان خوانند و ستارگان دو گونه اند چنانکه
یاد کرده ایم یکی حقیقی و دیگری جزء حقیقی و چون باصطلاح منجمان حقیقی را نجوم
خوانند و جزء حقیقی ثوانی نجوم این صنعت را دو فن کردیم فن اول در
صفات نجوم و فن دوم در صفات ثوانی نجوم فن اول در صفات نجوم

نجوم دو نوع است سیاره و ثابته و بدین سبب این فن را دو ضرب
کردیم ضرب اول در صفت ستارگان سیاره صفات ستارگان
سیاره دو گونه است یکی صفات مزاج ایشان و دیگری صفات
تمزیج ایشان و بدین سبب این ضرب را دو مقالت کردیم مقالت
اول در صفات مزاج ستارگان سیاره صفات مزاج ستارگان
سیاره بر شش وجه است اول صفات خاص ایشان و دوم صفت
نسبت ایشان و سیم صفت حرکات ایشان و چهارم صفت نسبت ۲ بروج م
ایشان بهیئة فلک و پنجم صفت نسبت بهری از ایشان به بهری و ششم صفت
بعدی که میان دو ستاره افتد یا میان ستاره و درجه و بدین
سبب این مقالت را شش جمله کردیم جمله اولی در صفت خاص ستارگان
سیاره ستارگان سیاره چون هفت اند این جمله را هفت تفصیل کردیم
تفصیل اول در صفت زحل زحل ستاره بافراط سرد و خشک و نحس
اکبر است و از آن جهت که افراط سردی و خشکی سبب هلاک
حیوان است و نبات و هیچ نحوست از آن بزرگتر نیست و
مذکر است و بعضی گفته اند که خنثی است و روزی است و علوی و مشرقی و مدلول او
از طعمهای زفتی و ترشی مفرط است و از رنگها سیاهی و رصاصی
و از بویها بوی ناخوش و از بودنیها سختی و گرانی و از مردمان

پیران و زاهدان بی علم و بندگان و دهقانان و ارباب خاندان قدیم و
خسیسان و از خلطها سودا و بلغم خام و از عنصرها زمین و از اندامها
سپرز و استخوان و روده و از قوتها قوت ماسکه و از حسها سمع و از
بیماریها نقرس و علتهای باطن و از شکلها قصیر و از خوها جهل و حزن
و مکر و فکرت و حقد و بخل و توحش و وسوسه و نخوت و دعوی حکمت
و کتمان سر و وقار و بدخواهی مردمان و ستیزه کاری و کاهلی و بسیار
حقش و از حالها درویشی و غربت و عزلت و عطلت و تحمل رنجهای وتغلب
عظیم و از فعلها ظلم و تخریب و نوحه و کارگل و شوراندن زمین
و زندانبانی و بکار داشتن کارهای کهن و کارهائی با محنت و رنجها و از صو
صورت آنکس که بزرگ سر باشد و خورد چشم و پیوسته ابرو و فراخ
دهان و ستبر لب و بسیار موی و بلند بالا و خشک کانج و سبز رنگ و
بزرگ کتف و کوتاه انگشت و پیچیده ساق و بزرگ پای و فراخ گام
و از سنها سن پیری و از نزدیکان پدر و جد و برادر مهتر و بندگان
و از جانوران پیل و گاو و خر و بز و زاغ و فرستوک و مگس و بوم
و هرچه شب پرد و هرچه زیر زمین خانه دارد چون موش و مانند آن
و از جامها موئینه و پشمینه و از نباتها عقاقیر و آنچه او را تخم نباشد
و پنجها و سنجد و عوشرک و بنبک و شاهدانه و کنجد و از معادن

وبنگاله
ابی و سرب و حجریات و از شهرها هند و سند و زنگبار و حبشه و نوبه
وقبط و میم و از جایها چاهها و ویرانها و بناهای قدیم و بیابانها و بت
کدها و ستورگاهها و کوههای بی نبات **تفصیل دوم در صفت مشتری** مشتری
باعتدال گرم و تر است و سعد اکبر است از آن جهت که گرمی و تری معتدل
سبب حیات بدن و نبات است و هیچ سعادتی از آن بزرگتر نیست
و مذکر است و نهاری و علوی و شمالی و مدلول او از طعمها شیرینی است
و از بویها بوی خوش و از رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گونی
رخشان و از بودنیها نرمی باعتدال و از شکلها شکل معتدل و از خلطها
خون طبیعی و نطفه و مغز و از عنصرها هوا و از اندامها حلق و رحم و
روده و رگان و رگهای جهنده و از قوتها قوت نفسانی و نامیه و غاذیه
و از سنها سن کهولت و از حسها سمع و لمس و از مردمان کسانی که
بعدل و دین و شرف و مال منسوب باشند چون قضاة و وزرا و زهاد
و تجار و اشراف و پادشاهان عادل و از صورتها آنکس که نیکو اندام
باشد و فراخ چشم و معتدل روی و تنک موی که بسرخی زند و گشتنگی
و از خوها حلم و صدق و زهد و سخاوت و عدل و امانت و حریت
و بلندی همت و راستی و روییت و حرص بر بناهای فاخر (عمارت) و از فعلها
امر معروف و نهی منکر و عمارت عالم و اصلاح ذات البین و معاونت

دین

۲ بجهام
[illegible]

دین و اظهار شرف و بسیاری نکاح و مزاح و جمع مال و کسب ثنا
و از حالها غیبت و سیادت و سیادت و صدق رؤیا و از بزرگان
فرزندان و از نباتها گندم و جو و برنج و نخود و ارزن و کنجد و پسته و
انار و گل و از معادن زر و سیم و قلعی و برنج و الماس و حجریات
شریف و از حیوانات جانوران اهلی چون گوسفند و اشتر و نرگاو
و مرغ خانگی و طاوس خاصه آنچه گوشت او بخورند و دیدار او نیکو
باشد و از شهرها خراسان و بابل و پارس و ترک و بربر و افریقیه و از
و اقلیم... خراسان
جایها هر جا که باهل علم و دین و شرف منسوب باشد چون مسجد و منبر
و مدرسه و مانند آن **تفصیل سیم در صفت مریخ** مریخ گرم است و بافراط
خشک است و نحس اصغر است از آن جهت که خشکی مفرط یک نیمه است از سبب
هلاک حیوان و نبات و مذکر است و علوی و شبی و بدان سبب که بعضی — جنوبی است هم
گفته که مؤنث است و آن قول مقبول نیست و مغربیست و مدلول او
از طعمها تلخی است و ترشی بغایت و تیزی و از رنگها سرخ تیره و از
بویها بوی ناخوش و تیز و از بودنیها درشتی و خشکی و از خلطها صفرا و از
عنصرها آتش افروخته و از قوتها قوت غضب و از حسها شم و از
شکلها طولی و از اندامها طحال و گرده و رگهای ناجهنده و جگر بشرکت زهره — ۲ تلخه هم / زهره
و ساقها و از سنها جوانی و از مردمان سرکشان و مفسدان و اصحاب

سلاح وفته واز صورتها صورت کسی که بلند بالا باشد وبزرگ سر و
خورد چشم وخورد گوش وسبز چشم وسرخ دیدار وسرخ موی
ودراز انگشت وفراخ کام واز خوها دروغ وخلاف وخیانت وفساد
وسبکساری وشر ودلیری وشوخی وبدعهدی واحتیال واظهار مروت
وطاقت واز فعلها قتل وحرب ودزدی وخشم وزنا وفتنه وعصیان
وخصومت وسرعت جواب از احوال غربت وخوف وهرب واز
نزدیکان برادر میانه واز نبات درختان با خار وخنجک وسپندان
وگندنا وسیر وپیاز وسداب وبادنجان وترب وتره تیزه واز
زهرهای گرم وخشک قوی واز معادن مغناطیس وشادنه وماده شنگرف
وآهن ومس واز شهرها شام وروم وترک واز جایها آتشکدها
ودزدجایها ولشکرگاهها واز جاها آنچه بجرب منسوب است واز انتهای
سلاح واز بیماریها تب وعلتهای گرم خاصه علت رحم واسقاط
جنین وهلاک آبستن **تفصیل چهارم در صفت شمس** گرم وخشک است
وگرمیش زیادت از خشکی است وخشکیش خارج اعتدال است
وازین جهت سعد است بنظر ونحس است بذات ومذکر است وقطبست
علوی وسفلی را روزی وصاحب نوبت روز ودلیل او از طعمها
تیز لیست لطیف واز رنگها نارنجی وبعضی گفته که رنگ او رنگ خیره
زعفرانی

ساعت

ساعت است واز بویها گرمی لطیف واز قوتها آنچه متخلخل و
نافع باشد واز شکلها آنچه مستدیر است واز عنصرها آتشی که بهوا نزدیک
است واز خلطها صفرائی که باعتدال نزدیک است واز حسها بینائی
واز قوتها قوت جسمانی واز اندامها دل بشرکت مشتری وسر وسینه
ودندان ودهان وچشم راست واز سنها سن وقوف واز
مردمان پادشاهان وسران کردها واز صورتها صورت کسی که
تناور باشد وبزرگ چشم وبزرگ وکشیده موی وسفید روی بزردی
زند وستبر آواز از خوها کمال خرد وفهم وزیبائی وترفع وپاکیزگی
وحرص بر شهوت ذکر وقوت وغلبه وکسب ثنا وسرعت
غضب وسرعت رضا واز فعلها وحالها طلب ریاست عالم وقهر
اشرار وجمع مال وکثرت کلام وضرر نزدیکان ونفع دوستان
وهمت کار آخرت واز نزدیکان برادر میانه وپدر وموالی واز
نباتها نیشکر وترنگبین وکشمش وانگور وخرما وتوت وترنج وبرنج
ودرختانی بلند که میوه ایشان پر مغز باشد واز معادن زر ویاقوت و
ولاجورد وکبریت وبیجاده وزرنیخ وشیشه فرعونی وسندروس
وزفت وحجرهای قیمتی واز حیوانات اسب وگوسفند اهلی وکوهی
ونهنگ وعقاب وباز وخروس وقمری واز شهرها حجاز وبیت المقدس

وکوهستان و ارمنیه و دیلم و خراسان تا چین و از جایها کوهها و معدن زر و نقره و جای پادشاهان و از آلتها کمر و تاج و انچه پادشاهان را شاید

تفصیل پنجم در صفت زهره زهره باعتدال سرد و تر است و از جهت اعتدال وی سعد صغر است و تری او زیادت از سردی است و مونث است و سفلی و شبی و جنوبی و مدلول و از طعمها چرب و از ترشی و لذت از همه چیزها و از بویها انچه خوشتر و از رنگها سپیدی روشن و گندم گونی و نیز گفته که سبزی و از لبودنیها انچه بیک نوم باشد و تر و از عنصرها هوای تر و از خلطها رطوبت غریزی و از حسها حس بشم و از قوتها قوت شهوانی و از شکلها شکل مربع و از اندامها ذکر و رحم و دستها و از سنها سن بلوغ و از مردمان جوانان نیکوروی خاصه زنان و خصیان و مطربان و توانگران و مخنثان و اصحاب لذت و تجمل و زینت و از خوها خوی خوش و عشق و شهوت و طرب و لعب و نظافت و سخاوت و ظرافت و عجب و تصلف و تجمل و عدل و شرم و ناله و تدین و شفقت و مخالطت مردمان و از فعلها و حالها مطربی و سیکی خوردن و قمار و زنا و انچه بران رود و بسیاری نکاح و چرب زبانی و بکار داشتن عطر و پیرایه و جامه های زیبا و خنده و شادی و تجارت و نقاشی و رنگ ریزی و از

نزدیکان

نزدیکان زن و شوی و فرزندان خرد و مادر و از صورتها صورت آنکس که نیکوروی باشد و سپیدی که بسرخی زند و فربه و سیاه چشم و خورد دندان و شیرین دیدار و ستبر ساق و از نباتها میوه های درختان و انگور و خرما و ستیت و سیب و انچه بوی خوش دارد... وهر نبات که نرم باشد و خوشبوی و نیکو دیدار باشد و از معادن جزع و زبرجد و مروارید و شبه و سرمه و از آلتها پیرایه و اوانی خانه و از شهرها بابل و عرب و از جایها مرغزارها و جزیرها و چشمه ها و جایهای بلند و عبادت خانها

تفصیل ششم در صفت عطارد عطارد سرد و خشک است و خشکیش زیادت است و مذکر است و مایل است بسعادت و نحوست و روزی لکن با هر ستاره که پیامیزد مزاج او گیرد و سفلی است و مدلول او از طعمها و رنگها و بویها و شکلها و بودنیها انچه از دو چیز مرکب باشد خاصه از رنگهای فاخته گون و آسمان گون و از عنصرها باد و از خلطها سودا و از حسها حس ذوق و از قوتها قوت متفکره و از اندامها زبان و انچه بدان سخن توان گفت و از سنها کودکی و از مردمان اصحاب قلم و از صورتها صورت آنکس که نیکو بالا باشد و سیاه چرده و تنگ پیشانی و پیوسته ابرو و نیکو بینی و فراخ دهن و خورد دندان و تنگ ریش و کشیده موی و دراز پاها و انگشتان و از خوها زیرکی و حلم و شفقت و فرمان برداری و فکرت و حفظ و حرص

شلمیت شنبلیله

سعد سیاه

دلالا الاشراف والاغنیاء ونساء الملوک والاواني الذهبیه والفضیه والحلی المرصعه

برلندتها و برریاست و برکسب ثنا و حسن عهد و اعتقاد دین و طلب
حق و استعمال حیلت و بدخوی و کینه و از فعلها و حالها تعلیم علوم
و سخن گویی و تجسس اسرار و تلف اموال و بسیار کردن خدمتکار
خاصه کنیزکان و احتمال رنج از دشمنان و سبک دستی در کارها
و از نزدیکان برادران خرد و از نباتها هرچه بوی او تیز باشد
و ساق ندارد و تره ها چون نعناع و باقلا و کرویا و گشنیز و از جانوران
سگ شکاری و استر و روبه و خرگوش و شغال و قاقم و حواصل
و حوامل و کبوتر و توتک و چرغ و مرغ آبی و سارج و گنجشک و
هزاردستان و دراج و از معادن زرنیخ و آهک و کهربا و سیماب
و پیروزه و روی و درم و دینار مضروب و منقوش و از آلتها
آلت کتابت و حیلت و از شهرها مکه و مدینه و عراق و دیلم و از جایها بازار و دیوانها
و مسجدها و جاهایی که آب نزدیک باشد و ریگ بسیار دارد فصل
هشتم در صفت قمر قمر بسبب قرب او بعالم سفلی و زیادت و نقصان
نور او متلون مزاج است لکن مزاج اصلی او سردی و تریست و ترش
معتدلست و بدین سبب سعد است بنظر و بذات قابل نحوست است
و مؤنث است و شبی و صاحب نوبت شب است و مدلول او از
طعمها شوریست و اندکی ترشی و تیزکی و از بویها آنچه بترشی زند
و از رنگها

و از رنگها سپیدی که بزردی زند یا بسبزی یا بسرخی یا بسیاهی
یا برخشانی و از لبودنیها آنچه غلیظ باشد و تر و سبک و از عنصرها
آب و از خلطها بلغم و از حسها بصر و ذوق و از قوتها قوت طبیعی و از
اندامها معده و شش و سپرز و پستان و گردن و پوست و از سنها سن
طفولیت و از مردمان عامه مردم و ملوک و اشراف و توانگران مشهور
و زنان نامدار و آبستن و از صورتها صورت آنکس که گرد روی
باشد و مروارید رنگ و پیوسته ابرو و گشاده دندان و در سر او
کری باشد و مویش زیبا بود و از نزدیکان مادر و دنیا و برادر بزرگ
و دایه و از خوها سلیم دلی و آمیزش با مردمان و حرص در جمع مال
و کسب ثنا و خوشدلی و دروغ و سخن چینی و فکرت بسیار و گشاده
روزی و بزرگی و سخن بسیار و فراخ عیشی و نان دهی و بسیاری
تزویج و اندکی مباشرت و از فعلها بیع و وکیلوری و کارهای آب و زنان داید
و موی ستردن و کاسی و تعلم علوم اوایل و ملاحی و از نباتها گیاه و تلخ و پنبه
و نی و کتان و خربزه و خیار و گندم و جو و انار و انگور و از جانوران
اشتر و گاو و گوسفند و پیل و اشتر مرغ و بط و کلنگ و ماکیان
و گنجشک و دراج و بوتیمار و از معادن حجر القمر و دهنج و مروارید ریزه
و بلور و مهرها و نقره و زاک و مانند حجرها سبک بود و سنگ و از

التهاجاجهای تن و دست و پا برنجن و انگشتری و از شهرها موصل و اذربایجان و از
جایها زمینهای موتی و جایهای نمناک و کلیه خشب و چوبها و درختها
فصل درین مدلولها بسیار خلاف است میان اوایل و اواخر بدانک
که گروهی بغلبهٔ ظن که داشتند و صفتی از صفات مدلولی این مدلول را
سبب این صفت نسبت کردند بکوکبی یا برجی که این صفت از جمله دلایل او است
و چون صفات هر مدلولی بسیار است و هر یک خلافی دیگر است خلاف
بسیار شد چنانچه در نسبت نی شده است مثلا گفته اند که نی منسوب است
بقمر و مدلول وست از آن جهت که صفت نی آنست که در آب براید
و در آب بالد باز اگر این نی از جملهٔ داروها باشد چون قصب الذریره
او مدلول زحل است و اگر نی شکر باشد او مدلول مشتری است
و اگر نی نیزه باشد او مدلول مریخست و اگر نیزه لوای ولایت باشد
او مدلول شمس است و اگر نی شبلونای باشد او مدلول زهره است
و اگر نی قلم باشد او مدلول عطارد است و این شرکت کواکب را
از روی اسمست نه از روی حقیقت بدان سبب که حقیقت نی نیزه
جز حقیقت نیشکر است و شرکت از روی حقیقت آنست که یک چیز بر
یک حال باشد و بسبب صفات مختلف منسوب بود بکواکب مختلف
چنانکه نمک نان مثلا بر یک حالت لکن بسبب آنکه جوهر زمین است

منسوب است

منسوب است بزحل و بسبب آنکه سپید است منسوب است بمشتری و بسبب آنکه
گرم و خشک است منسوب است بمریخ و بسبب آنکه شور است منسوب است
بقمر و بآن سبب که لذت طعامها وست منسوب است بزهره و بسبب
آنکه از حرارت شمس زاده است و گرمست منسوب است بشمس و بسبب
آنکه با همه طعمها و طبخها بیامیزد منسوب است بعطارد و دیگر برین قیاس
کن و بدانکه اگر طایفه یک چیز را بکوکبی منسوب کردند و طایفه دیگر همان
چیز را بکوکبی دیگر سبب اینست و هم برین سبب چند چیز مختلف را بایک
منسوب کرده اند **فصل ساعات** ساعت اول از روز یکشنبه شمس راست
و بدین سبب یکشنبه بشمس منسوب است و ساعت دوم زهره را و سیم
عطارد را و چهارم قمر را و ساعت پنجم زحل را هم برین ترتیب تا ساعت
اول از روز دوشنبه قمر را باشد و بدان سبب دوشنبه بقمر منسوب است
و ساعت اول از سه شنبه مریخ را باشد و بدان سبب سه شنبه بمریخ
منسوب است و ساعت اول روز چهارشنبه عطارد راست و بدان
سبب چهارشنبه بعطارد منسوب است ساعت اول از روز پنجشنبه
مشتری راست و بدان سبب پنجشنبه بمشتری منسوب است و ساعت اول
از آدینه زهره را باشد و آدینه بدان سبب بزهره منسوب است
و ساعت اول روز شنبه زحل را باشد بدان سبب تعلق بزحل دارد و همچنین

هر شب که اول او کوکبی راست ان شب بدان کوکب منسوب باشد و ساعتها
دو نوع است مستقیم و معوج چنانکه یاد کرده ایم مدار ارباب ساعات
نزد مشتری از منجمان بر ساعتهای معوجست و برین سبب گفتند که ساعت
اول از شب یکشنبه عطارد راست و ان شب بدو منسوب است و دیگر برین
قیاس کن فصل اقلیم اول زحل راست و دوم مشتری را هم برین ترتیب هفتم

در نسخهٔ ... [illegible]
اول دوم سیم چهارم پنجم ششم هفتم

قمر راست فصل بعضی از حکما راس و ذنب را همچنان صفت کرده اند
که هفت کوکب را و گفته اند که راس کرمست و سعد و زیادت کننده
در قوت کواکب و ذنب سردست و نحس و نقصان کننده و دلیلست بر
خیانت و دروغ و سحر و خصومت و نزد اهل بابل راس با سعد سعد است
و با نحس نحس و نزد هند وان راس نحس است و ذنب را یاد نکنند
و حقیقت انست که چون راس شمالیست و ذنب جنوبی و قوت جانب
شمال در هفت اقلیم زیاده از انست که قوت جانب جنوب پس هر
کوکب که در عقدهٔ راس افتد در قوت او بیفزاید سعد باشد یا نحس و هر
کوکب که در عقدهٔ ذنب افتد از قوت او بکاهد فصل حکمای بابل چون بکمال
احکام برسیدند خاصه طایفهٔ کلدانیان که ایشان بابلیانند اسرار دلایل احکام را
برمز و اشارت بیان کردند تا عامه اصحاب تنجیم بران اطلاع نیابند و از ان
رمز و اشارت یکی صفت صورتهای سیاره است چنانچه هر یک را از سیاره ورا

بصفت

مرقوانه بود که این صفات کنایت باشد از افعال عطارد بعضی چنانکه جان ... الحرکه
و مختلف الاحوال است او بعینی ... و فسفقی ... طاوس کنایت باشد از طبع
او و الوان طبع او و گرفتن مار بدست راست کنایت باشد از عالی او و قوس
گوی سنه باشد و گرفتن تخته بدست چپ کنایت باشد از عالی او در وقت
تعرب بعض در این حال ... افعال از او و فالی ... در افسانه اگر ... طالع مولودی باشد ع

به وصف صفت کرده اند که ان صفت مقبول عقل نیست چنانکه میگویند مثلا
در حق عطارد که او را دو صورتست صورت اول اینست که عطارد جوانیست
بر طاوسی نشسته و بدست راست ماری گرفته و بدست چپ تخته میخواند و
صورت دیگر انست که مردیست نشسته بر کرسی و در دست او مصحفی و بر سر
او تاجی و پر ها دارد و از جامهای سبز و زرد و کمال انست که صفت هر صورتی
از قول طایفه است یکی از قول عامه اهل بابل است و دیگر از قول کلدانیان مانند
ان رموز و اشارات طامات اهل تنجیم است در روزگار ما و چون در زمان
و مکان ما هیچکس ان رموز و اشارات را فهم نمیکند تحقیق یاد کردن ان
رموز و اشارات جز شغل خاطر نباشد جزو دوم در صفت نسبت ستارگان
سیاره به برجها چون ستارگان سیاره را با برجها نسبت کنند صفت احوال
ایشان را بدان وجه کنند که گویند فلان کوکب خداوند فلان برجست و ان
نسبت بر سه گونه است یکی نسبت کوکب است بتمامی برج و دوم نسبت و
بکمی برجی و سیم نسبت ویست بزیادت برجی و بدین سبب این جمله را
سه تفصیل کردیم تفصیل اول در نسبت کواکب بتمامی بروج ان نسبت چهار
گونه است یکی نسبت ~~شی است~~ و دیگر نسبت بیت است دوم وبال و سیم نسبت

دیگر نسبت ... م

قبول و چهارم نسبت انکار اما نسبت بیت انست که اسد بیت شمس است
و سرطان بیت قمر و جوزا و سنبله هر دو بیت عطارد و ثور و میزان هر دو

[illegible]

بت زهره و حمل و عقرب هر دو بت مریخ و قوس و حوت هر دو بت
مشتری و جدی و دلو هر دو بت زحل و هر کس که درین باب تحقیق طلبد
و گوید چرا که باید اسد بت شمس باشد و سرطان بت قمر و هر یک از
نیرین را یکی خانه بود و از متحیره را دو خانه او از حقیقت علم نجوم بی بهره
باشد و اما نسبت وبال انست که وبال هر کوکبی برابر بیت وی است و ان
هفتم برج باشد از برج بیت چنانکه بیت و وبال افتاب دلو است و بیت
و وبال ماه جدی و بیت و وبال عطارد و قوس و حوت و بیت و وبال
زهره حمل و عقرب و بیت و وبال مشتری جوزا و سنبله و دیگر برین
قیاس کن و نزد هند وبال نیست و به انکه قوت کوکب در بیت
خود بمنزلت قوت ان کس باشد و چون از خانها بعضی از متحیره
را موافق تر است قوت او در انخانه بیشتر است چون قوت زحل
در دلو و قوت مشتری در قوس و قوت مریخ در حمل و قوت زهره
در ثور و قوت عطارد در سنبله و نزد هندوان است که قوت قمر
در ثور بیشتر است از انکه در سرطان و قوت زهره در میزان بیشتر است
و ضعف کوکب در وبال بمنزلت ضعف ان کس است که در زندان
باشد یا در جایی که کراهتش اید از ان جای و اما نسبت قبول انست
که کوکبی در برجی باشد که او را در ان برج حظی بود چون بیت و شرف

و مانند

و مانند ان یا مزاج ان برج موافق مزاج او باشد چون سرطان مزاج
زهره را و اثر کواکب در ان برج زیادتر از ان باشد که در برجی
دیگر و اما نسبت انکار انست که کوکبی در برجی باشد که ان برج او
را منکر بود بدان سبب که او را در ان برج حظی نباشد نه از قوت و نه از
ضعف چون بودن افتاب در سنبله مثلا و در ان درجه که باشد تسییر
حکم و قسمتی نیفتد ان درجه بتیر نرسد پس اثر او در ان برج و بر ان درجه
هیچ ظاهر نشود نه بخیر و نه بشر و مثل ان چون مثل کسی باشد که در شهری
باشد که اهل ان شهر را نشناسد و اهل ان شهر نیز او را نشناسند
نه بنیک و نه به بد و بعضی گفته اند که اثر انکار در احکام نفرت دو چیز است
از یکدیگر چون نفرت اب و روغن از یکدیگر و اثر قبول امیزش
دو چیز است با یکدیگر چون امیزش اب و شیر با یکدیگر

تفصیل دوم

در نسبت کواکب بهم برجی دوازده گانه است اول نسبت شرف و
دوم نسبت هبوط و سیم نسبت حد چهارم نسبت وجه پنجم نسبت
دریجان و ششم نسبت اردجان و هفتم نسبت نه بهر و هشتم نسبت
دوازده بهر و نهم نسبت هفت بهر و دهم نسبت نیم بهر و یازدهم نسبت
طریقت محترقه و دوازدهم نسبت جوزهر هر یک اما نسبت شرف
انست که شرف افتاب در حمل است به نوزده درجه و شرف ماه در

ثور سه درجه و شرف زحل در میزان بیست و یک درجه و شرف مشتری
در سرطان پانزده درجه و شرف مریخ در جدی بیست و هشت درجه
و شرف زهره در حوت بیست و هفت درجه و شرف عطارد در سنبله
پانزده درجه و شرف راس در جوزا سه درجه و شرف ذنب در
قوس سه درجه و اتفاق حکما درین باب مختلف است و بهتر اقوال
انست که شرف هر یک از اول برجست تا ان درجه و قول دیگر انست که
ان یک درجه درجهٔ شرف است و بس و قولی دیگر انست که تمامت برج
شرف است لیکن غایت شرف از ان یک درجه است و قولی دیگر و بهتر
~~قولها انست که شرف هر یک از اول برجست تا ان~~ درجه و قول
دیگر انست که هر کوکب را پس از درجهٔ شرف حدیست که شرف انجا
منقطع گردد و ان حد افتاب را تا بیست و نه درجهٔ حمل است و ماه
را تا بیست و سه درجهٔ ثور و مشتری را تا بیست و شش درجهٔ سرطان
و مریخ تا اخر جدی و زهره را تا دوازده درجهٔ حمل و عطارد را تا بیست
و یک سنبله و نزد هند شرف افتاب تا ده درجهٔ حمل است و شرف
مشتری در پنج سرطان و شرف زحل در بیست میزان و راس و ذنب
را هیچ شرف نیست و اما نسبت هبوط انست که هر کوکب در مقابل برج شرف
ویست و هم برین خلاف چنانکه هبوط افتاب در میزان نوزده درجه

و دیگر این

و بدانکه

و دیگر برین قیاس کن قوت کوکب در بیت شرف چون قوت
انکس است که در جایی باشد که او را بسبب انجای عزت و شرف
و فضیلت باشد بر دیگران و ضعف کوکب در بیت هبوط چون ضعف
انکس است که در جایی باشد که بسبب انجای او را هبوط منزلت و احتمال
مذلت حاصل اید فصل و اما نسبت حد انست که هر برجی پنج قسم
مختلف است و هر قسمی منسوب است بکوکبی از پنج کواکب متحیره و
ان قسم را حد ان کوکب خوانند و ان کوکب را خداوند ان
حد و قوت کوکب در حد بمنزلت انکس است که در جایی باشد
از جایهای خود در قسمت و نسبت حدود شش قول مختلف است
اول قول مصریان است و دوم قول بطلمیوس است چنانچه در اربع
مقالات یافتیم در کتابی مندرس از کتب قدما برین صفت
و سیم قول کلدانیان که اهل بابل اند و چهارم قول هندوان و پنجم قول
جبه هندی و ششم قول ارسطاطالیس هر برجی را هفت قسم کرده است
برای هفت کوکب سیاره و چون مقبول تر همه قولها قول [illegible]
است و حدود مصریان را درین جا ثبت کردیم و از جدول نگاشته
بر دیگر صفحه فصل و اما نسبت وجه و درجان و اردوجان انست که هر برجی را
سه قسمت راست است ده گانه درجه و هر ده درجه منسوبست بکوکبی

مجموع حدود هر کوکب که از دوازده برج که عبارتست از عطیه کبار ان کوکب

عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
۷۶	۸۲	۶۶	۷۹	۵۷
نو	فب	سو	عط	نز

وعدد سالهای هر کوکبی که بعد از یا چند دور فلک البروج را سالهای عطیه صغری ان کوکب قرار داده اند

عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
۲۰	۸	۱۵	۱۲	۳۰

لکن طریق نسبت وجه انست که ده درجه اول از حمل مریخ است و دوم شمس را
و سیم زهره را و چهارم که اول ثور است عطارد را و پنجم قمر را
و ششم زحل را هم برین ترتیب تا سی و ششم قسم که ده درجه اخر حوت
مریخ راست واما طریق نسبت دریکان انست که قسم اول از هر برجی خداوند
ان برج راست و قسم دوم خداوند پنجم ان برج را و قسم سیم خداوند
نهم ان برج را چنانکه قسم اول از حمل مریخ راست و قسم دوم
شمس را و قسم سیم مشتری را و دیگر برین قیاس کن و اما طریق نسبت
ازدواجات انست که قسم اول از حمل مریخ راست و دوم مشتری را و سیم
زحل را و چهارم که اول ثور است قمر را هم برین ترتیب افلاک لکن بر
عکس ترتیب وجه از علو افلاک است بسفل و ترتیب ازدواجات از سفل است
بعلو وبدانکه هر کوکب که در قسم خود باشد ازین قسمها قوت او بمرتبت
انکس باشد که در جای باشد که بارها بوده باشد و الفت گرفته و قوت وجه قوی تر است

و قوت ازدواجات ضعیفتر و قوت دریکان میانه است و استعمال این قسمتها و نتایج در استخراج

		[illegible]									
ی	ا	٠	ج	ب	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
یه	ج ه	ید	یب	یب	ود	ول	ولج	دس	وس	ود	سه
سه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا	لا

وعطیه کبری را با صور جمع نموده و نصف ان را گرفته اند عطیه وسطی شده و ان چنین است

عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
۴۸	۴۵	۴۰	۴۵	۴۳

وعطیه کبری شمس را صد و بیست سال قرار داده اند که مدت عمر طبیعی است و ما بین اول حمل که شرف قمر است و اول اسد که خانه او است نیز همین مقدار است و عطیه صغری شمس نوزده سال که موافق در شرف او است قرار داده اند

ضمیرست و خبی برای انکه هر طایفه از روم و هند و بابل چنین میگویند
که با هر قسمتی ازین قسمتها صورتی و صنعتی طلوع میکند که دلیل باشد
بر مسئله ضمیری و میان هر طایفه در ان صورتها اختلاف عظیم است
و طامات بسیار است و قول رومیان بفهم نزدیک تر است برای
انکه قول ایشان انست که با هر قسمتی جزوی از اجزاء ان جمل و صورتست
فلک طلوع میکند و بطلمیوس نیز هر برجی را حکمی کرده است و نیمه
شمالی و جنوبی هر یک را نیز فصل اما نسبت دوازده بهر است که هر
برجی دوازده بهر است و هر بهری منسوب است بکوکبی و طریق نسبت انست
که بهر اول دو درجه و نیم است خداوندان برج است و بهر دوم خداوند
برج دوم را و بهر سیم خداوند برج سیم را و هم برین ترتیب
بروج بهر دوازدهم خداوند برج دوازدهم را باشد و اگر خواهی که
هر درجه را بدانی از هر برجی مبلغ ان درجه را در دوازده ضرب
کن و انچه حاصل اید بر سی قسمت کن و انچه کم از سی باشد یکی بگیر و بعد
انچه از قسمت زاید بماند بشمر از برج ان درجه انجا که رسد خداوند
ان برج خداوند ان درجه باشد به نسبت دوازده بهر مثال خواهیم که
هفدهم درجه سنبله را بدانیم که خداوندش کیست به نسبت دوازده
بهر هفده در دوازده زنیم دویست و چهار حاصل اید چون بر سی قسمت

کنیم شش برج حاصل آید و و بیست و چهار درجه این بیست و چهار درجه
را نیز یکی بگیریم تا برج هفت شود و هفتم برج از سنبله حوت است و خداوند ش
مشتری است پس مشتری خداوند درجه هفدهم است از سنبله به نسبت
دوازده بهر چون مشتری در هفدهم درجه سنبله باشد در دوازده بهر
خود بود و قوت هر کوکبی که در دوازده بهر خود باشد بمنزلت قوت آنکس است
که در ساحت خانه خود باشد و قسمت دوازده بهر از نسبت دوازده
برج است **فصل** و اما نسبت نه بهر آنست که هر برجی نه بهر است و هر بهری
منسوب است بکوکبی و طریق نسبت آنست که هر برج که باشد بنگر که آن
برج از کدام مثلثه است بهر اول از آن برج خداوند برج منقلب را ده
از آن مثلثه و بهر دوم خداوند دوم منقلب را ده و بهر سیم خداوند
برج سیم را همچنین بر توالی بروج میرود و تا بهر نهم خداوند برج نهم را
رسد که برج سیم باشد از مثلثه **مثال** برج ثور چون از مثلثه خاکیست
بهر اول او زحل راست که خداوند برج منقلب است ازین مثلثه و آن جدی است
و بهر دوم هم زحل راست که خداوند دلو است و بهر سیم مشتری راست
که خداوند حوتست و بهر چهارم مریخ راست که خداوند حمل است و بهر
پنجم زهره راست که خداوند ثور است و بهر ششم عطارد راست
که خداوند جوزا است و بهر هفتم قمر راست که خداوند سرطانست و

بهر ششم

بهر هشتم شمس راست که خداوند اسد است و بهر نهم عطارد راست که خداوند
سنبله است ۲ برج سیم است ازین مثلثه و دیگر برین قیاس کن و بدانکه منجمان را
در نه بهر اعتقاد عظیم است تا آن حد که هر کوکب که در خانه خود باشد و در نه بهر
خود باشد گویند که او از همه کواکب قوی تر است و حظ او از سعادت
بیشتر است **فصل** و اما نسبت هفت بهر آنست که هر برجی هفت بهر است و هر
بهری منسوب است بکوکبی و طریق نسبت آنست که بهر اول از هر برجی
خداوند آن برج راست و بهر دوم کوکبی را که زیر اوست در فلک و همچنین
بر ترتیب افلاک میرود تا بهر هفتم کوکب هفتم را رسد چنانچه بهر اول ثور
زهره راست و بهر دوم عطارد را و بهر سیم قمر را ۲ و دیگر برین قیاس ۲ و بهر چهارم زحل را م
کن و قوت هر کوکب که در هفت بهر خود باشد بمنزلت قوت
آنکس است که در مرتبه خود باشد **فصل** و اما نسبت نیم بهر آنست که نیمه اول
از هر برج که مذکر است شمس راست و نیمه آخر قمر را و نیمه اول از هر
برج که مونث است قمر راست و نیمه آخر شمس را و بدین سبب قوت
شمس در نیمه اول مذکر بیش است و قوت قمر در نیمه اول مونث ۲ و این ۲ بیشتر م
مذهب هند است **فصل** طریقت محترقه نزد جمهور مخصوص است بقمر و بعضی
شمس را با قمر شریک نهاده اند و این طریقت از نوزده درجه میزان است
که درجه هبوط شمس است تا سه درجه عقرب که درجه هبوط قمر است چون

نیرین درین درجه ها باشد خاصه قمر ضعف ایشان بمنزلت ضعف انکس است
که در طریقت محترقه رود بهوای راه سوزان و با انکه دو طرف ازین
درجات درجه هبوط نیرین است نحوست درین درجات غالب است
سبب بیت و شرف و حد نحوس مقتضی ظلمت سماست و بعضی گفته اند هر کوکب
را طریقه محترقه است چنانچه شمس را دلو و میزان است و قمر را عقرب و میزان
و جدی ها و زحل را اسد و سرطان و مشتری را جوزا و سنبله و مریخ
را ثور و میزان و زهره را عقرب و جدی و عطارد را قوس و حوت
فصل عقده جوزهر هر یک فلک بیان کرده شده است و هر گاه که
کوکبی در عقده جوزهر خود باشد خاصه در عقده ذنب خاصه نیرین
بمنزلت انکس باشد که در بندی افتد و مقید گردد که با مذلت و
خسارت باشد فصل سیم در صفت نسبت کواکب زیاده از
برجی دو گونه است یکی نسبت مثلثه و دیگر نسبت ولایت اما در نسبت
مثلثه دو قول است یکی قول اهل تحقیق است و دیگر قول عامه اهل تنجیم
که مشهور است و مقبول شده و قول اهل تحقیق است که هر سه برج مثلثه
را یکی خداوند است در روز و در شب دیگری و هر دو را یکی
شریک است م چنانچه مثلثه آتشی را روز شمس است و شب مشتری
و شریک هر دو زحل است و مثلثه خاکی را روز زهره است و شب
قمر

۲ ضعف حال انکس م

و بعضی گفته اند که مثلثه آبی را در روز مریخ است و در شب زهره و قمر شریک هر دو است و این جا که کوشیار در مجمل گفته است و این بصواب نزدیک تر است ... مجمل

قمر و شریک هر دو مریخ است و مثلثه هوائی را روز زحل است و شب عطارد
و شریک هر دو مشتری و مثلثه آبی را روز زهره است و شب مریخ و شریک هر دو
قمر و قول مشهور است که هر سه کوکب خداوند هر برجی است از هر مثلثه چنانکه
روزی مقدم است و شبی موخر او و شریک موخر هر دو و در شب و روزی موخر
و شبی مقدم است و شریک موخر هر دو و قوت کوکب اول در مثلثه خود بمنزلت
قوت انکس است که در شهر دیگران باشد لکن هوای آن شهر موافق
مزاج او باشد و قوت کوکب دوم بمنزلت قوت رفیق انکس باشد
در ان شهر و قوت کوکب شریک بمنزلت قوت خادم هر دو باشد
فصل و اما نسبت ولایت انست که از اول اسد تا اخر جدی
ولایت افتاب است و از اول دلو تا اخر سرطان در ولایت قمر است
و قوت ولایت ضعیف تر همه قوت هاست و در ولایت هر یکی
بیت زحل در مقابله وی است و یک بیت مریخ در تربیع وی و یک بیت
مشتری و تثلیث وی و یک بیت زهره در تسدیس وی و یک بیت
عطارد ساقط است و ان دلیل صداقت سعود است و عداوت نحوس
نیرین را و سقوط عطارد از محل صداقت و عداوت هم نیز دلیل است
که ولایت پیوسته دشمن نباشد و عامه منجمان ازین جا استدلال
کرده اند که نظر مقابله و تربیع نظر عداوت است و نظر تثلیث و تسدیس

در نسخ مقدم است م

نظر مودت و تربیع مریخ قوی‌تر است از مقابله وی و مقابله زحل
قوی‌تر است از تربیع وی فصل سیم در صفت حرکت سیاره چون
حرکت سیاره سه نوع است دراز و پهنا و بالا چنانکه یاد کردیم صفت
حرکات هم سه باشد و اما دراز از دو وجه صفت کنند یکی از وجه
رجعت و یکی استقامت و دیگری از وجه سرعت و بطوء و رجعت
کواکب بمنزلت بیماری است تا بحران و استقامت بمنزلت تن درستی
و چنانچه بیماری تا بحران رانج وقت ~~هر روز بحران است و حالت~~
~~بحران~~ ابتدای بیماری و تزاید بیماری و انتهای بیماری و انحطاط بیماری
و انقضای بیماری ~~هر روز بحران و حالت بحران~~ همچنان رجعت را این
همه هست و اول این هیچ وقت اقامت رجعت است چون وقت
ابتداء بیماری پس وقت رجعت اولست چون وقت تزاید بیماری و وقت
میانه رجعت چون وقت انتهای بیماری و وقت رجعت دوم است چون وقت
انحطاط بیماری و وقت اقامت استقامت است چون وقت انقضای بیماری
و روز مقابله علوی و احتراق سفلی در میان رجعت چون روز بحران است
و حالت مقابله و احتراق چون حالت بحران است و چون این مثال معلوم
گشت صفت قوت و ضعف کوکب در وقت استقامت و اوقات
رجعت هم برین مثال است و سرعت حرکت دلیل قوت کوکب است

و بطوء

و بطوء دلیل ضعف و توسط دلیل توسط بدان سبب که سرعت از قوت
طبیعت و حرارت مزاج زاید و بطوء از ضعف طبیعت و برودت
مزاج زاید و توسط از توسط فصل و اما حرکت پهنا را بشمالی و جنوبی
صفت کنند و شمالی دلیل قوت است خاصه که حرکت صاعد باشد برای
آنکه در صعود و حرکت شمالی کوکب بر سمت عمارت عالم که زد و جنوبی
دلیل ضعف است خاصه که حرکت هابط باشد برای آنکه در هبوط حرکت
جنوبی کوکب در غایت دوری میافتد از سمت عمارت عالم و از این
جهت گفته‌اند که جانب شمال از بروج بمنزلت جانب راست است از تن و جانب
جنوبی بمنزلت جانب چپ و منطقه بمنزلت دل و کواکب بمنزلت ارواح
و بدین سبب گفته‌اند که هر کوکب که بر منطقه باشد قوت او بذات بیش از آن باشد
که شمالی باشد چنانچه قوت روح در دل بیش از آن باشد که در جانب
راست و قوت روح در جانب راست بیش از آن باشد که در جانب
چپ بود فصل اما حرکت بالا را الصعود و هبوط نسبت کنند و صعود
دلیل قوت ذات است و هبوط مزاج و هبوط دلیل ضعف
ذات است و رطوبت مزاج و غایت قوت وقت رسیدن کوکب است
بذروه فلک اوج یا بذروه فلک تدویر و ذروه فلک تدویر را فضیلت
است بر ذروه اوج از آن روی که ذروه تدویر بلندتر است و کوکب در

ذروه تدویر بسبک تر باشد و ذروه اوج را فضیلت است بر ذروه تدویر
از آنکه واجب نیست که در ذروه اوج کوکب محترق گردد و در ذروه تدویر
واجب است که محترق گردد و احتراق غایت ضعف است و غایت
ضعف رسیدن و بیست بنقطه حضیض هر یک خاصه در حق سفلیان از آن
که سفلی در نقطه حضیض تدویر همچنان محترق شود که در نقطه ذروه و علویان
در نقطه حضیض بمقابله آفتاب بود و علامت توسط میان ضعف و قوت
رسیدن و بیست باخر نطاق اول و اول نطاق چهارم و هبوط از آن
روی که سبب زیادت نور و قدر کوکب است اثر هبوط در قوت جسم
معاش است و اثر صعود در قوت روح و جاه **جمله چهارم** در صفت
نسبت کواکب سیاره بهیات فلک نسبت کواکب سیاره
بهیات فلک یازده نوع است اقبال و ادبار و توسط و تذکیر و تانیث
و فرح و قوت و حیز و تیامن و تیاسر و اما اقبال بودن کوکب است
در اوتاد و ادبار بودن و بیست در زایل وتد و توسط میان اقبال و ادبار
بودن و بیست در زایل وتد و قدر زیادت و نقصان اقبال و ادبار
بقدر قرب و بعد و بیست از درجهای این جهات و بقدر بهتری و بدتری
فصل و اما تذکیر کوکب بودن و بیست در ربع مذکر و تانیث بودن
و بیست در ربع مؤنث و قول محققان آنست که کوکب مذکر چون در
ربع

ربع مذکر باشد یا برج مذکر افتد قوت او یک در دو شود و همچنان کوکب
مؤنث اگر در ربع مؤنث افتد یا برج مؤنث باز اگر کوکب مذکر در ربع
مؤنث افتد یا برج مؤنث خنثی گردد و کوکب مؤنث اگر در ربع مذکر افتد
یا برج مذکر افتد سعتری گردد **فصل** و اما فرح شمس در نهم طالعست و فرح
قمر در سیم و فرح زحل در دوازدهم و فرح مریخ در ششم و فرح زهره در
پنجم و فرح عطارد در طالع و فرح را ایز طیب نفس خوانند و معنی آنست
که چون کواکب درین مواضع باشند صاحب طالع را از آثار ایشان
فرح و طیب نفس باشد **فصل** و اما قوت آفتاب بذات خود در عاشر است
و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی
و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در
تاسع و فرق میان قوت و فرح آنست که از بودن کوکب در بیت
فرح مولود شادمان باشد و از بودن کوکب در بیت قوت مولود
قوی باشد بدان دلیل که سعادت مولود از شمس سبب بودن و بیست
در زیر زمین ناظر بنظر مودت و کمال مودت بنظر تثلیث است و تثلیث
شمس روز در آخر از نهم باشد و غایت قوت شمس آنگاه باشد که
در میان آسمان باشد و آن خبر در درجه عاشر نباشد **فصل**
حلب بودن کوکب مذکر است در نیمه روزی فلک و چون با آن در

قوت او یک دو شود

پس اگر کوکب علوی در نیمه روز باشد و در برج مذکر نباشد در حیز خود نبود

برج مذکر بود انرا خیر خوانند و بودن کوکب مؤنث است در نیمه شبی و چون ایشان در برج مؤنث بود انرا خیر خوانند و چون مریخ مذکر است و شبی اگر در برج مذکر باشد در نیمه شبی انگاه در خیر خود خیر قوی‌تر است از جلب هر دو دلیل قوت و سعادت و غلبه است فصل واما تیامن انست که چون کوکبی در وتد عاشر باشد مطرح شعاع هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی بر زمین باشد و ان دلیل قوت سعادت بزرگ است وان کوکب را ذو الیمنین خوانند واما تیاسر انست که چون کوکبی در رابع باشد مطرح شعاع هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی بر زمین باشد و ان دلیل نحوست و ضعف قوت است وان کوکب را ذو الیسارین خوانند و ذو الیمنین همیشه غالب باشد و ذو الیسارین همیشه مغلوب بدان سبب که قوت ذو الیمنین بمنزلت قوت انکس است که هر دو دست او قوت دست راست دارد و ضعف ذو الیسارین بمنزلت ضعف انکس است که هر دو دستها ضعف دست چپ دارد جمله پنجم در صفت نسبت بهری از کواکب سیارة ببهری دو نوعست یکی نسبت اتصال و دیگری نسبت جز اتصال و بدین سبب این جمله را دو تفصیل کردیم تفصیل اول در نسبت اتصال بیان کردیم که اتصال دو گونه است نظری و محلی و نظری پنج نوعست قران و تسدیس

بدین سبب این تفصیل را دو باب کردیم باب اول در اتصال نظری

قران دلیل موافقت و مودت است میان دو کوکب

وتربیع وتثلیث ومقابله واز همه اتصالها قران قوی‌تر است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس و هر یک موصوف است بدو صفت یکی کلی ضروری و دیگری جزوی اتفاقی واما صفت کلی ضروری انست که قران دلیل موافقت و مودت است میان دو کوکب مقارن لکن ان کوکب که همراه او را باشد در قران غالب اید و ان کوکب دیگر مغلوب گردد و اثر مزاج غالب ظاهر گردد و بدان سبب غالب را مستعلی خوانند و این حکم در حق جز افتاب است بدان سبب که افتاب با هر کوکب که قران کند غالب اید وان کوکب مغلوب گردد از ان جهت که محترق گردد و محترق را حکمی دیگر است چنانکه در تفصیل دوم بیان کردیم و تسدیس دلیل سعادت دوستی و نیم دوستی وتربیع دلیل نحوست است و نیم دشمنی و تثلیث دلیل سعادت است و تمام دوستی و مقابله دلیل نحوست است و تمام دشمنی و دشمنی سعد اندک ضرر است چنانکه دوستی نحس اندک نفع است و داشته که همیشه سبک روی گران رو پیوندد و در پیوستن سبک رو را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر و اما صفت جزوی اتفاقی بسیار است یکی از ان قوت و ضعف است و قران از روی قوت و ضعف سه نوعست یکی قوی و دیگر ضعیف و سیم متوسط قوی انست که درجه

ودقیقه هردو کوکب در طول برج و عرض و جهة عرض یکی باشد و چون قران
چنین بود زیرین زبرین را بپوشد و زبرین بر زیرین منکسف گردد
وضعیف انست که درجه و دقیقه هر دو در جهت عرض یکی باشد و در
طول برج مخالف شود و متوسط ان بود که در طول برج یکی باشد و در عرض
یا جهت عرض مخالف اما تثلیث و تسدیس نیز بر سه نوعست قوی و
ضعیف و متوسط قوی انست که جهت نظر سبک رو ایمن باشد و
مطرح شعاع هر یک موضع جرم دیگری باشد و ضعیف انست که جهة
نظر ایسر باشد و مطرح شعاع هر یک موضع جرم دیگری نباشد
و متوسط انست که جهت ایمن باشد لیکن مطرح شعاع یکی موضع
جرم دیگری نباشد یا مطرح شعاع موضع جرم باشد لیکن نظر ایسر
باشد اما تربیع و مقابله هر دو دو نوعست قوی و ضعیف و تربیع قوی
انست که جهت نظر ایمن باشد و ضعیف انست که جهة نظر ایسر باشد
و مقابله قوی انست که هر دو را عرض نباشد یا هر دو عرض در یک جهت باشد لیکن یکی صاعد باشد و دیگری هابط و ضعیف انست که
بخلاف اینست و دیگر دفع قوت است و دفع طبیعت دفع قوت
انست که کوکبی در حظی باشد از حظوظ خود قوی حال چون بکوکبی
دیگر پیوندد قوت خود او را دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند چنانچه

ماه در

ماه در سرطان باشد و عطارد در سنبله هر یک قوت خود دیگر را
دهد و انرا دفع قوتین خوانند و دفع طبیعت انست که کوکبی
در حظ دیگری باشد چون بصاحب حظ پیوندد طبیعت خود او
را دهد و اگر هر یک در حظ دیگری باشند چنانکه ماه در سنبله بود و
عطارد در سرطان هر یک طبیعت خود دیگر را دهد و انرا دفع
طبیعتین خوانند و اگر هر یک در حیز خود باشند و بدیگری پیوندد انرا
هم دفع قوت خوانند و دفع طبیعت نیز گویند و دفع طبیعت از دفع
قوت قوی تر است برای انکه قوت جزوی است از طبیعت این
همه دلیل قبول کارهاست و تمام شدن حاجتها و حظ نحست
خانه و شرف و مثلثه و حد و وجه و عظیمتر همه خانه است پس شرف
پس مثلثه پس حد پس وجه و دیگر قبول و انکار است قبول دو نوعست
مطلق و مقید مطلق انست که کوکبی بصاحب حظی پیوندد و از حظ
او چنانکه قمر از حوت بمشتری پیوندد یا مشتری از میزان بزحل پیوندد
صاحب حظ ان اتصال را از ان کوکب قبول کند اگرچه بنظر عداوت
باشد و بدان منزلت باشد که کسی غایبی را از خانه او یا از جایی از جایهای
او خبری ارد و مقید انست که شمس زهره و عطارد را قبول کند به اتصال
چون در برج شرف وی باشند و قمر را قبول کند در هر برج که باشد

ونحس که از هیچ خطی قبول نکند کوکبی را اگر از مه با شرف خود دلالت
انکار انست که یکی از وبال یا هبوط دیگری بدو پیوندد و اگر
هر یک در وبال یا هبوط دیگری باشد و بیکدیگر پیوندد دال انکار
از هر دو جانب بود چنانکه زحل در عقرب بود و قمر در اسد
بتربیع بیکدیگر و اگر کوکبی نور کوکبی دیگر بصاحب شرف یا صاحب بیت
او دهد بمنزلت قبول باشد و اگر بصاحب وبال یا هبوط وی دهد
بمنزلت انکار باشد و قبول دلیل کارها است و موافق افتادن حاجتها
و انکار دلیل رد کارها است و باز افتادن حاجتها و دیگر رد است و رد انست
که چون کوکبی نیک ضعیف باشد بسبب فراهم امدن احتراق و رجعت و
وبال و هبوط و مانند ان بروی پس کوکبی بدو پیوندد و او ان کوکب
را رد کند از عجز خود چنانکه بیماری بجای خود در مانده باشد که
به پرسیدن او اید مثلا چنانکه ماه بعطارد پیوندد و عطارد راجع و
محترق باشد در پانزده درجه حوت و این غایت نحوست است او را
و غایت نحوست را تهمت خوانند و ان کوکب منحوس را متهم نیز
گفته اند که اگر راجع باشد یا محترق با ضعف دیگر هم رد کند بدان
سبب که رجعت و احتراق هر یک نحوستی قوی است خاصه احتراق
در رد دلیل فساد کارها است و اگر کوکب متصل بکوکب متهم واقع چنین

متهم یا دفع

باشد یا دافع قوت و هر دو در وتد باشند یا یکی در وتد باشد
و دیگری در مایل وتد باشد ان فساد عاقبت بصلاح پیوندد و
اگر کوکب متصل متهم باشد و دیگری در وتد یا مایل وتد باشد
اول کار صلاح نماید و عاقبت تباه شود و اگر خراب باشد فساد
زیادت شود خاصه که اتصال بر طریق انکار بود و دیگر رد نور است
رد نور دو نوعست یکی انست که میان دو کوکب گران رو اتصال
بوده باشد و از یکدیگر منصرف شده باشند چون کوکبی سبک رو بهر دو
پیوندد و نور انکه اول بدو پیوندد با دیگری رد کند و اتصال میان ان
دو گران رو از سر افتد و باز حکم اتصال ایشان تازه گردد و دیگر انست که
در اختیاری یا حکمی میباید که نور دو کوکب بر درجه معین افتد از
درجات تسییر و جز ان تا غرض ان اختیار یا حکم ان بر اید چون
این اتفاق نیفتد لیکن هر دو کوکب بکوکب گران رو پیوندد و ان کوکب
نور بر ان درجه افکند نور هر دو را رد کرده باشد بدان درجه و ان
بمنزلت افتادن نور ایشان باشد بر ان درجه بسبب حصول غرض و دیگر
جمع نور است جمع نور چنانست که ستارگان سبک رو است که یکدیگر
را نه بینند بگران رو و ان ستاره گران رو نور همه را جمع کند و بدان
منزلت میشود که همه قران کرده باشند اگرچه یکدیگر را نمی بینند و دیگر

منع النور است منع مقارنه بود و منع دو گونه است یکی انست که دو ستاره
در یک برج باشند یکی سبک رو در اوایل برج و دیگری گران رو در
اواخر برج و سیم میانه رو و در میانه برج چون سبک رو نور بر
آن گران رو افکند برای اتصال میانه رو او را منع کند تا تخت بدو
پیوند و پس بگران رو و نوع دیگر آنست که گران روی و سبک
روی در یک برج باشند متصل بقران و سبک روی دیگر در برج دیگر
ناظر بهر دو و درجه هر دو سبک رو یکی چون آن سبک رو که ناظر است
خواهد که بگران رو پیوندد و این سبک رو که مقارن است منع کند
ناظر را بفضیلت قران تا تخت او قران کند پس او نظر اتصال
کند و منع دلیل قوت کوکب مانعست و ضعف ممنوع و دیگر فوت
است و فوت انست که سبک روی خواهد که بگران روی پیوندد
که در اخر برجی باشد پیش از انکه بدو پیوندد او از ان برج بیرون
رود و این سبک رو بدیگری پیوندد و پیوستن آن سبک رو بدان گران
از وی فوت شود و ان دلیل فوت کارها است و دیگر اعتراض است
اعتراض انست که کوکبی گران رو در میانه برجی باشد و میان روی
در اوایل برج و سبک روی راجع در اخر آن برج چون میانه
رو خواهد که بگران رو پیوندد و سبک رو راجع بگران رو پیوندد و از و

درگذرد

درگذرد رود و پس میانه رو باید و مختص شود میان میانه رو و گران
رو و ان دلیل اعتراض است در کارها و دیگر قطع است قطع دو گونه است
یکی انست که سبک روی در اول برجی باشد و میانه روی در میانه
آن برج و گران روی در اخر آن برج چو سبک رو خواهد که بمیانه رو پیوندد
میانه رو از گران رو درگذرد و نور سبک رو از و منقطع گردد بدان
سبب که گران رو میانه او و میانه سبک رو قاطع آید و نوع دیگر آنست
که سبک روی در میانه برجی باشد و گران روی در اواخر آن
برج و میانه روی دیگر در اول برج دوم راجع چون سبک رو خواهد که
بگران رو پیوندد میانه رو راجع باز گردد و بگران رو پیوندد و نور سبک
رو از و قطع کند بدان سبب که میانه رو را فضیلت است بر سبک رو
و قطع دلیل قطع امید است و دیگر انتکاث است انتکاث انست که
سبک روی خواهد که بگران رو پیوندد و چون اتصال نزدیک افتد
اگر سبک رو مستقیم باشد راجع گردد و اگر راجع باشد مستقیم شود
و از ان اتصال باز ماند و منتکث گردد و ان دلیل باز بر افتادن کارها است
و دیگر نقل نور است نقل نور دو گونه است یکی انست که چون سبک روی
بمیانه روی پیوندد و میانه روی بگران روی ان میانه رو نور سبک رو
را نقل کند بگران رو و دهد و میان سبک رو و گران رو و مزاج اتصال

افتد اگرچه متصل نباشند بیکدیگر و نوع دیگر آنست که چون کوکبی روی بگران روی پیوندد و ازو باز گردد به دیگری پیوندد و نور اول نقل کند و بدو بهم دهد و میان اول و دوم مزاج قایم گردد و اگرچه متصل نباشند بریکدیگر و دیگر مرادفه است مرادفه انست که کوکبی راجع شود پس بر اثر او دیگری راجع شود و بیکدیگر پیوندد و ان دلیل تراجع کارهاست و اگر یکدیگر را قبول کنند دلیل صلاحست پس از تراجع و اگر انکار کنند دلیل زیادت فساد تراجع است و دیگر نعمت و مکافات است نعمت انست که چون کوکبی در درجه هبوط یا درجه بئر افتد کوکبی دیگر از دوستان وی بدو پیوندد او را از ان درجه هبوط یا بئر بر اورده باشد و دست گرفته و مکافات مکافات این نعمت است هم برین وجه و ان دلیل نجات است از هلاکها و دیگر مجاب است فتح باب است که دو ستاره که خانهای شان برابر یکدیگر است بیکدیگر پیوندند ان دلیل باران باد و تغییر هواست و این فتح باب لفظ اسلامیت نجومی نیست و سبب استعمال این لفظ در نجوم انست که چون منجمی گفتی که فلان کوکب بفلان کوکب پیوندد فلان باران بیارد برای انکه خانهای ایشان برابر یکدیگر است فقهای اسلام او را تکفیر کردندی بحکم چند ایت و خبر که امده است پس منجم برای دفع تکفیر تمسک بدین ایت کرد ففتحنا علیهم ابواب

السماء بماء منهمر این اتصال فتح باب نام کرده اند و دیگر مقارنست مقارنه انست که میان دو کوکب مقارنه افتد بمقارنه و مقارنه نباشد بدان سبب که یکی در اخر دقیقه برجی باشد و دیگری در اول دقیقه برجی که دوم باشد و عرض هر دو مختلف باشد یا یکی را عرض بود و دیگر را نه پس از ان روی که هر دو در دو دقیقه اند که متقارب یکدیگراند ایشان متقاربست به مقارنه و از ان روی که تغایر برجیت و اختلاف عرض میان ایشان قاطع است مقارنه را و اگر اختلاف عرض نباشد حکم کنند بقران اگرچه تغایر برجیت باشد و دیگر خلاء سیرست خلاء سیر انست که کوکبی در اوایل برج بکوکبی پیوندد و چون را او اخر برج افتد هیچ کوکب نه پیوندد و سیر او خالی گردد از اتصال کواکب و ان دلیل خلوت و بطالت است و دیگر بعد اتصال است و ان دور افتادن کواکب است در اوایل برج از اتصال دیگر کواکب و ان هم دلیل خلوت است و دیگر وحشت سیر است و ان رفتن کوکب است در تمامت برجی چنانکه هیچ کوکب نه پیوندد و این اتفاق بیفتد که ماه را و ان دلیل وحشت و نفرت است فصل و اما اتصالات ممتزج دو است چنانکه بیان کردیم یکی اتفاق قوت است و دیگر اتفاق طریقت و هر دو دلیل سعادت و منافع است و چون اتصال به تربیع با اتصال اتفاق فراهم اید چنانچه مثلا

یکی در پانزده ثور باشد و دیگری در پانزده اسد یا یکی در پنجم ثور باشد
و دیگری در بیست پنجم اسد یا دلو ان دلیل بر موافقت و اشتی بر
وجهی و مخالفت و جنگ از وجهی دیگر چنانکه در معاتبات رود تفصیل

ان مقالات مشتمل بر نه فصل و فصل اول مکرر است
۲ فصل

دوم در نسبت جرم اتصال جرم اتصال بسیار است و معظم ترین همه نسبت
ماه و متحیره است با افتاب و ماه از انگاه که از افتاب جدا شود و بدار
دهد مزاج او تر است تا بتربیع اول و از تربیع اول گرم است تا
استقبال و از استقبال خشک است تا بتربیع دوم و از تربیع دوم سرد است
تا اجتماع بسبب زیادت و نقصان نور و متحیره را هم برین قیاس
گرم نهد انکه از اول دیدار تا اقامت رجعت تر اند و از اقامت رجعت
تا میان رجعت گرم اند و از میان رجعت تا اقامت استقامت خشک
اند و از اقامت استقامت تا تحت الشعاع سرد اند و رفتن بر تحت
الشعاع دلیل پیری است و کهنی و بیرون امدن دلیل جوانی و نوی و تحت الشعاع
دلیل خفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل مرگ و هلاکت بدان سبب
که احتراق مزاج کوکب را باطل میکند خاصه مزاج زهره را برای انکه
زهره در احتراق از همه کواکب ضعیف تر است و عطارد قوی تر است
و مریخ میانه است و بعضی از علما هر کوکبی را در احتراق تشبیهی نکو کرده
اند و گفته اند که زحل در احتراق سنگی است که در اتش پاره پاره شود

وشتری

و مشتری چون زر که بگدازند و خبث او ظاهر شود و مریخ چون مسی که
بتابد و توبال از و بریزد و زهره چون سیماب که بپرد و مستهلک شود
و عطارد چون انگشت افروخته که باتش اصل یار شود و انگشتش ضعیف
و قمر چون نقره زر اندود که بگدازد و مسترش غش شود و زرش باطل شود
و تصمیم است که در حالت احتراق عرض نداشته باشد و تصمیم غایت
دلیل سعادت و نهایت قوت است برای انکه بدان منزلت است که کسی در دل پادشاهی
جای گیرد و چون عطارد صمیمی باشد او را و افتاب را دو شمس خوانند
و تشریق علویرا بهتر از تغریب است برای انکه تشریق دلیل بزرگیست و دلیل اول
کارهاست و کواکب علوی همه مذکر اند و در اعالی افلاک اند و تغریب
سفلی را بهتر از تشریق است برای انکه تغریب دلیل تانیث است و دلیل اواخر
کارها و دو سفلی مونث اند و عطارد در هر مکان که باشد مزاج او گیرد
و هر سه در اسافل افلاک اند و حد قوت تشریق و تغریب علویرا سی
درجه است و بعضی گفته اند شصت درجه است که حد تسدیس است و سفلی را
حد اقامت است و تیامن کواکب از افتاب جانب تشریق است و تیاسر
جانب تغریب و اول تیامن از میانه استقامت که وقت احتراق است
تا میانه رجوع و اول تیاسر از میانه رجوعست تا میانه استقامت
اینست هفت نسبتهای ماه و متحیره با افتاب اما از نسبتهای دیگر



دستوریست است در دستوریت چهار قول است قول معتمد معتبر است
که کوکب در وتدی باشد و آن وتد خانه او باشد یا شرف او و کوکب
دیگر در وتد دیگر باشد و آن وتد نیز خانه او باشد یا شرف او یکدیگر بود
چنانچه طالع حمل باشد مثلا و آفتاب در حمل بود ده درجه و زحل در جدی
هم ده درجه و قول دیگر آنست که کوکبی در یکی از دو خانه خود بود و دوری او
از یکی از این دو ران جهت چه دوری خانه وی باشد از خانه آن نیز هم از آن
جهت چنانکه زهره در میزان باشد و آفتاب در اسد یا قوس یا
زهره در ثور باشد و ماه در سرطان یا حوت و بطلمیوس این نوع
را گاه مواجهت میخواند و گاه اناریت خاصه که کوکب در خانه خود باشد
و قول سیم قول پارس است چنانکه میگویند دستوریت کمال
قوت تشریق و تغریب محمود است و کمال قوت علوی اسمی درجه است
و کمال قوت سفلی آخر سرعت است و قول چهارم قول طایفه ایست
که میگویند دستوریت بودن صاحب [illegible] طالع است در عاشر
و بودن صاحب عاشر است در طالع و در جمله دستوریت دلیل
سعادتی بزرگ است و دیگر صداقت و عداوت است صداقت
و عداوت دو نوعست یکی اصلی و دیگری عارضی و در نوع اصلی
سه قولست اول قول هند بدان سبب که هند را در صداقت و

عداوت

عداوت کواکب اعتقادی عظیم است و قوت و ضعف اثر منزلت
قوت و ضعف ست و شرف و وبال و هبوط دارند و مذهب
ایشان درین باب بر آن وجه است که درین جدول نگاشته شده است

و دوم قول چنانکه میگویند زحل و ماه است با مریخ مریخ با مشتری و دشمنانند با زحل زهره با مریخ دشمنانند و زهره

روم است و دشمنانند با آفتاب و دشمنانند مشتری و عطارد دشمنانند و زهره است آفتاب و دشمنانند و عطارد و عطارد با مشتری و دشمنانند

جدول صداقت و عداوت کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سه	ـ ع د	ل ه	ی
د	سه ٧	اع د سمی ندارد	ل ـ ه ع
ع	ـ سه د	٢	ل ه
٢	سه ه	د	ل ع ـ
ـ	ع د سه	٧٥	ل
ه	ل ٧	سه د	ـ ع
ل	ه ٢	ع سه د	ـ

ماه با زحل و دشمنان را متضادت خوانند و سیم قول اهل قیاس
است چنانکه میگویند دشمنان آنکه میان سعد و نحس است چون زحل
و مشتری یا میان دو کوکب که مزاج ایشان متضادست چون آفتاب و

وزهره یا میان دو کوکب که نظر خانهای ایشان یا شرفهای ایشان
نظر عداوت است چون خانهای ایشان زحل و افتاب و شرفهای
مشتری یا خلق یکی ضد خلق دیگری باشد چنانکه خلق مشتری عفت
و دیانت است و خلق زهره فسق و فجور و هر یا خانهای یکی دوازدهم خانه
دیگری باشد و حال دوستی بر عکس اینست و اما نوع عارضی انست که هر
کوکب که در عاشر دیگری باشد یا در یازدهم وی یا در دوازدهم وی
یا دوم وی یا در سیم وی یا در چهارم وی اگر دوست باشد مخلص
گردد در دوستی و اگر میانه حال بود دوست شود و اگر دشمن باشد میانه
حال شود و چون در جز این خانها باشد اگر دشمن باشد در دشمنی
زیادت کند و اگر میانه حال باشد دشمن گردد و اگر دوست باشد
میانه حال شود و این قول هم بهند منسوب است و دیگر اعانت و استعانت است
زحل مریخ زا اعانت کند و از زهره استعانت خواهد و مشتری زهره
را معونت کند و از قمر استعانت خواهد و مریخ افتاب را معونت
کند و از زحل استعانت خواهد و افتاب هیچکس را معونت نکند و از
مریخ استعانت خواهد و زهره زحل را معونت کند و از مشتری
استعانت خواهد و ماه مشتری را معونت کند و از زهره استعانت
خواهد و عطارد سبب زیرکه نه کسی را معونت کند و نه از کسی استعانت

خواهد

خواهد و دیگر ضرر است ضرر زحل بمشتری و ضرر مشتری بعطارد و ضرر
مریخ بقمر و ضرر افتاب و عطارد بزهره و زهره را ضررست و ضرر زهره
بمریخ و دیگر نصرت حال عاقبت است هر کوکب که در خانه دیگری باشد
خداوند ان خانه ناصر و معین ان کوکب باشد و دلیل عاقبت ان کار که
بدان کوکب منسوبست و دیگر مناکرت است مناکرت بودن کوکب
نهاریست در خانه کوکب لیلی یا بودن ان کوکب لیلی در خانه کوکب نهاری
یا بودن کوکب لیلی است در خانه کوکب نهاری یا بودن ان کوکب نهاری
در خانه کوکب لیلی و ان دلیل مخالفت است و دیگر حصارست حصار
بودن کوکبیست میان دو کوکب دیگر در یک برج یا در دو برج که
پس و پیش او باشند یا میان شعاع دو کوکب بران صفت و ان
کوکب را محصور خوانند و محصور میان دو سعد دلیل غایت سعادت
است و میان دو نحس دلیل غایت نحوست و دیگر استعلاست
استعلا چهار نوعست و قویتر انواع انست که یکی از دو کوکب
قران کننده نزدیکتر باشد بذروه تدویر یا بذروه اوج چنانکه یاد
کرده ایم پس نوع دوم است و ان بودن کوکبی است در دهم یا در
یازدهم طالع پس نوع سیم است و ان بودن کوکبی است در دهم یا
یازدهم دیگری و این نوع ضعیف تر انواعست هر چند که بنای احکام

دو ولتهای منجمان اسلامی براین نوع نهاده اند وان کوکب که بر یکی از
این چهار صفت باشد او را مستعلی خوانند و مزاج او در احکام
غالب و ظاهر باشد مزاج دیگر کوکب را و هر کوکب که ضد یکی ازین چهار
صفت باشد آنرا منخفض خوانند و مزاج او در احکام مغلوب و مقهور بود
و دیگر مزاعمت است مزاعمت طلب کردن کوکب است زعامت
برجی را که در او حظی دارد باتصال نظر یا اتصال محل وان کوکب را
مزاعم ان برج خوانند و حظ پنج نوعست چنانچه یاد کرده ایم و دیگر
شهادت است شهادت دو نوعست یکی مزاعمت و دیگر دلالت
بر غرض طالع سایل و بدین سبب مزاعم را شاهد خوانند و دلیل را نیز
و دیگر استیلاست استیلا نظر مزاعمت هر برجی که در و حظی دارد
برای درجه از ان برج چون درجه اجتماع و مانند ان و اگر هر پنج
مزاعم ناظر باشند تقدیم خداوند بیت راست پس خداوند شرف
را پس خداوند مثلثه را پس خداوند حد را پس خداوند وجه را
و بدین سبب گفته اند که در استیلا خداوند بیت را پنج قوت است و
خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مثلثه را
دو و خداوند وجه را یکی و اگر کوکبی را از دو سه وجه قوت زیادت
از قوت دیگری باشد تقدیم او را باشد چنانچه اگر درجه استیلا

چهارم

اگر یکی از بیوت عکس از دو برج باشد بمقدار هر یک خداوندان هر دو برج خداوندان بیت باشند
اگر هر دو برو ناظر باشند و اگر یکی ناظر باشد و دیگری ساقط ناظر اولیتر باشد و اگر هر دو ساقط باشند
انکه بدو شهادت بیشتر دارد او لیتر باشد و همچنین عکس اورا بود که در جمله بسبب او بیشتر
اندران خانه بیشتر بود و نعلم ایضاً رجحان

چهارم درجه میزان باشد مثلا چون ان درجه حد زحل است و در ین
برج شرف زحل پس زحل مقدم باشد بر زهره که خداوند بیت است
برای انکه قوت زحل هفت جزو است چهار بسبب شرف و سه بسبب
حد و قوت زهره پنج است اگر خداوند حظ در برج حظ باشد و در درجه
حظ قوت او مضاعف گردد چنانکه اگر زحل در درجه ترازو باشد او را چهارده
قوت باشد و اگر دو کوکب در قوت برابر باشند هر یک را که اتصال
قویتر باشد او مستولی بود و دیگران شریک و طایفه خداوند شرف را
تقدیم نهادند بر خداوند بیت بشرط انکه درجه استیلا درجه شرف باشد
یا نزدیک بدرجه شرف و صاحب شرف متصل بدان درجه و این مذهب
حق است و دورو تیوس و اهل مصر خداوند حد را تقدیم نهاده اند خداوند
بیت و ان امروز ان مرضی نیست و بعضی صاحب مثلثه را تقدیم نهادند
بر صاحب بیت و ان مقبول نیست و اصحاب بطلمیوس خداوند وجه را
از جمله مزاعمان نشمردند و استیلا چنانکه باتصال نظر باشد باتصال
محل هم باشد لیکن اتصال نظر بر حیث پسندیده است و اگر بدرجه باشد
بهتر بود اما اتصال محل جز بدرجه روا نیست و چنانکه روا است که بر یک درجه
پنج کوکب مستولی باشند یکی بطریق اصالت و چهار دیگر بطریق شرکت
همچنان روا است که هیچ کوکب مستولی نباشد برای انکه همه از ان

درجه و از آن برج ساقط باشند و دیگر احتراز است احتراز بودن
کوکبی است در قویتر جائی از جایهای طالع با نظر او بطالع و نظر مشتری از
کواکب سعد و اگر چه او را در آن جای که هست حظی نباشد و در طالع نیز
حظی ندارد و اگر در آن جای که هست او را حظی باشد قوت احتراز او
زیادت باشد و اگر حظی نباشد لکن در حیّز خود بود یا در حیّز خود هم قوت
احتراز زیادت بود و اگر با قوت حظ دیگر قوتها و سعادتها یار گردد کمال احتراز
حاصل آید و حاصل کار آنست که هر کوکب که قویتر باشد در شکل و ناظر بطالع
و مشتری از کواکب یا بعضی بدو ناظر باشند بذات یا بنقل او متبرز باشد
و هر که بدو نزدیکتر بود در قوت و نظر شریک او باشد و قویتر جایها طالع
است پس دهم پس یازدهم پس هفتم پس نهم پس چهارم پس پنجم و سیم
را در قوت مدخل نیست و اگر چه نظر هست برای آنکه زایل است
و هو زیر زمین است و چهار دیگر ساقط اند و از کواکب ثابته هر کوکب که با درجه
طالع برابر بود یا با درجه عاشر میان آسمان رسد او متبرز باشد و چنانکه روا است
که دو سه کوکب متبرز باشند یکی باصالت و دیگران بشرکت برای آنکه همه
قوی حال و ناظر باشند و یکی قوی حال تر بود همچنان روا است که هیچ
متبرز نباشد بدان سبب که همه ضعیف حال و ساقط باشند و اگر کوکبی در
پنجم یا در نهم یا چهارم باشد متبرز نبود تا قوی نباشد بجای یا شرف یا نظر

مشتری از

مشتری از کواکب سعد و اگر کوکبی در وبال یا هبوط باشد متبرز بود
چون [illegible] در طالع بود یا عاشر یا جای دیگر با نظر مشتری از کواکب سعود و
راجع و محترق هرگز متبرز نگردد اگر چه طالع یا در عاشر باشد با نظر
سعود برای آنکه خاصیت احتراز قوت کوکب است در مکان خود و
نظر مشتری از کواکب سعد و چنانکه خاصیت استیلا حظ کوکب است
حظ کوکب است در مکان استیلا و نظر او بدان مکان **بخش ششم**
در صفت بعدی که میان دو کوکب افتد یا میان کوکبی و درجه چون
آن بعد را دو صفت است یکی صفت سهم و دیگر صفت تسییر این
جمله را دو تفصیل کردیم **فصل اول** در سهام سهام بسیار است و بیشتر
آن از استخراج متاخران است و بدان سبب بیشتر نامعتمد است و از این
جهت گمان بردند اهل تحصیل که بطلمیوس جز سهم سعادت هیچ سهمی بکار
نداشته است و این خطاست برای آنکه بطلمیوس در ثمره تسییر
سهم را بلفظ جمع یاد میکند و میگوید که تسییر السهام و اما اگر او و دیگر
پیشینیان جز سهم سعادت بکار نداشتندی در تسییر سهام بلفظ جمع
نگفتی لیکن معظم تر همه و معتمدتر سهم سعادت است و آن دلیل مال و جاه
است و نام او در کتب قدیم طالع قمر است و پس از و سهم غیب است و او
دليل فراست و خوی و علم و دین است و نام او در کتب قدیم سهم قمر است

وطریق استخراج سهم سعادت انست که بگیری بعد از آفتاب تا ماه در روز
ودر شب از ماه تا آفتاب وان بعد بر درجه طالع افزائی انجا که رسد
موضع سهم سعادت است وبعد سهم غیب برعکس این گیرند ودیگر
سهام برین قیاس کن ووقت اجتماع موضع سهم سعادت وسهم
غیب هر دو درجه طالع باشد بدان سبب که در اجتماع میان ماه وافتاب
بعد نبود ووقت استقبال موضع هر دو درجه سابع باشد بدان سبب
که بعد از هر یک بدیگری از نیمه فلک بود ودلیل بر انکه پیشینیان
دیگر سهمها بکار داشته اند انست که هرمس در کتاب هشتاد وپنج
باب یاد میکند دو سهم بر طریق رمز چنانکه عادت اهل بابل است
از جهة استخراج مدت ملوک وانرا سهمان وسهمتان میخوانند ودر
این سهمان وسهمتان اختلاف حکما بسیار است برای انکه برمز است
وانچه که بقبول نزدیکتر است انست که در تحویل طالع سالهای دولت
ملوک بعد سهم اول از درجه افتاب است تا نیمه اسد وبعد سهم دوم
از درجه ماه است تا نیمه سرطان باتفاق روز وشب هر دو بعد
بر درجه طالع افزایند انجا که رسد موضع سهم اول ودوم باشد
واما سهمتان رمز است از زحل ومشتری فصل دوم در تسییرات — یعنی کفایت از هر دو است
تسییر استخراج بعد است از درجه دلیل تا درجه ان مزاج که مدار

حکمی براو

حکمی براوست بدرجات مطالع یا درجات سواء ودر مشتری آن تسییرات
مدت هر درجه سالی شمرند وجای باشد که مدت هر درجه نیم از سال
شمرند وجای هست که روزی شمرند یا کم چنانکه شرح هر یک در موضع
وی داده اید وبدانکه نظیر تسییر شهابات چنانکه هر سال یکدرجه تسییر ان شاء الله
مثلا همچنان انکه هر سال یک برج اشهار انند وحکم ان سال ازان درجه
وازان برج گیرند چنانکه شرح هر یک در موضع وی داده اید ان شاء الله

مقالت دوم در تمزیج ستارگان تمزیج ستارگان وامیزش
مزاج هر یک است بامزاج دیگری تا مزاج همه جمله شود یک مزاج موثر گردد
در اسباب زمینی برحسب تاثیر این اسباب وقبول وی تاثیر ان مزاج را
ونظیر تمزیج ستارگان ترکیب داروهاست که هر یکی را با دیگری چنان بیامیزند
تا مزاج همه جمله شود یک مزاج موثر گردد در بدن بیمار برحسب تاثیر بدن
بیمار وقبول وی تاثیر ان مزاج را وچنانکه شناختن ان یک مزاج
که از ترکیب داروها حاصل اید وبکار بردن انرا در بدن بیمار
برحسب قبول بدن بیمار انرا در علم طب علاج خوانند همچنان شناختن
ان یک مزاج که از تمزیج ستارگان حاصل اید وبیان کردن اثر
انرا در اسباب زمینی برحسب قبول اسباب زمینی ان تاثیر را در
علم نجوم احکام خوانند پس نتیجه این مقدمه انست که بنای احکام بر ست

اصل است اول شناختن این یک مزاج که از تمزیج کواکب حاصل آید
و دوم شناختن اسباب زمینی از روی تاثیر و تسیم پیدا تا تاثیر تمزیج
مزاج مؤثر در این اسباب متاثر و آن طریق حکم کردن است و ازین
جهت این مقالت را سه جمله کردیم **جملهٔ اول** در شناختن مزاج
مؤثر که از تمزیج کواکب حاصل آید چون آن مزاج از تمزیج کواکب حاصل
میاید شناختن این مزاج بشناختن تمزیج کواکب بود و تمزیج کواکب را
جز بر طریق تشبیه و تمثیل نتوان دانست بدان سبب که امزجهٔ کواکب بطریق
تشبیه و تمثیل است چنانکه بیان کرده ایم و طریق تمثیل و تشبیه آنست
که هر کوکبی را بشخصی مانند کنی که آن کوکب بر صفات آن شخص دلیل
کند چنانکه گوییم زحل پیری است سیه و روش بلند بالا و خشکانج سر
بزرگ سرکش موی خورد چشم مکار حسود بد دل بسیار اندیشه گران
رو کاهل جاهل متغافل حکمت دوست ظالم مجرب خشمناک و پیشه او زراعت
و کشت و رزی و کاریزکنی و گورکنی و گلکاری و دهقانی و مانند
آن و مشتری کهلیست چنین و چنین و مریخ جوانیست چنین و چنین چنانکه
صفت هر یک در جمله اول یاد کرده ایم پس قوت و ضعف
هر یک را مانند کنی بدانچه با آن تشبیه کردیم در هر جمله از آن شش جمله چنانکه
زحل اگر در برج خود باشد گوییم پیریست بدان صفت در خانه خود

واگر در شرف خود باشد گوییم در مقر عز خود است و اگر در وبال باشد
گوییم در غربت است و اگر در هبوط باشد گوییم در مقام مذلت است
و اگر راجع باشد گوییم بیمار است و اگر محترق باشد گوییم بشرف
بر هلاک است و دیگر برین قیاس کن پس اتصال هر یک را با دیگری
مانند کنی بدانچه ما تشبیه کرده ایم در جمله پنجم چنانکه اگر زحل بنظر
بعد عداوت مریخ باشد گوییم پیری را بران صفت برجوانی بران صفت
جنگ شده یا هندویی را با ترکی یا دهقانی را با سرسالاری یا گورکنی
را با دزدی یا کشاورزی را با قصابی تا حال که قوی تر یعنی او را بقعر
مانند کنی و دیگر را بضعیف تر و اگر بنظر مودت زهره باشد و زهره
قوی حال بود گوییم پیر بران صفت با زنی یا جوانی در دوستی افتاده
است و اگر زهره در خانهٔ مشتری باشد یا در میزان بود گوییم آن پیر را
با زنی پارسا دوستی افتاده است و اگر در عقرب باشد گوییم آن پیر را
با قحبه یا مطربه یا کودکی بعشق افتاده است و دیگر برین قیاس
کن پس بنگری در صفت که حیثیت از رد و قبول و منع و قطع
و جمع و مانند آن آنگاه آن دوستی و دشمنی را بدان صفت کنی آنگاه
نیک تأمل کنی و بهوش بیندیشی که از چنین اشخاص با چنین اخلاق و احوال
و صور و افعال و ضعف و قوت و دوستی و دشمنی چه زاید از

صفت

آن اتصال

ان کوکب که برین صفت باشند همان زاید پس بدان حکم کن چنانچه
اگر قران زهره و مریخ باشد مثلا در ثور گویا دزدی در خانهٔ مطربه
امده است و با وی قرین شده است برای انکه ثور وبال مریخ است
و خانهٔ زهره است انگاه اگر قمر در قران زهره را باشد گویا مطربه
با دزد چیره گشته واو را از زیر بستر خود کرد و اگر قمر مریخ را باشد
گویا دزد مطربه را زیر اورده و خدمت فرمود و اگر قمر در ثور اید
گویا که کدبانوی خانه که ما در مطربه است نزد هر دو اید برای انکه ثور
شرف قمر است و قمر دلیل مادر است و با زهره مزاج دوستی دارد از
ان روی که هر دو مؤنث اند و سعد اند و اگر عطارد در ثور اید
گویا ندیمی نزد هر دو امد چون عطارد در حد زهره باشد سخن بمراد
مطربه گوید و اگر در حد مریخ باشد سخن بمراد دزد گوید چون در حد
خود باشد سخن برای غرض خود گوید و چون در حد مشتری باشد
سخن پندوار گوید و چون در حد زحل باشد سخن حکمت و پند امیز
گوید و چون افتاب در ثور اید گویا پادشاهی بر هر دو در امد و
رای هر دو را باطل کرد و هر دو بد و چنان مشغول شدند که از خود
فراموش کردند و اگر مشتری در ثور اید گویا پارسایی بخانهٔ مطربه
امد برای پند دادن هر دو و مطربه بهتر از دزد پند قبول میکند و مبالغت

هشتم مجاهد

هشتم مجاهد و اگر زحل در ثور اید گویا مرد پیر دل گیر نزد هر دو امد
و دلگیری مطربه عظیم تر است از دلگیری دزد و اگر قران زهره
و مریخ در عقرب باشد گویا قحبه نجابه ترکی امد بمهمانی برای انکه
عقرب خانهٔ مریخیت و وبال زهره و موافق است از روی حقی مزاج
زهره را انگاه اگر قمر با ایشان باشد در قران گویا قحبه ترک را بدست اورد
از روی عشق و برو نازها کرد و مستولی گشت و اگر قمر مریخ را باشد
گویا ترک قحبه را بقهر خدمت فرمود و اگر قمر در عقرب اید گویا مادر
مطربه برخیزد و نالان نزد هر دو امد برای انکه برج عقرب قمر را هبوط
و طریقت محترقه است و اگر عطارد در عقرب اید گویا ندیمی زبان
اور نزد هر دو امده است برای انکه عطارد در خانهٔ مریخ زبان اور باشد
و در خانهٔ زحل دور اندیش و اگر افتاب در عقرب اید گویا پادشاهی
در سفر نزد ایشان امد برای انکه افتاب در جانب جنوبی منکسف
مسافر است و اگر مبایش صاعد باشد رونده بود در سفر بمقصد و اگر
هابط باشد بازاینده باشد و اگر مشتری در عقرب اید گویند پیر
در خرابات تیره امد برای پند قحبه و ترک برای انکه عقرب اگر چه دلیل
فسق و فجور است از مثلثه حوت چون که خانهٔ مشتریست و اگر زحل در
عقرب اید گویا پیری دلگیری در خانهٔ دوستی امد برای قحبه و ترک

برای انکه عقرب خانه دوستاوست مریخ واکر بدل عقرب حمل باشد
مریخ سالاری باشد و زهره مطربه باشد از خاصه که زهره در حد خود
بود اکرچه هر دو بیت مریخست بدان سبب که حمل برجی ناریست و مزاج
مریخ را قوی کننده است که اتشیست و بروج شمالی و دیگر برین
قیاس کن و بدانکه این تشبیهات از اسرار احکام اهل بابل است چنانکه
در کتب ایشان مسطورست و حکمای بابل بر رموز تشبیهات احکام مذکور
و مشهور اند برای انکه علم احکام اهل بابل راست و ابراهیم علیه السلم
مبعوث است از میان ان طایفه چنانکه علم هیئت اهل روم راست و ادریس
علیه السلم مبعوث است از میان ان قوم از ان جهت که سنت الهی
بران رفته است که هر کاه ارادت ایزدی دران باشد که علمی در عالم
پدید ارد از برای مصالح عالمیان علمای ان علم را بسیار کرده اند فلا
تا ان علم پرو بال کیرد و بانک نام یابد پس از میان ایشان پیغمبری
پدید ارد تا معجزه ان پیغمبر عاجز کرداند علمای ان علم را هم بدان
سبب برهان الهی بر صدق نبوی ظاهر کردد نزد خاص و عام و از ان
جهت همه بکروند بکرویش ایشان موافقت و متابعت همه مصالح عالم
منتظم کردد و دلیل بر صدق این قول بعثت عیسی است علیه السلم از میان
اهل طب و بعثت سید انبیاست صلی الله علیه واله از میان اهل

عربیت

عربیت و چون مدار این مؤثر بر ضعف و قوت کوکب است در تعریج بر
طریق تشبیه چنانکه یاد کرده ایم و خواستیم که این تمثیل و تشبیه را روشن
تر کردانیم و این تفصیل ظاهر تر باشد تا استخراج احکام اسان تر شود
این جمل را دو تفصیل کردیم تفصیل اول در شمردن تمامت ضعف و
قوت کواکب و بیان مراتب ان و تفصیل دوم در اسرار تمرکات
بر طریق تشبیهات و این است تفصیل اول در شمردن تمامت قوت و ضعف
کواکب و بیان مراتب تمامت ان قوت کواکب شصت و شش نوع اثر
هست و دو نوع عظیم تحت و اثر هست و هشت نوع دیگر میانه است و اثر سی و نه
نوع باقی حقیر است اما از ان هست و دو نوع که اثر ان عظیم است یکی
بیت است و دوم شرف است و سیم استقامت و چهارم تصمیم و پنجم
امتلاء فلک و ششم تشریق علوی ها و هفتم تغریب سفلی و هشتم بیت اقبال
و نهم درجه طالع و دهم درجه عاشر و یازدهم منطقه بروج و دوازدهم
ذروه اوج و سیزدهم ذروه تدویر وسطی و چهاردهم دستورست
و پانزدهم خیرست و شانزدهم حبب و هفدهم ذو الیمینین و هجدهم نوزدهم
مازجت سعود و بیستم دفع قوت است یکم دفع طبیعت و بیست دوم
قبول در مکان و بدانکه روا است که یک مزاج را دو سه اثر باشد
بقوت یا بضعف چنانکه یک سبب را دو سه حکم باشد بجهت یا بجهت

۲ علامت قوة

بدانکه ذروه تدویر را بوسطی از انجهت انکه قید کرده که در ذروه مرئی کوکب محترق میباشد و ان غایت ضعف است

وازان هست و هشت نوع که اثر او میانه است یکی مثلثه است دوم عشر
سیر و سیم برج مذکر مذکر را و چهارم برج مؤنث مؤنث را و پنجم زیر
زمین ششم حد هفتم عرض شمالی را هشتم صعود در شمال نهم درجه سعادت
دهم درجه مضی یازدهم درجه ظلمت زحل را خاصه دوازدهم ربع مذکر مذکر را
و سیزدهم ربع مؤنث مونث را چهاردهم قوت خداوند خانه پانزدهم
صعود در فلک اوج شانزدهم صعود در فلک تدویر هفدهم زیادت
در قدر هیجدهم زیادت نور نوزدهم هست فرح و بیستم هست قوت
بیست و یکم ربع مقبل زاید هست و دوم نعمت هست سیم مکان ثابت
هست و چهارم استعلا هست و پنجم خانه سعد هست و ششم هست مایل
هست هفتم حصار میان دو سعد هست هشتم قوت شمس بودن کواکب
روزی زیر شعاع وی ارونه و کواکب شبی شب اما آن شانزده
نوع ... که اثر آن حقیر است یکی قوت وجه است دوم در یجان
سیم ارجاع چهارم دوازده بهر و پنجم نه بهر ششم هفت بهر هفتم
نیم بهر هشتم درجه مذکر مذکر را نهم درجه مؤنث مؤنث را دهم
نصف صاعد از نهایات یازدهم برج موافق مزاج چون سرطان زهره
را دوازدهم برج موافق خلق چون عقرب زهره را برای فسق سیزدهم
برج دوست چهاردهم مکان سهم سعادت و پانزدهم حد سعد شانزدهم

برج شمالی **فصل** اما تمامت ضعف کواکب پنجاه و پنج نوع است
وازان پنجاه و پنج نوع اثر هیجده نوع عظیم است و اثر بیست و شش
نوع میانه است و اثر یازده نوع حقیر است و اما آن هیجده نوع که اثر
آن عظیم است یکی احتراق دوم رجعت سیم وبال چهارم هبوط
پنجم استقبال فلک ششم تحت الشعاع هفتم نقطه حضیض اوج هشتم نقطه
حضیض تدویر نهم کدخدای زیر منحوس دهم ممازجت نحس بنور عداوت
یازدهم ادبار دوازدهم ذوالبیارین سیزدهم طریقت محترقه ماه را
خاصه و آفتاب را نیز چهاردهم کسوف آفتاب پانزدهم خسوف ماه
شانزدهم براهدن هر دو نحس پس از آفتاب هفدهم براهدن هر دو
نحس پس از ماه هیجدهم عقده جوزهر ماه و آفتاب را خاصه عقده ذنب
وان بیست و شش نوع که اثر آن میانه است یکی آفات برای رجعت دوم
بطوء سیر سیم برج مذکر مونث را چهارم برج مؤنث مذکر را پنجم
برج مخالف مزاج چون سرطان مریخ را ششم برج مخالف خلق
چون حوت مریخ را هفتم ربع مذکر مؤنث را هشتم ربع مؤنث مذکر را
نهم عرض جنوبی دهم صعود در جنوب یازدهم هبوط در فلک اوج
دوازدهم هبوط در فلک تدویر سیزدهم بودن زیر زمین
روزی را روز چهاردهم بودن زیر زمین شبی را شب پانزدهم درجه

بزرشانزدهم حد نحس سیزدهم خانه نحس سعد را هیجدهم ضعف خداوند
خانه نوزدهم نقصان نور بیستم نقصان قدر بیست و یکم تغریب علوی
را بیست و دوم تشریق سفلی را بیست و سیم مناکرت بیست و چهارم
حصار میان دو نحس بیست و پنجم ربع مدبر ناقص بیست و ششم عقده
جوزهر متحیره را و اما ازان یازده نوع که اثر آن حقیر است یکی درجه مظلمه
دوم درجه قتمه سیم دوازده بهر نحس چهارم درجه مؤنث مذکر را
پنجم درجه مذکر مؤنث را ششم بیت مذکر مؤنث را هفتم بیت مؤنث
مذکر را هشتم برج دشمن نهم وحشی الیسر دهم برج خبوبی یازدهم بودن
قمر خاصه در برجی ساقط از سرطان چون جوزا و مانند آن فصل چون
بیان کردیم که قوت و ضعف کوکب هر یک سه صنف است یکی عظیم
اثر دوم حقیر اثر سیم میانه اثر بدانکه هر صنفی را از ین مراتب است
اعلی و اوسط و اسفل اما اعلی اصناف قوت صنف عظیم اثر را مرتبه اعلی
چون درجه شرف است و اوسط چون استقامت و اسفل چون بیت
اقبال است و صنف میانه از میانه اثر را مرتبه اعلی چون صعود افلاکست
و اوسط چون عرض شمال و اسفل چون ربع مذکر مذکر را و صنف حقیر اثر
را مرتبه اعلی چون وجه است و اوسط چون درجه مذکر مذکر را و اسفل چون
هفت بهر و اما از اصناف ضعف صنف عظیم اثر را مرتبه اعلی چون احتراق است

و اوسط او

و اوسط چون رجعت و اسفل چون بیت ادبار و صنف میانه اثر را مرتبه
اعلی چون هبوط افلاک است و اوسط چون عرض جنوبی و اسفل
چون ربع مؤنث مذکر را و صنف حقیر اثر را مرتبه اعلی چون وحشت
سیر است و اوسط چون درجه مؤنث است مذکر را و اسفل چون درجه قتمه
است و نیکو آید که کویی برای شناختن متعلم اندازه ضعف و قوت
کوکب را در استخراج احکام که در صنف عظیم اثر است از اصناف قوت
و ضعف مرتبه اعلی را نه بهره است و اوسط را هشت بهره و اسفل را هفت
بهره و در صنف میانه اثر اعلی را شش بهره است و اوسط را پنج بهره و اسفل
را چهار بهره و در صنف حقیر اثر اعلی را سه و اوسط را دو و اسفل را یک
و نیکوتر آن باشد که این مراتب را مثالی بنماییم تا متعلم را هیچ شبهت
نماند و استخراج احکام بروی به غایت آسان گردد و مثال مراتب از
اصناف قوت آنست که طالع افتاد روزی دو درجه سنبله مثلا
و عطارد بر حاق درجه طالع مستقیم و سریع سیر و شمالی و صاعد در
فلک اوج و فلک تدویر و آفتاب در بیست درجه اسد و ماه در اول
سرطان و زهره در اول میزان و مشتری در درجه دوم قوس و زحل
در چهارم مریخ در هفتم وی پس در شکل این طالع عطارد را صد و
چهل و دو بهره است از قوت بدان سبب که موصوف است به بیست و

هیچ صنف قوت ازان نیست و پنج صفت ضعف یا در مرتبه اعلاست
از ضعف عظیم اثر وان پنج است و بهره وی نه است و سه در مرتبه اوسط است
هم ازین صنف وان شرفست و استقامت و دستوریت و بهره ان
بیست و چهارست و هشت در مرتبه اسفل است هم ازین صنف وان است
اقبال است وحبب و تسدیس قمر و دفع قوت قمر بمشتری و تغریب و
مقبول مکان و ممازجت زهره بنقل نور از قمر و درجه طالع و بهره ان
پنجاه و شش است و یکی در مرتبه اعلاست از صنف میانه اثر وان سرعت
استقامت سیر است و بهره ان شش است و هفت در مرتبه اوسط است
هم ازین صنف وان حد است و فرح و تربیع مقبل صعود اوج و صعود در
و عرض شمالی و درجه سعادت و بهره ان سی و پنج است و یکی در مرتبه
اسفل است هم ازین صنف وان حصار دو سعد است و بهره ان چهار است
و یکی در مرتبه اعلاست از صنف حقیر اثر وان دوازده بهر است و بهره او
سه است و دو در مرتبه اوسط است هم ازین صنف وان در یکجاست
و نصف صاعد و بهره ان چهارست و یکی در مرتبه اسفل است هم ازین
صنف وان هفت بهر است و بهره او یکی است و جمله این بهرها همه صد و
چهل و دو است و اما مثال مراتب از اصناف ضعف انست که طالعی
افتاد روزی اول درجه حمل مثلا و عطارد در نه درجه حوت محترق

وراجع

وراجع و هابط در فلک اوج و عرضش جنوبی و بر نقطه حضیض تدویر و
زحل در نه درجه حوت مقارن وی و در قران قمر زحل را و قمر در
سنبله و مریخ در نه درجه جوزا و هر دو سعد ساقط و مشتری در اسد و زهره
در میزان پس درین شکل این طالع عطارد را نود و هشت بهره است از ضعف
بدان سبب که موصوف است بچهارده صفت ضعف و ان چهارده صفت
دو در مرتبه اعلاست از صنف عظیم اثر و ان احتراقست و
وبال و بهره ان هجده است و دو دیگر در مرتبه اوسط است هم ازین
صنف و ان رجعت است و هبوط و بهره ان شانزده است و هفت
ازان در مرتبه اسفل است هم ازین صنف و ان قران زحل است
و گذشتن زیر زحل و تربیع مریخ و هبوط ادبار و رد مکان و مقابله قمر
و نقطه حضیض و بهره ان چهل و نه است و سه ازان در مرتبه اوسط
است از صنف میانه اثر و ان هبوط اوجست و درجه شر و عرض
جنوبی و بهره ان پانزده است و جمله این بهرها نود و هشت بهره است
فصل چنانکه هیچ شخصی نیست در هیچ وقتی که نه قوت او ممزوج است
بضعفی و ضعف او ممزوجست بقوتی همچنانکه هیچ کوکب نیست در
هیچ موضع که نه قوت او ممزوجست بضعفی و ضعف او ممزوجست
بقوتی و بدین سبب واجبست که در حال کوکبی که مدار حکمی بر وی باشد نیک

تامل کنی در هر موضع که بود وصفات ضعف و قوت وی تمام بر دل آری
و مرتبهٔ هر صفتی بشناسی و عدد هر مرتبه بگیری پس عدد ضعف و قوت
هر یک جدا جدا جمله کنی و چنان پنداری که او دو جمله از عدد دو
نوع است از رنگ متضاد مثلا سیاه و سفید که بر هم آمیزی هر آینه
رنگی سیم زاید که نه سیاه باشد و نه سفید لیکن از هر دو نصیب دارد
آن رنگ سیم نمودار حکم باشد و چون نمودار معلوم گشت حکم بر حسب
نمودار کنی از سعادت و نحوست بسبب آمیزش دو جمله از ضعف
و قوت تا حکم راست رود و موهوم محسوس گردد و نمودار دیگر آنست
که آن دو عدد را بمنزلت دو طعم شمری مثلا چون طعم سرکه و انگبین ۲ متضاد هم
که بر هم آمیزی و بدانچه ازین طعم زاید همین قیاس کنی تا از زیادت
امتحانهای حسی تجربهای حکمی زیادت گردد و دلایل آن روشن تر شود
و برای آنکه متعلم را درین تعلیم حق الیقین افزون شود این تعلیم را مثالی
نماییم و آن مثال آنست که عدد قوت عطارد از طالع سنبله بیرون
آورده ایم صد و چهل و دو است و عدد ضعف وی بیست و دو است بدان
سبب که موصوف است بچهار صفت ضعف و از آن چهار صفت دو در مرتبه
اسفل است از صنف عظیم الاثر و آن امتزاج تربیع زحل و تربیع مریخ است
و بهرهٔ این چهار ده است و دو دیگر در مرتبه اسفل است از صنف میانه الاثر و آن

نقصان

نقصان قمر است و نقصان نور و بهرهٔ آن هشت است و جملهٔ این بهرها بیست
و دو است و چون هر دو جمله معلوم شد چنان پندار که جملهٔ قوت سپید است
و آن صد و چهل و دو جزو است و جملهٔ ضعف سیاهی است و آن بیست و دو جزو
است و چون بیست و دو جزو سیاهی را بر صد و چهل و دو جزو سپیدی آمیزی
از وجه رنگ زاید حکم هم بر آن قیاس کن از سعادت و نحوست که نتیجهٔ ضعف
و قوت است **فصل دوم** در اسرار تمریجات بر طریق تشبیهات اسرار
تمریجات را در بیان مقدمهاست چون این مقدمها بفصول بیان کرده شود
اسرار بدان پیوسته آید تا سخن مرتب گردد و یکی از آن مقدمها آنست
که علم نجوم بچهار قوم منسوب است اول روم و دوم بابل و سیم هند و چهارم
فارس اما رومیان در هیات و هندسه کامل تر اند و بدین سبب کتب هیات
و هندسه ایشان مقبول تر است از کتب دیگران و اصول تنجیم هیات و هندسه
است اما بابلیان در احکام کامل تر اند بدان دلیل که از اسرار احکام طلسمات
است و کتاب طلسمات بابلیان مقبول تر است و بابلیان از کمال اعلم
همه اسرار احکام را بر رمز و اشارت گفته تا جز ایشان کسی دیگر نفهمد
و چند نوع از طلسمات در عمل آورده اند که اثر بعضی از آن هنوز باقیست
در قسطنطنیه و جز آن بدین سبب ایشانرا جادوان میخوانند و از امرای
علمای ایشان یکی نمرود بوده است که ابراهیم علیه السلام در روزگار او مبعوث

شده است واما هندوان علم نجوم را حجت علم دین ساختند وبدان سبب مشتری
از شرایع ایشان نتایج طبایع نجم است وطبایع نجم ایشان از شرایع
دینی خالی نیست واما پارسیان متوسط حالند هم در هیئات وهم در
احکام وسبب قوت وکثرت ملوک ودولت ایشان وتربیت ملوک علما را
علمای ایشان مذاهب روم وهند وبابل معلوم توانستند کرد وازان مذاهب
انچه ایشان را مقبول ومعقول نمود اختیار کردند وانچه تجربه دریافتند بران
زیادت کردند وبدان سبب کتب ایشان منتشر شد ومذهب ایشان مقبول
گشت فصل اگر این چهار قوم چهار شخص بودندی که در باب چیزها سخن
گفتندی سخن ایشان از خلاف خالی نبودی برای آنکه مزاج هر شخصی خلاف
مزاج شخص دیگر است چنانچه در علم طبیعت مبرهن است و علم شریعت بدان ناطق
و اختلاف السنتکم والوانکم این ها که چهار رکن عالمند وسخن ایشان در موهومات
است نه در ظاهر وان موهومات نیز قوانین احکام است پس چگونه تواند بود
از خلاف خالی باشد وازین جهة واجب است که در هر چیزی خلاف کنند
که مقتضی طبیعت انست ودر بعضی اتفاق کنند که حق محض است وبدانچه
اتفاق کرده اند چون قوت هر کوکب در حال درجه شرف وضعف
وی باحتراق الخ عمده اعتماد است در احکام وانچه درو خلاف کرده اند
انرا امتحان باید کرد تا از امتحان قول که روی دهد ان قول را قبول باید
کرد

گرد و بباید دانست که قوی ترین سببی در اختلاف اقاویل اختلاف بقاع است
ازان جهة که تاثیر اجرام آسمانی تبا تاثر اجسام زمینی حاصل اید چنانکه
بیان کرده ایم وچون تاثر اجسام زمینی مختلف است بسبب اختلاف
بقاع تاثیر اجرام اسمانی نیز مختلف باشد بسبب اختلاف بقاع
زمینی تاثیر افتاب که معظم تر است بذات وقوی تر است بتاثیر از همه
اجرام اسمانی در بلاد هند برخلاف انست که در بلاد ترک و در بلاد ترک
برخلاف انست که در بلاد فارس و در بلاد فارس برخلاف است
که بلاد روم بلکه تاثیران در تا حتی هوا ز بقعتی برخلاف انست که در بقعتی
دیگر هم ازان بقعه بلکه تاثیر او در جایی از کوهی برخلاف انست که در
جایی دیگر هم ازان کوه چنانکه بسیار کوه است که یکجانب او سرد است
و دیگر جانب گرم سیر و چون تاثیر افتاب که قویتر و عظیمتر همه اجرام
اسمانیست در کوهی که ضعیف تر و حقیرتر همه بقاعست تا این حد مختلف
باشد اگر تاثیر دیگر اجرام که خوردتر اند در دیگر بقاع که بزرگتر اند نیز
مختلف باشند عجب نباید داشت و با امتحان طالب حق باید بود و انچه
از امتحان روی دهد حکم بران باید کرد چنانکه مرا از امتحان روی داده
است که زحل کیفیت غریبی با طبع است و بدان سبب اثر او پیش از
ممازجت او ظاهر میگردد که اگر از پیش مانعی نیفتد و از پس باعثی نخیزد و

اگر پیش از اتصال دو کوکب یکی از کواکب نقل نور یا جمع نور میان ایشان کند اثر آن اتصال از پیش ظاهر شود و اگر بعد از اتصال جمع نور یا رد نور کند اثر آن اتصال بعد از آن ظاهر شود کما یتبادر الیه الحدس ویدل علیه التجربه ۱۲ منه حفظه

و در اقاویل اوایل است که زحل را مدتی است یعنی اثر مزاج او پس از مجاوزت
ظاهر گردد و هر کس که مرا بدین قولها باور ندارد گو همچنان امتحان کند
سالها که من کردم تا باورش افتد و سنان ثابت قره میگوید
در کتاب انواء که حکم انواء عرب در زمین حجاز و نواحی آن درست میاید
و پس حکم انواء قبط در زمین مصر و سواحل حبش و کوه پایه درست می آید و
پس حکم بطلمیوس در بلاد روم و کوه پایهای آن درست میاید و پس چون
این مقدمه معلوم گشت نتیجه این مقدمه است که در اسرار احکام که
اهل هر بقعتی باید که در گذارش احکام دو اصل بکار دارند یکی آنکه
اتفاق کرده اند بر آن اوایل و دیگر آنچه مشهور شده است با امتحان
در بقعت ایشان فصل و از چیزهایی که درو خلاف بسیار است
یکی سالخداه است و بتازی او را رب السنه و صاحب السنه خوانند و
سالخداه نزد عامه هند خداوند ساعت است و نزد محققان هند خداوند
اول نهبهرست از برج انتهای سال و نزد پارسیان خداوند برج انتها است و
نزد روم کوکب تدبیر است در طالع سال و نزد طایفه قابل تدبیر تدبیر است
و نزد بعضی قابل تدبیر قمر است و نزد جمهور خداوند طالع سال است و نزد
بعضی کوکب مستولیست در طالع سال و نزد هرمس نخستین کوکبیست که
شکل او در طالع سال بدل گردد بنقل از برجی ببرجی یا از یک جهة عرض بدیگری یا از

یکی بز
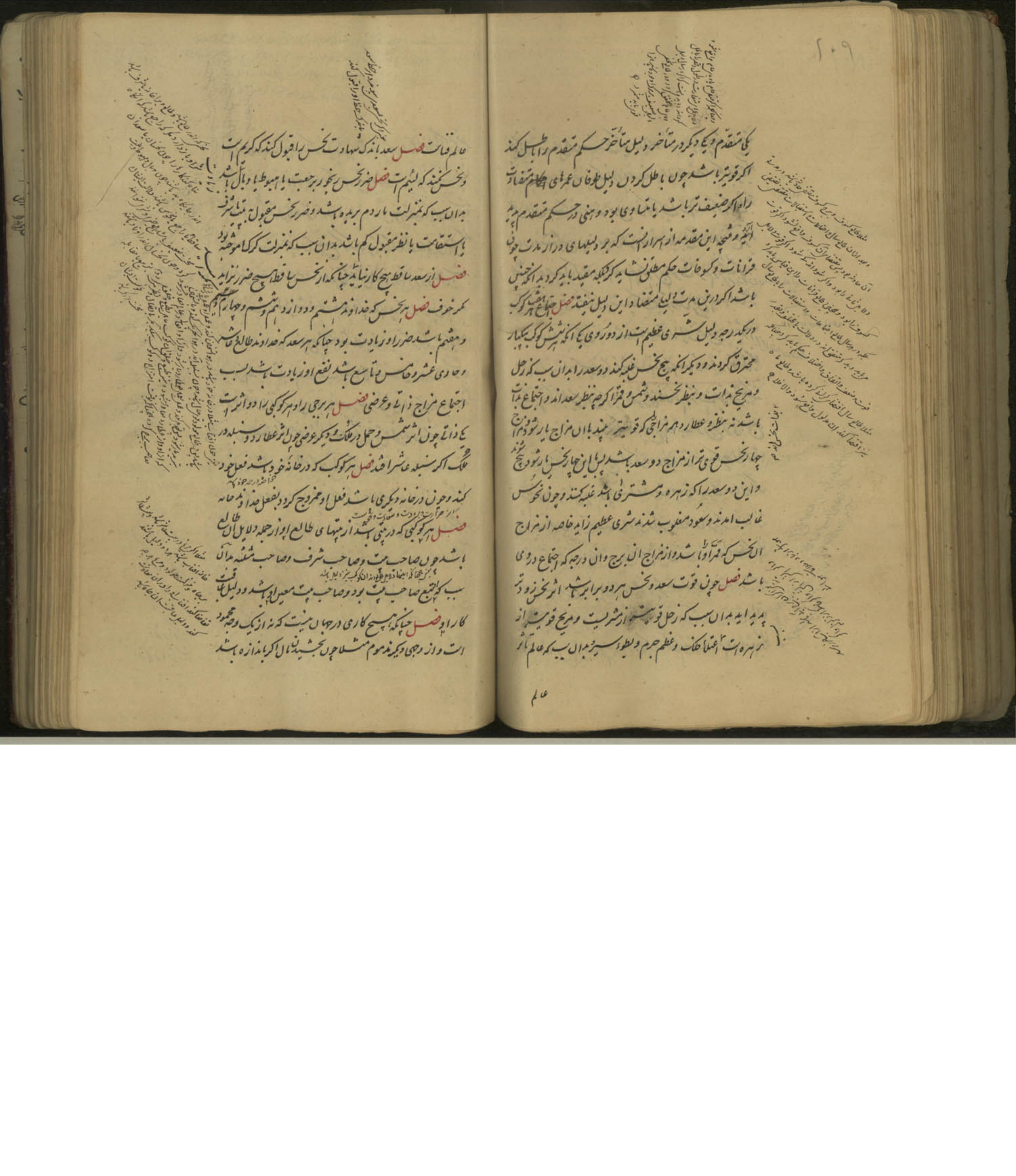
صاحب النوبة و صاحب الدور

کجانب آفتاب بدیگری و نزد مشتری صاحب نوبت است از طالع قران
و خسروان فی طریق نوبت است که سال اول نوبت خداوند طالع سال است
و سال دوم کوکبی راست که زیر او باشد در فلک هم برین ترتیب تا سال
هشتم نوبت بخداوند طالع باز رسد و هرمس صاحب نوبت را
صاحب دور میخواند و سال اول نوبت بصاحب ساعت است و هم
برین ترتیب افلاک بکار میدارد پس درین یک مسئله ده قولست مختلف
و آنچه مشهور است درین روزگار قول جمهور است فصل چنانکه هیچ آدمی را در
عالم هیچ کاری نتواند کرد بی معونت دیگری بدان سبب که خدای تعالی همه را
محتاج یکدیگر آفرید همچنان هیچ کوکب در فلک هیچ کار نتواند کرد
بی شریک دیگری بدان سبب که خدای تعالی همه را شریک یکدیگر آفریده است
و بدین سبب است که هیچ دقیقه طالع نگردد که نه کل کواکب را از روی احکام
دران دقیقه طالع شرکت نباشد و نتیجه این مقدمه از اسرار است که بر
مزاجات مفرده کواکب و بروج چنانکه هر یک جدا جدا برشمرند در کتب قدیم
و حدیث اعتماد نشاید کرد و در گذارش احکام بدان سبب که ایشان
را مزاجات مفرده نیست و آنچه در کتب یاد کرده اند بر طریق اغلب و اعم
است یعنی که غالب عام مزاج ایشان است نه آنکه امتزاج ایشان از آن است
علی الانفراد که تاثیر ایشان علی الانفراد صورت نه بندد فصل چنانکه

جزئیات خلایق عالم را نهایت نیست و قیاس بر ان شاید همچنان جزئیات
دلایل احکام را نهایت نیست و قیاس بر ان شاید بدان سبب که هر
جزوی از دلایل که در وجود اید و از ان جزوی حالی جزوی در عالم پدید
اید چنانکه از طالع این ساعت این حالت پدید امده است که تو در وی
مثلا هرگز مثل او دیگر بار در وجود نیاید بی تفاوتی اندک یا بسیار بدان دلیل
که اگر در وجود اید باید که این حالت باز اید بی تفاوتی و هرگز نیاید
و فایده این مقدمه از اسرار احکام انست که طالعهای جزوی را در احکام
اصلی مقتبس نشاید ساخت چنانکه مشتری از حکما ساخته شد و اگر متابعت
کرده شود ان حکمها را اعتماد کلی نشاید کرد بران **فصل** چنانکه مدار اجسام
سفلی در بقا و فنا بر مادت و صورت است مادت برقرار میماند و صورت
بدل میشود و بسبب بدل شدن صورت افعال ایشان نیز بدل میکردد چنانکه
در علم طبیعی مبرهن است همچنان مدار اجرام علوی را اثار احکام بر مادت
و صورت است مادت برقرار میماند و صورت بدل میشود و بسبب
بدل شدن صورت افعال ایشان نیز بدل میکردد در احکام و مادت
ایشان بروج فلک بروج است و صورت ایشان صورت بروج و مادت
هر برجی از فلک بروج سه هزار سال بقول متقدمان و یکهزار و نهصد
و هشتاد سال بقول متاخران صورتی بگذارد و بدل او صورتی دیگر بپوشد

چنانکه مادت

چنانکه مادت حمل صورت حمل بگذارد و صورت حوت بپوشد و مادت
حوت صورت حوت بگذارد و صورت دلو بپوشد و دیگر برین قیاس
بدان سبب که صورت بروج از کواکب ثابته است و کواکب ثابته
بدان مدت یک برج بروند و چون صورت برجها بدل گردد مزاج و تاثیر
ایشان هم بدل گردد در احکام چنانکه مزاج حوت گرم و خشک گردد و
و تاثیر او گرمی و خشکی باشد چنانکه امروز زمان حمل است بدان سبب
که انگاه مادت حمل را باشد و مادت را این مزاج و تاثیر است
نه صورت را نه بینی که تاثیر صورتهای اسمانی در صورتهای زمینی
است چنانکه بطلمیوس میگوید الصور التی فی عالم الترکیب مطیعة للصور الفلکیة
نه در مزاج زمینی بدان دلیل که در هیچ کتاب نزد هیچ قومی هیچ
صورتی را مزاجهای مزاج یاد نکرده اند بدان سبب که چون مادت
سرطان صورت جدی بپوشد و مادت جدی صورت سرطان اگر
افتاب بجدی اید تابستان در اید و اگر به سرطان اید زمستان در اید
انگاه تبدل مزاجها پوشیده نماند و فایده این مقدمه از اسرار است که چون
گاه مادت بروج شمالی صور جنوبی پوشند و گاه مادت جنوبی صور
شمالی پوشند گاه احوال و افعال عالم سفلی بدل گردد به بدل شدن ان
صورتها والله اعلم **فصل** هر گاه که دو حکم متضاد لازم اید از دو دلیل
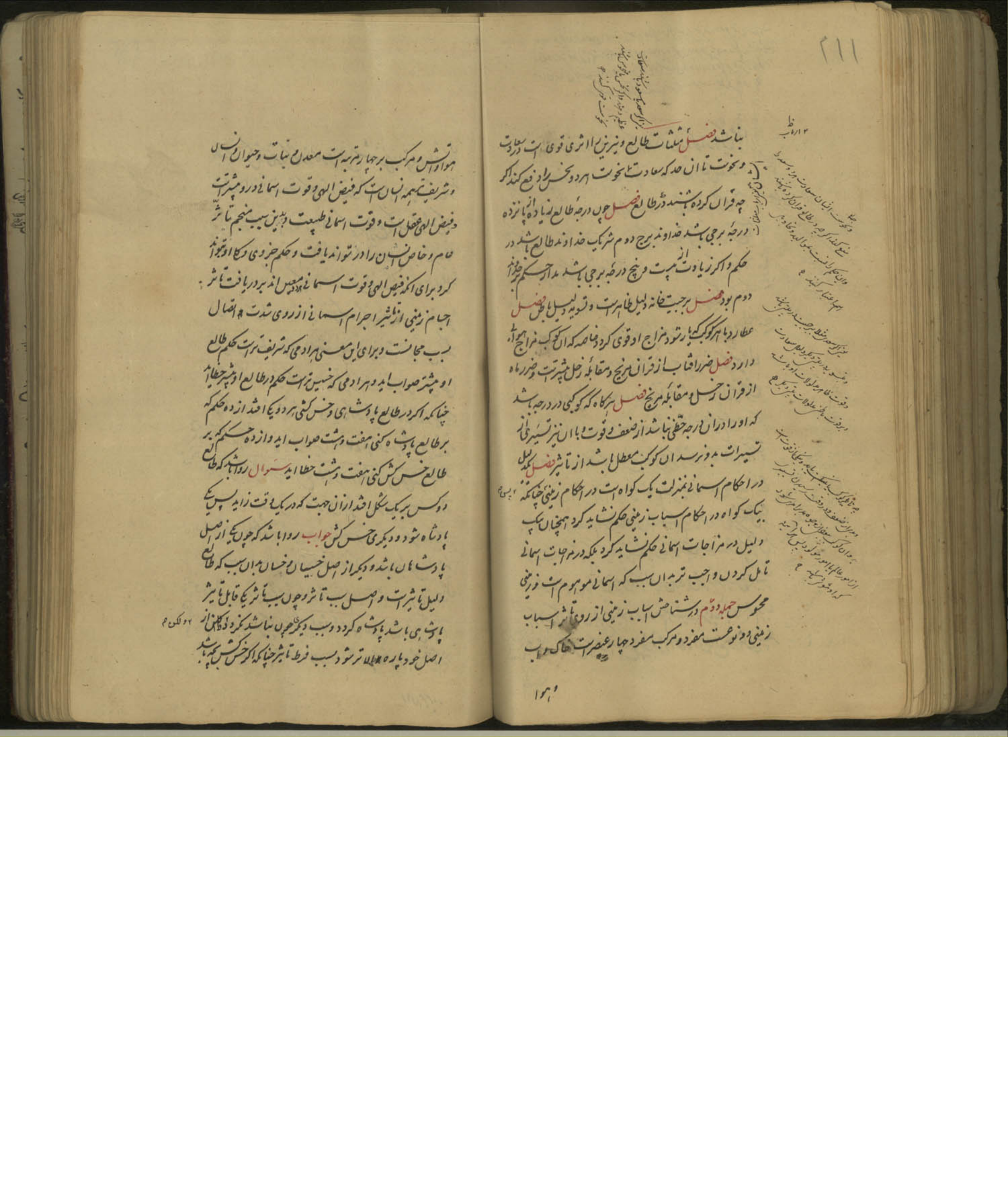


یکی متقدم و یکی دیگر در متاخر دلیل متاخر حکم متقدم را باطل کند
اگر قویتر باشد چون باطل کردن دلیل طوفان عمرهای احکام متفاوت
را و اگر ضعیف تر باشد یا متساوی بود وهنی در حکم متقدم پدید
آید و فایده این مقدمه از اسرار است که بر دلیلهای دراز مدت چون
قرانات و کسوفات حکم مطلق نشاید کرد بلکه مقید باید کرد بدانکه چنین
باشد اگر درین مدت دلیلی متضاد این دلیل نیفتد فصل اجتماع هفت کوکب
در یک درجه دلیل شری عظیم است از دو روی یکی آنکه هر شش کوکب یکبار
محترق گردند و دیگر آنکه پنج نحس غلبه کنند دو سعد را بدان سبب که زحل
و مریخ بذات و بنظر نحسند و شمس و قمر اگرچه بنظر سعد اند و اجتماع بذات
باشد نه بنظر و عطارد هر مزاجی که قویتر بیند با آن مزاج یار شود دوم آنچ
چهار نحس قوی تر از مزاج دو سعد باشد پس این چهار نحس یار شوند پنج شوند
و این دو سعد را که زهره و مشتری اند باشد غلبه کنند و چون نحوس
غالب آمدند و سعود مغلوب شدند شری عظیم زاید خاصه از مزاج
آن نحس که قمر او را باشد و از مزاج آن برج و آن درجه که اجتماع در وی
باشد فصل چون قوت سعد و نحس هر دو برابر باشد اثر نحس زودتر
پدید آید بدان سبب که زحل قوی تر است از مشتری و مریخ قوی تر از
زهره است باعتلاء فلک و عظم جرم و لطافت سیر بدان سبب که عالم تاثر

عالم فاسد است فصل سعد اندک شهادت نحس را قبول کند که کریم است
و نحس نکند که لئیم است فصل ضرر نحس بجور برجعت یا هبوط یا وبال باشد
بدان سبب که منزلت مار دم بریده باشد و ضرر نحس مقبول به تثلیث یا شرف
یا استقامت یا نظر مقبول کم باشد بدان سبب که منزلت گرگ کام دوخته بود
فصل از سعد ساقط هیچ کار نیاید چنانکه از نحس ساقط هیچ ضرر نیاید
مگر خوف فصل هر نحس که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم و چهارم و دوم
و هفتم باشد ضرر او زیادت بود چنانکه هر سعد که خداوند طالع و عاشر
و حادی عشر و خامس و تاسع باشد نفع او زیادت باشد بسبب
اجتماع مزاج ذاتی و عرضی فصل هر برجی را و هر کوکبی را دو اثر است
یکی ذاتی چون اثر شمس و حمل در ملک و دیگر عرضی چون اثر عطارد و سنبله در
ملک اگر سنبله عاشر افتد فصل هر کوکب که در خانه خود باشد فعل خود
کند و چون در خانه دیگری باشد فعل او ممزوج گردد بفعل خداوند خانه
فصل هر کوکبی که در یکی باشد از بیتهای طالع او از جمله دلایل آن طالع
باشد چون صاحب بیت و صاحب شرف و صاحب مثلثه بدان
سبب که اجتماع صاحب بیت بود و صاحب بیت معین او باشد و دلیل عاقبت
کار او فصل چنانکه هیچ کاری در جهان نیست که نه از یک وجه محمود
است و از وجهی دیگر مذموم مثلا چون بخشیدن مال اگر باندازه باشد

انرا سخاوت خوانند و اگر زیادت باشد انرا اسراف خوانند و اگر بموقع
باشد انرا صدقه خوانند و اگر بیموقع باشد انرا تبذیر خوانند و چون
کشش بکسی که مقبول بود نزد مردمان انرا عدل خوانند و اگر مردود باشد
جور خوانند همچنان هیچ کوکب نیست که نه کارها و ناپسندیده کند
و دلیل باشد بر خیار مردمان و نفایس چیزها و تغیر ضررها اگر قوی حال باشد
و اگر ضعیف حال باشد کارهای ناپسندیده کند و دلیل باشد
بر شرار مردمان و رذایل چیزها مثلا چون زهره اگر قوی حال باشد
دلیل کند بر شرم و دیانت و غذاهای شناسی و سخاوت و خوش
خوئی و عقل و نفایس جواهر و جامه و عطر و زنان با مدار و خداوندان
جمال و عفت و اگر ضعیف باشد دلیل کند بر فسق و فجور و زنا و سخن و عجب
و تصلف و امردان ملاهیه کار و زنان بدکردار و خمر و دزد و سرود و قمار و
رذایل جواهر و جامه و چون مریخ اگر قوی حال باشد دلیل کند بر شجاعت
و حرب و حمایت حریم و سالاران و سرهنگان و مانندان و اگر ضعیف
حال باشد دلیل کند بر دزدی و غمز و سعایت و بر دزدان و مفسدان و مانند
ان فصل قمر از ان روی که خانه وی یکی است چون خانه افتاب و او را
در نیمه فلک ولایت است چون ولایت افتاب و صاحب نوبت شب است
چنانکه افتاب صاحب نوبت روز است بدین سبب او نظیر افتاب است و نور او از نور افتاب است

فایده قمر چون از اجتماع یا استقبال مقدم بازگردد اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت
دنی و دنیاوی باشد و هر که نظر موده بود و قبول و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد
در ان سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم هر یک نزدیک روز
از طبیعت ان کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر بان و

پس چنانکه افتاب بر کارهای بزرگ و مردمان بزرگوار دلیل کند چون
ریاست و سیادت امرا و علما همچنان ماه بر ان دلیل کند خاصه
که قوی حال باشد و تمام نور و باز از ان روی که فلک وی بیشتر همه
کواکب است و قمر همه سفلی است و همه کواکب متصل گردد و متابع باشد
همه را و هیچ کوکب با او متصل نگردد و او را متابعت نکند و بذات
خود نور ندارد و پیوسته جرم او در نقصان باشد چون که او سبک
رو تر همه است دلیل کند بر کارهای حقیر تنگ و حرفت عامه و ملاحی و مانند ان
و بر مردمان عامه و اطفال و چیزها که زود تغیر پذیرد خاصه که ضعیف حال
باشد و ناقص نور فصل ماه و افتاب و نتایج ایشان را چون جزو اجتماع
و استقبال و طالع هر دو و سهم سعادت را اثری عظیم است در کلی
احکام فصل هر گاه که در طالع دلایل خیر و شر متعارض گردد ترجیح
ان بدلایل اجتماع و استقبال مقدم بود و چون دلایل طالع اجتماع
یا استقبال مقدم نیز متعارض بود حکم نباید کرد فصل در شکل طالع
که هست مدار حکم بر کوکب متبرز است پس بر کوکب مستعد در قران
مستولی پس بر قابل تدبیر هر یک پس بر قابل تدبیر قمر پس صاحب
هر یک اگر اول یافت شود و دوم و سیم شریک باشند هم برین
ترتیب و حکمت است که هیچ یافته نشود انگاه ان طالع را اثری بیشتر



بناشد **فصل** مثلثات طالع و نیرین را اثری قوی است در سعادت
و نحوست تا آن حد که سعادت یا نحوست هر دو نحس را دفع کند اگر
چه قران کرده باشند در طالع **فصل** چون درجهٔ طالع زیاده از پانزده
درجهٔ برجی باشد خداوند برج دوم شریک خداوند طالع باشد در
حکم و اگر زیادت از بیست و پنج درجهٔ برجی باشد مدار حکم بر خداوند
دوم بود **فصل** برجیت خانه دلیل ظاهر است و تسویه دلیل باطن **فصل**
عطارد با هر کوکب که یار شود مزاج او قوی گردد خاصه که آن کوکب مزاج هوائی
دارد **فصل** ضرر آفتاب از قران مریخ و مقابلهٔ زحل بیشتر است و ضرر ماه
از قران زحل و مقابلهٔ مریخ **فصل** هرگاه که کوکبی در درجه باشد
که او را در آن درجه حظی نباشد از ضعف و قوت و با آن نیز تسییری از
تسییرات بدو نرسد آن کوکب معطل باشد از تاثیر **فصل** یک دلیل
در احکام آسمانی بمنزلت یک گواه است در احکام زمینی چنانکه
بیک گواه در احکام اسباب زمینی حکم نشاید کرد همچنان بیک
دلیل در مزاجات آسمانی حکم نشاید کرد بلکه در مزاجات آسمانی
تامل کردن واجب‌تر بدان سبب که آسمانی موهوم است و زمینی
محسوس **جملهٔ دوم** در شناختن اسباب زمینی از روی تاثیر اسباب
زمینی دو نوع است مفرد و مرکب مفرد چهار عنصر است خاک و آب

هوا و آتش و مرکب بر چهار مرتبه است معدن و نبات و حیوان و انسان
و شریف‌ترین همه انسان است که فیض الهی و قوت آسمانی در و بیشتر است
و فیض الهی عقل است و قوت آسمانی طبیعت و بدین سبب منجم تاثیر
عام و خاص انسان را در تواند یافت و حکم جزوی و کلی او تواند
کرد برای آنکه فیض الهی و قوت آسمانی [illegible] معین اند بر دریافت تاثیر
اجسام زمینی از تاثیر اجرام آسمانی از روی شدت و اتصال
سبب مجانست و برای این معنی هر آدمی که شریف‌تر است حکم طالع
او بیشتر صواب آید و هر آدمی که خسیس‌تر است حکم در طالع او بیشتر خطا آید
چنانکه اگر در طالع پادشاهی و خس کشی هر دو یکی افتد از ده حکم که
بر طالع پادشاه کنی هفت و هشت صواب آید و از ده حکم که بر
طالع خس کش کنی هفت و هشت خطا آید **سوال** روا باشد که طالع
دو کس بر یک شکل افتد از آن جهت که در یک وقت زاید پس یکی
پادشاه شود و دیگری خس کش **جواب** روا باشد که چون یکی از اصل
پادشاهان باشد و دیگر از اصل خسیسان و خسان بدان سبب که طالع
دلیل تاثیر است و اصل سبب تاثیر و چون سبب تاثیر یا قابل تاثیر
پادشاهی باشد پادشاه گردد و سبب دیگر چون نباشد نگردد و لکن از
اصل خود پایه بالاتر شود بسبب فرط تاثیر چنانکه اگر خس کش بچه باشد

تهر خس کشان شود دیگر روز کاری طالع شخصی موافق قران افتد که آن
مولود را از صنف خود بگرداند و آن مولود را صاحب قران خوانند
و این نادر بود و هم بدین سبب است که چون از طالع دو کس روشن گردد
که هر دو را فرزند خواهد بود یا هر دو را استری خواهد افتاد یا مانند
او از احکام آن کس که صلاحیت بغروفسه زند و مانند آن دارد
آن حکم در حق آن درست آید و آن کس که ندارد بسبب عذری یا
علتی آن حکم در حق وی درست نیاید و ازین جهة بطلمیوس در کلمه
وصیت کرده است که چون دلایل تاثیر آسمانی دیدی در حق شخصی بحکم
مکن اگر مخایل تاثر زمینی به بینی برای آنکه تاثیر آسمانی نفاذ نیابد مگر
بتاثر زمینی امضا نیابد مگر بتاثیر آسمانی چنانکه درین کلمه مخایل تاثر
بر میشمرد و میگوید مستقر طبعه لسنخ و عمره و فعله و انفعاله قبل حلول نقده تقضاعته
سؤال بسیار کس بوده اند که اصل ایشان در غایت خست بوده است
و ایشان پادشاه گشتند جواب آن نادر بوده است و حکم نادر را
نادر است و سبب نادر آنست که ثابته بزرگ قدر بر درجه طالع یا درجه
عاشر یا درجه نیر نوبت یا درجه سهم سعادت بود بدهد بیرون نسبت اصل
چنانکه بطلمیوس میگوید الکواکب الثابته یعطی العطایا الخارجه عن النسبه
و اگر این سبب نادر پادشاه زاده را افتد او پادشاه هر هفت اقلیم گردد

وان هم بردن

و آن هم بیرون از نسبت اصل باشد و برای این معانی که یاد کردیم حکم
جزوی جز آدمی را نتوان کرد اگرچه دلایل جزوی بیک روشن
باشد نه بینی اگر طالع ولادت اسپی که شریف تر همه بهایمست
بر رصد معلوم باشد از آن طالع حکم خلق و خلق و کمیت عمر و کیفیت
حال وی نتوان کرد بدان سبب که از فیض الهی که آن سبب شدت اتصال
زمینی است با آسمانی بهره ندارد و ازین جهت بطلمیوس مخصوص کرده است
انما الحکم جزوی چنانکه میگوید المستولی علی مکان الاجتماع و مثل در جز
و تدبیر المولود طالع کل کاین فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسانیه
و اما حکم کلی در حق جز آدمی همچنان جایز است که در حق آدمی بدان سبب که
در جز آدمی اگر فیض الهی نیست و قوت آسمانی هست من الاشخاص
الانسانیه سؤال معلوم است که روا نیست که اگر منجم حکم کند که فلان
روز در فلان جای باران بارد و فلان سال در فلان شهر نبات نروید
فلان وقت در فلان مکان فلان نوع از حیوانرا آسیبی رسد اگر این
همه حکمهای جزوی است جواب جزوی نیست بدان سبب که جزوی
آن باشد که بر یک جزو از کلی حکمی کنی چنانکه بر یک شخص از کل انسان
حکم کنی که او را خیری خواهد بود یا شری و این همه که بر شمرده
شد جزوی نیست از آن جهت که حکم نیست بر یک جزو از عنصری

و نه نیز یک جزو از نوع نبات و نه نیز یک شخص از نوع حیوان جملهٔ ششم
در طریق حکم کردن طریق حکم کردن انست که نخست مزاج موثر شناسی
بقدر امکان که بطلمیوس میگوید درین جزو از کلمهٔ دوم فانه لا یستطیع
ان یدل علی الصورة التی فی الفاعل دا بتقیس مع قوة الصورة
ای مزاج موثر نتوان شناخت بتحقیق و یقین در شناخت
اوست و راست میگوید بدان سبب که مزاج موثر مرکبست از
مزاجهای بسیار چنانکه یاد کرده ایم و اگر مثال این مزاجهای بسیار
که در اسمانست رنگهای بسیار باشد در زمین پس این رنگهارا
برهم امیزی از امیزش این رنگها رنگی دیگر زاید اگرچه حال او
را نیکو در میباید عبارت از ان قاصر اید و چون از محسوس زمینی
عبارات قاصر اید موهوم اسمانی را چگونه بتحقیق دریابد کدام
عبارت ان را بحق بیان کند و پس از ان سبب متاثر را بجای اری
و بدانی که کمال در شناخت اوست چنانکه بطلمیوس میگوید در
جزوی دیگر هم ازین کلمه و اما الحدس فهو من جهة العنصر القابل
انگاه حکم بر طریق کلی گذاری یا میان کل و جزوی ۲ هرچند که بتوانی
احتراز کنی که دریافت منجم تاثیر و تاثر را میان حدس و تعیینست
و ان غلبهٔ ظن باشد چنانکه بطلمیوس میگوید در جزوی دیگر هم

ازین کلمه

ازین کلمه فیکون اخذ صور الحکم فی هذه الصناعة و ما یجری مجراها
بین الحدس و الیقین و جزوی یقینی باشد نه میان یقین و حدس و ان
سبب که موثر فاعل است و متاثر قابل و فاعل قوی تر باشد از قابل
و تقدیم قوی تر از وی در رتبت یقین در شناخت فاعل است و
کمال در شناخت قابل و چون شناخت فاعل بتحقیق حاصل
نیست ۲ و هر منجمی که متاله باشد با لوهیت الهی و منقطع از علایق دنیوی
در حکمی که کند نزدیک افتد بیقین چنانکه بطلمیوس میگوید در کلمهٔ ششم
اما الذین یجدون تقدمة المعرفة من الجزء الاشرف فیهم فانهم تقربون
من صورة الیقین بما فیهم من القوة الالهیة و ان لم یکن معهم من العلم ما
لموضع کثیر شیء و هر کس که بدین سیرت ستوده موسوم نباشد ۲ ازو استعجم
او را اگر در جزئیات که یقینست نشاید گشت که بطلمیوس حکم کرده
است قطعا که منجم جزئیات را در نیابد همچنانکه در اول کلمهٔ دوم میگوید
لیس للعالم ان یتاء الصورة الافعال الشخصیة ضرب دوم در صفت
ستارگان ثابته چنانکه صفات ستارگان سیاره دو گونه است
یکی صفات مزاج ایشان و دیگر صفات تمزیج ایشان همچنان صفات
ستارگان ثابته دو گونه است اما مزاج ثابته را تشبیه کرده اند
بمزاج ستارگان چنانچه مزاج سیاره را تشبیه کردند بمزاج

ظن ازاد احکام نزد تحقیقت ما حصل نیست

اجسام زمینی برای انکه مزاج ثابته را نتوان دانست مگر از روی تمثیل بمزاج
~~اجسام زمینی چنانکه بیان کرده ایم و مزاج ثابته از روی تشبیه بمزاج~~
سیاره و دو نوعست مفرد و مرکب اما مفرد چنانکه گویند در ان مزاج
مریخ دارد و اخر نهر مزاج مشتری دارد و مانند ان و اما مرکب چنانکه
کوکب النخیب مزاج زحل و زهره دارد و عیوق مزاج زحل و مریخ
دارد و مانند ان و در ترکیب هر کوکب را که اول یاد کنند مزاج
او غالبست و مزاج اخر مغلوب و از ثابته انچه جرم او را ایشکو در
نیافته اند در چشم چون پاره ابر نمودارست او را سحابی خوانند و مزاج
او در قطع نور و سعادت چون مزاج پاره ابرست که پیش نور
افتاب اید و نور او را از زمین منقطع گرداند و ازین جهة گفته اند که
سحابی نور بصر را باطل میکند چون بر موضع نیری افتد و لهذا همه مزاج
نیری دارند و یا مزاج نحسی چنانکه ثریا مزاج قمر و مریخ دارد و معلف
مزاج مریخ و قمر و کید نیز دهند سحابیست برای انکه اثر او در
نحوست قویست چون اثر سحابی و لیکن سیر او بازگونه است
و دور او کم از دور ثابته است و سیر او را احکامیست معلوم
نزد ایشان و در ان حساب خلاف هاست و اما تمزیج ثابته هم
دو است یکی مزاج دادن صورتهای ثابته است و دیگر مزاج دادن
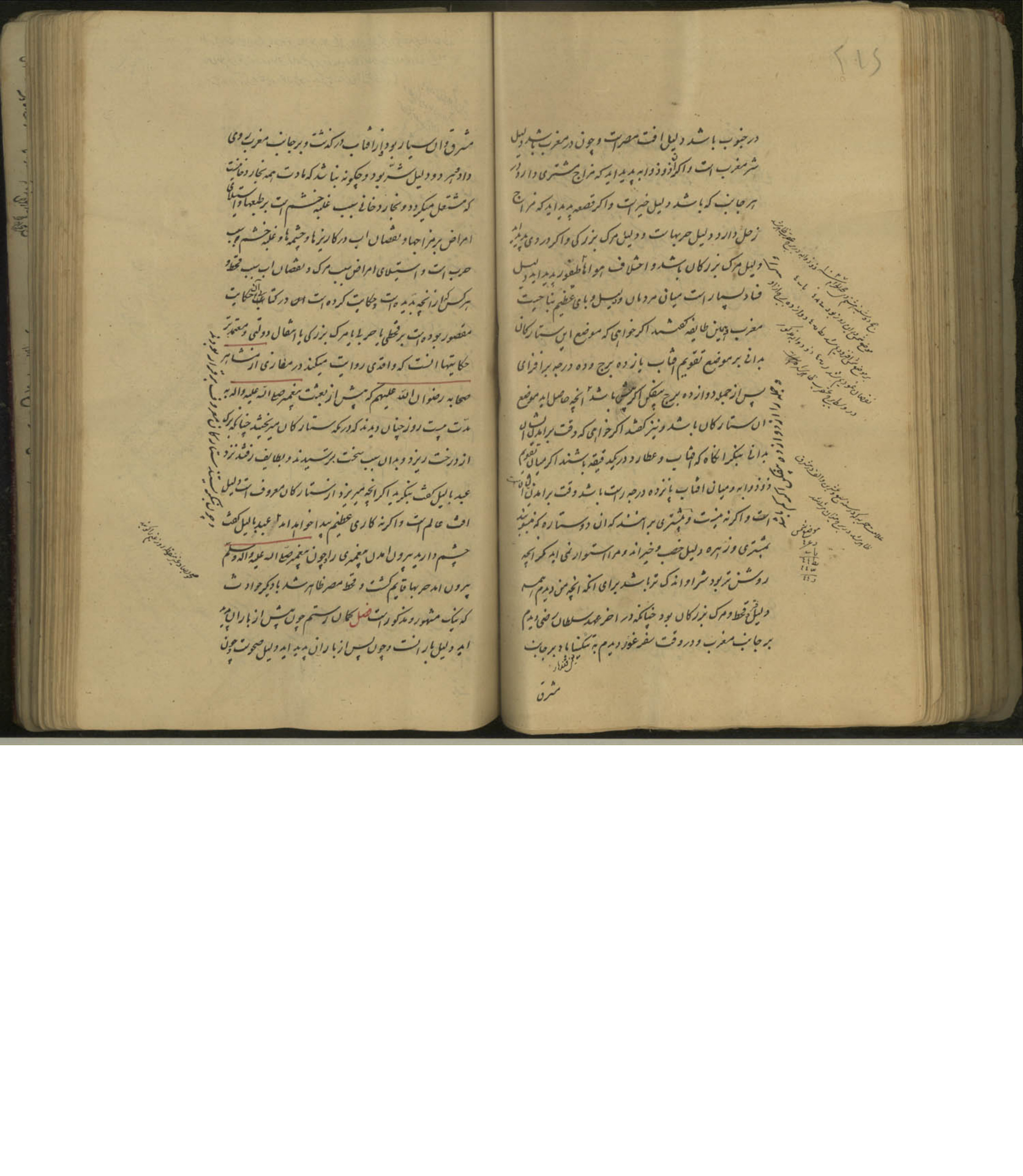
جرمها

(Right margin:) ۲ چنانکه مزاج سیاره را نتوان دانست مگر از روی تمثیل بمزاج اجسام زمینی چنانکه بیان کرده ایم و مزاج ثابته از روی تشبیه بمزاج سیاره ۳

جرمهای ثابته اما مزاج دادن صورتها انست که بدانی که هر صورتی
از ان صورتهای اسمانی دلیل است بر صورتی از صورتهای زمینی
و این صورتهای زمینی آن صورتهای اسمانی را مطیع و منقاد اند چنانکه
بطلمیوس میگوید الصورة التی فی عالم الترکیب مطیعة للصور الفلکیة
و مثال دلالت انست که حمل و ثور هر دو دلیل اند بر جانوری که چنگال ندارند
بر طریق عموم اما بر طریق خصوص حمل دلیل است بر گوسفند و ثور بر گاو
و دیگر برین قیاس کن پس هر گاه که صورتی از ان صورتها ضعیف
گردد بدانکه محل کسوف یا خسوف یا مانند ان شود مدلول او را انکسی
برسد و هر گاه که قوی گردد بدان سبب که در مزاج حادثی طالع شود یا بشر
مدلول او را قوتی و غلبه باشد اما مزاج دادن جرمها انست که چون
حاجت افتد در اختیاری قران قمر با کوکبی دیگر بدون کوکب و این
متیسر نگردد ان کوکبی باید گرفت از ثابته که مزاج هر دو دارد و بدانکه صورت ثابته
را در طلسمات اثر انست که هیچ سیاره را نیست و جرم ثابته
را در سعادتهای عظیم اثر است نیز که جرم و نظر هیچ سیاره را
نیست لکن نحوست دهد و عاقبت کید کنند و همچنان رسیدن تسیرات
را با جرام ثابته اثری عظیم است خاصه در قطع اعمار و بدان سبب انچه دلیل
قطع است از ثابته او را قاطع خوانند فن دوم در صفات

ثوانی نجوم هر دلیلی که زیر فلک قمر است چون ستارکان بادم و
سرخی هوا و روشنی ان که ان رستم و جستن بادهای مخالف و
خرمن افتاب و ماه و جز ان همه را ثوانی نجوم خوانند بدان سبب که
نجوم اوایل دلایل است و این علامات ثوانی ان و هرچه ازین علامات
را مشابهت بنجوم بیشتر است احکام ان بیشتر است و بیشتر همه مشابهت
ستارکان بادم اند از ان روی که ستارکان راستی را مانند
و از ان جهة که هر یک از ایشان منسوب است بکوکبی از سیاره چنانکه شرح
داده ایم و مزاج همه کرم و خشک است برای انکه مادت همه بخار
دخانیست که مشتعل میکردد در کره اتش چنانکه یاد کرده ایم و طریق مزاج
دادن ایشان در احکام انست که بدانی که جمله ستارکان با دنبال
دلیل حرب است و قحط و مرک بزرکان و بیمار یهای وبایی و زلزلهای
و فرو شدن ها در زمین و اندک شدن ابها و بسیار شدن حریقها و کم
شدن نباتها خاصه در شهرها و دو تنهاجی مردمانی که منسوب باشند برجی که
این ستاره در وی پدید امده بود یا ان برج طالع ایشان باشد یا
و تدی از اوتاد طالع ایشان یا ان ستاره در وقت ظهور
بسمت راس ایشان رسد یا دنبال خود سوی ناحیت ایشان کرده باشد
و در جمله انچه در مغرب پدید اید و بسیار باشد بتر از ان باشد که
در شرق

در مشرق پدید اید و بسیار نباشد از ان جهة که مدت او دیرتر دارد
و اثر او قویتر باشد و بطلمیوس میکوید که پیدا امدن نیازک جنکی
سالست اکر ان در یک جهة پدید اید دلیل جستن بادهای قوی است از ان
جهة و اکر پراکنده پدید اید دلیل کم امدن ابهاست و اضطراب
حال هوا و دلیل لشکرها که قصد اقالیم کنند با اعتقادهای مخالف
و اکر از جمله ان ذوالجمه پدید اید در وتدی از اوتاد طالع صاحب
دولتی عظیم از ان دولت بمیرد و اکر در زایل وتد ان طالع پدید اید
وزیر دولت برافتد و خزاین پراکنده شود و اکر در زایل پدید اید در
میان عامه ان دولت بیماری و رنج بسیار شود و بیشتر کس
بفجاه بمیرد و خردمندان در تدبیر کارها بسیار غلط کنند و اکر
ذوالذوابه پدید اید خارجی بپادشاه ان چه دولت بیرون اید اکر
این ذوالذوابه را اسیر باشد ان خارجی از دور دست بود و اکر
نه هم از اهل دولت بود اینست تمامت سخن بطلمیوس در کتاب ثمره
و بعضی از حکما کفته اند که اکر فارس پدید اید که او مزاج زهره دارد
دلیل هلاک جبابره است و اکر حربه پدید اید که او مزاج عطارد دارد او
دلیل قوت دشمنان ملوک عرب است و اکر مصباح پدید اید که مزاج
مریخ دارد دلیل قحط پارس است چون در مشرق باشد و چون



در جنوب باشد دلیل آفت مصر است و چون در مغرب باشد دلیل
شر مغرب است و اگر ذو ذوابه پدید آید که مزاج مشتری دارد در
هر جانب که باشد دلیل خیر است و اگر قصعه پدید آید که مزاج
زحل دارد دلیل حربهاست و دلیل مرگ بزرگی و اگر در دی پدید آید
دلیل مرگ بزرگان باشد و اختلاف هوا اما طفور پدید آید دلیل
فساد بسیار است میان مردمان و دلیل وبای عظیم بناحیت
مغرب و همین طایفه گفته‌اند اگر خواهی که موضع این ستارگان
بدانی بر موضع تقویم آفتاب یازده برج و ده درجه برافزای
پس از جمله دوازده برج بیفکن اگر بیش باشد آنچه حاصل آید موضع
این ستارگان باشد و نیز گفته‌اند اگر خواهی که وقت برآمدن ایشان
بدانی بنگر آنگاه که آفتاب و عطارد در یک دقیقه باشند اگر میان تقویم
ذو ذوابه و میان آفتاب یازده درجه راست باشد وقت برآمدن آن
است و اگر نه نیست و مشتری برآیند که آن دو ستاره که منسوبند
بمشتری و زهره دلیل خصب و خیرانند و مرا استوار نمی آید مگر آنچه
روشن‌تر بود شر او اندک‌تر باشد برای آنکه آنچه من دیدم همه
دلیل قحط و مرگ بزرگان بود چنانکه در آخر عهد سلطان رضی دیدم
بر جانب مغرب و در وقت سفر غور دیدم به تکیناباد بر جانب

مشرق

مشرق و آن بسیار بود و از آفتاب درگذشت و بر جانب مغرب روی
داد و هر دو دلیل شر بود و چگونه نباشد که مادت همه بخار و دخانست
که مشتعل میگردد و بخار دخانی بسبب غلبه خشم است بر طبعها و استیلای
امراض بر مزاجها و نقصان آب در کاریزها و چشمه‌ها و غلبه خشم سبب
حرب است و استیلای امراض سبب مرگ و نقصان آب سبب قحط و
هرکس که از آنچه دیده است حکایت کرده است این در کتابهای الحکایات
مقصور بوده است بر قحطی یا حربی یا مرگ بزرگی یا انتقال دولتی و معتمدتر
حکایتها آنست که واقدی روایت میکند در مغازی از شاهر [?]
صحابه رضوان الله علیهم که پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله به
مدت بیست روز چنان دیدند که در مکه ستارگان میدرخشید چنانکه برگ
از درخت ریزد و بدان سبب سخت بترسیدند و بطایف رفتند نزد
عبد یالیل گفت بنگرید اگر آنچه میریزد از ستارگان معروف است دلیل
آفت عالم است و اگر نه کاری عظیم پیدا خواهد آمد عبد یالیل گفت
چشم دارید بیرون آمدن پیغمبری را چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بیرون آمد حربها قایم گشت و قحط مصر ظاهر شد با دیگر حوادث
که بیان مشهور و مذکور است فصل کمان رستم چون پیش از باران پدید
آید دلیل باران است و چون پس از باران پدید آید دلیل صحوت چون



آفتاب برآید و یا فرو شود و بیک روشن باشد دلیل صحوت
و اگر با خرمن باشد او یا ماه دلیل بارانست و اگر دایره خرمن
آفتاب برنگ برنگ یا بسرخی زند و شعاع آفتاب کشیده باشد دلیل
بادهای سخت است و اگر آفتاب برآید سیاه نماید و یا بسبزی زند
و چون فرو شود ابرناک باشد دلیل بارانست و نم هوا و حال قمر
پیش از اجتماع یا استقبال یا هر دو تربیع بسه روز باید نگریست اگر
صافی و درخشان باشد دلیل صحوت و اگر سرخ باشد یا چنان نماید که
حرکت مینماید دلیل باد است و اگر سیاه نماید یا بسبزی گراید دلیل نم
و بارانست و اگر ستارگان بزرگ از ثابته بزرگتر از آن نمایند
که هستند دلیل کند بر جستن بادها والله اعلم **نوع دوم** در احکام
عالم کارهای عالم سفلی سه نوع است یکی عظیم قدر و مدید مدت چون کارهای
دولت و ملت و طوفان و مانند آن و دیگر حقیر قدر قصیر مدت چون
کارهای زراعت و صناعت و خدمت و مانند آن و سیم میانه قدر
میانه مدت چون کارهای امارت و ریاست و سیاست و مانند آن
و کارگران عالم علوی همه سه نوع‌اند یکی رفیع رتبت بطی حرکت و آن
سه کوکب علویست زحل و مشتری و مریخ و دیگر وضیع رتبت
سریع حرکت و آن سه کوکب سفلی است قمر و عطارد و زهره و سیم میانه
رتبت
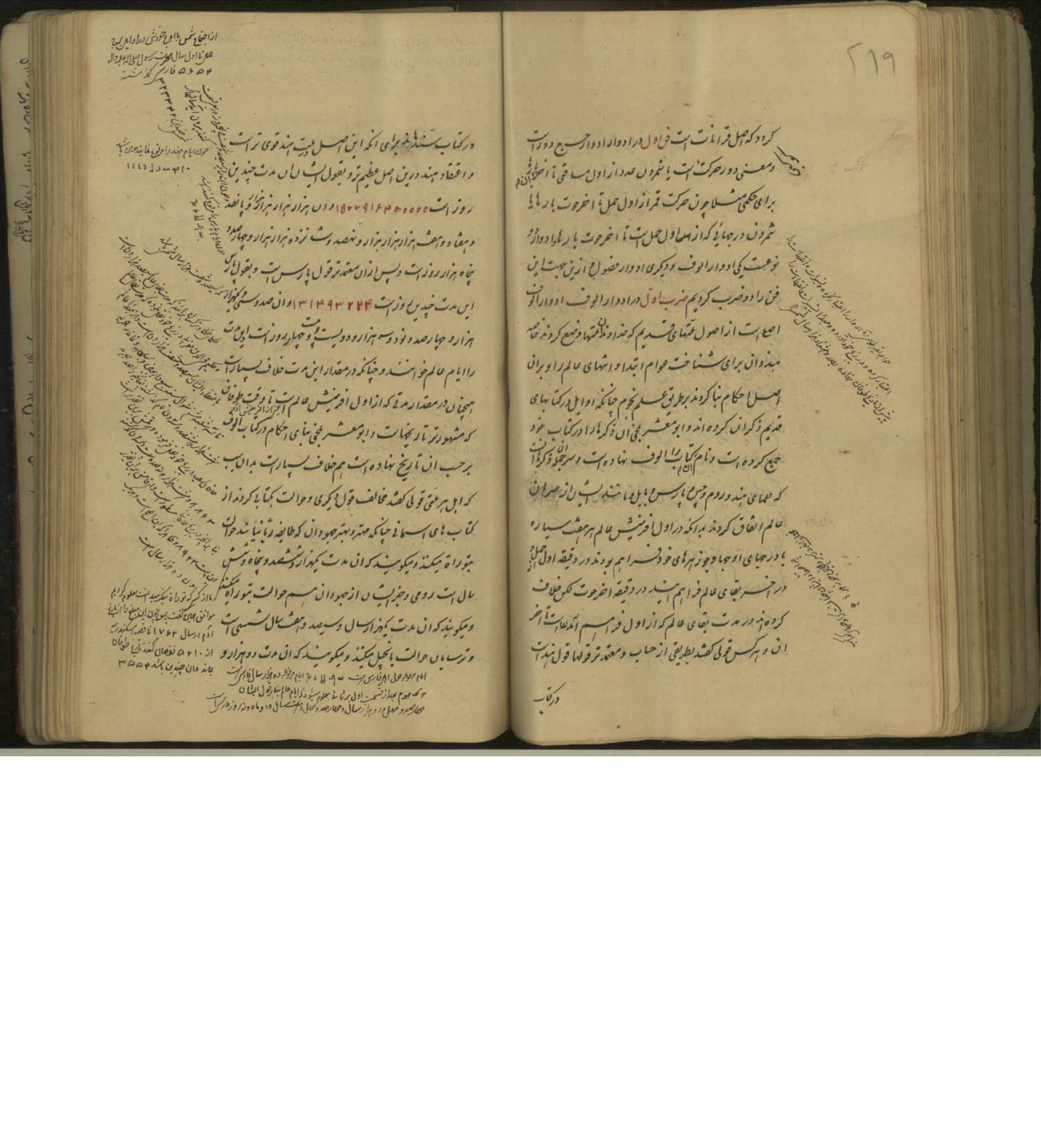
رتبت میانه حرکت و آن نیر اعظم است شمس و چون کارهای عظیم قدر دیر
مدت لایق‌تر بود بکارگران رفیع رتبت و بطی حرکت و کارهای
حقیر قدر قصیر مدت لایق‌تر بود بکارگران وضیع رتبت سریع
حرکت و کارهای میانه قدر و میانه مدت لایق‌تر بود بکارگران
میانه رتبت میانه حرکت دانستیم که مدبر کارهای دولت و ملت و
طوفان و مانند آن زحل و مشتری و مریخ است در اغلب احوال اگرچه
از تدبیر دیگر کواکب خالی نیست و مدبر کارهای امارت و ریاست
و مانند آن آفتاب است در اغلب احوال اگرچه از تدبیر کواکب خالی
نیست و مدبر زراعت و صناعت و خدمت قمر و عطارد و زهره است
از بهر آنک همه معین سفلی‌اند لکن اعانت ثابتات بمنزلت اعانت
صاحب صناعت است متعلم صناعت را و اعانت سیارگان بمنزلت
اعانت آلت است صانع را و علوی و سفلی همه خدمتگاران شمس‌اند
و شمس مخدوم همه است و بدان سبب جای او واسطه فلک است و ذات
او عظیم‌تر است و جرم و شعاع او همه را بپوشد **فصل** معلوم است که زحل دلیل
فساد و فنا و جور است و مشتری دلیل بقا و کون و عدل و صورت
نه بندد در عالم سفلی که هیچ کون حاصل آید بی فسادی یا هیچ
فسادی حاصل آید بی کونی بسبب علتی که آن اصلی است و اراست در مقدمات

علم طبیعی و شرح آن یاد کرده است در مبادی علم الهی پس قصد زحل از
روی ذات در تدبیر کارهای عالم سفلی تحصیل فساد است بر طریق کمال
تا فنا حاصل آید و از روی عرض حصول کون است بر طریق ابتدا و ظهور
و قصد مریخ هم تحصیل فساد است بدان سبب که نحس است چون زحل لکن
نه بر طریق کمال از آن جهت که نحس اصغر است و ازین جهت گفتند که زحل
در کارهای دول و ملل که آن کارها عظیم قدر بلند مدت است دلیل فساد
دولت گذشته است و بدایت ظهور دولت پس آینده و مشتری
دلیل کمال کون دولت پس آینده است و بدایت فساد دولت
گذشته است و مریخ اگر ممازج زحل باشد دلیل حرب است برای انفصال
اسباب دولت گذشته و اگر ممازج مشتری باشد دلیل حرب است
برای حمایت اسباب دولت پس آینده و اگر ممازج هر دو نباشد
دلیل فتنه است و در کارهای حقیر قدر قصیر مدت قمر بمنزلت زحل است
و زهره بمنزلت مشتری و عطارد بمنزلت مریخ و در کارهای میانه قدر
میانه مدت آن شمس بمنزلت پادشاهی است و کواکب بمنزلت رعیت
و خدام پس چنانکه پادشاه مصلحت رعیت نگاه دارد و نظر در احوال
ایشان و ایشان با قطع قدر و ناچیز باشند در پیش پادشاه همچنان هرگاه
که این کواکب بمنظر آفتاب باشند دلیل مصلحت عالمست بنظر ایشان

و قصد مشتری تحصیل کون است از روی ذات حصول آید بر طریق کمال تا بقا حاصل آید و از روی عرض حصول فساد است بر طریق ابتدا و ظهور

و هرگاه
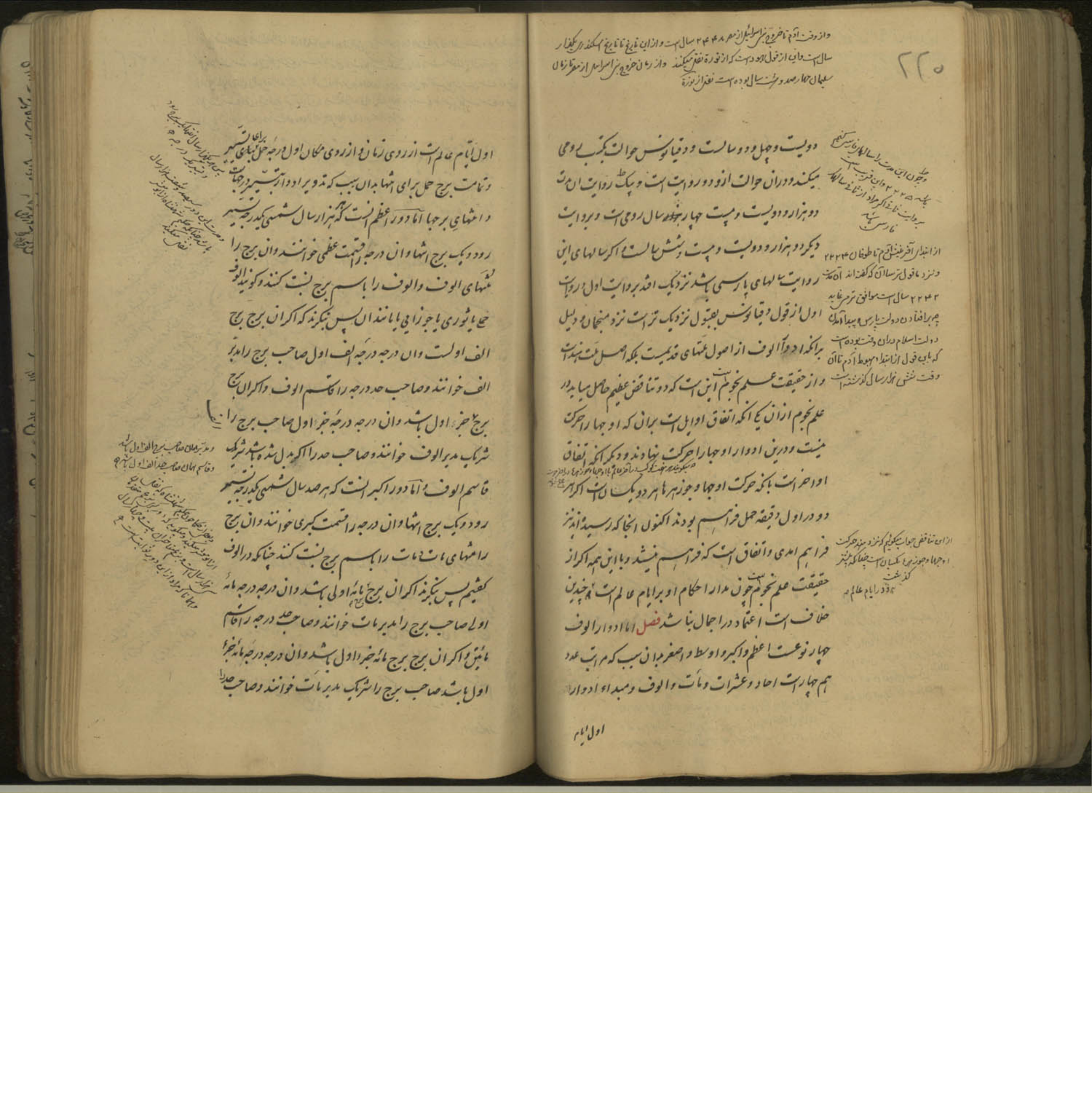
و هرگاه که در درجهٔ آفتاب باشند دلیل مفسدت عالمست باحتراق
ایشان و چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه مدار احکام عالم بر دو
نوع است از دلایل یکی دلایل زمانست و دیگر دلایل مکان و بدین
سبب این نوع را دو صنف کردیم و پیش از آنکه در صنف اول شروع
کنیم بدانکه در هر حکمی که ما سخن خواهیم گفت از احکام عالم و موالید
و مسایل و اختیارات بر ما آن واجب آید از حق تصنیف که بیان
کنیم که فلان برج و فلان کوکب بدین صفت و بدین شرط دلیل
این حکم است و واجب نباید که مزاج هر برجی و هر کوکبی و تمزیج هر یک با دیگری
از سر گیریم و بیان کنیم برای آنکه مزاج و تمزیج هر یک بتحقیق و تدقیق و
تفصیل و تمثیل بیان کرده ایم در نوع اول و اگر دیگر بار بیان کنیم آن
تکرار باشد و تکرار را نهایت نیست پس باید که متعلم در نوع اول
نیک تأمل کند و حقایق و دقایق آن بحق تفهم کند پس در انواع دیگر
شروع کند تا حوالت بما نکند که سخن مختصر رانده و مانده است در باب ۲ خطام
احکام و اگر متعلم نوع اول برین صفت که گفتیم تفهیم نکند او را دیگر انواع
شروع نشاید کرد و این است صنف اول در دلایل زمانی
[illegible] گویند است ادوار و قرانات و کسوفات و بدین سبب
این صنف را سه فن کردیم و چون در هر فنی بحق تأمل کرده شود معلوم



کرده که اصل قرانات است فن اول در ادوار ادوار حسیج دور است
و معنی دور حرکت است یا شمردن عدد از اول مسافتی تا اخر آن از
برای حکمی مثلا چون حرکت قمر از اول حمل تا اخر حوت بارها یا
شمردن درجهایی که از ابتدا اول حمل است تا اخر حوت بارها و ادوار دو
نوع است یکی ادوار الوف و دیگری ادوار مصطلح و ازین جهت این
فن را دو ضرب کردیم ضرب اول در ادوار الوف ادوار الوف
اصطلاح است از اصول منجمان قدیم که هندوان آن منجمان جمع کرده خاصه
هندوان برای شناخت عوام ابتدا و انتهای عالم را و بران
اصل احکام بنا کردند بر طریق علم نجوم چنانکه اوایل در کتابهای
قدیم ذکر آن کرده اند و ابومعشر بلخی آن ذکرها را در کتاب خود
جمع کرده است و نام آن کتاب را الالوف نهاده است و سر جمله ذکرهای آن است
که علمای هند و روم و چین و پارس و بابل و ما نند ایشان از سیران
عالم اتفاق کردند بر انکه در اول افرینش عالم هر هفت سیاره
با درجهای اوجها و جوزهرهای خود فراهم بودند در دقیقه اول حمل و
در اخر بقای عالم فراهم باشند در دقیقه اخر حوت لکن خلاف
کرده اند در مدت بقای عالم که از اول فراهم امدن است تا اخر
ان و هر کس قولی گفته بطریقی از حساب و معتمدتر قولها قول هند است

درکتاب

درکتاب سند هند برای انکه این اصل بیت هند قوی تر است
و اعتقاد هند درین اصل عظیم تر و بقول ایشان این مدت چندین
روز است ۱۵۲۲۹۱۶۴۵۰۰۰۰ و ان هزار هزار هزار هزار و پانصد
و هفتاد و هشت هزار هزار هزار و نهصد و شانزده هزار هزار و چهارصد و
پنجاه هزار روز است و پس از ان معتمدتر قول پارس است و بقول پارس
این مدت چندین روز است ۱۳۱۴۹۳۲۲۴ و ان صد و سی و یک هزار
هزار و چهارصد و نود و سه هزار و دویست و بیست و چهار روز است این مدت
را ایام عالم خوانند و چنانکه در مقدار این مدت خلاف بسیار است
همچنان در مقدار مدتی که از اول افرینش عالم است تا وقت طوفان
که مشهورتر تاریخهاست و ابومعشر بلخی بنای احکام در کتاب الوف
برحسب ان تاریخ نهاده است هم خلاف بسیار است بدان سبب
که اهل هر ملتی قولی گفته مخالف قول دیگری و حوالت بکتابها کردند از
کتابهای اسمانی چنانکه مهتر و بهتر جهودان که طایفه ربانیان اند حوالت
بتوراة میکنند و میگویند که ان مدت یکهزار و ششصد و پنجاه و شش
سال است رومی و جز ایشان از جهودان هم حوالت بتوراة میکنند
و میگویند که ان مدت یکهزار سال و سیصد و هفت سال شمسی است
و ترسایان حوالت بانجیل میکنند و میگویند که ان مدت دو هزار و



واز وقت آدم تا خروج بنی اسرائیل از مصر ۳۴۴۸ سال است واز این تاریخ تا تاریخ اسکندر ... سال است واین از قول اهود است که از توریة نقل میکنند واز زمان خروج بنی اسرائیل از مصر تا زمان سلیمان چهار صد و ... سال بوده است نقل از توریة

دویست و چهل و دو سال است و وقیانوس حوالت بکتب وحی میکند و دران حوالت ازو دو روایت است و یک روایت ان مدت دو هزار و دویست و بیست و چهار ... سال رومی است و بروایت دیگر دو هزار و دویست و بیست و شش سال است و اگر سالهای این روایت سالهای پارسی باشد نزدیک افتد بروایت اول و روایت اول از قول وقیانوس بقبول نزدیکتر است نزد منجمان و دلیل برانکه ادوار الوف از اصول علمهای قدیمست بلکه اصل علم هند است واز حقیقت علم نجوم این است که دو تناقض عظیم حاصل میاید در علم نجوم از ان یکی انکه اتفاق اوایل است بران که اوجهارا حرکت نیست و درین ادوار اوجهارا حرکت نهادند و دیگر انکه اتفاق اوایل است بانکه حرکت اوجها و جوزهرها هر دو یکسان است اگر اینهر دو در اول دقیقه حمل فراهم بودند اکنون انجا که رسیده‌اند نیز فراهم امدی واتفاق است که فراهم نیشد و با این همه اگر از حقیقت علم نجوم بیست چون مدار احکام او بر ایام عالم است و چندین خلاف است اعتماد در اجمال نباشد فصل اما ادوار الوف چهار نوع است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر بدان سبب که مراتب عدد هم چهار است احاد و عشرات و مات و الوف و مبداء ادوار

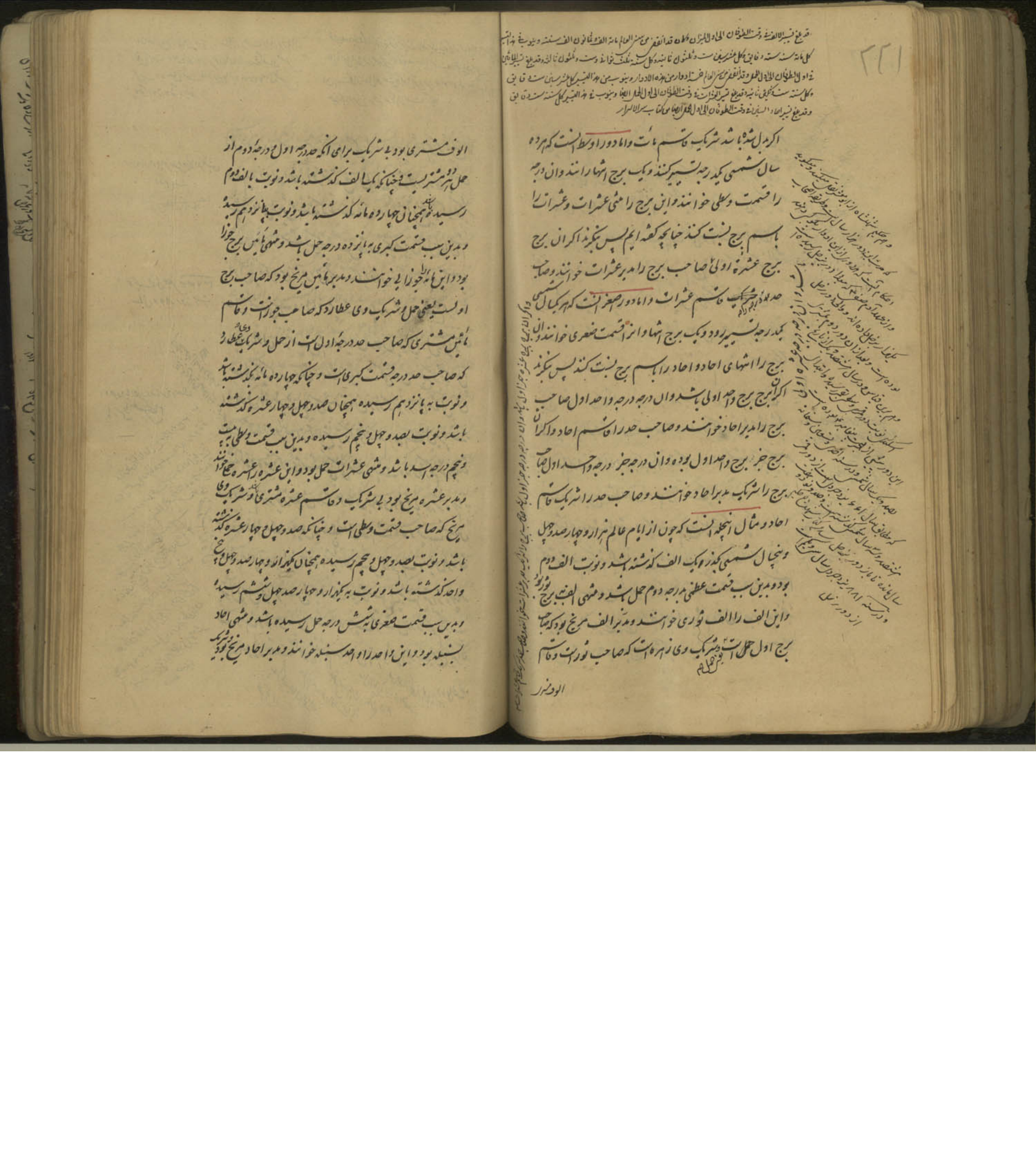
اول ایام

(حاشیه:) و چون این مدت را سالهای پارسی کنیم ... ۲۲۳۵ ... و این قریب است ... بروایت ثانی اگر مراد از ثانی سالهای پارسی ...

(حاشیه:) از ابتدای آفرینش آدم تا طوفان ۲۲۴۴ و نزد ما قول ترسایان که گفته‌اند آن مدت ۲۲۴۲ سال است موافق تر می‌نماید چه برافتادن دولت پارس و پیدا آمدن دولت اسلام دران وقت بوده است که باین قول از ابتدا هبوط آدم تا آن وقت شش هزار سال گذشته است

(حاشیه:) از این تناقض جواب میگوئیم که نزد هند حرکت اوجها و جوزهرها یکسان است چنانکه پیشتر گذشت ... در ایام عالم ...
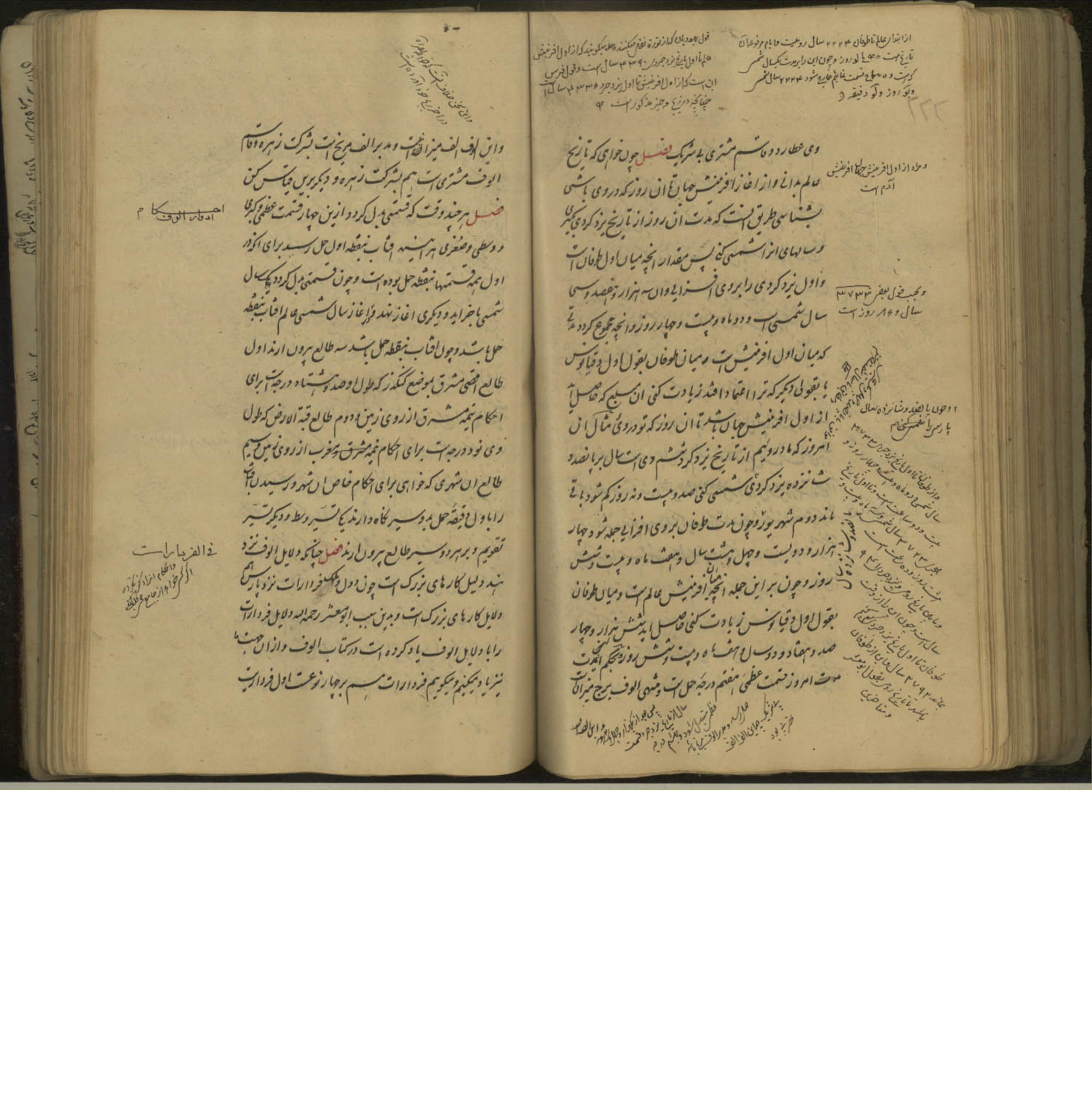
اول ایام عالم است از روی زمان و از روی مکان اول درجه حمل ابتدای تسییر برای اعمار و تمامت برج حمل برای انتهاها بدان سبب که تدویر ادوار تسییر درجات و انتهای برجها اما دور اعظم است که هزار سال شمسی یکدرجه تسییر رود و یک برج انتها و ان درجه را قسمت عظمی خوانند و ان برج را منتهای الوف و الوف را باسم برج نسبت کنند و گویند الوف حمل یا ثوری یا جوزایی یا مانند ان پس بنگرند که اگر ان برج برج الف اول است و ان درجه درجه الف اول صاحب برج را مدبر الف خوانند و صاحب حد درجه را قاسم الوف و اگر ان برج برج جزء اول باشد و ان درجه درجه جزء اول صاحب برج را شریک مدبر الوف خوانند و صاحب حد را اگر بدل شده باشد شریک قاسم الوف و اما دور اکبر است که هر صد سال شمسی یکدرجه تسییر رود و یک برج انتها و ان درجه را قسمت کبری خوانند و ان برج را منتهای مات را باسم برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم پس بنگرند اگر ان برج برج مایه اولی باشد و ان درجه درجه مایه اول صاحب برج را مدبر مات خوانند و صاحب حد درجه را قاسم مات و اگر ان برج برج مایه جزء اول باشد و ان درجه درجه مایه جزء اول باشد صاحب برج را شریک مدبر مات خوانند و صاحب حد را



قد بلغ تسییر الالف منذ وقت الطوفان الی اول المیزان وکان قد انقضی من سنی العالم مائة الف وثمانون الف سنة ویتوب فی هذا التسییر کل مائة سنة ستة دقایق وکل عشرین سنة ثانیة وکل سنة ثلث ثوانی وست ثوالث وقد بلغ تسییر الالوف منذ اول الطوفان الی اول الحمل وقد انقضی من سنی العالم ادوار من هذه الادوار وینوب من هذا التسییر کل عشر سنین سنة دقایق وکل سنة ثانیة وقد بلغ تسییر العشرات منذ وقت الطوفان الی اول الحمل ایضا وینوب فی هذا التسییر کل سنة دقیقة وقد بلغ تسییر احاد السنین منذ وقت الطوفان الی اول الحمل ایضا فی کتاب سر الاسرار
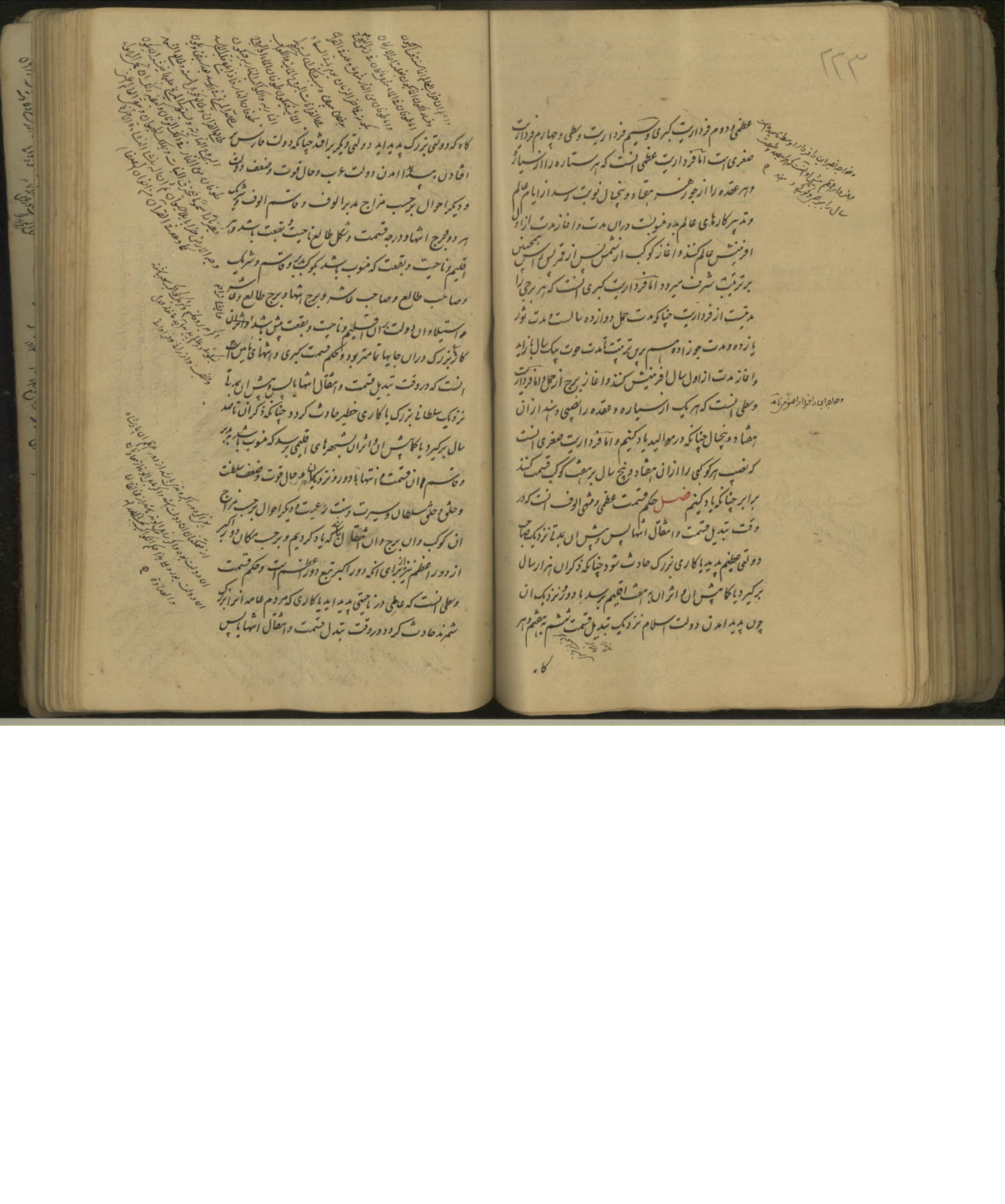
اکر مدل شده باشد شریک قاسم است واما دور اوسط انست که هر ده سال شمسی یکدرجه تسییر کنند ویک برج انتها رانند وان درجه را قسمت وسطی خوانند واین برج را منتهی عشرات وعشرات را باسم برج نسبت کنند چنانچه کفته ایم پس بنکرند اکر ان برج برج عشره اولی صاحب برج را مدبر عشرات خوانند وصاحب حد ان درجه شریک قاسم عشرات واما دور اصغر انست که هر یک سال شمسی یکدرجه تسییر رود ویک برج انتها وان قسمت صغری خوانند وان برج را انتهای احاد واحاد را باسم برج نسبت کنند پس بنکرند اکر ان برج برج واحد اولی باشد وان درجه درجه واحد اول صاحب برج را مدبر احاد خوانند وصاحب حد را قاسم احاد واکر ان برج جز برج واحد اول بوده وان درجه جز درجه واحد اول صاحب برج را شریک مدبر احاد خوانند وصاحب حد را شریک قاسم احاد ومثال انچه انست که چون از ایام عالم هزار وچهارصد وچهل وپنجاه سال شمسی بکذرد ویک الف کذشته باشد ونوبت الف دوم بود وبدین سبب قسمت عظمی درجه دوم حمل باشد ومنتهی الف برج ثور بود واین الف را الف ثوری خوانند ومدبر الف مریخ بود که صاحب برج اول حمل است وشریک وی زهره است که صاحب ثور است وقاسم

الوف مشتری بود وبی شریک برای انکه حد درجه اول ودرجه دوم از حمل هر دو مشتری است وچنانکه یک الف کذشته باشد ونوبت با الف دوم رسیده بود همچنان چهارده مائه کذشته باشد ونوبت به پانزدهم رسیده وبدین سبب قسمت کبری به پانزده درجه حمل باشد ومنتهی مائین برج جوزا بود واین مائه را جوزائی خوانند ومدبر مائین مریخ بود که صاحب برج اولست یعنی حمل وشریک وی عطارد که صاحب جوزا است وقاسم مائین مشتری که صاحب حد درجه اول است از حمل وشریک وی عطارد که صاحب حد درجه قسمت کبری است وچنانکه چهارده مائه بکذشته باشد ونوبت به پانزدهم رسیده همچنان صد وچهل وچهار عشره کذشته باشد ونوبت بصد وچهل وپنجم رسیده وبدین سبب قسمت وسطی به بیست وپنجم درجه اسد باشد ومنتهی عشرات حمل بود واین عشره را عشره حملی خوانند ومدبر عشره مریخ بود بی شریک وقاسم عشره مشتری وشریک وی مریخ که صاحب قسمت وسطی است وچنانکه صد وچهل وچهار عشره کذشته باشد ونوبت بصد وچهل وپنجم رسیده همچنان یکهزار وچهارصد وچهل وپنج واحد کذشته باشد ونوبت به یکهزار وچهارصد وچهل وششم رسیده وبدین سبب قسمت صغری به شش درجه حمل رسیده باشد ومنتهی احاد سنبله بود واین واحد را واحد سنبله خوانند ومدبر احاد مریخ بود وشریک



وی عطارد و قاسم مشتری با شریک فصل چون خواهی که تاریخ
عالم بدانی و از آغاز آفرینش جهان تا آن روز که در وی باشی
بشناسی طریق آنست که مدت آن روز از تاریخ یزدگردی بگیری
و سالهای آن را شمسی کنی پس مقدار آنچه میان اول طوفان است
و اول یزدگردی را بر وی افزایی و آن سه هزار و هفتصد و سی
سال شمسی است و دو ماه و بیست و چهار روز و آنچه مجموع گردد مدتی
که میان اول آفرینش است و میان طوفان بقول اول دقیانوس
یا بقولی دیگر که ترا اعتماد افتد زیادت کنی آن مبلغ که حاصل آید
از اول آفرینش جهان باشد تا آن روز که تو در وی مثال آن
امروز که ما در وییم از تاریخ یزدگرد ششم دی است سال بر پانصد و
شانزده یزدگردی شمسی کنی صد و بیست و نه روز کم شود باقی
ماند دوم شهریور و چون مدت طوفان بر وی افزایی جمله شود چهار
هزار و دویست و چهل و هشت سال و هفت ماه و بیست و شش
روز و چون بر این جمله آنچه میان آفرینش عالم است و میان طوفان
بقول اول دقیانوس زیادت کنی حاصل آید شش هزار و چهار
صد و هشتاد و دو سال و هفت ماه و بیست و شش روز و حکم اینست
مدت امروز قسمت عظمی هفتم درجه حمل است و منتهی الوف برج میزان است

و این الوف الف میزان است و مدبر الف مریخ است شریک زهره و قاسم
الوف مشتری است هم شریک زهره و دیگر برین قیاس کن
فصل هر چند وقت که قسمتی بدل گردد و ازین چهار قسمت عظمی و کبری — احکام الوف
و وسطی و صغری هر آینه آفتاب بنقطه اول حمل رسد برای آنکه در
اول همه قسمتها بنقطه حمل بوده است و چون قسمتی بدل گردد یک سال
شمسی با خر آید و دیگری آغاز نهد و آغاز سال شمسی عالم آفتاب بنقطه
حمل باشد و چون آفتاب بنقطه حمل باشد سه طالع بیرون آرند اول
طالع اقصی مشرق بموضع کنگدز که طول او صد و هشتاد درجه است برای
احکام نیمه مشرق از روی زمین و دوم طالع قبة الارض که طول
وی نود درجه است برای احکام نیمه مشرق و مغرب از روی زمین سیم
طالع آن شهری که خواهی برای احکام خاص آن شهر و رسیدن آفتاب
را با اول دقیقه حمل بدو سیر نگاه دارند یا تسییر وسط و دیگر تسییر
تقویم و بر هر دو سیر طالع بیرون آرند فصل چنانکه دلایل الوف نزد — فی الفردارات
هند دلیل کارهای بزرگ است چون دول و ملک فردارات نزد پارسیان هم
دلایل کارهای بزرگ است و بدین سبب ابومعشر رحمه الله دلایل فردارات
را با دلایل الوف یاد کرده است در کتاب الوف و از آن جهت ما
نیز یاد کنیم و بگوییم فردارات هم بر چهار نوع است اول فردار است



عظمی و دوم فرداریت کبری و سیم فرداریت وسطی و چهارم فردارت
صغری است اما فرداریت عظمی انست که هر ستاره را از سیاره
و هر عقده را از جوزهر هفتاد و پنجاه نوبت رسد از ایام عالم
و تدبیر کارهای عالم بدو منسوبست دران مدت و اغاز مدت از اول
آفرینش عالم کنند و اغاز کوکب از شمس پس از قمر پس از آن همچنین
بر ترتیب شرف میرود اما فرداریت کبری انست که هر برجی را
مدتیست از فرداریت چنانکه مدت حمل دوازده سالست و مدت ثور
یازده و مدت جوزا ده هم برین ترتیب تا مدت حوت یک سال باز اید
و اغاز مدت از اول سال آفرینش کنند و اغاز برج از حمل و اما فرداریت
وسطی انست که هر یک از سیاره و عقده را نصیبی دهند از ان
هفتاد و پنجاه چنانکه در موالید یاد کنیم و اما فرداریت صغری انست
که نصیب هر کوکبی را از ان هفتاد و پنج سال بر هفت کوکب قسمت کنند
برابر چنانکه یاد کنیم فصل حکم قسمت عظمی و منتهی الوف انست که در
وقت تبدیل قسمت و انتقال انتها پس و پیش ان بمدتی نزدیک صاحب
دولتی عظیم پدید یا کاری بزرگ حادث شود چنانکه ذکر ان هزار سال
بر گیرد یا کما بیش ان و اثر ان به هفت اقلیم برسد یا دور و نزدیک ان
چون پدید امدن دولت اسلام نزدیک تبدیل قسمت ششم به هفتم و هر

کا

کاه که دولتی بزرگ پدید اید دولتی دیگر برافتد چنانکه دولت فارس بر
افتادن بسبب امدن دولت عرب و حال قوت و ضعف دولت
و دیگر احوال بر حسب مزاج مدبر الوف و قاسم الوف و شریک
هر دو و برج انتها و درجه قسمت و شکل طالع ناحیت و بقعت باشد و اگر
اقلیم و ناحیت و بقعت که منسوب باشد بکوکب مدبر و قاسم و شریک
و صاحب طالع و صاحب عاشر و برج انتها و برج طالع و عاشر
و استیلاء ان دولت بر ان اقلیم و ناحیت و بقعت بیش باشد و اثر ان
کار بزرگ دران جایها تمامتر بود و حکم قسمت کبری و انتهاهای ان
انست که در وقت تبدیل قسمت و انتقال انتها با پس و پیش ان بمدتی
نزدیک سلطانی بزرگ یا کاری خطیر حادث گردد چنانکه ذکر ان تا صد
سال بر گیرد یا کما بیش ان و اثر ان شهرهای اقلیمی برسد که منسوب باشد برابر
و قاسم ان قسمت و انتها یا دور و نزدیک ان و حال قوت و ضعف سلطنت
و خلق و خلق سلطان و سیرت و بخت رعیت و دیگر احوال بر حسب مزاج
ان کوکب و ان برج و ان اتصالات که یاد کردیم و بر حسب مکان دور اکبر
از دور اعظم نیز از برای انکه دور اکبر تبع دور اعظم است و حکم قسمت
وسطی انست که عاملی در ناحیتی پدید اید یا کاری که مردم عامه انرا بزرگ
شمرند حادث گردد در وقت تبدل قسمت و انتقال انتها یا پس

وپس ان بدتی نزدیک چنانکه دگران تا ده سال برگیرد یا کم وبیش ان
واثران بقعهای تا جهت برسد یا بدور و نزدیک آن وخلق وخلق ویرشت
وزشت برحسب مزاج ان کوکب وان بروج باشد که یاد کردیم وبر
حسب مکان دور اوسط ومزاج او از مکان دور اکبر ومزاج او دور
اوسط تبع دور اکبرست وحکم قسمت صغری انست که در وقت بدل
قسمت ~~ابتدا او انتها~~ ان کاری حادث گردد در شهری که مخصوص
باشد بکوکب مدبر وقاسم بروج انتها وطالع شهر که دگران مشتری
سال برگیرد وضعف وقوت ان کار چون حال قوت وضعف ان کوکب
باشد وان بروج در ان وقت وچون حال مکان دور اصغر از مکان
دور اوسط ومزاج او ازان الله اعلم ضرب دوم در ادوار
فصول ادوار فصول انست که از وقت قران علوییں که دلیل طوفان
بوده است وپس از طوفان افتاده است بدویست وهفتاد ونه سال
بقول هند و دویست وهفتاد وشش سال بقول پارس وقول پارس
معتمدترست وان قران در اول حمل بوده است که عظیم ترینهٔ قرانهاست
وطالع سال قران با طالع وقت قران سرطان بوده است ودر
در شکل طالع زحل وازان گاه هر سیصد وشصت سال شمسی را که بمنزلت
سیصد وشصت درجه فلک بروجست وشمس او را در سالی یکدور

کند یک دور شمردند وان دور را چهار قسمت کردند وان قسمتها را فصول
خوانند وچنانکه از فصول سال دو فصل بهار وتابستان زیادت است
از دو فصل تیرماه وزمستان برای ابطا سیر شمس در نیمهٔ شمالی وسرعت
سیر وی در نیمهٔ جنوبی چنانکه هم در علم هیات بیان کرده ایم همچنان
از فصول دور دو فصل اول ودوم زیادت است از دو فصل سیم
وچهارم بمقدار دو ربع برای انکه غایت تعدیل شمس مقدار دو درجه است
وچون شمس اغاز نیمهٔ شمالی کند خاصه وی دویست وهفتاد درجه شود
ودو درجه که غایت تعدیل است بر وسط زیادت گردد تا تقویم حاصل
اید وچون اغاز نیمهٔ جنوبی کند خاصه وی نود درجه شود وان دو
درجه از وسط نقصان گردد تا تقویم حاصل اید چنانکه در علم هیات
بیان کرده ایم وحکمای اوایل که نقطهٔ اوج را حرکت ندیده اند وقرار
اوج بر هیجده درجهٔ جوزا داشته اند ومقدار ان از زیادت ونقصان در فصول
دو درجه وربعی شمردند بدان سبب اغاز سال دور ازان گاه کردند که افتاب
به بیست درجه وچهار دقیقه حوت رسد وطالع سال دور از رسیدن افتاب
بدان موضع بردن اوردند برای احکام وبنای این دور بر حسابست
از اصول دین هند وان اصل انست که یکسال بقعتی که زیر قطب شمالیست سیصد
وشصت سال هشت اقلیم است ویکسال هفت اقلیم یک شبانه روز ان بقعتست

چنانکه در علم هیأت بیان کرده ایم و آن بقعت جای فرشتگان است
در زمین هند چنانکه بقعتی که زیر قطب جنوبیست و هم برین صفت است
جای دیوانست در زمین است و بدان سبب که عمارت عالم سفلی در جانب
شمالیست آن دور را سال فرشتگان خوانند و چنانکه هر سالی چهار فصل
باشد آن سال را نیز چهار فصل میکنند و چنانکه هر فصلی کاهش نود
روز باشد همچنان هر فصلی را از آن سال هم کاهش نود روز میکنند
کنکه هندی کرده است فصل اول را نود روز و فصل دوم هشتاد و پنج روز
و ربعی و فصل سیم را نود روز و فصل چهارم را نود و پنج روز و سه ربع لیکن
مقدار هر روزی از فصول سال فرشتگان مقدار سال فصول دور
ادمیان است چنانکه بیان کرده ایم و چون در کاهش کردن این
فصول اعتراض بسیار می افتد بسبب آنکه سال شمسی سیصد و شصت و پنج
روز است و ربعی و دور فلک سیصد و شصت راست است ابومعشر و مانند
آن فصول دور را کاهش نکردند و هر فصلی را نود سال شمردند و کنکه هندی
از بزرگان هند بوده است چون بخدمت هرون بیوست و بر قانون علم
پارس و روم وقوف یافت و قانون علم هند نیکو دانست تلفیق کرد
در کتاب قرانات میان هر سه قانون برای تقریر ادوار و حاصل تلفیق آنست
که بیان کردیم **فصل** طالع قران طوفان سرطان بوده است و مشتری بکل

بوده است سرطان ... طالع

طالع زحل و چون صناعت احکام است که هر سال یک برج انتها رانند و یک
کوکب را نوبت دهند بر توالی پس سال طوفان انتها بسرطان باز رسیده است
و نوبت شمس را بوده است برای آنکه سال طوفان سال دویست و هفتاد
و هشتم بوده است از قران و چنانکه هر سال یک برج انتها رانند یک
کوکب را نوبت دهند و بدین سبب انتهای دور اسلام بجوزا بوده است
و نوبت زهره را رسیده است برای آنکه آن دور دور دوازدهم بوده است
بدان دلیل که از روز آدینه طوفان تا روز پنجشنبه سال ابتدای هجرت
سه هزار و هفتصد و سی و سه سال شمسی است و سه ماه و بیست و هشت روز و کسری
و چون دویست و هفتاد و شش سال که از اول قران است تا وقت طوفان
برین مبلغ زیادت کنی جمله شود سه هزار و نهصد و نود و نه سال و سه ماه و بیست
و هشت روز و کسری و چون این جمله را بر سیصد و شصت قسمت کنی
حاصل اید یازده دور تمام و چهل سال از دور دوازدهم و انتهای
دور دوازدهم هم بجوزا باشد و نوبت زهره را رسد و انتهای سالی که در او جرم رانند
در سال چهلم از جوزا بسنبله بازرسد و نوبت از زهره بمشتری امروز
که ما در دیم و آن اول محرم پانصد و چهل و دو است انتهای دور بسرطانست
موافق ۲۳۰ تیرماه
و نوبت دور عطارد راست برای آنکه دوازده دور تمام شده است
و از دور سیزدهم دویست و چهار سال و دو ماه و هفده روز گذشته است

۲ جهان بوده یک برج انتها رانند و یک کوکب را نوبت دهند

بدان سبب که پانصد و چهل و یکسال قمری پانصد و بیست و چهار سال شمسی باشد
و دو ماه و هفده روز و چون این مبلغ را بر مدتی که از اول قران
تا اول هجرت زیادت کنی حاصل اید چهار هزار و پانصد و بیست و چهار
سال و دو ماه و هفده روز و چون این حاصل را بر سیصد و شصت
قسمت کنی دوازده دور تمام گردد و دویست و چهار سال و دو ماه
و هفده روز باقی ماند و ان از دور سیزدهم باشد و از ان
جهت انتها بسرطان باشد و نوبت قمر را و چون این مقدمه بدانستی
باید که در وی نیک تامل کنی و دیگر برین قیاس کنی انگاه طالع دور
و طالع فصل و طالع سال هر یک بیرون اری از رسیدن افتاب بنقطه حمل
نزد جمهور و از رسیدن وی به بیست درجه و چهارده دقیقه حوت
نزد طایفه از اوایل چنانکه یاد کرده ایم پس تسییر درجه طالع دور و
طالع فصل بدرجات سواء و انتهای هر دو و هیلاج و کدخدای بحرم و شعاع و سعد
و نحس و مزاج و طالع شناسی و محل هر یک از دیگری بدانی و مزاج
صاحب نوبت و حال قوت و ضعف وی در هر طالع بیرون اری
انگاه همه را تمزیج دهی و از ان تمزیج احکام استخراج کنی تا غرض
حاصل اید **فصل** بدل شدن دوری بدوری یا فصلی بفصلی دلیل است بر بدل
شدن دولتی بدولتی یا حادث شدن کاری بزرگ و چنانکه دور از

فصل

فصل عظیم تر است تبدل احوال دور عظیم تر باشد و دور فصل اول دلیل
بود بر حال دولت اینده و کیفیت مزاج میان هر دو فصل یا دو دلیل است
بر کیفیت حال هر دو دولت و اگر صاحب نوبت دور یا فصل
بدل قوی حال و مسعود باشد دولت اول پایدار ماند خاصه که صاحب
نوبت کوکب علوی باشد و برج انتها ثابت بود و محل طالع اول
از طالع بدل و تدی باشد و بان نیز اد شده وقت را در ان دولت
طالع ولادت و طالع جلوس قوی حال باشد و بدانکه اگر صاحب
نوبت دوری یا فصلی کوکب سعد باشد دلیل کند بر سعادت حال
خاص و عام خاصه که مسعود باشد و اگر کوکبی نحس باشد دلیل کند بر
نحوست خاصه که منحوس باشد و اگر سعد منحوس باشد یا نحس مسعود
دلیل کند بر توسط حال و اگر صاحب نوبت دور کوکبی علوی بود و
برج انتها ثابت بود و ان صاحب نوبت در طالع دور متمکن بود
و قابل طبیعت کواکب علوی و در بیت و شرف بود یا در بیت موافق
مزاج دولت ان دور ~~این دور دولت~~ دراز مدت و بسیار سعادت
بود مثلا چنانکه صاحب نوبت مریخ بود در جدی و طالع دور حمل
و زحل و مشتری در عقرب ممازج مریخ و اگر صاحب نوبت
زحل باشد با برج دلو و زحل در دلو بود یا میزان با مشتری بهم

کز نو بده و دور فصل بدل
دلیل بود بر حال دولت
اول طالع دور با فصل



ومریخ در جدی اثر این دولت به هفت اقلیم رسد و مدت او
تنک دراز کشد چنانکه دولت پارس کشید و اکر صاحب نوبت
فصل صاحب نوبت دور بود قوت دولت دران فصل باید
شود و اکر دلایل دور و فصل قوی باشد و اتصال و تسییر طالع کرم
با شعاع عداوت مریخ رسد بر صاحب دولت خارجی خروج
کند و دولت باقی ماند و اکر ضعیف باشد دولت نشود یا منکه
ضعیف کردد و اکر مریخ صاحب نوبت دور و فصل و سال باشد
و اتصال و تسییر شعاع عداوت مریخ رسد در برج هوایی علامت
آتشی در هوا بسیار پدید اید و اکر بجای مریخ زحل باشد و بجای
برج هوایی آبی است آب بسیار شود چون طوفان و مانند آن اکر
بجای آبی زمینی باشد با مزاج زحل زلزله و خسف بسیار شود و اکر
بجای زمینی هوایی باشد با مزاج زحل برقهای قوی و بادهای
عظیم بسیار شود و اکر صاحب نوبت نحسی باشد منحوس و تسییر
و اتصال بجرم و شعاع نحسی رسد دلیل کند بر آفتی که بر هفت اقلیم رسد
و اکر سعد باشد و تسییر و اتصال بجرم و شعاع سعدی رسد همچنان سعادت
او به هفت اقلیم برسد سبب خصب و امن و صحت و استعانت
خواستن و احکام این ادوار بدلایل و علامات ادوار الوف

واجب است

واجب است برای انکه ادوار الوف عام تر است و تلفیق میان
هر دو ضرورت است فن دوم در قرانات قرانات شش نوعست
دو کانی و سه کانی و چهار کانی و پنج کانی و شش کانی و هفت کانی
و جمله صد و بیست قران است و معظم احکام عالم بر انست چنانکه
بطلمیوس میکوید لا تنفصل عن المائة و العشرین قرانا التی للکواکب
المتحیرة و النیرین فان فیها الدلالة علی معظم اکثر ما یقع فی عالم
الکون و الفساد و دو کانی از جمله صد و بیست قران بیست و یک است
و سه کانی سی و پنج و چهار کانی سی و پنج و پنج کانی بیست و یک
و شش کانی هفت و هفت کانی یکی چنانکه صورت هر یک بجدول
در شرح ثمره نکاشته ایم و معظم ترجمه قران زحل و مشتری است که آن
را قران علویین خوانند بر اطلاق پس قران نحسین است در سرطان
که زحل را وبال است و مریخ را هبوط پس قران سعدین است در حوت
که مشتری را بیت است و زهره را شرف و بدین سبب این فن را
سه ضرب کردیم ضرب اول در قران علویین قران علویین چهار نوعست
اقدم و اعظم و اوسط و اصغر هر چند که پیشوای اصحاب صناعت و
ارباب ریاضت بطلمیوس قران اقدم را فرو کذاشته است
در ثمره و سه را فرا یاد میکند و میکوید و فی القران الاصغر تفصیل

الا وسط و فی الاوسط لتفصیل الاعظم فاذا تکلمت فی تفصیل فصحح جملة وعون
سبب مشتری از حکماء اواخر ظاهر قول بطلمیوس را تقلید کرده‌اند
و گفته‌اند قران سه نوع است خاصه استاد ابوریحان چنانکه در تفهیم
تقریر میکند و میگوید که قران علویین هر بیست سال یکبار باشد و انرا
قران اصغر خوانند و چون در مثلثه دوازده قران کردند در دویست
و چهل سال پس نقل کنند بمثلثهٔ دیگر روند و انرا قران اوسط خوانند
و چون در هر چهار مثلثه که اول ان حمل است و اخر ان سرطان
قران کردند در نهصد و شصت سال بحمل باز گشتند انرا قران اعظم
خوانند و این قول از استاد پسندیده نیست برای انکه سهو است
و گمان انست که این سهو از طغیان قلم است و حق انست که قران
چهار است اقدم و اعظم و اوسط و اصغر و اما قران اقدم انست که در
اول حمل قران کردند و پس از ان صد و چهل و هشت قران دیگر
بکنند در مقدار دو هزار و نهصد و چهل سال در چهار مثلثه به دفعت
هر دفعت چهل و نه قران گاه باشد که پنجاه قران کنند و گاه باشد
که چهل و هشت کنند و از ان جمله در هر مثلثه دوازده قران کنند
و گاه باشد که سیزده کنند و چون صد و چهل و هشت قران
اصلی تمام شود بحمل باز ایند و مثال انست که چون در اول حمل
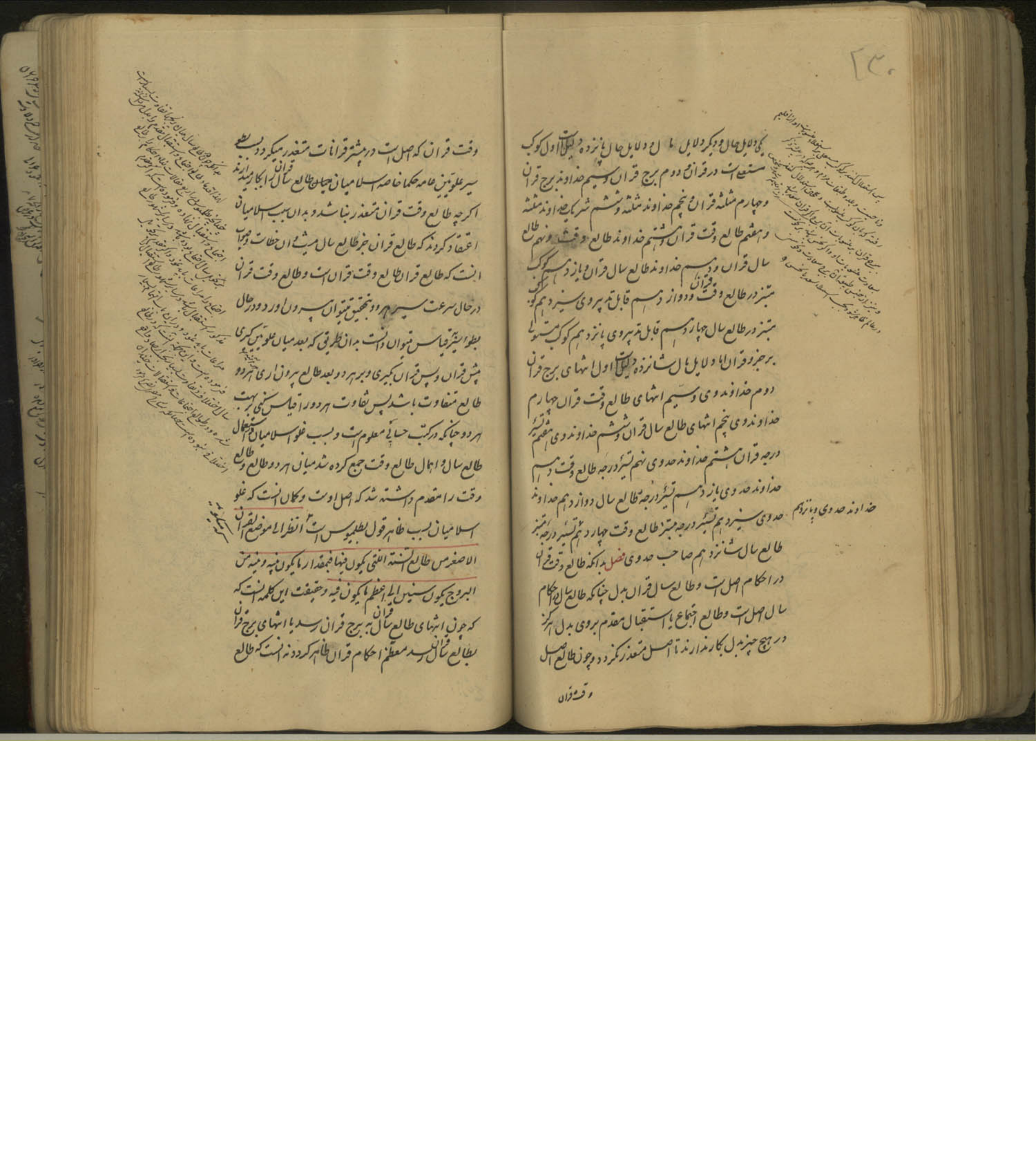
قران کردند و حمل اتشی است در مثلثه اتشی دوازده یا سیزده
قران بکنند پس در مثلثه خاکی روند و اغاز از ثور نهند و در ان
مثلثه نیز دوازده یا سیزده قران بکنند پس در مثلثه بادی روند و اغاز
از جوزا نهند و در ان مثلثه نیز دوازده یا سیزده قران بکنند پس در مثلثه
ابی روند و اغاز از سرطان نهند و در ان مثلثه نیز دوازده قران
بکنند و این یکدفعت باشد که در هر چهار مثلثه قران کرده باشند پس دفعه
دوم در مثلثه اتشی روند و اغاز از اسد نهند و دوازده یا سیزده
قران بکنند پس در مثلثه خاکی روند و اغاز از سنبله نهند و دوازده
قران بکنند پس در مثلثه بادی روند و اغاز از میزان نهند و دوازده یا سیزده قران بکنند پس در مثلثه ابی روند و اغاز از عقرب
نهند و دوازده یا سیزده قران بکنند پس دفعت سیم در مثلثه
اتشی روند و اغاز از قوس نهند پس در مثلثه خاکی روند و اغاز
از جدی نهند پس در مثلثه بادی روند و اغاز از دلو نهند پس
در مثلثه ابی روند و اغاز از حوت نهند و در هر مثلثه هم بران جمله قران
میکنند تا پس از قران اول بحمل صد و چهل و هشت قران تمام شود انگاه
باول حمل باز ایند در مقدار دو هزار و نهصد و چهل سال و اما قران
اعظم اول قرانهای یکدفعت است از دفعات قران اقدم و عدد قران

وی چهل و نه است گاه باشد که چهل و هشت شود و مدت وی مقدار
نهصد و هشتاد سال است و اما قران اوسط اول قرانهای یک
مثلثه است از مثلثهای قران اعظم و عدد این قران وی دوازده است
و گاه باشد که سیزده شود و مدت وی مقدار دویست و چهل سال است
شمسی و اما قران اصغر یک قران است از قران اوسط و مدت
وی قریب بیست سال است این است عدد و مدت قرانات بتخمین و بتحقیق
نتوان دانست که از سیر وسط هر دو از سیر وسط بعد میان هر دو قران
هشت برج است و دو درجه و بیست و پنج دقیقه و هفده ثانیه و ده
ثالثه و شش رابعه و تا زحل به سیر وسط این مقدار برود و مشتری
یکدور کرده باشد و همین مقدار از دور دیگر رفته و بزحل
رسیده قران میکند در مدت نوزده سال شمسی و ده ماه و پنج روز
که باشد روزهای آن چندین ۷۲۴۹ و چون بعد میان هر دو قران که
هشت برج است و دو درجه با آن توابع پس هر قرانی که از برج نهم
دو درجه با آن توابع رود و چون این مقدار را در دوازده ضرب
کنی حاصل آید کط د ا ه بیست و نه درجه و سه دقیقه و بیست و شش ثانیه
که دوازده قران برود از برج نهم و چون این مبلغ را از سی درجه
برجی کم کنی باقی ماند پنجاه و شش دقیقه و سی و چهار ثانیه پس هر گاه

که اول

که اول قران مثلثه در کم پنجاه و شش دقیقه باشد از برجی در آن مثلثه
سیزده قران افتد و هر گاه که زیادت باشد دوازده قران افتد و
اگر آن قران اول قرانهای اعظم بود در کم هشتاد و یک دقیقه افتد از
اول برج اول قران آن دفعه پنجاه قران باشد و اگر در زیادت افتد
چهل و نه قران باشد و اگر در زیادت دو درجه و چهل و هشت دقیقه افتد
چهل و هشت باشد و چون عدد قران هر یک در مدت یک قران از مدت
هر یک حاصل آید بسیر وسط و اما بسیر تقویم نظامی ندارد و مدت
هر یک از جهة سرعت و بطوء و رجعت و استقامت و اقامت و هم
ازین جهة روا است که در یکسال سه قران باشد یکی در استقامت اول و دیگر
در رجعت و دیگر در استقامت دوم لکن چنانکه سیر تقویم بسیر وسط
نزدیک باشد همچنان مدت تقویم بمدت وسط نزدیک و مدار احکام
بر سیر تقویم است **فصل** معظم تر حکمها حکم قران اقدم است پس حکم
قران اعظم پس حکم قران اوسط پس حکم قران اصغر برای آنکه اصغر
تفصیل قران اوسط است و قران اوسط تفصیل قران اعظم و قران اعظم
تفصیل قران اقدم و قران اقدم مجمل همه قرانها است برای آنکه
بنفس خود قایم است و از آن جهة اثر آن عظیم است و یکی از اثرهای
وی طوفان است و مدار احکام بر دلایل است و دلایل دو نوعست

نزد متاخران اما نزد متقدمان غالبا بر سیر وسط است و بر عمود بروج چنانکه از بحث ایشان معلوم میگردد
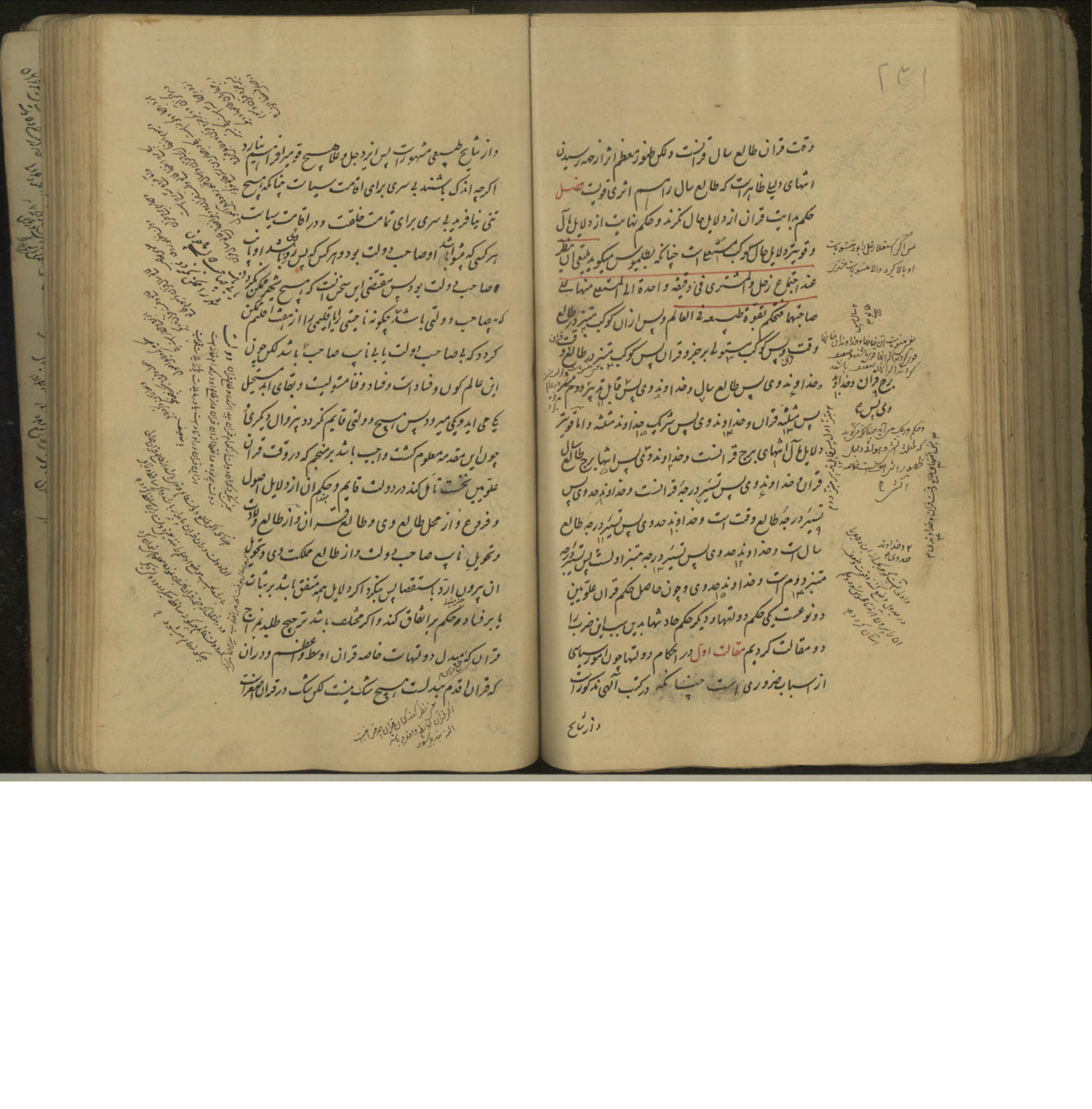


یکی دلایل حال و دیگر دلایل ماضی و دلایل حال پانزده دلیل است اول کوکب
مستولی است در قران دوم برج قران سیم خداوند برج قران
و چهارم مثلثه قران پنجم خداوند مثلثه و ششم شریک خداوند مثلثه
و هفتم طالع وقت قران و هشتم خداوند طالع وقت و نهم طالع
سال قران و دهم خداوند طالع سال قران و یازدهم کوکب
مستولی در طالع وقت قران و دوازدهم قابل تدبیر وی سیزدهم کوکب
مستولی در طالع سال چهاردهم قابل تدبیر وی پانزدهم کوکب مستولی
بر جزو قران اما دلایل ماضی شانزده دلیل است اول انتهای برج قران
دوم خداوند وی و سیم انتهای طالع وقت قران چهارم
خداوند وی پنجم انتهای طالع سال قران و ششم خداوند وی هفتم تسییر
درجه قران هشتم خداوند حد وی نهم تسییر درجه طالع وقت دهم
خداوند حد وی یازدهم تسییر درجه طالع سال دوازدهم خداوند
حد وی سیزدهم تسییر درجه مستولی طالع وقت چهاردهم تسییر درجه مستولی
طالع سال شانزدهم صاحب حد وی فصل بدانکه طالع وقت قران
در احکام اصل است و طالع سال قران بدل چنانکه طالع سال در احکام
سال اصل است و طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وی بدل و هرگز
در هیچ چیز بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نگردد و چون طالع اصل

خداوند حد وی پانزدهم

وقت قران
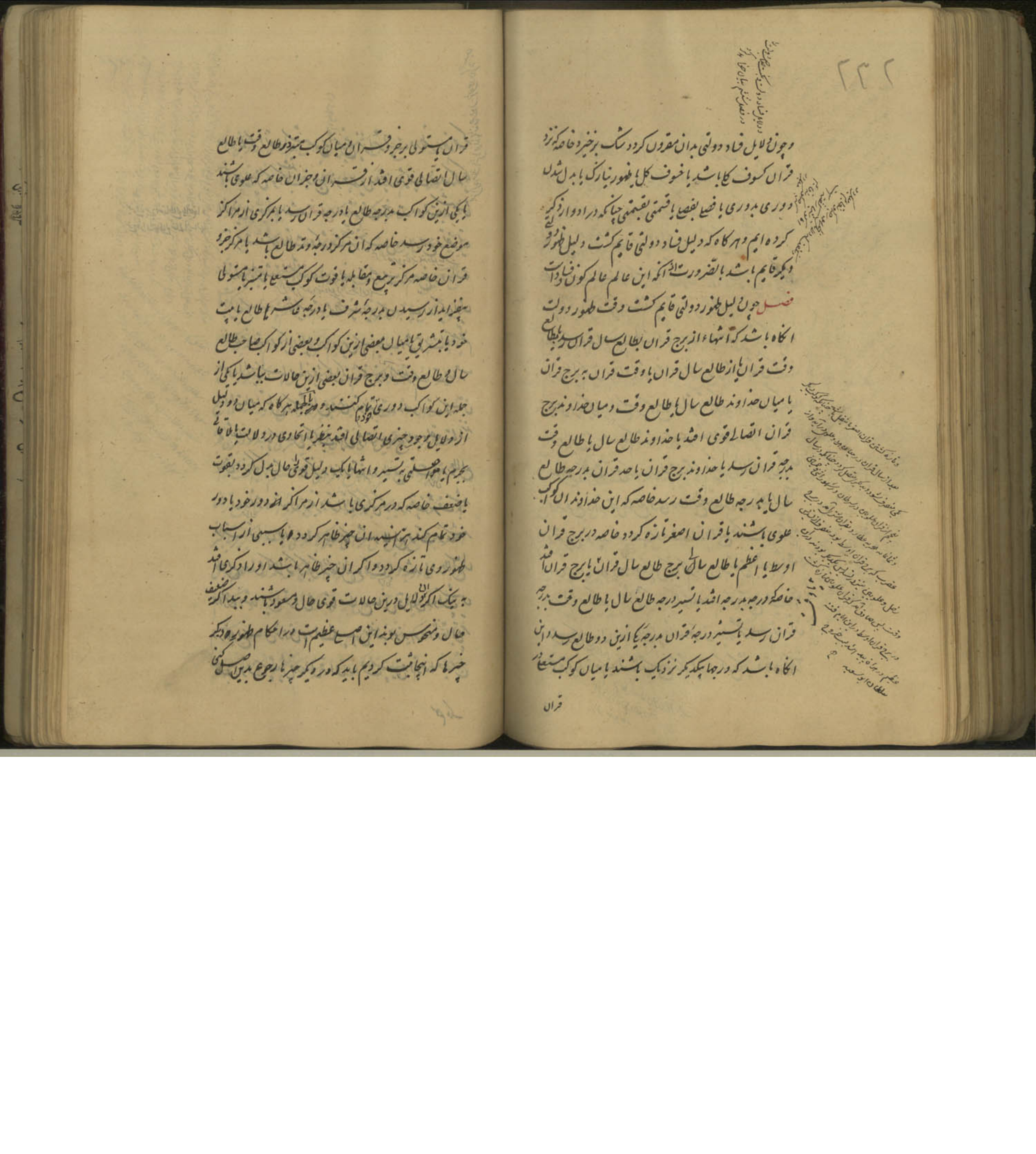
وقت قران که اصل است در بیشتر قرانات متعذر میگردد بسبب
سیر علویین عامه حکما خاصه اسلامیان چنان طالع سال قران را بکار میدارند
اگرچه طالع وقت قران متعذر نباشد و بدان سبب اسلامیان
اعتقاد کردند که طالع قران جز طالع سال نیست این خطاست و صواب
آنست که طالع قران طالع وقت قران است و طالع وقت قران
در حال سرعت سیر هر دو تحقیق نتوان کرد و در حال
بطو بیشتر قیاس نتوان داشت بدان طریق که بعد میان علویین کرت
پیش قران و پس قران بگیرند و بر هر دو بعد طالع بیرون آرند اگر هر دو
طالع متفاوت باشد پس تفاوت هر دو را قیاس کنند بر نسبت
هر دو چنانکه در کتب حسابی معلوم است و بسبب غلو اسلامیان در استعمال
طالع سال و اهمال طالع وقت جمع کرده شد میان هر دو طالع و طالع
وقت را متقدم داشته شد که اصل اوست و گمان آنست که غلو
اسلامیان بسبب ظاهر قول بطلمیوس است انظروا موضع القران
الاصغر من طالع السنة التی یکون فیها فبمقدار ما یکون فیه و فیه من
البروج یکون سنین الی اعظم ما یکون فیه و حقیقت این کلمه آنست که
که چون انتهای طالع سال قران به برج قران رسد یا انتهای برج قران
بطالع سال قران رسد معظم احکام قران ظاهر گردد نه آنست که طالع



وقت قران طالع سال قرانست ولکن ظهور معظم اثار وجه رسیدن
انتهای دلیلی ظاهر است که طالع سال را هم اثری قویست فصل
حکم دوابت قران از دلایل حال نکنند و حکم نهایت از دلایل آن
و قویتر دلایل حال کوکب مستعلیست چنانکه بطلمیوس میگوید ینبغی ان ینظر
عند اجتماع زحل والمشتری فی دقیقة واحدة الی المستولی منهما علی
صاحبهما فیحکم بقوة طبیعته فی العالم و پس ازان کوکب تسیر در طالع
وقت و پس کوکب مستولی بر جزو قران پس کوکب تسیر در طالع و
خداوند وی پس طالع سال و خداوند وی پس قابل تدبیر دوم
پس مثلثه قران و خداوند وی پس شریک خداوند مثلثه و اما قویتر
دلایل آن انتهای برج قرانست و خداوند وی پس انتها برج طالع
قران و خداوند وی پس تسیر درجه قرانست و خداوند حد وی پس
تسیر درجه طالع وقت است و خداوند حد وی پس تسیر درجه طالع
سال است و خداوند حد وی پس تسیر درجه متبر اولست پس تسیر درجه
متبر دوم است و خداوند حد وی و چون حاصل حکم قران علویین
دو نوع است یکی حکم دولتها و دیگر حکم حادثها بدین سبب این ضرب را
دو مقالت کردیم مقالت اول در احکام دولتها چون امور سیاسی
از اسباب ضروریست چنانکه در کتب الهی مذکورست

وازشایع

وازشایع طبیعی مشهورست پس ایزد جل و علا هیچ قومی را فرو نگذارد
اگرچه اندک باشند بی سری برای اقامت سیاست چنانکه هیچ
تنی نیافریده بی سری برای تمامت خلقت و در اقامت سیاست
هر کسی که پیشوا باشد او صاحب دولت بود و هر کس که پس رو باشد او نایب
صاحب دولت بود و پس مقتضی این سخن آنست که هیچ شهر ممکن نگردد
که بی صاحب دولتی باشد چگونه ناحیتی را یا اقلیمی را از هفت اقلیم ممکن
گردد که بی صاحب دولت یا بی نایب صاحب باشد لکن چون
این عالم کون و فساد است و فساد و فنا مستولیست و بقای ابد مستحیل
یکی می آید و یکی میرود پس هیچ دولتی قایم نگردد به زوال دیگری
چون این مقدمه معلوم گشت واجب باشد بر منجم که در وقت قران
علویین نخست تامل کند در دولت قایم و حکم آن از دلایل اصول
و فروع و از محل طالع وی و طالع قران و از طالع ولادت
و تحویل نایب صاحب دولت و از طالع مملکت وی و تحویل
آن بیرون آرد باستقصا پس بنگرد اگر دلایل همه متفق باشد بر ثبات
یا بر فساد حکم بر اتفاق کند و اگر مختلف باشد ترجیح طلبد مزاج
قران که مبدل دولتهاست خاصه قران اوسط و اعظم و دران
که قران اقدم مبدل است هیچ شک نیست لکن شک در قران اصغرست



وچون دلایل فساد دولتی بدان مقرون کردد شک برخیزد خاصه که نزد
قران کسوف کلی باشد یا خسوف کلی یا ظهور نیازک یا بدل شدن
دوری بدوری یا فصلی بفصلی یا قسمتی بقسمتی چنانکه در ادوار ذکر
کرده ایم وهرکاه که دلیل فساد دولتی قایم کشت ودلیل ظهور دولتی
دیکر قایم باشد بالضرورت الا انکه این عالم عالم کون وفساد است

فصل چون دلیل ظهور دولتی قایم کشت وقت ظهور دولت
انکاه باشد که انتهاء از برج قران بطالع سال قران یا بطالع
وقت قران یا از طالع سال قران یا وقت قران به برج قران
یا میان خداوند طالع سال یا طالع وقت ومیان خداوند برج
قران اتصالی قوی افتد یا خداوند طالع سال یا طالع وقت
بدرجه قران رسد یا خداوند برج قران یا حد قران بدرجه طالع
سال یا بدرجه طالع وقت رسد خاصه که این خداوندان کوکب
علوی باشند یا قران اصغر تازه کردد خاصه در برج قران
اوسط یا اعظم یا طالع سالی برج طالع سال قرانی یا برج قران افتد
خاصه که درجه بدرجه افتد یا تسییر درجه طالع سال یا طالع وقت بدرجه
قران رسد یا تسییر درجه قران بدرجه یکی ازین دو طالع رسد واین
انکاه باشد که درجها بیکدیکر نزدیک باشند یا میان کوکب مستعلی در

قران

قران یا مستولی بر جزو قران یا میان کوکب متبدر طالع وقت یا طالع
سال اتصالی قوی افتد از قران یا جزو قران خاصه که علوی باشند
یا یکی ازین کواکب بدرجه طالع یا درجه قران رسد یا بمرکزی از مراکز
موضع خود رسد خاصه که ان مرکز درجه وتد طالع باشد یا مرکز جزو
قران خاصه مرکز تربیع ومقابله یا فوت کوکب مستعلی یا تسییر یا مستولی
بیفزاید از رسیدن بدرجه شرف یا درجه عاشر یا طالع یا بیت
خود یا تشریق یا میان بعضی ازین کواکب وبعضی از کواکب صاحب طالع
سال و طالع وقت وبرج قران بعضی ازین حالات بباشد یا یکی از
جمله این کواکب دوری تمام کنند و بالجمله هرکاه که میان دو دلیل
از دلایل وجود چیزی اتصالی افتد بنظر یا انحادی در دلالت یا ملاقاتی
بجرم یا مواصلتی بتسییر واشباه این یک دلیل قوی حال بدل کردد بقوت
یا ضعف خاصه که در مرکزی باشد از مراکز ادوار خود یا دور
خود تمام کند بر انجه ان چیز ظاهر کردد و یا بسببی از اسباب
ظهوری تازه کردد واکر ان چیز ظاهر باشد او را ذکری افتد
به نیک اکر ان دلایل درین حالات قوی حال وسعود باشند وبد اکر ضعیف
حال ونحوس بوند این اصل عظیم است در احکام ظهور و دیکر
چیزها که انجا ثبت کردیم باید که در دیکر چیزها رجوع بدین اصل کنی

جنس از برج انتهای طالع یا انتها ء
برج قران یا طالع سال از سالها

وبدانکه اتصال شمس با مریخ نیز اثریست در ظهور رخاصه که
از جمله این کواکب با شغل در بروج ذو جسدین را نیز اثریست خاصه که تکا
از این برجها باشد فصل مدار شرف وبخت دولت بر شمس
و قمر است و مدار قلت وکثرت بر زحل و مدار جمع و تفرقی
خزاین بر مشتری و مدار خذلان و نصرت و حرب بر مریخ و دولت
بر این اسباب قایمست و هر چند این اسباب از دیگر دلایل
خالی نیست و دیگر دلایل را در این اسباب اثرهاست اما معظم
احوال این اسباب این کواکب نگرند اما معظم صفات صاحب
دولت و اتباع و اشیاع وی از سیرت و صورت و سنن
و شعار و لباس و مرکب و دین و مذهب و بلاد و بقعت و مانند
آن از کوکب مستعلی گیرند و از متبزر در طالع وقت و در طالع
سال و از مستولی بر جزو قران یا کوکبی که در دقیقه شرف باشد
در وقت قران و از صاحب عاشر طالع وقت و عاشر
طالع سال و اگر از کوکبی که در طالع وقت باشد یا در طالع
و از صاحب انتهاء برج قران و انتهاء طالع سال قران دولت پیشین
در طالع سال قران دولت پسین و خداوند هر دو و قابلی تدبیر
متبزر دولت پیشین در سال قران دولت پسین و از صاحب برج

[illegible]

سهم ملک در طالع سال قران پیشین یا سال ظهور وی از کوکبی که ناظر
باشد بوجهی سهم ملک مقبول بود در مکان خود و از موضع قمر و زیادت
و نقصان نور وی و مجمل حکم آنست که سعادت هر دلیل از این دلایل دلیل
خیریت و حسن این صفات است و نحوست وی دلیل شرارت
و قبح است فصل در سهم ملک خلاف بسیار است و بسیاری خلاف اعتماد
بر نقیند دلکن آنچه مشهورتر است و معتمدتر همه دو سهم است که هر یکی یاد کرده است
چنانچه در بیان سهام آورده ایم و دیگر آنکه دو سهم است که یکی را سهم
اول خوانند و دیگر را سهم ثانی اما سهم اول آنست که اگر زحل و
مشتری هر دو شرقی باشند یا غربی بگیر از زحل تا درجه انتهای طالع
دولت و بر طالع تحویل سال افزای و اگر یکی شرقی باشد و دیگری غربی
از شرقی بگیر تا آن درجه و بر طالع افزای و اما سهم ثانی آنست که اگر
هر دو شرقی یا غربی باشند بگیر از مشتری تا درجه انتهای طالع قران
اصغر و بر طالع تحویل سال افزای و اگر یکی شرقی باشد و دیگر غربی بگیر از
غربی تا آن درجه و بر آن طالع افزای و بعضی گفته اند که سهم اول
از آفتاب بگیرند تا زحل و بر درجه قران اوسط افزایند و سهم ثانی
از مشتری گیرند تا زحل و هم بر آن درجه افزایند و در این دو سهم
اختلاف هم بسیار است لکن معتمدتر آنست که گفتیم و آنچه در وی خلاف

کمتر است و بدان سبب با عماد نزدیک تر است سه سهم است یکی آنکه از
مریخ گیرند تا قمر بروز و از قمر تا مریخ بشب و بر درجهٔ طالع افزایند
و دوم آنکه از درجهٔ طالع قران گیرند تا درجهٔ قران و بر درجهٔ
طالع تحویل افزایند و سهم سیم آنکه از درجهٔ عاشر آفتاب
گیرند تا عاشر تحویل همیشه و بر درجهٔ مشتری افزایند و مجمل حکم
آنست که سعادت و نحوست خداوند برج سهام و نظر سعود و
نحوس بموضع سهام دلیل سعادت و نحوست دولت است
و دلیل خیریت و شرارت وی (تحویل) مثلثهٔ آتشی و هوایی دلیل ظهور — ازاینجا ابتداء احکام آن دلائل است که مختصر کرده
اشراف است خاصه آتشی و مثلثهٔ خاکی و آبی دلیل ظهور خسیسان است
خاصه خاکی • موضع زحل و موضع سهم سعادت دلیل علامات
است که بر اندام صاحب دولت باشد اگر هر دو یا یکی در طالع باشد
آن علامت و نشان در سر و روی بود و اگر در دوم باشد در گردن
باشد و اگر در سیم باشد بر دستها بود و دیگر برین قیاس کن و
اگر سهم سعادت در زبر زمین باشد علامت بر جانب راست
بود و اگر در زیر زمین باشد علامت در چپ بود و اگر طالع قران
برج مذکر باشد علامت بر جانب راست بود و صاحب دولت
سرخ و سپید بود و اگر مونث باشد سیاه چرده بود و علامت بر

جانب چپ بود و موضع سهمی که از خداوند ساعت گیرند تا شمس و بر درجهٔ
طالع افزایند دلیل اندام علامت است • و حال قمر دلیل است بر
حال عدل و جور روش صاحب دولت وقت ظهور اگر حال قمر
محمود باشد چنانچه در جلب یا خیر خود بود عادل بود و اگر مذموم بود جابر و
اگر قمر منصرف باشد از اجتماع جوان بود و اگر متصل بود پیر باشد
و اگر باستقبال متصل بود مرد تمام بود و اگر منصرف باشد دو موی بود
و اگر قمر مقبول بود بمکان یا باتصال ظهور وی مقبول بود و اگر نه نه بود و
همچنین صاحب حد سهم ملک دلیل است بر عدل و جور اگر سعد بود عادل
بود و اگر نحس بود جابر و اگر صاحب سهم اول از جملهٔ دو سهم
هر سه که یاد کردیم ناظر بود به سهم و مسعود باشد عادل باشد و رعیت
مطیع و اگر بر عکس باشد جابر بود و رعیت عاصی و اگر زحل مسعود
بود عادل بود و اگر منحوس بود جابر بود و اگر قران علویین در جزو اجتماع نو
که مقدم باشد بر قران دلیل بود بر بد سیرتی اصحاب دولت به
ظلم و قتل و حرب و جراحت اگر اجتماع نیرین در جزو قران باشد دلیل
کند بر فساد و حرث و نسل و اگر بدل قران علویین قران سعدین باشد
حکم برضد بود • کوکبی که در عاشر صاحب عاشر باشد و صاحب
عاشر وی هر دو دلیل لباس و شعار و صاحب دولت است و کوکبی که

نیز اگر قران سعدین در جزو اجتماع [illegible] ... دلیل [illegible]

و در وقت اجتماع و استقبال که در آن قران
افتد از سعود و نحوس آن موضع اعتبار
باید کرد و انقلاب بودن سعد و نحس را با جزو
اجتماع و استقبال و با طالع آن نیز ح

۲ صاحب رابع باشد

در رابع عاشر باشد و صاحب رابع وی هر دو دلیل مرکب صاحب
دولت است و بدانکه درین باب زحل نعت و مشتری دلیل
پیل و مریخ اسب تجاری و شمس دلیل است بر اسب تازی و ترکی
دلیل اشتر و عطارد دلیل خر ج مشتری دلیل دین است بر اطلاق چون
میان او و میان کوکبی ممازجت بود دین آن کوکب قوی گردد
بدانکه دین مریخ آتش پرستی و دین شمس آفتاب پرستی و ستاره
پرستی و دین زهره اسلام و دین عطارد ترسایی و دین قمر
تعطیل و حیرت و سهم ملک در خانه هر کوکب که باشد دین آن
کوکب نیز قوی گردد و اگر سهم ملک در نهم یا در دهم باشد دلیل کند
بر اخلاص قوم وی در دین و اگر یازدهم یا دوازدهم باشد دلیل کند
بر نفاق ط زحل و صاحب بیت زحل هر دو دلیل عجز و قدرت
صاحب دولت است بر رعیت و بر دشمن و دلیل طاعت و عصیان
ایشان است مر او را پس اگر صاحب بیت زحل محصور باشد
میان دو سعد دلیل قدرت و طاعت است و اگر میان دو نحس
باشد دلیل عجز و عصیان است و اگر زحل از نحس گذشته باشد و در
بسعد او رود دلیل کند که اول حال عجز و عصیان بود و آخر قدرت
و طاعت و اگر برعکس باشد برعکس بود و اگر صاحب بیت زحل

متصل باشد

متصل باشد بزحل دلیل قدرت و طاعت بود و اگر منصرف باشد
دلیل عجز و عصیان بود و اگر صاحب بیت زحل در برج زحل باشد
و بکوکبی پیوندد در برجی دیگر و پیش از آنکه از برج زحل بیرون آید
آن کوکب بزحل پیوندد دلیل کند که بسیار کس از اهل بیت صاحب
دولت بروی خروج کنند و اگر آن کوکب بزحل پیوندد خروج
کم باشد و اگر صاحب اجتماع یا استقبال مقدم نحس باشد خروج
خارجی بسیار بود و اگر سعد بود اندک بود و اگر میان زحل و سهم
ملک نظر مودت باشد رعیت دوستدار وی باشند و اگر نظر
مقابله بود دشمن دار وی بوند و اگر نظر تربیع بود میانه حال بوند و اگر
۲ سابع صاحب طالع ناظر باشد بزحل نظر مودت با دشمنان صلح کند
و اگر ناظر باشد بکوکبی تحت الشعاع دشمنش هلاک شود بدست دیگری
و اگر مشتری کوکب ناظر باشند بصاحب رابع زحل و زحل قوی حال باشد
دشمن بسیار شود و اگر صاحب رابع زحل قمر باشد یا شمس یا صاحب
عاشر وی یکی از اهل بیت وی بروی خروج کند و اگر صاحب رابع
در طالع باشد و صاحب رابع در عاشر دشمنان منقاد گردند
و اگر برعکس باشد برعکس بود و اگر شمس بمریخ پیوندد در تحویل سال
ظهور خروج لشکری باشد خاصه که زحل هر دو ناظر بود و آنگاه
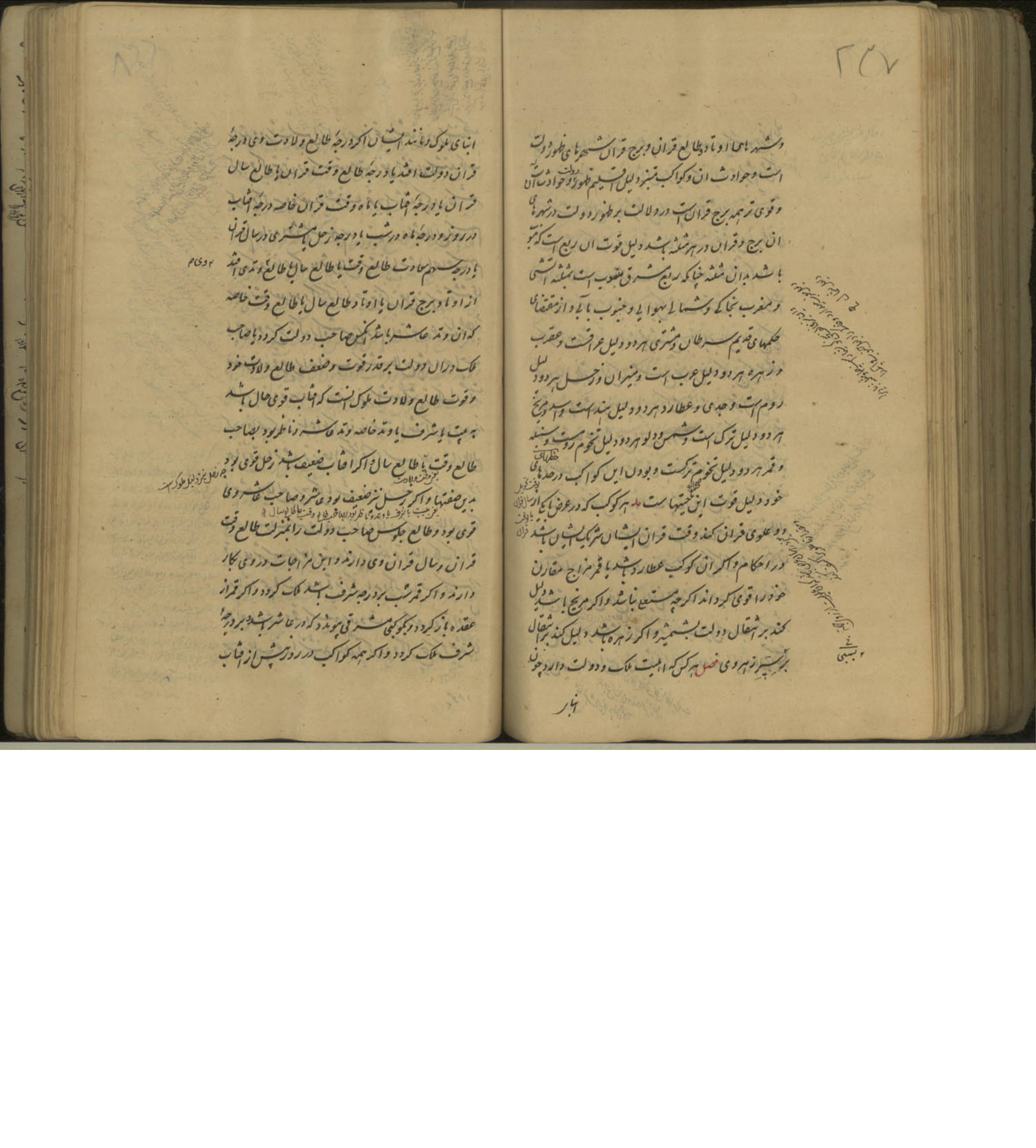
و اگر شمس و مشتری بپیوندد به نظر زحل هم خوارج بسیار شود هم

خروج خوارج بسیار شود خاصه از رعیت و اگر زحل در تحویل روزی در شرف خود باشد و مشتری بدان صاحب دولت قاهر بود بر دشمن و معمار باشد مریخ دلیل ناصر و معین صاحب دولت است اگر مشرق باشد ناصر او هم از مشرق یا جنوب بود و اگر مغرب باشد از مغرب یا از شمال بود و اگر در وتد بود نصرت زود بود و اگر در زایل باشد دیر بود و اگر در شمس بود ناصر از جمله بندگان بود و اگر در مثلثه برج قران بود از جمله اهل بیت بود و اگر در آن مثلثه در وتد باشد ناصر قادر بود و اگر در زایل باشد عاجز بود و اگر ناظر باشد برج قران بتربیع نصرت با مضرت بود بشکند رعیت و اگر میان سهم ملک و دلیل صاحب دولت شمس نظر مودت باشد هر دو دولت صلح کنند و اگر نه حرب کنند خاصه که مریخ در وتد باشد و اگر مریخ در تحویل شبی در خانه خود باشد یا شرف خود یا در خانه مشتری با نظر مشتری با نام و نام و دولت عظیم گردد و اگر در تحویل روزی مریخ قوی حال باشد در خانه مشتری و مشتری در خانه خود بود و شمس هر دو ناظر از وتدی یا جای محمود دلیل کند بر قدرت وی بر اعدا و ضبط مملکت و رعیت سعادت ماه و آفتاب و سهم ملک و نحوست ایشان در طالع سال ظهور دلیل ظهور سعادت و نحوست

صاحب

1

صاحب دولت است و رعیت و قران سعدی با رأس در تحویل سال ظهور دلیل تقدم است بر امثال و زیادت ریاست بر ایشان و اگر در عاشر طالع و عاشر شمس سعد بسیار باشد سعادت و دولت بسیار شود و اگر آن سعود قوی حال باشند مشرقی و خیر و عرض شمالی و سرعت سیر و شرف و مانند آن سعادت عظیم گردد سعادت و نحوست مشتری دلیل کثرت و قلت خزانه دولت است و اگر مشتری مشرق باشد بر شمس یا بر قمر یا بر طالع از برج ملک در تحویل سال ظهور دلیل کند بر جمیع خزاین خاصه که برج ملک ابتدا منقلب باشد یا ذو جسدین و اگر مشتری در تحویل سال ظهور تحت الشعاع باشد جمع مال را دوست دارد باز اگر مریخ با او با او متصل باشد جامع مفرق بود خاصه که در سابع باشد و اگر صاحب سهم ملک متصل بود بصاحب بیت المال جامع باشد و اگر منصرف باشد مفرق بود موضع سهم ملک و صاحب وی از طالع سال قران یا وقت قران و ناحیت عرض کوکب مشتعل در قران و برج قران و برج طالع همه دلیل ناحیت صاحب دولت است و وتد طالع دلیل ناحیت مشرق است و غارب دلیل مغرب و عاشر دلیل جنوب و رابع دلیل شمال و میان دو وتد دلیل میان و ناحیت



وشهرهاها او تاد طالع قران وبرج قران شهرهای ظهور دولت
است وحوادث ان وکواکب تیز دلیل اقلیم ظهور دولت و حوادث آن
وقوی تر همه برج قران است در دلالت بر ظهور دولت در شهرهای
ان برج وقران در هر مثلثه باشد دلیل قوت ان ربع است که منسوب
باشد بدان مثلثه چنانکه ربع شرق منسوب است بمثلثه آتشی
و مغرب بخاک وشمال بهوا و جنوب باب و از مقتضای
حکمهای قدیم سرطان و مشتری هر دو دلیل عراقست و عقرب
و زهره هر دو دلیل عرب است و میزان و زحل هر دو دلیل
روم است و جدی و عطارد هر دو دلیل هند است و اسد و مریخ
هر دو دلیل ترک است و شمس و دلو هر دو دلیل تخوم روست و سنبله
و قمر هر دو دلیل تخوم ترکست و بودن این کواکب در حدهای
خود دلیل قوت این جهتهاست ها هر کوکب که در عرض ایام
و علوی قران کند وقت قران ایشان شریک ایشان باشد
در احکام و اگر ان کوکب عطارد باشد با قمر مزاج مقارن
خود را قوی کرداند اگرچه مستعد نباشد و اگر مریخ باشد دلیل
کند بر اشتغال دولت بشمشیر و اگر زهره باشد دلیل کند بر اشتغال
بر سیر زهره وی فصل هر کس که اهلیت ملک و دولت دارد چون

ابنای ملوک و مانند ایشان اگر درجهٔ طالع ولادت وی درجهٔ
قران دولت افتد یا درجهٔ طالع وقت قران یا طالع سال
قران یا درجهٔ افتاب یا ماه وقت قران خاصه درجهٔ افتاب
در روز و درجهٔ ماه در شب یا درجه زحل یا مشتری در سال قران
یا درجهٔ سهم سعادت طالع وقت یا طالع سال یا طالع وتدی افتد
از اوتاد برج قران یا اوتاد طالع سال یا طالع وقت خاصه
که ان وتد عاشر باشد انکس صاحب دولت گردد یا صاحب
ملک و زوال دولت بر قدر قوت و ضعف طالع ولادت خود
و قوت طالع ولادت ملوک انست که افتاب قوی حال باشد
به بیت یا شرف یا وتد خاصه وتد عاشر و ناظر بود بصاحب
طالع وقت یا طالع سال و اگر افتاب ضعیف باشد زحل قوی بود
بدین صفتها و اگر زحل نیز ضعیف بود عاشر و صاحب عاشر وی
قوی بود و طالع جلوس صاحب دولت را بمنزلت طالع وقت
قران و سال قران وی دارند و این مزاجات در وی بکار
دارند و اگر قمر شب بر درجه شرف باشد ملک گردد و اگر قمر از
عقده باز گردد و بکوکبی مشرقی بپیوندد که در عاشر باشد بر درجهٔ
شرف ملک گردد و اگر همه کواکب در روز پس از افتاب

براند و در شب پس از ماه و همه از تحت الشعاع دور باشند ملک
گردد و اگر نیرین در دستوریت زحل با مشتری باشند ملک
گردد و اگر هر دو سعد در شرف خود باشند و یکی در عاشر
سهم السعاده افتد و سهم سعادت در عاشر طالع بود مسهم
ملک گردد خاصه که عاشر طالع هم نیز باشد یا صاحب سهم
سعادت سعد بود و اگر کوکب حیثی چنانکه زحل هندراست و مشتری
بابل را و مریخ ترک را و شمس روم را و زهره عرب را و عطارد
مصر را و قمر چین را صاحب عاشر طالع باشد و بصاحب
طالع پیوندد و هر دو در شرف خود باشند و مشرق ملک ان ناحیت
گردد خاصه که از ابنای ملوک ان ناحیت باشد اگر چهار سعد در
چهار وتد باشد قوی حال ملک گردد و اگر سهم سعادت در طالع
باشد و طالع برج ملکی باشد و خداوند وی در عاشر بود
بر درجه شرف مشرق ملک گردد و اگر در عاشر طالع و عاشر
قمر و عاشر سهم سعادت سعود باشند قوی حال ملک گردد و اگر
در یازدهم باشد سعادتی بزرگ یابد و اگر صاحب عاشر در
طالع باشد و قمر و سهم سعادت هر دو مسعود و خداوندان
همه در حلب خود باشند سلطانی گردد و اگر هیچ کوکب بمشتری

پیوندد

پیوند و مشتری بزحل پیوند و مودت و هر دو صاعد باشند در افلاک
و در عاشر باشند پادشاه جهان گردد و اگر ماه و آفتاب هر دو در
درجه شرف و در حلب خود باشند ملک گردد و ملک در خاندان
وی بماند و دیرو اگر طالع مولودی عاشر طالع تحویل سال افتد و
ان عاشر برج منقلب بود ذکری چهل بار بر گردد خاصه که درجه هر دو
یکی باشد و ان درجه نیز درجه شرف شمس یا شرف مشتری بود
و اگر طالع اسد باشد یا حمل و شمس در دقیقه طالع بود یا ثور باشد
و قمر در دقیقه طالع بود ملک گردد و چون دلیل ملک قایم گشت اگر اتصال
صاحب طالع بزحل یا مشتری یا آفتاب نزدیک باشد در اول
عمر ملک گردد و اگر دور باشد در اخر و اگر اتصال بنقل کوکبی بود.

در میانه فصل دلایل مدت دولت چهار جنس است اول قرانات و ان
چهارست اقدم و اعظم و اوسط و اصغر دوم کواکب و ان دو گونه است
ثابته و سیاره و سیم بروج و ان هم دو گونه است اصول و فروع
اما اصول ان هم چهارست یک طالع وقت قران و دیگر طالع سال
قران و سیم طالع جلوس صاحب دولت و ظهور وی و چهارم
برج قران و اما فروع سه است یکی انتهای طالع وقت قران و دیگر انتهای طالع
سال قران و سیم انتهای برج قران در سال ظهور و چهارم درجات و ان هم

اگر طالع اول برج اسد و شمس در طالع باشد
قوة ان طالع از دو وجه خواهد بود اولا اگر
شمس که صاحب طالع است و طالع شرف عاشر
در طالع خواهد بود و دیگر انکه شعرای یمانی
بر حاق افق شرقیه و درجه طالع خواهد بود
و شعرای مذکور بزرگترین جمیع کواکب ثابت است
چنانکه در علم الابعاد و اجرام مبین شده و لهذا
سعادتی عظیم مید هد و مع ذلک اگر مریخ که صاحب
عاشر است در عاشر و مشتری در قوس یا اسد
که طالع است باشد و زحل در حمل یا میزان باشد
هر آینه سعادتی عظیم خواهد داد چنانکه یکی از اراذل
الناس باین طالع متولد شود از جمله عظما
ملک از جمله پادشاهان خواهد شد خصوصا اگر
طوالع قرانات و سایر ادوار دلالت بر آن
باشد فعلا مدنوف

دو گونه است اصول و فروع اما اصول دو است یکی درجهای این سه طالع
و مراکز ان و دیگر جزو قران و اما فروع سه است یکی تسییر درجهای ان
طالع لعلها و دیگر تسییر جزو قران و سیم درجهای قسمتهای الوف
ب و دلایل طول مدت از ین چهار جنس یازده نوع است اول قرانات
خاصه قران اقدم پس قران اعظم و دوم کواکب علوی و شمس خاصه زحل
که مدار طول مدت بر وی است پس مشتری پس شمس و طایفه قمر را هم
از کواکب طویل مدت شمرده چون زاید النور باشد هر چند که نقص است
بدان سبب که عدیل و بدیل شمس است و سیم انکه در قدر اول و دوم است از
کواکب ثابته خاصه انکه بر مزاج زحل و مشتری است و چهارم برجهای ثابت
خاصه دلو که برج علوی است پس اسد پس عقرب پس ثور که برج
سفلی است و پنجم مثلثات خاصه که خاکی بود پس هوایی و قوی تر
برجهای خاکی جدی است و ضعیف تر ثور و میانه سنبله و قوی تر
برجهای هوایی دلو است و ضعیف تر جوزا و میانه میزان و ششم اوتاد
خاصه وتد رابع پس سابع پس عاشر پس طالع و هفتم ربعهای طالع
خاصه ربعی که میان طالع و عاشر است پس نظیر وی و هشتم نطاق
سیر خاصه مقام دوم پس مقام اول پس مقارنت بمقام و
نهم درجهای اوتاد خاصه درجه رابع پس سابع پس عاشر

پس طالع

مخفی نماند که دلایل دو نوع قران اوسط باشد نظر کنند
که در کلام مؤلف مذکور است م

پس طالع و دهم ربعهای افلاک اوج و حامل خاصه نطاق دوم پس
سیم و یازدهم درجهای قسمت ادوار خاصه قسمت الوف پس مائین ج
و دلایل قصر مدت از ان چهار جنس دو نوع است اول قران اصغر و دوم
کواکب سفلی خاصه عطارد پس زهره و سیم برجهای منقلب خاصه حمل پس
سرطان پس میزان پس جدی و چهارم مثلثات خاصه آتشی پس آبی
و بعضی آبی را مقدم داشته اند و قوی تر برجهای آتشی قوس است و ضعیف
تر حمل و میانه اسد و قوی تر برجهای آبی حوت است و ضعیف تر سرطان
و میانه عقرب و پنجم زایل اوتاد خاصه دوازدهم پس ششم پس سیم پس
نهم و ششم ربعهای طالع خاصه ربعی که میان عاشر و سابع است پس
نظیر وی و هفتم ربعهای افلاک اوج و حامل خاصه نطاق چهارم پس دوم و هشتم
سرعت سیر و نهم درجهای زایل اوتاد خاصه درجه دوازدهم پس ششم
پس سیم پس نهم و دهم از درجهای قسمت الوف درجهای قسمت آحاد و
د و دلایل توسط مدت از ان چهار جنس هشت نوع است اول قران
اوسط و دوم از سیاره مریخ و مشتری یا شمس یا از جمله اوسط شمرده
و سیم برجهای ذو جسدین و چهارم مایل اوتاد و پنجم توسط سیر و
ششم درجهای مایل و هفتم قسمت عشرات الوف و بعضی مثلثه آبی را
و هوایی را میانه مدت شمرده و خاکی را دراز مدت و آتشی را کوتاه

این ترتیب باعتبار اصحاب اشراف
دارباب این سیونیت و چون صاحب
شرف حمل شمس است و صاحب شرف
سرطان مشتری نسبت و مشتری علوی و
سیر ... حمل را بر قصر مدت دلالت
بیشتر از سرطان باشد و اگر چه صاحب شرف
میزان بر طول مدت بیشتر از صاحب شرف
جدی دلالت دارد لیکن چون صاحب شرف
جدی و صاحب بیت جدی هر دو علوی و طویل
مدت اند لهذا میزان را بر جدی مقدم
و جدی را از میزان مؤخر داشت
و هذا ظاهر جدا

مدت وان بحق نزدیکست ○ واگر قران دو وقتی اقدم یا اعظم باشد و طالع وقت قران سال قران و طالع ظهور دولت و برج قران و انتهاء از طالع وقت سال و برج قران در سال ظهور و انتهاء از طالع قران و برج قران پیش در سال قران پیش همه بر جهای طویل مدت باشد و مثلثه قران خاکی باشد یا هوایی و کواکب متنزّر در هر سه شکل طالع و مستولی بر جزو قران و خداوندان بر جهای انتهاآت همه کواکب طویل مدت باشند چون علوی و ثابته و از علوی اگر باشد بطی السیر و بر درجه وتد بود و در جهای طالعها و اوتاد و سهمهای ملک و جزو قران و در جهای قسمت الوف و ما ئتین باشند و اوتاد طالعهای قایم باشند و بر جهای ثابته خاصه وتد عاشر و خداوندان حدهای تسییرات و در جهای طالعها و کواکب متنزّر و مستعمع در قران و مستولی بر جزو قران همه نیز کواکب طویل مدت باشند دلیل کنند بر غایت طول مدت ان دولت خاصه که مشتری از دلایل مسعود و قوی حال باشند بسعادتهایی که در صنف فصلی که پیش ازین فصل است یاد کردیم در حق ابنای ملوک و اگر این دلایل همه بر عکس باشند دلیل کنند بر نهایت قصر مدت ان دولت که مشتری از ان دلایل منحوس و ضعیف حال باشند بنحوستهایی که یاد خواهیم

کردد در

کردد در فصلی که پس ازین فصل خواهد امد اگر متوسط حال باشند دلیل کنند بر توسط مدت ان دولت خاصه که در سعادت و نحوست نیز متوسط باشند **فصل** در دلایل نکبت دولت و قطع مدت وی بسیار است یکی انست که طالع وقت قران دولت یا طالع سال وی یا طالع جلوس صاحب دولت یا خداوند یکی ازین سه طالع یا عاشر یکی ازین سه یا صاحب عاشر یا کوکب متنزّر در یکی ازین سه طالع یا مستولی بر جزو قران منحوس گردد بمنحسی قوی یا تسییر درجات این دلایل یا انتهای این طالعها بقاطعی رسد و دیگر انست که طالع شهری که ظهور دولت در ان شهر بوده است منحوس گردد بمنحسی قوی ج دیگر انست که بر درجه ان طالعها یا درجه عاشرهای ان یا درجه نیّران یا درجه خداوندان طالعها و عاشرها یا درجه شمس و قمر و سهم سعادت کسوف کلی یا خسوف کلی افتد یا نزدیک کلی خاصه که ان کسوف و خسوف بنصف النهار باشد ٥ و دیگر انست که کوکبی علوی از ان رجا راجع گردد خاصه مریخ که تردد او در اوتاد طالع دولت سخت مضرّتست و همچنان تردد زحل ٥ و دیگر انست که قران نحسین افتد در درجه شرف کوکبی که ان دولت با ناحیت ان دولت بدان کوکب منسوب باشند خاصه که خداوند شرف ناظر باشد بهردو نحس و اگر ان نظر از برج ثابت بود فسادی که از ان قران زاید دیرتر گیرد

واکر از منقلب باشد نه و دکنده رود واکر ذو جسدین باشد میانه حال بود

و و دیکر انست که یکی با پنج از ین سه طالع ساقط کردد در طالع

قران ضعیفه خاصه که ان ساقط دوازدهم باشد یا هشتم و همچنان اکر

مشتری ساقط کردد از نیرین ز و دیکر انست که برج انتها با شمس هم

منحوس کردد بتربیع نحسین ح و دیکر انست که در سال مخافت قطع نکبت

زحل در یازدهم طالع سال افتد با صاحب عاشر بصاحب پنجم

یا بصاحب هشتم پیوندد یا بکوکبی که در پنجم و یا هشتم باشد یا بکوکبی محترق

بود ط و دیکر انست که نیر نوبت در طالع دولت در وتد و در جانب باشد

پس تسییر درجه وی بقاطعی رسد ی و دیکر انست که شمس محصور کردد میان

دو نحس یا و دیکر انست که هر دو نحس در تحویل سال بتربیع درجه قران

یا درجه طالع قران افتد یب و دیکر انست که در وقت تحویل سال ظهور صاحب دولت

میان نحسین اتصال افتد خاصه بقران یا بتربیع یا بمقابله از ان جهت

که این اتصال دلیل قتل صاحب دولت است خاصه که زحل ضعیف حال باشد

و نا مقبول و اکر زحل قوی حال باشد و مریخ ضعیف فتنه ضعیف انکیزد

یج و دیکر انست که زحل قابل تدبیر مشتری باشد و محترق کردد از ان جهت

که ان دلیل قتل صاحب دولت است ید و دیکر انست که زحل در خانه

مشتری و مشتری بانقران یا بمقابله یا بتربیع مریخ بانظر سعدی که این سهم دلیل قتل

صاحب دولت

بعد طالع وقت قران دولت یا طالع سال که یا طالع جلوس صاحب دولت

جه پنجم و هشتم خانه دهم است

و این نحس را در جمیع نظرها و البتان اعتبار باید کرد

چنانکه در تعلیقات کفته شد

صاحب دولت است یه و دیکر انست که مریخ از تربیع یا از مقابله زحل باز

کردد و قمر نور مریخ بزحل باز دهد و زحل از طالع ساقط باشد و مریخ

قوی حال انیهم دلیل قتل صاحب دولت است یو و دیکر انست که مریخ

در هبوط خود یا وبال خود قران کند با مشتری بی نظر سعدی این هم دلیل

قتل و لیست یز و دیکر انست که مریخ در ان برج باشد که افتاب بود یا در

دوم یا در دوازدهم یا در یازدهم وی و افتاب بر وی غالب

بود و این دلیل حرب و فتنه باشد یح و دیکر انست که در تحویل سال ظهور دولت

زحل محترق کردد ان دلیل سرعت قتل است و تمام ناشدن دولت

یط و دیکر انست که کسوفی کلی افتد در حمل یا در اسد یا در میزان بعقده راس

و این هم اکر کسوف در میزان بتربیع زحل و مریخ باشد و زحل در جدی

بود و مریخ در سرطان قتل صاحب دولت بزهر باشد یا بغدر خاصه در ان

وقت که زحل در جدی محترق شود و دیکر همه انست که این کسوف در نوزده

درجه میزان باشد که درجه هبوط شمس است و اکر قمر را خسوف باشد کل در

حمل و زحل در سرطان بود و مریخ در جدی هلاکت صاحب دولت انکاه

بود که افتاب بحمل اید ک و دیکر انست که مریخ بر درجه سهم سعادت باشد

یا سهم حرب این دلیل حرب است و خونریزش بسیار کا و دیکر انست که

سهم ملک در مقابله زحل و مشتری افتد و افتاب بزحل منحوس کردد

چه عقده راس زیاده کنند و سعادت دیکر نیست برخ و چون افتد بجهت نحس

خاصه بنحس کسوف این ... اکر انتهای سال زیاد کردد

و ماه به مریخ و این دلیل نکبتی عظیم است و دیگر آنست که اینها از برج شمس
به برج سهم رسد که هر سال یک برج بر آنجا رود و دیگر آنست که آفتاب بر درجه
سهم رسد و دیگر آنست که اگر شمس از مشتری باز گردد و به مریخ
پیوندد پس زحل هم در آن برج این دلیل است که خارجی از اهل بیت
فتنه انگیزد چنانکه نکبت او بصاحب دولت برسد آنگاه اگر زحل
مسعود باشد بر آن خارجی ظفر یابد و اگر بر زحل پیوندد و در آن برج
خارجی بسیار شود از اهل بیت **فصل** حکمای اسلام در بیان مدت
دولتها سخن بسیار گفته‌اند و از دولتهای گذشته حکمها انگیخته‌اند لیکن
بر شمردن ایشان اعتمادی نمی‌افتد بدان سبب که بنای شمردن ایشان بر اصلی
فاسد است و قواعد مختلف بسبب اختلاف مدت دولتهای گذشته
چون اختلاف مدت خلفا که بنای احکام آن بر بودن کواکب علوی نهادند
در خانهای شمس از آن روی که برج شمس را بمنزلت طالع نهادند و
دیگر برجها را خانها وی شمردند و گفتند که هرگاه که زحل در دهم
یا در یازدهم برج شمس افتد شمس سالهای صغری خود تمام دهد و اگر
در اول هفتم وی باشد نیمه سالهای صغری دهد و اگر در هشتم وی باشد
و مشتری در دوم وی هم تمام سال صغری دهد و اگر در تثلیث وی باشد
و مشتری در یازدهم وی سه خمس دهد و اگر در ششم وی باشد

با مریخ بهم ربع دهد هم برین مزاج بنگرید تا مدت دولت هر خلیفه چند بود
و مواضع کواکب علوی در سال جلوس وی از شمس کجا بود گفتند که چون
کواکب علوی در این مواضع باشد از شمس این مدت دهند و از سالهای صغری
شمس در گذشتند بدان سبب که مدت هیچ خلیفتی از صحابه از آن درنگذشته
بود مثال این مقدمه آنست که چون در طالع سال خلافت ابوبکر زحل
در عقرب بود و مشتری در قوس و مریخ در جدی و شمس بنصف حمل
مدت خلافت وی هفت یک سالهای صغری شمس بود برای آنکه مریخ در
عاشر شمس بود و زحل در نهم و چون در طالع سال خلافت عمر مریخ در
دلو بود و زحل در قوس و مشتری در دلو و شمس در حمل مدت خلافت وی
سه خمس سالهای صغری شمس بود برای آنکه زحل در تثلیث شمس بود و مشتری
در تسدیس و دیگر برین قیاس کن و بیندیش که این اصل اعتماد را
نشاید و در قوانین احکام هیچ نظیری دارد و از حکمای اوایل
بدین وجه هیچ روایتی نیست و ممکن گردد که دولتی را مدت زیادت
از سالهای صغری شمس باشد یا نی و بتحقیق بنگری در آن مقدار حکم
کردند بدان که دولت ابوبکر و عمر و عثمان و خبر ایشان بدان مقدار هم درست
بیرون نیاید از سالهای صغری شمس بدان دلیل که خلافت ابوبکر
دو سال و سه ماه و هشت روز و هفت یک سالهای صغری شمس دو سال

و هشت ماه و هجده روز شمسی است و این تفاوت بسیار است در این مقدار
و نیز بسیار کس بوده‌اند از خلفای بنی عباس که مدت خلافت
ایشان زیادت از سالهای صغری شمس بوده است چنانکه خلافت
هرون الرشید بود بیست و سه سال و دو ماه و شانزده روز فصل و از این
احکام آنچه بصواب نزدیک تر است یکی آنست که گفته‌اند چون سهم ملک
و خداوند وی هر دو در وتدی باشند مدت دولت مدت قران
اعظم باشد و اگر خداوند سهم در وتدی باشد یا سهم مدت
قران اوسط باشد و اگر هر دو در وتد نباشند مدت قران اصغر باشد
و دیگر آنست که مدت ابقای صاحب دولت از طالع جلوس وی
به پنج وجه بیرون آرند اول آنکه مقدار درجها که میان زحل باشد
و میان طالع بگیرند و هر سی درجه را یکسال شمرند و دوم آنکه مقدار
درجها که میان طالع باشد و خانهٔ زحل بگیرند هم بدان صفت و سیم
آنکه مقدار درجها که میان زحل باشد و درجهٔ قران بگیرند همچنان
و چهارم آنکه مقدار درجها که میان طالع قران باشد و درجهٔ قران بگیرند
همچنان و پنجم آنکه از وقت طالع جلوس بگیرند تا اخراج مدت ولادت
صاحب دولت نهند و دیگر آنست که مدت بقای وی از طالع وقت
جلوس وی بیرون آرند و گویند اگر زحل در خانهٔ علوی باشد و زحل و خداوند

و دیگر آنست که اگر قران و کوکب مبتز و قمر خاصه در اوتاد باشند مدت قران اعظم باشد و اگر در مایل باشند اوسط باشد و اگر در زایل باشد اصغر باشد

٢ همان برج

خانه

خانه بگیرند به درجات سواء و هر سی درجه را یکسال شمرند و همچنین اگر هر دو
در مایل باشند و اگر یکی در وتد باشد یا در مایل و دیگری در زایل از آن کوکب
بگیرند که در وتد یا در مایل باشد تا دیگری و اگر میان زحل و خداوند
خانهٔ وی کم از سیصد درجه باشد هر درجه را ماهی شمرند و اگر بیشتر
باشد از سیصد و شصت کم کنند و آنچه باقی هر درجه را ماهی شمرند و
اگر زحل در خانهٔ سفلی باشد ناظر بود بر زحل از هر که در وتد باشد یا در
مایل مدت بگیرند تا دیگری و هر سی درجه را سالی شمرند و اگر سفلی ناظر نباشد
هر شصت درجه را سالی شمرند و دیگر آنست که اگر طالع روزی باشد
و زحل در اسد بود بگیرند از آفتاب تا زحل و هر درجه را ماهی شمرند اگر
میان ایشان اتصال بود و اگر نه هر درجه را روزی شمرند و اگر طالع
شبی باشد از زحل گیرند تا آفتاب بدان صفت و اگر زحل مقبول باشد
و در برج ذو جسدین بود هر درجه را دو سال شمرند و این عمل سیصد درجه که اکنون
گفتیم بکار دارند اینجا نیز و بر مشتری همین عمل کنند که با زحل کردند لیکن بجای
سال زحل از مشتری ماه شمرند و بر عدد سال زحل کوکبی زیادت کنند
خاصه که هر دو در وتد باشند و اگر زحل در خانهٔ سفلی باشد و سفلی ناظر نبود ماههای
مشتری برابر سالهای زحل زیادت نکنند و دیگر آنست که اگر زحل از خانه
خود در کم پنج درجه باشد زیادت بیست و پنج درجه آن دلیل کوتاهی مدت

هر دو در وتد باشند بعد میان زحل و خداوند خانه

صح

بود برای انکه چون زحل به پنج درجه یا باخر برج رسد هر درجه را
سال شمرند و انجا قطع باشد و اکر از انجا بجهد تا قران نو برسد
و دیکر انست که چون طالع سال قران خانهٔ زحل باشد یا شرف
او یا خانهٔ قمر بکیرند از ان طالع تا برج قران هر برجی را سالی
اکر قمر یا زحل در وتد باشند به تسویه یا بر جهت و اکر نباشد در وتد
از برج قران کیرند تا طالع و دیکر انست که مقداری که از دقیقه
متبز باشد تا اخر برج مقدار مدت دولت بود و انکاه اکر متبز در
غایت قوت بود هر دقیقه را سالی شمرند و بدانکه هر چند که این
اقوال هست که بصواب نزدیکتر است مرا بران اعتماد نمی افتد بدان
سبب که هیچ قولی بدیکری نمیماند و بنای همه بر اصلهای فاسد است

فصل اما اصلی که بران اعتماد است و طریقی که اوایل بران رفته اند
انست که نخست بنکری در دلایل مدت دولت چنانکه در فصل پنجم ازین
مقالت یاد کردیم که ان دولت دراز مدت است یا کوتاه مدت
یا میانه مدت یا نیک دراز مدت است بدان سبب که دلایل طول
مدت و مزاج سعادت او سخت بسیار باشد یا نیک کوتاه مدت
است بدان سبب دلایل قصر مدت و مزاج نحوست السخت بسیار باشد
خاصه مزاج نیر نوبت چنانکه سعادت مزاج را در فصل چهارم و

نحوست

نحوست مزاج را در فصل ششم هم ازین مقالت یاد کردیم پس مستعلی در
قران هر دو را یعنی مستولی بر جزو قران و متبز در شکل طالع وقت
قران و طالع سال قران و طالع وقت ظهور دولت و طالع سال
ظهور دولت پس متبز طالع وقت ظهور را مقدم داری در دلالت
مدت پس متبز طالع وقت قران را پس متبز سال ظهور را پس
متبز را در قران پس مستولی بر جزو قران پس متبز در سال قران
اکر هر شش در قوت بر یکدیکر نزدیک باشند و اکر یکی در غایت قوت
بود او دلیل باشد و دیکر شرکای او و منزلت شرکت بر قدر قوت
باشد و چون دلیل مدت و شرکاء او معلوم کشت انکاه بنکر اکر دولت نیک
دراز مدت است مدت او مدت عطیت عظمی دلیلست با زیادت شرکاء
اکر نیک کوتاه مدت است مدت او کم از عطیت صغری دلیل است و اکر دراز
مدت است مدت او عطیت کبری است و اکر کوتاه مدت است مدت او
مدت عطیت صغری است و اکر میانه مدت است مدت او عطیت
وسطی است و عطیت هر یک در موالید یاد کنیم و عطیت شریک بیک
منزلت کمتر است از عطیت دلیل چنانکه اکر دلیل عطیت عظمی دهد او کبری
دهد و اکر دلیل کبری دهد او وسطی دهد و اکر دلیل وسطی دهد او صغری
دهد و اکر دلیل صغری دهد او کم صغری دهد و اکر دلیل کم صغری دهد او
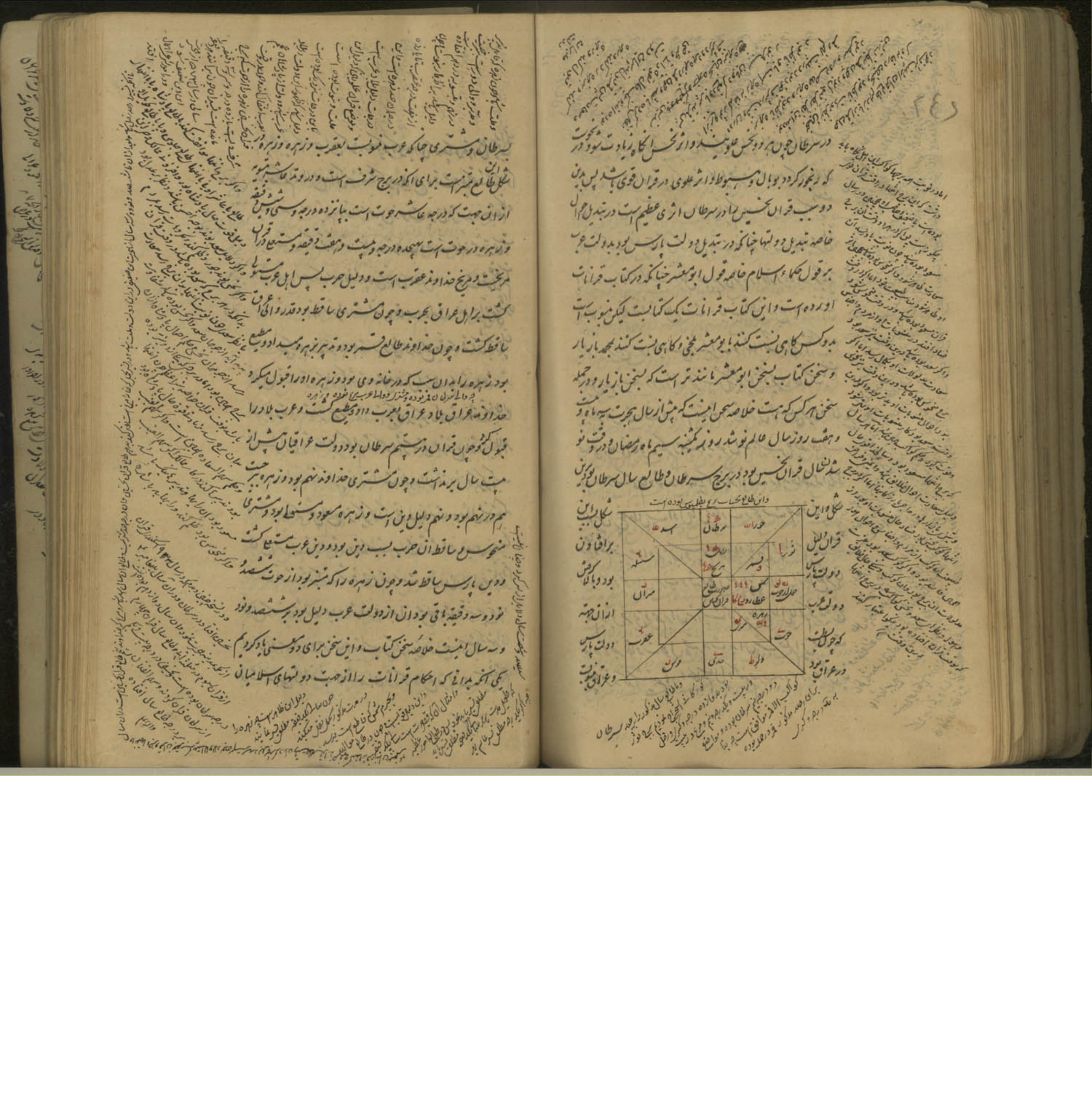


٢١٥

هیچ ندهد و طریق زیادت شریک انست که اگر در وتد باشد تمامت
عطیت بدهد و اگر در مایل بود دو حصه یک عطیت دهد و اگر در زایل
باشد یک سه یک بدهد و چون عطیت دلیل و شریک جمله مقرر و معلوم
گشت انگاه تسییر هر یک بران از دلیل و شریک و دیگر مبادی دولت
چون درجهای انجار طالع و درجهای عاشر هر چهار و درجهای
خداوندان هر چهار طالع و هر چهار عاشر و درجهای سهمهای
ملک و درجه قران و درجه انتها از قران و دولت پیشین در سال
قران و دولت پسین و درجه انتهای از قران پسین در سال ظهور دولت
و درجهای خداوندان هر دو و انتها و درجه نیر نوبت در هر چهار طالع
و همچنان بران انتهای برج قران و طالع وقت قران و سال قران
و طالع وقت ظهور و سال ظهور تا هر یک از تسییرات و انتهات
بکجا رسد از مواضع نحوس و قواطع و سعود و دوافع و مواضع این
سعود و نحوس و اجرام و شعاعات و شرایط ان در موالید یاد کنیم
پس بنگر اگر مشتری به نحوس رسیده است حکم کن بقطع مدت
دولت اگرچه از عطیت چیزی باقی باشد خاصه که از دلایل نحوست
دولت یا صاحب دولت یا ملک دولت یا شهر دولت بدانوقت
بعضی قایم گردند و اگر مشتری بسعود رسیده است تسییری حکم کن بثبات

یعنی طالع وقت قران وطالع سال قران وطالع وقت ظهور دولت وطالع سال ظهور دولت

دولت

دولت اگرچه درانوقت تبدل قران باشد یا تبدل فصول ادوار باشد
یا تبدل قسمت الوف یا کسوف کل یا خسوف کل خاصه که از دلایل
سعادت ان چهار زهره انوقت بعضی قایم گردد و اگر هر دو برابر رسیده است
اعتماد بر کمیت عطیت کن که اصل انست خاصه که از مدت مشتری باقی
باشد و هرگاه که عطیت دلیل اصلی سپری شود و اغاز زیادت شریک ان
شریکان نهد انجا مخافت قطع باشد و جانب قطع راجح اید بر جانب ثبات
اگرچه مزاج سعود و نحوس در تسییرات و انتهات برابر باشد که دو
دلیل بسعود رسد و دو دلیل بنحوس که انگه دلیل تا دیگری تفاوت بسیار است
باید که ان تفاوت نگاه داشته شود بمقدار زبر دستی علمی غزیر و ذهنی
صافی و حذقی کافی تا حکم راست اید بعون الله وحسن توفیقه مقالت
دوم در حکم حادثها حادثهایی که از قرانات زاید خاصه که از قران
علویین پنج حال است اول حال سعادت و نحوست اصناف مردمان
و دوم حال تغییر هوا و زمین و سیم حال وباها و بیماریها و چهارم حال اسعار
و نبات و پنجم حال حرب و فتنه و چون حکم این حالات از طالع قران
هم براین طریق و هم بران مزاجست که از طالع سال عالم بگیرند با هیچ
تفاوتی جز تفاوت طول و قصر مدت بدان سبب حکم این حالات
اینجا فرو گذاشتیم تا در احکام سال یاد کنیم ضرب دوم در قران نحسین



در سرطان چون هر دو نحس علو بینند و اثر نحس انگاه زیادت شود در نحوست
که رنجور گردد بوبال و هبوط و اثر علوی در قران قوی باشد پس بدین
دو سبب قران نحسین را در سرطان اثری عظیم است در تبدیل احوال
خاصه تبدیل دولتها چنانکه در تبدیل دولت پارس بود بدولت عرب
بر قول حکماء اسلام خاصه قول ابومعشر چنانکه در کتاب قرانات
اورده است و این کتاب قرانات یک کتابست لیکن منسوبست
بدو کس گاهی نسبت کنند با بومعشر بلخی و گاهی نسبت کنند بجهار بار
و سخن کتاب بسخن ابومعشر مانند تر است که بسخن باز یار و در جمله
سخن هر کس که هست خلاصه سخن اینست که پیش از سال هجرت سه ماه و
و هفت روز سال عالم نو شد روز یکشنبه سیم ماه رمضان و در وقت نو
شدن سال قران نحسین بود در برج سرطان و طالع سال سرطان بود بدین

شکل و این قران دلیل دولت پارس دولت عرب که چون طالع در عراق بود
شکل بابت این بر افتادن بود و بالا گرفتن از ان جهت دولت پارس و عراق منسوبست

سرطان و مشتری چنانکه عرب منسوبست بعقرب و زهره و زهره در
شکل طالع قوی تر است برای انکه در برج شرف است و در وتد عاشر بود و این
از ان جهت که درجه عاشر حوت است بپانزده درجه و سی و شش دقیقه
و زهره در حوت است بهجده درجه و بیست و هفت دقیقه و مستعلی در ان قران
مریخ است و مریخ خداوند عقرب است و دلیل حرب پس اهل عرب مستولی
گشت بر اهل عراق بحرب و چون مشتری ساقط بود و قدر و الی عراق
ساقط گشت و چون خداوند طالع قمر بود و قمر بزهره میداد و مطیع
بود زهره را بدان سبب که در خانه وی بود و زهره او را قبول بکرد
خداوند عراق بلاد عراق بعرب داد و مطیع گشت و عرب بلاد را
قبول کرد و چون قران در ششم سرطان بود دولت عراقیان پیش از
بیست سال بر نداشت و چون مشتری خداوند نهم بود و زهره بر حسب
هم در نهم بود و نهم دلیل دین است و زهره مسعود و مستعلی بود و مشتری
منحوس و ساقط ان حرب بسبب دین بود و دین عرب مستعلی گشت
و دین پارس ساقط شد و چون زهره را که مستولی بود از حوت ششصد و
نود و سه دقیقه باقی بود ان از دولت عرب دلیل بود بر ششصد و نود
و سه سال اینست خلاصه سخن کتاب و این سخن برای دو معنی یاد کردیم
یکی انکه بدانی که احکام قرانات را از جهت دو تنهای اسلامیان

برین طریق استخراج کردند و دیگر آنکه بدانی که چنانکه قران علویین را اینجا
طایفه حکم از طالع سال کنند اگرچه طالع وقت وی بتحقیق معلوم
نمیگردد ضرب ششم در قران سعدین در حوت چون اثر سعد در حوت آنگاه
زیادت گردد که قوی شود بخانه و شرف و حوت خانهٔ مشتری است
و شرف زهره که سعداند پس قران سعدین را در حوت اثری عظیم است
بسعادت دو تنها و زیادت نعمتها خاصه دولت و نعمت اقلیمی و شهری
و شخصی که بحوت منسوب است و برجی که طالع وقت قران باشد و چون
طالع وقت قران معلوم گشت و محل سعدین از طالع شناخته شد
که در وتد باشد یا خود وتد و استعلاء یکی بر دیگری داشته اند و تسییر طالع
استخراج افتاد طریق حکم آنست که آثار مستولی ممزوج با آثار تسییر ظاهر
گردد و غالب شود اگرچه خالی نباشد ظهوران از آثار دیگر کواکب
بدان سبب که شکل طالع از دیگر کواکب خالی نباشد و مثال آنست که
طالع قران ثور افتاد و عاشر الخ ثلث آخر جدی و مریخ
دران ثلث منیر که در شرف و وتد است و قران را در اول حوت یازدهم
طالع و مستولی مشتری بود و اثر او همه عدل و صلح است و تسییر مریخ بود
و اثر او همه جور و حرب است پس حکم این مزاج آن باشد که در شهرهای
حوت که برج قران است و شهرهای ثور که طالع قرانست امیر آنجا فی ایام

کردد

گردد که صورت و ظاهر ایشان صورت و ظاهر عدل و دین و امن
باشند و سیرت و باطن ایشان سیرت و باطن جور و حرب و فتنه بود
یا میل بزنان و مطربان و تنعم بلباس فاخر و خورش و رعیت در
نعمت و امن و عدل باشند از جهة امرا و لکن در محنت و جور و خوف از جهة
از جهة لشکر هرچند که لشکر ضرر کم نماید بدان سبب که مریخ در شرف است
لیکن چون خداوند هشتم و دوازدهم است افعال خصمان و دشمنان
بکار دارند و ایشان را معونت کنند با رعیت که دلیل رعیت طالع است
و در طاعت امرا باشند که دلیل امرا عاشر است و مریخ در عاشر است
اینست مثال ممازجت مریخ و مشتری در احکام و دیگر برین قیاس
کن و بدانکه معظم تر قرانها در احکام این سه قرانست و چون لایق
سه بطریق استخراج احکام از دلایل بر وجه اجمال و تفصیل و از اقاویل
سلف و خلف و طریقی که مارا است در احکام بیان کردیم استخراج احکام
دیگر قرانات با سایر بتوان داشت بعون الله و حسن توفیقه فن ششم
در کسوفات کسوف گرفتن آفتابست و خسوف گرفتن ماه و اثر کسوف
و خسوف بذات مضرت است و بعضی منفعت برای آنکه این عالم عالم کون
و فساد است مضرت بهیچکس حاصل نیاید بی منفعت دیگری چنانکه منفعت
بهیچکس نیز حاصل نیاید بی مضرت دیگر لیکن چون یکی مقصود و متبوع باشد

ان ذاتی بود و دیگری که از جملهٔ عوارض و توابع باشد ان عرضی بود و مضرت
کسوف و خسوف ذاتیست خاصه که در حق امرا و اکابر و از امرا
ملوک و سلاطین مخصوص اند بکسوف و از اکابر و وزرا و زنان نامدار مخصوص
اند بخسوف و از اسباب ان مضرت هشت نوعست یکم مکان و دیگری
زمان و سیم فاعل و چهارم قابل و پنجم کیفیت و ششم کمیت و هفتم
پنجم و هشتم قوت اما مکان مضرت شهرهای برج کسوف و خسوف است
خاصه ان شهرها که کسوف و خسوف دران دیدار دهد و اما زمان
مضرت از وقت کسوف است و خسوف تا ان وقت که ساعت کسوف
و خسوف واجب کند و هر یک ساعت از ساعات کسوف یکسال برابر
کند و از ساعات خسوف یکماه و وقت معظم مضرت از زمان کسوف
بمنزلت وقت کسوف است از روز کسوف و از زمان خسوف بمنزلت
وقت خسوف است از شب خسوف و طریق استخراج ان وقت انست
که بگیری از درجه کسوف تا درجه طالع وقت کسوف (وسط) و از درجه خسوف
تا درجه طالع استقبال به درجه سواء و انرا قوس بعد نام کنی و صد و هشتاد
درجه را قوس کل پس قوس بعد را بقوس کل نسبت کنی اگر قوس بعد
نیمه قوس کل باشد وقت معظم مضرت هم نیمه کسوف زمان و خسوف باشد
و اگر ان کم یا بیش باشد انیز هم کم یا بیش بود بدان اندازه و راست

و اما فاعل مضرت مدبر خسوف است و کسوف است و مدبر سه نوعست یکی
متبر در طالع کسوف و خسوف و دیگری مستولی بر جزو کسوف و خسوف
و دیگر انکه برابند با درجه کسوف و خسوف از ثابتات یا رسند و بان (باشند) درجه ۲
بوسط السماء و فعل ثابته زیاده از فعل سیاره بود و از سیاره هر یک
علوی و مستقیم باشد فعل او زیادت ازان بود که سفلی و سریع بود و اما
کیفیت مضرت از کیفیت مزاج مدبر باشد و کیفیت او چنانکه اگر مدبر زحل ۲ صفت م
باشد کیفیت مضرت بر صفت زحل بود چون مضرت رسیدن از خوف
و ظلم و قحط و مکر و مانند ان کم بشرح یاد کرده ایم در صفات زحل و طایفه
زحلی مستولی کردند و اگر مدبر مشتری (باشد) کیفیت مضرت بر صفت مشتری
باشد چون مضرت رسیدن از امر معروف و نهی منکر و اقامت حدود
و استیفاء حقوق و حصب ممرض و امن مطفی و مانند ان که در صفات مشتری
یاد کرده ایم و طایفه مشتری مستولی کردند (طریق) بدین قول انکس که میگوید
چون مدبر کسوف و خسوف مشتری یا زهره باشد سعادت و فراغت
دهد ان قول نزد من پسندیده نیست و از استاد تبانی عجب میدارم
که او بنای سعادت (دولت) اسلام بر کسوف و خسوف نهاده است و در وقتی که
سعادت ملک ظاهر شده است و کسوفی یا خسوفی نبوده است زیر زمین تعلق
بکسوف و خسوف زیر زمین کرده است و این باب از طریقت احکام

[illegible]

نیک دور است و اگر او از ان سعادتها سعادتهای عرضی خواهد سخت دور
نیفتد چنانکه یاد کرده ایم و اگر مدبر پس از یکی باشد کیفیت مضرت
مرکب باشد از مزاج همه همچنان که اگر مدبر زحل و مشتری باشند ظلمی ۲ مضرت لازم
باشد در صورت عدل و از خوفی بر صفت امن و از قحطی بر صفت
خصب و دیگر بر این قیاس کن و اگر مدبر نباشد کیفیت مضرت بر صفت
مزاج نیز باشد در موضع خود و اما کمیت مضرت بر قدر مدت
کسوف و خسوف باشد اگر کل باشد مضرت عظیم بود و اگر یک اصبع باشد
یا کم مضرت حقیر بود و اگر میانه بود میانه باشد چون کسوف کل باشد ممکن
است که از ذوات الاذناب بعضی گرد بر گرد شمس مدار زنند و دیده شود
ایشانرا مضرت قویست خاصه که کسوف در میان آسمان بود و خاصه
که جزء کسوف درجه هبوط شمس بود و جزء خسوف درجه هبوط قمر و درجه
هبوط شمس قوی تر است بدان سبب که ان موضع قمر را نیز مدت از جهت
که طریقت محترقه است و اما قابل مضرت بر صفت مزاج برج کسوف
باشد و برج مدبر و بر صورت هردو و بران صورت از صورتهای شمالی
یا جنوبی که یکی از کواکب ثابته وی مدبر باشد چنانکه اگر کسوف در حمل
باشد مثلا مضرت وی بهرچه منسوب است بحمل از معدن و نبات و
حیوان برسد خاصه بحیوانات شکل دار که حمل زمینی یکی از ایشانست

وصورتها

وصورتهای شمالی و جنوبی را خاصیت اصناف و ان خاصیت است
که اگر ان صورت صورت جانوری بری باشد و شمالی بود دلیل کند بر
افتهای زمینی چون زلزله و خسف و مانند ان و اگر بحری باشد و جنوبی بود
دلیل کند بر باران بیوقت و سیل و مانند ان و همچنان برجهای منقلب اخص
است که دیگر برجها زا [illegible] چنانکه اگر کسوف در حمل باشد دلیل فساد
نبات بهار است و اگر در سرطان باشد دلیل فساد نبات تابستان
و اگر در میزان باشد دلیل فساد نبات تیرماهی است و اگر در جدی باشد
دلیل فساد ان چیز بود که در زمستان حاصل اید چون ماهی و مانند ان و همچنین
اگر در حمل یا میزان باشد افت عبادت جایها است و اگر در سرطان یا جدی
باشد دلیل افت عمارت شهرها است و اما مهیج مضرت تازه شدن
اجتماع و استقبال و تربیعات است و تهیج اجتماع در کسوف قویتر است و تهیج
استقبال در خسوف و اما قوت مضرت از بودن کسوف و خسوف است
در میان آسمان بدان سبب که بیشتر شهرها از ان بینند و در هر شهری که
کسوف و خسوف را نه بینند دران شهر اثر نکند برای انکه سبب
اثر انقطاع نور است از ان شهر و ضعف مضرت از بودن وی است
بر دو طرف مشرق و مغرب و مغربی ضعیف تر است بدان سبب که
فرو شونده است و توسط میان ضعف و قوت از بودن وسط میان یکطرف

ومیان وبطل السماء و کسوف جانب شرقی قوی‌ترست از جانب غربی بدان
سبب که جانب شرقی بر آینده است و بدانکه چنانکه از طالع قران
علوتین و از طالع سال عالم حال آن هر چه حادثه که یاد کردیم بگیرند همچنان
از طالع کسوف و خسوف حال هر چه بگیرند صفت که در احکام سال
عالم بیان کنیم و همچنان حال موالید از موضع کسوف و خسوف بگیرد اگر
در طالع باشند مضرت بنفس رساند و اگر در دوم باشد مضرت بمال
و معیشت رساند و دیگر برین قیاس کن و بدانکه اگر در اوتاد او باشد
یا موضع نیرین یا موضع سهم سعادت مضرت زیادت از آن باشد
که بموضع دیگر افتد باین جمله بسنده کن صنف دوم در دلایل مکانی
مکان طالع شهرهاست وقت رسیدن آفتاب بنقطه حمل عالم تازه
گردد و بتازه شدن نشو و نمای نبات و حیوان از تازه شدن سال
آن سال را سال عالم خوانند و طالع آن وقت را طالع سال عالم
و چون آن وقت متفاوت باشد در هر شهر بسبب تفاوت طول چنانکه در
قسم هیات بیان کرده ایم پس طالع سال عالم در هر شهری نیز متفاوت
بود و چون طالع هر شهر متفاوت بود و تو خواهی که احکام یک شهر بدانی
طالع آن شهر بیرون آر تعدیل بیوت بکن اگر خواهی بیوت بدانی و مواضع
کواکب بشناس و مواقع سهام درست کن و در استخراج قسمت خدا

بکار آر

بجای آر که مدار کار برویست و سالخدای انتها خداوند برج انتهای سال از
قران اصغر یا خداوند طالع سال را که مستقل بود به کار است هر چند که در
شناخت وی اقاویل مختلف بسیار است چنانکه بشرح بیان کرده ایم
و از آن اقاویل غافل مباش و آنگاه مزاج طالع شهر را با طالع
قران اصغر برای آنکه طالع سال فرع طالع قران اصغر است چنانکه قران
اصغر فرع اوسط است و قران اوسط فرع قران اعظم و قران اعظم فرع قران
اقدم و تناسخ که در احکام قرانات این هر چهار قرانات را با یکدیگر
مزاج داده باشی و از آن مزاج دادن یک مزاج حاصل آمده باشد که فی الاحکام
بر وی بود آن یک مزاج را اصل شناس و مزاج طالع سال را فرع او
آنگاه موافقت و مخالفت میان اصل و فرع بیرون آرد اگر موافقت
بیش بود حکم آسان گردد و اگر مخالفت بیش بود بمزاج طالع اجتماع یا
استقبال مقدم بر طالع سال ترجیح طلب کن بهر جانب که راجح آید
حکم بران کن و اگر آن طالع نیز مخالف هر دو آید حکم مکن چنانکه بطلمیوس
حکم بنفرماید چنانکه میگوید اذا تکافات الدلایل فی الامر حنده فانظر الی طالع
الاجتماع و الاستقبال فان تکافات ایضا فلا تعجل بالقضا یعنی شتاب مکن
در حکم از پیش حکم و صبر کن و اندیشه نیز بنی مضاف تا از آن اندیشه بصفای
ذهن چه زاید بر آن وجه برو و چون این مقدمه معلوم گشت این صنف را
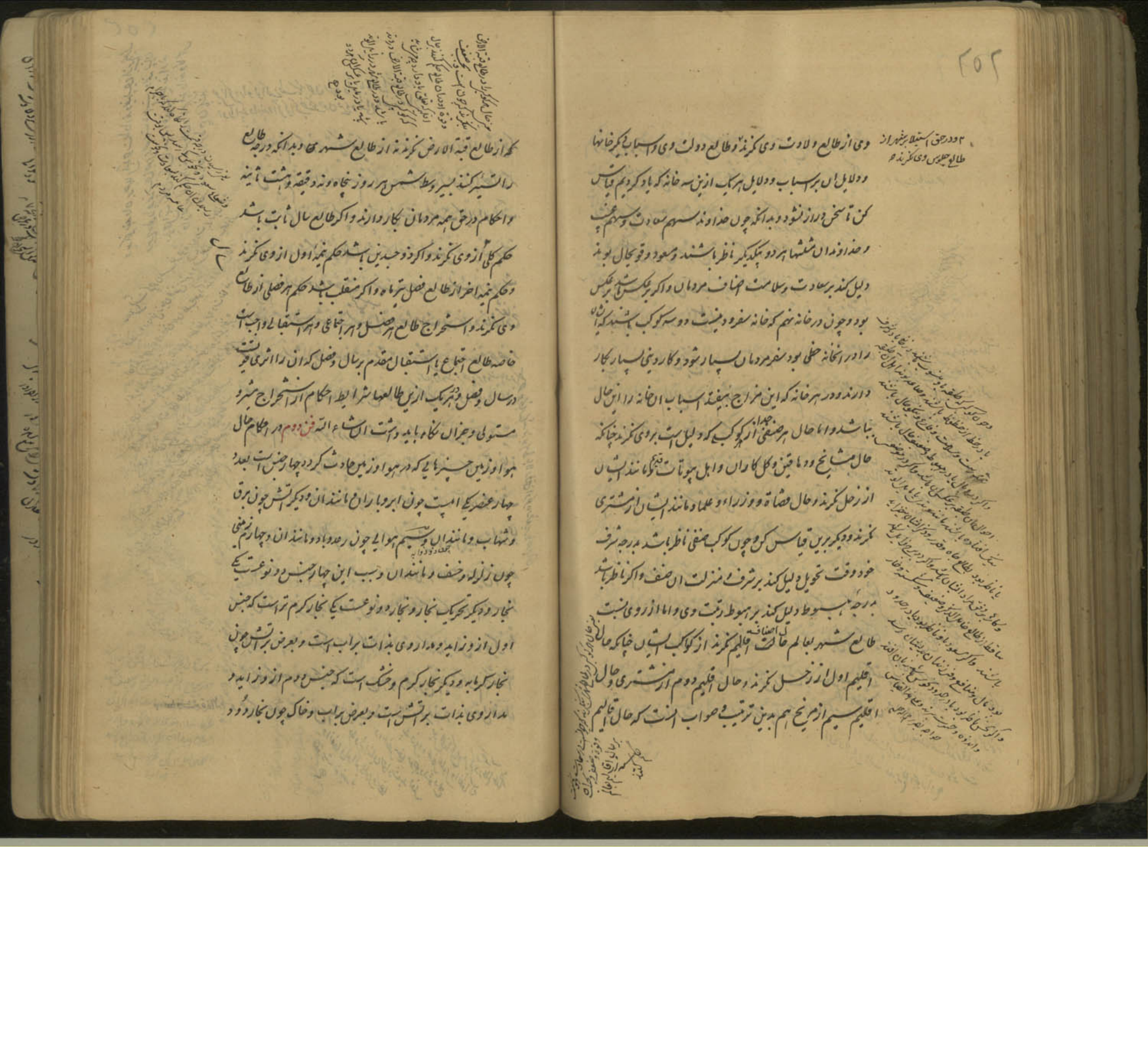
(margin note) چنانکه گفته ایم

پنج فن کردیم بدان سبب که احکام سال عالم پنج نوعست اول حکم
اصناف مردمان دوم حکم تغییر هوا و زمین سیم حکم ثمار و نبات
چهارم حکم وبا و بیماری و پنجم حکم فتنه و حرب چنانکه در بیان قرانات
یاد کردیم ایشان فن اول در احکام اصناف مردمان حکم کلی اصناف
مردمان دو نوعست برای آنکه طالع سال را دو نسبت است یک نسبت شهر
و دیگر نسبت طالع شهر عالم و از روی نسبت شهر حکم همه ازان
طالع بکنند و لوازم اشهای طالع قران و از خداوند هر دو و از قمر و از
کوکب متبرز در شکل طالع و از مستولی بر برج اشها برای آنکه ضعف
و قوت و سعادت و نحوست هر یک ازاین دلایل راه نماید بر ضعف
و قوت اشخاص همه و سعادت و نحوست احوال همه اگر همه ضعیف
و منحوس باشند دلیل کند بر غایت ضعف و نحوست همه و اگر همه
قوی باشند و مسعود دلیل کند بر غایت قوت و سعادت همه و اگر
بعضی نباشند و بعضی باشند دلیل کند بر توسط حال همه و اثار مزاج
متبرز غالب باشد در شهر سال بر طبایع مردمان و بر مزاج هوا چنانکه
اگر متبرز مریخ باشد مثلا مزاج هوای آن سال گرم و تر بود و طبایع
مردمان مایل تر بود باستعمال اسباب مریخی چون آلت حرب و افروختن
آتشها و انگیختن فتنه و سرعت غضب و بکار داشتن دروغ و خیانت

چنانکه بعضی گفته‌اند که طالع مسعود است یا منحوس و همچنین انتها در طالع قران و لطرغانید که انتها از سعود ناظره طالع است یا ساقط و از ناظره در رود تمام است با رایل و قس علیه

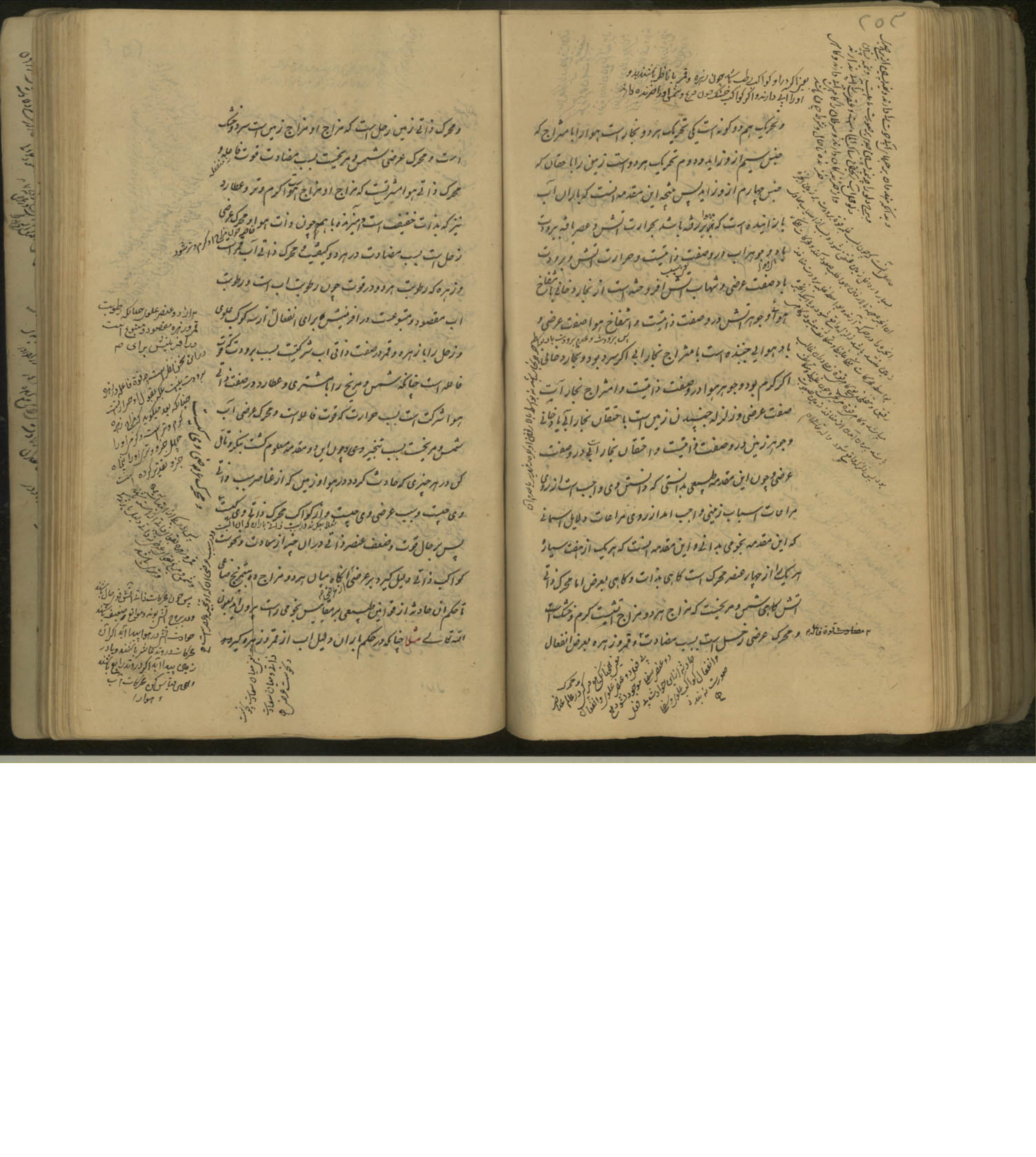
وتهور و مانند آن و چیزهایی که منسوب باشند بمریخ از معدن و نبات
و حیوانات عزیز و قیمتی گردد و بسبب رغبت مردمان دران چیزها و همچنین اگر
متبرز کوکبی دیگر باشد اثار مزاج او غالب گردد و اگر متبرز دو کوکب
باشند اثار همه بر طریق امتزاج غالب گردد و اگر هیچ کوکب متبرز نباشد
اثار مزاج مستولی غالب اید و اگر مستولی نیز نباشد اثار مزاج
سالخذاه غالب اید و مزاج سالخذاه را همه وقت با مزاج متبرز و مزاج مستولی
تمزیج باید داد و طریق تمزیج بارها نموده شده است و حال مال و معاش و معین
مردمان از دوم طالع و دوم اشها و موضع سهم سعادت و خداوند هر سه
کنند برای آنکه قوت و ضعف هر یک دلیل است بر بدی و نیکی این اسباب
و چون خداوند دوم ناظر باشد بخداوند طالع بنظر مودت مال و معیشت ایشان
آسان بدست اید با خوشی و منشی و اگر خداوند طالع ناظر باشد بخداوند
دوم بنظر عداوت مال ایشان بجهد بدست اید با ناخوشی و اگر بیکدیگر ناظر نباشند
کسب کم کنند و حال امیر شهر در حق ایشان از روی قوت و ضعف امارت و
صلاح و فساد در سیاست و جز آن از عاشر طالع کنند و عاشر اشها
و خداوند هر دو و نیر نوبت برای آنکه ضعف و قوت هر یک دلیل است بر نیکی
و بدی حال امارت و سیاست امیر در حق رعیت و سهم غیب دلیل کند
بر همت امیر در امارت و رای وی در سیاست اما حال امیر در حق نفس

چون این دلایل مسعود باشند دلالت کنند بر کثرت ماکولات و اگر منحوس باشند دلالت کنند بر قلت و اگر در اوتاد باشند و صاعد بوند در افلاک دلالت بر عزت ماکولات کنند و اگر در زوایل و سواقط باشند و هابط بوند دلالت کنند بر ارزانی و کاسدی ماکولات
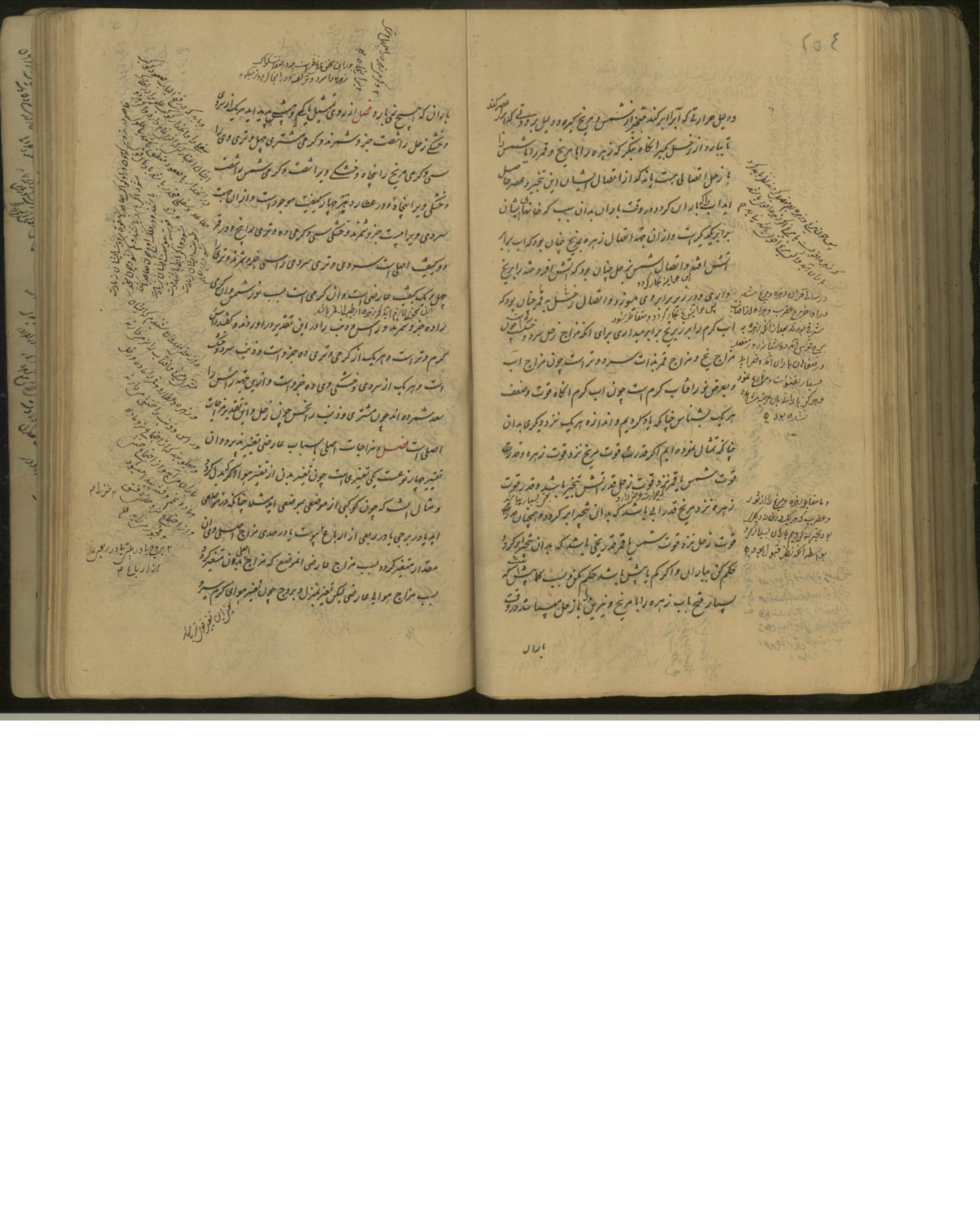


وی از طالع ولادت وی گیرند و طالع دولت وی و اسباب دیگر خانها
و دلایل آن بر اسباب و دلایل هر یک ازین سه خانه که یاد کردیم قیاس
کن تا سخن دراز نشود و بدانکه چون خداوند سهم سعادت و سهم غیب
و خداوندان مثلثها هر دو یکدیگر ناظر باشند و سعود و قوی حال بوند
دلیل کند بر سعادت و سلامت اصناف مردمان و اگر بعکس این بر عکس
بود و چون در خانهٔ نهم که خانهٔ سفر و دین است دو سه کوکب باشند که ایشان
را در آنخانه حظی بود سفر مردمان بسیار شود و کار دینی بسیار بکار
دارند و در هر خانه که این مزاج بیفتد اسباب آن خانه را این حال
باشد و اما حال هر صنفی جداجدا از کوکبی که دلیل است بر وی گیرند چنانکه
حال مشایخ و دهاقین و کلانتران و اهل بیوتات قدیم و مانند ایشان
از زحل گیرند و حال قضاة و وزراء و علماء و مانند ایشان از مشتری
گیرند و دیگر برین قیاس کن و چون کوکب صنفی ناظر باشد بدرجه شرف
خود وقت تحویل دلیل کند بر شرف منزلت آن صنف و اگر ناظر باشد
بدرجه هبوط دلیل کند بر هبوط رتبت وی و اما از روی نسبت
طالع شهر بعالم حالات اضافهٔ اقلیم گیرند از کواکب ایشان چنانکه حال
اقلیم اول از زحل گیرند و حال اقلیم دوم از مشتری و حال
اقلیم سیم از مریخ هم بدین ترتیب و صواب است که حال اقلیم

کم از طالع قبة الارض گیرند نه از طالع شهر من و بدانکه درجه طالع
را التسییر کنند بسیر وسط شمس هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
و احکام در حق همه مردمان بکار دارند و اگر طالع سال ثابت باشد
حکم کلی از وی گیرند و اگر ذو جسدین باشد حکم نیمهٔ اول از وی گیرند
و حکم نیمهٔ اخر از طالع فصل تر ماه و اگر منقلب باشد حکم هر فصلی از طالع
وی گیرند و استخراج طالع هر فصل و هر اجتماعی و هر استقبالی واجب است
خاصه طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر سال و فصل که آن را اثری قوی است
در سال و فصل و در هر یک ازین طالعها شرایط احکام از استخراج شر و
مستولی و جز آن نگاه باید داشت ان شاء الله فن دوم در احکام حال
هوا و زمین چیزهایی که در هوا و زمین حادث گردد چهار جنس است بعدد
چهار عنصر یکی آتشی است چون ابر و باران و مانند آن و دیگر آتشی چون برق
و شهاب و مانند آن و سیم هوایی چون رعد و باد و مانند آن و چهارم زمینی
چون زلزله و خسف و مانند آن و سبب این چهار جنس دو نوع است یکی
بخار و دیگر دخان بخار و بخار دو نوع است یکی بخار گرم تر است که جنس
اول از وی زاید و وی از روی بذات بر آب است و بعرض بر آتش چون
بخار گرمابه و دیگر بخار گرم و خشک است که جنس دوم از وی زاید و
وی از روی بذات بر آتش است و بعرض بر آب و خاک چون بخار و دود



و تحریک هم دو گونه است یکی تحریک هردو بخار است هوا را با امتزاج که
جنس سیم از و زاید و دوم تحریک هردو است زمین را با حقان که
جنس چهارم از و زاید پس نتیجه این مقدمه است که باران آب
باز آمده است که بهوا بر رفته باشد بحرارت آتش و عصر یافته برودت
باد و جوهر آب در صفت ذاتیت و حرارت آتش و برودت
باد صفت عرضی و شهاب آتش افروخته است از بخار دخانی با انتفاخ
هوا و جوهر آتش در صفت ذاتیت و انتفاخ هوا صفت عرضی و
باد هوای جنبنده است با امتزاج بخار آبی اگر سرد بود و بخار دخانی
اگر گرم بود و جوهر هوا در صفت ذاتیت و امتزاج بخار آیت
صفت عرضی و زلزله جنبیدن زمین است با احتقان بخار آبی یا دخانی
و جوهر زمین در صفت ذاتیت و احتقان بخار آبی در صفت
عرضی چون این مقدمه طبیعی بدانستی که دانستن وی واجب است از روی
مراعات اسباب زمینی واجب اند از روی مراعات دلایل آسمانی
که این مقدمه نجومی بدانی و این مقدمه است که هر یک از هفت سیاره
هر یکی از چهار عنصر محرک است گاهی بذات و گاهی بعرض اما محرک ذاتی
آتش گاهی شمس و مریخ است که مزاج هردو مزاج آتش است گرم و خشک است
و محرک عرضی زحل است بسبب مضادت و قمر و زهره بعرض انفعال
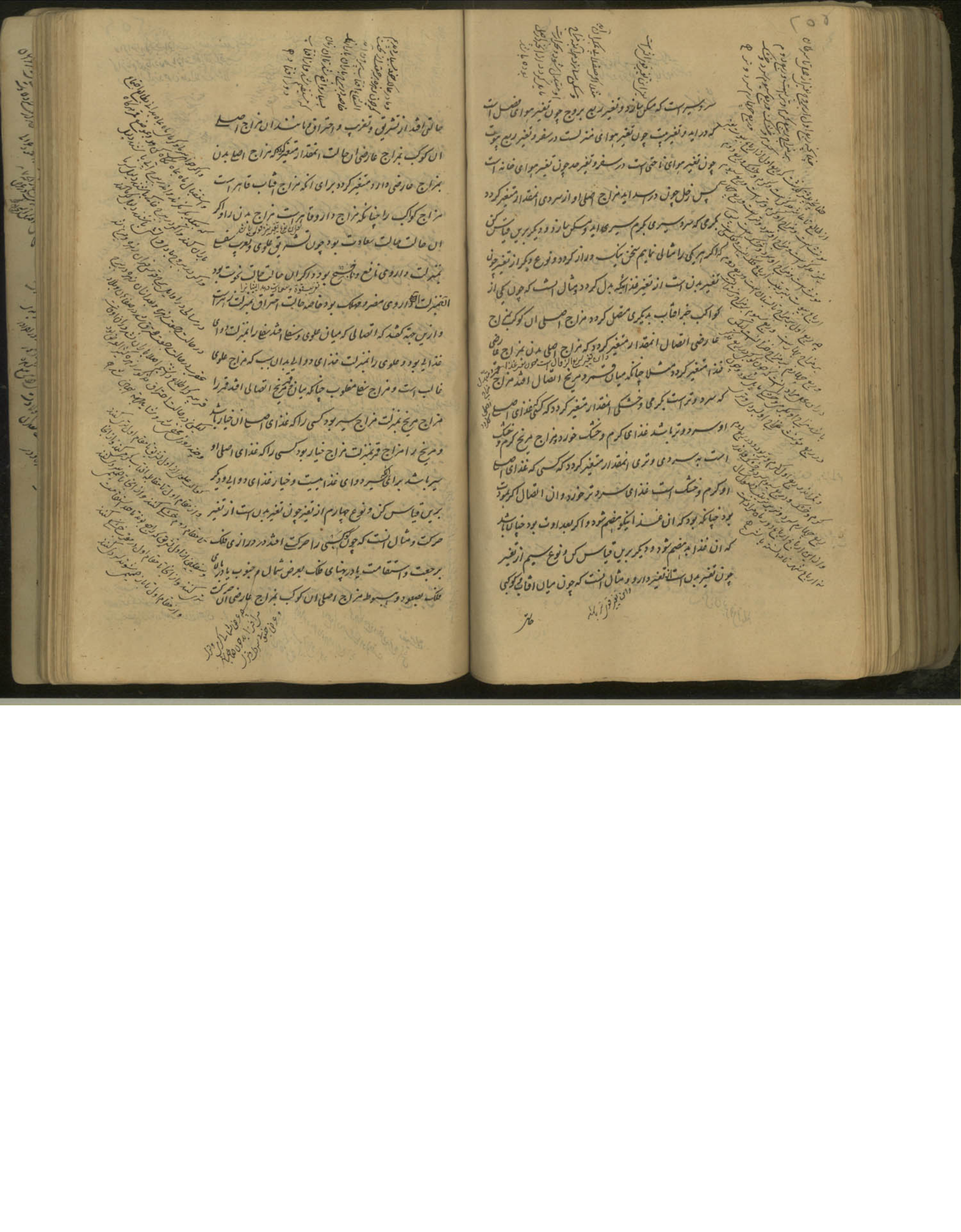
و محرک ذاتی زمین زحل است که مزاج او مزاج زمین است سرد و خشک
است و محرک عرضی شمس و مریخ است بسبب مضادت قوت فاعله و
محرک ذاتی هوا مشتری است که مزاج او مزاج هوا گرم و تر و عطارد
نیز که بذات خفیف است و آمیزنده با هم چون ذات هوا و محرک عرضی
زحل است بسبب مضادت در هر دو کیفیت و محرک ذاتی آب قمر است
و زهره که رطوبت هر دو در قوت چون رطوبت آب است و رطوبت
آب مقصود و متنوع است در آفرینش و برای انفعال از سه کوکب علوی
و زحل را با زهره و قمر در صفت ذاتی آب شرکت است بسبب برودت که قوت
فاعله است چنانکه شمس و مریخ را با مشتری و عطارد در صفت ذاتی
هوا شرکت است بسبب حرارت که قوت فاعله است و محرک عرضی آب
شمس و مریخ است بسبب تبخیر وی و چون این دو مقدمه معلوم گشت بنگر و تأمل
کن در هر چیزی که حادث گردد در هوا و زمین که از عناصر بسبب ذاتی
وی چیست و بسبب عرضی وی چیست و از کواکب محرک ذاتی وی کیست
پس بر حال قوت و ضعف عنصر ذاتی در آن چیز از سعادت و نحوست
کواکب ذاتی دلیل گیرد بر عرضی آنگاه میان هردو مزاج ده ممزوج صناعی
تا حکم آن حادثه از قوانین طبیعی بر مقاییس نجومی راست بود ان شاء
الله تعالی مثلا چنانکه در حکم باران دلیل آب از قمر و زهره گیرد و



ودلیل حرارتی که آبرا ابر کند متحیز از شمس و مریخ کیره و دلیل برودتی که ابر اعصر کند
تا بباره از زحل کیرا انگاه بنگر که زهره را با مریخ و قمر را با شمس را
با زحل اتصالی هست یا نه که از اتصال ایشان این تبخیر و عصر حاصل
اید اب را که باران کردد در وقت باران بدان سبب که خانهای ایشان
برابر یکدیگر است و از ان جهة اتصال زهره بمریخ چنان بود که اب برابر
اتش افتد و اتصال شمس بزحل چنان بود که اتش افروخته را بریخ
یعنی هوا اینجا بخار کردد
داری و در زیر برابر وی میوزد و اتصال زحل به قمر چنان بود که
یعنی هوا اینجا بخار کردد و متقاطر شود
اب کرم را بر زبر یخ برابر میداری برای انکه مزاج زحل سرد و خشک است چون
مزاج یخ و مزاج قمر بذات سرد و تر است چون مزاج اب
و بعرض نور افتاب کرم است چون اب کرم انگاه قوت و ضعف
هر یک بشناس چنانکه یاد کردیم و اندازه هر یک نزد دیگری بدان
چنانکه تمثال نموده ایم اگر قدر [illegible] قوت مریخ نزد قوت زهره و قدر [illegible]
قوت شمس یا قمر نزد قوت زحل قدر اتش تبخیر باشد و قدر قوت
زهره نزد مریخ قدر اب باشد که بدان تبخر ابر کردد و همچنان قدر [illegible]
قوت زحل نزد قوت شمس یا قمر قدر یخی باشد که بدان تبخر ابر کردد
حکم کن بباران و اگر کم باشد حکم مکن و سبب کاهش اتش که
بسیار قبیح باشد زهره را با مریخ و نیز یکی با زحل پیدا شد در وقت

باران

باران که هیچ نمی بارد **فصل** از روی تمثیل حکم و هیچ پدید اید هر یک از سردی
و خشکی زحل را شصت جزو شمرند و کرمی مشتری چهل و تری وی را
سی و کرمی مریخ را پنجاه و خشکی وی را شصت و کرمی شمس را شصت
و خشکی وی را پنجاه و در عطارد هر چهار کیفیت موجود است و از ان جهت
سردی وی را بیست جزو شمرند و خشکی سی و کرمی ده و تری [illegible] و در قمر
دو کیفیت اصلی است سردی و تری سردی را سی جزو شمرند و تری را
چهل و یک کیفیت عارضی است و ان کرمی است بسبب نور شمس و ان کرمی را
این تحقیق لازم اید که زهره ارطب از قمر باشد
ده جزو شمرند و راس و ذنب را در این تقدیر در اورده اند و کفته اند راس
کرم و تر است و هر یک از کرمی و تری ده جزو است و ذنب سرد و خشک
است و هر یک از سردی و خشکی وی ده جزو است و از این جهة راس را
سعد شمرده اند چون مشتری و ذنب را نحس چون زحل و این تقدیر مزاجات
اصلی است **فصل** و مزاجات اصلی باسباب عارضی تغیر پذیرد و ان
تغیر چهار نوع است یکی تغیری است چون تغیر بدن از تغیر هوا اگر کوکب بدل کردد
و مثال این است که چون کوکبی از موضعی بموضعی اید مثلا چنانکه در مطلعی
اید یا در برجی یا در ربعی از ارباع سپهر یا در حدی مزاج اصلی وی ان
مقدار متغیر کردد بسبب مزاج عارضی ان موضع که مزاج اصلی بدان متغیر کردد
بسبب مزاج هوا یا عارضی لیکن تغیر منزل و بروج چون تغیر هوای کرم و سرد



سرد و سیر است که ممکن باشد و تغیر ربع بروج چون تغیر هوای فصل است
که در آید و تغیر چه چون تغیر هوای منزل است در سفر و تغیر ربع بیوت
چون تغیر هوای ناحیتی است در سفر و تغیر حد چون تغیر هوای خانه است
پس زحل چون در اسد آید مزاج اصلی او از سردی انمقدار متغیر گردد
بگرمی که سرد سیری بگرم سیر آید و ممکن باشد و دیگر برین قیاس کن
که اگر هر یکی را مثالی نمایم سخن بکتاب دراز گردد و نوع دیگر از تغیر چون
تغیر بدن است از تغیر غذا آنگه بدل گردد و مثال اینست که چون یکی از
کواکب خبر آفتاب بدیگری متصل گردد مزاج اصلی آن کوکب بمزاج
عارضی اتصال انمقدار متغیر گردد که مزاج اصلی بدن بمزاج عارضی
غذا متغیر گردد مثلا چنانکه میان قمر و مریخ اتصال افتد مزاج قمر
که سرد و تر است بگرمی و خشکی انمقدار متغیر گردد که کسی غذای اصلی
او سرد و تر باشد غذای گرم و خشک خورد و مزاج مریخ گرم و خشک
است به سردی و تری انمقدار متغیر گردد که کسی که غذای اصلی
او گرم و خشک است غذای سرد و تر خورد و ان اتصال اگر بمودت
بود چنانکه بود که ان غذا نیکو منهضم شود و اگر بعداوت بود چنان باشد
که ان غذا نامنهضم شود و دیگر برین قیاس کن و نوع سیم از تغیر
چون تغیر بدن است از تغیر دارو و مثال اینست که چون میان آفتاب و کوکبی

حالتی

حالتی افتد از تشریق و تغریب و احتراق مانند آن مزاج اصلی
آن کوکب بمزاج عارضی آن حالت انمقدار متغیر گردد که مزاج اصلی بدن
بمزاج عارضی دارو متغیر گردد برای آنکه مزاج آفتاب قاهر است
مزاج کواکب را چنانکه مزاج دارو قاهر است مزاج بدن را و اگر
آن حالت حالت سعادت بود چون تشریق علوی و تغریب سفلی
بمنزلت داروی نافع و ناجح بود و اگر آن حالت حالت نحوست بود
بمنزلت داروی مضر و مهلک بود خاصه حالت احتراق بمنزلت زهر است
و ازین جهت گفته‌اند که اتصالی که میان علوی و سفلی افتد سفلی را بمنزلت دوای
غذایی بود و علوی را بمنزلت غذای دوایی بدان سبب که مزاج علوی
غالب است و مزاج سفلی مغلوب چنانکه میان قمر و مریخ اتصالی افتد قمر را
مزاج مریخ بمنزلت مزاج سیر بود کسی را که غذای اصلی آن خیار باشد
و مریخ را مزاج قمر بمنزلت مزاج خیار بود کسی را که غذای اصلی او
سیر باشد برای آنکه سیر دوای غذاییست و خیار غذای دوایی و دیگر
برین قیاس کن و نوع چهارم از تغیر چون تغیر بدن است از تغیر
حرکت و مثال اینست که چون کوکبی را حرکتی افتد در درازی فلک
برجعت و استقامت یا در پهنای فلک بعرض شمال و جنوب یا در بالای
فلک بصعود و هبوط مزاج اصلی آن کوکب بمزاج عارضی آن حرکت

و اگر امتزاج کوکب با ثوابت نیز اعتبار کنند نیک باشد کو از نظام کواکب دارد خاصه با ثوابت عظیم القدر که قریب بسمت الرأس گردد چون قلب الاسد مثلا

انقلاب متغیر گردد که مزاج اصلی به آن بمزاج عارضی حرکت و اگر آن
حرکت کوکب حرکت سعادت بود چون استقامت و عرض شمالی و
صعود فلک آن حرکت کوکب بمنزلت حرکت ریاضت بود که سبب صحت
است و اگر آن حرکت کوکب حرکت نحوست بود چون رجعت و عرض
جنوب و هبوط فلک آن حرکت کوکب بمنزلت حرکت تعب
باشد که سبب مرض است و دیگر برین قیاس کن و بدانکه چون کوکب
در مثلث مذکر باشد یا ربع مذکر یا سبک رو بود یا صاعد بود
در فلکی مزاج اصلی آن اگر سرد و تر بود میل بگرمی و خشکی کند
و اگر گرم و خشک بود گرمی و خشکی زیادت شود و اگر آن کوکب
برعکس این صفتها بود حکم او برعکس باشد و اگر صاعد باشد در شمال
یا دور شونده از آفتاب بمشرق گرمی و تری مزاج زاید
و اگر برعکس باشد سردی و تری زاید و اگر هابط باشد در جنوب یا نزدیک
شونده با آفتاب در تغرب سردی و خشکی مزاج زاید و اگر برعکس باشد
سردی و تری زاید و نیز بر اطلاق گفته که تشریق علوی و تغریب
سفلی موجب تری مزاج است و عرض شمالی و جلب وزی موجب خشکی است
وصحو هوا و عرض جنوب و جلب شبی موجب تری و تاریکی هوا است
و رجعت و استقامت و اقامت کوکب در یک برج دلیل شدت

پس هر کوکب که قوی تر باشد در وقت فتح الباب صفات ذاتی او ظاهرتر شود
و در آن فتح الباب چنانکه هر گاه که زهره و قمر قوی تر باشند
و زحل ضعیف تر باشند باران بیشتر افتد و قس علی ذلک

تغیر مزاج اوست بمزاج آن برج بسبب بسیار بودن وی در آن برج
و اقامت عطارد خاصه دلیل تغیر هوا است از حالی بحالی بسبب اختصاص
وی بهوا **فصل** مزاج زحل دلیل سرما است و باران پیوسته و زلزله
و خسف و مزاج مشتری دلیل اعتدال هوا است و باد خوش و مزاج
مریخ دلیل گرمی و خشکی است و علامات آتشی و باد سموم و کمان رستم
و مزاج شمس دلیل گرما است و سرخی هوا و تاریکی و مزاج زهره دلیل
گرمی و تری هوا است و مزاج عطارد دلیل باد است و رعد و برق و تاریکی هوا
و زلزله و سبب رعد و برق او را است که او را کوکب باران گویند و مزاج
قمر دلیل بادها است و گشتن هوا از حالی بحالی و بدین سبب اتصال
زهره با مریخ و شمس از زحل و قمر با زحل دلیل باران است بدان شرط
که مزاج زحل و زهره قوی تر باشد که هر دو دلیل آب اند و مزاج شمس و مریخ
ضعیف تر که هر دو دلیل حرارت اند برای آنکه از آب بسیار و حرارت
اندک بخار خیزد که ابر گردد و اگر حرارت بسیار باشد و آب اندک فراهم
نیاید و ابر برآید و بدین سبب ابر در تابستان کمتر از آن باشد که در زمستان
و آنچه باشد سیاه و سبز بود از بسیاری حرارت به نسبت حرارت
زمستان نیز بنسبت آب تابستان که آب تابستان را آن قدر حرارت
نباشد تا تبخیر شود و بخار او فراهم آید و ابر گردد و چون حرارت

قمر بسیار کمتر است از حرارت شمس بسیار باشد که اتصال قمر بزحل
نباشد در وقت باران و هیچ نبارد و چون قمر را مزاج اصلی
آبیست و شمس را آتشی اتصال قمر و شمس نیز دلیل تغیر هوا است
خاصه در وقت کسوف بسبب اجتماع که اجتماع اثری عظیم است در
کلی حوادث خاصه در تغیر هوا و چون از اجتماعی در هوا تغیری حادث
گشت پس هر گاه که قمر بمراکزی رسد از مراکز اجتماع تغیر هوا تازه
گردد و مزاج تغیر از جنس مزاج ان کوکب باشد که مستولی بران مرکز
چنانکه بطلمیوس میگوید در بین کلمه اذا حلت دقیقه الاجتماع الی آخرها
و به آنکه هر مثلثه دلیل عنصر است که منسوبست بوی و دلیل ان چیز که از ان
عنصر زاید چنانکه مثلثه آتشی دلیل آتش است و دلیل آنچه از آتش زاید در
هوا چون برق و شهاب و ستاره با دم و صاعقه و در زمین چون
حریق و چنانکه مثلثه خاکی دلیل بر زمین است و دلیل آنچه از زمین زاید
چون زلزله و خسف و آنچه هوا از زاید از زمین چون [illegible] و آوازیست
قوی که در هوا شنیده شود با غبار و آتش از چنین پاره زمین بسبب
احتقان بخار و دخانی در وی و نفور آن از وی چون آواز پاره آتشی
که از نجم سوخته بجهد و چنانکه مثلثه هوایی دلیل است بر هوا و بر آنچه
از هوا زاید چون باد گرم و سرد و معتدل و هر برجی دلیل ان

عن المخصوص که یکی از نیرین صاحب طالع اجتماع
یا استقبال بود یا در طالع بود خاصه قمر
در استقبال یا یکی از نیرین صاحب برج
اجتماع بود

خواه در وقت اجتماع یا در غیر وقت
اجتماع چنانکه مثلا طالع اجتماع را طالع
کوکبی [illegible] اقتضای سرما یا گرما یا باد
یا باران کرد چون قمر بدان کوکب
اتصال کند که ان کوکب بسبب احتراز
یا استیلا بر طالع ان اقتضا کرده باشد
ان حال در هوا پدید آید

مبدأ احوال الجوّ ان اندرت
بتغیر الاهویة فی ذلک الشهر حتی
[illegible] الاجتماع وکان الحکم فیها
علی المستولی علی [illegible] کل [illegible]
فیها فانه یدل علی طبیعة الهواء

تجربه شد وقتی عطارد در برج قوسی [illegible]
باد حاصل شد مودی [illegible] و برف و کتاب بسیار رشد با وجود [illegible]
و وقت مقتضای آن نبود و از این ظاهر میشود که عطارد دلیل [illegible]
و حوادث هوائی

با او است که از جهت وی جهد و جهت هر برجی از دوازده برج با او کرده شده
است و چنانکه مثلثه آبی دلیل آب است و آنچه از آب زاید در هوا چون
ابر و مه و تار و منبع و برج و خرمن ماه و آفتاب و برق و باران و ژاله
آنچه در زمین زاید چون طوفان و سیل و خشک شدن ابهار و برجهای بارانی
مثلثه آبیست و اسد و دلو برای آنکه از مثلثه آبی نیامده و از آنست تبخیر وارد او
عنصر و مواد باران برای آنکه خیز است فصل ابسطو بند و غرب از اعتقادی
عظیم است در منازل قمر از جهت تغیر هوا خاصه بسبب رعد و باران و حال تغیر
هوا از منازل قمر بر سه وجه نگرند اول از مزاج منازل و دوم
از رباط منازل و سیم از نحس و سعد منازل اما مزاج بسه گونه است
تر و خشک و میانه و منازل تر یازده است یکی دبران ﴿ دوم ذراع ﴿ سیم
جبهه ﴿ چهارم صرفه ﴿ پنجم غفر ﴿ ششم زبانا ﴿ هفتم قلب ﴿ هشتم شوله ﴿
نهم فرغ ﴿ دهم مقدم ﴿ یازدهم موخر ﴿ و خشک هشت است یکی بطین ﴿
دوم هقعه ﴿ سیم طرفه ﴿ چهارم اکلیل ﴿ پنجم بلده ﴿ ششم سعود ﴿ هفتم اخبیه ﴿
هشتم رشا ﴿ و میانه نه است یکی شرطین ﴿ دوم ثریا ﴿ سیم هقعه ﴿ چهارم
نثره ﴿ پنجم زبره ﴿ ششم عوا ﴿ هفتم سماک ﴿ هشتم نعایم ﴿ نهم بلع ﴿ و نزد عرب
ثریا ﴿ و سماک ﴿ و شرطین ﴿ ترند و ثریا را در غایت تری دارند و اثر
مزاج منازل در تغیر هوا چون اثر مزاج بروج است لکن مزاج بروج

منازل

خلاف اندک است و در مزاج منازل خلاف بسیار است و اما رباطات منازل بحسب
مثلثات بروج است برای آنکه هر رباطی جمله‌ایست از منازل چنانکه ۲ مثلثات بروج
هر مثلثه جمله‌ایست از بروج بر قسمت راست است سه کان و این بلکه جمله بروج
جمله منازل بر قسمتی متفاوت است و این رباطات را هندوان جفر خوانند
و جفر نزد هندوان بسیار است بسبب آنکه برای هر حاجتی جفری وضع
کرده‌اند چنانکه از برای تری و خشکی سال جفری نهاده‌اند و برای نصرت
و هزیمت حرب جفری نهاده‌اند و برای صحت و موت و مرض جفری نهاده‌اند
و گمان است که این جفرها بمنزلت وفق اعداد است که هر یکی را برای
حاجتی بکار دارند و اما جفر تری و خشکی سال بر شش رباط قسمت است و
در رباط اول شش منزلست ؞ شرطین ؞ و طرفه ؞ و جبهه ؞ و قلب
و شوله ؞ و مقدم ؞ و در رباط دوم هفت منزلست ؞ بطین ؞ و نثره ؞ و اکلیل ؞
و نعایم ؞ و اخبیه ؞ و زبره ؞ و مؤخر ؞ و در رباط سیم پنج ثریا ؞ و ذراع
؞ و صرفه ؞ و زبانا ؞ و بلده ؞ و در رباط چهارم شش دبران ؞ و هقعه ؞ و عوا
؞ و غفر ؞ و ذابح ؞ و سعود ؞ و در رباط پنجم دو هنعه ؞ و بلع ؞ و ششم هم و در رباط
دو سماک ؞ و رشا ؞ و بدانکه منزلهای هر رباطی ناظر است بیکدیگر
چنانکه برجهای مثلثه و از این جهت اثر رباط اثر نظر است برای آنکه
هر گاه که قمر در منزلی باشد از رباطی و کوکبی در منزلی دیگر باشد هم

از آن رباط هر دو بیکدیگر ناظر باشند نزد هند چنانکه اگر کوکبی در یک
برج مثلثه باشد و کوکبی دیگر در برجی دیگر از آن مثلثه بیکدیگر ناظر باشند
و بدین سبب که قمر در منزلی تر باشد از رباطی و شمس در منزلی دیگر
هم از آن رباط و هم تر دلیل باران بود برای آنکه بودن ایشان در آن
یک رباط بر آن صفت بمنزلت اجتماع ایشانست در برج تر و اما سعد
و نحس منازل بر مزاج مواضع منازل است نه بر مزاج کواکب منازل و بدین
منزل دبران را سعد شمرند اگرچه کوکب او نحس است و این دلیل
روشن است که مدار منازل بر مواضع است نه بر کواکب چون مدار بروج
و اگر بر کواکب بودی بایستی که طلوع و غروب منازل متفاوت بودی
چون طلوع و غروب کواکب بسبب تفاوت عرض هر یکی و منازل سعد شانزده
است ؞ بطین ؞ و ثریا ؞ و دبران ؞ و نثره ؞ و طرفه ؞ و سماک ؞
و غفر ؞ و زبانا ؞ و اکلیل ؞ و قلب ؞ و نعایم ؞ و بلده ؞ و ذابح
؞ و بلع ؞ و سعود ؞ و مقدم ؞ و منازل نحس دوازده است ؞ شرطین ؞ و هقعه
؞ و هنعه ؞ و جبهه ؞ و زبره ؞ و صرفه ؞ و عوا ؞ و شوله ؞ و مؤخر ؞
و رشا ؞ و دو منزل میان سعد و نحس است یکی ذراع ؞ و دیگر اخبیه ؞ و اثر
نحس در تغیر مزاج هوا بیشتر است از اثر سعد و برای این سبب است که
چون قمر در منزلی تر باشد و منحوس گردد بزحل یا مریخ یا اجتماع یا

قوی بارد و اکر مسعود کردد مشتری بنارد یا اندک بارد و حکم هند و ان
در منازل قمر این است که چون قمر در منزلی اید مزاج ان منزل
بنکر و مزاج اتصال قمر در ان منزل بکواکب و مزاج کوکبی که با
قمر در یک رباط باشند اکر هر سه مزاج مزاج یک عنصر باشد حکم کن
که مزاج ان عنصر ظاهر کردد بقوت و اکر دو مزاج موافق یکدیکر
باشد حکم کن که مزاج ان عنصر ظاهر کردد نه بقوت و اکر هر سه مخالف
یکدیکر باشند رجوع کن بجزو اجتماع یا استقبال یا تربیعی که پیش از
وی بوده باشد برای انکه جزو اجتماع را در بر انگیختن مزاج منزل اثر
قویست پس جزو استقبال را بس جزو تربیع راست را پس جزو تربیع
چپ را و بنکر که ان جزو در کدام منزلست انکاه حکم بکن بر مزاج
ان منزل و قوی تر جزوهای اجتماع جزو اجتماعیست که مقدم باشد بر
طالع سال برای انکه حکم کلی سال از طالع ان اجتماع بکرند و مزاج
ان منزل و پس از ان جزو اجتماعیست که مقدم باشد بر رسیدن
افتاب به بیست درجه عقرب برای انکه از بیست درجه عقرب تا بیست
درجه ثور مدت باران است و حکم عرب در منازل قمر این است که
طلوع منازل نکاه دارند و ان را نوء خوانند اکر منزل تر براید
حکم باران کنند و اکر خشک براید حکم خشک و اکر میانه براید حکم میانه

معهود نجوم اصطلاحات باران را از طالع دخول شمس به بیست درجه عقرب بگیرند [illegible]

ومیان

ومیان عرب و هند در مزاج منازل قمر خلافی عظیم است چنانکه عرب
ثریا را در غایت تری دارند و هند ثریا را میانه شمارند و همچنین
در صورت منازل میان هر دو خلاف بسیار است و اعتقاد عرب که
صورت منازل است از کواکب نه بر مواضع وی از بروج و
خلاف عدد معلوم است فصل حادثهای عظیم را چون طوفان و
مانند ان از دلایل قرانها بکرند خاصه از دلایل قران اقدم
و اعظم و ان دلایل دو جنس است اوایل و ثوانی و اما دلایل اول
قرانها چهارده نوعست اول طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر جلوه
وقت قران و دوم مستولی وی و سیم جزو ان اجتماع یا استقبال و
چهارم مستولی بران جزو و پنجم طالع وقت قران و ششم مستولی
مقیم جزو قران و هشتم مستولی وی و نهم طالع سال قران و دهم
مستولی یازدهم طالع اجتماع یا استقبال مقدم بران طالع و دوازدهم
مستولی وی سیزدهم جزو اجتماع یا استقبال و چهاردهم مستولی وی
و چون قران چهار است چنانکه یاد کرده ایم و مراعات هر چهار را
خاصه در حادثهای عظیم و هر قرانی را چهارده دلیل است پس جمله
دلایل اوایل پنجاه و شش است و اما دلایل ثوانی در هر چهار قرن
سه نوعست یکی تسییر و دیکر انتهاء و سیم صاحب نوبت و تسییر

چهارده کونه است برای انکه درجهای دلایل اول این چهارده است
چنانکه برشمرده ایم و اشها هفت کونه است برای انکه بروج
ازان چهارده هفت است اما صاحب نوبت دو کونه است یکی
صاحب نوبت از شهر و دیکر صاحب نوبت از ستولی پس جمله دلایل
ثوانی بیست و سه کونه است و چون قران چهار است پس عدد
دلایل ثوانی نود و دو است و چون هر دو جنس را جمع کنی همه صد و
چهل و هشت شود و این جمله صد و چهل و هشت دلیل را بحقیق در توان یافتن
و بحق مزاج توان داد در هر شهری که خواهی تقویم کواکب
و استخراج طوالع بر طول ان شهر حساب باید کرد و اگر غرض
حکم عالم بود ان حساب بر طول قبة الارض باید کرد و چون مزاج
بیشتری ازین دلایل بر مزاج یک عنصر افتد هر اینه از مزاج ان
عنصر حادثه عظیم ظاهر کردد و ان عنصر اگر اب باشد ان حادثه طوفانی
باشد چون طوفان نوح و اگر زمین باشد زلزله یا خسفی باشد چون خسف
قارون و اگر هوا باشد بادی بود چون باد عاد یا صیحه چون صیحه صالح
و اگر اتش بود حریق عام بود یا حریقی مهلک یا قحطی چون قحط یوسف
علیه السلم خاصه که برجهای اتشی ششم و هشتم و دوازدهم
طالع سال بود و باان نیز منحوس باشد بکواکب حال چنانکه قران در

دفعه

دقیقه اجتماع مقدم افتد و خاصه که صاحب نوبت کوکب نحس بود و خاصه که
تسییر انتها بقواطع رسد و اگر اندکی ازان دلایل بر مزاج یک عنصر افتد
و بیشی دیکر بر مزاج عنصری دیکر که مخالف او بود از هر دو عنصر حادثه قوی
قایم کردد و اگر عنصر دیکر مضاد او بود در بدن رفع افتد و اما شهرهای حادثه
شهرهای برج انتها باشد و ناحیت حادثه ناحیت مثلثهای انتها و اقلیم
حادثه اقلیم کوکب صاحب نوبت و اگر بیشتر ازین دلایل موافق یکدیکر
افتد حکم اسان کردد و اگر مخالف افتد از طریق عام در باید امدن چنانکه
حکم بر اقلیم صاحب نوبت کنی پس بر ناحیت مثلثه چنانکه از اقلیم بیرون
اری پس بر شهرهای برج چنانکه از ناحیت بیرون اری برای انکه طریق
استخراج احکام است که از عموم بخصوص روی بتدریج و تامل و احتیاط
کنی و فرط احتیاط ان باشد که با دلایل قرانات دلایل الوف و ادوار
و فصول جمع کنی نزد من یک معتمد است برای دو سبب یکی انکه بنای الوف و ادوار
بر مصالح دینی بیشتر ازان است که بر طبایع نجومی و دیکر انکه بنای
ادوار فصول بر قران طوفان است و در ان قران و در ان تاریخ خلاف
بسیار است و در تاریخ ادوار الوف هیچ اتفاق نیست میان دو
امت پس فرو کذاشتن دلایل هر دو اد و ار بهتر از یاد کردن است
تا زحمت ان خاطر را از استخراج دلایل قرانات باز ندارد خاصه

ان حادثه اندک باشد
و اگر بیشی ازان دلایل
بر مزاج یک عنصر افتد

کفتن عنوان دلایل ادوار الوف و ادوار
فصل



در حال مزاج دادن که مزاج دادن دلایل مختلف کاری عظیم است

فصل طریق مزاج دادن آنست که نخست دلایل را بشمری پس میان همه موازنه کنی پس مقابله پس مخالطه اما موازنه آنست که چون دلایل بشمری بنگری که عدد وی چندست چنانکه دلایل اوایل هر مزاج را بشمردیم چهارده آمد و چون عدد دلایل چهارده است قوی‌تر از همه را چهارده قوت نهادیم و ضعیف‌تر را یکی و هر یک را که میان قوی‌تر و ضعیف‌تر است بر اندازه رتبت وی نیز بهره نهادیم از قوت تا وزن هر یک پدید آید در ضعف و قوت و اما مقابله آنست که چون وزنهای دلایل پدید آید در ضعف و قوت وزن هر دلیلی را با مزاج مدلول وی مقابله کنی و بقدر آن وزن از آن مزاج بهره بگیری و هم چنانکه سر جمله وزنهای این چهارده دلیل صد و پنج است برای آنکه از یکی تا چهارده صد و پنج باشد درین صد و پنج دلیل بنگر که از آن دلایل آبی چندست و آتشی چندست و خاکی و بادی چند باندازه هر یک از آب و آتش و خاک و باد بگیری و اما مخالطه آنست که هر یکی را از آن اجزای عناصر برنگی مانند کنی تا حس بصر بهتر دریابد چنانکه آب را بسپیدی مانند کنی و آتش را بسرخی و خاک را بسیاهی و باد را بزردی مثلا آنگاه همه را برهم بیامیزی تا

طریق استخراج قوة و دلایل

طریقه مقابله

در سنه ... در طالع اجتماع مقدم بر تحویل سال ... در عاشر بود و در اواخر برج حوت
و عطارد مقارن او و قمر مقابل او و در طالع سال مریخ در برج ... محترق
شده بود درین سال حرب ظاهر شد و هنوز حرب مختفی نشده بود
که دود و ابه ظاهر شد در وسط برج عقرب و مدت مکث او یکماه بود

هر آینه از آن آمیزش رنگی دیگر زاید بخلاف آن چهار رنگ و آن رنگ صفت حکم باشد و مثال است که دلایل باران را صد و پنج وزن آمد مثلا و از آن هفتاد وزن آبی بود و آن هفتاد جزو سپیدی باشد و بیست جزو آتشی باشد و آن بیست جزو سرخی بود و ده جزو بادی بود و آن ده جزو زردی باشد و پنج وزن خاکی باشد و آن پنج جزو سیاهی بود پس این هر چهار رنگ را برهم بیامیختیم رنگی حاصل آمد سپید فامی که بنارنجی تیره زند برای آنکه سپیدی غالب است درین چهار رنگ بدین سبب سپید فام مینماید و چون بنگری در آن سپیدی سرخی و زردی نیز هست و سرخی غالب است پس از زردی و سرخی غالب نارنجی زاید و چون در وی اندکی سیاهی است آن نارنجی را تیره کند پس آن سپیدی سپید فام باشد که بنارنجی تیره زند و این رنگ صفت باران قویست با رعد و برق و آنکه سرما و چون این مثال بدانستی دیگر برین قیاس کن

فصل حال علامات آتشی که در هوا پدید آید از عاشر آن طالعها نگرند که یاد کرده ایم و آن مریخ و عطارد و قمر پس هر گاه که عاشر منحوس باشد و برج هوایی بود یا آتشی و مریخ در وی باشد ناظر بعد او تو عطارد و قمر ممازج مریخ باشند بقران یا نظر و همه یا بعضی صاعد باشند در فلک

اوج یا تدویر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه و علامات آتشی
بسیار پدید آید خاصه که مزاج عاشر هم بدین صفت باشد و اگر در وجود
این شرایط و صفات عاشر تفاوتی کند در ظهور آن علامات هم
تفاوت رود و بدان اندازه و وقت آغاز ظهور و تازه شدن
وی پس از تحویل وقت اتصال این کواکب بیکدیگر و رسیدن
هر یک بمرکزهای خود **فصل** حال زمین چون زلزله و خسف از
رابع آن طالعها گیرند و از زحل و عطارد و قمر چون وقت تحویل
سال یا فصل یا ماه رابع منحوس باشد و برج ارضی بود و زحل
در وی باشد یا ناظر بعداوت و قمر و عطارد ممازج زحل باشند
بقران یا نظر و همه یا بیشتری هابط باشند در فلک اوج یا تدویر
زلزله و خسف بسیار افتد و سبب کمی و بیشی این حال و وقت ظهور
و تازه شدن وی همان سبب حال علامات آتشیست بر آن قیاس
این حال را و دیگر حالها که یاد کردیم نیز برای آنکه اسباب یکسان است
و چون هوا مرکب است از اسباب آتشی و زمینی حال وی از هر
دو دلیل گیرند **فصل** حال سردی و گرمی هوا هم از عاشرها گیرند
لیکن سردی را از زحل و گرمی را از مریخ بشرکت عطارد و قمر ایشان
چون وقت تحویل سال یا فصل یا ماه عاشر یا صاحب عاشر مزاج

مریخ

مریخ گیرد و مریخ در برج آتشی یا بادی باشد خاصه آتشی و عطارد و قمر
ممازج مریخ باشند باتصال یا نظر هوا گرم شود زیادت از عادت و
تشریق مریخ و اگر بجای مریخ زحل آید در برج خاکی یا آبی خاصه خاکی هوا
سرد شود زیادت از عادت و تشریق مریخ وقت رسیدن شمس به
سرطان دلیل قوت گرمی و خشکی است و تغریب زهره و وقت رسیدن
شمس بجدی دلیل قوت سرماست و تری و نگاه داشت مزاج فصلهای
سال اصل است و نگاه داشت این مزاجها فرع و چنانکه سال چهار فصل است
و هر فصل مزاجی دارد و ماه قمری همچنان چهار ربعست و هر ربعی از آن مزاجی
دارد چون مزاج فصل چنانکه ربع اول مزاج بهار دارد و ربع دوم
مزاج تابستان و ربع سیم مزاج تیرماه و ربع چهارم مزاج
زمستان و بعضی از این ربعها نیز در روز نیز نگاه باید داشت **فصل** حال
باد هم از عاشرها گیرند و از برجهای بادی و از مشتری و عطارد بذات و از
دیگر کواکب بعرض در وقت تحویل سال و فصل و ماه چون در آن وقت عاشر
برج بادی باشد و مشتری و عطارد در برجهای بادی متصل بیکدیگر و
بصاحب عاشر نیز دلیل کند بر جستن بادهای قوی و اگر مریخ ممازج
عطارد و مشتری باشد و صاحب عاشر بود و در وی بر جهاد دلیل
کند بر بادهای گرم و پدید آمدن علامتهای آتشی و سرخی در هوا و

اگر بجای مریخ زحل باشد دلیل کند بر بادهای سرد و تاریکی هوا از
بخار و غبار و اگر زهره باشد دلیل کند بر بادهای خوش و اگر شمس
باشد دلیل کند بر قوت بادها و اگر قمر باشد دلیل کند بر اختلاف
بادها و جهة برج و جهة عرض کوکب دلیل جهت باد است فصل حال
باران از مثلثه آبی گیرند و از اسد و دلو و از زهره و قمر و عطارد
و از شمس و قمر زحل و اتصال زهره بمریخ خاصه که یکی از این کواکب صاحب
طالع اجتماع یا استقبال باشد و چون یکی از این برجها طالع تحاویل
سال یا فصلها یا ماه باشد و این کواکب درین برجها باشد خاصه که در
یکی از این برجها فراهم آیند یا متصل گردند از این برجها دلیل کند بر
بارانهای بسیار و اگر دلیل سرما با این دلیلها یار شود و تقویت
سرد و سیر باشد و فصل زمستان بود برف کند و هرگاه که عطارد
از برجی ببرجی رود و تغیری در هوا پدید آید و اگر گران رو باشد
آن تغیر از ابر و هوا و بخار باشد خاصه که قمر با او پیوندد و آن برج
برج باران باشد و اگر قمر از خانه عطارد بزهره پیوندد دلیل
ابر باشد و قمرهائی که از صاحب طالع اجتماع یا استقبال از آن
برج وی زاید قویتر باشد و تغریب زهره در برج باران وقت
باران دلیل بارانست و اجتماع کواکب در برجهای آبی دلیل

بسیار را

بسیاری آب آسمان است و بسیاری آب زمین و سرعت سیر قمر
و تیامن وی از اجتماع کواکب در برجهای آبی دلیل بسیاری آب
آسمان است و بسیاری آب زمین و سرعت سیر قمر و تیامن وی
از اجتماع یا استقبال و صعود وی در فلک اوج خاصه وقت
تحویل سال یا فصل یا ماه و بودن وی در ربع مذکر دلیل بسیاری
آبهای زمین است و اگر حال قمر بر عکس بود دلیل نقصان آبست
و اگر مریخ در برجهای آبی باشد هم دلیل نقصان آبست و خسوف قمر
در مثلثه آبی دلیل مریخ است و اگر قمر و خداوند خانه وی زاید النور باشد
مریخ از زیادتی آب بود و اگر ناقص نور بود زیادتی قمر در وقت خسوف
بر اهل فن مخفی نیست که شرط را مخصوص خانه خداوند قمر سازیم مریخ از
نقصان باشد و اگر نیز طالع سال مریخ باشد در عاشر یا حادی
عشر برج آبی و نیز کواکب متصل باشد بد و از برجهای آبی دلیل کند بر
خرابی جایها از فساد بسیاری آب خاصه که مریخ راجع باشد و منحوس
و اگر زحل برین صفت باشد و یا آن هابط بود در فلک اوج همین
واجب کند بازیادتی سرما فصل مریخ و مشتری و عطارد و شمس
دلیل خشکی هوا است و نقصان آبها خاصه مریخ چون در وقت تحویل این
هر چهار کوکب قوی حال باشند و ناظر یکدیگر یا بعضی از این چهار باران

باز ایستند و ابهای زمین کم شود خاصه که قمر در وتد مریخ باشد یا
ان کوکب که قمر بوی متصل بود و همچنین اگر مشتری و عطارد در
وتد مریخ باشند بنظر قمر و زهره و همچنین اگر زحل با اعقاب در وتد
مریخ باشند و زحل مانع بادها است خاصه که راجع باشد در برجی
ارضی وقت تحویل **فصل سیم** در احکام اسعار دلایل اسعار طالع و برج
جزو قرانهاست و طالع سال و فصلها و ماهها و اجتماعها و استقبالها
خاصه اجتماع و استقبالی که مقدم باشد بر سالها و فصلها و وقت
قران و سال قران و اوتاد این طالعها و نیر و قمر و صاحب طالع و
صاحب شرف هر طالعی و مستولی بر جزوهای اجتماع و استقبال
و جزو قران و بر درجهای طالعها و وتدها و قابل تدبیر هر یک از ان
پنج کوکب نیر و مستولی و قمر و صاحب طالع و صاحب شرف
و مواضع هر یک ازین پنج و خداوند خانه هر یک ازین پنج
و تسییرات و انتهاات قرانات و ممازجت عطارد بهر یک که
او مقوی مزاجات و مواضع سهام و خداوندان مثلثها و تربیعها
و سهام و نظر سعود بسهام و نحوس بسهام و خداوندان منتهای
نیز این است جمله دلایل اسعار اما انچه ازین دلایل قرانهاست جز
انتهاها و تسییر راه نماید بر سعرهای دراز مدت قوی اثر چون حصاب ... سالهای مصر در وقت

یوسف

یوسف خاصه که کوکب متغیر از ثوابت باشد و انچه دلایل سالهاست و تسییرات
و انتهاات قرانها راه نماید بر سعرهای میانه مدت چنانکه سالی بر دارد
و انچه دلایل فصلها است و ماهها است راه نماید بر سعرهای اندک مدت سهل
اثر **فصل** حال اسعار از شش وجه نگرند اول انکه اخریان سعر از چه جنس باشد
و دوم انکه وجود اخریان چگونه باشد و سیم انکه عزت باید یانه چهارم
انکه گران باشد یا ارزان باشد و پنجم زمان این حالات که باشد
و ششم مکان وی اما دلایل جنس اخریان انچه بر جهات و کواکب
که بر شمرده ایم و جنس هر یک از معدن و نبات و حیوان و صناعی در
قوانین احکام یاد کرده ایم اگر همه با مشتری اتفاق کنند در دلالت
بر یک جنس سعر ان جنس در گذشته گونی چند بارزانی یا گرانی و اگر همه یا
بیشتری خلاف کنند با یکدیگر مزاج باید داد تا کدام دلیل قویتر است
حکم بر جنس او باید کرد و اگر خلاف تا انجا بود که مزاج نتوان داد
حکم نتوان کرد و حکم نباید کرد و از اسباب زمینی غافل نباید بود چنانکه
گفته ایم هر چند که دلالت مثلثها همان بیشتر که دلالت برجها بر عموم و اما بر
خصوص دلالت مثلثها را حکمی خاص است و ان حکم انست که اگر برجهای
دلایل برجهای مثلثه خاکی باشد جنس اخریان از معدنیات بود یا از
نباتات که مزاج زمینی برد و غالب بود و اگر هوایی باشد جنس اخریان حیوانی

بود یا ضاعی و اگر آتشی بود ضاعی بود که بصنعت آتش حاصل آید یا
معدنی بود که مزاج آتش بر وی غالب بود چون فلزات و مانند
آن که از انجره و خانه زاید و اگر آبی باشد دریایی بود یا بنایی که مزاج
آب بر وی غالب بود و اگر آن برجها از مثلثهای مختلف باشند مزاج
باید داد و یعقوب کندی میگوید که اوتاد طالعها دلیل زر است و
مایلها دلیل سیم و زایلها دلیل بضاعت و اگر گفتی که اوتاد دلیل
ثمن است و زایل دلیل بضاعت و مایل دلیل عرض بهتر بودی فصل
و اما حال وجود اخریان از حال کواکب جنس اخریان گیرند و از حال
سهم جنس و صاحب بیت و صاحب شرف وی اگر آن کواکب ۲ سهم ۲
و سهام همه یا مشتری قوی حال باشند بخانه و وتد رابع و سابع و مثلثه
و حد و حیز و جیب و نظرهای سعد و مانند آن از مزاجها که قوت
ذاتی دهند وجود اخریان بسیار باشد و اگر ضعیف حال باشند بدین
مزاجها وجود وی اندک باشد و اگر میانه حال باشد میانه بود و اگر
مشتری در طالع اجتماعی یا استقبالی بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها
و بر آن طالع مستولی بود و صاحب آن طالع متصل بود بمشتری
یا زهره در رابع و خداوندی هر دو از نحوس پاک باشند و دوم
و خداوندی هر دو مسعود بوند و ~~خداوندی هر دو مسعود بوند~~ و خداوند

دوم

۲ سال قران و طالع سال ۲

دوم متصل باشد بخداوند طالع دلیل کند بر فراخی نعمت و آسایش
مردمان بدان سبب و اگر طالع قران طالع فصل نیز برین صفت بود
دلیل کند بر غایت فراخی نعمت و کمال راحت مردمان بسبب خصب
و اگر این دلایل همه یا بیشتری برعکس باشد دلیل کند بر غایت قحط و محنت
و اگر میانه حال باشد دلیل کند که حال مردمان و وجود اخریان میانه باشد
و دانسته گشت که طالع و خداوندی دلیل مردمان است و دوم خداوندی و سهم
سعادت دلیل مال و معاش است و چهارم و خداوندی دلیل کشت و زراعت
است و پنجم و خداوندی دلیل غله است و مشتری دلیل خصب است و
زحل دلیل قحط است پس قوت هر یک دلیل قوت مدلول وی است و ضعف
دلیل ضعف و چون تیر طالعی یا مستولی جزو مشتری باشد دلیل خصب
و راحت بود و چون زحل باشد دلیل قحط و رنج و بعضی گفته اند که حمل
و اسد و جدی و دلو برجهای قحط و رنج و تباه شدن میوه هاست
و باقی برجهای خصب است مگر جوزا که میانه حالت و نیز گفته اند که برجهای
ارضی و ثابت دلیل غله و طعام است اگر مسعود باشند و دلیل بسیاری است
و اگر منحوس باشند دلیل اندکی و بودن خداوند طالع و تیر و مستولی
و زحل و مشتری وقت تحویل در عقده ذنب دلیل قحط است خاصه در
شهرهای برج ذنب بودن زحل و طالع دلیل رخصت و قحط خاصه

بصفتهای گرانی یا ارزانی دلالت قویتر بود و چون آفتاب بنوزده درجه
میزان رسد یا اوایل اسد در طالع وقت بنگر اگر قمر میان چهارم
و هفتم باشد نرخ مضطرب گردد و مایل باشد بارزانی و اگر میان
عاشر و طالع باشد دلیل ارزانی بود و در وقت تحویل اگر زحل
در برجهای منقلب باشد نرخها مضطرب بود و بگرانی مایل و اگر در
ثابت باشد نرخ گران شود و اگر در ذو جسدین باشد ارزان شود
فصل دلیل عزت اخریان قبول قابل تدبیر است و موصوف باشد بصفت
غلا و اخریان عزیز تر گردد و گران تر گردد و اگر قابل تدبیر رد کند
کوکب را دلیل گیا و باشد و باز اگر قابل تدبیر موصوف باشد
بصفت ارزانی اخریان کاسد و ارزان گردد فصل چون دلیل
اخریان بدرجه عاشر رسد یا درجه طالع یا درجه شرف یا مستقیم
گردد یا سبک رو شود یا انتها یا تسییر وی بدرجه شرف یا درجه
عاشر یا درجه قابل تدبیر مقبول رسد نرخ اخریان زیادت
گردد و هرگاه دلیل اخریان بدرجه هبوط رسد یا درجه ساقط یا درجه
رابع یا درجه سابع یا راجع گردد یا گران رو شود یا انتها یا
تسییر وی بدرجه هبوط یا درجه زایل یا درجه ساقط یا درجه سابع
یا درجه رابع یا درجه رابع یا درجه قابل تدبیر هر دو رسد نرخ اخریان

کوکب دلیل دیگر باشد و قبول اگر دارد قوی تر

کیفیت حالات اخریان در اثنای سال

۲ ماه رجب اوایل م

ارزان شود و هرگاه که میان دلیل و خداوند خانه یا خداوند شرف یا
خداوند هبوط وی یا دلیلی دیگر اگر دلایل اخریان بسیار باشد یا قابل تدبیر
دلیل اتصالی افتد سببی از اسباب نرخ تازه گردد و اگر آن اتصال
اتصال قبول باشد آن سبب گرانی و عزت بود و اگر اتصال رد
بود ارزانی و کساد باشد و همچنین هرگاه که دلیل پس از تحویل بمرکزی
از مراکز خود رسد یا قمر پس از اجتماع یا استقبال بمرکزی از مراکز
خود رسد سببی تازه گردد و آن سبب گرانی باشد و اگر دلیل یا قمر
در مرکز متصل گردد بکوکبی موصوف بصفت غلا و اگر آن اتصال
قبول باشد آن گرانی یا عزت بود و اگر بر خلاف باشد بر خلاف
بود و در جمله هرگاه که میان دو دلیل از دلایل وجود چیزی اتصالی
افتد بنظر یا اتحادی در دلالت یا ملاقاتی بجرم یا مواصلتی به تسییر یا انتها
یا یک دلیل قوی را حال بدل گردد بقوت یا بضعف خاصه که در مرکزی
باشد از مراکز دور خود یا دور خود تمام کند هر آینه آن چیز ظاهر گردد
یا سببی از اسباب ظهور روی تازه گردد و اگر آن چیز ظاهر باشد او
را ذکری افتد بنیک اگر آن دلایل در این امتزاجات قوی حال و مسعود
باشند و بد اگر ضعیف حال و منحوس باشند و این اصل را در ظهور
دولت یکبار یاد کردیم و برای تاکید اینجا دیگر باز گفتیم تا پیش چشم باشد که

یا خداوند
طالع یا خداوند شرف
یا هبوط وی م

این انجا عظیم است و اگر دلیل مقیم گردد یا در وتد رابع افتد نرخ بر انجه
باشد قرار گیرد و اگر در وتد طالعی دو کوکب باشند موصوف بصفت
غلا یا صفت هبوط ببالا در ربع اول از مدت طالع ظاهر گردد
و اگر در وتد عاشر باشد در ربع دوم ظاهر گردد و اگر در سابع
باشد در ربع سیم ظاهر گردد و اگر در رابع باشد در ربع چهارم
و اگر قمر از اجتماع یا استقبال باز گردد و بزحل پیوندد و زحل
صاعد باشد در فلک اوج یا فلک تدویر نرخ گران شود و صعود وی
در فلک تدویر انگاه بود که در مقام دوم افتد برای استقامت
و با این دلیلها هر گاه که عطارد یار شود قوی گردد **فصل** مکان گرانی
و ارزانی نرخها شهرهای برج و شهرهای کوکب و اقلیم کوکب و با جهت
مثلثه است و همه یاد کرده ایم در قانون احکام و در احکام دولت
نیز طریق و تعیین انهم **فن چهارم** در احکام وبا و بیماری دلیل بیماری
و صحت عام طالع قران سال و فصل و اجتماع و استقبال است
خاصه اجتماعی یا استقبالی که مقدم باشد بر دیگر طالعها و خداوندان
همه و قمر اگر مسعود باشند همه یا بیشتری دلیل صحت است و اگر
منحوس باشند دلیل مرض خاصه که نحوست با احتراق باشد یا
بهبوط و ششم و هشتم و خداوندان هر دو از طالع و نحوس سیاره

و ثابته

سعود ...

و ثابته و ذنب دلیل بیماری و مرگست خاصه که نحوس خداوند ششم
و هشتم باشد پس هر گاه که خداوند طالعی با قمر بهم منحوس گردد و
متصل باشد بخداوند ششم وقت تحویل طالع دلیل بیماری عام است و اگر
بخداوند هشتم متصل گردد دلیل مرگ عامست خاصه که صاحب طالع
و قمر هر دو در ششم یا هشتم منحوس گردند نحوست خداوندی وقت
قوت بیماری و مرگ وقت رسیدن انتهای طالع و برج قران ببرج
ششم و هشتم است و رسیدن تسییر درجهٔ هر یک و درجهٔ خداوندان
ششم و هشتم بدرجهٔ طالع در وقت تحویل اگر زحل ناظر باشد بسهم
غیب و سهم سعادت بنظر عداوت دلیل مرگ عام است و جنس بیماری
از مزاج کواکب نحس گیرند و از مزاج ششم و هشتم و مزاج خداوند
هر دو و بیماری مزاج هر یک بیان کرده ایم و چون مزاج بیماری و تن
درستی عام بر مزاج هواست مراعات دلایل هوا واجب است
خاصه مراعات دلایل عاشر چنانکه عاشر دلیل هواست همچنان
عاشر دلیل بیماریست **فن پنجم** در احکام حرب و فتنه چون در یکی از
طالعهای قران و سال و فصل و اجتماع یا استقبالی که مقدم باشد بر
دیگر طالعها تیر یا مستولی مریخ باشد و نوری از علویین بدیگری داده
و عطارد ناظر بمریخ و زهره ساقط از وی در مدت ان طالع حرب باشد

قایم کردد میان یکی که خداوندان او قدیم باشد و میان خارجی که دعوی
حق کند خاصه که مریخ در وتد باشد و بنظر عداوت زحل را بیند ازان
سبب که مریخ دلیل حرب و فتنه است و زحل دلیل خاندان قدیم و
مشتری دلیل انکه دعوی حق کند و امزاجها [عطارد] را قوی کرداند و زهره
مزاج مریخ [را] ضعیف کند در حرب و چون این دلایل قایم کشت بکر اگر
مریخ بذات خود نور مشتری بزحل میدهد اغاز از خارجی بود بذات
خود و اگر نور زحل بمشتری دهد اغاز از ملک بود بذات خود
و اگر مریخ این نقل بواسطه کواکب سفلی میکند چنانچه ان سفلی تحت مریخ
را بیند پس یکی علوی را پس دیگری را اغاز بواسطه کسی بود که از جنس سفلی
باشد و اگر سفلی دو باشند و هر دو مریخ را بیند پس یکی نور زحل
بمشتری دهد و دیگری نور مشتری بزحل اغاز از هر دو جانب
باشد لکن بواسطه این دو جنس و اگر اتصال مریخ بزحل اتصال دفع
قوت باشد یا دفع طبیعت ملک غالب اید خاصه که زحل بنفس خود قوی
حال باشد بقوتهای عظیم اثر و قوتهای رجعت و ظهور چون وتد و
افق و شرف و صعود افلاک و کمال تشریق بالنفراق و مانند ان و مستعلی
باشد بر مشتری بنوعی از انواع استعلا که یاد کردیم و در خانه مشتری
یا مقبول بود نزد هر دو نیز یا نزد صاحب عاشر خود یا عاشر طالع

مشهور است که اگر مریخ از زحل مقبول باشد حرب و فتنه کمتر واقع شود و اگر نه واقع شود

واکر اتصال

واگر اتصال مریخ بزحل اتصال انکار باشد ملک مغلوب کردد خاصه که
زحل بنفس خود ضعیف حال باشد بضعفهای عظیم اثر و ضعف جهت و خمول
چون سقوط از طالع و زوال از وتد و هبوط در افلاک و افق و در وجهت
و احتراق و بودن زیر زمین و در درجه هبوط و مانند ان و باان مزاج نحس
اتصال افتد و میانه وی و میانه صاحب ثامن یا رابع خود یا از ان طالع و
اگر نظر مریخ بزحل بنظر عداوت باشد کشش در لشکر ملک بیشتر بود و حرب
برو دشوارتر و اگر از مودت باشد برعکس باشد و اگر زحل در برج دراز
مطالع یا بسیار فرزند بود یا قمر در شب بدو پیوند د و یا شمس در روز
لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج متصل باشد بزحل و اگر برعکس
بود مزاج برعکس باشد و حکم و اگر زحل در برج ثابت یا در وتد یا
قمر بدو پیوند د از برج ثابت یا وتد ملک پایدار باشد در حرب اگر
عطارد ناظر باشد بزحل یا مریخ ملک با مکر و حیلت بود و اگر ان نظر
قبول باشد ان مکر و حیلت مقبول کردد و اگر نه نه و اگر زحل در برج
ذوجسدین باشد خاصه که قوس یا مریخ ازو منصرف بود ملک
با تجربه بود و اگر زحل مشرقی باشد یا در ربع شرقی بود ملک جوان
بود و اگر مغرب باشد یا در ربع غرب بود پیر بود و چون حال ملک از زحل
بدانستی بسبب این مزاجها حال خارجی از مشتری بدان هم بر نی

[illegible] مزاج

مزاجها و اگر مریخ در برج ثابت باشد حرب دایم بود خاصه که زحل نیز
در برج ثابت باشد و هر دو گران رو باشند و اگر در ذو جسدین باشد
حرب مکرر باشد و اگر در منقلب بود زود سپری شود خاصه که مریخ
سبک رو باشد و اگر مریخ سبک رو باشد حرب زود آغاز نهند
و اگر گران رو باشد دیر و دلیل زیادت شدن حرب زیادت شدن
مریخ است در قدر و نور و عدد و حساب و بودن وی در برج
زیادت مطالع و در عرض شمالی و دلیل نقصان شدن ضد
این معنیهاست و دلیل شهرت و ذکر حرب صعود مریخ است
در افلاک و افق و قران وی با رأس و دلیل خمول هبوط
مریخ است و دلیل مکر اتصال عطارد و قران ذنب و دلیل
استعداد حرب به محاربت نظر مودت مریخ به طلوعین
و دلیل صلح اتصال زحل و مشتری است بنظر مودت بذات یا بنقل
کوکبی سعد و باطل شدن مزاجهای مریخی از اوتاد و جزان و قوی
شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره در اوتاد و با اتصال [illegible] خاصیت جهت صلح در اوتاد
عطارد و دلیل قوت و شدت حرب بودن مریخ است در اوتاد
خاصه که راجع گردد و اگر در طالع باشد کشش رعیت بسیار ۲ در اوتاد هم
بود و اگر در عاشر بود کشش سران لشکر بسیار بود و اگر در

مقسم با

مقسم باشد غارت و برده بسیار بود و اگر در چهارم باشد ترس و
هزیمت بسیار شود و اگر شمس بمریخ پیوندد مقتول گردد و کشش هم
بسیار شود و همچنین اگر سهم حرب در وتد افتد بنظر عداوت
مریخ و زحل و اما شهرهای حرب شهرهای برجی باشد که مریخ در وی
باشد یا ناظر باشد بوی خاصه نظر عداوت یا ناحیت و تدی
یا ربعی که مخرج روی باشد و ربع مشرق از طالع است تا عاشر
و جنوب از عاشر تا سابع و مغرب از سابع تا رابع و شمال
از رابع تا طالع و آغاز حرب از جهت ربع مریخ است و عرض وی و از
ربع قابل تدبیر مریخ و اما وقت حرب رسیدن انتهاست ۲ وقت هم
از طالع قران یا برج قران یا تسییر از طالع سال بجرم مریخ
یا بنظر مریخ و وقت رسیدن مریخ است بدرجه وتدی خاصه درجه طالع
و وقت افتادن درجه طالع سال است یا فصل یا اجتماع یا استقبال درجه
مریخ قران یا درجه مقابله و تربیع وی و وقت پیدا آمدن ستاره
یا دم است و اگر مریخ در برج وتدی باشد چون پس از درجه وتد
باشد تسییر مریخ بدرجه وتد رانند تا وقت پیدا آید و اگر پیش باشد
تسییر درجه وتد بمریخ رانند و هر درجه را سالی شمرند و اگر وتد قران
باشد ماهی و اگر وتد سال باشد روزی و اگر اجتماع یا استقبال

باشد بدان شرط که عدد تسییر از عدد مدت هر یک زیادت گردد
و همچنین اگر در مایل یا زایل وتد باشد و رجوع اینهمه دلایل که بر شمردیم
بدان اصل است که در ظهور دولت و ظهور اسعار یاد کردیم اعتماد
بران اصل باید کرد فصل صاحب طالعی از طالعهای قرانات و اسال
و فصول و اجتماع و استقبال و صاحب سابع وی بمنزلت زحل
و مشتریست بدان سبب که صاحب طالع دلیل مردمان شهرست و
صاحب سابع دلیل خصم خارجی و ازین جهه باید که حال هر دو را با
مریخ همچنان نگاه داری که حال زحل و مشتری را داشتی لکن هر اینه
ازین دو یکی ناظر باشد و ستاره در حرب آن حیث که علو برا میزان باب
که حرب از کارهای دولت است ازین جهه واجب است استعانت
خواستن در احکام حرب از احکام دولت و یکی از رموز هرمس
آنست که میگوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی شمالی است
و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب شرقی جنوب است و از ده
دلو تا ده ثور غربی شمالیست چون مریخ در ربعی ازین ربعها باشد
اهل ان ربع در حرب غالب ایند برای انکه مریخ یار ایشان باشد
چنانکه اگر قمر در ربع مقامری باشد ان غالب اید و ابو نظر مظفر
ترک که از علمای احکام است و از شجاعان حرب میگوید من

این حکم را در بسیار حرب بیازمودم همه راست امد و کمان است که جای
این رمز بر موضع جوزهر و اوج مریخست که درین برجهات مقابله
نحس وقت تحویل دلیل فتنه و حرب است خاصه که از اوتاد باشد بودن
مریخ در تحت الشعاع دلیل فتنه و حرب است خاصه در وتد و برج منقلب
تربیع شمس و مریخ و مقابله ایشان که مریخ در برج منقلب باشد وقت
تحویل روزی دلیل خروج خارجیست و اگر مریخ سالخداه باشد و راجع
شود در هبوط یا وبال یا برجی ساقط و هیچ سعدی بدو ننگرد دو دشمان
ملک را بر انگیزد فتنه و حرب و اگر مریخ ناظر باشد سهم سعادت را بسهم غیب
بنظر عداوت قتل بسیار افتد و دزدان بسیار شوند و فتنه و حرب
قایم گردد و اگر هر سه علوی در یک برج باشند وقت تحویل شهرهای
ان برج را و مدلولات ان برجها را تمتهار رسد و سهم حرب و فتنه
دو است یکی از درجه افتاب است تا درجه مغرب شب و روز که بر درجه
طالع افزایی و دیگر از مریخ تا قمر شب و روز که بر درجه شمس افزای که
مریخ با یکی ازین دو سهم افتد دلیل فتنه و حرب باشد خاصه که سهم
در وتد بود و وتد اتشی باشد و اگر ثابته که مزاج نحسین دارد یا مزاج
مریخ مستر باشد چون دبران و قلب عقرب و قلب اسد و مانند ان یا بر
درجه طالع افتد یا بر درجه عاشر یا درجه مریخ فتنه و حرب انگیزد

واگر مریخ و زحل در درجهای مقدره باشند دزد بسیار شود و فتنه و
حرب انگیزد و حال ملک در حرب از طالع ولادت وی نگرند و
از طالع دولت وی و از طالع ملک وی و طالع احشار وی برای
حرب نوع سیم در احکام موالید چون حد ادمی است که حکمای اوایل
و اواخر بران اتفاق کرده اند و گفته اند الانسان حی ناطق میت پس
بنای حیات قوت او بر چهار قوت است اول قوت طبیعی که او سبب وجود
مولود است به نشو و نما و دوم قوت حیوانی است که سبب افعال
و انفعال موجود است بحس و حرکت و سیم قوت شهوانی است
که سبب بقای موجود است باصل و نسل و چهارم قوت غضبی است که سبب
تهیات حیات اسباب بقاست بجلب منافع و دفع مضار و اما
بنای نطق او بر دو قوت نفسانی است یکی را عقل غریزی خوانند
که اصل نفس ناطقه است و دیگر را عقل مستفاد که سبب تذکر و تفکر است
برای مصالح معاش و معاد و اما بنای موت او بر یک قوت است
که انرا خارج طبیعت خوانند و ان سبب فساد مزاجست و چون این
مقدمه معلوم گشت نتیجه این مقدمه انست که بنای افرینش ادمی
بر هفت قوت است و هر یک از ان هفت قوت منسوبست بهر یک
از هفت کوکب چنانکه قوت طبیعی منسوبست بقمر و قوت حیوانی

منسو

منسوبست بشمس و قوت شهوانی منسوبست بزهره و قوت غضبی منسوبست
بمریخ و قوت نفسانی منسوبست بمشتری و قوت تفکر و تذکر منسوبست
بعطارد و قوت مرگ منسوبست بزحل بدان سبب که این هفت کوکب
در اسمان بمنزلت هفت چشمه است در زمین و چنانکه ازین هفت چشمه
که دریای عالم است پیوسته جویها میرسد بعروق اشجار و نبات
تا بدان رسیدن در ایشان نشو و نما حاصل باید همچنان ازین هفت
کوکب هفت سیاره افلاک اند پیوسته انوار می تابد بر اجسام زمینی
تا بدان تابش در ایشان این قوتها حاصل باید چنانکه مقتدای اصحاب صناعت
و ارباب حکمت بطلمیوس میگوید در این کلمه از ثمره الشمس ینبوع القوة
الحیوانیه و القمر ینبوع القوة الطبیعة و الزهره ینبوع القوة الشهوانیة
و المریخ ینبوع القوة الغضبیة و الجاذبة و عطارد ینبوع القوة الذکریة و
الفکریة و المشتری ینبوع القوة النفسانیة النامیة النباتیة الماسکة و چون
مدار حیات و مدار ممات ادمی برین قوتهاست و این قوتها نتایج
انوار ان کواکب است پس مدار حیات و ممات ادمی بر انوار ان
کواکب است و ان کواکب ازین جهة دلایل حیات و ممات ادمیست
فصل و نیز اتفاق کردند حکمای اوایل و اواخر که انسان عالم صغیر است
و عالم انسان کبیر از روی تمثیل صناعی و تشبیه اقناعی و ان تمثیل و تشبیه

اساس احکام است و بنای احکام بران است و بدین سبب مقتضای
احکام است که چنانکه مدار احکام عالم بر کواکب علویست و کواکب
سفلی دران تبع اند همچنانکه مدار احکام انسان بر کواکب سفلیات
و کواکب علوی دران تبع اند لکن شمس چنان که در احکام عالم
مقصود و متبوع است بدان سبب که ان دلیل دولت است و دولت
ثمره سعادت است و سعادت جان عالم است همچنا در احکام اجسام
انسان متبوع و مقصود است بدان سبب که او دلیل حیات است و حیات
ثمرهٔ روح است و روح جان انسانست و بدین سبب است که چون
شمس بر اید نشان حیات در کل انسان پدید اید از جهه استعمال حس
و حرکت و چون فرو شود نشان مرگ در همه پدید اید از جهه استعمال
نوم و سکون و اما قمر چنانکه در احکام عالم عدیل و بدیل شمس است
از این جهه قوت طبیعت بقمر مفوض است چنانکه قوت حیات بشمس
برای انکه طبیعت در انسان عدیل حیات است و در نبات بدیل وی اما
مریخ چنانکه در احکام عالم تبع است ان دو علوی را زحل و مشتری
در احکام انسان هم تبع است این هر دو سفلی را زهره و عطارد
بدان سبب که فضول حاجت بقای عالم انسان بدو مفوض است و فروع
بدبختی انسان از انجهة که حرب عالم بدو مفوض است و غضب انسان و هر دو

حاجات اصلی برای بقای فضول است و برای این معنی بطلمیوس حوالت
اخلاق موالید و صناعت ایشان که سبب نجابت بدین کواکب میکند
در اخر این کلمه و مریخ را پس ترجمه میدارد و میگوید و کذلک یکون الزهرة
و العطارد و المریخ فی الموالید ادلاء علی اخلاق صاحبه و صناعته و هر کس
که خواهد تا این باب بشرح و بسط بداند باید که در بیان قوتها از کتاب
اصطلاح طبی تامل کند فصل و چون ان قوتها در ادمی وقت افرینش
راسخ گشت از انوار ان کواکب چنانکه یاد کرده ایم پیش افرایش
و کاهش ان قوتها در ادمی وقت افرینش و حال بقا تابش
اتی انوار باشد بر وجه موافقت و مخالفت بدان سبب که چون تابش
انوار موافق ان قوتها افتد بیفزاید و چون مخالف افتد بکاهند
و موافقت را سعادت خوانند و مخالفت را نحوست مگر در وقت
حماقت که ان بر عکس است و حقیقت سعادت ادمی شادی و خوشدلی اوست
و حقیقت نحوست غم و ناخوشدلی است اگر چه هر یک را او در زمین اسباب
بسیار است و در اسمان دلیل بیشمار و چون حقیقت سعادت شادی و
خوشدلیست پس هر گاه که دل خوش و شاد باشد دلایل سعادت قایم باشد
اگر چه اسباب نحوست ظاهر بود چون سقوط جاه و قلت مال و زشتی
خلقت و فرط جهل و حمق طبع و مانند ان و هر گاه که دل بعلل ناخوش و

غمناک باشد دلایل نحوست قایم بود اگرچه اسباب سعادت ظاهر بود چون
رفعت جاه و کثرت مال و کمال خلقت و غزارت علم و کیاست
طبع و مانند ان و چون این مقدمه معلوم گشت نتیجه وی انست که چون منجم
دلایل سعادت دید باید حکم بشادی کند و چون دلایل نحوست دید
حکم بغم کند تا احکامش بیشتر صواب رود و در تعیین اسباب غم و
شادی خوضی بیشتر نکنند که خطاش بیشتر افتد بسبب بسیاری اسباب
و دلایل **فصل** معلوم است که حکم هر موجودی از طالع اغاز وجود وی
کنند و اغاز وجود ادمی وقت سقوط نطفه است و چون نگاه داشت
طالع وقت سقوط نطفه متعذر است بر رصد و بیشتر احکام طالع ولادت
را بدل وی بکار میدارند بضرورت و چون طالع ولادت در احکام
دلیل ضروریست نه حقیقی پس تفاوت در احکام بسیار رود خاصه
که رصدی نباشد و هرگاه که طالع ولادت رصدی نباشد
منجم را حکم نباید کرد که احکام کم راست اید بدان سبب که بدل
دلیل است باشد و در اصل دلیل حاصل هرچند که طایفه حکما گفته اند
که طالع مسقط نطفه طالع خلقت است و طالع ولادت طالع بقا
و احکام منجم بیشتر بر حال بقاست اما با این همه اتفاق کرده اند
که بر طالع ولادت که رصدی نباشد حکم نباید کرد تا نمودار است

انرا تحقی

انرا تحقیق نکنند و تجارب تصدیق و بهتر نمودارات دو نمودار است
یکی نمودار والیس مصریست و دیگر نمودار بطلمیوس **فصل** نمودار والیس را
نمودار مسقط نطفه خوانند بدان سبب که والیس و هرمس و دوروتیوس
و دیگر حکما میگویند که درجه قمر وقت ولادت درجه طالع مسقط نطفه است
و درجه قمر مسقط نطفه درجه طالع ولادت چنانکه بطلمیوس صاحب احکام
در ثمره اورده است موضع القمر فی المولید هو الجزء الطالع من الفلک
فی وقت سقوط النطفه و موضع القمر فی وقت سقوط النطفه هو الجزء
الطالع عند الولاده و این حکمی است که کرده اند و دلیل بر صحت
این حکم انست که ما گفته ایم چند جای درین کتاب که هرگاه که میان
دو دلیل از دلایل وجود چیزی اتصالی افتد بنظر یا اتحادی در دولت
یا ملاقات بجرم یا بموصلی مشتری و انتها یابد دلیل قوی را حال بدل گردد
بقوت یا بضعف خاصه که در مرکزی باشد از مراکز دور خود یا دور
خود تمام کند هر اینه ان چیز ظاهر گردد یا سببی از اسباب ظهور وی
تازه گردد و قویتر دلایل نطفه درجه طالع سقوط ویست در رحم و موضع ماه
وی از فلک در انوقت بدان سبب که درجه طالع هر چیز برا ان
چیز اثری عظیم است و همچنان قمر را در نطفه اثری عظیم است بدان که (سبب)
مزاج نطفه مزاج قمر است از ان جهت که نطفه اب گرمست و مزاج قمر

مزاج اب گرم است چنانکه بیان کرده ایم و بدان سبب که نطفه از حال بحال هر روز
گردانست در رحم و قمر از شکل بشکل هر روز گردانست در فلک و
بدان سبب که نطفه حقیر است و صغیر لکن بگردش از شکل بشکل میافزاید
تا بدرجه کمال برسد و در میانه عمر پس کاهش گیرد هم از گردش
حال بحال تا ناچیز شود در اخر عمر چنانکه قمر اول ماه حقیر است و صغیر
لکن بگردش از شکل بشکل میافزاید تا بدرجه کمال برسد در میانه
ماه پس کاهش گیرد هم بگردش از شکل بشکل تا ناچیز گردد در اخر
ماه و ازین جهت بطلمیوس جسد مولود را مخصوص میکند بقمر و میگوید
در ثمره القمر یخص الجسد لمشابهته ایاه فی التصرف و چون درجه طالع
مسقط نطفه و موضع قمر وقت سقوط نطفه هر دو دلیلی قوی است از
دلایل احوال نطفه پس هرگاه که میان قمر و طالع یا صاحب طالع اتصالی
افتد بدان که قمر نور بر درجه طالع افکند یا صاحب طالع را بیند و یا
اتحادی افتد بدان که درجه طالع وقت درجه قمر جدا شود یا ملاقاتی
افتد بدان که قمر بر درجه طالع رسد یا موافقتی افتد بدان که تیسیر
روزی یا ماهها روزی یا بدیگری یا قمر با طالع تحویل کردند خاصه
که درجه طالع مرکزی باشد از مراکز دور خود یا مراکز ان طالع
یا هر یک از ایشان دور خود تمام کند هر اینه سببی از اسباب

کمال

کمال صلاحیت ظهور نطفه تازه گردد تا بکمال ان اسباب کمال صلاحیت
ظهور حاصل اید و چون کمال صلاحیت ظهور حاصل اید پس انگاه مزاجی
قوی ازین مزاجها حادث گردد و خاصه مزاج بر وجه ملاقات
که قمر بدرجه طالع رسد یا مزاج اتحادی که درجه قمر طالع گردد پس انگه
بکمال ظهور بولادت حاصل اید و از خاصیت مزاجهای دلایل نطفه
یکی انست که هر یک از مزاج ملاقات و مزاج اتحاد چون حادث
گردد دیگری با وی نیز حادث گردد در اغلب احوال و چون هر دو مزاج
حادث شود و صلاحیت کمال ظهور نباشد هر اینه ولادت حاصل
اید که کمال ظهور است و چون ولادت حاصل اید درجه قمر حالی درجه طالع
مسقط باشد و درجه قمر مسقط درجه طالع که طالع ولادت
مدت صلاحیت هر نطفه برای کمال ولادت مختلف است بسبب اختلاف
مزاج هر یک از ان جهت که مزاج بعضی گرمتر است و مزاج بعضی سردتر
و مزاج بعضی میانه پس هر کس که گرمتر باشد صلاحیت زودتر پذیرد
و مدت مکث وی در رحم کمتر باشد و مزاج هر کس که سردتر بود صلاحیت
دیرتر اید و مکث وی بیشتر باشد و مزاج هر کس که میانه بود صلاحیت
میانه باشد و مدت مکث وی میانه باشد و مدت مکث میانه ده دور
قمر است در اغلب احوال و مدت مکث کمتر هشت دور و مدت مکث بیشتر ده

دور و اهل شریعت خلاف کردند اهل طبیعت را در مدت مکث بیشتر و
میان ایشان در انهم خلاف است برای انکه مدت بیشتر نزد اصحاب
رای دو سالست و نزد اصحاب حدیث چهار سال و این خلاف است انرا
سبب مشاهده نادر افتاده است و نادر را حکم نیست مفصل چون مدت
یکدور قمر بسیر وسط بیست و هفت روز است و هفت ساعت و چهل
و چهار دقیقه مدت ده دوره وی دویست و هفتاد و سه روز باشد
و پنج ساعت و بیست دقیقه و این مدت مکث اوسط است و این
مدت حکمای اسلام ساعات و دقایق بیفکنند و دویست و هفتاد
و سه روز را مکث اوسط نام کردند پس از مکث اوسط پانزده
روز بیفکندند و گفتند این مقدار مدت سیر قمر است نیمه فلک
را و باقی را مکث اصغر نام کردند و ان دویست و پنجاه و هشت
روز است و همان پانزده را بر مکث اوسط افزودند تا دویست و
هشتاد و هشت روز شد و انرا مکث اکبر نام کردند پس از مقتضای
این مکثها و از مواضع قمر طالع ولادت بیرون اوردند بدان
طریق که درجه طالع را بنهادند تخمین و در ان تخمین غایت احتیاط
بجای اوردند پس بنگریستند در شکل طالع تا قمر کجا بود اگر بر جانب
درجه مغرب بود حکم کردند که درجه تخمینی درست است و اگر زیر

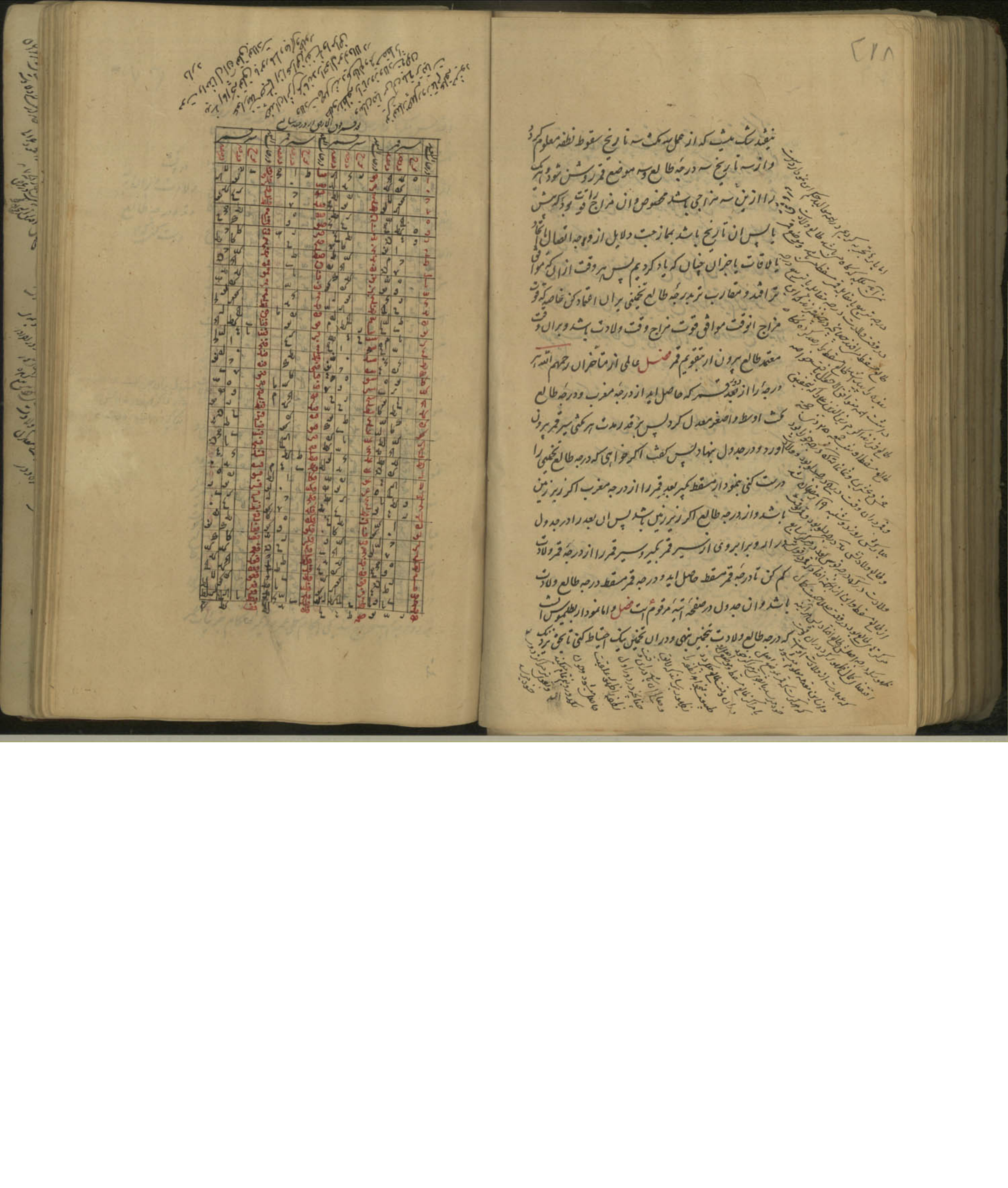
زمین

زمین بود بنگریستند بعد وی بدرجه سوا از درجه مغرب و این بعد را بدو جای بنهادند
و یکی را بر دوازده قسمت کردند تا روزهای سیر قمر در ان بعد حاصل
اید از ان روی که قمر هر روز دوازده درجه رود و چون نیمه فلک
را پانزده روز رود و انچه از قسمت باقی ماند تضعیف کردند تا ساعات
حاصل اید پس جمله روزها و ساعتها را فضل نام کردند انگاه بعد دیگر را
تضعیف کردند و ان تضعیف کرده را بر پانزده قسمت کردند و انچه از
قسمت باقی ماند در شصت زدند و هم بر پانزده قسمت کردند و جمله ساعات را
و دقایق تعدیل نام کردند و بر فضل افزودند تا فضل معدل شد پس فضل
معدل را بر مکث اصغر افزودند تا مکث معدل گشت و اگر قمر زیر زمین
بود بنگریستند بعد از درجه طالع تا قمر و برین بعد همان عمل بعد اول بکردند جز
ان که تعدیل فضل کم کردند پس فضل را بر مکث اوسط افزودند تا مکث
معدل گشت پس مکث معدل را در هر دو حال از درجه تخمینی وقت کم کردند
تا وقت سقوط نطفه حاصل اید پس بر وقت سقوط نطفه قمر را تقویم کردند
اگر درجه تقویم قمر و درجه طالع تخمینی یکی افتاد یا کم بیش درجه تفاوت کرد
بران اعتماد کردند و اگر زیادت بران تفاوت کرد بمراد دل کم بیش
کردند تا بدرجه تخمینی نزدیک افتاد انگاه گفتند که این درجه مولود است
و این طریقت مرا هیچ پسند نمی افتد خاصه انگاه که حساب چون در

نباید همراه خویش کامش کند بدان سبب که از قانون تحقیق یک دو درست
بچند وجه فصل و قانون تحقیقی است که اگر قمر بر حاق درجهٔ طالع تحقیقی
بود آن درجه درست بود بدان سبب که قمر وقت سقوط نطفه هم در آن
درجه بوده است و طالع سقوط نطفه نیز آن درجه بوده است و چون پس از
حصول صلاحیت ولادت دور قمر با دور طالع فراهم آمده است
و قمر بدرجهٔ طالع باز رسیده است و این همه دلایل قویست چون جمع
شده است ولادت بوده است و اگر قمر بر حاق درجهٔ مغرب بود درجهٔ طالع
هم درست باشد بدان سبب که قمر در قوی‌تر مرکزهای دور خود بوده
باشد و آن درجه مقابله است و بدرجهٔ مسقط طالع باز رسیده بود و
درجهٔ طالع گشته پس از حصول صلاحیت و این همه دلایل قوت
چون فراهم آمده است ولادت بوده است و اگر قمر زیر زمین باشد
بگیر بعد از درجهٔ قمر تا درجهٔ طالع و آن بعد را بر یک روزه سیر
وسط قمر قسمت کن و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و سی
و پنج ثانیه تا روزها حاصل آید و اگر باقی ماند در بیست و چهار ضرب
کن و هم بر آن قسمت کن تا ساعتها حاصل آید و اگر باقی ماند در شصت ضرب
کن و هم بر آن قسمت کن تا دقیقهای ساعت حاصل آید آنگاه همه را
جمله کن و تعدیل مکث نام کن پس تعدیل مکث را از دویست و هفتاد

و سه روز

و سه روز و نه ساعت و بیست و نه دقیقه که مدت ده دور قمر است کم کن
تا مکث معدل حاصل آید و اگر قمر زبر زمین باشد بگیر بعد از درجهٔ طالع
تا درجهٔ قمر و برین بعد همان تعبیه عمل اول بکن تا تعدیل مکث حاصل آید
پس تعدیل مکث را بر آن ده دور افزای تا مکث معدل حاصل آید
پس مکث معدل را از وقت طالع تخمینی کم کن در هر دو حال تا تاریخ
سقوط نطفه حاصل آید پس بر آن تاریخ قمر را تقویم کن و بنگر اگر درجهٔ
تقویم قمر و درجهٔ طالع تخمینی هر دو یکی باشد یا تفاوت کمتر پنج درجه بود
درست بوده است و عمل راست و درجهٔ نمودار معتمد و اگر تفاوت
بسیار کند مکث درست نبوده است از آنجهت که مدار مکث همه بر ده
دور نیست و چون عمل بر ده دور راست نیاید بر هشت دور و بر نه دور و بر یازده
دور کن برای آنکه هر یک از مکث صغرا و کبرا همچنان معتبر است که
مکث اوسط و اگر بر هر سه راست نیاید طریق عمل بدل کن و بعد از
درجهٔ مغرب گیر تا درجهٔ قمر و تعدیل مکث را بر مکث اوسط و اصغر
افزای اگر قمر زبر زمین باشد و از درجهٔ طالع گیر تا قمر و تعدیل را از
مکث اوسط و اکبر بکاه و اگر قمر زیر زمین باشد و روا است که تعدیل
مکث را از هر دو بعد شرقی و مغربی بگیری و از هر سه مکث بکاهی
و بر هر سه مکث نیز افزایی پس بنگری تا کدام موافق‌تر



نیفتد شک نیست که از حمل به تمکث سه تاریخ سقوط نطفه معلوم کردد
واز سه تاریخ سه درجه طالع وسه موضع قمر روشن شود وهر یک
را از این سه مزاجی باشد مخصوص وان مزاج قوت او بود که پیش
یا پس ان تاریخ باشد بممازجت دلایل از وجه اتصال یا اتحاد
یا ملاقات باجزاء چنان که یاد کردیم پس هر وقت از ان که موافق
تر افتد ومقارب تر بدرجه طالع تخمینی بران اعتماد کن خاصه که قوت
مزاج انوقت موافق قوت مزاج وقت ولادت باشد وبران وقت
معتمد طالع بیرون از تقویم قمر فصل عالمی از متاخران رحمهم الله هر
درجه را از بعد قمر که حاصل اید از درجه مغرب ودرجه طالع
تمکث اوسط واصغر معدل کرد پس بقدر مدت هر یکی سیر قمر بیرون
اورد ودر جدول بنهاد پس کفت اکر خواهی که درجه طالع تخمینی را
درست کنی بمودار مسقط بکیر بعد قمر را از درجه مغرب اکر زیر زمین
باشد واز درجه طالع اکر زیر زمین باشد پس ان بعد را در جدول
در اید وبرابر وی از سیر قمر بکیر وسیر قمر را از درجه قمر ولادت
کم کن تا درجه قمر مسقط حاصل اید ودرجه قمر مسقط درجه طالع ولادت
باشد وان جدول در صفحه اتیه مرقوم است فصل واما مودار بطلمیوس است
که درجه طالع ولادت تخمین نهی ودران تخمین بیک احتیاط کنی تا نجم نزدیک

افتد پس بنگرتا بر درجه جزو اجتماعی یا استقبالی که مقدم شد بر ولادت
مستولی کیست از کواکب وقت اجتماع یا استقبال انگاه درجه وتدی
از اوتاد طالع تخمینی که موافق تر افتد هم چند درجه ان کوکب کنی که
مقتضی سخن بطلمیوس در ثمره برین جمله است چنانکه میگوید المستولی علی مکان
الاجتماع فی درجه وتد من اوتاد الطالع کل کاین فی ذالک الاجتماع مثل
من الاشخاص الانسانیه وکذلک الاستقبال و این حکمی است که کرده
است از ان روی که چون درجه وتدی از اوتاد طالع وقت مثل درجه
مستولی شود سبب ظهور چنین گردد برای انکه مستولی را اثری قوی است
در اظهار کارها خاصه که طالع وقت با وی موافقت کند واگر درجه
نموداری از درجه تخمینی تفاوت فاحش کند بنگرم که در وقت ولادت
مستولی بران جزو کیست او را بکار دار واگر هم تفاوت فاحش کند بنگرکه در وقت ولادت م
مشتری بران شکل کیست او را بکار دارد واگر درجه طالع یکی ازین دو
نمودار درست نگردد به نمودار التسییرات درست باید کرد و
نمودار تسییرات است که درجه طالع و عاشر را در مدت عمر تسییر
می باید کرد با جرام و شعاع سعود و نحوس و ازو احکام سعادت و نحوست
استخراج کرد هر گاه که از ان دو احکام حکم با پیش راست اید درجه طالع
درست گردد و چون درجه طالع درست گشت احکام ان در حق مولود
بر دو وجه استخراج کنند یکی احکام کلی عمر و دیگر احکام جزئیات عمر

در وقت ولادت بران درجه وتد را درجه طالع درست کنند کرد م

جدول زیرین از درجه طالع

درجات	سه قسم			درجات	سه قسم			درجات	سه قسم			درجات	سه قسم		
	برج	درجه	دقیقه		برج	درجه	دقیقه		برج	درجه	دقیقه		برج	درجه	دقیقه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ند

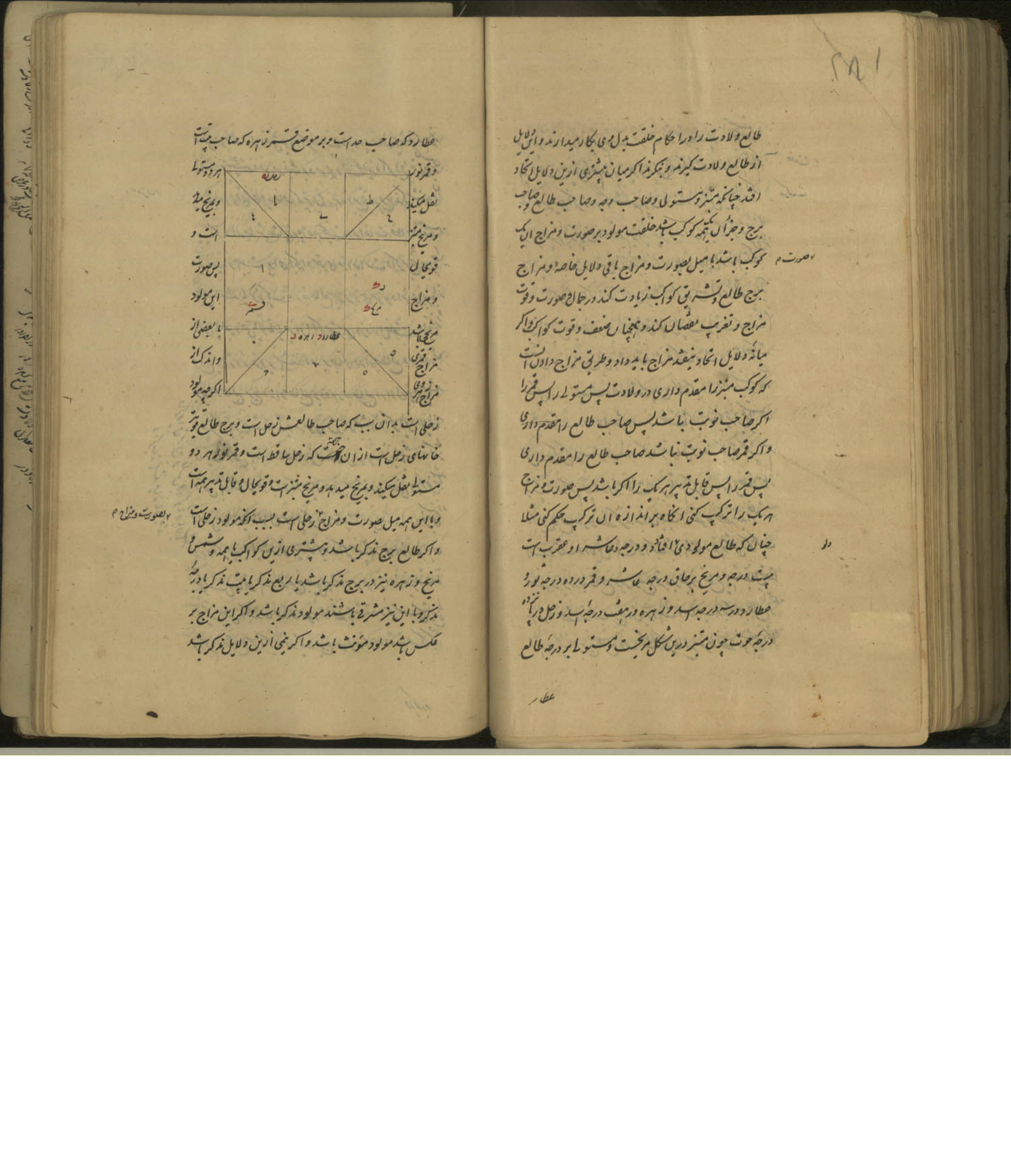
وبدین سبب این نوع را دو صنف کردیم صنف اول در احکام کلی عمر
احکام کلی عمر دو نوع است یکی احکام احوال مولود پیش از ولادت
و دیگر احکام احوال وی پس از ولادت و بدین سبب این صنف را
دو فن کردیم فن اول در احکام احوال مولود پیش از ولادت
احوال مولود پیش از ولادت احوال خلقت وی است در مدت
حمل و هر گاه هر ماه از مدت حمل منسوب است بکوکبی چنانکه ماه اول
منسوب است بزحل و ماه دوم منسوب است بمشتری و ماه سیم منسوبست
بمریخ و ماه چهارم منسوب است بآفتاب هم برین ترتیب تا ماه هشتم
بزحل باز رسد و بدین سبب هر کس که در ماه هشتم زاید نزید و اگر
و اگر در ماه نهم زاید که نوبت بمشتری باز رسد و هر گاه ماه که منسوب
است بکوکبی اگر آن کوکب در اغلب آن ماه قوی حال باشد اثر مزاج
آن کوکب در خلقت مولود قوی پدید آید و اگر ضعیف باشد ضعیف
پدید آید و جهال منجمان میگویند که در ماه اول قوت سردی از زحل
بنطفه پیوندد تا بفسرد و برقرار بماند و در ماه دوم قوت نامیه از مشتری
بدو پیوندد تا بالیدن گیرد و در ماه سیم قوت غضب از مریخ بدو
پیوندد و در ماه چهارم قوت حیات از شمس بدو پیوندد و در ماه
پنجم قوت شهوت از زهره بدو پیوندد و در ماه ششم قوت نطق از عطارد

بدو پیوندد

بدو پیوندد و در ماه هفتم قوت حرکت از قمر بدو پیوندد تا در جنبش
آید و خلقت جنین تمام شود و چون جنین تمام گشت و در ماه هفتم اگر بزاید بزید و اگر نه در ماه هشتم چون قوت از زحل بدو پیوندد اگر
بزاید بمیرد باز چون ماه نهم بزاید نمیرد و بدان سبب که قوت مشتری
بدو پیوسته باشد و این خرافاتیست که این طایفه جهال از منجمان گویا خود
راست کرده‌اند و اگر نه همهٔ زنان میدانند که چون سه ماه بر نطفه برآید
آغنه در جنبش آید از آن جهت که باتفاق علمای طبیعت برآنست که مدت تمام
شدن خلقت جنین نیمی است از مدت حرکت است و مدت حرکت
سه یکی است از مدت ولادت پس هر گاه که مدت ولادت ششماه باشد
مدت حرکت دو ماه باشد و مدت خلقت یکماه و دیگر برین قیاس
کن و هر کس که استوار ندارد گو در سقطهای که افتد بنگر تا بچشم
ببیند که در کم پنجاه روز خلقت جنین تمام میگردد و احوال خلقت از
دلایل طالع سقوط نطفه گیرند بدان سبب که سقوط نطفه مبداء خلقت
است بی شک و دلایل خلقت کواکب نیرز است و قمر و شمس و کوکب
مستولی بر درجهٔ طالع و بر موضع قمر و بر جزو اجتماع یا استقبال متقدم
بر سقوط نطفه و صاحب برج آن جزو است و صاحب وجه درجهٔ طالع و قابل
مدبر هر یک و برج طالع و صاحب وی و اگر طالع سقوط نطفه معلوم نباشد آنگاه

خلقت

مرگ



طالع ولادت را در احکام خلقت بدل می بکار میدارند و این دلایل
از طالع ولادت گیرند و بنگرند اگر میان بیشتری ازین دلایل اتحاد
افتد چنانکه مبتز و مستولی و صاحب وجه و صاحب طالع و صاحب
برج و جزآن یکیمه کوکب باشد خلقت مولود بر صورت و مزاج آن یک
کوکب باشد با میل بصورت و مزاج باقی دلایل خاصه و مزاج صورت م
برج طالع و تشریق کواکب زیادت کند در جمال صورت و قوت
مزاج و تغریب نقصان کند و همچنان ضعف و قوت کواکب و اگر
میانه دلایل اتحاد نیفتد مزاج باید داد و طریق مزاج دادن آنست
که کوکب مبتز را مقدم داری در ولادت پس مستولی را پس قمر را
اگر صاحب نوبت باشد پس صاحب طالع را مقدم داری
و اگر قمر صاحب نوبت نباشد صاحب طالع را مقدم داری
پس قمر را پس قابل تدبیر هر یک را اگر باشد پس صورت و مزاج
هر یک را ترکیب کنی انگاه بر اندازه آن ترکیب حکم کنی مثلا
چنان که طالع مولودی دلو افتاده و درجه عاشر او عقرب است دلو
هشت درجه و مریخ بر حاق درجه عاشر و قمر در ده درجه ثور و
عطارد در سه درجه اسد و زهره در هفت درجه اسد و زحل در یازده
درجه حوت چون مبتز درین شکل مریخست و مستولی بر درجه طالع

عطارد

عطارد که صاحب حد است و بر موضع قمر زهره که صاحب بیت است

و قمر نور هر دو مستولی
نقل میکند و مریخ میدهد
و مریخ مبتز است و
قوی حال پس صورت
و مزاج این مولود
مریخی باشد با بعضی از
مزاج قمری و اندکی از
مزاج زحل زوی اگرچه مولود

زحلی است بدان سبب که صاحب طالعش زحل است و برج طالع و تربیع
خانهای زحل است از ان جهت که زحل ساقط است و قمر نور هر دو
مستولی نقل میکند و مریخ میدهد و مریخ مبتز است و قوی حال و قابل تدبیر همه است
و با این همه میل صورت و مزاج زحلی است بسبب آنکه مولود زحلی است با لصورت و مزاج م
و اگر طالع برج مذکر باشد و مشتری ازین کواکب با همه و شمس و
مریخ و زهره نیز در برج مذکر باشد یا ربع مذکر یا بیت مذکر یا درجه
مذکر و با این نیز مشرقه باشند مولود مذکر باشد و اگر این مزاج بر
عکس باشد مولود مؤنث باشد و اگر بعضی ازین دلایل مذکر باشد

وبیمی مونث مولود خنثی بود واگر خاصه مادر و پدران باشد که همه نر
زایند و بیشتر دلیل مونث بود مولود مخنث اید واگر این مزاج برعکس
باشد مولود خنثی اید خاصه که نیرین و زهره و مریخ در برج مذکر باشند بدان
سبب که مدار مباشرت بزهره و مریخست و مراعات عطارد در همه
ابواب واجبست برای انکه او مقوی مزاجهاست واگر مریخ بر درجه
طالع باشد یا نزدیک بدرجه طالع بر روی مولود اثری بود از
خالی یا جراحتی یا لونی یا جزان واگر مشتری از دلایل خلقت در حاق ذروه
اوج یا ذروه تدویر باشند و در برجهای دراز مطالع و در اوایل
برجها و طالع برج دراز مطالع بود و درجه طالع در اول برج باشد
و بیشتر کواکب شرقی بوند مولود طویل بالا باشد واگر این دلایل در
غایت عرض باشند خاصه عرض شمال مولود فربه باشد واگر بی
عرض باشند لاغر بود واگر میانه عرض باشند یا بعضی را عرض باشد
و بعضی را نه میانه حال بود واگر در غایت عرض شمال بود فربهی بیشتر بود
بود واگر جنوبی باشد نکوهیده بود واگر مشتری از ان دلایل
منحوس و ساقط افتد و در برج بهیمی باشند مولود را از جزانسانی
در خیز بهیمی افکند خاصه که سعود ساقط باشند و نحوس مستولی
واگر اجتماع کواکب باشد در یک برج مولود نادره افتد خاصه که کواکب

در یکدرجه

در یکدرجه باشد از درجهای متقارب واگر سعود دران اجتماع غالب
و قوی باشند ان نادره محمود بود واگر مغلوب و ضعیف باشند مذموم
بود و چون دلایل بهیمی قایم گشت بنگر بجهداوندان خانهای دلایل اگر
همه ساقط باشند از دلایل جانب بهیمی راجح اید واگر همه ناظر باشند
انسی راجح اید واگر دوازده بهر درجه هر دلیل و سهم سعادت در برج
بهیمی افتد و درجه نیز هم جانب بهیمی راجح اید واگر انچه مزاجهای
بهیمی که بر شمرده شد برعکس باشد قوت انسانی مولود کامل بود و
اگر عطارد در غایت نحوست باشد و از طالع و موضع قمر و صاحب طالع
ساقط باشد و در برج گنگ بود مولود گنگ باشد یا کر یا هر دو واگر مزاج
عطارد برعکس بود و در خانه مریخ باشد ناظر بمریخ و مریخ قوی حال مولود
زود در سخن اید و فصیح و عاقل باشد خاصه که عطارد ممازج مشتری
نیز باشد واگر نیرین بر موضع سحابیها افتد و منحوس یا ساقط گردند و در
مقابله یکدیگر باشند مولود کور زاید یا کور شود خاصه که قمر در وتد باشد
و هر دو نحس پس ازو براینده یا پیش در وتد باشد و هر دو نحس پیش
ازوی براینده واگر مشتری از ان دلایل در برجهای دو جسدین باشند
مولود دو عدد بود یا بیش واگر مشتری از ان دلایل سبک رو باشند
مولود سبک حرکت بود واگر گران رو باشند یا مقیم گران حرکت

بود و اگر عطارد از قمر ساقط بود یا هر دو از طالع ساقط باشند و
زحل بروز در وتد باشد و مریخ بشب مولود را صرع بسیار افتد و
صرع طفل را ام الصبیان خوانند و اگر بروز مریخ در وتد و بشب زحل
مصروع بود از صرع مولود
مولود دیوانه بود خاصه که وتد سرطان باشد یا جوزا یا حوت یا سنبله
فن دوم در احکام احوال مولود پس از ولادت چهار نوع است
یکی احکام تربیت و دیگر احکام اخلاق و سیم احکام کمیت عمر و
چهارم احکام کیفیت عمر و بدین سبب این فن را چهار ضرب
کردیم ضرب اول در احکام تربیت مولود در ان وقت که بزاید
بمنزلت میوه غوره باشد در ان وقت که پدید اید بدان سبب که ادمی
شریک نبات است در قوتهای طبیعی چنانکه بیان کرده ایم در کتاب
اصطلاح طبی پس چنان که بر میوه غوره حکم نشاید کرد به نیکی و بدی ‎اصلاح
صفتهای میوه تا انگاه که صفات میوگی در وی تمام شود همچنان بر مولود
حکم نشاید کرد به نیکی و بدی صفات انسان تا انگاه که صفت انسانی
در وی تمام شود چون افعال اعضا و ثبات انسان و قوت نطق و تصرف
به عقل که صفت خاص انسان است و مدت تمام شدن این صفت یکدور
تحویلی است که نوبت طالع تحویل سال بطالع اصل باز رسد و این چهار
سال شمسی است و با ان نیز انتهای طالع از نوبت مخافه نگذرد و ان

سبب چهارم است و این چهار سال شمسی را مدت تربیت خوانند
برای انکه سبب نما در تن مولود را درین چهار سال این صفات تمام کرده ‎تربیت
و چون این مقدمه معلوم گشت بدان که دلایل تربیت دو نوعست خاص
و عام اما خاص درجه طالع ولادت است و صاحب طالع و خداوند
این مثلثه طالع و اما عام شمس است و قمر و شمس مقدم است در دلالت
بر قمر از ان روی که شمس منبوع قوت حیوانیست و مدار تربیت حیات
و قمر بشمس قایمست از جهة نور و جز ان باز قمر مقدم است بر شمس از ان
روی که منبوع قوت طبیعی است و قوت حیوانی در حیوانات بقوت
طبیعی قایمست و قمر نیز مخصوص است بدلالت مولود از ان روی که
مولود مزاج قمر دارد و سریع تغیر است از حال بحال چون قمر پس
ترجیح یکی با دیگری پدید نیاید مگر بدان که صاحب نوبت بود و چون یکی صاحب
نوبت باشد دیگری شریک وی بود در دلالت و انچه از هر دو زاید
تبع هر دو باشد و چون سهم سعادت و جزو اجتماع یا استقبال مقدم
مانند ان و خداوندان خانهای این کواکب و قابل تدبیرهای ایشان
و ارباب مثلثات نیز با طالع تحویل سال باشد الاول چون مشتری
ازین دلایل با همه مسعود و قوی حال باشند خاصه نیز با خاصه نیز نوبت
و اول ارباب مثلثه یکدیگر ناظر باشند خاصه از اوتاد مولود دراز

عمر باشد و فراخ عیش و تندرست و عزیز میان عشایر با امر ایشان بسیار
و اگر این مزاج برعکس باشد حال برعکس بود و اگر میانه حال
بود هم میانه بود و اگر وقت ولادت یکی ازین نیرین خاصه بر نوبت
بکسوف خسوف یا بنحوست خداوند ثامن یا رابع که کوکب نحس باشد
منحوس گردد خاصه در وتد مولود زود بمیرد خاصه که خداوند — و همچنان اگر صاحب طالع یا اول ارباب مثلثه محترق شود یا منحوس گردد بخداوند ثامن یا رابع که نحس باشد زود بمیرد هم
ثامن یا رابع مریخ باشد و در دوم طالع بود که دلیل غذا است
و اگر آن خداوند مثلثه کوکب نحس بود بتر باشد و اگر قمر پس اجتماع
یا استقبال مقدم یا پس از ولادت منحوس گردد ضرر او
قوی باشد و اگر مسعود گردد نفع او هم قوی باشد و اگر بیشتری
از دلایل در هبوط باشند یا ساقط و راجع باشند مولود خوار
و بی مرتبه ماند و اگر در شرف و وتد باشند مولود عزیز و بسیار قبول باشد
و اگر هذا او تاد طالع قایمه باشند مولود معتدل مزاج بود و اگر
زایله باشند فاسد مزاج بود و اگر درجه طالع یا صاحب طالع یا اول — ۲ با طالع
ارباب مثلثه یا یکی از دو نیرین خاصه صاحب نوبت محصور باشند میان
دو نحس خاصه که نحسان در وتد باشند مولود زود بمیرد و اگر
این حصار برین صفت میان دو سعد باشد مولود دراز عمر و فراخ
روزی و با عیش و تندرست بود و اگر پس از ولادت قمر روز سیم

در مرکز

در مرکز اول یا روز هشتم در مرکز دوم مسعود گردد خاصه بسعادت نیرین
که معین قمر است و مربی طفل دلیل فراخ عیشی بود مولود بیشتر فراخ
باشد و نیکو و اگر منحوس گردد خاصه بنحوست مریخ که ضرر او بقمر
و بطفل قویتر است بسبب مضادت هر مزاج شیر مولود بد و اندک
باشد **ضرب دوم** در احکام اخلاق موالید خوبهای مردمان
و خوبهای مردمان هرچند که بخت بسیار است و هر یک خلاف دیگری
است لکن اصل همه سه قوت است برای آنکه آدمی را سه نفس است
انسانی و حیوانی و نباتی و هر نفسی را خاصیتی است از قوتی یک قوت
عقل است که منسوب است بعطارد و مخصوص بنفس انسانی و دیگر قوت
غضبی که منسوب است بمریخ و مخصوص بنفس حیوانی و سیم قوت شهوانی
که منسوب است بزهره و مخصوص بنفس نباتی و اما فروع بسیار است
بسبب بسیاری ممازجت این سه کواکب با یکدیگر و با جز یکدیگر چنانچه
ممازج عطارد مثلا اگر مشتری باشد قوت عقل را رایهای روشن دهد و
علمهای نافع نماید و اگر زحل باشد رایهای کژ دهد و علمهای مقعر نماید و
اگر مریخ باشد رای مکر و حیلت دهد و علم حرب و نیرنجات نماید
و اگر شمس باشد رای ملک و امارت دهد و علم سیاسات عالم و غایه
اگر زهره باشد رای حسن معاشرت و مناکحت دهد و علم شعر و رود

وسرود نماید و اکر قمر باشد رای سفر و حرکت دهد و علم سیاحت
و فصاحت نماید و اکر ممازج دو سه کوکب باشد مزاج همه ترکیب باید
کرد و غالب را از مغلوب بشناخت و بنکریست اکر عطارد نیز
قویحال باشد انکس امام ان علم کردد و اکر ضعیف حال باشد
از جمله شاکردان باشد و اکر متوسط حال باشد از جمله متوسطان بود
و اکر بعرض وتد و مانند ان قوی حال باشد در ان علم مشهور
کردد و اکر ضعیف حال باشد خامل ماند و اکر مسعود باشد بسعادت
سعدین از ان علم منفعتها یابند و اکر منحوس باشد بنحوست نحس
مضرتها یابند و دیگر کواکب و ممازجات را برین قیاس کن فصل
دلایل اخلاق دو نوعست عام و خاص و عام دو صنف است یا کواکب
و دیگر بروج اما کواکب زهره و عطارد و مریخ اند چنانکه یاد کردیم و قمر
شریک همه است و اما بروج بسیار است و از ان جمله جوزاست و سنبله
و میزان و عقرب دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و جدی دلیل
غم اند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب
و حوت دلیل حمق اند و اما دلایل خاص هر طالعی صاحب طالع است
و کوکب منبر در شکل طالع و مستولی بر درجه طالع و قابل تدبیر قمر
و قویتر همه کوکب منبر است خاصه که در هیات طالع و مواضع

بروج قویحال باشد یا چنانکه در وتد عاشر افتد و عاشر خانه او
باشد یا شرف او و پس از ان کوکب مستولی خاصه که خداوند
طالع باشد پس قابل تدبیر قمر خاصه که قمر را حظی باشد در طالع پس
صاحب طالع خاصه که در برجی باشد که موافق مزاج او بود و قویحال
باشد پس هر کاه که کوکبی در طالع مولودی منبر باشد مدار خلق ان
مولود بر مزاج ان کوکب و مزاج چنان کوکب چنانکه اکر کوکب
منبر زحل بود و زحل خداوند نهم و دهم باشد مثلا خلق مولود زحلی باشد
و همه همت وی اعمال خانه نهم و دهم بود و اکر در طالع منبر نباشد
مدار خلق وی بر مزاج کوکب مستولی بود و خانه او و اکر مستولی نیز
نباشد مدار خلق وی بر قابل تدبیر قمر بود و اکر قابل تدبیر قمر هم
نباشد انکاه مدار خلق او بر صاحب طالع باشد و اکر هر چهار باشند
دلیل اصلی منبر و شریک وی مستولی پس قابل تدبیر پس صاحب طالع
و چون دلیل با شریک یا بی شریک معلوم شد بنکر که ان دلیل و شریک   وخلق هم
وی از جمله این سه کوکب عطارد و زهره و مریخ که دلیل عام اند هستند
یا نه اکر هستند دلالت ایشان بر خلق مولود هم از وجه خاص باشد و هم
از وجه عام و اکر نیستند بنکر تا ازین سه کوکب کدام قویتر است در
شکل طالع انکه قویتر است شریک دلیل باشد خاصه که او در برجی هم

که دلالت وی و دلالت آن برج هر دو یکی باشد مثلا چنانکه عطارد قویتر
بود و در قوس باشد که دلالت او بر عقل است چنانکه دلالت عطارد
و هر کوکب که قویتر باشد ازین سه کوکب مزاج او در خلق مولود ظاهرتر بود
و هر که ضعیف تر بود نهان تر و هر که میانه باشد میانه بود بدان سبب که
هیچ خلقی را ازین سه مزاج چاره نیست و همچنین هر کوکب که ممازجت
او با دلیل اصل قویتر باشد مزاج او در خلق مولود ظاهرتر بود — و هر که ممازجت او ضعیف تر باشد مزاج او پنهان تر بود
و هر که ممازجت او میانه بود مزاج او میانه باشد و همچنین اگر مشتر
دو سه کوکب افتند مزاج آن که قویتر باشد ظاهرتر بود و مزاج ضعیف تر
نهان تر و مزاج میانه میانه مثلا چنانکه طالع یا اول سنبله است و مریخ
در پانزده جوزا است که عاشر است و سبب بودن وی در عاشر
مشرق است اگرچه او را در آنجا هیچ حظی نیست و مشتری در برج
قوس است پس بدان سبب که در خانه خود است و در وتد است هم
مشرق است اگرچه در تبه وتدهاست و زهره در ده حوت است پس هم از آن
سبب که در شرف خود است و در وتد است هم مشرق است اگرچه در وتدی
ضعیف است و دیگر کواکب از طالع و مریخ و زهره ساقط اند بدان سبب که
در دلو اند و چون زهره نور مشتری جمع میکند و نقل میکند بمریخ میدهد
و مریخ در بهترین وتدهاست پس مریخ قویتر مشرق است بدان سبب

که قابل

که قابل تدبیر زهره و مشتریست پس زهره که وتد او قویتر است از
وتد مشتری پس مشتری که وتد او ضعیف تر است و شکل این است و ازین
جهت مزاج مریخ در خلق مولود
ظاهرتر بود پس مزاج زهره
پس مزاج مشتری لکن در
خلق مریخی قوی طبیع نگردد
برای آنکه مریخ بذات خود
قوی حال نیست و در خلق مشتری و زهره قوی طبیع گردد که هر دو قوی حال اند
بذات و از خلق زهره انتفاع بیش گیرد که زهره مسعودتر است بوتد
و شرف لکن آن انتفاع منقص باشد بتربیع مریخ و پیش ازین یاد کرده ایم
که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و بلادت طبع از
ضعف و منفعت از سعادت و مضرت از نحوست و شهرت از صعود فلک
و وتد و خمول از وبال و سقوط و حضیض و غربت از شرف و ذلت از
هبوط و اگر همه کواکب ضعیف حال و منحوس و ساقط و زیر زمین باشند
چنانچه هیچکس صلاحیت اهتزاز و استیلا ندارد مولود چون ستوری
باشد خاصه که بیشتر کواکب در برج گنگ و برج بهیمی و درجه آبار باشند
فصل چون مزاجات کلی از دلایل اخلاق یاد کردیم بعضی از جزویات

نیز یاد کنیم تا متعلم را هدایت زیادت شود و از جزویات یکی آنست
که هرگاه که مشتری از کواکب اخلاق در برج منقلب باشند
خلق مولود حب ریاست بود و کسب ثنا و مخالطت مردمان و اگر در
ذو جسدین باشند خلق مولود تلون و تفنن باشد در کارها و سبک
ساری و اگر در ثابت باشند خلق مولود آهستگی و ثبات باشد در کارها و دیگر
آنست که اگر مشتری از کواکب خلق در برج بهیمی باشند و طالع
نیز برج بهیمی بود خلق مولود حب خلوت و انفراد باشد از مردمان
و اگر در برج انسی باشد خلق وی حب موانست و مخالطت مردمان
باشد و دیگر آنست که اگر بر دلایل خلق نحوس مستولی باشد مولود
مزه‌های بد و بویهای ناخوش و راههای خطا و کردارهای زشت
را دوست دارد و اگر سعود مستولی باشند بر عکس بود و دیگر آنست
که اگر عطارد و قمر هر دو از طالع ساقط باشند و منحوس
مولود احمق بود خاصه که در برجهای حماقت باشند و اگر بجای
عطارد زهره یا مریخ باشد برین قیاس کن و دیگر آنست که اگر
قوی‌تر دلایل خلق مریخ باشد بشرکت زهره خلق مولود اعلان فسق
و فجور باشد بعنف و صلابت و استعمال اسباب نشاط و لهو ای
قهر و قمع طایفه و اگر زهره باشد بشرکت مریخ خلق همان باشد لکن

بلطف و لیاقت و اگر عطارد باشد بشرکت زهره خلق وی معاشرت
و مشاعرت و منادمت باشد و اگر زهره باشد بشرکت عطارد خلق
وی معازلت و مشارت باشد بحکمت و حجت و اگر مریخ باشد بشرکت عطارد
خلق وی دروغ باشد بحجت و محاربت بخداع و اگر عطارد
باشد بشرکت مریخ خلق وی غش و تزویر و تطریب باشد و این دلایل اخلاق
بقوت و ضعف دلایل از روی ذات و عرض و سعادت و نحوست هر یک
باتصال و جرم و اتصال تفاوت بسیار کند خاصه که ممازجت دو
کوکب یا بیش فراهم آید و بحسب آن تفاوت کم کس رسد و دیگر آنست
که بطلمیوس میگوید در ثمره که اگر عطارد در یکی از دو برج زحل باشد
خاصه که در دلو فکرت مولود در اصول کارها مصیب باشد و خلق او تفکر
و تدبر کارها بود و اگر در یکی از دو برج مریخ باشد خاصه در حمل خلق مولود
زبان آوری و دشنام دادن باشد و دیگر آنست که هم بطلمیوس
میگوید که هرگاه که خداوند طالع مولود خداوند مثلثی دیگر باشد مولود
اعمال آن مثلث بسیار بکار دارد و خلق او حب او باشد چنانکه خلق سنبله و جوزا
و قوس حب ریاست است و بکار داشتن اعمال سیاست
بدان سبب که خداوند حوت قوس و سنبله و خداوند عاشر هر دو یکی است و
دیگر برین قیاس کن و دیگر آنست که هم بطلمیوس میگوید که اختیار

هر کس آن باشد که بر درجه طالع وی طلوع میکند و صاعت وی آن باشد
که با درجه عاشر طالع وی طلوع میکند و اهل بابل میگویند که برج و درجه
۲ که در درجه طالع وی طلوع میکند
و در هر وجهی چه چیز طلوع میکند و بیشتری از احکام اهل بابل اکر
مدروس است بدان سبب که بیان کرده ایم و دیگر آنست که هم بطلمیوس
میگوید هر گاه که مریخ در یازدهم طالع مولودی افتد و مریخ را
دران طالع حظی باشد حلق آن مولود خیانت سلطان باشد و دیگر آنست
که اگر عطارد در وتد نحسی بود مولود شریر بود خاصه که قمر آن
بهم باشند چون آن نحس مریخ بود و دیگر آن که چون نحس ممازج
یکدیگر باشند خاصه که بعداوت مولود شریر بود و اگر سعدین
ممازج یکدیگر باشند خاصه بمودت مولود خیر بود و اگر هر دو ممازج
نباشد و سعدین غالب بوند مولود منافق بود و چون نحسین غالب
بوند مولود شریر اندک خیر باشد و بدان که چون در طالع تحویل
مولودی دلایل حلق مضاد دلایل حلق ولادت افتد و دلایل تحویل
غالب آید مولود حلق اصلی بگذارد و حلق عارضی گیرد چنانکه اگر پارسا
باشد فاسق گردد چون دلایل فسق در طالع تحویل و برج انتها غالب
آید و دیگر برین قیاس کن و بدانکه چنانکه صاعت نتیجه حلق است
دلایل صاعت هم نتیجه دلایل حلق است خاصه در حق آن کس که صاعت

خود را

خود را دوست دارد و بران مواظبت نماید ضرب سیم در اصول دلایل
کمیت عمر احکام کمیت عمر را دلایل دو نوعست یکی اصول و دیگر فروع و بدین
۲ کیفیت
سبب این ضرب را دو مقالت کردیم مقالت اول در اصول دلایل
[illegible]
کمیت عمر اصول دلایل دو نوعست یکی دلیل جان و دیگر دلیل تن که بقای
عمر بهر دو است و دلیل جان را هیلاج خوانند و دلیل تن را کدخداه
هیلاج بحق بر طریق اصالت نیر نوبت است و بر طریق بدل نیر دیگر بدان سبب
که یکی ینبوع قوت حیوانیست و دیگر ینبوع قوت طبیعی که جان بدین دو
قوت قایمست و چون یکی ازین دو نیر هیلاجی را نشاید انگاه تعلق بنتایج
هر دو کنند و نتایج هر دو سه است یکی سهم سعادت و دیگر جزو اجتماع
مقدم و سیم جزو استقبال مقدم و چون یکی ازین سه نتایج هم هیلاجی را
نشاید بضرورت تمسک بدرجه طالع کنند بدان سبب که پس از نیرین
و نتایج ایشان هیچ دلیل از دلایل جان قویتر از درجه طالع نیست
برای آنکه درجه طالع در میان برج طالع چون جانست در میان قالب
تن و ازین جهت تاثیر او در حق مولود قویتر است از تاثیر همه درجهای فلک
لکن با این همه آن درجه طالع بعرض طلوع دلیل جانست و نیرین اتم دلیل
جان اند بدان سبب که یکی ینبوع قوت حیوانیست و دیگر قوت طبیعی چنانکه
یاد کردیم و چون دلایلی که هیلاج را شاید و ترتیب آن و علت ترتیب

بیان کردیم اکنون طریق استخراج هیلاج مختلف است بیان کنیم
فصل طریق استخراج هیلاج مختلف است نزد اوایل و سبب خلاف
چهار چیز است اول روزی و شبی طالع و دوم محل خانها از طالع
و تذکورت وانوثت برج و مدرج و ربع و چهارم اجتماعی و استقبالی
طالع و هرمس و بطلمیوس میگویند که در طالع روزی نخست بشمس نگر اگر در
طالع باشد یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا در نهم هیلاج بود
و اگر نه پس بنگر بقمر اگر در یکی ازین پنج خانه باشد یا در سیم
و یا چهارم و پنجم هیلاج بود و اگر نه پس بنگر در طالع اجتماعی
نخست بجزو اجتماع پس بسهم سعادت و در طالع استقبالی نخست
بسهم سعادت پس بجزو استقبال اگر در وتد باشد یا مایل وتد
هیلاج باشد و اگر نیز نباشد انگاه هیلاج درجهٔ طالع بود و اما
در طالع شبی قمر را بجای شمس دارد و شمس را بجای قمر و همین شرط
و ترتیب بجای اورد و دروثیوس از جهت شمس در طالع روزی اتفاق
میکند که درین خانها هیلاج باشد مگر در هفتم اگر مونث باشد هیلاج
نبود و اگر در ششم باشد و ششم مذکر بود هیلاج بود برای انکه ششم
مایل وتد است و در باقی میگوید چون شمس در طالع روزی هیلاج
نباشد اگر قمر در وتد باشد یا مایل وتد برج مونث با ربع مونث

هیلاج

هیلاج بود و اگر قمر نیز هیلاج نباشد انگاه بنگر در طالع روزی
اجتماعی نخست بجزو اجتماع پس بسهم سعادت و در طالع روزی
استقبالی نخست بسهم سعادت پس بجزو استقبال اگر در وتد
باشد یا مایل وتد هیلاج بود و در طالع شبی اگر قمر هم بران صفت
باشد که در طالع روزی بود هیلاج باشد و اگر نه بشمس بنگر اگر
در هفتم باشد یا چهارم یا پنجم هیلاج بود و اگر در طالع باشد یا دوم
در برج مذکر هیلاج بود و اگر نه انگاه بنگر بجزو و سهم بران ترتیب که
یاد کردیم و در طالع شبی و روزی هر دو درجهٔ طالع را مقدم میدارند
بر جزو و سهم بدان شرط که او را کدخدای باشد و این شرط
فاسد است برای انکه هر هیلاج که او را کدخداه نباشد باطل
گردد چنانکه هر جان که او را تن نباشد باطل شود و این تقدیم
نیز فاسد است برای انکه تقدیم تقریب است به نیرین و تقریب نتایج
نیرین به نیرین واجب تر از تقریب درجهٔ طالع بدیشان برای انکه
نتایج از جمله اقارب است و درجهٔ طالع از جمله اباعد و بدین سبب
بیشتری از علما این تقدیم را رد کردند و بدانکه اغاز هر خانه از
پنج درجه پیش از درجهٔ وی دارند و اگر نه حکم نگردد که شمس بروز
در طالع باشد و شب در سابع مگر برین طریق و طایفه گفته اند که

شمس در هر برج مذکر و ربع مذکر که باشد هیلاجست مکر در ششم و ششم
و دوازدهم و قمر در هر برج مؤنث یا ربع مؤنث که باشد هیلاجست
مکر در ششم و نهم و دوازدهم بدان سبب که ششم و دوازدهم
زایل و ساقط اند و سیم ضد فرح شمس است و نهم ضد فرح قمر
و چون اقاویل اوایل بر شمردیم حقیقت اقاویل یاد کنیم تا شک
و شبهت اختلاف اقاویل برخیزد و حقیقت انست که استخراج
هیلاج استخراج مشتریست از نیرین و نتایج ایشان که دلایل حیات
اند تا قوت حیات از هیلاج داشته شود چنانکه قوت اخلاق از
مشتری داشته میشود پس چنانکه هیچ کوکب مشتری نباشد مکر بقوت مشتری در
روز و شب و قوت برج مذکورت و انوثت یا نظر بعضی کواکب
بدو همچنان هیچ نیری و هیچ نیری هیلاج نباشد مکر بدان دو
قوت یا نظر بعضی از کواکب بدو و ان کوکب ناظر را در استخراج
مشتری واقع تدبیر یا قابل تدبیر یا حوانند و در استخراج هیلاج کدخداه
خوانند و معنی هر یک بدیکری نزدیک است و دلیل بران که
حقیقت اقاویل و سر معاذ این دقیقه است که یاد کردیم انست
که چنانکه صلاحیت اثر از کواکب بنحوست احتراق و رجعت
و در جه هبوط باطل میکردد همچنان صلاحیت هیلاجی نیز بکسوف

وخسوف

وخسوف و محاق و تحت الشعاع باطل میکردد چنانکه بسیاری تیز
دلیل قوت طالع و سعادت و بیت همچنان بسیاری هیلاج قوت حیات
و طول عمر است فصل طریق استخراج کدخداه انست که بنکری تا از
مراتعم که برج هیلاج راست مستولی کیست بر درجه هیلاج باتصال
نظر یا اتصال طبع ان مستولی کدخداه باشد و اتصال نظر بسیج
پسندیده است و اکر بدرجه باشد بهتر بود و اتصال طبیع خود چه
نبود و بعضی ببرج روا داشته اند و همه یکان یکان یاد کردیم و اکر هیلاج
در بیت خود باشد کدخداه هم او بود چنانکه شمس اکر هیلاج باشد چون در
اسد بود کدخداه هم او بود و اکر هیلاج در شرف خود باشد و خداوند
بیت ساقط بود کدخداه نیز او باشد و اکر کدخداه محترق باشد کدخدایی را
نشاید فصل هر کوکبی را در کدخدایی عمر سه عطیت است کبری و وسطی و
صغری و برای کدخدای دولت چهار است و چهارم را عظمی خوانند
و چون کدخداه منحوس نباشد خاصه برجعت و تحت الشعاع اکر بر درجه
وتدی باشد خاصه درجه طالع و درجه عاشر عطیت کبری دهد و اکر بر درجه
مایلی باشد خاصه درجه یازدهم عطیت وسطی دهد و اکر بر درجه زایلی باشد
خاصه درجه نهم عطیت صغری دهد و مدت همه تمام کردد و چون متصل است
بکدخداه یکی از سعدین بهر اتصال که باشد یا یکی از نیرین یا بعطارد مسعود

باتصال مودت یا از اس بقران در عطیت زیادت کند و قدر زیادت حال صغری است اگر بر درجهٔ وتد باشد و بعد و سال صغری است اگر بر درجهٔ مایل وتد باشد و بعد و سال صغری روز است اگر بر درجهٔ زایل وتد باشد و اگر یکی از نحسین یا نیرین یا عطارد منحوس متصل باشد بکدخداه با تصال عداوت یا ذنب بقران از عطیت کم کند و قدر کمی کردن چند قدر زیادت کردن است هم بر این شرط و اگر نحس مقارن باشد بنگرد وقت قران اگر قمر کدخداه است حکم همین است و اگر قمر نحس را باشد کدخداه مدت را پس از نقصان تمام نتواند کرد و در میانه مدت هر گاه که تسییر بقاطعی قوی رسد مدت منقطع گردد و همچنین اگر کدخداه ضعیف باشد بضعف های عظیم اثر هم مدت تمام نتواند کرد باز اگر قوی حال باشد بقوتهای عظیم اثر و مسعود بود بقران سعدی چون مدت سپری شود در آن وقت و در آن تسییر بسعدی قوی رسد در مدت زیادت شود از عطیت صغری آن سعد بر قدر مزاج وی بقوت و ضعف اگر آن سعد در غایت قوت بود تمام صغری زیادت کند و اگر در اول قوت بود ثلث صغری و اگر در میانه قوت تثلیث صغری و بدین سبب رواست که عطیت را سه نام نهیم تا بهر نامی عطیتی را بشناسیم ۲ عطیه ها

واول

۲ عطیت ها و اول این نامها مسعود است و دوم عطیت منحوس و سیم عطیت متوسط و این است مقدار عطیت هر کوکبی و درین مقدار خلاف هم بسیار است لکن آنچه در زیجهای روم و فرس آورده اند این جا ثبت کردیم فصل اگر کدخداه یا کوکبی یادت کننده یا نقصان کننده بر درجه تنها نباشد از مدتی که یاد کرده ایم نقصان کنند و قسط نقصان هر یک بقدر بعد وی باشد از درجهٔ بیت و عمل بیرون آوردن آن قسط را قسیط القوی خوانند و آن عمل را طریقهای مختلف است و بهترین طریقها است که اینجا یاد میکنیم و میگوییم اگر کدخدا میان درجهٔ وتدی باشد و میان بیخ درجهٔ آخر از بیت و تدها بگیر بعد وی از درجهٔ وتد و آن را اول نام کن پس نقصان کن عطیت و کلی را از عطیت کبری و باقی را چهارم نام کن پس کم کن درجهٔ وتد را بمطالع بلد از درجهٔ مایل وتد هم بدان مطالع و از نخیر حاصل آید دوم نام کن پس اول در چهارم ضرب کن و بر دوم قسمت کن

کواکب	عطیه			هنوز
زحل	۲۲۵	۵۷	۴۳ ح	۳۰
مشتری	۴۲۷	۷۹	۴۵ ن	۱۲
مریخ	۲۸۴	۶۶	۴۰ ن	۱۵
شمس	۱۴۶۱	۱۲۰	۶۹ م	۱۹
زهره	۱۱۵۱	۸۲	۴۵	۸
عطارد	۴۶۱	۷۶	۴۸	۲۰
قمر	۵۲۰	۱۰۸	۶۶ ح	۲۵
کلی	۳	دست ۳	۳	۳۳
دست	۲	۲	۲	۲

تا سیم بیرون اید و سیم را از عطیت کبری کم کن که انست قسط نقصان
تا مدت معدل کردد و مثال اینمقدمه انست که درجه طالع پنج درجه
میزانست مثلا و کدخداه عطارد است در اخر پانزده درجه میزان پس
کدخداه میان درجه وتد طالع است و میان پنج درجه اخر از حد
طالع و بدین سبب بگرفتیم بعد عطارد را از پنج درجه میزان حاصل امده
درجه ان را اول نام کردیم پس نقصان کردیم سال وطی عطارد
را از سال کبری وی باقی ماند هفت و هشت سال ان را چهارم
نام کردیم پس درجه طالع را از درجه هفت دوم کم کردیم مطالع
بلد حاصل امد سی و هشت درجه و چهل و دو دقیقه و ان زاد ذا نام
کردیم پس اول را در چهارم ضرب کردیم حاصل امد دویست و هشتاد
درجه و پس بر دوم قسمت کردیم حاصل امد سیم و این سیم قسط
نقصان است هفت سال و دو ماه و هفت و پنج روز پس قسط نقصان را
از عطیت کبری عطارد کم کردیم باقی ماند عطیت معدل شصت و هشت
سال و نه ماه و پنج روز و اگر کدخداه میان درجه مایل باشد و میان
پنج درجه اخر زایل همین عمل کن لکن تمام عطیت صغری را از وطی
کم کن و اگر کدخداه میان درجه زایل باشد و میان پنج درجه اخر از ۲ و سیم را کر قسط نقصانست هم از وسطی کم کن ح
زایل همین عمل کن تمامی عطیت صغری را چهارم شمر و قسط نقصان

را از وی

را از وی کم کن و اگر کوکب زیادت کننده یا نقصان کننده میان
درجه وتد باشد و میان پنج درجه اخر ان حد همین عمل کن که در حد
زایل کردی لکن چون ان حد مایل باشد بدل سال ماه بکار دارند و چون
ان حد زایل باشد بدل سال روز بکار دارند و این پنج درجه درجه اخر
پنج درجه مر وارا است بدان سبب که حکم حد خود ندارد و از حد
۲ انست م دیگر نیست و دلیل بران که حکم حد خود ندارد که اگر کوکبی در وی باشد
حکم کنند که در حد وی نیست در ان حد است که متصل است بدو و
بدین سبب او را از عمل بیرون میدارند و بدان که در استخراج هیلاج
۲ لکن م و کدخداه و کمیت عمر چندان خلافست که اگر همه یاد کنیم مجلدی شود انچه
معتمدست و مقبول این روزگار است یاد کردیم **مقالت دوم** در فروع
دلایل کمیت عمر فروع دلایل سه نوعست اول تسییرات و لوازم ان
و دوم انتهاآت و توابع ان و سیم طالع تحویلات و نتایج ان
و هر نوعی سه صنف است مسعود و منحوس و متوسط پس فروع دلایل
نه صنف است و اگر ان سه نوع عطیت که انرا مسعود و منحوس و متوسط
نام کرده ایم بدین نه صنف اضافت کنیم و مزاج دهیم ان شش نوع است
و هفت نوع شود و اگر شرح هر یک بتفصیل هر یک بگوییم سخن سخت دراز
شود و از حد این کتاب درگذرد و برای انکه حد این کتاب حد ایجاز

دا اختصار است و شرح موجز در بیان مختصر است که اگر مشتری ازین
نه صنف از دلایل فروع مسعود افتد در عطیتی منحوس مدت عمر تمام
شود به بخت و اگر منحوس افتد قطع کند مدت عمر را و اگر ممزوج
افتد مدت تمام شود با تکبتها و دیگر برین قیاس کن و بدان که مهم تر
نوعی در بیان کیفیت عمر از آن سه نوع فروع نوع تسییرات است و لوازم
آنست بدان سبب که تسییرات دلایل قطع عمر و زیادت عمر است
مرا شهاآت و تحویلات معین و مقوی مزاج تسییرات اند اگر موافق — اند دلایل را م
افتند مدافع و مغیر اگر مخالف باشند و تسییرات چهار ضرب است
اول تسییر است درجه هیلاج و دوم تسییر درجه طالع و سیم تسییر درجه
کدخداه و چهارم تسییر درجه صاحب طالع و معظم ترجمه تسییر
درجه هیلاج است پس درجه طالع پس درجه کدخداه پس درجه
صاحب طالع و لوازم تسییرات هم چهار ضرب است اول جرم سعد
و نحس دوم شعاع سعد و نحس و سیم حد سعد و نحس و چهارم
درجه سعادت و نحوست فصل از لوازم تسییرات جرم نحس و
شعاع نحس و حد نحس و درجه نحوست را قواطع خوانند بدان
سبب که عمر را قطع کنند برسیدن تسییرات نزد ایشان خاصه
که معین و مقوی باشد از اشهاآت و تحویلات و عطیت عمر منحوس باشد

تا نکبتی دهند

تا نکبتی دهند مانند قطع اگر دافعی و مغیری یابند از اشهاآت و تحویلات
و جرم سعد و شعاع سعد و حد سعد و درجه سعادت را زواید خوانند
بدان سبب که در عمر زیادت کنند برسیدن تسییرات نزد ایشان
خاصه که معینی و مقوی یابند از اشهاآت و تحویلات و قوی تر مقوی
و مغیری که هست صاحب حد است و کوکبی که شعاع وی یا جرم وی
دران حد باشد و صاحب حد را قاسم خوانند و آن کوکب را
شریک قاسم و هر دو را مدبر نیز خوانند و غالب است که در آن
موضع که مدبر یاد میکنند بر اطلاق از آن شریک قاسم را میخواهند
و چون وقت مدبر در آنوقت زیادت باشد که انتقال قوة مدبر باشد
از حد سعدی به دیگری یا از حد نحسی بدیگری و مدبر سعد معین زیادت
است و دافع قطع و مدبر نحس معین قطع است و دافع زیادت
و قواطع شصت و یک است شانزده جرم ثابته است و اول آن حامل
راس غول است و دوم راس غول و سیم ثریا و چهارم دبران
و پنجم راس جبار و ششم منکب ایمن جبار و هفتم وسط معلف و هشتم شماله
هامه اسد و نهم قلب اسد ملکی و دهم ضفیره و یازدهم قلب عقرب و دوازدهم
تابع شوله و سیزدهم زج النشابه و چهاردهم سماک که بر یمین رامح است و
پانزدهم رکبه یمنی و جابه و شانزدهم منکب ایمن فرس مخنح و پنج از آن جرم سیاره

و عطیت عمر مسعود باشد یا سعادت دهند مانند زیادت اگر دافعی و مغیری باشد از اشهاآت و تحویلات

۲ ده از آن شصت و یک

احمل است اول جرم زحل دوم جرم مریخ و سیم جرم شمس و چهارم
جرم قمر و پنجم جرم عطارد و منحوس از اتش پانزده شعاع این پنج
سیاره است بدان سبب کواکب را سه شعاع قاطع است دو تربیع
یکی مقابله و یکی ازان درجه انتقال است از حد نحسی بحد نحسی دیگر
و سه درجه اجتماع متقدم است یا استقبال متقدم و ازان سه یکی درجه
جزو است و دو درجه تربیع و سه درجه دیگر ازان مخصوص است بتسییر صاحب
طالع و ان درجه غارب است و رابع و ثامن و شش درجه ازان مخصوص است
بتسییر نیرین و ان درجه هبوط هر یک است و دو درجه عقده احمل است
و دو عقده حال و سه درجه مخصوص است بصاحب طالع یکی درجه هبوط
وی و دو درجه دو عقده وی و همچنان همین سه درجه کدخداه مخصوص است
بوی و سه درجه دیگر ازان مخصوص است بهیلاج و ان درجهای سهم است
اول انکه بگیری روز از زحل تا مریخ و شب از مریخ تا زحل و بر درجه
طالع افزایی و دوم انکه بگیری روز از زحل تا خداوند خانه اجتماع یا
استقبال مقدم و شب مخالف و بر درجه طالع افزای سیم انکه
بگیری روز از مریخ تا قمر و شب مخالف و بر درجه طالع افزایی و
یکی ازان درجه اخر برج است و نهم مخصوص است بهیلاج فصل بدان
که بعضی گفته‌اند که درجه طالع قاطع است قمر را که هیلاج باشد خیالی که

قمر قاطع

قمر قاطعست درجه طالع را الکن بدان شرط که درجه طالع منحوس باشد
بعقده جوزهر یا حد نحسی یا شعاع نحسی یا جرم نحسی از سیاره و ثابته
و بدان که جزو اجتماع و استقبال مقدم و هر دو تربیع ایشان قطع
نکنند مگر که منحوس باشند و بدان که شمس و قمر اگر در خانه خود باشند
یا شونده باشند درجه شرف خود قطع نکنند و هر قاطع که در حد
سعدی باشد یا مع سعدی یا نظر سعدی قطع هم نکند خاصه که مقبول
باشد از سعد و بدان که ثابته قطع نکند بلکه سعادتی بزرگ دهد مگر که عطیت
اصلی باخر رسیده باشد و عطیت زاید نزدیک باشد که در این
چنانکه بطلمیوس میگوید لا تقطع التسییر وحده دون نفاد عطایا الا دله و
استدل علی صحة التسییر بما ینتهی الیه المولود و بدانکه چون ذو دوائر
در طالع طفلی که کم کماهه باشد طلوع کند قاطع اید و بدانکه درجه ذنب
و درجه رابع بر همه قطع کنند مگر بر زحل بسبب مواهبت ظلمت و
انحطاط و خست و بدان که چون ادله تسییر بدرجه رابع رسد و قطع دفع
شود جای ئبود از جنس ع مانند ان و بدان که زحل شمس را و درجه طالع
نهاری را قاطع تر است و مریخ قمر را و سهم سعادت شبی را قاطع تر و
بدان که قطع شمس ذنب و درجه های غارب و رابع و هبوط وی
و درجهای سهام بات و منکب فرس و سهم اول قویتر است از

دیگر قواطع خاصه منکب فرس و سهم اول و قطع قمر بمریخ و جوزهر و
سهم اول و عطارد منحوس و دو تربیع و مقابله وی و دو درجه هبوط
خود و چهار ثابته که ایشان را قلوب خوانند صحت و سحابیات و
نرج نشابه قویتر است خاصه سهم اول و نرج نشابه و قطع جزو بدرجه
ثامن و جمع حد دو نحس و جوزهر و قلب اسد قویتر است خاصه بقلب
اسد و قطع درجه طالع بدرجه قمر بدرجه ثامن سحابیات قویتر است
خاصه بقمر که منحوس باشد و قطع سهم السعادت بقواطع نیرین
قویتر است و بعضی از اوایل روایتی کنند که سهم سعادت قاطع
است درجه طالع را و درجه طالع قاطع است سهم سعادت را
و ان روایت باطل است و بدانکه چون هیلاج میان سابع و عاشر
افتد تسییر اولی قوی درجه ثامن و سابع باز کو نه رانند بمطالع نظیر
فصل هم از مقتضی این مقدمه که یاد کردیم زواید عمر مسعود نوزده
است و از ان نوزده شش ثابته است یکی فکه شمالی و او را زبانا
خوانند و مزاج سعدین دارد و دوم اخر النهر که مزاج مشتری
دارد و سیم طرف رجل جنی قنطورس که هم مزاج سعدین دارد
و چهارم نسر واقع و پنجم فم حوت جنوبی و ششم ذنب الدجاجه و این
هر سه مزاج زهره و عطارد دارند و اثر ایشان در زیادت کم باشد

وده ازان درجهای زهره و مشتری اصل است و شعاع دو تثلیث و دو
تسدیس هر دو و یکی از ان درجه استقالت از حد سعدی بسعدی در
تدبیر سعدی و یکی دیگر درجه سهم سعادت است و یکی دیگر درجه عاشر
است که مسعود باشد و چون بتحقیق بنگری زیادت این زواید دفع
قطع است بدان سبب که چون قطع را دفع کند در عمر زیادت کرده باشد
ضرب چهارم در احکام کیفیت عمر احکام کیفیت عمر دو نوعست مجمل
و مفصل دلایل مجمل طالع ولادت است و اوتاد طالع و صاحب طالع و
صاحب عاشر و نیرین و سهم سعادت چون اوتاد از نحوس پاک
باشند و بسعود اراسته بجرم یا بشعاع خاصه وتد طالع و وتد عاشر
و صاحب طالع و نیرین و صاحب عاشر قوی حال باشند بقوتهای
عظیم اثر خاصه قوت بیت و شرف و خاصه صاحب طالع و نیر نوبت
مولود در بیشتر عمر تن درست باشد و قویحال و خوش دل و منعم و محترم
باشد خاصه که صاحب طالع و قمر از یک سعد باز میکردند و بدیگری می
پیوندند و بدان سبب که انصراف دلیل اوایل عمر است و اتصال دلیل اواخر
عمر و مزاجی که میان اتصال و انصراف افتد دلیل میانه عمر و اگر این
مزاجها همه برعکس باشند مولود در بیشتر عمر ناتوان و ضعیف حال و مشغول
دل و رنجور تن و خوار باشد و اگر این مزاج میانه حال بود مولود در تاریخ

بود بطلمیوس میگوید که بزرگتر سعادت موجود آنست که ثابته که در قدر اول
باشد یا قدر دوم بر درجه طالع افتد یا درجه عاشر یا درجه حادی
عشر یا درجه صاحب طالع یا درجه سهم سعادت یا درجه نیری خاصه
که نیر نوبت لکن عاقبت تباه کند خاصه که نحس باشد و سعادت دیگر
آنست که طالع ولادت وتدی افتد از اوتاد برج قران یا طالع
قران یا طالع دولتی یا طالع مملکتی خاصه که آن وتد وتد طالع باشد
یا وتد عاشر و خاصه که درجه هر دو یکی افتد هر آینه سعادت بزرگ
بدید و اگر آن وتد وتد دولتی یا مملکتی باشد آن مولود بزرگی از بزرگان
آن دولت و آن مملکت گردد خاصه که مولود از اتباع ایشان باشد
و اگر طالع وی زایل وتد ایشان باشد خدمتکار ایشان گردد و اگر
زایل باشد دشمن دار ایشان گردد و ساقط باشد در میان ایشان و سعادت
دیگر آنست که سهم سعادت دولت و مملکت بر درجه طالع مولود افتد
یا درجه عاشر وی آن مولود را از آن دولت و مملکت سعادتی
بزرگ باید و سعادت دیگر آنست که صاحب طالع یا نیر نوبت در
دستوریت خود باشد و بیان کردیم که دستوریت چهار نوعست
و سعادت دیگر بودن سهم سعادت است در وتد خاصه وتد عاشر
و در احکام سعادت مولود استعانت باید خواست از احکام ابنای

ملوک

ملوک که در مقالت دوم تنها یاد کرده ایم و اما دلایل مفصل دلایل دوازده
خانه است و قویتر خانها طالعست و معظم احکام طالع است که یاد
کردیم بدان سبب که طالع دلیل تن اوست و جان و دل و زندگانی
و جای ولادت و نیز گفته اند که طالع و صاحب طالع دلیل اول عمر است
و عاشر و صاحب عاشر دلیل میانه عمر و سابع و صاحب سابع دلیل آخر
عمر و رابع و صاحب رابع دلیل مرگ و بدان که ارباب مثلثات طالع
را اثری عظیم است در سعادت و نحوست که قویحال و ضعیف حال باشند
و هرگاه که ناظر باشند بیکدیگر دلیل فراغت و درازی عمر است و بر عکس
بدان فصل خانه دوم منسوبست بمال و معاش و معیشت و غذا و
کسب مال و دلایل این اسباب همین خانه است و خداوند وی و سهم سعادت
و خداوند وی و مشتری و سهم مال و خداوند وی و خداوند مثلثه نیر
نوبت و مثلثه بیت مال و مثلثه مشتری و مثلثه سهم سعادت و سهم جد
و خداوند وی و قوی تر دلایل بیت دوم است پس خداوند وی پس
سهم سعادت پس ارباب مثلثه نیر نوبت پس مشتری پس
سهم مال پس خداوند سهم سعادت پس خداوند مثلثه وی پس
خداوند مثلثه بیت مال پس خداوند سهم مال پس خداوند سهم جد
اگر این دلایل همه یا مشتری قویحال و مسعود باشند خاصه آنچه قوت او

مشتری است دلیل کند بر کمال قوت و سعادت و فراغت مولود از جهة این
اسباب و اگر همه یا مشتری ضعیف حال و منحوس باشند دلیل کند بر
کمال شقاوت و رنجوری مولود از جهة این اسباب و اگر میانه حال
باشند دلیل کند که حال این اسباب میانه باشد و مراعات ترتیب
دلایل در قوت و ضعف واجب است برای آنکه خداوند دوم اگر قوی
حال تر باشد بقوتهای حقیر اثر سعادت آن بسیار بیشتر از آن باشد
که خداوند سهم مال قوی حال باشد بقوتهای عظیم اثر و در همه احوال
این مراعات واجب است و بدان که اگر خداوند دوم در طالع باشد
یا بخداوند طالع پیوندد بنظر یا بنقل نور کسب مال آسان بود خاصه که
مقبول باشد و آن اتصال مودت بود و اگر خداوند طالع در دوم
باشد یا بخداوند دوم پیوندد کسب مال بحرص و رنج باشد خاصه که مقبول
نباشد و آن اتصال عداوت بود و اگر سعدی در دوم باشد مال
جمع کند و بخل ورزد و اگر نحسی باشد مال تفرقه کند و سخاوت ورزد
و اگر سعدی بر موضع سهم سعادت بود مال بسیار جمع کنند خاصه در روز
باشد و خاصه که آن سعد مشتری بوده اگر صاحب طالع و صاحب دوم
متصل باشند بهنیز نوبت مال حاصل آید با برکت و اگر سهم سعادت
در دوم باشد یا در دهم یا یازدهم بود مال زود حاصل آید و اگر صاحب

سهم سعادت

سهم سعادت در دوم باشد مال بسیار حاصل آید و اگر خداوند
دوم بخداوند یازدهم متصل باشد از طالع آید مالی و وفا شود یا
بالسعت معیشت و اگر دوازده بهر طالع در دوم باشد مال حاصل آید و
بدان که وجه حصول مال از مزاج کوکب مستولی بر درجه دوم گیرند و از
مزاج قابل تدبیر صاحب حب مال و از آن خانه که قابل تدبیر در وی
باشد و از مزاج خداوند خانه سهم سعادت و اگر زحل و مشتری
در تثلیث یا تسدیس سهم سعادت باشند و مزاج زحل در آن نظر
قوی تر بود حصول مال از میراث باشد یا از جایی که امید ندارد و اگر
نحسی در یازدهم سهم سعادت باشند یا یازدهم نیز حصول مال
از ظلم باشد و اگر سهم غیب در دوم باشد با ممازجت عطارد
حصول مال از کارهای عجب باشد فصل خانه سیم منسوب است
به برادران و خواهران و خویشان و دوستان و دایگان و سفر
نزدیک و دین و علم اندک و از خویشان آنکه مهتر از مولود و آن که برتر
باشند منسوبند بشمس و زحل و آنکه کهترند منسوبند بعطارد و آنکه ماده
اند اگر مهترند منسوبند بقمر و آنکه کهترند منسوبند بزهره و آنکه میانه افتاده اند
از نرینه و مادینه هردو منسوبند بمریخ و مشتری و دلایل این اسباب
این خانه است و صاحب وی و سهم اخوت و صاحب وی و این

کواکب خاصه عطارد و قمر و سبب کثرت مارخت ایشان اگر این
دلایل همه یا بیشتری قویحال و مسعود باشند خاصه انچه دلالت
ایشان قوی‌تر است که بیشتر یاد کردیم دلیل کند ان بر کمال
سعادت و فراغت مولود ازین اسباب و اگر همه یا بیشتری
ضعیف حال و منحوس باشند دلیل کند بر کمال شقاوت
و رنجوری مولود ازین اسباب و اگر میانه حال باشند
دلیل کند که حال این اسباب میانه باشد و اگر خداوند سیم
متصل باشد بخداوند طالع بمودت دلیل موافقت خویشان است
و بعداوت دلیل مخالفت و اگر یکی در خانه دیگری باشد یا بیکدیگر
متصل باشند دلیل کند که برادری یا خواهری یا خویشی بیاشد
و اگر مزاج بیشتری ازین دلایل ذکورت باشند ذات
یا بعرض برادر بیش از خواهر باشند و بر عکس میدانی اگر
طالع اسد باشد یا ثور و قمر در طالع بود برادر اندک باشد و اگر
قمر متصل باشد بمریخ هم برادر اندک باشند و اگر سیم برج ابتر
باشد دلیل بسیار نیست و اگر سهم اخوت منحوس باشد در
برجی عقیم دلیل اندکی و فساد است فصل خانه چهارم منسوب است
بمادر و پدر نزد من و پدر و جد و بخانه و ضیاع و عاقبت کارها

وحال مرگ

وحال مرگ و دلیل این اسباب این خانه است و خداوند وی و سهم
سببی و بر عموم دلیل بر پدر در روز شمس است و در شب زحل و در روز
دلیل مادر زهره است و در شب قمر و دلیل خانه‌ها و مرگ و ضیاع در شب و در
روز زحل است و دلیل عاقبت کارها خداوند چهارم و قابل تدبیر وی
و صاحب مب وی چون این دلایل همه یا بیشتری قویحال و مسعود
باشند دلیل کند بر سعادت و فراغت مولود ازین اسباب و چون
ضعیف حال و منحوس باشند دلیل کند بر شقاوت و رنجوری مولود
ازین اسباب و اگر دلیل مادر و پدر و صاحب طالع بیکدیگر ناظر باشند
بمودت دلیل موافقت است میان مولود و ایشان و بودن هر یک
در خانه دیگری دلیل حصول عقار است و موافقت و اگر ان نظر عداوت
باشد دلیل مخالفت است و اگر دلیل مادر و پدر بیکدیگر ناظر باشند دراز
عمر باشند و اگر ان نظر مودت باشد موافق باشند و اگر عداوت
باشد مخالف بوند و اگر شمس ناظر باشد بزحل یا نظر سعدی بهم پدر
دراز عمر باشد و اگر قمر ناظر باشد بزهره یا نظر مشتری مادر دراز
عمر بود و حال عم و خال از ششم کیرند و حال جد از مقیم و حال زن
پدر از دهم و دیگر برین قیاس کن و بدان بتحقیق که اگر که دلایل
این خانها قویحال باشند و حال این طایفه در حق مولود نیکو باشد

در حق ایشان و اگر ضعیف حال باشند بد باشد و اعتماد بر آنکه قوت و
ضعف این دلایل در طالع مولود دلیل سعادت و نحوست ذات ایشان
باشد چنانچه مشتری از اسلامیان آورده اند که ان مخالفت
و دلیل درازی و کوتاهی عمر ایشان که یاد کرده ایم انهم بسبب حال مولود
است که مولود یکی را دراز پندارد و یکی را کوتاه و بدان که اگر هر یک
از صاحب طالع و صاحب رابع در خانه دیگری باشند یا میان
ایشان ممازجت بود با نظر قمر دلیل حصول ضیعت و خانه بود و اگر
کوکبی دیگر میان ایشان درآید بسبب حصول مال از مزاج آن کوکب
بود و اگر صاحب رابع را با سهم سعادت در دوم باشد و سعد بود
حصول مال از ضیعت بود و اگر چهارم برج آبی بود کوکب آبی بر وی
مستولی باشد انجا ضیعت آب بسیار باشد و دیگر برین قیاس کن فصل
خانه پنجم منسوب است بفرزندان و ذخایر اسلاف و غله ضیعت و اسباب
شادی و دلیل همه این خانه است و خداوند وی و سهم هر یک
و رب مثلثه خانه پنجم و شمس و زهره و قمر و عطارد و اگر این دلایل
همه یا مشتری قوی حال و مسعود باشند دلیل کند بر سعادت و فراغت
مولود ازین اسباب و اگر ضعیف حال و منحوس باشند دلیل
کند بر شقاوت و رنجوری و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم هر

هر یک

یک در خانه دیگری باشد یا میان ایشان ممازجت بود با نظر مشتری دلیل حصول
ولد بود و اگر این ممازجت بمودت و قبول باشد دلیل موافقت و قبول
و بیت و برعکس بیدان و اگر برج پنجم برج بسیار فرزند بود فرزند
بسیار باشد و دیگر برین قیاس کن و اگر خداوند مثلثه مشتری در برج
بسیار فرزند بود فرزند بسیار باشد و اگر مزاج مشتری دلایل ذکورت بود — پنجم
فرزند مذکر باشد و اگر انوثت بود مؤنث و اگر سهم ولد بموضع
شمس بود مذکر باشد و اگر بموضع قمر بود مؤنث فصل خانه ششم
منسوبست به بیماری و بنده و ستور و دلایل این اسباب این خانه است
و صاحب وی و نحسین و سهم هر یک و خداوند سهمها اگر این دلایل
همه یا مشتری قوی حال و مسعود باشند دلیل کند بر سعادت و فراغت
مولود ازین اسباب و اگر ضعیف حال باشد دلیل کند بر شقاوت
و رنجوری و اگر هر یک از صاحب طالع و صاحب ششم در خانه یکدیگر
باشند یا میان ایشان ممازجت بود دلیل کند بر حصول این اسباب
خاصه بر حصول بیماری اگر صاحب ششم نحس بود و اگر نیری بر درجه
سحابی باشد یا شبه سحابی باشد خاصه وقت استقبال دلیل کوریست
و شمس دلیل چشم راست است و قمر دلیل چشم چپ و سحابی و
شبه سحابی همه نه اند یکی ثریا و دوم معلف و سیم مؤخر الاسد

وچهارم ابهام صفی العقرب و پنجم منیر العقرب و ششم جمه العقرب
و هفتم ثبانه الراعی و هشتم شولة الجدی و نهم مضیئ الدلو
چیزی ازین نه دور اند از منطقه و با شمس و قمر فراهم بیایند که
در طلوع و غروب و میان آسمان و اگر نیری ساقط باشد و مقارن
نحسی دلیل افت چشم بود و اگر قمر بزحل منحوس و هبوط بود ناقص
نور دلیل سپیدی چشم باشد و کسوف و خسوف و محاق دلیل
کوریست و استقبال قمر در ششم با نحوست نحسی دلیل افت
بصر است و سقوط عطارد و نحوست وی بقران نحسی خاصه مریخ
دلیل فساد عقل است و بودن نحسی در دوم دلیل افت بصر است
و قران عطارد و ذنب در حمل دلیل فساد عقل است و بودن سهم
غیب با عطارد راجع دلیل فساد عقل است و احتراق عطارد
با نحوست مریخ دلیل فساد عقل است و بودن زحل و مریخ و عطارد
و قمر در اوتاد دلیل جنونست و قران زحل با سهم سعادت یا
سهم غیب نظر عطارد دلیل فساد عقل است و مقابله نحسین از
طالع و سابع دلیل فساد عقل است و قران مریخ و ذنب در عقرب دلیل
درد شکم و خون رفتن است و نحسی که در دوم برجی باشد دلیل افت
عضو آن برجست چنانکه اگر سعدی باشد دلیل صحت و لذت است

و اما قران عطارد و قمر با قران عطارد و مریخ در عقرب حمل طالع بود دلیل فساد عقل است

خاصه که

خاصه که آن سعد زهره بود و اگر در وقت استقبال هر دو نحس پس
از قمر بر آینده باشند یا پس از شمس هر دو چشم ناقص شود و اگر قمر
و عطارد از یکدیگر ساقط باشند و یکی از طالع ساقط بود و زحل
در طالع روزی و مریخ در شبی در وتد باشند دلیل صرعست و اگر
زحل در شبی و مریخ در روزی در وتد باشد و طالع سرطان یا سنبله
یا حوت بود دلیل دیوانگی است

فصل

خانه هفتم منسوبست بزنان شوی و خصم
و شریک و دلایل این اسباب این خانه است و خداوند وی و سهم تزویج
و کوکب زنان شوی و مریخ کوکب خصومت و عطارد کوکب شرکت و دلیل
شوی شمس است چنانکه دلیل زن زهره و دلیل مجامعت مازحت زهره
و مریخست و تشریق هر دو دلیل ذکورت است و تغریب هر دو دلیل
انوثت اگر این دلایل همه یا بیشتری قوی حال و مسعود باشند دلیل
کند بر سعادت و فراغت مولود ازین اسباب و اگر ضعیف حال
منحوس باشند دلیل کند بر شقاوت و رنجوری و بعضی گفته اند
هفتم اگر ضعیف حال و منحوس باشد خصم ضعیف حال و رنجور بود
و آن خطاست نه بینی که اگر نحسی در هفتم افتد همیشه مولود از ضعف حال
رنجور باشد بدان سبب که این خانه ها همه دلایل حال مولود است نه دلایل حال
جزو او و اگر خداوند طالع و خداوند هفتم هر یک در خانه دیگری باشد

با میان ایشان ممازجتی بود دلیل کند بر حصول این اسباب و اگر این ممازجت
بمودت و قبول باشد دلیل مواصلت و رغبت بود و اگر بر عکس باشد بر عکس
بود و اگر خداوند سهم در وتد باشد دلیل شهرت آن طایفه است و اگر منحوس
باشد دلیل تواتر است و اگر بر عکس باشد حکم بر عکس بود و اگر در برج
ذو جسدین باشد یا قابل تدبیر وی بیش از یکی بود هر یک از زوج
و خصم و شریک زیادت از یکی باشد و در طالع مرد اگر قمر میان اجتماع
و استقبال باشد در جوانی زن کند یا زنی جوانی کند و اگر میان
استقبال و اجتماع بود بر عکس باشد و اگر در طالع زن شمس
زیر زمین باشد در جوانی شوی کند[۲] و اگر نیز در آخر برج باشد دلیل ۲ یا شوی جوان کند
تزویج پیر است یا در پیری و اگر زهره بد حال باشد بنحس یا جزاء آن
خاصه در خانهٔ عطارد با سقوط عطارد و مشتری و ممازجت مریخ
دلیل لواطت است و اگر مریخ در خانهٔ عطارد باشد و عطارد در خانهٔ
مریخ دلیل لواطت خاصه که بعد اوت یکدیگر باشند و اگر زهره
و عطارد هر یک در حد دیگری باشند یا شرف دیگری یا نظر نحس
خاصه مریخ دلیل لواطت و سقوط مشتری در همه مزاجها دلیل لواطت
و اگر سهمی که شب و روز از قمر گیری تا مریخ پس بر درجهٔ طالع
افزای در خانهٔ عطارد باشد و عطارد در وتد و برج مذکر بود

دلیل لواطت باشد و اگر زهره در خانهٔ نحسی باشد که آن خانه وتد
این سهم بود یا چهارم یا ششم طالع بود با نظر نحسی خاصه مریخ
دلیل لواطت بود و اگر زهره در خانهٔ نحسی باشد و ممازجت او و تحت
الشعاع بود دلیل لواطت بود و اگر خداوند سهم در طالع باشد منحوس
مولود نفس خود را به کار دارد از زن بود یا مرد و اگر زهره در ششم
باشد و قمر در دوازدهم در طالع مرد دلیل مخنثی است و در طالع زن
دلیل جلاق خاصه که زهره بنحسی منحوس بود و اگر دلایل ذکورت
در طالع زن بسیار باشد و زهره منحوس بود خاصه بمزاج مریخ
با سقوط مشتری و بودن نحس در وتد با مزاج عطارد دلیل سحق
است و همین مزاج با بسیاری دلایل انوثت در طالع مولود دلیل مخنثی
است و اگر زهره و مریخ هر دو قویحال باشند و ممازج یکدیگر یا نظر
مشتری دلیل بسیاری نکاحت و کثرت مباشرت بدان سبب
که مشتری دلیل امر طبیعی و دینی است و زحل دلیل خارج طبیعت
و دین است فصل خانهٔ هشتم منسوبست بمرگ و اسباب مرگ و میراث
و درویشی و شدت حاجت و خوف و دلیل این اسباب این خانه
است و خداوند وی و قابل تدبیر وی و سهم هر یک ازین اسباب
و خداوند جز سهم و هر دو نحس اگر این دلایل همه با مشتری

قویحال و مسعود باشند و هر دو نحس در فرح بوند دلیل کند بر سعادت
و فراغت مولود از این اسباب و اگر بر عکس باشد حکم بر عکس بود
و اگر خداوند هشتم یا مستولی بر درجه هشتم سعدی بود فی الوقت
مولود بیشتر از نیکان بود و اگر نحسی باشد از بدان بود و اگر نحسی
باشد چون سعدی بهشتم ناظر باشد مضرت آن نحس را دفع
کند و اگر نحسی در هشتم باشد یا در دوم مرگی نا ستوده دهد و
سبب مرگ از مزاج نحس باشد و اگر سعدی باشد مرگی ستوده
دهد و اگر میان صاحب ثامن و صاحب ثانی اتصالی باشد یا یکی در
خانه دیگری باشد و هر دو مسعود و قویحال باشند خاصه صاحب
ثانی مولود مرزوق باشد از میراث و اگر بر عکس باشد محروم بود
و اگر خداوند طالع بقران مریخ باشد در اسد و مریخ را در طالع
هیچ حظی نبود و در هشتم سعدی نباشد مولود باتش سوخته گردد
و اگر مریخ بر درجه راس غول باشد و تسییر هیلاج بقاطعی رسد
و سعدی بدان قاطع ناظر نباشد و در هشتم نیز هیچ سعدی نبود و نیز
نوبت بعداوت مریخ باشد سبب مرگ گردن زدن بود و اگر نیز نوبت
در عاشر باشد بر دارش کنند و اگر نحسان بنظر یکدیگر باشند
از جوزا و حوت دست و پایش برون کنند و اگر زحل در عاشر

باشد و نیز نوبت مقابل وی و چهارم برج خاکی بود سبب مرگ هدم
باشد و اگر چهارم آبی بود سبب غرق باشد و اگر بر صورت آدمی
باشد سبب خفقت و چوب زدن باشد و اگر با این مزاجها سعدی
در هشتم بود مرگ را از این اسباب دفع کند اگر چه این اسباب باشد
و نیز گفته اند اگر طالع سنبله باشد و مریخ در عاشر بود مولود
را بر دار کنند و مزاج قاطع تسییر دلیلی قویست بر سبب مرگ
چنان که اگر قاطع تسییر زحل باشد سبب مرگ از جمله اسباب
زحلی بود و دیگر برین قیاس کن و بدانکه عقرب و حمل و درجه هبوط
کوکب و ذنب و درجه نیرها خاصیتی است در انگیختن سبب مرگ و جدایی
بریده اندام را خاصیتی است در بریدن اندامها خاصه که سهم مرگ برین
درجها افتد و درین برجها اگر مریخ بعداوت طالع و قمر باشد مرگش
در بیابانی بود و اگر زحل در چهارم و قمر در دهم و عطارد در هفتم
مرگش از غوغا بود و اگر نحوس در هشتم یا دوم بسیار بود مرگش
از اسباب مختلف بود و اگر خداوند هشتم خداوند طالع بود و نحوس
باشد نحسی که در هشتم باشد یا در وتدی از مولود خود را بکشد و اگر
قران نحسین و عطارد و قمر در یکدرجه باشند مرگ بد باید و سهم مرگ
از درجه قمر گیرند شب و روز تا درجه هشتم و بر درجه زحل افزایند

خاصه که سعود را ناظر باشد و در این موضع اگر سعد ناظر باشد نیکو
نباشد

و اگر بر درجهٔ راس غول افتد سبب مرگ گردن زدن بود و اگر در
برج بریده اندام افتد سبب مرگ قطع اندام بود و اگر منحوس
باشد از نحسی در برج انسی آدمی او را بکشد خاصه که عطارد ناظر
باشد فصل خانهٔ نهم منسوب است بسفر و دین و خواب دیدن و علم
و وفا و دلایل این اسباب این خانه است و خداوند وی و قابل برج وی
و سهم هر یک ازین اسباب و کوکب هر یک چنانکه قمر و مریخ
کوکب سفرند و مشتری و عطارد کوکب علم و دین و خواب و وفا
اند اگر این دلایل همه یا بیشتری قوی حال و مسعود باشند دلیل کند که
مولود از جهة این اسباب سعادت و فراغت بیند و اگر بر عکس باشد
بر عکس بیند و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع هر یکی در خانه
دیگری باشند یا میان ایشان اتصالی تمام باشد این اسباب
تمام حاصل آید و مولود سفرها کند و از علم و دین بهره یابد خاصه
که اتصال مودت و قبول باشد و اگر بر عکس باشد بر عکس بیند
و اگر صاحب تاسع متصل باشد بصاحب رابع سفر کم کند و اگر
صاحب طالع و قمر هر دو در زایل وتد باشند سفر کند خاصه که
مریخ در وتد باشد و اگر سهم روز ولادت قمر بعد او تا مریخ
باشد یا بعد اوت عطارد منحوس خاصه بمریخ مولود مشتری

عمر در غربت گذارد خاصه که قمر نیز در خانهٔ مریخ باشد و اگر مریخ با این مزاج
و بد حال بود مولود در غربت رنجها بیند و اگر نیکو حال باشد بهتر
بود و اگر با این مزاج قمر نیز بعد اوت زحل باشد مولود گرسنه بغربت
افتد و اگر قمر یا صاحب بیت وی در هشتم باشد مولود بسفر براه دوستدار
بود و اگر قمر در نهم یا چهارم یا هفتم باشد منحوس بمریخ سفر دوردست
کند و اگر در دهم باشد و دهم منحوس بود هم سفر دوردست کند و اگر
سهم سعادت بتربیع زحل باشد شب و بتربیع مریخ روز سفرها کند
و اگر هر دو نحس در نهم باشد هم سفر دوردست کند و اگر عرض قمر جنوبی باشد
سفر بسیار کند و اگر صاحب طالع و صاحب بیت نیرین از بیت خود
ساقط باشد سفر کند و اگر نحسی در نهم باشد یا صاحب نهم منحوس
باشد در دین یا در علم بد اعتقاد باشد یا بد عبادت بود و اگر آن نحس
مریخ باشد موسوس بود و اگر با مریخ مشتری نیز باشد منافق بود
و اگر مریخ و مشتری مقارن بوند و قمر در قران مشتری را ناظر بود
نفاق وی پوشیده ماند و اگر مریخ را باشد آشکارا شود و بدانکه ربعی
از طالع که نیرین یا قمر آنجا باشد دلیل ناحیت سفر است چنانکه اگر در
ربع شرقی باشد سفر وی در ناحیت مشرق باشد و دیگر برین قیاس
کن و ناحیه کوکب مستولی بر درجهٔ نهم هم ناحیهٔ سفر است و اگر مشتری

در نهم بود یا صاحب نهم مسعود مشتری با مزاج نحسی مولود متدین و متعبد
باشد و اگر بجای مشتری زهره قویحال باشد و پاک از نحوس خاصه ٢ باشد و زهره هم
از مریخ حکم همین باشد و اگر با ان مزاج مشتری ممازج عطارد باشد
و عطارد قویحال و ناظر بود بطالع خاصه که در برج انسی بود مولود
عالم بود خاصه که ان برج دلو بود یا سنبله و ممازجت قمر با عطارد
و مشتری و خداوند طالع و نهم و سیم این مزاج را قویحال کند
و قابل تدبیر صاحب نهم دلیل است بر سبب سفر چنانکه اگر قابل تدبیر
خداوند دوم باشد سبب سفر طلب مال بود و دیگر برین قیاس کن
و مزاج رد و قبول و مودت و عداوت نگاه دارد اگر راس بروز
در نهم بود و شب در سیم بنظر مشتری و شمس و عطارد مشهور
گردد بزهد و علم فصل خانه دهم منسوبست بعمل و جاه و ذکر و سلطانی
و ریاست و دلیل این اسباب این خانه است و خداوند خانه و قابل
تدبیر وی و شمس و قمر و زهره و عطارد و مریخ و کوکب مبتز و مستولی
بر درجه عاشر و سهم هر سببی و خداوند هر سهمی اگر این دلایل
همه یا مشتری قویحال و مسعود باشند دلیل کند بر سعادت و فراغت
مولود ازین اسباب و اگر برعکس باشد حکم برعکس بود و اگر صاحب
طالع و صاحب عاشر هر یک در خانه دیگری باشند و ان نوبت

از دستور

از دستور بت با مبال ایشان اتصال باشد دلیل کند بر حصول این
اسباب و مزاج سعد و نحس و رد و قبول و مودت و عداوت
در حکم نگاه دار که چند بار یاد کردیم و مثال این باب انست که عاشر
طالعی دلو است و زحل در وی مستقیم در حلیت حیز خود و صاعد در
فلک اوج و تدویر و در عرض شمالی و صاحب طالع زهره متصل
بزحل از میزان که شرف زحل است دلیل کند که مولود بجاه
مشهور و بلند گردد یا پیشوای خاندان قدیم شود یا رئیس اهل
عمارت و مساحت باشد باز اگر عاشر سرطان بود و زحل
در وی باشد راجع و جنوبی در عرض و هابط در هر دو فلک و زهره متصل
بزحل از حمل مولود مزدور کار زکل بود یا حمال یا گورکن یا مانند این و
قویتر این دلایل کوکب مبتز است چنانکه در فصل اخلاق یاد کردیم از جهت
که عمل و صناعت مولود از مزاج کوکب مبتز باشد خاصه که مبتز در
عاشر باشد که کوکبی که در تیمی باشد او را درین جهت اثری قویست
چنانکه اگر مبتز زحل باشد عمل و صناعت مولود از کارهای زحل بود
و از اسباب انخانه که زحل خداوند و یست و دیگر برین قیاس
کن و مشارکت مستولی و صاحب عاشر و صاحب طالع و قوت
و ضعف هر یک در مکان خود و ممازجت یا با دیگر و سقوط یکی از دیگری ٢ و ممازج خود

و از طالع نگاه دارد تا حکم راست آید چنانکه در فصل اخلاق یاد
کرده ایم بدان سبب که صناعت و عمل از اخلاق زاید و اگر در
طالعی مشتری و مستولی نباشد و عطارد کوکب ضعیف حال و ساقط باشند
از یکدیگر و از طالع نیز مولود کاهل بود و بیکار باشد در بیشتر عمر
و اگر زحل در عاشر باشد ضعیف حال و بوبال یا بهبوط یا برجعت
یا مانند آن هم دلیل کاهلی و بیکاریست و اگر بجای زحل مریخ
باشد بیکاری دست دهد بسبب پریشانی روزگار و اگر مریخ تحت
الشعاع باشد مولود دزد باشد یا غماز یا جاسوس و اگر در عاشر
نباشد میلش بغمازی بیشتر از آن باشد که بدزدی بدان سبب
که چون ضعیف تر بود کاری خسیس تر کند و اگر سعدی در عاشر افتد دلیل
حرص است بر دوام کارها خاصه که سعدی قویحال باشد نخواهم ۲ بیس ام
که یکساعت بیکار باشد و استعانت خواستن در این فصل از فصل
طالع و فصل اخلاق و فصل بناهای ملوک و احکام دولت واجب است
که دلایل هر یک بدیگری نزدیک است فصل خانه یازدهم منسوبست
بامید و سعادت و دوستان و عشق و مال عمل و اسباب زینت و
دلایل این اسباب این خانه است و خداوند وی و قابل تدبیر وی
و سهم هر سببی و کوکب هر یک چون زهره که کوکب عشق و زینت است

ومشتری را

و مشتری که کوکب صداقت و مالست و هر دو که کوکب سعادت اند چون
این دلایل همه با مشتری مسعود و قویحال باشند دلیل کند بر سعادت و فراغت
مولود از جهة این اسباب و اگر بر عکس باشند کار بر عکس بود و جنس
معشوق و صدیق از جنس مزاج قابل تدبیر خداوند یازدهم باشد و از قابل
۲ زهره دوم تدبیر نیز و از خداوند هر یک نیز و حال صدیق و معشوق از بودن قابل تدبیر هر دو
در وتد و مایل و زایل و شرف و هبوط و حد و وبال و مانند آن بگیرند اگر
در وتد و شرف باشند دلیل اشراف است و اگر در زایل و هبوط
باشند دلیل خسران است و اگر صاحب طالع و صاحب یازدهم هر یک
در خانه دیگری باشند یا میان ایشان اتصالی بود صدیق و امید معشوق
بسیار بود و کیفیت حال هر یک از مزاج سعد و نحس و رد و قبول و ضعف
و قوت و مودت و عداوت و سقوط و نظر روشن گردد چنانکه
بارها گفتیم فصل خانه دوازدهم منسوبست بخوف و شقاوت و دشمنی و
حبس و غربت و غرامت و مواشی و دلایل این اسباب این خانه است
و خداوند وی و قابل تدبیر و سهم هر یک ازین اسباب و هر دو نحس چون
هر دو نحس در فرح باشند و باقی دلایل قویحال و مسعود دلیل کنند بر سعادت
و فراغت مولود ازین اسباب و اگر بر عکس باشد حکم بر عکس بود و
عامه منجمان گفته اند که سعادت دوازدهم و صاحب وی دلیل قوت و غلبه

دشمنان است بدان دلیل که اگر زحل در دوازدهم باشد دشمنان او قهر کند
واین قول خطا است بدان سبب که سعادت ونحوست ودلایل هر خانه
که هست دلیل راحت ورنجوری مولود است از آن خانه نه دلیل راحت
ورنجوری جز مولود که هر کسی را طالع است که حکم وی از آن
طالع بکنند نه از طالع دیگری واما بودن زحل در دوازدهم از آن ۲ دوازدهم
روی سعادت مولود است که سبب سعادت انست که ناظر باشند ۲ سعود م
بطالع بنظر مودت ونحوس ساقط وزایل باشند از طالع واین
مزاج را فرح نام کردند بدان سبب که فرح مولود بدان است وتنهای
ناظر بطالع بنظر مودت چهار است اول یازدهم که فرح مشتری است
ودوم نهم که فرح شمس است وسیم پنجم که فرح زهره است وچهارم
سیم که فرح قمر است وتنهای ساقط وزایل دو است اول دوازدهم
که فرح زحل است ودوم ششم که فرح مریخ است پس چون زحل در دواز
دهم باشد هر آینه دشمن بسیار انگیزد واز انجهة که انخانه بد ومنحوس کردد
نکس مولود بقمع وقهر دشمنان فرح وشادمان باشد برای آنکه آن سبب فرح
مولود است از زحل وفرح آن سبب آن باشد که دشمن مقموع ومقهور
گردد وچند بار گفتیم که هرگاه که میان صاحب بیتی وصاحب طالعی اتصال
باشد یا یکی در خانهٔ دیگری بود اسباب آن بیت حاصل آید ودر حکم یک

وبمزاج

وبمزاج سعد ونحس ورد وقبول وضعف وقوت ومودت وعداوت
وسقوط ونظر نگاه باید داشت واگر خداوند دوازدهم در برج چهار
پای باشد بنظر سعود مولود را چهارپای بسیار باشد واگر صاحب
طالع در دوازدهم باشد مسعود وقوی حال مولود را دشمن وچهارپای
بسیار باشد برای آنکه دوازدهم نیز دلیل چهارپایان است چنانکه ششم از
انجهة که هر دو خانه که برابر یکدیگر اند از مزاج یکدیگر نصیبی دارند وبوسعید
عبدالجلیل میگوید که این حکم را بسیار آزموده ام همه راست آمد وقیاس
۲ سبب دو همین واجب کند بدان آنکه خداوند طالع در هر خانه که باشد مولود را کار
بر اسباب انخانه باشد اگر خداوند طالع در انخانه مسعود وقوی حال باشد
از آن اسباب سعادت بیند واگر منحوس وضعیف حال باشد از آن
از آن اسباب شقاوت بیند فصل بدان که حال صداقت وعداوت
ومنفعت ومضرت میان دو شخص معین از طالع ولادت هر دو بگیرند
اگر طالع هر دو یک برج باشد یکدیگر را دوست دارند خاصه که درجه
هر دو یکی باشد واگر خداوند طالع هر دو یک کوکب باشد هم دلیل دوستی
است واگر طالع یکی هشتم دیگری باشد یکدیگر را خصم بوند واگر میان
ایشان زناشوهری بود آن زناشوهری میان ایشان ناپایدار بود و
اگر طالع هر یک تربیع دیگری باشد هم دلیل دشمنی است واگر تثلیث

باتدیس باشد دلیل دوستی است و اگر خداوند طالع هر دو برین دو صفت
باشد حکم هم برین دو وجه باشد و اگر برجهای هر دو طالع معوج یا مستقیم باشند
هر دو در عداوت و مودت یکسان باشند و اگر یکی معوج باشد
و دیگری مستقیم معوج مطیع و منقاد باشد مستقیم را و صفت
عداوت و مودت کوکب را درین حکم اثری عظیم است چنانکه یاد
کرده ایم و قوی تر اصلی درین باب اتصال نیرین است و اگر میان قمر هر دو
و یا شمس هر دو اتصال مودت باشد میان هر دو دوستی باشد
و اگر میان قمر یا شمس هر دو اتصال عداوت باشد میان هر دو
دشمنی باشد و اگر میان شمس یکی و قمر دیگری این اتصال باشد این
اثر نیز باشد لکن ضعیف تر و چنانکه میان اتصالات تفاوت بسیار است
و ظاهر است همچنان که میان عداوتها و مودتها تفاوت و ظهور بران
اندازه باشد و اگر سعد هر یک در خانهٔ سعد دیگری افتد هر یک را از
دیگری منفعت بسیار باشد خاصه که هر دو سعد در هر دو طالع برین
صفت باشند و واجب نیست که زهره یکی در برج زهره دیگری باشد
یا مشتری یکی در برج مشتری دیگری باشد بلکه واجب است که سعد
یکی در خانهٔ سعد دیگری باشد و اگر بجای دو سعد دو نحس باشد هر یکی را
از دیگری مضرت بسیار باشد و اگر سعد زید در برج نحس عمرو باشد

زید را از عمرو بد اید و عمرو را از زید نیک فصل بدان که اگر طالع زنی هفتم
طالع شوهری او بود یا طالع خدمتکاری ششم طالع مخدوم باشد یا طالع
مخدوم عاشر طالع خدمتکار باشد یا طالع دوستی یازدهم یا سیم
دیگری باشد صحبت میان ایشان دایم گردد خاصه که خداوند طالع
هر دو یکدیگر را ناظر باشند و حال موافقت و مخالفت و مودت و عداوت
و منفعت و مضرت یکی از دیگری با قبول و رد چنانکه بارها یاد کردیم و اگر
طالع خادم عاشر طالع مخدوم بود یا صاحب طالع خادم در عاشر
طالع مخدوم بود یا طالع مخدوم ششم طالع خادم بود این خادم
دعوی مخدومی کند از روی معنی و مخدوم را امر و نهی فرماید و اگر دو
تن شریک باشند در کاری دلیل آن کار در طالع هر دو بنگر در طالع
هر کس که دلیل کار قوی تر باشد او متبوع گردد دران کار و دیگری تبع
او باشد مثلا چنانکه دو کس شریک اند در دبیری و دلیل دبیری عطارد
است و عطارد هر کس که قوی تر باشد در طالع وی او متبوع گردد و
دیگر برین قیاس کن از حالها در و پدر و فرزند و دختران فصل بدانکه وقت
۲ طالع آغاز بیماری مولود اگر مخالف طالع ولادت و طالع تحویل و برج انتهاء
وی افتد بیماری او قوی تر گردد و اگر قمر منحوس باشد بکوکب اصلی هم بیماری
قوی گردد خاصه که آن نحس بعداوت اصل خود باشد یا در موضع اصل خود باشد

واگر قمر مسعود باشد ببعد اصلی بیماری سهل گردد خاصه که آن بعد مسعود
اصل اول بموضع اصل باشد مگر که مزاج علت موافق مزاج بعد باشد
انگاه علت قوی گردد و وقت بحران بیماری وقت رسیدن قمر است
بمراکز خود بمطالع فلک مستقیم و نیکی و بدی بحران از سعادت
و نحوست قمر است در مراکز و اگر نحس مزاج آن نحس که قمر بدو منحوس
میگردد مضاد مزاج علت باشد بیماری سهل گردد و بحران نیکو
باشد لکن علامت بحران نیک مایل باشد و بدین سبب است که ضرر
زحل در حق بیماران مشرق و ضرر مریخ در حق بیماران مغرب کمتر است
و سعادت مشتری در حق بیماران شمال و سعادت زهره در حق
بیماران جنوب بیشتر است و هم بدین سبب است که تشریق نحس
افق و هد و تغریب علت **صفت دویم** در احکام جزوی مولود احکام
جزوی مولود را بنا بر چهار اصل است اول طالع تحویل و لوازم
آن و دویم برج انتها و توابع آن و سیم کواکب نوبت و متعلقات
آن و چهارم تسییر درجات و مواضع آن و این چهار اصل در
عالم علوی برای استخراج احکام بمنزلت چهار عنصر است در عالم
سفلی برای ترکیب اجسام و چنان که از ممازجت عنصر با یکدیگر (۲ این چهارم)
درین عالم مرکبات بسیار حاصل اید و هر مرکبی را انحاء مزاج افتد

که دیگر را

که دیگر را نباشد و همچنان از نسبت کلت آن چهار اصل با یکدیگر در آن عالم
مزاجات بسیار حاصل اید و هر مزاجی را آن حکم افتد که دیگری را نباشد
و چنان که این مرکبات اجناس اند چون معدن و نبات و حیوان
(۲ را مثلا هم) و هر جنسی را انواع است چنانکه جنس حیوان جمله انواع ادمیست و گاو و
خر و مانند آن و هر نوعی را اصناف است چنانکه نوع ادمی را مثلا اصناف
ترک و هند و روم و مانند آن و هر صنفی را ضروب است چنانکه صنف روم
را مثلا ضروب مرد است و زن و پیر و جوان و مانند آن و هر ضربی را
اشخاص است چنانکه ضرب مرد را مثلا اشخاص زید است و عمرو
و دیگر و مانند آن پس همچنان آن نزهات اجناس اند و هر جنسی را انواع
و هر نوعی را اصناف است و هر صنفی را ضروب و هر ضربی را اجزاست
و چون هیچ طبیب تمام اشخاص یکضرب را از جمله ضربهای یک صنف
از اصناف و یکنوع از انواع یک جنس از اجناس مرکبات این
چهار عنصر در نتواند یافت البته اگرچه حاذق و محسوس است و با این همه (باین همه م)
طب که هست در عالم مقبولست و بخطا معذور از آن روی که تمامی
مزاجها در نتواند یافت البته پس منجم اگر تمامت اجزای یک ضرب
را از جمله ضربهای یک صنف از اصناف یکنوع از انواع یک جنس از
اجناس نزهات این چهار اصل نشناخته صواب که غایب اند و

محوس نشد و با ان هر منجم که هست در علم مقبول باشد و بخطا معذور
ان واجب تر باشد و چون جزویات طب که مشاهدم است در نتوانم
یافت اگر جزویات نجوم را که در شوان یافت که حظا یست ان
بحق نزدیک تر بود و چو این مقدمه معلوم گشت نتیجه این مقدمه انست
که چون تمامت جزویات را در یافت نشب بدان سبب که بی نهایت است
باید که منجم در احکام اعتماد بر دلایل کلی کند چنانکه بطلمیوس چند جای
گفته است و وصیت کرده و هر کس که اعتماد بر دلایل جزوی کرده است
چون ابو معشر و غلام زحل و مانند ایشان از متاخران
پای از حد علم نجوم بیرون نهاده اند و وصیت بطلمیوس را فرو گذاشته اند
مگر انکس که نادر افتاده است در احکام از ان روی که مطبوع
زیادت بر علم نجوم برای انکه مطبوع در حکم بر ثوانی نجوم که یک
دور است از حقیقت نجوم ان اصابت که منجم را انست در
حکم بر نفس نجوم که حقیقت نجوم است چنانکه بطلمیوس میگوید النفس
المطبوعة بالحکم علی ثوانی النجوم ویکون اصابتها منها اکثر من اصابة
کثیر الحمیة بالحکم علی النجوم انفسها و مطبوع چون نادر است نادر را حکم
نیست و چون از مقدمه و نتیجه این صنف فارغ امدیم این صنف را دو فن
کردیم **فن اول** در دلایل احکام جزوی و فن دویم در استخراج احکام

وانست

وانست **فن اول** در دلایل احکام جزوی چهار اصل است چنانکه بیان کردیم
و بدین سبب این فن را چهار ضرب کردیم و پیش از ان که تمهید دلایل
جزوی و استخراج احکام ان مشغول گردی از جهة مولود باید که در
احکام کلی تامل کنی و بنگری که ان مولود را عمر مانده است یا نه اگر عمر
نمانده باشد شروع کردن در احکام جزوی بیهوده بود و انست
۲ طالع م **ضرب اول** در طالع تحویل و لوازم ان طالع تحویل انوقت است که افتاب
در شهر مولود هم بدان دقیقه باز رسد که در وقت ولادت بوده است
و تحویل کند حکم مولود را از طالع سال گذشته بطالع سال پیش امده
و استخراج الطالع را طریقهاست در زیجها و حاصل طریقها انست
که چون بر مطالع درجه طالع سال پیش بلد هشتاد و شش درجه و سی
و شش دقیقه بر صد تا نی و همین مبلغ را با چهارده ثانیه بر صد تا موتی
زیادت کنی و جمله را هم در مطالع بلد معکوس کنی طالع سال دیگر حاصل
اید و اگر طالع سال پیش معلوم نباشد این مبلغ را در عدد سالهای
گذشته مولود ضرب کنی و بر دور قسمت کنی و باقی قسمت را اگر ماند
بر مطالع طالع ولادت افزایی پس معکوس کنی طالع سال پیش امده
حاصل اید و اگر از قسمت چیزی باقی نماند طالع تحویل طالع ولادت
باشد و بدان که لوازم طالع تحویل ده نوعست اول تسویه بیوت

و تأمل کردن در آن که او تاد قایمه است یا مایله یا زایله و صاحب طالع
یکیست یا دو و محل طالع تحویل از طالع ولادت و دولت و قران
و سال عالم چیست دویم تقویم کواکب سیاره و تأمل کردن در
ضعف و قوت هر یک از انواع چنانکه بر شمرده ایم و در محل هر
یک از طالع و تحویل و نسبت هر یک بدیگری و محل هر یک بدیگری و محل
هر یک از طالع ولادت و کواکب ولادت و در مطرح شعاع
هر یک و در اتصال هر یک بدیگری یا اتصال همه بکواکب و
لادت و سیم تقویم کواکب ثابته و تأمل در افتادن معظم آن
بر درجه طالع و عاشر و نیرین و سهم سعادت و صاحب طالع
و صاحب عاشر و جز آن و چهارم استخراج سهام چون سهم سعادت
و سهم غیب و سهم هر کوکبی و هر خانه و تأمل در محل ایشان از
طالع و در ضعف و قوت خداوندان خانهای ایشان و پنجم استخراج
ارباب مثلثه طالع و نیرین و تأمل در ضعف و قوت و محل هر یک و
ششم استخراج صاحب وجه و حد و در بجانی وار و جانی دوازده
بهر و هفت بهر و نه بهر درجه طالع و تأمل در ضعف و قوت و محل هر یک
و هفتم استخراج مبشر بر شکل طالع و تأمل در قابل تدبیر و خداوند
بیت و حد وی و هشتم استخراج مستولی بر درجه طالع و عاشر و

دیگر خانها

دیگر خانها و تأمل در قوت و ضعف و محل هر یک و نهم تأمل در درجهای
طالع و دیگر اوتاد و نیرین و سهم سعادت و مبشر و مستولی که آن در جهان
از درجهای سعادت است یا درجهای ابار یا مظلمه یا نیره یا قتمه یا خالیه
و دهم استخراج طالع و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع تحویل
و تأمل در موافقت و مخالفت وی مر طالع تحویل را و بدان که هر ماه
که شمس در برجی بمثل اندقیقه رسد که وقت ولادت بوده است بدان
دقیقه در برج اول ماه مولود نو شود و طالع ماه بیرون آرند با هر ده	٢ و چون ماه نو شود هم
لوازم و حکم خاص ان ماه از آن طالع بگیرند چنانکه حکم تمام سال از طالع
سال ضرب دویم در برج انتها و توابع ان برج انتهاآن برجست
که نوبت سال بدو رسد از طالع ولادت برای حکم و درجه وی در
اول سال هم چند درجه طالع ولادت باشد بدان سبب که سال اول ولادت
حکم از طالع ولادت کنند و سال دویم از دویم طالع بران شرط که درجه
وی هم چند درجه طالع باشد نه چند درجه دویم و سال سیم از سیم هم
برین شرط و همچنین میروند تا سال سیزدهم که نوبت بطالع باز رسد و
همچنین سال بیست و پنجم و سی و هفتم و چهل و نهم و شصت و یکم بطالع باز
رسد و همین ترتیب نگاه میدارند تا اخر عمر و خداوند برج انتها را
سالخداه خوانند اهل فرس و در وی اعتقادی عظیم دارند و ا

توابع انتهاسه نوعست اول تسییر انتها سالی که هر روز مقدار چهار
دقیقه و پنجاه و شش ثانیه رود تا یکسال شمسی سی درجه سوا که تمام
برجی باشد برود و در نوبت سال دیگر برجی دیگر رسد هم بدان درجه
و دوم تسییر انتها هر ماهی است که هر روز مقدار یک درجه و چهار دقیقه
رود تا یکسال شمسی سیزده برج برود و سال دیگر نوبت هم بدان برج
و هم بدان درجه رسد که انتهای سالی رسد و سیم تسییر انتها روزست
که هر روز مقدار سیزده درجه و پنجاه و سه دقیقه برود تا یکسال شمسی سیزده
دور بکند سال دیگر نوبت هم بدان برج و هم بدان درجه باز رسد
که انتها سالی و ماهی رسیده باشد و هر ماه شمسی یکدور و چیزی برود تا
اول ماه دیگر هم بدان برج و بدان درجه رسد که انتهای ماهی رسیده
باشد و چنان که حکم سال از برج انتها اول کنند و خداوند وی و
حکم ماه از برج انتها دوم و خداوند وی کنند و حکم روز از برج
انتها سیم و خداوند وی کنند و چنانکه روز تبع ماه است و ماه تبع
سال انتهای سیم تبع دوم است و دوم تبع اول بدان سبب
که اول انتهای مطلق است و دوم انتهای انتهاست و سیم انتهای
انتهای انتهاست و حکم این ضعیف تر همه باشد که از همه خردتر
است و اواخر چون دیدند در کتب اوایل که تسییر بوسط سیر قباب

نیز سوده اند

نیز سوده بودند و بر حقیقت آن وقوف نیافته متردد شدند و قرار
رای ایشان بران بود که آن تسییر درجهٔ طالع سالست بدان سبب
که از تسییر برج انتها فارغ آمده بودند و چون رای ایشان بران
قرار گرفته است آن را انکار میداریم چنانکه می بینیم و آن رای خطاست
چنانکه بطلمیوس باز مینماید و میگوید که درجه طالع سال بر مقدار پانزده
برج تسییر رانند یکسال تا سال دیگر که نو شود بدرجه طالع وی رسیده
باشد برای آنکه هر سالی مقدار سه برج مطلعی زیادت میشود و چون
پانزده برج تسییر رانند سال وی پانزده ماه باشد و هر ماهی بیست و
چهار روز بود و مقدار سه یک روزی چنانکه در بیان کلمه بیان بکنند مقدار
ماه انتها و مقدار ماه مطالعی را و میگوید زمان انتقال البروج فی التحویل
من جهة برج الانتها ثمانية و عشرون يوم و ساعتان و ثمانية عشرة دقيقة
من ساعة بالتقريب و من جهة الطالع في الافق اربعة و عشرون يوما و ثلث
يوم بالتقريب و چون درجهٔ طالع سال را پانزده برج تسییر رانند و وسط
سیر شمس خرد و ازده برج نرود پس تسییر درجهٔ طالع سال بوسط
سیر شمس خطاست و چون این رای خطاست و قول اوایل در سال است
پس مرا رای صواب آن مینماید که بعضی از اوایل تسییر ماهی از برج
انتها بوسط سیر شمس میرانند که آن بصواب نزدیک تر است از آن

۲ و بقول دیگران دوباره رانده میشود هم

روی که بقول ایشان برج اثنا دوباره رانده نشود و دوباره شرط
نیست و در بعضی از کتب معتمد آورده اند که درجه عاشر تحویل را
بو سطامی شمس تسییر کنند بفلک مستقیم و حال عاشر هم از وی نگرند
و اگر عاشر طالع سال عالم بود حال ملوک از وی نگرند و این قول
معتمد است **فصل بیست و سیم** در کواکب نوبت و مقاصد این کواکب
نوبت سه نوع است اول صاحب نوبت و دویم صاحب دور
و سیم صاحب فردار اما صاحب نوبت صاحب سن مولود است
بدان سبب که عمر مولود از جهت پرورش و کاهش طبیعت هفت
قسمت است و هر قسمی را سنی خوانند و در هر سنی حال مولود از
روی خلق و خلق بر مزاج کوکبی است و آن کوکب صاحب نوبت آن
سن است چنانکه در سن طفولیت که سن آغاز بالیدنست حال مولود
بر مزاج قمر است و قمر صاحب نوبت ویست پس در سن کودکی که
سن میانه بالیدن ویست حال وی بر مزاج عطارد است و عطارد
صاحب نوبت است پس در سن جوانی که سن آخر بالیدن است
حال وی بر مزاج زهره است و زهره صاحب نوبت ویست
پس در سن وقوف که سن کمال خلقت است حال وی بر مزاج
شمس است و شمس صاحب نوبت ویست پس در سن کهولت

که سن آغاز

که سن آغاز کاهیدنست حال وی بر مزاج مریخ است و مریخ صاحب
نوبت ویست پس در سن شیخوخیت که سن میانه کاهیدنست حال
وی بر مزاج مشتریست و مشتری صاحب نوبت ویست پس در
سن خرفی که سن آخر کاهیدنست و مرکب است حال وی بر مزاج
زحل است و زحل صاحب نوبت ویست و چنانکه عمر طبیعی هر مولود
متفاوت است بسبب تفاوت قوت و ضعف طبیعت هر یکی همچنان
مدت نوبت ایشان نیز متفاوت است بضرورت و چون منجمان
اسلام از حقیقت طبیعت هیچ خبر نداشتند نوبت هر کوکبی را سال صغری
وی نهادند لکن بعضی را از آن برقرار بداشتند و چون تفاوت
فاحش ظاهر نمود و آن سال صغری زهره و شمس و مشتری و مریخ بود
و بعضی را که تفاوت فاحش و بینا ظاهر است از قرار بگردانیدند
با هیچ حجتی و آن سال صغری قمر و عطارد و زحل بود و مقصود از صاحب نوبت
حکم اسنانست و حکم وی آنست که هر کوکب که وقت ولادت
قوی حال و مسعود باشد مولود در نوبت وی قوی طبیعت و قادر فعل باشد و
هر کوکب که ضعیف حال و منحوس باشد مولود در نوبت وی ضعیف
طبیعت و عاجز فعل باشد **فصل** اما صاحب دور کوکبی است که بنوبت
سال برای حکم سال بوی رسد از صاحب طالع ولادت نزد اهل

روم و از صاحب ساعت ولادت نزد بابل و بابل را در صاحب
ساعت اعتقادی عظیم است و این از اسرار نجوم میدارند و
مثال آنست که حکم سال ولادت از صاحب طالع کنند روم و از
صاحب ساعت بابل و حکم سال دویم از کوکب دویم که زیر وی
است در فلک و حکم سال سیم از کوکب سیم هم برین ترتیب
تا سال هشتم بصاحب طالع یا بصاحب ساعت باز رسد و
همچنین پانزدهم سال و بیست و دویم و بیست و نهم هم بدین ترتیب
بصاحب طالع باز میرسد تا آخر عمر نزد روم و بصاحب ساعت
نزد بابل و مقصود از صاحب حکم سال است و حکم سال آنست که اگر
آن کوکب در آن سال و در آن وقت ولادت قویحال باشد و او
صاحب طالع باشد یا صاحب عاشر یا صاحب حادی عشر مولود
در آن سال سعادتها بیند خاصه که بذات خود سعد بود و اگر آن کوکب
در آن سال و در وقت ولادت ضعیف حال باشد و او صاحب
ثامن باشد یا صاحب ثانی عشر یا صاحب سادس مولود در آن سال
نحوستها بیند خاصه که بذات خود نحس بود و بنظر سعد و چنان که
هر سال که انتها بطالع باز رسد دلیل سعادت بود همچنان آن
سال که نوبت بصاحب طالع رسد هم دلیل سعادت بود و اگر

هر دو فراهم آیند چنانچه در سال هشتاد و پنجم آن زیادت دلیل
سعادت بود فصل و اما صاحب فردار آنست که هفتاد سال را از
عمر قسمت کنی مختلف بر هفت کوکب چنانکه ده سال شمس را دهی و نه قمر
را و یازده زحل و دوازده مشتری را و هفت مریخ را و هشت زهره
را و سیزده عطارد را پس در مولود نهاری نخست نوبت شمس را
دهی پس زهره را پس عطارد را پس دیگران را بر ترتیب افلاک و در مولود
لیلی نخست نوبت قمر را دهی پس زحل را هم بر ترتیب افلاک و صاحب
نوبت را صاحب فردار خوانی انگاه مدت نوبت هفت او را بر هفت
قسمت کنی راست و قسم اول او را دهی و شش قسم دیگر شش کوکب دیگر را
هم بر ترتیب افلاک و هر یک از آن شش کوکب را او را آن وقت که قسم
بدو رسد شریک صاحب فردار خوانی و مثال آنست که مولودی است لیلی
در سی و پنج سال کوکب صاحب فردار او مریخ است و شریک وی زهره
و بدان سبب که از این سی و پنج سال نه سال قمر را باشد و یازده سال
زحل را و دوازده مشتری را و سه سال از فرداریت مریخ باشد
و چون مدت فرداریت مریخ هفت سال است سال اول هم او را باشد
و سال دوم شمس را و سال سیم زهره را و دیگر برین قیاس کن
و چون هفتاد سال تمام شود انگاه سه سال دیگر راس را باشد و دو سال

دیگر ذنب را با شرکت کسی و اگر استخراج فردار از احکام استخراج
قدمای اوایل است گمان آنست که در قدیم عمر ایشان همین مقدار
بوده است که امروز است برای آنکه استخراج فردار از برای
مدت عمر است و از آن روی که اهل پارس را در فردارات اعتقادی
عظیم است گمان آنست که استخراج وی از احکام اهل پارس است
و مقصود از صاحب فردار حکم نوبت وی است و حکم نوبت وی هم
بران مزاجست که حکم نوبت صاحب دور و صاحب نوبت با
ممازجت مزاج شریک چنانچه اگر صاحب فردار مشتری باشد
بشرکت مریخ خلق مولود از راستی میل بنفاق و خلق وی از صحبت
میل بکبر می کند و عیش وی از فراغت میل بخوشناکی کند و جاه وی
از صحبت بزرگان دین و دنیا میل باهل سلاح و فتنه کند و دیگر بدین
قیاس کن و نگاه دار حال قوت و ضعف صاحب فردار و شریک
وی هر دو و در هر دو وقت که آن اصلی عظیم است در سعادت و نحوست
ضرب چهارم در تسییر درجات و مواضع آن تسییر درجات آنست
که هر سال یکدرجه برانند برای احکام بدرجات مطالع نه بدرجات سوا
و شرح عمل آن در کتب حساب مذکور است و مشهور هر چند که شرح تسییر
سهام نیکو نکردند شارحان کتاب ثمره مصریها و اصفهانی هر دو کس از

حقیقت

حقیقت آنچه بطلمیوس میگوید برای تسییر سهام در ثمره نیک دور افتاده اند
و آن سبب ضلالت متعلمان است و برای تنبه متعلم این ذکر رانده شد
بضرورت نه برای بدگفت آن دو عالم بزرگ خاصه مصری رحمة الله
و ما چون بیان آن بحق در شرح ثمره که او را نافع الثمره نام کرده ایم
بگفته ایم اینجا یاد نمیکنیم بدان سبب که این کتاب احکامست نه کتاب
حساب و در احکام تسییرات شرط آنست که هر سال تسییر درجهای
دوازده خانه و هفت کوکب و تمامی سهام برانی بدان سبب که هر
یک دلیل کاری بزرگست از کارهای خلق و خلق و ظاهر و باطن و جاه و مال
و معاش و معاد و جز آن چنانکه هر یک بشرح یاد کرده ایم و بطلمیوس
میگوید که تسییر درجه طالع دلیل حال شخص مولودست در صحت و مرض
و تسییر درجه قمر دلیل حال جثه شخص و حال طبیعت مولودست در ضعف
و قوت و تسییر درجه عاشر دلیل شغل و عمل است و تسییر درجه شمس صح
دلیل حال جاه و سلطان است و تسییر درجه سهم سعادت دلیل مال
و معاش و اما مواضع تسییرات پنج نوعست اول اجرام ستاره
اصلی و دوم شعاع آن ستاره و سیم اجرام ثابته و چهارم درجات
هبوط و جزو نیرین و قران علویین و پنجم حدود کواکب و هر نوعی را
ازین پنج نوع شرح داده ایم در مقالت دوم برای کیفیت

عمر پس هرگاه که تسییر بسعدی رسد و معینی یابد در سعادت از
برج انتها و طالع تحویل و صاحب دور و صاحب فردار و مانند
آن هر آینه سعادتی حاصل آید در اسبابی که بمبداء تسییرات
منسوب است و اگر این مزاجها تمامی برعکس افتد کار برعکس باشد
و اگر متساوی بود میان سعادت و نحوست کار میانه بود و در همه
وقت استعانت خواستن از دلایل اصلی واجب است و بدانکه
که هر حدی کوکب که تسییر بدان حد رسد آن حد را قسمت خوانند
و صاحب حد را قاسم و اگر صاحب حد تسییر درجه طالع
باشد آن صاحب حد را جان بختیار خوانند و هر کوکب از
کواکب اصلی و حالی که جرم او یا شعاع او در درجات قسمت
باشد چون آن کوکب را نسبت کنی بقاسم تحویلی او را
شریک قاسم خوانی و در تدبیر تسییر و اگر او را بتسییر نسبت
کنی مدبر خوانی هرچند که مدبر اصلی قاسم است و بدانکه بدل
شدن قاسم و مدبر را اثری قویست اگر هر دو یکجا بدل
شوند و هر دو سعد باشند و بدل هر دو دو سعد دیگر افتد سعادتی
بزرگ حاصل آید در اسبابی که بمبداء تسییر منسوب بود و اگر
این مزاجها همه برعکس باشد نحوستی بزرگ حاصل آید **فصل** و هرچه

در این

در این دو میانه باشد سعادت و نحوست آن بر قدر کثرت و قلت
سعد و نحس باشد چنانکه تدبیر از نحسی بسعدی افتد و قسمت از سعدی
بنحسی مثلا یا هر دو برعکس شوند یا تدبیر از سعدی بسعدی افتد و قسمت
از نحسی بنحسی یا هر دو برعکس باشد یا قاسم بدل گردد بر صنفی از این
صنفها و مدبر نگردد و یا مدبر بدل گردد و قاسم نگردد یا مدبر باشد اصلا
و قاسم بر یکی ازین صنفها بدل گردد حکم هر یک بر حسب مزاج
شونده بباید کرد **فصل** و اهل هند از غایت اعتقاد که در نه بهر دارند
نه بهر را در تسییرات و جز آن بجای حدود بکار میدارند و هر بهر را
از نه بهر بمطالع بلد بگیرند و هر درجه مطلعی را سالی شمرند پس اندر جانب
مطلعی را سه قسم کنند و قسم اول خداوند آن نه بهر را میدهند
و قسم دویم و سیم دو کوکب دیگر را بر طریق دریجان آنگاه حکم بدین
هر قسمی از مزاج خداوندی میکنند و حال ضعف و قوت و نحوست
و سعادت وی نگاه میدارند در حکم و اثر از آثار نجوم متغیر
فن دویم در استخراج احکام جزوی احکام جزوی سه نوعست اول احکام
سال و دویم احکام ماه و سیم احکام روز و بدین سبب این فن را
سه ضرب کردیم **ضرب اول** در استخراج احکام سال طریق استخراج
احکام سال است که نخست در طالع تحویل و در آن ده لوازم وی

تامل کنی چنانکه فرموده ایم و مقدار سعادت و نحوست هر خانه و هر کوکبی
و هر سهمی بیرون اری بعدد چنانکه در مقالت تخریج کواکب بیان
کرده ایم انگاه جملهٔ عدد سعادت را با جمله عدد نحوست برابر کنی و دران
دو طریق نگاه داری و از ان دو طریق یکی اسان است و بصواب
نزدیک است و دیگری دشوار است و بصواب نزدیکتر است و طریق
اسان انست که جمله کمتر از بیشتر بروی و باقی نگاه داری اگر
باقی عدد سعادت باشد حکم سعادت کنی بر قدر عدد باقی و اگر
نحوست باشد حکم نحوست کنی هم بران قدر و کیفیت مزاج در هر
دو حال نگاه داری تا بدانی که حکم از جهت چه سبب میباید کرد و این
حکم خود مجمل باشد و اگر خواهی که این مجمل را مفصل کنی سعادت
و نحوست هر خانه از دوازده خانه عدد بکن و کم از بیش می برو
و باقی انچه ماند از عدد سعادت یا نحوست نگاه میدار و بر قدر کمیت
ان عدد و کیفیت مزاج حکمی بکن بران جمله که باز نموده ایم در احکام
دوازده خانه طالع ولادت و انچه حاصل اید از حکم هر خانه ثبت
بکن تا تمامت ثبت شود انگاه حکم دوازده خانه طالع ولادت از
کواکب اصلی و حالی بکن هم بران جمله و انچه حاصل اید از حکم هر خانه
ثبت کن ۲ ولادت برابر کن اگر هر دو موافق باشد حکم اسان باشد و اگر مخالف

پس ثبت
حکم هر خانه از طالع
تحویل با حکم هر خانه از
طالع

باشد

باشد مقدار مخالفت هم بعدد بیرون ار چنان که بیان کرده ایم و
کم از بیش برو و بر قدر کمیت باقی و کیفیت مزاج وی حکم کن
بسعادت اگر عدد باقی عدد سعادت باشد و بنحوست اگر عدد باقی نحوست
باشد پس مزاج ده شکل طالع تحویل را با شکل طالع ولادت
چنانکه بنگری که طالع تحویل کدام خانه است از خانهای طالع
ولادت اگر از خانهای سعادت است چون طالع و پنجم و دهم و یازدهم و عاشر
چون خانه هشتم و دوازدهم و ششم و چهارم در حکم نحوست بیفزای
هم بران قدر و اگر از دیگر خانهاست بیفزای نه در سعادت و نه
در نحوست مگر که انخانه کوکبی در طالع ولادت مسعود بوده است یا منحوس
بجرم و شعاع کواکب یا خداوندی مسعود یا منحوس بوده است
بقوت و ضعف انگاه واجب اید افزون کردن در سعادت
و نحوست بر قدر کمیت عدد هر بر حسب کیفیت مزاج و اگر سعود یکی
یا از ان هر یک در وتد دیگر افتاده است و نحوس ساقط شده است
در حکم سعادت بیفزای و اگر نحوس یکی از ان هر یک در وتد
دیگری افتاده است و سعود ساقط شده است در حکم نحوست بیفزای و اگر
سعود هر یک بمودت سعود دیگر است در حکم سعادت بیفزای و اگر
نحوس هر یک بعداوت در حکم نحوس دیگری است در حکم نحوست

و مانند ان در حکم سعادت بیفزا
بر قدر کیفیت سعادت هر خانه
برای انکه سعادت هر خانه مختلف و
و اگر از خانهای نحوس است هم

بیفزای و اگر سعود یکی متصل است بنحوس دیگری و سعود غالب است
در نحوست بیفزای و اگر سهام هر یک در شکل دیگری سعود است
خاصه سهم سعادت در سعادت بیفزای و اگر منحوس است در نحوست
بیفزای بر قدر کمیت عدد و بر حسب کیفیت مزاج و اما طریق دیگر
آنست که جمله عدد سعادت را جمله شمری از رنگ سفیدی مثلا
چون سپیده تقاشان و جمله عدد نحوست را جمله شمری از رنگ سیاه
مثلا چون نقش و را فانگاه بمقدار عدد هر رنگی درم سنگ از آن
رنگ بگیری پس هر دو را چون بر هم آمیزی هر آینه رنگی زاید
که نه سپید محض باشد و نه سیاه محض لکن هم بسیاه نسبت دارد
و هم بسپید آن رنگ مثال حال مولود باشد در سعادت و نحوست که نه
سعادت محض بود و نه نحوست محض لکن هم بسعادت نسبت دارد و هم
بنحوست بر قدر نسبت آن رنگ پس هم بدان قدر حکم کن بر حال
مولود از سعادت مخلوط بنحوست و نحوست ممزوج بسعادت و کیفیت
مزاج دلایل نگاه دار چنانکه بنگری که هر یک از آن سعادت
و نحوست از کدام جهت حاصل آمده است از وجوه قوت و ضعف
مرجحات چنانکه در قانون احکام سال و بیان تشریح یاد کرده ایم فصل
چون احکام سال بدین دو طریق استخراج کردی همین دو طریق

نگاه دارد

نگاه داره در استخراج از برج انتها بدانسبب که تا احکام سال از هر
چهار اصل که بر شمرده ایم استخراج نکنی و استخراج هر چهار را
با یکدیگر مزاج ندهی حکم درست بیرون نیاید و استخراج از برج
انتها آسان تر خیزد هر چند که نخست دلایل او را در شکل او حکم
نباید راند پس شکل او را با شکل هر دو طالع اصل و طالع تحویل
مزاج داد چنان که بیان کردیم و حکم دلایل او در شکل او از کواکب
اصلی باید کرد و چنان شمرد که جهت انتها جهت طالع اصل است و در
شکل او کواکب و سهام اصلی باید نهاد و حکم دوازده خانه بیرون
آورد پس بنگریست که برج انتها کدام خانه است از خانهای
طالع ولادت و طالع تحویل و آنخانه در هر دو طالع خانه سعادت
یا خانه نحوست یا خانه وساطت و سعود و نحوس هر یک در وتد
دیگری افتاده است یا ساقط است و دیگر بر این قیاس کن چنانکه
یاد کرده ایم و بر آن قیاس حکم بر آن در هر دو طریق بذهنی صافی
و جهدی کافی و اعتماد بر الهام الهی کنی چنانکه بطلیموس باز نموده است
فصل و اما احکام کواکب نوبت و احکام تسییر درجات یاد کرده
ایم لکن باید که احکام آن دو اصل را با احکام این سه شکل برابر کنی اگر همه
با یکدیگر موافق افتد در سعادت یا در نحوست یا وساطت حکم سال

برا طلاق است و اکر همه مخالف افتد مقدار مخالف هر یک بران وجه
که بیان کرده ایم بیرون ار پس بدان که دو طریق مزاج ده و
استعانت خواه بطالع اجتماع و استقبال مقدم بر طالع تحویل
و بنکر که مزاج انطالع کدام مزاج را موافق کند اعتماد
بیشتر بران مزاج کن و بدان که هرگاه که کوکبی بموضع اصل
خود باز رسد اکر سعدی باشد سعادتی دهد از اسباب انخانه
که در وی بود است بدان سبب که قران سعدین باشد در انخانه
یکی سعد اصلی و دیکر سعد حالی و اکر نحسی باشد نحوستی دهد از اسباب
انخانه برای انکه قران نحسین باشد در انخانه و اکر ناظر شود بمودت
بموضع اصلی خود سببی از اسباب انخانه بر انکیزد بمراد خاصه
که کوکب سعد باشد و اکر ناظر شود بعداوت ان سبب نه بمراد
انکیزد خاصه که نحس باشد و اکر سعدی از سعود حال متصل کردد
بسعدی از سعود اصل بمودت سعادتی دهد و اکر نحسی متصل کردد
بعداوت نحوست دهد و ان سعادت و نحوست از مزاج خانه بود
که کوکب حال صاحب ان باشد اغاز نهد و بر مزاج انخانه که
کوکب اصل در وقت قرار کیرد و بدان که بیشتر همت مولود درسال
مصروف باشد باسباب خانه که انتها انجا رسد یا طالع تحویل

انخانه

انخانه باشد و اکر مزاج مشتر در شکل طالع تحویل یا مزاج مستولی
بر درجه طالع یا درجه انتها همان اسباب را اقتضا کند مولود عادت
اصلی را بکذارد و استعمال ان اسباب را عادت کیرد برای انکه
این هر چهار مزاج دلیل همت مولود است در سال و اقوی تر همه
مشتر است پس مستولی پس انتها پس تحویل و هر خانه که صاحب
وی صاحب طالع تحویل باشد یا صاحب برج انتها مولود درا
دران سال باسباب انخانه میل قوی باشد و اکر در جانب طالع تحویل
یا عاشر وی درجه قران صغرا یا طالع قران یا طالع مملکتی یا دولتی
افتد که مولود دران مملکت و دولت باشد یا سهم سعادت
ان دولت و ان مملکت افتد مولود دران سال سعادتی بزرگ یابد
اکر دیکر دلایل موافقت کند **ضرب دوم** در استخراج احکام ماه هر
وقت که شمس در برجی بمثل اندر درجه و دقیقه رسد که وقت ولادت
بوده است در برج اول ماه مولود نو شود و چون ماه نو شود طالع ماه
بیرون آر با ان ده دلایل لازمه که بر شمرده ایم در احکام سال
و همچنان انتهاء ماه از برج انتها و از طالع تحویل نیز هر چند که ماه
طالع تحویل بیست و چهار روز و چیزی نو شود چنانکه یاد کرده ایم و
موافق ماه انتها نباشد و بر این سه اصل عمل بکن که بران چهار اصل

سال کردی برای استخراج احکام هر یک جداگانه پس مزاج ده
همه را با یکدیگر تا بر چه وجه قرار گیرد آنگاه آن وجه قرار را
مزاج ده با مزاج قرار احکام سال و بدانچه از مزاج دادن هر دو
قرار حاصل آید حکم کن و در آن عمل که کنی بیشتر اعتماد بر قاسم
و مدبر و تسییرات هر دو و انتها کن خاصه انتهای برج و بر ممازجت
کواکب حالی **ضرب سیم** در استخراج احکام روز طایفه از کوتاه
بینان طالع هر روزه بیرون آورند از رسیدن آفتاب
بمثل دقیقه که آفتاب در آن دقیقه بوده است وقت ولادت
چنانکه مثلا آفتاب در ده درجه و پانزده دقیقه برجی بوده است
وقت ولادت چون هر روز بپانزده دقیقه درجه رسد طالع
آنوقت بیرون آرند و آنرا طالع روز خوانند و آن از حق
نیک دور است و حق آنست که در احکام روز اعتماد بر طالع ماه
کنی و بر اتصالات قمر بکواکب حالی و اصلی و بر انتهای روزی و قاسم
و مدبر این انتها و چون مزاجات این دلایل بر یک حکم قرار گیرد
و آن حکم را بحکم کلی ماه برابر کن اگر موافق یکدیگر افتد حکم آن
بیرون آید و اگر مخالف افتد مزاج ده و در مزاج دادن حکم
کلی ماه را مقدم دار که حکم روزی جزوی محض است و جزوی ممتزج

بیشتر

بیشتر خطا افتد چنانکه باز نموده ایم و اگر نه آنستی که طالع مردمان این
روزگار بیک نافرست از کتاب مطول هر یک را ازین مقدمات
احکام سال و ماه و روز مثالی مشروح بنمودیم که بیک مجاجت
متعلم در چنین مقال بمثالی مشروح و الله ولی التیسیر **نوع چهارم** در
احکام مسایل مسایل دو گونه است یکی مسایل ضمیر و دیگر مسایل خبی و بدین
سبب این نوع را دو صنف کردیم صنف اول در استخراج ضمیر و
صنف دوم در استخراج خبی و این است **صنف اول** در استخراج
ضمیر بنای استخراج ضمیر بر دو اصل است اول صحت ضمیر از آن جهة
که سایل باید که در شب و روز در غم و اندیشه آن کار باشد که ضمیر کرده است
و آن اندیشه منقطع نگردد تا آنوقت که از منجم بپرسد و دوم آنکه
منجم باید که طالع وقت سؤال در حال بیرون آرد و هر چه درست
تر بی توقفی و سیم آن که سابع آن طالع باید که مسعود افتد و اگر
سابع و خداوند وی منحوس باشد منجم خطا بسیار کند و ضمیر نتواند
بیرون آورد چنانکه بطلمیوس میگوید ما اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا
کان السابع و صاحبه منحوسین بدان سبب که طالع دلیل سایل است
و سابع دلیل منجم که مسئول است و ازین جهة واجب است که در حال
بیمار از طب ننگرند که سابع طالع وقت مسعود است یا منحوس اگر

منحوس باشد طبیب خطا کند که مسئولست پس قول اول طبیب باید که گذاشت
و قول دیگری گرفت چنانکه بطلمیوس میگوید در ثمره اذا کان السابع
و صاحبه منحوسین للعلیل فاستبدل بطبیبه و این کلمه دلیل است بر آن
که حاجت منجم از جهة ضمیر باید که همچنان باشد که حاجت بیمار از
جهة علت بطبیب تا ضمیر درست گردد از آن روی که سایل شب
و روز در غم ضمیر بوده باشد چنانکه بیمار شب و روز در غم علت بود
برای آنکه ضمیر بیماری جان سایلست چنانکه علت بیماری تن سایل
هر ضمیری که برین وجه نباشد وقت سوال آن ضمیر درست نبود
و برای این معنی منجمان گویند سایل را که شب با ضمیر باش و طایفه
که ازین سر خبر نداشتند بر کف منجمان استهزا کردند چنان استاد
ابوریحان میکند در تفهیم **فصل** چون سایلی سوال کرد و طالع وقت
در حال بیرون آورده بنگر اگر در طالع کوکبی مشتریست و
قمر متصلست بصاحب طالع و صاحب طالع را قابل تدبیرست بذات یا تقبل
بدان که آن سوال درست است و اگر ازین دلایل هیچ نباشد
سوال درست نیست و غرض سایل امتحان منجم است و اگر بعضی باشد
و بعضی نه ضمیر بعضی درست است و بعضی نادرست یا سوال سایل از ضمیر
کسی دیگرست که دلش بدان نگرانست **فصل** دلیل ضمیر از کواکب

ده است

ده است اول مشتری و دویم قابل تدبیر مشتری و سیم قابل تدبیر صاحب
طالع و چهارم قابل تدبیر قمر و پنجم دافع تدبیر بصاحب طالع و ششم مستولی
بر درجه طالع و هفتم قابل تدبیر مستولی و هشتم کوکبی که در طالع باشد
و نهم قابل تدبیر وی و دهم صاحب بیت قمر و هر کوکب که بیشتر یاد
کرده شد قوت او بیشتر است و از پیها برجهایی که این کواکب بدیشان
خداوندان افتد و آن برجها که خانهای این کواکب اند نیز خاصه
بیتی که جای صاحب طالع است و اگر قابل تدبیر قمر با قمر ممازج
صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل تدبیر صاحب طالع و اگر قمر
و صاحب طالع هر دو درتنبری برابر باشند قمر مقدم باشد بر صاحب
طالع و اگر قمر در مکان خود مقبول بود و قابل تدبیر وی سعود بر همه
مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و بخانه خود و بدانکه شمس را
و سهم سعادت را هم از جمله دلایل شمرند بدان سبب که در همه احکام
نیرین را و نتایج نیرین را اثری قویست و صاحب ساعت را اثری
عظیم است در دلایل ضمیر و چنین رتبت او در اثر برابر رتبت قمر است خاصه که
صاحب یوم نیز باشد و دوازده بهر طالع را هم اثری است و بدان
که هر دلیلی ازین دلایل بر چیزی دلالت کند از اجناس و اسباب و
اغراض ضمیر چنانکه مشتری و قابل تدبیر صاحب طالع و قابل تدبیر قمر و مستولی بر طالع

وکوکبی که در طالع باشد و صاحب ساعت و محل هر یک از طالع بر احتیاج
ضمیر دلیل کند و بباید که این کواکب خداوندان انند و دافع
تدبیر صاحب طالع و دوازده بهر طالع و مکان صاحب وی
بر اسباب ضمیر دلیل کند و قابل تدبیر مشتری و قابل تدبیر مستولی
قابل تدبیر کوکب طالع و صاحب بیت قمر بر اغراض ضمیر دلیل کند
و این مقدمه بمثال روشن کردد و مثال اینست که طالع سایلی
بافتی در شهر غزنین حرسها الله برج سرطان پانزده درجه و شمس
در اول حمل بر درجه عاشر هر اینه مشتری در این شکل شمس است پس
دلیل جنس ضمیر شمس است و بیت عاشر و شمس بر جاه و ریاست
دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر سایل ازین جنس باشد و چون شمس
خداوند دوم طالعست و دوم طالع دلیل مال و معاش و معیشت
پس ضمیر سایل طلب مال یا معیشت یا معاش است و اگر قابل تدبیر
شمس مریخ باشد غرض ضمیر سایل قتالست و قتال است از جهت غلبه و قهر
اعدا و اگر مشتری باشد غرض او ثبات است از جهت عدل و انصاف میان مردمان
و اگر زحل باشد غرض او ثبات است از جهت اثبات و بقای خاندان
۲ غایت م قدیم و بر اوردن بناهای پایدار و مانند آن یا انسب که غرض جاه و ریاست
طلب ثبات و اگر دلایل جنس ضمیر دو سه کوکب افتد چون میان ایشان

موافق

موافقت باشد استخراج ضمیر آسان کردد چنانکه در طالع مشتری باشد و قابل
تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع هم آن مشتری بود و اگر میان ایشان مخالفت
بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس ضمیر باشد و دیکران دلیل اوصاف و
احوال جنس بدان سبب که مقدم دلیل است بر اطلاق و دیکران شرکااند
و اگر اختلاف در حد تناقض و تضاد بود چنانکه استدلال ممکن نکردد استعانت
خواه بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب را ترجیح
نهد اعتماد بر آن جانب کن و چنان دان که آن طالع طالع سایلست

فصل هر یکی را از دوازده بیت طالع دلیل کند در سؤال بر آنچه دلیل
است در ولادت و بر زیادت از آن نیز و آن زیادت اینست که طالع
دلیل اغاز کارهاست و ظهور آن و زیادت جاه و افزون و دوم دلیل
داد و ستد است و باز آمدن غایب و جهت جستن یاد و سیم دلیل اسرار
و اخبار است و عبادت جایها و چهارم دلیل چیزهای کهن است و نهانها
چون جای کنج و جای دزدی و دزدیده و دبیرستان کودکان و حبس و
زندان و پنجم دلیل خبر و رسول و هدیه و رشوت است و جایهای دور دست
و بدست آوردن مال کذشتکان و دعوت و ششم دلیل چیزی حقیر است
و کار زنان و خادمان و تهمت و حیله حریک و دروغ و کریختن و فسق و
فجور و جور و زندان و هفتم دلیل غایبست و دزد و جنگ و کنج و مقصد مسافر

وکرانی و ارزانی نرخها و کم شده و کر بخیه و خرید و فروخت و ششم
دلیل چیزی تلف شونده است و دیرینه و معین خصم و جهاد کردن و حمق
و کساد اخریان و نهم دلیل کار کذشته است و کاری شکفت و خبر و رسول
و خواب دیدن و راه و دهم دلیل حال صاحب ولایت و شهرت
کارها و چیزی نو و شراب و زن و پدر یازدهم دلیل مال و امیت و
صارف و امله و معین وی و رشوت و دوستی بزرکان و چیزی نیکو
و نو و دوازدهم دلیل کاری کذشته است و کر بحبس و عصیان و کسب
و حیلت و بدکمانی و حقد و مکر و خیانت و حبس و وحشت **فصل** و چون
ضمیر بیرون اورده اکر پرسند که غرض حاصل اید و حاجت تمام شود
باید اندرا از سه کوکب بنکرند اول از قمر و دوم از صاحب طالع و سیم
از صاحب حاجت و صاحب حاجت صاحب بیت غرض است و غرض
هر بیت مدلول وی است چنانکه یاد کرده ایم پس هرکاه که یکی از این
سه کوکب را قوت شهادت تمام باشد حاجت تمام کردد و هرکاه
که کمتر تمام باشد کم تمام حاصل اید و تمامت قوت قمر در شهادت
هشت نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم اتصال وی بشمس و شمس
در وتدی باشد قوی و سیم اتصال وی بصاحب طالع از وتد
و چهارم اتصال وی بسعدی از وتد در بیت ان سعد و پنجم اتصال وی

بکوکبی

بکوکبی در بیت حاجت و ششم بودن وی در طالع یا وتدی دیکر مقبول و
هفتم اتصال بکوکبی در طالع و هشتم بودن وی در بیت حاجت و نهم بودن
خداوند خانه وی در وتد و دهم اتصال وی بشمس و رسید یا حمل لکن در
زایل وتد و اما تمامت قوت صاحب طالع هم هفت نوع است اول
قبول وی در مکان خود و دوم اتصال وی بصاحب حاجت و سیم اتصال
وی بسعدی از وتد در بیت ان سعد و چهارم اتصال وی در بیت خود
یا شرف بکوکبی در وتد پنجم اتصال بکوکبی سعد در بیت حاجت با قبول اتصال
و ششم اتصال وی بسعدی در طالع و هفتم اتصال وی بسعدی از بیت
خود یا شرف خود و انچه کم تمامت بنیمه است شش نوع است اول اتصال
سعدی از وتدی بدو و دوم اتصال وی از بیت خود یا شرف خود بکوکبی
در زایل و سیم اتصال وی در بیت حاجت بسعدی و چهارم بودن وی
در بیت حاجت و پنجم بودن خداوند خانه وی در وتد و ششم بودن وی
در وتد و اما تمامت قوت صاحب حاجت دو نوع است اول اتصال وی
بصاحب طالع دوم اتصال وی بسعدی در طالع و انچه کم تمام است بمنزلت
نیمه است چهار نوع است اول قبول وی در مکان خود و دوم نقل نور و جمع
میان صاحب طالع و قمر و سیم اتصال سعدی از بیت حاجت بدو
و چهارم بودن وی در طالع و بدان که برج ثابت بمنزلت وتد است

مقبول و ششم اتصال وی از خانه خود
یا شرف خود بسعدی در وتد و هفتم اتصال وی
بصاحب طالع در طالع یا از طالع و انچه
کم تمامت و بمنزلت نیمه است ده نوع است
اول اتصال وی است بسعدی که او را قبول کند
در وتد و دوم اتصال وی بکوکبی و ترجمه ب
و سیم اتصال وی در بیت خود یا شرف خود
بکوکبی که در زایل و چهارم اتصال وی بصاحب
حاجت و پنجم اتصال وی بکوکبی سعد ...
۲ و بمنزلت ...

ومنقلب بمنزلت زایل وتد و ذوجسدین بمنزلت مایل وتد و اتصال
دو نوعست بذات و بعرض و بعرض دو صنفست بنقل نور و بجمع نور و کوکبی
که مزاج او مزاج صاحب حاجت دارد او را کوکب حاجت خوانند و
او شریک صاحب حاجت باشد و سهم حاجت و خداوند وی
بدل حاجت و خداوند ویست و اگر صاحب طالع و صاحب حاجت
یک کوکب باشند حاجت قوی تر بود و شهادت مؤکدتر و جامع
و ناقل نور بدل قابل تدبیرست و صاحب رابع طالع از آن جهت که
دلیل عاقبت است بدلست از قابل تدبیر و صاحب حاجت دلیل از این جهت
بود که هر دو نیز دلیل عاقبت اند و اگر دلیل جهت ساقط بود صاحب حاجت
رابع مقدم باشد و اگر دلیل صاحب طالع بود قوت صاحب رابع
زیادت بود و فی الجمله بدان که این مزاجات همه دلیل حاصل آمدن غرض است
و روا شدن حاجت تمام یا بعضی یا بیشتری بدان شرط که این سه
کوکب و قابل تدبیر هر سه منحوس نباشند بعداوت نحوس یا برجعت
یا بهبوط یا باحتراق یا بسقوط یا مانند این و اگر منحوس باشند و شهادت
دارند امید می افتد لکن غرض حاصل نیاید و اگر نحوست بی شهادت بود
نه امید باشد و نه حصول غرض و اگر نحوست از جهت صاحب طالع یا صاحب حاجت
باشد که کوکب نحس بود چون بشهادت بود حاجت روا شود و نحوست

پشمانی آرد و همچنین اگر صاحب طالع یا صاحب حاجت بهبوط یا وبال
یکی ازین کواکب در آن چهارم منحوس گردد هم پشمانی آرد و اگر نحوست
قابل تدبیر پس از قبول تدبیر باشد پس از آن جهت که امید استوار گردد
بر روا شدن حاجت حاجت روا نشود فصل چون بیرون آوردی که
حاجت روا خواهد شد تمام یا بعضی یا بیشتری اگر پرسند که وقت روا
شدن کی باشد اجزا از آن اصل بگیرند که بارها یاد کردیم و گفته که
هرگاه که میان دو دلیل از دلایل وجود چیزی اتصال افتد بذات یا بعرض
یا اتحادی افتد در دلالت یا ملاقاتی بجرم یا مواصلتی بتسییر یا باشعاع یا یکدلیل
مقدم را قوت زیادت شود خاصه که در مرکزی باشد از مراکز دور
خود یا دور خود تمام کند هر آینه آن چیز ظاهر گردد یا سببی از اسباب ظهور وی
تازه شود و مقدم تر دلایل استخراج ضمیر مشتریست پس دیگران بران
ترتیب که برشمرده ایم و مقدم تر دلایل حصول غرض وی قمر است
پس صاحب طالع پس صاحب حاجت بران صفت که یاد کرده ایم
و چون میان هر دو نوع از دلایل مناسبتی هست باید که شرایط آن اصل که یاد
کرده ایم در هر دو نوع از دلایل نگاه داری پس هر وقت که شرطی از
آن شرایط در نوعی از آن دلایل حاصل آید حکم کنی که وقت روا
شدن حاجت آن وقت است و هر گاه که شرط قوی تر بود یا شرایط بیشتر

۲ باشند یا یکی ازین کواکب هم

بود خاصه در دلایل غرض اعتقاد بیشتر باشد و معلوم داری که غرض عمل
تسییرات و انتهاآت در دلایل کلی احکام بر یک صفت است لکن
مدت هر یک مختلف است ۲ برای آنکه مدت هر یک بر اندازه هر یک ۲ چنانکه اندازه هر یک مختلف است م
باشد چنان که مدت یکدرجه از تسییرات و انتهاآت در احکام الوف
یکهزار سال است و در احکام ضمیر یک روز از انجهت که اندازه الوف
بیک دراز مدت و اندازه ضمیر بیک کوتاه مدت است و بدین سبب
واجب است در استخراج مدت هر حکمی تفحص از اندازه آن کار
حکم از روی احوال زمینی و از قانون دلایل وی از روی مزاجات
آسمانی تا قدر تسییرات و انتهاآت بر وفق آن شناخته آید
و اما غایت مدت ضمیر باقی عمر سایل است و اما قانون دلایل آن
که بنگری که کواکب غرض ضمیر و حرکات کواکب و مواضع کواکب از جهت بروج
و از جهت بیوت و از جهت افلاک دراز مدت است یا کوتاه مدت چنان
که در احکام دو لتها بیان کرده ایم اگر همه دراز مدت باشد مقدار
مدت تسییر و انتها سالها باشد و اگر همه کوتاه مدت بود روزها
بود و اگر بعضی دراز مدت بود و بعضی کوتاه مدت ماهها باشد و بیشتری
از علما بر آنند که وتد طالع در مدت ضمیر دلیل ساعت و عاشر دلیل
روز و سابع دلیل ماه و رابع دلیل سال و برج ثابت دلیل سال است

و منقلب دلیل

و منقلب دلیل روز و نیمه اول ذو جسدین دلیل ماه است و نیمه آخرین هم دلیل ماه
لکن مضاعف و اگر کوکب راجع وعده کند وفا آنگاه کند که مستقیم
شود و اگر وعده در هبوط بود وفا در شرف حاصل آید و اگر وعده
در حال ضعف باشد وفا در حال قوت بود و اگر وعده در زایل
باشد وفا در وتد بود و اگر وعده در وتد عاشر باشد وفا در
حادی عشر بود و وعده سعد بیشتر راست آید و وعده نحس بیشتر دروغ
خاصه وعده مریخ **فصل** سؤال بیشتر از حال دزدیده و گم شده
و گریخته و غایب کنند و چون حال این هر چهار از هفتم نگرند پس هفتم
بیت غرض و حاجت است و خداوند وی صاحب حاجت است و چون
دزدی از مزاج مریخیست و گریختن و گم شدن و غایب شدن از مزاج
زحل پس زحل و مریخ هر دو کوکب حاجت اند و عطارد مینحوس
نیز و هفتم و کوکبی که در هفتم باشد یا در دوازدهم یا در طالع و صاحب
هفتم و کوکبی غریب در دوم و قابل تدبیر قمر جمله دلیل دزد است و بقول از وتد بود
اقاویل علما کوکبی که قمر از او بازگشته باشد و قمر در وتد بود هم دلیل
دزد است و هم دلیل سلطان که از وی ترسد و طالع و خداوند وی دزد
و کوکبی که قمر از وی بازگشته باشد دلیل خداوند مال دزدیده است و چهارم
و خداوند وی دلیل انجاست که دزدیده در وی است و دوم و خداوند وی

موضع خداوند دوم و دهم و کوکبی که در وی باشد و خداوند پس قمر و
مشتری و نیرین همه دلیل‌های مال دزدیده است و اگر خداوند دوم و هفتم
مقارن باشند مال در دست دزد بود و اگر خداوند دوم در هفتم طالع — و اگر خداوند هفتم در طالع بود
بود با هر دو کوکب که قمر از یکی بازگشته باشد و به دیگری پیوسته در یک
برج باشند و قمر در خانهٔ خود بود ناظر بطالع دلیل است که دزد از اهل خانه است
و اگر نیرین و کوکبی که دلیل دزد است در حظی باشند از حظهای خود
یا ناظر باشند بطالع یا بصاحب وی دلیل است که دزد آشنا است
و بدان که کوکب دزد بهر خانه که باشد دزد از اهل آن خانه باشد خاصه
که کوکب اهل نیز شریک وی باشد چنانکه اگر کوکب دزد خداوند پنجم
باشد با عطارد سهم دزد فرزند بود بدان سبب که پنجم و عطارد هر دو
دلیل فرزند است و دیگر برین قیاس کن و بدان که از مزاجهای که
دلیل است بر یافتن دزد و دزدیده و کم شده و گریخته یکی اتصال است
میان صاحب طالع و صاحب سابع و دیگر اتصال صاحب طالع است
بکوکبی که در وتد بود خاصه در عاشر و دیگر فساد صاحب سابع است چنانچه
که صاحب طالع بدو ناظر باشد و دیگر نقل نور قمر است از صاحب
طالع بصاحب سابع و دیگر نظر قمر است بشمس خاصه که در وتد بود چنانچه
که سهم سعادت در وتد بود دیگر نظر عداوت بجایگاه دهد و دیگر مجاز است

سهم سعادت

سهم سعادت است با نیرین و صاحب طالع و دیگر احتراق خداوند
هفتم است با اتصال بصاحب طالع و دیگر نظر آفتاب است بذات
یا بنقل بصاحب طالع و دیگر رد نور صاحب سابع است با نظر شمس بدو
و دیگر بودن صاحب دوم است در طالع و دیگر اتصال صاحب طالع
است با نیرین و دیگر اتصال صاحب طالع است بصاحب دوم و این
دو سعود باشند و دیگر بودن سهم سعادت است در دوم و دیگر خداوند — بود دلیل
طالع است و خداوند دوم در دوم سهم سعادت یا در یازدهم
وی و دیگر بودن مشتری است در دوم با نظر نیرین و دیگر سعادت
هر یکی است از نیرین و صاحب طالع و صاحب دوم و صاحب سهم سعادت
و صاحب پس قمر و مشتری در موضع سهم سعادت و دیگر اتصال
است میان خداوند طالع و خداوند دوم بذات یا بنقل خاصه که نقل
قمر باشد و اما آنچه از آنجا که دلیل است بر نایافتن یکی آنست که قمر در عین اجتماع
باشد یا متصل بود باجتماع و دیگر نحوست نیرین است و خداوند هر دو
و خداوند سهم سعادت و دیگر نحوست دوم است و خداوند دوم و
سهم سعادت و دیگر نحوست قمر است خاصه بنحوست طالع و صاحب طالع
و اگر صاحب دوم منحوس باشد و تحت الشعاع و متصل بخداوند هفتم
دلیل است که دزد را بیابند و مال نشود و اگر میان خداوند هفتم و نهم و دوم

اتصال بود با خداوند هفتم در نهم و سیم و هفتم باشد در زد در سفر باشد قصد
سفر دارد و اگر در وتد است در شهر است و آنچه چیزهای که دلیل است بر باز
آمدن گریخته خاصه که اتصال صاحب طالع وقت گریختن است بکوکب
راجع و اتصال قمر بکوکب راجع و نحوست قمر و اتصال صاحب طالع
وقت سوال بصاحب ثامن یا سادس یا ثانی عشر و دیگر اتصال
است میان خداوند هفتم و خداوند طالع میان کوکبی که قمر از و باز گشت
است و کوکبی که بدو پیوسته بود و دیگر است که خداوند طالع و عاشر
بهر یک کوکب بود و در یکی ازین دو موضع باشند و دیگر بودن خداوند
طالع است در طالع و چنین گفته اند که نحوست قمر و خداوند هفتم خاصه
باحتراق دلیل تباهی حال آنکس است و گرفتار شدن وی پیش از یافتن
و اگر میان خداوند هفتم و خداوند طالع اتصالی باشد بیابندش و
ناحیت کم شده و گریخته و دزدیده ناحیت وتد قمر است و اگر قمر در طالع
باشد آن ناحیت مشرق است و اگر در عاشر باشد جنوبست و اگر در
هفتم بود مغرب است و اگر در چهارم بود شمال است و اگر در میان
دو وتد بود میان دو ناحیت باشد و اگر قمر و صاحب طالع در طالع
باشند دزدیده و گریخته نزدیک است و اگر در دهم بود دور است و اگر
در هفتم بود دورتر است و اگر در چهارم باشند در غایت دوری است

فصل

فصل اگر چیزی پرسد بنگر در شکل طالع و در ممازجت عطارد و قمر
که دلیل راستی بیشتر است یا دلیل دروغ بر آن اندازه حکم کن و اگر
از دلیلهای راستی مشتریست و خانهای وی و شمس و اوتاد و
راس و برج مشتری و تشریق کواکب و سعادت نیرین و سعادت
عطارد و سعادت اثنا عشریه طالع و از دلیلهای دروغ نحوست
زحل و برج معوج و ساقط از طالع و عقرب و جدی و ذنب و تغریب
کواکب و نحوست نیرین و نحوست عطارد و نحوست اثنا عشریه طالع
و خانه رفیق قمر و اگر صاحب طالع و صاحب نهم هر دو ناظر باشند
بشمس خبر از جانب ملوک بود راست است و اگر بمریخ بوند دو خبر از حرب
بود راست است و دیگر برین قیاس کن و بودن سهم خبر با دلایل
راستی دلیل راست است و بر عکس میدان و برین قیاس کن و سهم
خبر از خداوند هفتم گیرند تا قمر و اندر درجه عطارد افکند صنف دوم در
استخراج خبی خبی پنهان کردن چیزیست و پرسیدن حالهای از
منجم برای امتحان و اگر ندانستی که بطلمیوس خبر میدهد در ثمره از حال
آنچیز بر طریق رمزها و در این معنی سخن نگفتمی بدان سبب که صلاحیت استخراج
ندارد از دو وجه یکی از آن وجه که جزوی محض است و دیگر از آن وجه
که دل سایل بدانچیز نگران نیست و سایل برای آنچیز اندیشه مند و

غمناک نیست و اگر غمناک بودی چنان که از جهة ضمیر بودی متأثر بودی
باسباب غم در حال سؤال و تاثر غم تاثر قویست و تاثر قوی از مؤثر
قوی نباشد و مؤثر قوی مشتریست و اتصال قمر بصاحب طالع و قابل
تدبیر صاحب طالع چنانکه یاد کرده ایم در استخراج ضمیر و بدین سبب
میگوییم که اگر منجم در طالع خبی یکی ازین سه دلیل نیابد نشاید که سخن
گوید و اگر بیابد باید که حال جوهر خبی از مشتری گیرد پس از قمر پس از
طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس از قابل
تدبیر هر یک بدانچه که دلیل جوهر خبی که سنگ است یا چوب یا زر یا
سیم یا مانند آن اینست و اگر یکی ازین کواکب بطالع ناظر باشد
جوهر خبی از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد از جنس جوهر قابل
تدبیر وی بود و اگر قابل تدبیر ندارد از جنس جوهر بیت وی بود
و صاحب ساعت دلیل لون خبی است و موضع قمر از آفتاب و از زمین
دلیل کهنی و نوی خبی است و اگر قمر روی زمین باشد و پیش از استقبال
باشد خبی نو است و اگر زیر زمین بود و پس از استقبال باشد
کهن است و صاحب سهم سعادت دلیل شکل خبی است و هر یکی که در
وتد باشد از صاحب حدود درجهٔ چهارم و صاحب حد درجهٔ دهم
و صاحب حد قمر دلیل طبع خبی است که گرم است یا سرد یا تر یا خشک

یا مانند آن

یا مانند آن و جوهر و لون و شکل و قدم و حداثت و طبع هر کوکب و هر
برج که بدان حاجت افتد در قانون احکام یاد کرده ایم بشرح
نوع پنجم در اختیارات اختیارات گزیدن مزاج آسمانی است برای
آغاز کار زمینی تا حکم آن کار بر وفق آن مزاج حاصل آید اگر آن کار
در وقت آن مزاج آغاز کرده شود و بدین سبب واجب است که بحث
در اسباب زمینی آن کار نگاه کنی تا بدانی که آن کار از جمله ممکنات
است یا مستحیلات اگر جمله ممکنات باشد آنگاه از دلایل آسمانی اختیار
کنی و دلایل آسمانی برای اختیار دو نوع است کلی و جزوی و بدین سبب این
نوع را دو صنف کردیم صنف اول در دلایل کلی اختیار هفت نوع است اول
سعادت قمر و صاحب بیت وی و دوم سعادت طالع و صاحب وی
و سیم سعادت بیت غرض و صاحب وی چهارم سعادت کوکب غرض
و قابل تدبیر وی و پنجم پاک داشتن اوتاد از نحوس و ششم برائت
شمس و سهم سعادت از نحوس و هفتم استقامت اوتاد باید که
این هفت اصل در همه اختیارها نگاه داشته شود از دو جهت یکی از جهت
وقت اختیار و دیگر از جهت طالع صاحب اختیار بدان سبب که مثال
اختیار و صاحب اختیار در علم نجوم مثال شربت است و بیمار در علم
طب پس چنانکه شربت اگرچه در نفس خود سخت نیکو باشد چون مزاج بیمار

رانشاید هیچ سود ندارد و بیمار را همچنان اگر چه اختیار در نفس خود بسعادت
مسعود باشد چون طالع صاحب اختیار را نشاید هیچ سعادت ندهد
صاحب اختیار را پس بدین سبب باید که طالع اختیار از بیتهای نحوست
طالع صاحب اختیار نباشد چون هشتم و دوازدهم و ششم و چهارم
و هفتم و صاحب طالع اختیار صاحب وبال و هبوط وی نباشد
خاصه که نحس بود و بیت طالع اختیار و بیت عرض و اوتاد از نحوس
طالع وی پاک باشد و سعود هر یک بعداوت نحوس دیگری نباشد بلکه
سعود هر یک بمودت سعود دیگری باشد و طالع اختیار از بیتهای
سعادت طالع وی باشد چون بیت طالع و دهم و یازدهم و پنجم و نهم
و سیم و بیت این طالع و بیت این عرض و اوتاد بسعودان آراسته
بود و صاحب هر یک بسعادت دیگری مسعود و این مراعات چنانکه
در طالع ولادت صاحب اختیار نگاه باید داشت اگر در طالع تحویل
وی نیز نگاه داشته شود سعادت زیادت گردد و بدین سبب است که دو
کس بر یکی اختیار مسعود کاری آغاز نهند یکی را نیک آید که مزاج اختیار
بوجود این شرایط موافق طالع او بوده است و دیگر را بد آید
که مزاج اختیار بمضادت این شرایط متناقض طالع او بوده است
چنانکه دو کس که یک بیماری دارند و یک شربت بخورند یکی را سود دارد

که موافق

که موافق مزاج او بوده است و دیگر را زیان دارد که مخالف مزاج او
بوده است و از قولهای کلی در اختیارات یکی آنست که کارهای عظیم را
کواکب علوی باید نگاه برجهای علوی و کارهای حقیر را کواکب سفلی باید
و برجهای سفلی و کارهائی را که منسوب کنند برجهای ذو جسدین و کارهای
ملوک را کواکب علوی باید و نیرین و برجهای ملکی برجهای آتشی است ۲ و برجهای ملکی م
و ضد ملکی برجهای آبی و دیگر آنست که در هر اختیاری که کنی پس از نگاه
داشت شرایط کلی و جزوی شرط خاصیت صاحب اختیار نگاه داری
چنانکه اگر اختیار برای سلطان کنی سعادت شمس و سعادت عاشر و
سعادت صاحب عاشر نگاه داری که این دلایل مخصوصست بسلطان
و دیگر برین قیاس کن و اگر اختیار از جهة کاری کنی از کارهای ملک باید
که میان اختیار و طالع ملک همان مزاج نگاه داری که میان طالع اختیار
و طالع ولادت صاحب اختیار تا بضرورتی باز نگردد و نه بملک و نه بعامل
کار و طالع وقت تقلد کار دلیل حال عاملست با ملک و طالع جلوس
عامل در دیوان عمل دلیل حال عاملست با اتباع عمل و دیگر آنست که
نحوس را در اختیارات هم بدان اندازه هم بکار باید داشت که داروها
را که مزاج زهر دارند در شربتها بکار دارند برای آنکه بعضی از شربتها
یا چیزی که اندکی زهر هیچ منفعت نکند و مودت نحوس

عداوت سعود را اثری قوی نیست خاصه در سعادت و اگر نحسی قوی به
در وتدی افتد چون بر جهت تثلیث یا به تسدیس طالع باشد باکی نیست
بلکه مختار است چون در اختیار می باید که آن نحس قوی حال باشد و دیگر
آنست که قمر در طالع مذموم است در همه اختیارها مگر در سعی و شری
چون مسعود بود و چون سعادت قمر هم ممکن نگردد سعدی را بر درجه ات
باید کرد یا بر درجه عاشر و اگر ممازجت قمر بکوکبی غریبی که مقصود است
در طالع اختیار ممکن نگردد قمر را بقران تا بستر لا یحتاج باید کرد که مزاج
اندو کب دارد و دیگر آنست که هر کاری که هر هفته کرده شود او را اختیار
نباشد بدان سبب که عادت شده است و عادت طبیعت دویم است و کار
طبیعی را اختیار نیست ضرب دویم در دلایل جزوی اختیار اختیار جزوی سخن
بسیار است و مرجع همه بدلایل کلی است و بدین سبب است که هر کس که
دلایل کلی بشرط نگاه دارد از دلایل جزوی مستغنی گردد برای آنکه دلایل
جزوی خاصیت اختیارهاست و خاصیت اختیارها در اقوال کلی بطریق
اشارت گفته شده است و عاقل را اشارتی بس است لکن برای تشریح
و بسط خاصیت اختیارها که بیشتر بکار دارند یاد کنیم تا متعلم را ابتدا
زیادت شود بعون الله و حسن توفیقه و از جمله اختیارها یکی که بیشتر بکار
دارند یکی اختیار سفر است خاصیت این اختیار است که طالع که دلیل فرات است

ونهم

ونهم که دلیل سفر است و ششم که دلیل مقصد است و هشتم که قوام دلیل مقصد
است و خداوند هر چهار و قمر که کوکب سفر است همه مسعود باشند و مبرا از
نحوس خاصه که از عداوت مریخ که دلیل قطع طریق است و بهتر آن باشد
که مریخ در فرح بود و قوی حال تا ضرر کم کند و طالع و موضع قمر باید که برج منقلب
باشد تا سفر دراز نشود و در برخانه و برج خاکی باشد در سفر خشکی و برج
آبی در سفر دریا و ضرر زحل در سفر دریا بیشتر است باید که هم در فرح باشد و
قوی حال و آغاز سفر وقت حرکت است از مسکن دویم اختیار در املاک است
خاصه در املاک شهری است که چهارم که دلیل مسکن است و خداوندی و
دویم که دلیل معاش است در مسکن و خداوندی هر دو مسعود باشند و از جمل
که کوکب مسکن است در فرح باشد قوی حال و سهم سعادت در طالع بود
یا در عاشر و خداوند زیر زمین باشد و قمر اگر زیر زمین باشد متصل باشد
بکوکبی که زیر زمین بود و طالع و موضع قمر باید که برج ثابت باشد و خاکی اگر غرض
در آمدن ثبات است و سیم صحبت ملوک و جلوس ملک است خاصیت صحبت
ملک و جلوس ملک است که عاشر و صاحب وی و قابل تدبیر صاحب وی و
صاحب مثلثه وی و شمس همه مسعود باشند و سهم سعادت در عاشر بود
و مشتری که دلیل صدق صحبت است نیز قوی حال و مسعود باشد و قمر در خانه مشتری یا
بود و طالع برج ملکی باشد خاصه اسد اگر نه در طالع عقرب باشد چنانکه عاشر

اسد افتد چهارم بر داشتن حاجت بزرگان خاصیت وی انست که صاحب
طالع مقبول باشد از صاحب عاشر وان کوکبی که دلیل ان
بزرگ باشد چون شمس که دلیل سلطان است و مشتری که دلیل
وزیر است و دیگر برین قیاس کن و باید که سهم سعادت در عاشر
بود و سعدی در یازدهم خاصه مشتری و میان صاحب طالع و صاحب
یازدهم و نیز بر خاصه بنوبت قبول اتصال باشد بمودت و اگر این حاجت
بقصد داشتن مکتوب باشد سعادت عطارد بباید و اتصال مودت او و صاحب
طالع و صاحب عاشر با قبول و سعادت سابع و خداوندی که
دلیل مقصد اند با نظر مودت بطالع و صاحب وی دلیل زیادت
سعادت است و پنجم تعلیم و تعلم است خاصیت وی انست که طالع و موضع
قمر باید که برج انسی باشد و بهتران برجها جوزا و سنبله است خاصه
سنبله که بیت و شرف عطارد است و عطارد در برج انسی بود
و ناظر بطالع و قمر در غایت قوت و سعادت و بهتران که در طالع
باشد که فرح ویست بمودت قمر و نهم صاحب وی و مشتری که
دلیل علم اند همه مسعود باشند و اگر تعلیم سلاح و سواری بود قوت
مریخ و مودت او بباید و دیگر برین قیاس کن و چاره نیست از
نظر زحل بمودت و قوت وی که دلیل فکرت و رنج کشیدن متعلم است

ششم

ششم عقد و نکاح است خاصیت وی قوت زهره است و سعادت
و طالع و هفتم و خداوندی که دلیل زن و زوجیت است و قوت شمس
و صاحب سابع با نظر مشتری باید بشان بیرون زهره که دلیل سعادت
و عفت است و سعادت قابلة پس خداوند طالع و سابع و قمر و خداوند
بیت هر یک واجب است که دلیل معاشرت و عاقبت است و بیرون فرقان
میگوید که قمر در اسد باید یا در ثور و اگر زن کامله باشد ذوجسدین بهتر
باشد و مشتری براند که برج ثابت مکروه است خاصه دلو و
منقلب نیز بکر میزان که محمود است و پسر فرخان میگوید که موضع
قمر و طالع تزویج باید که میانه ثور باشد و نیمه اخر جوزا و ثلث
میزان و وجه اول عقرب و دو وجه اخر جدی و اما اسد نیکوست
لکن خرج مال دهد و سنبله کامله را نیکوست و دوشیزه را بد است و
قوس دعوت عروسی را نیکوست و حوت دلیل فجور و دلیری زنست
و باقی همه بد است و هفتم دیدن زن و شوی خاصیت وی سعادت زهره
است با مودت مریخ و موضع قمر و طالع باید که ثور باشد
یا اسد یا جوزا یا سنبله و میزان بد است و هشتم اغاز حرب
خاصیت وی استعلا صاحب طالع است بر صاحب سابع و بودن
وی در برجی ثابت یا ذوجسدین در طالع یا دهم یا یازدهم و بودن

وخداوندی که دلیل مرد است و نظر مودت با قبول میان صاحب طالع

سیم ۱۵

صاحب سابع در طالع یا در دوازدهم ناظر بکوکبی ساقط نا
مقبول و بودن خداوند هشتم در دوم و موضع قمر منقلب و طالع
برج علوی خاصه چون مریخ و مریخ بتثلیث یا بتسدیس طالع و اگر
به تسویه با نظر مودت در عاشر باشد حرب قوی گردد و غرض
حاصل آید و اگر میان صاحب طالع و صاحب سابع نظر مودت
باشد بقبول صلح افتد و عادت صاحب چون صاحب طالع
واجب برای حسن عاقبت و اعانت و همچنانک نحوست صاحب
چون واجب است صاحب چون سابع دهم و مکروه است بودن
صاحب ثانی در ثامن و بودن صاحب طالع در هشتم و در چهارم و بودن
صاحب سابع در چهارم نیز که عاشر وی است و کوکبی که قمر ازو
بازگشته باشد معین طالعست و آن که بدو می پیوندد معین سابع و
همچنین یازدهم هر یک معین ویست و نظر مودت صاحب طالع
دلیل ظفر است و بدان که اختیار خصومت چون اختیار حرب است لکن
در خصومت عطارد باید که مسعود باشد و در طالع بود یا دافع
تدبیر بود بصاحب طالع و نهم مراسلت و مکاتبت خاصیت وی نگاهداشت
دو حال است یکی حال رسول و مدار آن بر اختیار سفر است چنانکه یاد
کرده ایم و دیگر حال فرستنده و دلیل وی طالع است و صاحب وی

والکوکب

والکوکب که قمر ازوی بازگشته است و دلیل رسول پنجم و بیست و
خداوند وی و قمر و عطارد و دلیل آنکس که رسول نزد او میرود
هفتم است و خداوند وی و آن کوکب که قمر بدو می پیوندد و آن کوکب
که مزاج آن کس دارد چنانکه اگر آن کس ترک است آن کوکب مریخ است
و دیگر قیاس کن و معظم شرط آنست که دلیل فرستنده و رسول
قوی باید داشت و قمر با عطارد باید که نور صاحب طالع بصاحب
سابع میدهد بمودت و قبول و صاحب طالع بر صاحب سابع مستعلی
بود و دهم کارهای نهانی خاصیت وی آنست که قمر باجتماع باشد و همه کواکب
زیر زمین باشند با مشتری خاصه نیرین و صاحب طالع هم زیر زمین
باشد و نیرین از طالع ساقط و اگر غرض در نهانی آنست که هلاک شود
تا پیش پیدا نیاید باید که قمر شونده باشد باجتماع و اگر غرض آنست که
یک چندی نهان باشد باز پیدا آید چنانکه کسی متواری شود که قمر از ۲ باید
اجتماع منصرف بود و صاحب طالع زیر زمین باشد متصل بسعدی
زیر زمین و یازدهم آشکارا کردن کارها خاصیت وی آنست که قمر در برج
منقلب باشد و متصل بمودت بشمس و هر دو بمودت طالع و کواکب
با مشتری زیر زمین و دوازدهم خریدن چیزی و فروختن خاصیت خریدن
آنست که قمر بسعدی متصل باشد و خاصیت فروختن آنست که قمر از سعدی

منصرف باشد واگر انچه منجرد برده باشد موضع قمر وطالع برج انسی باید
وششم وخداوند وی مسعود ومتصل بصاحب طالع بوا اتصال قبول
واگر زمین خانه باشد موضع قمر وطالع برج خاکی ثابت باید
وچهارم وخداوند وی مسعود ومتصل باشد بصاحب طالع با قبول وزحل
قویحال وناظر بنظر مودت واگر ستور باشد قمر در ثور یا اسد باید
وطالع ذوجسدین وسیزدهم وصیت پس از مرگ وخاصیت وی
انست که قمر در برج ثابت باشد متصل بسعدی خاصه بمشتری با قبول
وطالع هم ثابت ومسعود وچهاردهم کیمیا خاصیت وی انست که موضع
قمر وطالع اتشی باشد ومسعود بشمس ومشتری و پانزدهم جامه بریدن و
پوشیدن خاصیت وی انست که قمر در سرطان یا میزان باشد
بمودت زهره وزهره قویحال وطالع نیز هم مسعود ونه موم است
که قمر در برج ثابت باشد منحوس خاصه در اسد ویا استقبال و
شانزدهم شرکت وخاصیت وی انست که سعادت طالع وسابع ودوم است
خاصه بمشتری وسهم سعادت در دویم یا سعدی در عاشر وموضع
قمر وطالع ذوجسدین وهفدهم نهال نشاندن خاصیت وی بودن
قمر است در برج ثابت دراز مطالع یا ذوجسدین وطالع همچنان
وصاحب طالع مشرقی ورابع مسعود وقابل تدبیر قمر بسعدی در

برج

برج هوایی وهیجدهم کشت کردن خاصیت وی انست که قمر در سرطان
باشد یا بر جهای خاکی وطالع یکی ازین برجها ورابع وی وخداوند
وی مسعود بود ونوزدهم مسهل خوردن خاصیت وی انست که موضع
قمر برج ابی باشد وعرضش جنوبی هابط وزیر زمین متصل بکوکبی
زیر زمین که چهارم نباشد خاصه که انکوکب زهره بود و اگر
بمودت مریخ باشد بسیار کار کند واگر بقران مشتری باشد
اندک کار کند ونظر زحل بد است خاصه بعداوت وبیستم شکافتن
اندام باهن خاصیت وی انست که قمر در برج ان اندام نبود که اهن
برو قرار کنند واز عداوت نحسین خالی خاصه عداوت مریخ ومنسلم
بود وبسعادت سعدی اراسته وناقص نور وبدین سبب مکروه است
فصد وحجامت کردن چون قمر در جوزا باشد وثور وبهتران بود
که در برج اتشی باشد ومودت مریخ ضرری نکند وهم بدین سبب
مکروه است ختنه کردن چون قمر در عقرب بود وبیست ویکم علاج چشم
خاصیت وی انست که قمر زاید نور باشد وبمودت شمس وسعدی
وهمه زیر زمین باشد ومسلم از نحوس ودرجه طالع ونیرین پاک
از کواکب سیاه ونیرین بغایت قویحال وبیست ودویم شکار خاصیت
وی انست که موضع قمر وطالع ذوجسدین باشد وصاحب سابع که

دلیل صید است کران رو و ناقص نور قمر مایل و بود ذنب مریخ و صاحب
بیت قمر قوی حال و ناظر بصاحب بیت و در صید بجز همین شرایط
موجود باشد لکن موضع قمر و طالع برج ابی بود مگر حوت و بیت
سیم **اغاز بنا نهادن** حاجت وی است که موضع قمر در برجی
ثابت خاکی باشد متصل بکوکبی در شرف مشرقی و در برج هوائی
و در عاشر یا در یازدهم و عرض قمر شمالی و صاعد و زاید و همچنان
عرض ان کوکب و زحل قوی حال و ناظر بمودت طالع و رابع و خداوند
وی مسعود و قوی حال و در بنای حصنها باید که ثابته که مزاج زحل و
مشتری دارد بر حاق درجهٔ عاشر باشد یا درجهٔ طالع یا درجهٔ
سهم سعادت و بهترین برجهای بنا دلو است و میزان برای بلند
شدن بنا نیک است و لکن منقلب است و اگر خواهی که در اختیارات مزاج
بدانی چنانکه در دیگر جایها دانستی در این اختیار بنا نهادن تامل کن و
دیگر بر این قیاس کن و بدان که چون بنای خانه نهی چنان سازکه
که خداوند چهارم زحل افتد اگر صاعد باشد در فلک اوج و مستقیم در
هیئات طالع و بسیار عرض در شمال و ناظر با فتاب و مشتری خانه
بزرگ و بلند و باشکوه اید و اگر در برجی دراز مطالع باشد هم بلند
اید و اگر در کوتاه مطالع باشد پنج اید و اگر شمس و خداوند چهارم

هر دو زیر زمین باشند و ناظر بچهارم نیک روشن اید و اگر هر دو
زیر زمین باشند یا یکی از نیرین منکسف بود یا هر دو در درجهٔ مظلمه باشند
یا صاحب رابع محترق بود تاریک و دلگیر اید و اگر زهره در چهارم
باشد بقران عطارد اراسته گردد بتصاویر و بستان و اگر زحل
در چهارم باشد و او را انجا حظی نبود و منحوس گردد زود خراب
گردد و اگر مشتری باشد و او را حظی بود اباد انی ماند و استوار
گردد و اگر چهارم ذوجسدین باشد خانه دو منزل شود یا پیش و اگر
زهره و قمر انجا باشند با مودت زحل در خانه اب روان حاصل
اید خاصه که استعلا قمر را باشد و اگر زحل زا بود اب ایستاده
بود یا چاه باشد و اگر سهم سعادت در چهارم بود خط مشتری و قمر
را بود میمون و مبارک باشد و دیگر برین قیاس کن و بر ان

که چون بدین جا رسیدیم کتاب بپایان رسید و برین
اختصار ختم شد

حال
اصناف اناس

پادشاهان و فرمانداران بر طالع و درجه عاشر و مسئو[ل] ایشان بران و جماعت جیش

حال پادشاهان عراق سرطان و مشتری
حال پادشاه روم زحل و میزان
حال پادشاه هند و عطارد و میزان

حال پادشاه ماوراء النهر حوت و زهره
حال پادشاه بلخ میزان و مریخ
حال پادشاهان قزاق و ترکستان اسد و مریخ

حال امرا و سپاهیان مریخ و درجه یازدهم
حال وزرا و صدور و مشتری و درجه یازدهم
حال مستوفیان عطارد و درجه یازدهم

حال منوبان ناهید جمعا و غیره

حال منوبان ناهید جمعا زهره
حال مسافران و رسولان و المحال قمر
رعایا و عوام الناس و اهل حرفه قمر با طالع

خوانین با عاشر
عورات با هفتم
مسافران با نهم
حالیان والمحال با پنجم
ارباب و غیره با پنجم

حال مشایخ و گوشه نشینان زحل و درجه هفتم
حال اغنام و غیره اغنام زحل و درجه ششم
حال هوام موذیه و سباع زحل ضاره از عقرب و اسد
مشایخ ایشان زحل و درجه دهم
دواب بارکش

بودن ذنب در زحل و درجه دوازدهم هست سادس و دلیل تباهی اغنام است

حال
بلدان

در باب رنگ نوروزی دو قول است یکی انکه ملاحظه کنند که صاحب ساعت تحویل کدام کوکب است و ان کوکب در کدام برج است پس در این جدول در اورده هر رنگی که در ملتقای ان برج و ان کوکب نوشته باشد رنگ مطلوب است دیگر انکه ملاحظه کنند که برج نجم طالع سال چه برج است و چه کوکب در برج مذکور است مطلوب است پس رنگی بجنبه ان کوکب در ان برج نوشته شده معتبر دانند و اگر در نجم کوکبی نباشد رنگ برج تنها معتبر دانند اما از جدول ثانی بردارند و بعضی را اعتقاد انست که باید دید که صاحب حد درجه طالع چه کوکب است پس انچه موافق طبع ان کوکب است در وقت تحویل بعمل باید اورد از رنگ و غیره.

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برج
سرخ	سرخ	سرخ	زرد	سبز	زرد	سرخ	٤
سیاه	سبز	سرخ	سرخ	سبز	سرخ	روشن	١
زرد	سرخ	سرخ	سرخ	سبز	ارغوانی	زرد	-
زرد	سرخ	سرخ	سرخ	سبز	ارغوانی	زرد	٦
سیاه	سبز	سیاه	زرد	سرخ	لعلی	سرورنگ	٧
سیاه	آسمانی	سرخ	ارغوانی	سرخ	سرخ	سرخ	٥
سرخ سیاه فام	آسمانی کبود	سرخ	حور	سرخ	سرخ	سرخ سیاه فام	و
سبز	سرخ	سبز	سفید	سرخ	سبز	سبز	د
سبز	سرخ	ارغوانی	سبز	سرخ	زرد	سرخ	٤
سبز	سبز	سیاه	سبز	لعلی	سبز	سبز	ط
سرخ	سرخ	سبز	سبز	لعل	سرخ	سبز	ب
سرخ	ارغوانی	سرخ	سبز	سبز	سبز	سرخ	ا

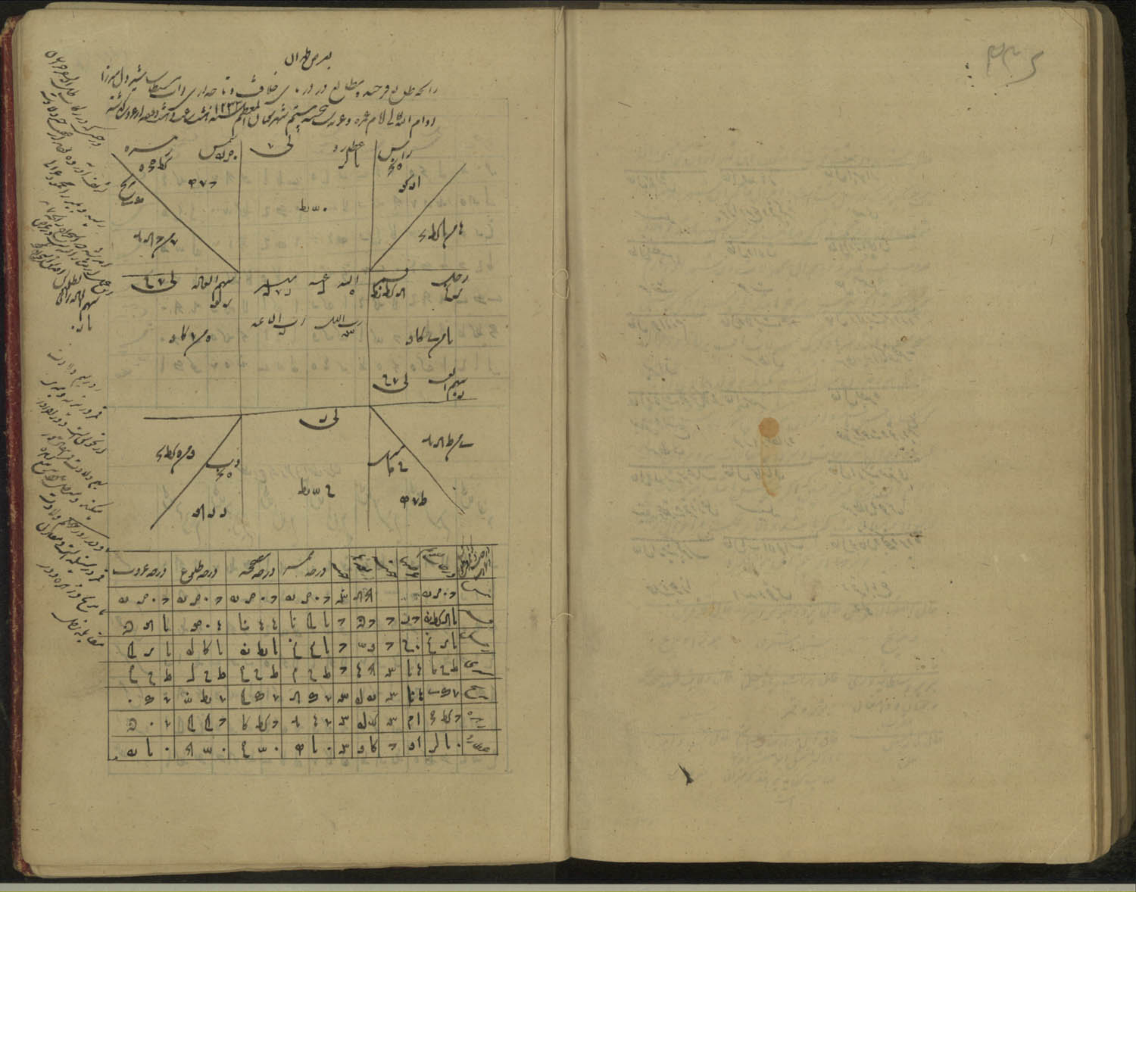
[illegible]		
سرخ سفید کبود	سفید	٤
سفید	روشن سفید	١
زرد	سرخ تیره	-
دو رنگ	سفید	٦
سرخ و سفید	چهره	٧
روشن	سفید و سرخ	٥
سیاه	کاهی	و
سبز و سرخ	سفید و زرد	د
دو رنگ	سفید دو رنگ	٤
کبود رنگ	سیاه	ط
زرد	سیاه	ب
نقره	روی سفید	ا

حال هر شهر از حیث قوت و ضعف ان شهر از ان کوکب و ان
برج بگیرند که در ذیل ثبت است و احوال حاکم ان شهر از صاحب
شرف ان برج بگیرند اگر صاحب شرف داشته باشد و الا از
صاحب بیت بگیرند و احوال محصولات ان شهر از چهارم ان
برج بگیرند اگر منحوس بمریخ باشد ملخ و سن و اگر بزحل
منحوس باشد سرما و تگرک بمحصولات افت رساند و احوال
بیماری مردم ان شهر از ششم بگیرند و تولد بیماری از طبیعت
کوکب ناحس باشد و احوال مرگ ان شهر از هشتم ان برج
بگیرند و احوال اخراجات و سودا و معاملات مردم ان شهر از
دویم ان برج بگیرند چنانکه اگر منحوس باشد اخراجات بسیار
و سودا و معاملات کم باشد و الا بر عکس و احوال ارتفاع
و نرخها از پنجم ان برج بگیرند

حال اصفهان و قس	حال یزد و ابرقو و شیراز	حال قزوین
و مریخ	سنبله و مشتری	جوزا و مریخ
تبریز و سلطانیه و ری	حال هرات و بادغیس	حال ولایت مشهد مقدس
و سمنان و دامغان عقرب	ثور و قمر	سنبله
حال فارس حمل	حال کابل و دراو و بلاد بسیارات اما اکثر مثل ابو معشر و خواجه صاحب کفایه بر انند که میزان است	حال نسا و ابیورد سرطان

و حال تالش

حال تالش	حال قندهار	حال اهواز
سنبله	جوزا و مریخ و قمر کمبزد	جدی
حال تفلیس	حال والان	حال اذربایجان
حوت	حوت	حمل و شمس
حال خوارزم	حال ولایت مرو	حال ولایت مرورود
میزان	سرطان	سرطان خواجه گفته عقرب
حال ولایت طوس کافی بعض النسخ سرطان	حال مصر	حال بصره
	جوزا و عطارد	عقرب و حوت و ثور و مریخ
حال ولایت موصل	حال کاشان	حال ارمنیه صغری
سنبله و عقرب و قمر و زحل	سنبله	سرطان و قوس
حال ارمنیه کبری	حال باب الابواب	حال موقان و گنجه و برده
حمل و جوزا	اسد و قوس	و قراباغ دلو



مطالع البروج بعرض بطلميوس

	نوع						
شمس	٤ لا ٤	٧ ﻫ و	ا طـ	ه ٤ ر	ب ٤ ٧	و ی ل	ط ٠ ﻫ
قمر	ط ٤ ل	٠ س کط	ح ﻫ م	د ـ لا	د لا ﻫ	٧ د مد	ه ﻫ ل
زحل	ط س له	٠ ا ﻫ	ح ه ٤	د ﻫ ٤	د ٤ کا	د ﻫ لا	ه د خ
مشتری	د ٧ ما	ـ کط کا	ه کا ٧	ا لا خ	٧ ـ ٠	٤ ﻫ لا	د ح طا
مریخ	٠ ﻫ لا	و لا لا	ا که ا	د که ا	٤ لا لا	ح ﻫ لا	ـ ﻫ ـ
زهره	٠ د ﻫ	ه لا ی	ا ٤ ا	و کس کس	ا لس د	د لط ﻫ	ط کط ﻫ
عطارد	ا ﻫ که	٧ ه ﻫ	ـ د له	ر ٤ ه	ط ه ی	ه که ا	ح ا ل

مطالع البروج بافق ...

	مح مع د ش ع	مح مع د ش م	مح مع س ع	مح مع ش م	مح مع س ر	مح مع س م	مح مع ع د
شمس	٤ ﻫ لا	٧ لط ﻫ	ا ﻫ ن	ه ﻫ ن	ـ لط ﻫ	و ﻫ لا	ط ٠ ﻫ
قمر	ط ﻫ خ	٠ ٠ ـ	ط ٤ له	د ٤ له	ح ٠ ـ	د ﻫ خ	د ٤ نا
زحل	ط لط ﻫ	ا ﻫ ﻫ	ح س و	٠ س و	د ﻫ ﻫ	د لط ﻫ	ه لط نه
مشتری	د ا لط	ـ ﻫ ن	ه ﻫ لا	ا ﻫ لا	٧ که ن	ا ا لط	د ح ٤
مریخ	٠ ﻫ ی	و لا لو	ا که د	د که د	٤ لا لو	ح ﻫ ﻫ	ـ ﻫ لا
زهره	ا لا خ	ه که که	٤ که ﻫ	د که ﻫ	ا که که	د لا خ	ط لط کا
عطارد	ا کط ﻫ	د ﻫ لط	ـ کا له	٧ کا له	ط ﻫ لط	ه کط ﻫ	ح س ٤

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله فصل چون مدت یکدور قمر بسیر وسط بیست و هفت روز است و هفت ساعت و
چهل و چهار دقیقه الی آخره توضیح کلام مصنف بر وجه ملخص آنست که بعد از تمهید این مقدمه
که هرمس در کتاب اساس و بطلمیوس در کتاب ثمره اشاره بان نموده اند و مصنف بیان آنرا
بر وجه شافی نموده که همیشه موضع قمر در وقت ولادت طالع سقوط نطفه است و موضع قمر
در وقت سقوط نطفه طالع ولادت و اینکه اصحاب صناعت نطفها را برای ظهور بولادت مختلف شده
بسبب اختلاف مزاج نطفها در حرارت و برودت بعضی ده دور قمر و بعضی کمتر و بعضی زیاده تر
و وسط آن ده دور قمر است و نیز مدت یکدور قمر بسیر وسط بیست و هفت روز است
و هفت ساعت و چهل و چهار دقیقه موافق زیج جدید الغ بیکی چهل و سه دقیقه باری مدت ده
دور قمر که مکث اوسط است دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت و بیست دقیقه باین
تقریب که حاصل ضرب ده باشد در مدت یکدور بسیر وسط قمر و بعد از تمهید این مقدمات
مصنف بیان مدعی را به طریقه نموده است یکی طریق مشهوری و دیگری قانون تحقیق و رسم قانون
جدولی از نجوی اما طریقه مشهوری پس بنای آن بر مکث اوسط است یعنی دویست و هفتاد و
سه روز با سقاط کسور از ساعات و دقایق و پانزده روز از آن انداخته اند و باقی را که
دویست و پنجاه و هشت روز باشد مکث اصغر نام گذارده اند و پانزده روز بر مکث اوسط
افزوده اند و مبلغ را که دویست و هشتاد و هشت روز باشد مکث اکبر نام گذارده اند و آن
پانزده روز مقدار سیر قرات نصف دور از فلک را از قرار روزی دوازده درجه که مکث

همز

اصغر نه دور و نیم باشد تخمینا و مکث اوسط ده دور و مکث اکبر ده دور و نیم بعد از آن گفته اند
که اگر قمر در وقت در درجه طالع باشد که موضع قمر ولادت و طالع تخمینی ولادت یکی بوده باشد
پس معلوم میشود که موضع قمر سقوط نطفه و طالع آن نیز یکی میباشد و آن نیز بهمان طالع تخمینی
چه قمر ولادت مقتضای مقدمه اولی طالع سقوط نطفه میباشد و قمر سقوط نطفه طالع ولادت
پس هرگاه قمر ولادت با طالع ولادت یکی شد البته قمر مسقط هم با طالع آن یکی باشد
پس قمر در وقت سقوط نطفه نیز در طالع بوده است و قمر ادوار تامه قطع نموده باشد یعنی ده
دور و هرگاه قمر در وقت در درجه مغرب باشد پس درجه مغرب ولادت طالع سقوط نطفه باشد
و قمر سقوط نطفه طالع تخمینی پس قمر از طالع تخمینی بقدر نصف دور که آن از پانزده روز
بیدا اند گذشته باشد یعنی نه دور و نیم قطع کرده باشد و مدت مکث نیز برابر از مکث
اصغر بوده باشد و در هر دو صورت طالع تخمینی درست بوده است مثال صورت
اول آنکه قمر ولادت در اول حمل باشد و طالع ولادت هم همان پس از آنکه قمر ولادت
اول حمل است طالع مسقط هم اول حمل است و از آنکه طالع ولادت حمل است قمر مسقط هم حمل باشد
پس قمر مسقط هم حمل باشد پس قمر از حمل مسقط بحمل ولادت آمده باشد و ده دور تمام قطع
نموده باشد درست باشد و مثال صورت دویم آنکه طالع ولادت اول میزان
باشد و قمر ولادت اول حمل پس از آنکه قمر ولادت اول حمل است پس طالع مسقط اول حمل
باشد و از آنکه طالع ولادت اول میزان باشد پس قمر مسقط هم اول میزان باشد پس قمر
که با اول میزان رسد نه دور تمام قطع نموده باشد و چون باول حمل برسد نه دور و نیم قطع
کرده باشد یعنی مکث اصغر که دویست و پنجاه و هشت روز بوده باشد و هرگاه قمر از درجه
مغرب گذشته باشد و متوجه بجانب طالع شده باشد یعنی فوق الارض باشد باید دید
که چند درجه از درجه مغرب گذشته است و از قرار روزی دوازده درجه حساب نمود
هر قدر از مغرب که حاصل شود بر مدت مکث اصغر افزود و حاصل را از مدت ولادت

نقصان نمود در انوقت تقویم قمر استخراج نمود موضع قمر انوقت طالع ولادت بوده باشد
و هرگاه قمر در تحت الارض بوده باشد دوری ازاء از درجه طالع باید حساب نمود
و از قرار روزی دوازده درجه حساب نمود که چند مدت میشود انرا بر مدت دور
اوسط افزوده حاصل را از مدت ولادت کم نمود بهر جاکه برسد در انوقت
تقویم قمر را استخراج نمود موضع قمر در انوقت طالع ولادت باشد پس اگر موافق
شد با طالع تخمینی یا تفاوت در حدود پنج درجه شد علامت صحت طالع تخمینی است
اگر تفاوت بیشتر از پنج درجه باشد یک دور بیشتر یا کمتر تقویم قمر استخراج نماید
تا موافق یا نزدیک طالع تخمینی قمر و این طریقه از چند جا معیوب میباشد از انجمله انکه
بنای ان همیشه بر کش اوسط میباشد یعنی ده روز و افزودن بر آن یا کاستن
از ان و حال انکه میتواند شد که تا هفت دور بوده باشد در جانب قلت و تا
سیزده دور در جانب کثرت چنانچه در کلام مصنف معلوم شد و از انجمله انکه
بنای او بر سیر قمر است هر روزی دوازده درجه و حال انکه سیر وسطش سیزده درجه
و کسری است پس نصف دور را کمتر از یازده روز قطع میکند پس کش اصغر و اکبر که
بنای بر نقصان و ازدیاد پانزده روز است از کش اوسط یا بر کش اوسط صحیح
نمیباشد و هم چنین تقسیم قوس بعد بر دوازده و استخراج مدت تعدیل موجه نمیباشد
و هم چنین در صورت عدم موافقت بیشتر و پستر رفتن و تقویم قمر استخراج نمودن
خالی از وجه میباشد لهذا اعتمادی بر این طریقه مشهور نباشد و اما قانون
تحقیقی پس بر آن نحو است که هرگاه قمر ولادت در درجه طالع تخمینی بوده باشد
علامت صحت انست و قمر ادوار تامه تمام کرده باشد و هرگاه در درجه غارب
باشد باز طالع تخمینی صحیح باشد و قمر ادوار تامه قطع کرده باشد با زیادتی
نصف دور خواه ادوار تامه ده باشد یا هفت یا سیزده یا میانه انها علی القدر

در هر

در هر دو صورت طالع تخمینی صحیح باشد چنانکه مصنف و جمعی از اماثل نموده است و اما
اگر قمر ولادت در این دو موضع نباشد محتاج میباشد باستخراج تعدیل کش و اولا بنای امر بر کش
اوسط کرده ده دور بوده باشد گذارده میشود و مذکور میشود که هرگاه قمر فوق الارض بوده باشد
گرفته میشود بعد قمر تا درجه طالع یعنی توالی بروج نه از درجه غارب چنانکه در طریقه سابق و
بعد از ان این بعد تقسیم میشود بر حرکت یکروزه وسط قمر که سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه
نه بر دوازده درجه چنانکه در طریقه سابق گفته شد حاصل از قسمت بوده باشد روزها و
اگر چیزی از قسمت باقی ماند باقی مانده ضرب میشود در بیست و چهار که عدد یکروز و حاصل ضرب
باز تقسیم میشود بر همان سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه انچه حاصل میشود از قسمت دوم بعد
باشد به ساعتها و انچه باقی ماند از ان قسمت ضرب میشود در شصت که عدد دقایق ساعت است و
حاصل ضرب قسمت میشود بر همان سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه انچه حاصل شود از قسمت
بوده باشد دقایق و اگر چیزی باقی ماند از ان قسمت باز ضرب میشود در شصت عدد ثوانی
دقیقه و حاصل ضرب باز قسمت میشود بر مبلغ مزبور و همچنین هر انچه خواسته باشند از ثوالث
و روابع و غیر اینها پس انچه بر دست آید از روزها و ساعتها و دقایق انرا تعدیل کش باشد
و از کش اوسط که عبارت از ده دور بوده باشد یعنی هفتاد و سه روز پنج ساعت و
بیست دقیقه تعدیل کش را نقصان نمایند چه قمر بعد از تعدیل کش در سیرش بدرجه
طالع دورش تمام گردد پس پیش از اتمام دور قمر مولود را که گذشته باشد و پس از این
نقصان باقی را کش معدل نام نهند و هرگاه قمر تحت الارض بوده باشد باز گرفته میشود
بعد قمر از درجه طالع تخمینی بر توالی بروج و بهمین طور تقسیم میشود بر سیر وسط یکروزه قمر
و تعدیل کش استخراج میشود و این تعدیل کش افزوده میشود بر کش اوسط یعنی هفتاد و سه روز
پنج ساعت و بیست دقیقه چه قمر بعد از ان تعدیل کش زیاده از ادوار تامه قطع کرده باشد
پس انرا باید که بر مقدار ادوار تامه یعنی ده دور افزود تا کش معدل شود و بعد از معدل

شدن کث در هر دو صورت یعنی بودن قمر فوق الارض و تحت الارض باید که کث حاصل ازمان ولادت کم نمود یعنی اعداد فهقری از زمان ولادت تخمینی برکشت بهر زمان که رسید از زمان تقویم قمر را استخراج نمایند پس اگر تقویم قمر موافق افتاد بدرجه طالع تخمینی تفاوت کمتر از یکدرجه نمود بران اعتماد نمایند والا بار دیگر کث اصغر نمایند و همین عمل را بجای آورند و اگر موافق یا نزدیک افتاد بران اعتماد نمایند والا بار دیگر کث اکبر گذارند و همان عمل سابق بجای آورند و اگر هفت دور که کث اصغرست و ده دور که کث اوسط است و سیزده دور که کث اکبرست هیچ یک موافق نیفتاد باشد ده دور و نه دور و یازده دور و دوازده دور نیز عمل سابق بجای آورند هر یک موافق تر افتاد بران اعتماد نمایند و گفته اند که موالید را هم کث ده دورست و ده یا یازده دور و هشت یا نه دور و هفت یا هشت دور و اگر تقسیم بعد بر سیر وسط یکروزه قمر دشوار باشد قوس بعد را در جدول وسط قمر منقوش کنند و بازاء آن ایام و ساعات و دقایق از جدول برگیرند و از تعدیل کث قرار دهند آسان تر باشد از قسم مزبور و هرگاه خواسته باشند که عمل ادق باشد بعد از افزودن یا کاستن تعدیل کث بر یکی از ادوار تامه و استخراج زمان سقوط نطفه در رحم موافق آن عمل نمایند اگر موضع قمر ولادت در زمان سقوط نطفه به شب یا آخر روز طلوع کند تقویم شمس را از نصف النهار روز استخراج نمایند والا که طلوعش قبل از نصف النهار یوم مزبور باشد تقویم شمس را در روز پیشتر استخراج نمایند و مطالع تقویم شمس را ابتدا از اول جدی از مطالع فلک ولادت بلد ولادت نقصان نمایند تا دایر ماضی از نصف النهاری که تقویم شمس را استخراج نموده اند معلوم شود و بآن دایر ساعات معلوم کنند و بآن ساعت تقویم قمر استخراج نمایند اگر طالع تخمینی نزدیک باشد بران اعتماد نمایند و اگر دو سه درجه یکروز پیشتر یا پستر همان عمل را بجای آورند تا تقویم قمر به طالع تخمینی نزدیک شود و این تقویم

طالع ولادت باشد و بعد از آن مطالع تقویم آفتاب بنصف النهار متقدم بر ولادت از مطالع بلدی قمر سقط که استخراج شد نقصان کنند و باقی را دایر دانند و ساعات استخراج نمایند یعنی بر پانزده درجه و دو دقیقه و نیم قسمت نمایند و فاضل از قسمت را ساعات و دقایق دانند و بآن ساعات قمر ولادت را دیگر باره استخراج نموده و موضع از مطالع زمان سقوط نطفه دانند و بحسب این طالع و ساعات موضع قمر در زمان سقوط استخراج کنند تا چنان افتد که به دو عمل سوالطالع موافق آید پس اگر چنین کنند عمل ادق و ادل و اصح باشد و اما طریقه سیم که طریقه جدول باشد که واضع آن احمد بن محمد بن عبد الجلیل سنجری میباشد پس آن نیز مبتنی بر طریقه مشهور میباشد یعنی آنکه هرگاه قمر فوق الارض باشد بعد از از درجه مغرب گیرد و تعدیل کث حاصل کند و تعدیل کث بر کث اصغر یعنی دویست و پنجاه و هشت روز افزایند تا کث معدل حاصل شود و اگر قمر فوق الارض باشد بعد از از درجه طالع بگیرد و بنحو مزبور تعدیل کث حاصل نماید و تعدیل کث را بر کث اوسط یعنی دویست و هشتاد و سه روز و پنج ساعت و بیست دقیقه افزاید تا کث معدل حاصل شود و بر هر تقدیر تقویم قمر را در مدت کث معدل استخراج نموده که چند برج و درجه و دقیقه میباشد بعد از صرف ادوار تامه که آنچه حاصل شود از بروج و اجزاء آن باز از موضع قمر ولادت تخمینی نقصان نماید تا موضع قمر مسقط حاصل شود از اطالع ولادت و اند اصل عمل او بدینگونه است که مذکور شد ولیکن دو جدول وضع نموده است یکی بجهة بودن قمر فوق الارض و تعدیل کث اصغر پس بازاء هر درجه از درجات بعد قمر از درجه مغرب از خارج تعدیل کث استخراج نموده و از ابرکث اصغر افزوده کث معدل حاصل نموده و در زمان کث معدل سیر قمر استخراج نموده بازاء آن درجه بعد نهاده و هم چنین بازاء هر درجه درجه از درجات بعد تا نصف دور که یکصد و هشتاد درجه باشد سیر قمر نهاده تا از از جدول برداشته

از تقویم قمر ولادت تخمینی نقصان نمایند آنچه باقی ماند از آن قمر مسقط یعنی طالع ولادت
دانند و جدول دیگر بجهة بودن قمر در فوق الارض که بازاء هر درجه از درجات بعد قمر
از طالع از خارج بتعدیل بکث استخراج نموده و تعدیل بکث را بر بکث اوسط یعنی دویست و
هفتاد و سه روز با آن کسور که مذکور شد افزوده و مجموع را بکث معدل دانسته و مقدار سیر
قمر را در مدت بکث معدل حاصل نموده در جدول نهاده تا بازاء هر درجه از درجات
بعد که خواهند سیر قمر را بردارند و آن را از موضع قمر ولادت تخمینی نقصان نموده باقی موضع
قمر مسقط دانند یعنی طالع ولادت دانند مثلا طالعی بود ۴ ا ح ل که گذشته از طلوع آفتاب
یوم پنجشنبه بیست و نهم بلا اوسی ام حساب شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ مقدار یک ساعت و ده دقیقه
و پنجاه و دو ثانیه فی شهر مقدس پس بنا بر طریقه مشهور بود تقویم قمر ولادت یا کده ا
و چون قمر فوق الارض بود دوری آن را از درجه مغرب گرفتیم و بود دوری آن از درجه
مغرب قنا ۷ و چون آن را در جانب گذاردیم و یکی را بر دوازده قسمت نمودیم
حاصل شد لا آن را ایام گرفتیم و باقی ماند ل ۷ و چون آن را تضعیف کردیم حاصل شد
یه ح آن را ضم نمودیم با ایام جمله حاصل شد لا یه ح دقیقه آن را فضل ایام نهادیم آنگاه
همان بعد را بار دیگر مضاعف نمودیم حاصل شد شیح و چون آن را بر پانزده قسمت
نمودیم حاصل شد که ساعت و باقی ماند ح آن را در شصت ضرب کردیم و بر پانزده
قسمت نمودیم حاصل شد ط دقیقه تخمینا و جمله را که بود که ط دقیقه از الفضل ایام
گذاردیم و بر فضل افزودیم حاصل شد فضل معدل لا سه له پس فضل معدل را بر مدت بکث
اصغر که بود ی ح روز افزودیم حاصل شد بکث جدول ی عا سه له و چون این سال را
از زمان ولادت نقصان نمودیم حاصل شد زمان سقط نطفه عصر سی و سیم حساب
شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ یک ساعت تخمینا بغروب آفتاب باقی مانده و چون قمر آن وقت را
استخراج نمودیم بود ۴ له له و بود تفاوتش با طالع ولادت ح که مقتضای این

طریق

طریقه است که طالع برخلاف باشد و حال آنکه طالع ولادت برابر تحقیق است و بنابر قطر
دوم چونکه بود قمر فوق الارض دوری آن از درجه طالع گرفتیم بود لا نه و چون آن را بر
حرکت یکروزه قمر که بود یح لا تقسیم نمودیم روز بود روز و باقی ماند از قسمت
لا ه آن را در بیست و چهار ضرب نمودیم بود حاصل ضرب آن را بر حرکت
یکروزه وسطی قمر قسمت نمودیم بیرون آمد چهار ساعت و باقی ماند از قسمت طح
و چون آن را در شصت ضرب بر حرکت یکروزه سیر وسط تقسیم نمودیم بیرون آمد چهل و دو دقیقه
و باقی مانده از آن تقسیم که از جنس ثوانی باشد اعتبار نمودیم پس حاصل شد تعدیل بکث
۷۰ ح و آن را از بکث اوسط که بود ی عو ه که نقصان کردیم حاصل شد بکث معدل
ی عا یح دقیقه چون همان لا نه که بعد قمر از درجه طالع میباشد در جدول دوم
معکوس نمودیم حاصل شد تعدیل بکث و بکث معدل همان بدون احتیاج بضرب
و قسمت و چون بکث معدل از زمان ولادت کم نمودیم حاصل شد زمان سقوط نطفه روز
بیست و چهارم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ ۴ ل از روز مزبور گذشته و چون تقویم قمر را در آن وقت
استخراج نمودیم بود ۴ که ه و بود تفاوتش با طالع ولادت ۴ ح له کمتر از یک درجه و بجهة
سهولت تقویم از برج مزبور آن را یک استخراج و اگر برج محرر بی استخراج ظاهر است
که تفاوت کمتر نیز باشد پس بر طالع ولادت اعتماد نمودیم چون تفاوت کمتر از یک درجه
و شاید که اگر بنا بر زیاده یا کمتر از ده درجه گذاریم و همان عمل را بکنیم تفاوت از این
کمتر بوده باشد و اما بنا بر طریقه جدید و اسم چونکه بود قمر فوق الارض و بعد شد از
درجه مغرب گرفتیم بود قنا ۷ و چون در جدول اول که از برای بودن قمر فوق
الارض وضع شده است رجوع نمودیم یافتیم بازاء این بعد تقویم قمر را که طاح
و چون آن را از قمر ولادت نقصان نمودیم حاصل شد قمر مسقط ۴ که یح و بود تفاوتش با

طالع ولادت اما یعنی تقویم قمر زیاده ار درجه طالع بود باین مقدار بخلاف
طریقه دویم که بمقدار رحله کمتر بود تقویم قمر مسقط ازطالع ولادت واین نیز موافق
صحت طالع ولادت باشد چنانکه طریقه دویم وازاینجا معلوم شد که طریقه مشهور
بسیار ازصواب دورمیباشد وحجتش باین شد بالفعل وبعد ازانچه قلمی شد کمان ندارم
که درنمودار هرکس خفائی باقی مانده باشد که محتاج بشرح وبسط ازید ازان لحظه
باشد والله الموفق والمعین
برح عمل تقسیط التقوی باربعه متناسبه است وان چهار چیز است که نسبت اول ابدیم
مثل نسبت سیم است بچهارم ودر عملش مقرر شده است که هرگاه اول مجهول باشد
دویم درسیم ضرب میشود وحاصل ضرب برچهارم قسمت میشود حاصل ازقسمت اول باشد
وهرگاه دویم مجهول باشد اول درچهارم ضرب میشود وحاصل ضرب برسیم قسمت میشود
خارج قسمت دویم باشد وهرگاه سیم مجهول باشد اول درچهارم ضرب میشود وبردویم
قسمت میشود حاصل قسمت سیم باشد وهرگاه چهارم مجهول باشد دویم درسیم ضرب میشود
وبراول قسمت میشود حاصل چهارم باشد بعد ازتمهید این مقدمه مذکور میشود که بعد کدخدا از درجه
وتد یا مایل یا زایل اول است وتفاوت درجه وتد یا درجه مایل یا تفاوت درجه
مایل یا درجه زایل یا تفاوت درجه زایل یا درجه وتد بحسب مطالع بلد چه لو به السوات
بحسب مطالع بلدی است نه بدرجات سوی این تفاوتها دوم است درنسبت
وحصه نقصان بعد کدخدا از درجه وتد یا مایل یا زایل سیم است درنسبت که مجهول است
وتفاوت عطیه کبری با وسطی یا تفاوت وسطی با صغری یا خود عطیه صغری چهارم است در
درنسبت چه نسبت بعد کدخدا از درجه وتد یا مایل یا زایل بتفاوت وتد با مایل یا مایل با زایل
یا زایل با وتد بحسب مطالع مثل نسبت حصه نقصان بعد کوکب است از وتد یا مایل یا زایل

تفادر

تفاوت مابه عطیه کبری با وسطی یا وسطی با صغری یا خود صغری پس ثالث مجهول باشد پس
باید که اول که بعد درجه کوکب از وتد یا مایل یا زایل باشد درچهارم که عطیتین یا خود عطیه
صغری باشد ضرب شود وحاصل ضرب بر دویم که تفاوت وتد با مایل یا مایل با زایل یا
زایل با وتد باشد قسمت شود حاصل قسمت سیم یعنی حصه نقصان حاصل شود مثل انکه مصنف
گفته است که درجه طالع بود پنجم درجه میزان وکدخدا اگر عطارد باشد در پانزده درجه میزان
اگر عطارد در پنجم درجه میزان یعنی در درجه وتدی بود عطیه ان عطیه کبری بود که هشتاد وشش سال
باشد واگر بر درجه مایل میبود عطیه او عطیه وسطی میبوده که چهل وهشت سال لهبه باشد چه که
درمیانه وتد ومایل میباشد باید که عطیه اش کمتر ازعطیه کبری وبیشتر ازعطیه وسطی لهبه باشد وبیرون
اوردن ان باین نحو است که گوییم که نسبت بعد عطارد از درجه وتد که ده درجه باشد بتفاوت
مطالع درجه طالع با مطالع درجه مایل دویم که سی وهشت درجه وچهل ودو دقیقه باشد
مثل نسبت حصه با تفاوت است که مجهول است بتفاوت عطیه کبری و وسطی که بیست و
هشت سال لهبه باشد پس ضرب نماییم اول را که ده باشد درچهارم که بیست وهشت باشد
حاصل شود دویست وهشتاد وچون دویست وهشتاد قسمت شود بر سی وهشت وچهل ودو دقیقه
بیرون اید هفت سال دو ماه وبیست وپنج روز وان سیوم یعنی حصه نقصان باشد وچون انرا
ازعطیه کبری که هشتاد وشش سال باشد نقصان نماییم حاصل اید عطیه معدل هفتاد وهشت سال
ونه ماه وپنج روز وبراین قیاس هرگاه کدخدا میانه درجه مایل وزایل باشد مگر انکه دراینجا
چهارم درنسبت تفاوت عطیه وسطی با صغری میباشد وهم چنین هرگاه کدخدا میانه
درجه زایل و وتد باشد مگر انکه دراینجا چهارم درنسبت خود عطیه صغری انکوکب ضرب
میشود وحاصل بر تفاوت مطالع درجه زایل با مطالع درجه وتد قسمت میشود خارج
قسمت حصه نقصان باشد وان حصه نقصان ازعطیه صغری نقصان میشود عطیه معدل حاصل
شود وهم چنین هرگاه کوکب زیاده کننده یا نقصان کننده که مذکور شد که هرگاه که

در وتد باشد بقدر عطیه صغری خود سالها افزاید یا بکاهد و هرگاه در مایل باشد بقدر
عطیه صغری ماهها بیفزاید یا بکاهد و هرگاه در زایل باشد بعدد عطیه صغری روزها
بیفزاید یا بکاهد هرگاه الکوکب افزاینده یا کاهنده در درجه وتد باشد مثلا باید که بعد از
از درجه وتد گرفت و در عطیه صغری ضرب نمود و حاصل را بر تفاوت مطالع درجه وتد
با مطالع درجه مایل قسمت نمود و خارج قسمت را از سالهای صغری الکوکب نقصان
نمود و تتمه را افزود یا کاست و خارج قسمت در اینجا سالها باشد و اگر الکوکب
در میانه مایل و زایل باشد باید که بعد کوکب را در عطیه صغری آن ضرب نمود و حاصل را
بر تفاوت مطالع درجه مایل و زایل قسمت نمود و خارج قسمت باشد ماهها
که کم میشود از عطیه صغری الکوکب از ماهها و بقیه را افزود یا کاست و هرگاه آن
کوکب در میانه درجه زایل و وتد باشد بعد کوکب ضرب میشود در عطیه صغری آن
و حاصل ضرب قسمت میشود بر تفاوت مطالع درجه زایل تا درجه وتد و خارج قسمت
بعد باشد روزها که کم میشود از عطیه صغری الکوکب از روزها و بقیه افزوده یا کاسته
میشود و اگر کسی بعوض تفاوت مطالع که گفتیم در قسمت بود تفاوت درجه سوای
وتد مثلا با درجه سوای مایل مثلا بگیرد نه مطالع قریب باین عمل باشد ولیکن تحقیق
گرفتن مطالع است چنانکه مذکور شد چه وتدیت و مایلیت و زایلیت و
مجملا تسویه البیوت بحسب مطالع است نه طالع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الولی والصلوة علی نبی الامی اما بعد چنین گوید حقیر
قاسم ابن محمد ابن عبد الله الحسنی اصلح الله شانه که چون جماعتی از
اخوان صفا نزد این بیچاره گاه گاه بتعلم علوم نجوم مشغول میبودند
برای سهولت فهم ایشان قوت وضعف کواکب را مشروح
ساختیم پس باید دانست که کواکب سبعه را قوت وضعف بسیار
اثبات کرده اند اما انچه   عدد است نود و سه
عدد قوتها   بعضی از ینها ذاتی باشد و بعضی عرضی
ذاتی   را نسبت با ذات فلک البروج حاصل شود
قطع نظر از غیری و عرضی انکه غیر ازین باشد و این قوت و
ضعف را بحسب تاثیر سه قسم نهاده اند عظیم و میانه و حقیر و هر

یک

یک ازین سه را به مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی اما قوتهای
عظیم اثر سی و چهار اند پنج اعلی مراتب زیرا که فلک البروج را
اولا بجهات قسمت کرده اند و این سیصد و شصت است و
ثانیا به بروج اول انکه فلک البروج را بتقسیم دوم بدوا
زده قسمت کرده اند و هر برجی را نامی نهاده اند و این بروج
را کواکب بخشهای مختلف کرده اند یکی از انها را قسمت خانه
نام نهاده اند و نیز این را در تقسیم تقادیم کرده اند و بمناسب
مزاج و خوی و ذکورت و انوثت برج اسد را با افتاب
داده اند و برج سرطان را باماه و یک نصف فلک البروج را که
از اول اسد است تا اول دلو حیز افتاب خوانده اند و ان
نصف دیگر را که از اول دلو است تا اخر سرطان حیز ماه و ابتدا
بعطارد کرده اند که پیوسته نزدیک افتاب می باشد و سنبله را
که نزدیک است بخانه افتاب در حیز افتاب و جوزا را که نزدیک
است بخانه ماه در حیز ماه بدو داده اند بعد از ان زهره را در
حیز افتاب میزان بدو داده اند و در حیز ماه ثور و مریخ را در حیز
افتاب عقرب و در حیز ماه حمل و بعد از ان مشتری در حیز افتاب
قوس و در حیز ماه حوت بعد از ان زحل را در حیز افتاب جدی و

در حیزها نه دلو داده اند اگرچه قوت این کواکب در این جایها
بتجربه یافته اند اما درمیان و تعریف این مقدار مناسبت
رعایت کرده اند و حکم خانه خاص است ببدن و روح و
عقل و ان چیزی که ضرورت باشد شخص را در تربیت بدن پس
هر وقتی که کوکب در خانه باشد دلالت کند بر بهترین جایها
و ایمن ترین جایها و دولت و عزت موروثی دوم درجه شرف
است درجات شرف درجاتی را گویند که در حین ظهور آدم
علیه السلام کواکب انجا بوده اند مگر عطارد و اگرچه در سخن
و تحقیق این درجات در ان حین شبهه می اید اما بنقل با
چنین رسیده است که ان الکواکب کن فی اشرافها الا عطارد
عطارد را درجه معین نشده بود و بتجربه و استدلال پانزدهم
درجه سنبله را برای او تعیین کرده اند حقیقت این سخنها انست
که چون شرف قسمت که برای دولت کرده اند تجربه
چنان دریافته اند که چون افتاب در نوزدهم درجه حمل
باشد یا قمر در سیم درجه ثور یا زحل در بیست و یکم درجه
میزان یا مشتری در پانزدهم درجه سرطان یا مریخ در
بیست و هشتم درجه جدی یا زهره در بیست و هفتم درجه حوت

یا عطارد در پانزدهم درجه سنبله یا راس در سیم درجه جوزا
یا ذنب در سیم درجه قوس باشد دلیل است بر دولت و بلندی
مرتبه در مدلولات خود مناسب مدلولات بتخصیص که در انسان
که دلالت کند بر سعادت و شرف و شهرت بنام نیک
اگرچه در اباء و اجداد نبوده باشد سیم اثران یعنی بودن
بودن کواکب در خوبترین خانهای طالع که اول ان طالع
است پس دهم پس یازدهم پس هفتم پس چهارم پس پنجم
پس نهم پس سوم و حساب این بعد از تسویه البیوت
چنان می باید کرد که از پنج درجه پیش از درجه طالع باید
گرفت تا پنج درجه پیش از خانه دوم و از انجا تا پنج درجه
پیش از خانه پنجم چهارم باید گرفت و از انجا تا پنجدرجه پیش
از خانه ششم پنجم باید گرفت و از انجا تا مرکز هفتم ششم
باید گرفت و از انجا تا پنجدرجه پیش از مرکز هشتم هفتم باید
گرفت و از انجا تا پنجدرجه پیش از پنج درجه مرکز نهم هشتم
باید گرفت و از انجا تا مرکز خانه دهم نهم باید گرفت و از انجا
تا پنجدرجه پیش از مرکز خانه یازدهم دهم باید گرفت و از انجا
تا مبدا ابتداء مذکور از خانه دوازدهم باشد و این حساب خاص است

[illegible]

باید اکر دن متبز و آن دلالت کند بر شهرت اکر متبز
قوی حال باشد شهرت بنام نیک باشد و اکر ضعیف
حال باشد شهرت بنام بد باشد بهر حال در تحقیق متبز
قطع نظر باید کرد از قوتها و ضعفهای ذاتی چنانکه بعضی
از منجمان فرموده اند پس اینجا معلوم کردن اوج و
مرکز و وسط واجبست تا تقویم محقق کردد بدانکه غایت
دوری کوکب را از مرکز عالم نقطهٔ اوج کویند و
و قوسی که واقع است میان اول حمل و نقطه اوج از
ممثل انرا قوس اوج کویند پس خطی را که از مرکز خارج
اخراج کنند و بمرکز جرم کوکب برسد قوسی که محصورست
میان نقطهٔ اوج و سر این خط از خارج مرکز انرا مرکز
کوکب کویند و قوس اوج و مرکز را چون جمع کنند انرا
وسط کوکب کویند و چون خطی از مرکز عالم اخراج
کنند و بجرم کوکب بکذرد و منتهی شود بفلک البروج
خطی دیکر از خارج مرکز اخراج کنند که بمرکز کوکب بکذرد
و منتهی شود بفلک البروج و قوس کوچک که بین
الخطین حاصل اید از فلک ششم اکر شمس صاعد بود

انرا

انرا بر وسط باید افزود و اکر هابط بود نقصان باید کرد
بعد از عمل انچه حاصل شود انرا تقویم معدل کویند و خط
که از مرکز عالم اخراج می کنند فرضا اکر بر اول حمل
واقع شود مبدا دور باشد و اکر بر نقطه دیکر واقع شود
پس قوسی که محصورست از فلک البروج میان این نقطه و
اول حمل بر توالی انرا تقویم شمس کویند **چهارم تصمیم است** 9
و تصمیم احوالیست که کوکب را واقع شود بنسبت با شمس
یعنی بعد تقویم کوکب از تقویم افتاب کمتر از شانزده دقیقه
باشد و این حال دلیل قرب پادشاه است و چون کوکب
صمیمی باشد ضعف احتراق محسوب نباشد **پنجم جرم ثابته** یعنی 9
بعد کوکب از درجه مجری و قمر ثابته سعد کمتر از چند درجه باشد
صح این حال وقتی باشد که عرض افق حادث هر دو نزدیک بهم باشند
مشفق از طالع یا درجه تقویمی بدرجه قمر نزدیک باشد و بیان
این حال چون موقوف اعمال زیجی است و این بغایت دور
و دراز است بلکه در تمام اعمال زیج ازین مشکل تر و بسیار
عمل ترست بهمین قدر اکتفا کردیم و این حال دلالت کند
بر سلطنت و حکومت و عظمت و نزد این فقیر اقویست

با جمیع ضعفهای ذاتی وعرضی برابری میکند ولیکن ارباب
نجوم انرا باین خطوط مذکور برابر داشته اند وبهره هر یک
ازین قوتها درین مرتبه نه باشد وپنج اوسط مراتب اند
۸ اول برج شرف یعنی بودن کواکب در ان برجها که
درجات شرف کواکب در انجا تعیین کردیم و این حال
دلالت کند بر بزرگی وتن درستی دوم استقامت یعنی
کوکب بتوالی بروج حرکت کند و این حال دلالت کند
بر ترتیب حرکات وسکنات و این خط برق را دایمی باشد
۸ سیوم اعتلاء فلک یعنی بالا بودن فلک کوکب از فلک
افتاب و این حال مخصوصست بزحل ومشتری ومریخ دلالت
۸ کند بر بلندی همت وعلو شان ۹ع و سیوم نه و این بر چهار
نوع باشد اول خاص بکواکب علویست نسبت با فتاب
و این باشد که زحل یا مشتری یا مریخ در خانه یا شرف
باشند و افتاب نیز در خانه یا شرف و باتصال میمنه
متصل شوند ومتصل میمنه انست که ایشانرا نسبت با فتاب
بعد از احتراق وپیش از مقابله واقع شود وعد نظر
تربیع درین دستوریه قوی تر باشد پس تسدیس پس تثلیث

اما

اما این نسبت با قمر همه کواکب راشود بشرط اتصال میمنه و ان
وقتی باشد که قمر از مقابله کواکب درگذشته باشد وبمقارنه
رسیده و انجا اقوی تربیع باشد پس تثلیث پس تسدیس
نوع دوم انکه کوکب در یکی از دو خانه خود باشد وبعد او از
هر یکی مقدار بعد خانه او باشد از خانه ان نیز مثلا مشتری در
حوت باشد وقمر در سرطان یا عقرب یا افتاب در اسد یا
با میزان نوع سیوم کمال تشریق است در کواکب علوی و
کمال تغریب در کواکب سفلی و ان بعد کواکب علویست از
افتاب مقدار شصت درجه بعد از احتراق وسفلیس در تقدیم
نگاه باید کرد که چون بعد از احتراق استقامت بنهایت
بعد رسند از آفتاب و اغاز کمی خواهند کرد در کمال تغریب
باشند وچون کوکب باین طریق در دستوریه باشد و گر بازه
خط تشریق وتغریب محسوب نباشد نوع چهارم انکه صاحب
طالع در عاشر باشد وصاحب عاشر در طالع و این
دستوریه اگر به برجیست وتسویه هردو اتفاق افتد فیها
والا برجیت معتبرست یا تسویه و دستوریه یکی از دلایل
عظام سلطنت است بشرط انکه این حال صاحب به ابود

و دیگر کواکب نیز بنوعی اول در دستوریه کواکب گران بدی
باشد و اگر غیر صاحب طالع بود هم دلیل سعادت باشد
و گاه باشد که کوکبی در دستوریه هر دو نیز باشد بنوعی اول و در
دستوریه خیز بدین شرطت یعنی هر یک در ولایت خود باشد
و ان کوکب در خانه یا شرف و این کمال قوت و سعادت
۸ ان کوکب باشد از نیرین **نجم الاستیلا** یعنی نظر کواکب به برج
حظ خود باتصال نظر یا تناظر و نظر به هر جهت کافیست اما
تناظر غیر از درجه فت باید و چون چند کوکب به درجه ناظر باشند
انرا که حظ بیشتر باشد مستولی خوانیم و دیگرانرا شریک وی
دانیم و هر کوکب که در حظ خود باشد بهرهٔ آن حظ وی مضاعف
کردانیم مثال چون کوکب در خانه باشد مستولی بر درجه
خواهیم ازان برج که حد وی باشد و کوکب دران درجه
باشد بهرهٔ حظ خانه را مضاعف کردانیم و بهره حدی را
بحال خود بگذاریم و اگر حد باشد اما نه خانه در درجه مطلوب بهرهٔ (۱۲ درخانهٔ دهم)
حد را مضاعف کردانیم فی الجمله کوکبی که صاحب حظ درجه مطلوب
بود چون مواضع وی شریک حظ درجه مطلوب شود بهرهٔ ان
حظ مضاعف شود مثلا بر درجهٔ پنجم و دقیقهٔ دوازدهم
از قوس

از قوس خواستیم که مستولی طلب کنیم و در مولود نهاری و این
درجه خانهٔ مشتریست و حد مشتری و مثلثه شمس و زحل و وجه عطارد (مشتری)
و دو بهان مشتری و نه بهره زهره و اثنا عشریه زحل و در بهان
و معرفه مشتری و نیمه شمس اما مشتری درجه یازدهم این برجست
و همه کواکب ناظرند پس بهره خانه مشتری مستولی مضاعف
باید کرد و اگر مشتری در اوایل آن برج باشد با درجه و دقیقه
مذکور و جمیع حظوظ مذکوره مضاعف باید کرد و اگر مثلا در
درجه ششم باشد حظ مستمره را نشاید مضاعف کرد زیرا
که دران حظ نیست اما این حال کواکب بر حکم و فرمان دلالت
کند پس اگر صاحب طالع بر طالع مستولی باشد اختیار مولود
در دست وی باشد و الا نباشد یعنی اگر صاحب دیگر خانه ها مستولی
باشد در دست اختیار کسی باشد که بدان خانه منسوب است
پس اگر صاحب دوم مستولی باشد در دست معارفان و اگر
صاحب سوم باشد در دست برادر و همنشین و صاحب چهارم
پدر و صاحب پنجم فرزند و معشوق و صاحب ششم عم و عمه و
خدمتکار و صاحب هفتم زن و شریک و صاحب هشتم پدر و
معشوق و یا خدمتکار برادر و صاحب نهم برادران و صاحب

وهم مادر و استاد و عم زادگان و صاحب یازدهم دوستان
و وزرا و صاحب دوازدهم دشمنان و منافقان و مسئول
تو بحال را حکم ظاهرتر اگر صاحب طالع بر طالع و خانه
دیگر مسئول باشد اخبار مولود و اخبار منسوبات آن
خانه از طالع مولود و در دست مولود باشد اینست آنچه
ما را معلوم شده است در باب مسئول اما بطلمیوس درین
باب خانه و شرف و حد و مثلثه اول و دوم را اعتبار کند
و دیگر حظوظ ذاتیه بحقیقت انها اند و دیگر آنکه وی همه حظوظ معلوم
٨ نکرده بود بعد از زمان او معلوم شد ششم حلب یعنی بودن
کواکب نهاری چون زحل و مشتری و آفتاب و عطارد
وقتی که دلالت کند بر ذکوریه غیر آفتاب روز بر روز بالای
زمین و شب زیر زمین در برج مذکر و کواکب لیلی یعنی مریخ
و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کند بر انوثت بر روز
زیر زمین و شب بالای زمین در برج مؤنث پس باید
دانست که کواکب علوی بعد از احتراق تا مقابله شمس
دلالت بر مذکر کنند و بعد از مقابله تا احتراق بر تانیث
قمر بر عکس این باشد و زهره در تشریق بر تذکیر دلالت کند و

در تغریب

در تغریب بر تانیث و عطارد را اسباب تذکیر بسیار بود
تشریق و نظر کواکب مذکره و برج مذکر و ربع مذکر و وقت
مذکر و درجات مذکره و اسباب تانیث و تغریب و آنچه عکس
اینها باشد که گذشت پس بهرهای این اسباب بباید شمرد چنانکه
تشریق را شش بهره باشد و نظر کواکب مذکر را پنج و اگر
دو کوکب یا بیشتر ناظر باشد هر یکی را پنج و برج مذکر را چهار و
ربع مذکر را سه و وقت مذکر را دو و درجه مذکره را یکی و اسباب
تانیث هم بدین قیاس پس بهره هر کدام که غالب بود حکم بر آن
باید کرد و این حال دلالت کند بر قوت ترکیب و درازی عمر
پس هر کوکب که در حلب خود بود و خیر و برج مذکر و مؤنث را
٨ دگر باره حساب نباید کرد هفتم طریقهٔ بزه یعنی بودن کوکب در
درجاتی مابین شرف نیرین باشند و آن از نوزدهم درجه
حمل باشد تا سیوم درجه ثور و این حظ در نیرین نهایت
قوی باشد دلالت کند بر جمال و بها و نیکی سیرت و قوت
بصر و بهره هر یک ازین قوتها و درین مرتبه هشت باشد
٧ و هشت درو ادنی مراتب اول تشریق علوی و تغریب سفلی یعنی
بعد کواکب علوی از آفتاب بعد از احتراق زیاده از پانزده

درجه و کمتر از شصت درجه باشد و بعد کواکب سفلی بعد از
احتراق استقامت پیش از پانزده درجه باشد و این حال
٧ دلالت کند بر جاه و منصب پیش پادشاه دوم پت اقبال یعنی
وتد و آن طالع است و دهم و هفتم و چهارم و این نزد آن
فقیر محبوب جهت زیرا که این همان احتراز است بعینه اما چون
دیگر منجمان مهتر بشرط خانه و شرف داشته اند چون کوکب
در خانه و شرف بود و در وتد بود آنرا حظ پت اقبال گویند
٧ نه احتراز و این خلاف مذهب ماست سیوم درجه طالع
یعنی بعد کواکب از درجه که در وقت ولادت باختیار بر افق است
کمتر از پنج درجه باشد بیشتر یا پس تر و این بمثابت تضعیف باشد
کوکبی را که در طالع مستتر است زیرا که چون مهتر درین درجات باشد
کمال قوت احتراز است و این حال زیادت کند دلالت مهتر را
٧ در حیز چهارم درجهٔ عاشر یعنی بعد کوکب از درجه که وقت
ولادت باختیار وسط السما است کمتر از پنج درجه باشد بشرطی
که بعد از درجه وسط السما باشد و این حال نیز قوت احتراز را
٧ مضاعف گرداند در حیز پنجم ذروهٔ اوج بدانکه کواکب را در فلک
ممثل نقطه باشد که چون مرکز تدویر بمحاذات آن نقطه رسد در غایت

غایت بعد

بعد باشد از مرکز عالم که او را اوج گویند و نقطه اوج هر یکی
از کواکب در هر تاریخی محاذی نقطه باشد از فلک البروج
و چون در زمان تاریخ ایلخانی مستعمل است اوج هر کوکب
بحسب این زیج در نصف النهار اول فروردین قدیم که بسال
هشتصد و بیست و پنجم یزدجردیست باز نماییم تا هر وقت که خواهند
از انجا بر دارند اگر در همان تاریخ بنا باشد و اگر در تاریخی باشد
بعد از آن برای هر سال پنجاه و یک ثانیه و بیست و پنج ثالثه
و چهل و دو رابعه و پنجاه و یک خامسه بر انجا افزایند مواضع اوجات
کواکب حاصل شود از فلک البروج و اگر تاریخ مطلوب
پیش از تاریخ مذکور باشد بهمین نسبت کم کنند و دانستن آنکه
کواکب در اوج است یا نه چنان باشد که نظر کنیم بمرکز مطلق
نیرین و مرکز معدل خمسه متحیره هر گاه که باول حمل رسند کواکب
در اوج باشند و یا در جدول اوجات مواضع مراکز اگر
کواکب در همین طالع بطول ندج بنهیم تا هر وقت که خواهند
اگر در همان تاریخ و همان طول خواهند از انجا بر دارند و اگر
در تاریخ دیگر خواهند در همان طول بر مرکز آفتاب و زهره
و عطارد بهر سال یازده برج و بیست و نه درجه و چهل و چهار

دقیقه و چهل و نه ثانیه و بهر ماه بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه
و شش ثانیه و بهر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
بیفزایند و بر مرکز زحل بهر سال دوازده درجه و دوازده
دقیقه و چهل و هشت ثانیه و بهر ماه یکدرجه و بهر روز دو دقیقه
بیفزایند و بر مرکز مشتری بهر سال یک برج و نوزده
دقیقه و چهل و سه ثانیه و بهر ماه دو درجه و چهل و بیست نه دقیقه
و سی و چهار ثانیه و بهر روز چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه
بیفزایند و مرکز مریخ بهر سال شش برج و یازده درجه
و شانزده دقیقه و بیست ثانیه و بهر ماه پانزده درجه و چهل
و سه دقیقه و هیجده ثانیه و بهر روز ی سی و یک دقیقه و
بیست و هفت ثانیه بیفزایند و بر مرکز قمر بهر سال هشت برج
و نوزده درجه و چهار دقیقه و چهل و سه ثانیه و پنجاه ثالثه و
یازده رابعه و چهار خامسه و بهر ماه یازده درجه و بیست و
شش دقیقه و چهل و یک ثانیه و بهر روز بیست و چهار درجه
و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه بیفزایند و چون بروج از
دوازده زیاده باشد دوازده دوازده طرح کنند و چون
درجات از سی کذرد هر سی درجه برجی کیرند و چون دقایق

شصت شود

شصت شود درجه کیرند و چون هرکدام از اینها تحت اینها که
بشصت رسد بما فوق برند مراکز مطلقه کواکب را حاصل آید
در طول فح پس اگر طول دیگر خواهند درین تاریخ ازین مراکز
که حاصل شده است بهر درجهٔ ما بین الطولین سی ثانیه از
آفتاب و سفلیین و چهار دقیقه و چهار ثانیه از قمر و پنج ثانیه از
مریخ نقصان کنند اگر طول مطلوب زیاده از طول مذکور باشد
و اگر کمتر باشد همین نسبت بیفزایند و زحل و مشتری را بر
حال خود بگذارند و اگر مطلقه کواکب در تاریخ مطلوب در
طول مطلوب حاصل شود پس بجدول تعدیل اول خمسه متحیره
که در اخر کتاب خواهیم آورد در آییم و آنرا بازای مرکز تعدیل
برکیریم و بر مرکز افزاییم تا مرکز معدل شود آنگاه معلوم کنیم که
کوکب در اوج است یا نه چنانکه در اول کفتیم اما اگر ذروهٔ
اوج بتقریب خواهیم که معلوم کنیم در تقویم نظر کنیم هرگاه که
کواکب باستقامت اول که آن قبل از رجوع است بدان
موضع رسند در اوج باشند و ذروهٔ اوج دلالت بر بلندی
قدر و قامت و همت و کوههای بلند کند اما در پیدا کردن
اوج قمر تقویم نگاه کنیم و جزو اجتماع و استقبال معلوم کنیم

احتیاج باین حسابها نباشد واوج تحقیقی وی همان باشد

ششم ذروه تدویر بدانکه ذروه تدویر بر وسطی نقطهٔ را گویند از محیط فلک تدویر که بر سر قطر باشد که از مرکز فلک معدل المسیر بمرکز تدویر گذشته است وذروه مری نقطهٔ را گویند هم از محیط این فلک که بر سر خطیست که از مرکز عالم بمرکز وی گذشته باشد ودر یافتن این دو ذروه وچنان توان که نظر کنیم بخاصهٔ مطلقهٔ کواکب چون باول حمل رسد کوکب در ذروهٔ وسطی باشد وچون خاصه معدله باول حمل رسد کوکب در ذروه مرئی باشد وهمیشه خمسه متحیره اول بذروهٔ وسطی رسند انگاه بذروه مرئی وقمر برعکس باشد وشمس چون بمذهب جمهور فلک تدویر ندارد ازین حال مستغنی است وما دام که کوکب بین الذروتین باشد ویرا در ذروه دانیم نه در نطاق وما در جدول اوجات مواضع خاصه مطلقهٔ کواکب وضع کردیم در تاریخ وطول مذکوره انجا بجدول بیاوریم وحرکات یکساله ویکماهه ویکروزه جدا نهیم تا اگر بعد ازین تاریخ مواضع ایشان خواهند بعدد ماه وسال وروز از جدول حرکت هر یک بردارند وبر مواضع

مذکوره

مذکوره افزایند واگر در تاریخی خواهند که پیش ازین تاریخ مطلوب در طول فح حاصل آید واگر در طولی دیگر خواهند بهر درجهٔ ما بین الطولین از خاصهٔ قمر دو دقیقه ویازده ثانیه واز زحل ومشتری بهر دو درجه یکدقیقه واز مریخ وزهره بهر ده درجه بتقریب یکدقیقه کم کنند از طول مطلوب زیادت از طول فح باشد واگر کمتر باشد زیاده کنند تا خاصات مطلقهٔ کواکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود پس چون خواهند که خاصات معدله شوند همان تعدیل که بر مرکز روز مطلوب افزوده بودند بعینه از خاصهٔ روز مطلوب نقصان کنند اما در قمر هم بدان طریق که گفتیم از برای مرکز تعدیل باید گرفت ومرکز را بحال خود باید گذاشت تعدیل بر خاصه باید افزود پس بدین خاصات معدله ومطلقه نگاه باید کرد واز رسیدن ایشان باول حمل رسیدن کواکب بذروها معلوم باید کرد ودانستن ذروهٔ قمر خود نشاید اما در دیگر کواکب گوییم هر ان احتراق که در استقامت شود در وقتی شود که کوکب در ذروه تدویر باشد واین طریق دانستن قوس است واین حال دلالت کند بر بلندی قدر وقامت ونشستن

در کوشکهای بلند معظم منطقه بروج یعنی کوکب را عرض نباشد و
این حال آفتاب را دایما باشد و قمر را در عقدتین اما چون در عقده
راس باشد از خط منطقه بروج اعتبار کنیم در عقده ذنب و
این حال دلالت کند بر بزرگی و مدد یافتن از ازواج و شرافت نفس
و باریکی تن هشتم حیز یعنی بودن کواکب روزی بروز فوق
الارض و شب تحت الارض و شب برعکس و این خط آفتاب را
دایمی بود بر قوة حیوة و حکم این نزدیک است بحکم جلب دفع
قوت و این چنان باشد که کوکبی از خط خود بکوکبی دیگر بگرداند
آن کوکب را قوی سازد بشرط آنکه آن کوکب در وبال یا
هبوط نباشد و اگر چنان باشد او را لغمت خوانیم نه دفع
قوت و اگر هر دو کوکب قوی حال باشند بقوتهای ذاتی آنرا
دفع قوتین و دستوریه خوانیم دهم دفع طبیعت و این چنانست
که کوکبی در خط کوکبی باشد و بصاحب خط نظر کند و آنرا نیز
قبول خوانند یا دو کوکب در خط یکدیگر باشند و بهم ناظر بوند
آنرا دفع طبیعتین خوانند و در قبول منظور قوی گردد و در دفع
طبیعتین هر دو دفع قوت و دفع طبیعت دلالت کند بر روا
شدن حاجات و برآمدن مراد بسهولت هر چه تمام تر پس اگر

در مقارنه

در مقارنه باشد پس با تثلیث ناظر باشند دلالت بر محبت بسیار
و در مقابله و تربیع محبت کمتر باشد یازدهم قبول مکان یعنی بودن
کوکب در حظوظ خویش قوی حال و غرض ازین سخن اینست که
حظوظ کوکب را از جهة صاحبه قبول می کند و در اثبات این
خط خللی می بینیم اما سخن دراز نمیکنم زیرا که حقیقت این سخن
معلوم نکرده ام دوازدهم ذو الیمین یعنی بودن کوکب فوق الارض
بحیثیتی که مطرح شعاع هر دو تربیع او بالای زمین باشد و باصطلاح
منجمان مطرح شعاع تربیعی موضعی را گویند از فلک البروج تقاطع
کرده باشد با دایره عظیمه که بر دو نقطه شمال و جنوب گذرد و میان
نقطه تقاطع او با معدل النهار و نقطه تقاطع معدل النهار با
دایره عظیمه که بر دو نقطه تقاطع شمال و جنوب و مرکز جرم کوکب
مفروض گذرد ربع دور باشد هر چند ازین سخن کسی کمتر محظوظ
میشود اما اینجا نوشتیم فی الجمله تحقیق حظ وقتی شود که از زیج عرفی
افقی حادث کوکب و مطالع مصحح و مطارح شعاعات و انوار
بمذهب اصحاب احکام و مذهب اصحاب علم ریاضی تحقیق و
مولانا شمس الدین و ابکموی تغمده الله بغفرانه معلوم کرده باشند
و چون کوکب را این حظ باشد خط فوق الارض دیگر باره

محجوب نباشد و این حال دلالت کند بر صنعت و عمل و ضبط امور
و دانستن علم سیاست **سیزدهم محل قران** یعنی چون قران یا
نزدیک قران بعد از آنکه جرم احد المتقارنین که آن زحل
و مشتری نه درجه است و مریخ را هشت درجه و آفتاب را
پانزده درجه و زهره و عطارد را هفت درجه و قمر را دوازده
درجه است بمرکز جرم دیگری رسیده باشد یکی مستعلی و دیگری
منخفض و مستعلی آن را گویند با ذروه اوج یا مدیر یا قطب شمالی
نزدیک تر از آن دیگر باشد یا موصوف بدو صفت از این باشد
و این خط منسوب بمستعلی است و دلالت کند بر ظهور و تحقیق امور
در خارج **چهاردهم ممازجت سعود** یعنی نظر و تناظر با مشتری و زهره
و عطارد مسعود و نظر دوستی با شمس و قمر و مسعود بودن عطارد
آنست که مستولی بر موضع او یعنی صاحب خانه یا شرف او
مشتری یا زهره باشد یا قمر بشرط نظر دوستی عطارد و این حال
دلالت کند بر آسانی و سرعت و برآمدن کارها **پانزدهم حد** بقول
مصریان باید دانست که بروج را باقسام مختلفه تقسیم
کرده اند هر قسمی را بکوکبی از خمسه متحیره نسبت کرده و این
اقسام را حد نام نهاده و نیرین را حد ننهاده اند زیرا که حد را

قایمقام

قایمقام طبیعت داشته اند و باتفاق جمهور حد مشتری قایم
مقام شمس است و حد زهره قایم مقام قمر اگر چه میان طبیعت شمس
و مشتری بخشکی و تری تفاوتست اما چون در ترتیب مولود حکم
کلی بر نیرین است و سعادت ایشان پس از سعادت سعدین
دران باب و تربیت شمس مشتری مناسب است و تربیت قمر
بزهره و حدود را دلالت کلی بر امور حیاتست چون شمس در حد
مشتری باشد و قمر در حد زهره همانست که در حد خود و دگرباره
حد سعد محجوب نباشد اما این مقدار تفاوت است که بهره حد
آنجا مضاعف نشود اما بودن کوکب در حد دلالت کند بر ظهور
طبیعت آن کوکب در مولود **شانزدهم امکان سهم السعاده** بدانکه
سهم السعاده موضعی را گویند که بعد او از طالعهای روزی
مثل بعد موضع قمر باشد از موضع شمس و در طالعهای شبی مثل بعد
موضع شمس باشد از موضع قمر پس هرگاه که کوکب در برج
سهم السعاده باشد و بعد میان هر دو کمتر از هجده درجه باشد
گویند کوکب در مکان سهم السعاده است و این حال دلالت کند
بر ظهور منافع آن کوکب در آن طالع **هفدهم ظهور** یعنی بعد کوکب
از آفتاب زیاده از پانزده درجه و این حال دلالت کند بر امن

جمع از

و فراغت و خلاص از محنت هجدهم یعنی نظر کردن دو کوکب
با هم وقتی که از هم ساقط باشند بکوکبی گران رو پس آن
کوکب نور ایشان را جمع کند بتحقیق چنان که ایشان بهم
نظر کنند و این خط عام باشد جامع و مجموع را و دلالت کند
بر صلح دادن اعدا و دوستی انداختن میان مردم و نیکو
خواهی خلایق و ذکر جمیل نوزدهم نقل نور یعنی دو کوکب از هم
ساقط باشند کوکب از هر دو سبک رو تر باشد از یکی
گذشته باشد و هنوز منصرف نشده بدیگری متصل شود پس
این حظ از آن باشد که سبک رو بدو خواهد رسید و این حال
دلالت کند بر نامه و پیغام بیستم رد نور یعنی نظر کردن دو
کوکب با هم بعد نقل نور یعنی آن دو کوکب که از هم ساقط بوده اند
پس این حظ هر دو کوکب را باشد و دلالت بر ملاقات بعد
از ارسال رسل و منفعت یافتن از یکدیگر بیست یکم درجهٔ ثابته
سعد یعنی بعد کوکب از درجهٔ تقویمی ثابتهٔ سعد کمتر از چند درجه باشد
و این حال دلالت کند بر گنج یافتن و تصرف در اموال
سلاطین و توطن در مساکن ایشان بیست دوم استیلاء بر جزو
مقدم در استیلا بر جزو مقدم طریق بطلمیوس رعایت باید
کرد

کرد یعنی خانه را پنج شهادت باید گرفت و شرف را چهار و حد
را سه و مثلثه اول را دو و مثلثه ثانی را یکی و حدود بطلمیوس
اعتبار کردند نه حدود مصریان و این حال دلالت کند بر تدبیر
مزاج خود و حفظ صحة و بهرهٔ هر یک ازین قوتها ازین مرتبه
هفت باشد و چهل و چهار میانه آنند و در اعلی مراتب اول اقامت
برای استقامت اقامت کوکب وقتی باشد که در مقام اول
و دوم که نزدیک مبداء نطاق دوم و چهارمست از فلک
تدویر باشد و بحسب سیر وقتی باشد زحل و مشتری و مریخ
را که در شبانه روزی کمتر از دقیقه حرکت کنند و زهره و عطارد
را وقتی که کمتر از پنج دقیقه حرکت کنند و درین موضع آن
اقامت را میخواهد که پیش از آن حرکت کوکب بر خلاف
توالی بوده باشد و بعد از آن بر توالی باشد و درین حال مانند
اضطراب رجعت و دلالت کند بر امید بهبود و خیر سرعت
سیر یعنی زحل در شبانه روزی بیش از دو دقیقه حرکت کند
و مشتری از پنج دقیقه و مریخ از سی و یک دقیقه و شمس و زهره
و عطارد از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سیزده درجه و یازده
دقیقه و این مقدار سیر وسط این کواکب و این حال دلالت کند

ع بر مهشی در کارها و حصول مرادات بزودی **سیم حد سعد** یعنی بودن
کوکب در حدود مشتری و زهره و عطارد مسعود و این حال
افراط و تفریط از طبایع کواکب بیرون برد و دلالت کند
بر انکه مردم وبرا در کارها حمد و ثنا گویند و تحسین کنند **چهارم**
ع **مثلثهٔ اولی** بدانکه حکما هر سه برج را از بروج دوازده گانه
که بر یک طبع یافته اند مثلثه[۲] و بدان طبع نسبت کنند چنانکه حمل خوانند
و اسد و قوس را مثلثهٔ آتشی خوانند و ثور و سنبله و جدی را
خاکی و جوزا و میزان و دلو را بادی و سرطان و عقرب
و حوت را آبی و هر دو کوکب را از کواکب سبعه که بطبع مناسب
مثلثه یافته اند صاحب آن مثلثه خوانند و کوکبی دیگر را که از ان طبع
بهره داشته باشد شریک ایشان سازند چنانکه صاحب مثلثهٔ آتشی شمس
و مشتری را خوانند و زحل را شریک ایشان دانند و در مثلثهٔ
خاکی زهره و قمر را و مریخ را شریک و در مثلثهٔ هوایی زحل و
عطارد را و مشتری را شریک و مثلثهٔ ابی زهره و مریخ را و قمر
را شریک گویند و این حال در طالعهای روزیست و در
طالع شبی مقدم صاحبین را موخر دارند پس هرگاه که در طالعهای
روزی شمس در مثلثهٔ آتشی باشد یا زهره در مثلثهٔ خاکی و ابی

یا زحل

یا زحل در مثلثهٔ بادی باشد گویند در مثلثهٔ اولی است و اگر در طالعهای
شبی مشتری در مثلثهٔ آتشی باشد یا قمر در مثلثهٔ خاکی یا عطارد
در مثلثهٔ بادی و مریخ در مثلثهٔ ابی بهمین حکم باشد هر چند دولت
صفت بصفت مثلثه اما برای تمیز بهره خط گویند مثلثهٔ اولی
و وجه تسمیه این بروج بمثلثه نظر تثلیث است و این حال دلالت
کند بر ظهور منافع کوکب در ثلث اول عمر بشرط قابلیت و
دلیل باشد بر غذای ماکول و خویش و قبیله و فرزند و معشوق
و باقی که نزدیک خانه باشد و عقد و صاحب پروری بیشتر باشد
نجم صعود در فلک اوج و این حال وقتی باشد که مرکز مطلق خرین ع
و مرکز معدل متحیره از شش برج زیاده باشد و تقریب وقتی
باشد که تقویم کوکب از نقطهٔ حضیض گذشته باشد و باوج نرسیده
دلالت کند بر پوشیدن ملبوسات فاخر و بالیدن قد و قامت
و دولت روز افزون و سواری **ششم صعود در فلک مدور** این ع
وقتی باشد که خاصه معدله کواکب زیاده از شش برج باشد و
هنوز کوکب بذروهٔ وسطی نرسیده باشد و قمر بذروهٔ مرئی و
و دلالت کند بر فراخی روزی و بر رفتن غذا و معیشت روز
افزون **هفتم صعد در شمال** یعنی عرض کوکب شمال زاید باشد ع

پس این حال دلالت کند بر آبادانی خان و مان و صفای رنگ
روی و سطبری و قوت تن هشتم بودن کوکب فوق الارض و این
حال دلالت کند بر ظهور مدلول کوکب نهم بودن کوکب مذکر در
برج مذکر و مؤنث در مؤنث اما بروج مذکره مثلثه آتشی و بادی
اند و مؤنثه خاکی و آبی و کوکب مذکره زحل و مشتری و مریخ
و شمس و مؤنثه زهره و قمر و عطارد ممتزجست و اسباب
تذکیر و تانیث او هر یک از مجری طبیعی بمجری طبیعی دهم بری بودن
از نحوس یعنی بر قران و تربیع و مقابله زحل و مریخ نباشد
و این حال دلالت کند بر امین بودن از شر مردم و بهره هر
یک ازین قوتها درین مرتبه شش باشد و هفده مراتب اوسط
اول استیلا و این عبارت از استعلاست که پیش ازین گفته
بودیم در معمر قران و مراد ازین آنست که کوکب در دهم و
یازدهم کوکبی دیگر باشد به برجیت و این حال بر حرمت دلالت
کند دوم ربع مقبل یعنی بودن کوکب میان مرکز عاشر و طالع
بر توالی یا میان مرکز رابع و سابع بر توالی و این حال بر فیروزی
دلالت کند سیوم عرض شمال یعنی کوکب منحرف شود میان منطقة
البروج و قطب پس اگر هر لحظه بعد او از منطقة البروج زیاده

می شود

می شود انرا شمالی صاعد خوانند و بهره حظ آن پیش ازین
گذشت و اگر هر لحظه کمتر میشود انرا شمالی هابط گویند و بهره
حظ او درین مرتبه است و این حال دلالت کند بر آبادانی
باغ و بستان و صفای لون بدن و کثرت ارتفاعات
چهارم زیادت نور و این وقتیست که کوکب در نطاق دوم
و سیوم باشد از هر دو فلک و ما جدول نطاقات در آخر
این رساله بیاوریم و طریق عمل بدان انجا ایراد کنیم اما قمر را
زیاده نور وقتی باشد که از تربیع اول شمس گذشته باشد
و بتربیع دوم نرسیده و این دلالت کند بر سرخی رنگ
روی و حسن صورت و تیزی حس پنجم زیادت قدر و این
هم در آن وقت باشد و دلالت کند بر سطبری تن ششم زیادت
سیر یعنی هر کوکب در تزاید باشد در اوان استقامت یا در
تناقص باشد در حین رجعت و این حال دلالت کند بر ترقی
کارها هفتم زیادت حساب و این حال بحسب فلک اوج در نطاق
اول و دوم سیوم و چهارم باشد و در فلک تدویر در نطاق اول و دوم
پس هر گاه که مرکز مطلق بزین و مرکز معدل متحیره پیش تر
از شش برج باشد کواکب زاید در حساب باشند بحسب اوج

واگر خاصات معدله کمتر از شش برج باشد حکم همین باشد
در فلک تدویر واین حال دلالت کند بر کثرت اقربا و
وچیزی که نرباده از قیمت خود فروخته شود هشتم زیادت
سعد واین حال بحسب هردو فلک در نطاق اول و دوم
باشد دلالت کند برچیزی که قیمتی بود و بقیمت فروخته شود
نهم درجه سعادت قرامی بدانکه هر برج را درجهٔ چند هست که
چون کوکب در انجا باشد دلالت کند بر شرف و زینت و یافتن
جاه ناگاه واین درجات دلیل ظهور لون ان کوکب بود
دهم درجه الآبار زحل را خاص لسبب مناسبت وحکم این خط
نیز مثل حکم گذشته است یازدهم مثلثه اولی سعد یعنی بودن
کواکب در مثلثه که در اول مشتری و زهره و عطارد مسعود و
و بزین اگر بنظر دوستی ناظر باشند واین حال دلالت کند بر تربیت
یافتن از بزرگان و هم سفری با ایشان دوازدهم ربع مذکر کوکب
مذکر را و ربع مؤنث کوکب مؤنث را بدانکه فلک البروج بدو
دایره عظیمه که یکی دایرهٔ افق و یکی دایره نصف النهار است
بچهار قسم غیر متساوی شود در اکثر از افق مشرق تا دایرهٔ نصف
النهار فوق الارض مذکر باشد و ان ربع مقابل وی است یعنی

ازافق

نیزه وان نیز بجدول معلوم شود
و بودن کوکب در ان درجات
دلیل ظهور لون ان کوکب بود
و در جدول ...

ازافق مغرب تا دایره نصف النهار تحت الارض و ان دو
ربع دیگر مؤنث واین حال دلالت کند بر کمال خلقت چهاردهم
وجه بدانکه فلک البروج را با قسام متساویه سی وشش قسم
کرده اند وانرا وجه نام نهاده اند و صاحب قسم اول از
حمل مریخ را یافتند و صاحب قسم دوم شمس را و همچنین ترتیب
افلاک یعنی صاحب قسم سیوم زهره و صاحب قسم چهارم
که قسم اول ثور است عطارد را و صاحب قسم پنجم را قمر
و چون قسمت بقمر رسید ابتدا از زحل کرده اند تا قسم
اخر حوت بمریخ رسیده و بودن کوکب در وجه خود دلالت
کند بر ظهور صورت او در مولود یا در شخصی که منسوبست بدان
کوکب در طالع پانزدهم نهبره بدانکه فلک بروج را صد و شصت
قسم کرده اند که هر قسم سه درجه و بیست دقیقه باشد و قسم اول
از حمل بمریخ داده اند و باقی اقسام به ترتیب بروج بصاحبان
بروج داده اند تا قسم اخر از حوت بمشتری رسیده است
و در اخر کتاب جدول وجوه و نهبرات جهت سهولت حساب
بیاوردیم و این خط دلیل حالت شانزدهم مثلثه ثانیه یعنی بودن
رب دوم مثلثه در وی و بحث این پیش ازین گذشت و این

حال دلیل لباس و غذاهای مشروب و دوستان باشد هجدهم
٥ اثنی عشریه وانرا دوازده بهره نیز خوانند بدانکه هر برجی
را دوازده قسم کرده اند که هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول
از هر برجی بصاحبان وی داده اند و قسم دوم بصاحب
برج دوم و باقی اقسام بر ترتیب بروج بکواکب داده اند
تا قسم دوازدهم رسیده است و آن نیز بجدول در آخر
کتاب خواهیم نمودن و آن حال دلالت بر فرزند و
عدالت قوت شهوانی و عفت و صحت نطفه و آلات
تناسل و نیز دلالت کند بر ملاقات مولود با مرضعه از منسوبات
طالع خود و بهره هر یک ازین قوتها درین مرتبه پنج باشد و
۴ بعده اول مراتب حظ اول یعنی حظ دوم از طالع اگرچه پنجم و
هشتم و یازدهم نیز بایند اما اینجا مراد از حظ اول حظ دوم است
و بودن کواکب درین خانه یکی از قوتهاست مگر زحل را و این
۴ حال دلالت کند بر تربیت یافتن بدن و پذیرفتن غذا دوم فرح
یعنی بودن عطارد در طالع یا زهره در پنجم یا شمس در نهم یا مریخ
در ششم یا مشتری در یازدهم یا زحل در دوازدهم و یا قمر
در سوم و چون چنان در فرح باشند ضعف حظ ادبار

ایشان

ایشان محجوب نباشد و چون نیران در فرح باشند ضعف حظ
زایل و غیر ساقط محجوب نباشد و این حال دلیل برخورسندی
از کارها و حالهای خود کما قال الله تعالی کل حزب بما لدیهم
فرحون سیم حظ قوه یعنی بودن آفتاب در دهم یا قمر در چهارم ۴
یا زحل در هشتم یا مشتری در دوم یا مریخ در سیوم یا زهره در
هفتم یا عطارد در نهم و چون زحل در حظ قوت باشد ضعف
حظ آمن محجوب نباشد و مریخ و عطارد در حظ قوت باشد
ضعف حظ زایل و غیر ساقط محجوب نباشد و این حال دلالت کند
بر زور و قوت چهارم حظ مذکر کوکب مذکر را و مؤنث کوکب ۴
مؤنث را بدانکه طالع و هر خانه که عدد او طاق است مذکر است
و آنچه عدد او جفت است مؤنث و این حال دلیل یاری یافتن است ۴
پنجم حظ سعد یعنی بودن کواکب در خانه مشتری و زهره و عطارد
مسعود و پیرون و اگر بنظر مودت ناظر باشد بشرط آنکه در وبال ۴
و هبوط نباشد و این حال دلالت کند بر شادی و طرب و معشوق
و لذت و خوردن شیرینیها ششم نصرت یعنی بودن کواکب در برجی ۴
که صاحب وی تو یحال باشد و دلالت کند بر توطن در
جایهای که ملک برقرار باشد و ابدان باشد ۶ اعانت کوکب که ۴

صاحب برج شرف کوکب دیگر باشد آن کوکب را یاری کند
در حین نظر چنانکه مریخ آفتاب را و این قوت صاحب حظ
شرف را باشد نه صاحب برج را و دلالت کند بر غایت
یافتن از بزرگان و مراد یافتن به پشتی ایشان و مدد یافتن
۴ در امور نوزدهم استعانت هرگاه کوکبی در شرف باشد یاری
خواهد از صاحب برج شرف در حین نظر پس صاحب نظر
برج وی را یاری کند و این قوت هر دو کوکب را باشد و دلالت
کند بر آنکه از کسی چشم نیکی داشته و آن کس وی را بمرتبه بلند
۴ رساند ۲۰ نعمت یعنی کوکب ضعیف باشد کوکبی دیگر که با وی
دوست باشد قوی حال بود با وی نظر کند و این حال دلالت
کند بر مدد یافتن در حین درماندگی و این حظ منسوبست بکوکب
۴ ضعیف ۲۱ مکافات نعمت یعنی آن کوکب که ضعیف بوده باشد در
حین نعمت قوی شود و آنکه قوی بوده باشد ضعیف شود و باهم
نظر کنند پس این حظ هر دو را باشد و دلالت کند بر فریاد
رسیدن فریاد رسنده خود را باید دانست که دوستان
آفتاب و ماه مریخ و مشتری اند و دوستان ماه و آفتاب
عطارد و دوستان زحل و زهره و عطارد و دوستان

مشتری

مشتری و قمر و شمس و مریخ و دوستان قمر و شمس و مشتری و دوستان
زهره و عطارد و زحل و دوستان عطارد و زهره و آفتاب
۱۲ حصار میان دو سعد باید دانست که نزدیک ترین جرمی و ۴
شعاع از دو طرف کواکب کدامست که کوکب در میان آن منحصر است
اگر یک طرف سعدی باشد و از دیگر طرف سعدی یا شعاع سعدی
یا از هر دو طرف شعاع سعد کوکب منحصر باشد میان السعدین و این
حال دلالت کند بر مدد یافتن از ازواج در حوادث چنانکه شاعر
گوید شعر ولا معاش چنان کن که گر بلغزد پای ۰ فرشته ات بدو
دست دعا نگه دارد ۰ و نیز برضا و توکل دال باشد ۱۳ بودن ۴
کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکبی شبی بشب و این
حظ آفتاب راست نه کوکب را بدان شرط که پیش از احتراق
باشد و دلالت کند بر قوت مدلول آفتاب در طالع و تبرزی
باصره وار ارزانی فرمان ۱۴ اتیان و این حال کوکبی علوی را از ۴
آفتاب بعد از کمال تشریق باشد و قمر را بعد از مقابله شمس و
پیش از تحت الشعاع یعنی این در جانب راست بودنست
از آفتاب و این حال سفلین را بعد از آنست که برجعت از
تحت الشعاع برون آیند تا وقتی که باز باستقامت در زیر شعاع مخفی

شوند و حکم این نزدیکست بحکم دستوریه و تشریق اما کمتر از
۴ ایشان ۱۵ دریجان بدانکه هر برجی را به قسمی متساوی کرده اند
قسم اول را بصاحبان آن برج داده اند قسم دوم بصاحب
پنجم بتوالی قسم سیم را بصاحب نهم هم بتوالی داده اند
۲ و این حال دلالت کند بر محبت و مواصلت ۱۶ اردجان بدانکه
فلک البروج را سی و شش قسم متساوی کرده اند همچنانکه
در وجوه و قسم اول را از حمل بمریخ داده و باقی اقسام را بعکس
ترتیب افلاک بکواکب داده اند یعنی قسم دوم از حمل بمشتری
و قسم سیم بزحل تا قسم اخر حوت بمریخ رسیده است و این را نیز
بجدول باز نماییم و این حال دلالت کند بر بزرگی جستن و خویشتن را
۴ بزرگ داشتن ۱۷ هفتبهره بدانکه هر برجی را هفت قسم متساوی کرده اند
قسم اول را بصاحبان آن برج داده اند قسم دوم را بکوکبی که
فلک او شیب فلک صاحب آن برج است داده اند و قسم دوم
دوم از حمل را چنانکه قسم اول از حمل بمریخ و قسم دوم بشمس داده اند تا قسم هفتم
رسیده است بمشتری و این حال دلالت کند بخدمتکاری و
توابع و بهرهٔ هر یک ازین مرتبه چهار است و پانزده حقیر اثر
ندم سه اعلی مراتب اول درجهٔ سعد و این حال بر تناسب اعضا

سر و حس

سر و حس و صورت دلالت کند دوم نهبهره سعد و این حال ۳
دلالت کند بر خزینه داری سیوم اثنی عشریه سعد دلالت ۳
کند بر ملاقات دوستان و بهرهٔ هر یک ازین قوتها درین مرتبه
سه باشد و هفت اوسط مراتب ۱ دریجان سعد دلالت کند بر منفعت ۲
از محبوب و مدد از دو جانب محبت دوم اردجان سعد دلالت کند ۲
بر خدم نیکو صورت و نیکو سیرت و خدمتکار و صنعت کار چهارم ۲
درجهٔ مناسبه یعنی درجهٔ مذکره مذکره را و درجهٔ مؤنثه مؤنثه را
و این را هم بدرجه خواهیم نمودن و این حال دلالت کند بر ظهور
شهوت از مجری طبیعی و در مردان دلیل شجاعت باشد و در زنان
دلیل رقت قلب و وفا و عصمت ۵ نصف صاعد یعنی بودن ۲
در نصف که از درجهٔ عاشر است تا درجه رابع بر توالی و این
حال دلالت کند بر سرهای کوه و بلندیهای خوش هوا ۶ برج ۲
موافق مزاج یعنی بودن زحل در مثلثهٔ خاکی و مشتری و عطارد
در مثلثهٔ بادی و مریخ و شمس در مثلثهٔ آتشی و زهره و قمر در مثلثهٔ
آبی و اگر در دیگر مثلثات باشد یک طبع مناسبه باشد مانند زحل
و مشتری در مثلثهٔ آبی و آتشی و مریخ و شمس و زهره و قمر در مثلثهٔ
بادی و خاکی و عطارد در مثلثهٔ خاکی نه موافقت مزاج محبوب باشد

ونه مخالفت واین حال دلالت کند بر قوت مزاج واستحکام
۲ ترکیب سام موافقت خوی کوکب با برج یعنی بودن زحل در جوزا
و مثلثه خاکی و ابی بکر حوت و بودن مشتری در حوت و مثلثه
آتشی و بادی و مریخ در مثلثه آتشی و جوزا و عقرب و حوت
و شمس در مثلثه آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره در بروج
هوایی و ابی و خاکی بکر حوت و بودن حوت در مشتری در مثلثه
آتشی و بادی و مریخ در مثلثه آتشی و جوزا و عقرب و حوت
و شمس در مثلثه آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره در بروج
هوایی و ابی بکر عقرب و عطارد در مثلثه بادی و سنبله و
قوس و قمر در مثلثه ابی و این حال دلالت کند بر راست
کیشی و بهره هر یک ازین قوتها درین مرتبه دو باشد و پنج
اولی مراتب اول نیمبهره انکه هر برجی را بدو قسم متساوی کرده اند
و از بروج مذکره قسم اول را بشمس داده اند و قسم دوم را
بقمر و در بروج مؤنثه بعکس و در غیر نیز درین طالعهای
روزی هر کوکب که در نیم بهره بود افتاب قوت اما این
مقدار تفاوت است که درین خط مضاعف شود و در
دیگر کواکب مضاعف نشود و دلالت کند بر غذای که با در و پدر

جهه فرزند

جهة فرزند سازند دوم برج شمالی بدانکه از سر حمل تا سر میزان ۱
بر توالی شمالی اند و ان نصف دیگر جنوبی و دلالت کند بر خانه
خوشهوا سیوم برج دوست بدانکه هر کوکب پنجم خانه خود را ۱
دوست دارد و این حال دلالت کند بر عشق چهارم برج مستقیم ۱
الطلوع بدانکه از سر سرطان تا سر جدی بر توالی مستقیم
الطلوع اند یعنی آید یعنی درجات مطالع از درجات ایشان
کمتر است یا برابر و دلالت کند بر راستی قد و قامت و اعتدال
خواب و بیداری پنجم ولایت یعنی ان چیزکه در بیان خانه ذکر کرده ام ۱
خاصه بزین و این حال دلالت کند بر توطن مادر و پدر در وطن
مالوف اینست قوتهای کواکب و بهره هر یکی ازین پنج قوت
درین مرتبه یکی باشد اما اضاف ضعفا قسم اول سی و پنج ام
هفت اعلی مراتب اول وبال یعنی بودن کوکب در برج ۹
مقابل از خانه خود چنانکه افتاب در دلو و این حال دلالت کند
بر ذل و زبونی و بدترین حالها و نا ایمن ترین جایها دوم درجه ۹
هبوط یعنی بودن کوکب در صد و هشتاد و یکم درجه از درجه
شرف خود چنانکه افتاب در نوزده درجه میزان و این حال
دلالت کند بر شقاوت و خمول و قلت عقل و از جایها بر زندان

٩ و محل حدت سیوم خسوف ماه دلالت کند بر فساد لون و
٩ ضعف باصره و ناپذیرفتن غذا چهارم کسوف آفتاب دلالت
کند بر ناپاکی منطق و حرکات شنیعی که شوم باشد پنجم کسوف
٩ کواکب مر یکدیگر را و این ضعف اثر است که فلک او بالاتر است
و دلالت کند که فعل آن کوکب کمتر بظهور آید و درنگ ششم
٩ جرم ثابته نحس و این بدترین نحوسات است و دلالت در
حصر نیاید و بدترین هر بدبختی و بید ولی ظاهر و باطن است
٩ هفتم احتراق یعنی بعد کواکب از آفتاب کمتر شش درجه و بیشتر
از شانزده دقیقه و این حال دلالت بر فنا و عدم کند و بهره
هر یکی ازین ضعف درین مرتبه نه باشد و شش اوسط مراتب
٨ اول برج هبوط یعنی بودن کوکب در برج هفتم از برج
شرف چنانکه آفتاب در میزان و این حال دلالت کند بر
٨ ذل و غربت و طلب مجهولات دوم رجعت یعنی حرکت کواکب
بر خلاف توالی و این دلالت کند بر باطل شدن امور و بی
٨ ترتیبی حرکات و سکنات سیوم تحت الشعاع یعنی بودن بعد
کواکب از آفتاب بیشتر از شش درجه و کمتر از پانزده درجه
و این حال دلالت کند بر خمول و سقوط و خفاء امور و فساد

لون

لون و ضعف باصره و تحیر بسیار چهارم طریقه محترقه بزرین را ٨
خاص و آن درجاتیست که ما بین درجه هبوط نیرین باشد یعنی
از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب و این حال دلالت کند
بر احوالیت و رنجش بره پنجم انحطاط فلک یعنی فلک کوکب زیر ٨
فلک آفتاب باشد و این ضعف دایمی است و مخصوص
بزهره و عطارد و قمر دلالت کند بر دناءت ذاتی و پستی همت
ششم جزو مقدم و دو تربیع یعنی کواکب از جزو مقدم کمتر از ٨
پنج درجه باشد یا نود درجه و این حال دلالت کند بر مرگ
مفاجات و بهره هر یک ازین ضعفها درین مرتبه هشت باشد و هشت
و دو در ادنی مراتب اول تغریب علوی و این حال دلالت کند ٧
بر افتادن از منزلت دوم تشریق سفلی یعنی کوکب در شرق ظاهر باشد ٧
و در تحت شعاع آفتاب نباشد هابط در جنوب یعنی کوکب در
نهایت عرض جنوبی باشد و دلالت کند بر دوم اعضا بعد از ٧
منطقه یعنی کوکب از درجه طالع صد و هشتاد درجه باشد و این بجه
حال دلالت کند بر تربیت و گرفتار شدن در دست خصم چهارم ٧
درجه بئر رابع یعنی بودن کوکب بر دایره نصف النهار تحت
الارض و این حال دلالت کند بر افتادن در چاه و از منار و مانند

در زیر دیوار و افتادن چیزها بر بالای وی **پنجم** **مقاسمه** زحل را دلیل بود بر هیبت اسباب بیوت وکارهای خطرناک کردن **ششم نقطه حضیض** واین حال وقتی باشد که مرکز مطلق بزیر مرکز معدل متحیره باول میزان رسد دلالت کند بر افتادن از کوهها وکمرهای بلند واز چارپایان **هفتم حضیض تدویر** واین از وقتی باشد که خاصه مطلقه باول میزان رسد و دلالت کند بر افتادن از کوشکهای بلند و درخت واین هر دو حضیض دلیل کوتاهی قد و قامت اند **ذوالیسار** واین حال عکس ذوالیمین باشد و دلالت کند بر عجز در ساعتها و پنهان شدن در سردابها و بی قوتی **نهم انکار** یعنی کوکب در وبال و هبوط کوکبی دیگر باشد و بدان کوکب نظر کند ان کوکب که ویرا در وبال یا هبوط خود بیند نظر ویرا قبول نکند واین ضعف کوکبی ناظره را بود و دلالت کند بر ناقبولی پیش مردم حسد **دهم** **ادبار** یعنی بودن کوکب در ششم و دوازدهم طالع بدان حساب که در ابتدا ازین ذکر رفت واین حال دالست برانکه مردم ویرا نشناسند واگر شناسند صحبت ویرا ناخوش دارند و او را حقیر شمرند و او رنج و مشقت را رساند برتن خود بی ضرورت **یازدهم کذشت کوکب** زیر

نحس یعنی

نحس یعنی در قران مستعلی نحس باشد واین حال دلالت کند بر کشته شدن در دست عدو و زهر خوردن **دوازدهم ممازجت نحوس** بنظر عداوت یعنی بودن کوکب در تربیع و مقابله زحل و مریخ و عطارد منحوس واین حال دلالت کند بر کثرت اعدا و مضرت از ایشان و خوردن طعامهای زهرالود **سیزدهم قطع نور** واین دو نوع بود و هر دو خیر در قران باشد یکی انکه سه کوکب نزدیک هم باشند سریع و متوسط پیوندد و متوسط ببطی رسد واز وی بگذرد و بطی قطع کند نور سریع را از متوسط پیوند و متوسط پس این ضعیف متوسط را باشد نوعی دیگر انکه متوسط و بطی سریع باشد متوسط خواهد که ببطی پیوندد و سریع راجع شود واز بطی در گذرد و در میان بطی و متوسط حایل شود و قطع کند نور متوسط را از بطی پس این ضعف بطی را باشد واین حال دلالت کند بر تمام ناشدن امیدها و نامرادی و تحیر **چهاردهم منع نور** یعنی سریع خواهد که ببطی پیوندد و متوسط در میان حایل و مانع شود پس این ضعف بطی را باشد واین حال دلالت کند بر تلف شدنها و ضایع شدن حقوق و اموال و بغارت رفتن اسباب و رسیدن مطعومات وی بدیگران واین حال نیز جز در مقارنه نبود

پانزدهم انتکاث یعنی در نزدیک اتصال یکی از دو کوکب راجع شود
اگر مستقیم بوده باشد یا مستقیم شود اگر راجع بوده باشد و اتصال
تمام نکند پس دلالت کند بر تمام ناشدن کارها و پشیمانی مردم
و شفقت با وی و نزد این فقیر است که این حال در تربیع و مقابله
یکی از قویهاست و دلیل این واضح است شانزدهم اعراض
و این نوع دوم باشد از قطع النور اما چون نسبت وی توسط
اعتراضش خوانند و برانجا اعتراض وارد است بهر حال این
حال دلالت کند بر نامقبولی نامه و پیغام هفدهم عقد بین نحسین
را خاص و این حال دلالت کند بر منزلهای نا امن در رفتن بر راههای
نامعلوم هیجدهم نحوست کواکب آفتاب بطلوع نحسین پیش از وی که دلالت
بر نقطه و علت درد چشم راست و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از وی
که دالست بر نقطهٔ علت در چشم چپ و این وقتی باشد که بعد شمس
از نحسین بعد از احتراق کمتر از پانزده درجه باشد و بعد ماه از نحسین
پیش از مقارنه کمتر از دوازده درجه باشد نوزدهم حد حد نحس و این
دلالت کند بر بیماری از علت اخلاط غریبه بیستم ضرر یعنی زحل
مشتری را ضرر کند و مشتری عطارد را و آفتاب و عطارد زهره را
و مریخ و قمر یکدیگر را بشرط نظر و این حال دلالت کند بر کینه و حسد

مردم

مردم از وی و حسد وی از مردم بیست یکم درجه ثابته نحس یعنی بودن
کوکب بر درجه تقویم ثابته نحس و این حال دلالت کند بر مضرت
از ازواج خبیثه و زحمت از سباع و حشرات و دزد و حرامی
در پا با نهایت دوم درجه سهم قاطع یعنی درجه سهم الموت
و سهم السنة الحد و سهمی که از نحسین گیرند و این حال دلالت کند
بر قصد کشتن خود و خوردن مهلکات و علتهای کشنده مثل طاعون
و بهره هر یک از این ضعف درین ده مرتبه هفت باشد سی در میانه
اثر ندیه اعلی مراتب ۱ اقامت برای رجعت و این حال دلالت
کند بر تعویق کارها و کاهلی و گرانی اندام ۲ بطو سیر در حد
نحس و این حال دلالت کند بر غمهای دراز کش و علتهای
سودایی ۳ هبوط در فلک اوج و این وقتیست که کوکب
از ذروه اوج گذشته باشد و بحضیض نرسیده و دلالت
کند بر حرص و خصاصت و پوشیدن لباسهای زشت
۴ هبوط در تدویر و این وقتیست که قمر از ذروه وسطی و کوکب
از ذروه مری گذشته باشد و قمر بحضیض وسطی و کوکب بحضیض
مری نرسیده باشد و دلالت کند بر خوردن نیم خورده مردم
و سستی در پیاده رفتن ۵ هبوط و این حال دلالت بر حقد

کردن بکمند و پشیمان و خراب شدن وطن • تحت الارض یعنی
بودن کواکب بزیر زمین و این حال دلیل بود بر پنهان شدن
در سردابها و زیر زمینها • برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را
و این حال دلالت کند بر تخنث رجال و تذکر مؤنث و ضعف
مزاج و بی قوتی • مثلثه اولی نحس دلالت کند بر خوردن طعامهای
بد قلیل الغذا که متولد اخلاط ردیه باشد • غربت در مکان
یعنی بودن در برجی که نه قوت داشته بود و نه ضعف افتاب
مثلا در سنبله و این حال دلالت کند بر تنها نشستن و خلوت
جستن را بی فایده و بهره هر یک • ازین ضعفها درین مرتبه شش
باشد و سیزده اوسط مراتب اول ربع مدبر یعنی ان ربع غیر
مقبل دلالت کند بر فروماندگی و زیردستی و زبونی دوم
عرض جنوبی بدانکه عرض کوکب هر وقتی که جنوبی زاید بود ویرا
هابط در جنوب خوانند و چون ناقص باشد ویرا صاعد خوانند
و عرض جنوبی صاعد دلالت کند بر خراب شدن خانه و
بیکارگی کم و ~~مردم اتفاقی~~ با وی سیوم نقصان نور و این
ضد زیادتی نور است و دلالت کند بر ترکی و فتح صورتهای
نقصان قدر و این ضد زیادت قدر است و دلالت بر لاغری

تن

تن نجم نقصان عدد و این ضد زیادت عدد است و دلالت
کند بر فروخته شدن چیزها کم از قیمت خود ششم نقصان نقصان
سیر در استقامت و زیادت سیر در رجعت و دلیل بود بر
تنزل کارها هفتم نقصان حساب دلالت کند بر قلت اولاد
و اتباع و بی قیمتی چیزها و قلت مال هشتم درجه بئر و درجات
ابار نیز بجدول معلوم شود دلالت کند بر افتادن در جایها و
فرو رفتن در زمین اما زحل درین درجات دلیل جان کندن
بود نهم مثلثه ثانیه نحس دلالت کند بر شیرینهای زهرالود خوردن
دهم ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را دلالت کند بر ظهور
و اظهار شهوت از غیر مجرای طبیعی و کندی طبع یازدهم خلاف محل
یعنی بودن کوکب روزی بروز و شبی بشب زیر زمین دلالت
کند بر بی ترتیبی خواب و بیداری و قلت عقل دوازدهم
وحشت سیر یعنی کوکب به برجی در اید و بیرون رود و بهیچ کوکب
نه پیوندد و دلالت کند بر بی فریادرسی وی و بیکسی و متوسط و ترک
و اختفا و نامرادی و بر نیامدن امیدها سیزدهم خلاف سیر یعنی
کوکب در اول برج بکوکبی بیشتر نظر کند و دیگر هیچ کوکب نظر
نکرده تحویل کند دلالت کند بر نومیدی و ضایع شدن چیزها

و عاقبت بد و بهره هر یک ازین ضعف درین مرتبه پنج باشد
٤ و ده ادنی مراتب دوم چ زایل غیر ساقط یعنی سیوم و نهم دلالت
٤ کند بر بی اتفاقی از بزرگان سیوم چ ضعف یعنی هفتم
٤ چ قوت دلالت کند بر بی قوتی چهارم چ چ مذکره مؤنث
٤ را و چ مؤنث مذکر را دلالت کند بر سستی مزاج پنجم چ نحس
دلالت کند بر خورش و پوشش بد و چیزهایی که طبع از ان
٤ متنفر شود ششم ضعف خداوند خانه دلالت کند بر ناپناه بودن
٤ که پناه نیابد هفتم مناکره یعنی بودن کواکب روزی در خانه
کوکب شبی و بر عکس دلالت کند بر ساکن شدن در میان مردم
٤ ناجنس و میل به دیدن مردم نامحرم و غربت هشتم حصار میان
دو نحس دلالت کند بر حوادث دایمی و گرفتاری بسیار و مشقت
٤ و غربت و خسارت نهم عقده جوزهرین متحیره را دلالت کند بر
٤ رفتن بجایهایی که خاطر نخواهد بی اختیار و رأی دهم تیاسر یعنی
منحصر بودن کوکب میان درجه شمس و مقابله درجه وی بر
توالی دلالت کند بر بی حرمتی نزد اکابر و بهره هر یک از ضعف
درین مرتبه چهار باشد و نخاه حقیر اثر هیچ اعلی مراتب اولی
٣ اگرچه نحس دلالت کند بر تیرگی رنگ و بدشکلی دوم بهره

نحس

نحس دلالت کند بر مال حرام و دزدی و دزدیده ها سیوم اثنی عشر ٣
نحس دلالت کند بر سحق و ضایع کردن نطفه و تلف و قلت فرزندان
دوم درجه مظلمه و این هم بجدول معلوم شود دلالت برید رنگی اعضا ٣
سیوم درجه بیره زحل را و حکم این بیره همانست و بهره هر یک ٢
ازین ضعف درین مرتبها سه است و ده اوسط مراتب اول
در چاه نحس و دلیل مرتبه است پنجم درجه قتمت این نیز بجدول ٢
معلوم شود دلیل افلاس و کندی ذهن باشد ششم درجه مخالفه ٢
یعنی درجه مذکره مؤنث را و دلیل جبس مردان و سبکی زنان باشد
درجات داله بر عمی بیرون را دلیل بر کوری بود و این درجات
هم بجدول باز نماییم هفتم نصف هابط یعنی بودن کوکب در نصفی که ٢
از درجه رابع باشد تا درجه عاشر بر توالی دلالت کند بر سکون
در مغاکیها و خانههای بد هوا هشتم مخالف مزاج یعنی بودن کوکب ٢
در برجی که مخالف خود باشد دلالت کند بر ضعف مزاج نهم ٢
مخالفت خوی یعنی بودن کوکب در برج مخالف خوی وی باشد
دلالت کند بر بدخلقی چون مخالف درجه را که در متن ده حظ بود یکی
گرفتیم ضعفهای اوسط مراتب نشده اند و بهره هر یک ازین ضعفها
در مراتب دو باشد و سه ادانی مراتب اول بروج جنوبی یعنی از بر ١



ذیل احل بر توالی خانها به هوا و کرم و تاریک باشد **دوم** بروج دشمن
یعنی بودن کوکب دو از دهم خانهٔ خود دلالت کند بر دشمن
انگیزی و فریفته شدن بسخن دشمنان **سیوم** بروج معوج الطلوع
دلالت کند بر خواب بیداری و بی اعتدالی و بهرهٔ هر یک ازین
ضعفها درین مرتبه یکی باشد اینست مراتب قوتها و ضعفها برای
متاخران که بتقلید متقدمان کرده اند و بعضی از حقیقت و بعضی
از نیها اخذنها واقف نشده اند اما باید دانست همچنانکه هیچ
شخصی که در بعضی امور توانا و در بعضی ناتوان باشد هیچ کوکبی نیست از
سیارات که قوت و ضعف او نسبت با احوالات باهم آمیخته
نیست پس باید که در وقت احکام این مقدار قوت و ضعف
که در حصر آمد استخراج بر ترتیب و عدد و بهره هر یک در زیر
وی برقم وضع کند و مجموع اعداد قوتها جدا و ضعفها جدا بنویسند
و اقل از اکثر نقصان کنند تا معلوم شود که قوت از ضعف یا ضعف
از قوت بچند مرتبه زیادت و حکم بر غالب کنند **فایده** باید
دانست که اثر هیچ کدام از قوت و ضعف با وجود غایت
یکطرف باطل نشود مگر بضد اما این مقدار باشد که اثر غالب
زودتر و اکثر مغلوب دیرتر ظاهر شود **فایدهٔ** باید دانست که بحسب

مطلوبات

مطلوبات در احکام و اختیارات مراتب حظوظ بگردد مثلا
در امور دولت و سلطنت هیچ حظ از جرم ثابته و سعد و درجه
و برج شرف و دستوریه زیادت نباشد و در امور و مال
و تجارت زیادت عدد و زیادت حساب و زیادت سیر و زیادت
نور قدر و درجات سعادت و نهبهره است بروج از حظ و عظیم
اثر اعلی مراتب باشد و در طلب فرزندان اثنا عشریه اصل عظیم
است و در تعشق مثلثه و در ریحان و در حکم شکل مولود وجوه و در
علم و کمال و نفس درجات شرف و درجات سعادت از همه حظوظ
موثرتر اند **فایدهٔ** باید دانست که کواکب را بر موجودات سفلی
دلالت بر دو نوع است ذاتی و عرضی ذاتی آنست که بگردش
دهور باطل شود مثل دلالت زحل بر سیاهی و عرض آنکه بگردش
دهور باطل نشود مثلا نحسین را دلالت بر امور قبیحه مذمومه است
و سعدین را بر عکس این پس در هر روز هر امر مستحسن
باشد از مدلولات سعدین است چون در روز
دیگر همان امر مذموم شود در تحت
دلالت نحسین در آمد والله
اعلم بالصواب.

جدول طالع البلاد

سوس	حوان	جیلان	شهر النیل	خوی	مشهد رضا	بلخ	عمان	دینور	اهواز
ی	ا	٠	و	ج	ه	د	ب	ح	ط
ساوه	قسطنطنیه	آمل	سبزوار	دیلم	مرو	مراغه	قابوس	کرمان	نهاوند
ب	یا	ی	ا	٠	و	ج	ه	د	ب
ترمذ	خارستان	بردع	کیج مکران	ساری	ری	قزوین	نیشابور	شوشتر	شیراز
ح	ط	ب	یا	ی	ا	٠	و	ج	ه
شماخی	سعید آباد	جرجان	حبشه	بحرین	طوس	هرات	سلطانیه	فرغانه	قبل طوس
د	ب	ح	ط	یا	ی	ا	٠	و	ج
یزد	باکویه	حجاز	بانارس	بصره	واسط	غزنین	سعدانه	قم	بیت المقدس
ه	د	ب	ح	ط	یا	ی	ا	٠	و
دجله	کاشان	ابرقوه	تبریز	راس العین	قبل آمل	طبرستان	بابل	همدان	ناموس
ج	ه	د	ب	ح	ط	یا	ی	ا	٠
فرابین	مداین	فرات شام	ابهر	فاریاب	رقه	قبل ساری	طریه	انطاکیه	بغداد
و	ج	ه	د	ب	ح	ط	یا	ی	ا
حمص	نصیبین	دمشق	خوار	ارض مغرب	بجور	فرس	ترشیز	کابل	مدینه
٠	ج	ه	د	ب	ح	ط	یا	ی	ا
خران	دکده	مدینه ها	سمرقند	فاریان	سمنان	سواد کوفه	طبس	خوارزم	کوفه
٠	ج	ه	د	ب	ح	ط	یا	٠	ه
بخارا	انطاکیس	دامغان	تون	رومیه	فلسطین	جرجان	علانه	بسطام	قاین
د	ب	ح	یا	٠	ه	د	ب	ح	یا
سرجان	طرطوس	حلب	قزوین	بدخشان	موصل	غانه	اصفهان	خجند	سرخس
ه	د	د ح	ح	یا	ه	د	ح	یا	ه
نکره	ابیورد	کاشغر	طالقان	قهستان	ختن	اردبیل	هرموز	قندهار	کشمیر
د	ح	یا	د	ح	یا	یا	یا	یا	یا

جدول مربیات

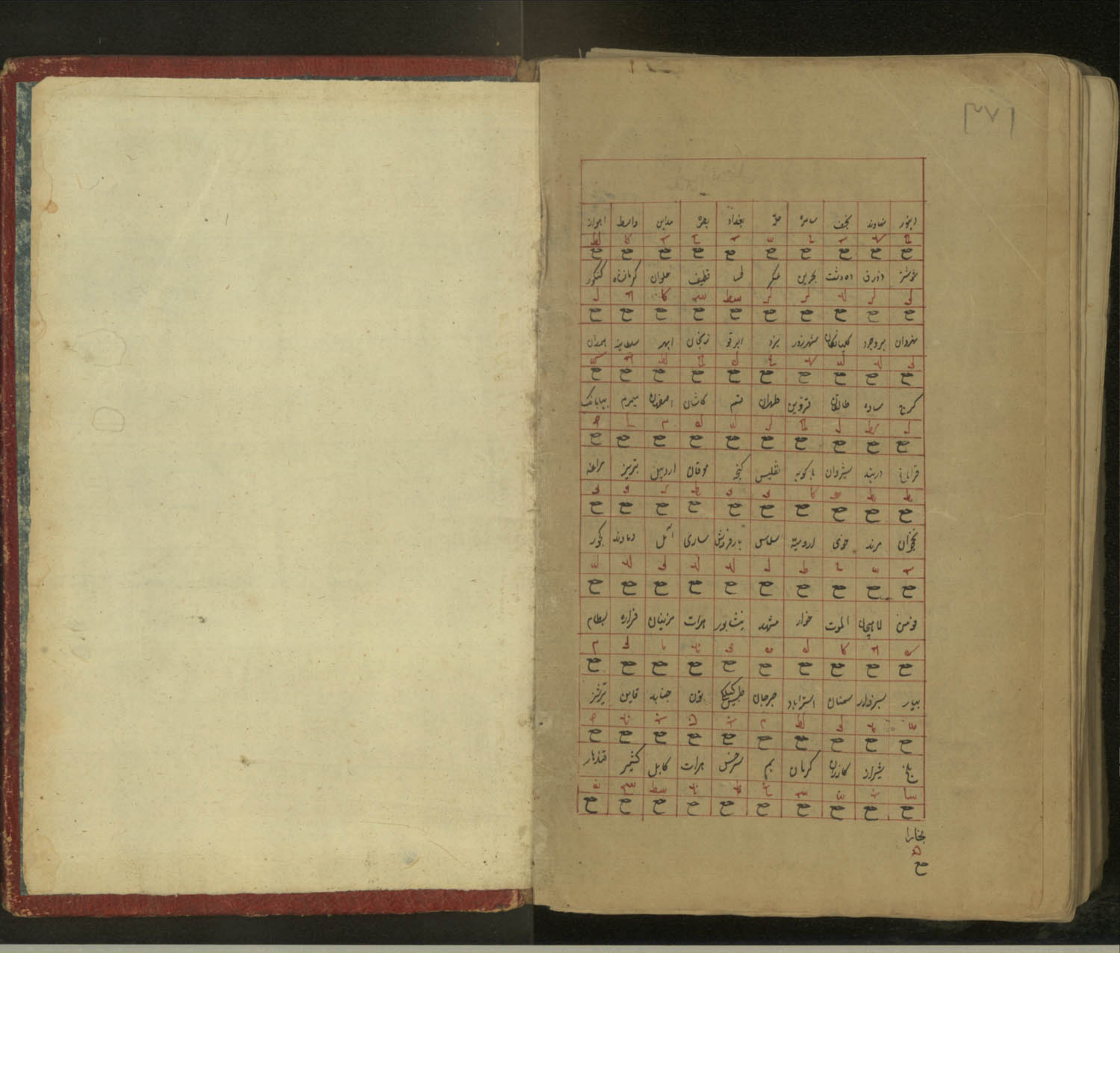
سوس	آمل	ساری	طوس	غزنین	بابل	کابل	سروار	هرات	همدان
ج	ب	ب	ب	ج	ب	ب	ب	ب	ب
بغداد	جیلان	دیلم	قزوین	سلطانیه	قم	حمص	خوارزم	رومیه	شهر النیل
ج	ب	ب	ب	ب	ل	ب	ه	ه	ج
مرو	نیشابور	فرغانه	بیت المقدس	قمایچی	خوی	مراغه	شوشتر	حلب طوی	دجله
ب	ب	ه	ج	ب	ب	ب	ج	ب	ج
مداین	نصیبین	دکده	مهدانه	قابوس	بنزار	یزد	کاشان	فرات شام	دمشق
ج	ل	ل	ب	ب	ج	ج	ب	ب	ج
مدینه جا	کوفه	فلسطین	ابنودت	برجال	تکریت	موصل	سرخس	بلخ	کرمان
ج	ل	ب	ب	ج	ج	ب	ب	ب	ج
شماخی	بادکوبه	ابرقوه	ابهر	خوار	سمرقند	بخارا	جرجان	طرطوس	المصیصه
ه	ه	ج	ب	ب	ه	ه	ب	ب	ب
غانه	مکه	طالقان	عمان	نهاوند	بیجتان	تبریز	ارض مغرب	علانه	حلب
ب	ب	ب	ل	ب	ب	ب	ج	ج	ب
نرمس	دینور	نسال	الی ابیجی	افر	بجور	نیمان	دامغان	بسطام	مرنبان
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
تخار	بهلان	اصفهان	بانارس	سهراب طرز	اهواز	بصره	قبل آمل	قبل ساری	قرس
ب	ب	ج	ج	ل	ج	ج	ب	ب	ب
سواد کوفه	ساوه	بردع	قسطنطنیه	واسط	طبرستان	طریه	ترشیز	طبس	تون
ج	ب	ه	ح	ج	ب	ب	ب	ج	ب
قاین	بدخشان	خجند	کاشغر	ختن	اردبیل	حمص	یسنان	میمنه	چهارکابل
ج	ب	ه	ح	ه	ج	ج	ج	ج	ب
مکران	کیج مکران	منصوره	مولتان	قندهار	لهاور	کشمیر			
ب	ج	ج	ج	ج	ج	ج			

جدول سمت انحراف قبله

آذربایجان	حلب	رحبه	انطاکیه	ملطیه	مدینه	دمشق	طرابلس	حمص	
ل	ل	ل	لب	لد	کا	کا	کط	کط	
قزوین	رومیه کبری	طرسوس	قسطنطنیه	صور	قونیه	عسقلان	بیت المقدس	اسکندریه	
ل	لا	له	لی	لی	لا	مه	مه	مد	
مغرب	تونس	مغرب طرابلس	قرطبه اندلس	قیروان	تاهرت				
نط	عو	عو	م	فا	فز				
سرهند	اگره	دهلی	دهیل	منصوره سند	لهاور	تهامه	برهور	مولتان	خان بالغ
فز	فا	ن	ن	نا	عو	م	عد	عد	عا
کشمیر	قطیف	لحسا	قندهار	بست	تبت	سیستان	بدخشان	بیش بالغ	قراقرم
سط	سط	سح	سح	سه	سه	س	س	سا	سا
بحرین	بلخ	ختن	کرمان	فاریاب	کاشغر	مرو	هرات	شیراز	کش
مه	نط	ح	ح	فی	نه	ن	نا	نا	ه
سمرقند	بخارا	خجند	ترمذ	ترشیز	سرخس	ساک	الملخ	نیشابور	طوس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابیورد	طراز	یزد	تفلیس	مراغه	رام هرمز	اصفهان	دامغان	سمنان	خوارزم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استراباد	بصره	کاشان	قم	توشتر	ری	ساری	ساوه	بغداد	نخجوان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قزوین	ابهر	شهرزور	کوبا	لاهیجان	همدان	شماخی	باکوبه	بعقار	دربند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اردبیل	تبریز	کوخ	ترمن رای	[illegible]	[illegible]			
طنجه مغرب	بوس مغرب	حرمی حبشه	دو علیه	رسدکمن			چین و ماچین	نوهت	سرندیب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اطوال النهار

آذربایجان	سوس	آمل	ساری	طوس	غزنین	افغانیه	کابل	حلوان	سبزوار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ری	هرات	همدان	بغداد	مدینه	چیلان	دیلم	قزوین	سلطانیه	قم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بوسم	حمص	خوارزم	رودبه	شهرابشتل	مرو	نیشاپور	فرغانه	بیت المقدس	قزماین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خوی	مراغه	شوشتر	مداین	نصیبین	مشهد رضا	شیراز	یزد	کاشان	دمشق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوذ	فلسطین	سیرجان	موصل	سرخس	بلخ	کرمان	شماخی	باکوبه	ابرقوه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابهر	خوار	سمرقند	بخارا	جرجان	طرطوس	قادس	تکریت	دمکده	المصیصه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مکه	عانه	طالقان	عمان	نهاوند	تبریز	ارزن مغرب	علانه	حلب	دینور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
راس العین	رقه	بکور	سمنان	دامغان	بسطام	مرزبان	جرجمدان	اصفهان	مدینه بابک
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سهرطرز	اهواز	جنشه	بصره	قصر ابل	هس ری	ترمس	سواد کوه	ساوه	بردع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسطنطنیه	بحرین	دارا	جلستان	طربه	ترشیز	طبس	نون	قاین	بدخشان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خجند	کاشغر	ختن	هرموز	اردبیل	خبیص	سیستان	بیمند	بخارا و کابل	مکران
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کیچ مکران	منصوره	مولتان	قندهار	لهاور	کشمیر	سحلان	بجستان	سنجار	قسطوس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



دینور	نهاوند	نجف	سامره	حله	بغداد	بصره	مداین	واسط	اهواز
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کا	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
شوشتر	دورق	ده دشت	بحرین	عکبر	لحسا	قطیف	حلوان	کرمانشاه	کنگور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سط	[illegible]	کا	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
نهروان	بروجرد	کلپایگان	شهرزور	یزد	ابرقو	زنجان	ابهر	سلطانیه	همدان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
کرج	ساوه	طالقان	قزوین	طهران	قم	کاشان	اصفهان	سیرم	بیابانک
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
قراباغ	دربند	شیروان	باکویه	تفلیس	گنجه	موقان	اردبیل	تبریز	مراغه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
نخجوان	مرند	خوی	ارومیه	سلماس	بارفروش	ساری	آمل	دماوند	نکور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
قومس	لاهیجان	الموت	خوار	مشهد	نیشابور	هرات	مزینان	فراوه	بسطام
[illegible]	[illegible]	کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
بیار	سبزوار	سمنان	استراباد	جرجان	طبس کیلکی	تون	جنابد	قاین	ترشیز
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح
بلخ	شیراز	کازرون	کرمان	بم	سرخس	هرات	کابل	کشمیر	قندهار
سا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سط	[illegible]	[illegible]
صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح	صح

بخارا
[illegible]
صح



